



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

امام شمس‌الدین

و

سالار شهیدان

مؤلف: آیت‌الله العظمیٰ محمد باقر عابدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام الشهداء و سالار شهیدان

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

جهاد دانشگاهی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	امام الشهداء و سالار شهیدان
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۶	فهرست مندرجات
۳۴	خطبه الکتاب
۳۵	مقدمه مؤلف
۳۸	انگیزه عزاداری بر امام حسین علیه السلام
۴۲	انگیزه و حکمت قیام امام حسین علیه السلام
۴۷	سیره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در عزاداری بر امام حسین علیه السلام
۵۱	تحقیقی در موضوع ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام
۵۲	نمونه هایی از روایات در محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام
۵۶	بیان و توضیح روایات در محبت اهل بیت علیهم السلام
۶۰	تاریخ ولادت و مدت زندگی امام حسین علیه السلام
۶۳	معجزات امام حسین علیه السلام
۶۷	کنیه و لقب و نقش خاتم و فرزندان امام حسین علیه السلام
۶۹	امامت در نسل امام حسین علیه السلام
۷۰	شمه ای از فضایل امام حسین علیهما السلام
۷۴	شدت علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهل بیت علیهم السلام
۷۶	آب دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن و امام حسین علیهما السلام
۷۸	سخاوت و کرم امام حسن و امام حسین علیهما السلام
۸۲	ضمانت دین اسامه بن زید توسط امام حسین علیه السلام
۸۴	معرفت اعرابی و احسان امام حسین علیه السلام
۸۷	درخواست اعرابی از امام حسین علیه السلام در مجلس معاویه

- ۹۰ شجاعت امام حسین علیه السلام
- ۹۱ کرم و بزرگواری امام حسین علیه السلام
- ۹۲ خطبه های امام حسین علیه السلام در پند و اندرز
- ۹۷ تواضع و اخلاق امام حسین علیه السلام
- ۹۷ عبادت امام حسین علیه السلام
- ۱۰۰ سخنان امام حسین علیه السلام با رییس خوارج
- ۱۰۱ ماجراهای امام حسین علیه السلام با معاویه لعنه الله
- ۱۰۵ پاسخ امام حسین علیه السلام به نامه معاویه علیه الهاویه
- ۱۱۲ زیارت ناحیه مقدسه امام زمان برای امام حسین علیهما السلام
- ۱۵۱ شهادت امام حسن و امامت امام حسین علیهما السلام
- ۱۵۳ سخنی چند قبل از شروع در مقتل امام حسین علیه السلام
- ۱۵۴ آیاتی در مورد شهادت امام حسین علیه السلام
- ۱۵۷ آگاهی پیامبران و ملائکه از شهادت امام حسین علیه السلام
- ۱۵۹ ماجرای فطرس ملک
- ۱۶۱ لعنت خدا و پیامبران بر قاتل امام حسین علیه السلام
- ۱۶۵ پیش گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به شهادت امام حسین علیه السلام
- ۱۷۰ پیش گویی امیرالمؤمنین از شهادت امام حسین علیه السلام
- ۱۷۲ پیشگویی امام حسین علیه السلام از شهادت خود
- ۱۷۴ امام حسین علیه السلام سرور و آقای شهیدان است
- ۱۷۷ امتناع از بیعت با یزید و شروع قیام امام حسین علیه السلام
- ۱۸۱ سخنان محمّدحنفیه هنگام خروج امام حسین علیه السلام از مدینه
- ۱۸۴ وصیت نامه امام حسین علیه السلام و اهداف حرکت و قیام آن حضرت
- ۱۸۶ ورود امام علیه السلام به مکه و سخنان ابن زبیر و ابن عباس و ابن عمر
- ۱۹۰ سخنان محمّدبن حنفیه با امام علیه السلام قبل از حرکت به عراق
- ۱۹۱ خطبه امام حسین علیه السلام برای اصحاب خود در هنگام خروج از مکه
- ۱۹۵ فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه

- ۲۰۰ برخورد ابن زیاد با هانی بن عروه
- ۲۰۴ غربت مسلم بن عقیل در کوفه
- ۲۱۱ شهادت مسلم بن عقیل
- ۲۱۶ شهادت هانی بن عروه در کوفه
- ۲۲۰ نامه امام حسین علیه السلام به اهل کوفه
- ۲۲۴ ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله مطیع و زهیر بن قین
- ۲۲۸ آگاهی امام علیه السلام از شهادت مسلم و هانی در کوفه
- ۲۳۱ حرکت به سوی شهادت
- ۲۳۲ آگاه شدن امام علیه السلام از شهادت عبدالله بن یقطر
- ۲۳۴ آزمایش و ابتلا در قیام امام علیه السلام
- ۲۳۵ ملاقات حزبین یزید ریاحی با امام علیه السلام
- ۲۳۸ نماز حزّ با امام حسین علیه السلام
- ۲۴۱ ممانعت حزّ از بازگشت امام علیه السلام
- ۲۴۳ رسیدن امام علیه السلام به کربلا و سخنان او با اصحاب خود
- ۲۴۷ حوادث کربلا پس از ورود امام علیه السلام
- ۲۵۰ آماده شدن عمرسعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام
- ۲۵۱ جلوگیری اهل کوفه از آب فرات در روز هفتم محرم
- ۲۵۴ ملاقات امام علیه السلام با عمرسعد و نامه عمرسعد به عبیدالله زیاد
- ۲۵۷ ماجرای روز نهم محرم و آماده شدن عمرسعد برای جنگ با امام علیه السلام
- ۲۵۹ وقایع شب عاشورا
- ۲۶۳ خطبه امام علیه السلام و احتجاج آن حضرت بر مردم در روز عاشورا
- ۲۶۵ خطبه دیگری از امام حسین علیه السلام در روز عاشورا
- ۲۶۹ خطبه سوم امام علیه السلام در روز عاشورا
- ۲۷۴ توبه حزّ و بازگشت او به آغوش امام علیه السلام
- ۲۷۷ آغاز جنگ توسط عمرسعد
- ۲۷۸ عده ای از شهدا که در حمله اول به شهادت رسیدند

- ۲۸۵ ----- تردید و تصمیم اهل کوفه و شروع جنگ با امام علیه السلام
- ۲۸۷ ----- فداکاری اصحاب امام حسین علیه السلام در روز عاشورا
- ۳۰۹ ----- شهادت وهب بن حباب کلبی
- ۳۱۱ ----- شهادت عمرو بن قرظہ انصاری
- ۳۱۱ ----- شهادت جون غلام ابوذر
- ۳۱۲ ----- شهادت جوانی که به امر مادر خود به میدان رفت
- ۳۱۳ ----- کیفیت قتال و جنگ در روز عاشورا
- ۳۱۵ ----- نماز امام علیه السلام در روز عاشورا و شهادت سعید بن عبداللّه
- ۳۱۷ ----- شهادت مسلم بن عوسجه
- ۳۲۰ ----- شهادت زهیر بن قین
- ۳۲۱ ----- شهادت حبیب بن مظاهر اسدی
- ۳۲۲ ----- شهادت سوید بن عمرو بن ابی المطاع
- ۳۲۳ ----- مقتل شهدای بنی هاشم و شهادت علی اکبر علیه السلام
- ۳۲۶ ----- شهادت قاسم فرزند امام حسن علیه السلام
- ۳۲۹ ----- شخصیت علمدار کربلا حضرت ابوالفضل علیه السلام
- ۳۳۲ ----- شهادت حضرت عباس و برادران او علیهم السلام در روز عاشورا
- ۳۳۴ ----- روایت دیگری در شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام
- ۳۳۶ ----- سخنان امام سجاد و امام صادق در باره حضرت ابوالفضل علیهم السلام
- ۳۴۰ ----- شهادت عبداللّه رضیع و کودکی از فرزندان عقیل
- ۳۴۱ ----- شهادت عبداللّه فرزند خردسال امام حسن علیه السلام
- ۳۴۲ ----- شهادت طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام و اتمام حجت آن حضرت
- ۳۴۷ ----- امام در آخرین بار از خواهر خود درخواست لباس کهنه نمود
- ۳۴۹ ----- جنگ پیاده امام علیه السلام با اهل کوفه
- ۳۵۱ ----- ناتوان شدن امام علیه السلام و احاطه نمودن اهل کوفه او را
- ۳۵۴ ----- وقایع بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا
- ۳۵۵ ----- بیچارگی اهل بیت امام حسین علیه السلام و غارت خیمه ها

- ۳۵۷ ----- ارسال سر مبارک امام حسین علیه السلام برای عبیدالله زیاد «لعنه الله»
- ۳۶۰ ----- بدن شهدا سه روز روی زمین ماند
- ۳۶۱ ----- خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه
- ۳۶۵ ----- خطبه فاطمه صغری علیها السلام در کوفه
- ۳۶۹ ----- خطبه ام کلثوم علیها السلام در کوفه
- ۳۷۰ ----- خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در کوفه
- ۳۷۱ ----- ورود اسرا و سرهای شهدا بر عبیدالله زیاد
- ۳۷۳ ----- وارد شدن زن ها و بچه های امام حسین علیه السلام بر عبیدالله
- ۳۷۶ ----- شهادت و شهادت عبدالله عقیف در کوفه
- ۳۷۹ ----- گرداندن سر مبارک امام علیه السلام در کوفه و رسیدن خبر شهادت او به مدینه
- ۳۸۴ ----- وارد شدن اسرا بر یزید و قصه سهل بن سعد
- ۳۸۸ ----- سر امام حسین علیه السلام در مقابل یزید علیه اللعنه و العذاب
- ۳۹۱ ----- خطبه زینب علیها السلام در شام و پاسخ او به یزید ملعون
- ۳۹۵ ----- ماجرای مرد شامی و فاطمه بنت الحسین علیه السلام
- ۳۹۷ ----- خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در شام
- ۳۹۹ ----- سه روایت از حوادث شام
- ۴۰۱ ----- زیارت جابر در اربعین و ملاقات او با اهل بیت امام حسین علیه السلام
- ۴۰۴ ----- بازگشت اسرا به مدینه و سخنان زین العابدین علیه السلام
- ۴۰۷ ----- گریه های زین العابدین علیه السلام بر پدر خود
- ۴۱۰ ----- کشته شدن ابن زیاد و آرام گرفتن بنی هاشم
- ۴۱۱ ----- خبر منهال و سؤال زین العابدین علیه السلام از حرمله
- ۴۱۶ ----- قیام هایی که پس از حادثه کربلا رخ داده است
- ۴۶۴ ----- قیام توابین و پشیمانی آنان از یاری نکردن امام حسین علیه السلام
- ۴۶۶ ----- اجتماع توابین در کربلا
- ۴۶۷ ----- ماجرای توابین در عین الورد
- ۴۶۸ ----- قیام مختار و نابودی بنی امیه

- ۴۷۱ وحشت و اضطراب قاتلین امام حسین علیه السلام
- ۴۷۳ آغاز خونخواهی و انتقام مختار
- ۴۷۵ قاتلین امام حسین علیه السلام و عقوبت های دنیا و آخرت آنان
- ۴۷۵ اشاره
- ۴۷۶ ۱- آل ابی سفیان
- ۴۷۷ ۲- آل زیاد
- ۴۷۸ ۳- اهل کوفه
- ۴۸۱ ۴- عذاب اهل کوفه و شام
- ۴۸۱ ۵- بنی امیه
- ۴۸۵ ۶- مجازات امت به جهت یاری نکردن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۸۸ ۷- مجازات کسانی که خیمه های امام حسین علیه السلام را غارت نمودند
- ۴۹۱ ۸- جزای کسانی که به قبر امام حسین علیه السلام جسارت نمودند
- ۴۹۶ ۹- کیفر کسانی که به تربت امام حسین علیه السلام جسارت نمودند
- ۵۰۰ ۱۰- کیفر شادی کردن و تهیه معاش در روز عاشورا
- ۵۰۳ سرنوشت قاتلین امام حسین علیه السلام در دنیا
- ۵۵۹ کیفر و عذاب قاتلین امام حسین علیه السلام در قیامت
- ۵۶۱ نسب قاتلین امام حسین علیه السلام
- ۵۶۳ ارزش والای زیارت امام حسین علیه السلام
- ۵۶۵ ملائکه آسمان ها و زمین قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می کنند
- ۵۶۷ دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام به زوار امام حسین علیه السلام
- ۵۷۱ ارزش زیارت امام حسین علیه السلام و دستور سکوت در هنگام زیارت او
- ۵۷۴ وجوب زیارت امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام
- ۵۷۶ ثواب زائر امام حسین علیه السلام و کسی که از زیارت او ممنوع گردیده
- ۵۸۰ سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره ایام محرم و روز عاشورا
- ۵۸۲ حضور دعبل خزاعی در ایام عاشورا خدمت حضرت رضا علیه السلام
- ۵۸۷ جلوگیری متوکل عباسی از زیارت قبر امام حسین علیه السلام

- ارزش مداحی و مرثیه سرایی براهل بیت علیهم السلام ۵۸۹
- گریه مخلوقات بر مظلومیت امام حسین علیه السلام ۵۹۳
- سخن امام صادق علیه السلام در باره گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام ۵۹۵
- گریه ملانکه بر امام حسین علیه السلام ۶۰۳
- پاداش گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام ۶۰۵
- پاداش شعر گفتن و گریانیدن و گریستن بر امام حسین علیه السلام ۶۱۲
- ثواب یاد کردن امام حسین علیه السلام و لعن بر قاتل او هنگام نوشیدن آب ۶۱۷
- گریه زین العابدین علیه السلام بر مصایب امام حسین علیه السلام ۶۱۸
- عجایی در شهادت امام حسین علیه السلام و عزاداری آن حضرت ۶۲۱
- غرابی از عزاداری های غیرشيعه ۶۲۳
- گریه موجودات بر مظلومیت امام حسین علیه السلام ۶۲۵
- عزاداری حیوانات و گریه آنان بر امام حسین علیه السلام ۶۲۸
- اقامه مجالس تعزیه و مقام مرثیه سراها نزد معصومین علیهم السلام ۶۳۰
- منزلت ارزشمند مبلغ دین و خطرات انحرافی او ۶۳۳
- وظایف مردم نسبت به روحانی صالح و شایسته ۶۳۵
- اخلاص کمیت شاعر و توجه اهل البیت علیهم السلام به او ۶۳۷
- ۱- حرمت ریا در عزاداری ۶۳۹
- ۲- حرمت کذب و دروغ بر خدا و اولیای خدا در قرآن ۶۴۰
- ۳- حرمت دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام در روایات ۶۴۱
- ۴- حرمت غنا در مرثیه خوانی ۶۵۲
- اشعار فارسی و عربی در فضایل و مصایب امام حسین علیه السلام ۶۵۳
- میلادیه امام حسین علیه السلام ۶۶۶
- مدح حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام ۶۶۸
- امید بیچارگان ۶۷۵
- شام ولادت حسین(ع) امشب روز ولادت عباس(ع) فردا ۶۷۶
- دریای اشک ۶۷۷

- ۶۷۸ هلال ماه محرم
- ۶۸۰ اظهار محبت و ارادت به اباعبدالله الحسین علیه السلام
- ۶۸۲ کربلای مُکَرَّرُ
- ۶۸۲ شراره غم زینب علیها السلام
- ۶۸۵ جگر سُوخته زینب علیها السلام از داغ بردار
- ۶۸۶ در ماتم حسین
- ۶۸۷ عالم بر او گریسته
- ۶۸۹ اشعار محتشم کاشانی رحمه الله
- ۶۹۷ بخشی از اشعار علامه نجفی کمپانی
- ۷۰۰ عمان سامانی
- ۷۰۱ ذکر عطش
- ۷۰۲ عقیق سرشک
- ۷۰۳ گوشه چشم!
- ۷۰۴ اقیموا الصلوه
- ۷۰۴ مقام حضرت ابوالفضل (ع)
- ۷۰۵ جمال حق
- ۷۰۵ ماه مرتضی
- ۷۰۶ در فراق ابوالفضل
- ۷۰۷ مرثیه حضرت اباعبدالله برای ابوالفضل علیهما السلام
- ۷۰۸ مرثیه حضرت علی اکبر علیه السلام از زبان امام حسین علیه السلام
- ۷۰۹ مرثیه علی اصغر علیه السلام حجت کبری!
- ۷۱۱ تسکین مادر
- ۷۱۲ مادر از فراق اصغر
- ۷۱۲ مرثیه علی اصغر (ع)
- ۷۱۳ آرزوی مادر
- ۷۱۳ آدم و عالم شرمسار احمدند صلی الله علیه و آله

- الأشعار العربيّة في المديح و المراثي ٧١٤
- شعر الصاحب في مديحه اهل البيت و مراثيهم عليهم السلام ٧١٤
- اشعار بعض الاجله قدّس الله روحه ٧٢٥
- قصيده السيد جعفر الحلّي قدس سزه ٧٢٧
- و ما قال السيد محمّد حسين نجل السيد الكاظم القزويني ٧٢٧
- بابي الإمام المستضام بكر بلا ٧٢٩
- و من شعر الجوهري ٧٣٠
- ما قال الشافعي في رثاء الحسين عليه السلام ٧٤٦
- و لآخر في مصابه عليه السلام ٧٤٦
- نبذه من اشعار دعبيل في مصاب الحسين عليه السلام ٧٤٧
- و لدعبيل أيضا رحمه الله ٧٥٠
- اشعار دعبيل الخزاعي عند عليّ بن موسى الرضا عليه السلام ٧٥١
- اشعار الشيخ الخليعي في مصاب فاطمه عليهما السلام ٧٥٤
- شعر فاطمه عليها السلام في مصاب ولدها الحسين عليه السلام ٧٥٨
- اشعار زينب في مصائب أخيه الحسين عليها السلام ٧٦١
- قصيده دعبيل الخزاعي في ذمّ بني امّيه و مدح اهل البيت عليهما السلام ٧٦٣
- قصيده جعفر بن عفّان الطائي رحمه الله ٧٦٤
- قصيده اخرى له رحمه الله ٧٦٥
- مرثيه زينب بنت فاطمه لأخيها الحسين عليهم السلام ٧٦٧
- اشعار بعض شعراء قزوين ٧٦٨
- قصه مسلم الجصاص و ورود الأسارى في الكوفه ٧٦٩
- نوح الجن علي الحسين عليه السلام ٧٧٠
- و نختم الأشعار بما قيل في فضل علي الأكبر و مصابه عليه السلام يوم الطفّ ٧٨٠
- آثار مؤلف تاكنون ٧٨٤
- درباره مركز ٧٨٥

امام الشهداء و سالار شهیدان

مشخصات کتاب

امام الشهداء و سالار شهیدان

نویسنده: سید محمد حسینی بهارانچی

ویراستار: فریبرز راهدان مفرد

ناشر: مؤلف

حروفنگاری و صفحه آرایی: خدمات فرهنگی جهاددانشگاهی / محمدنریمانی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۲

شمارگان: ۳۰۰۰

بها: ۳۵۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۰۶-۱۵۰۶-۴ ۹۶۴-۰۶-۱۵۰۶-۴

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

ص: ۱

اشاره

فهرست مندرجات

خطبه الكتاب ۱۵ ...

مقدمه مؤلف ۱۶ ...

انگیزه عزاداری بر امام حسین علیه السلام ۲۰ ...

انگیزه و حکمت قیام امام حسین علیه السلام ۲۶ ...

سیره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در عزاداری بر امام حسین علیه السلام ۳۳ ...

تحقیقی در موضوع ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام ۳۹ ...

نمونه هایی از روایات در محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام ۴۱ ...

بیان و توضیح روایات در محبت اهل بیت علیهم السلام ۴۷ ...

تاریخ ولادت و مدّت زندگی امام حسین علیه السلام ۵۱ ...

معجزات امام حسین علیه السلام ۵۶ ...

کنیه و لقب و نقش خاتم و فرزندان امام حسین علیه السلام ۶۲ ...

امامت در نسل امام حسین علیه السلام ۶۴ ...

شمه ای از فضایل امام حسین علیهما السلام ۶۶ ...

شدت علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهل بیت علیهم السلام ۷۱ ...

آب دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن و امام حسین علیهما السلام ۷۴ ...

سخاوت و کرم امام حسن و امام حسین علیهما السلام ۷۷ ...

ضمانت دین اسامه بن زید توسط امام حسین علیه السلام ۸۳ ...

معرفت اعرابی و احسان امام حسین علیه السلام ۸۶ ...

درخواست اعرابی از امام حسین علیه السلام در مجلس معاویه ۹۱ ...

شجاعت امام حسین علیه السلام ۹۴۰۰۰

کرم و بزرگواری امام حسین علیه السلام ۹۶۰۰۰

خطبه های امام حسین علیه السلام در پند و اندرز ۹۸۰۰۰

تواضع و اخلاق امام حسین علیه السلام ۱۰۴۰۰۰

ص: ۳

عبادت امام حسین علیه السلام ... ۱۰۵

ماجراهای امام حسین علیه السلام با معاویه لعنه الله ... ۱۰۹

پاسخ امام حسین علیه السلام به نامه معاویه علیه الهاویه ... ۱۱۳

زیارت ناحیه مقدسه امام زمان برای امام حسین علیهما السلام ... ۱۲۰

شهادت امام حسن و امامت امام حسین علیهما السلام ... ۱۵۹

سخنی چند قبل از شروع در مقتل امام حسین علیه السلام ... ۱۶۱

آیاتی در مورد شهادت امام حسین علیه السلام ... ۱۶۲

آگاهی پیامبران و ملائکه از شهادت امام حسین علیه السلام ... ۱۶۵

ماجرای فطرس ملک ... ۱۶۷

لعنت خدا و پیامبران بر قاتل امام حسین علیه السلام ... ۱۶۹

پیش گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به شهادت امام حسین علیه السلام ... ۱۷۳

پیش گویی امیرالمؤمنین از شهادت امام حسین علیه السلام ... ۱۷۸

پیشگویی امام حسین علیه السلام از شهادت خود ... ۱۸۰

امام حسین علیه السلام سرور و آقای شهیدان ... ۱۸۲

امتناع از بیعت با یزید و شروع قیام امام حسین علیه السلام ... ۱۸۵

سخنان محمّد حنفیه هنگام خروج امام حسین علیه السلام از مدینه ... ۱۸۹

وصیت نامه امام حسین علیه السلام و اهداف حرکت و قیام آن حضرت ... ۱۹۲

ورود امام علیه السلام به مکه و سخنان ابن زبیر و ابن عباس و ابن عمر ... ۱۹۴

سخنان محمّد بن حنفیه با امام علیه السلام قبل از حرکت به عراق ... ۱۹۸

خطبه امام حسین علیه السلام برای اصحاب خود در هنگام خروج از مکه ... ۱۹۹

فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه ۲۰۳۰۰۰

برخورد ابن زیاد با هانی بن عروه ۲۰۸۰۰۰

غربت مسلم بن عقیل در کوفه ۲۱۲۰۰۰

شهادت مسلم بن عقیل ۲۱۹۰۰۰

شهادت هانی بن عروه در کوفه ۲۲۴۰۰۰

فرستادن سر مسلم و هانی برای یزید و نامه او در مورد امام حسین علیه السلام ۲۲۶۰۰۰

ص: ۴

- نامه امام حسین علیه السلام به اهل کوفه ... ۲۲۸
- ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله مطیع و زهیر بن قین ... ۲۳۲
- آگاهی امام علیه السلام از شهادت مسلم و هانی در کوفه ... ۲۳۶
- حرکت به سوی شهادت ... ۲۳۹
- آگاه شدن امام علیه السلام از شهادت عبدالله بن یقظر ... ۲۴۰
- آزمایش و ابتلا در قیام امام علیه السلام ... ۲۴۳
- ملاقات حرّ بن یزید ریاحی با امام علیه السلام ... ۲۴۴
- نماز حرّ با امام حسین علیه السلام ... ۲۴۹
- ممانعت حرّ از بازگشت امام علیه السلام ... ۲۵۲
- رسیدن امام علیه السلام به کربلا و سخنان او با اصحاب خود ... ۲۵۶
- حوادث کربلا پس از ورود امام علیه السلام ... ۲۶۱
- آماده شدن عمرسعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام ... ۲۶۵
- جلوگیری اهل کوفه از آب فرات در روز هفتم محرم ... ۲۶۸
- ملاقات امام علیه السلام با عمرسعد و نامه عمرسعد به عبیدالله زیاد ... ۲۷۲
- ماجرای روز نهم محرم و آماده شدن عمرسعد برای جنگ با امام علیه السلام ... ۲۷۶
- وقایع شب عاشورا ... ۲۷۹
- خطبه امام علیه السلام و احتجاج آن حضرت بر مردم در روز عاشورا ... ۲۸۵
- خطبه دیگری از امام حسین علیه السلام در روز عاشورا ... ۲۸۸
- خطبه سوم امام علیه السلام در روز عاشورا ... ۲۹۳
- توبه حرّ و بازگشت او به آغوش امام علیه السلام ... ۳۰۰

آغاز جنگ توسط عمر سعد ۳۰۵

عده ای از شهدا که در حمله اول به شهادت رسیدند ۳۰۶

تردید و تصمیم اهل کوفه و شروع جنگ با امام علیه السلام ۳۱۴

فداکاری اصحاب امام حسین علیه السلام در روز عاشورا ۳۱۶

شهادت وهب بن حباب کلبی ۳۱۶

شهادت عمرو بن قرظہ انصاری ۳۱۸

ص: ۵

شهادت جون غلام ابوذر ... ۳۱۹

شهادت جوانی که به امر مادر خود به میدان رفت ... ۳۲۰

کیفیت قتال و جنگ در روز عاشورا ... ۳۲۲

نماز امام علیه السلام در روز عاشورا و شهادت سعید بن عبدالله ... ۳۲۵

شهادت مسلم بن عوسجه ... ۳۲۷

شهادت زهیر بن قین ... ۳۳۱

شهادت حبیب بن مظاهر اسدی ... ۳۳۳

شهادت سوید بن عمرو بن ابی المطاع ... ۳۳۵

مقتل شهدای بنی هاشم و شهادت علی اکبر علیه السلام ... ۳۳۷

شهادت قاسم فرزند امام حسن علیه السلام ... ۳۴۱

شخصیت علمدار کربلا حضرت ابوالفضل علیه السلام ... ۳۴۴

شهادت حضرت عباس و برادران او علیهم السلام در روز عاشورا ... ۳۴۹

روایت دیگری در شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام ... ۳۵۳

سخنان امام سجاد و امام صادق در باره حضرت ابوالفضل علیهم السلام ... ۳۵۶

شهادت عبدالله رضیع و کودکی از فرزندان عقیل ... ۳۶۰

شهادت عبدالله فرزند خردسال امام حسن علیه السلام ... ۳۶۲

شهادت طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام و اتمام حجت آن حضرت ... ۳۶۳

امام علیه السلام در آخرین بار از خواهر خود درخواست لباس کهنه نمود ... ۳۶۹

جنگ پیاده امام علیه السلام با اهل کوفه ... ۳۷۳

ناتوان شدن امام علیه السلام و احاطه نمودن اهل کوفه او را ... ۳۷۵

وقایع بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا... ۳۷۹

بیچارگی اهل بیت امام حسین علیه السلام و غارت خیمه ها... ۳۸۱

ارسال سر مبارک امام حسین علیه السلام برای عبیدالله زیاد «لعنه الله»... ۳۸۴

بدن های شهدا سه روز روی زمین ماند... ۳۸۸

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه... ۳۹۱

خطبه فاطمه صغری علیها السلام در کوفه... ۳۹۶

ص: ۶

خطبه ام کلثوم علیها السلام در کوفه ... ۴۰۲

خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در کوفه ... ۴۰۴

ورود اسرا و سرهای شهدا بر عیدالله زیاد در کوفه ... ۴۰۶

وارد شدن زن ها و بچه های امام حسین علیه السلام بر عیدالله ... ۴۰۸

شهامت و شهادت عبدالله عفیف در کوفه ... ۴۱۲

گرداندن سر مبارک امام علیه السلام در کوفه و رسیدن خبر شهادت او به مدینه ... ۴۱۷

وارد شدن اسرا بر یزید و قصه سهل بن سعد ... ۴۲۴

سرامام حسین علیه السلام در مقابل یزید علیه اللعنه و العذاب ... ۴۳۰

خطبه زینب علیها السلام در شام و پاسخ او به یزید ملعون ... ۴۳۳

ماجرای مرد شامی و فاطمه بنت الحسین علیه السلام ... ۴۳۹

خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در شام ... ۴۴۱

سه روایت از حوادث شام ... ۴۴۴

زیارت جابر در اربعین و ملاقات او با اهل بیت امام حسین علیه السلام ... ۴۴۷

بازگشت اسرا به مدینه و سخنان زین العابدین علیه السلام ... ۴۵۲

گریه های زین العابدین علیه السلام بر پدر خود ... ۴۵۷

کشته شدن ابن زیاد و آرام گرفتن بنی هاشم ... ۴۶۰

خبر منهال و سؤال زین العابدین علیه السلام از حرمه ... ۴۶۳

قیام هایی که پس از حادثه کربلا رخ داد ... ۴۶۹

قیام توّابین و پشیمانی آنان از یاری نکردن امام حسین علیه السلام ... ۴۷۱

اجتماع توّابین در کربلا ... ۴۷۳

ماجرای توّابین در عین الوردہ ۴۷۴ ...

قیام مختار و نابودی بنی امیّه ۴۷۵ ...

وحشت و اضطراب قاتلین امام حسین علیه السلام ۴۷۸ ...

آغاز خونخواهی و انتقام مختار ۴۸۰ ...

قاتلین امام حسین علیه السلام و عقوبت های دنیا و آخرت آنان ۴۸۲ ...

۱- آل ابی سفیان ۴۸۳ ...

ص: ۷

۲- آل زیاد ... ۴۸۴

۳- اهل کوفه ... ۴۸۵

۴- عذاب اهل کوفه و شام ... ۴۸۸

۵- بنی امیه ... ۴۸۸

۶- مجازات امت به جهت یاری نکردن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله ... ۴۹۲

۷- مجازات کسانی که خیمه های امام حسین علیه السلام را غارت نمودند ... ۴۹۵

۸- جزای کسانی که به قبر امام حسین علیه السلام جسارت نمودند ... ۴۹۸

۹- کیفر کسانی که به تربت امام حسین علیه السلام جسارت نمودند ... ۵۰۳

۱۰- کیفر شادی کردن و تهیه معاش در روز عاشورا ... ۵۰۷

سرنوشت قاتلین امام حسین علیه السلام در دنیا (به ترتیب حروف الفبا) ... ۵۱۰

کیفر و عذاب قاتلین امام حسین علیه السلام در قیامت ... ۵۶۶

نسب قاتلین امام حسین علیه السلام ... ۵۶۸

ارزش والای زیارت امام حسین علیه السلام ... ۵۷۰

خدا و پیامبران و ملائکه امام حسین علیه السلام را زیارت می کنند ... ۵۷۰

ملائکه آسمان ها و زمین قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می کنند ... ۵۷۲

دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام به زوار امام حسین علیه السلام ... ۵۷۴

ارزش زیارت امام حسین علیه السلام و دستور سکوت در هنگام زیارت او ... ۵۷۸

وجوب زیارت امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام ... ۵۸۱

ثواب زائر امام حسین علیه السلام و کسی که از زیارت او ممنوع گردد ... ۵۸۳

سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره ایام محرم و روز عاشورا ... ۵۸۷

حضور دعبیل خزاعی در ایام عاشورا خدمت حضرت رضا علیه السلام ... ۵۸۹

جلوگیری متوکل عباسی از زیارت قبر امام حسین علیه السلام ... ۵۹۴

ارزش مداحی و مرثیه سرایی بر اهل بیت علیهم السلام ... ۵۹۶

گریه مخلوقات بر مظلومیت امام حسین علیه السلام ... ۶۰۰

سخن امام صادق علیه السلام در باره گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام ... ۶۰۲

گریه ملائکه بر امام حسین علیه السلام ... ۶۱۰

ص: ۸

پاداش گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام ... ۶۱۲

پاداش شعر گفتن و گریاندن و گریستن بر امام حسین علیه السلام ... ۶۱۹

ثواب یاد کردن امام حسین علیه السلام و لعن بر قاتل او هنگام نوشیدن آب ... ۶۲۴

گریه زین العابدین علیه السلام بر مصایب امام حسین علیه السلام ... ۶۲۵

هر مؤمنی به یاد امام حسین علیه السلام گریان می شود ... ۶۲۶

عجایبی در شهادت امام حسین علیه السلام و عزاداری آن حضرت ... ۶۲۸

غرایبی از عزاداری های غیر شیعه ... ۶۳۱

گریه موجودات بر مظلومیت امام حسین علیه السلام ... ۶۳۳

عزاداری حیوانات و گریه آنان بر امام حسین علیه السلام ... ۶۳۶

اقامه مجالس تعزیه و مقام مرثیه سراها نزد معصومین علیهم السلام ... ۶۳۹

منزلت ارزشمند مبلغ دین و خطرات انحرافی او ... ۶۴۴

وظایف مردم نسبت به روحانی صالح و شایسته ... ۶۴۶

اخلاص کمیت شاعر و توجه اهل البیت علیهم السلام به او ... ۶۴۹

آفات عمل مقدس و عاظ و مداحین و مرثیه سراها و بانیان مجالس عزاداری ... ۶۵۱

۱- حرمت ریا در عزاداری ... ۶۵۱

۲- حرمت کذب و دروغ بر خدا و اولیای خدا در قرآن ... ۶۵۳

۳- حرمت دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام در روایات ... ۶۵۴

۴- حرمت غنا در مرثیه خوانی ... ۶۶۶

۵- سخن شیخ انصاری در باره غنا ... ۶۶۸

سخن صاحب «اربعین حسینیّه» در باره عزاداری بر امام حسین علیه السلام ... ۶۷۰

اشعار فارسی ... ۶۷۱

مولودیه ها ... ۶۷۲

اشعار فضائل و مصایب امام حسین علیه السلام ... ۶۷۴

مدح حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام ... ۶۷۴

امید بیچارگان ... ۶۷۸

شام ولادت امام حسین علیه السلام و روز ولادت حضرت ابالفضل علیه السلام ... ۶۷۹

ص: ۹

دریای اشک ... ۶۸۰

هلال ماه محرم ... ۶۸۱

اظهار محبت و ارادت به اباعبدالله الحسین علیه السلام ... ۶۸۳

کربلای مُکَرَّر ... ۶۸۵

شراره غم زینب علیها السلام ... ۶۸۵

جگر سوخته زینب علیها السلام از داغ بردار ... ۶۸۷

در ماتم حسین علیها السلام ... ۶۸۸

عالم بر او گریسته ... ۶۸۹

اشعار محتشم کاشانی رحمه الله ... ۶۹۱

اشعار علامه نجفی کمپانی ... ۶۹۹

عمان سامانی ... ۷۰۲

ذکر عطش ... ۷۰۳

عقیق سرشک ... ۷۰۴

گوشه چشم! ... ۷۰۵

اقیموا الصلوه ... ۷۰۶

مقام حضرت ابوالفضل علیه السلام ... ۷۰۶

جمال حق ... ۷۰۷

ماه مرتضی ... ۷۰۷

در فراق ابوالفضل ... ۷۰۸

مرثیه حضرت اباعبدالله برای ابوالفضل علیهما السلام ... ۷۰۹

مرثیه حضرت علی اکبر از زبان امام حسین علیهما السلام ... ۷۱۰

مرثیه علی اصغر علیه السلام حجت کبری! ... ۷۱۱

تسکین مادر ... ۷۱۳

مادر از فراق اصغر ... ۷۱۴

مرثیه علی اصغر علیه السلام ... ۷۱۴

آرزوی مادر ... ۷۱۵

ص: ۱۰

آدم و عالم شرمسار احمد صلى الله عليه و آله ... ٧١٥

الاشعار العربيه

شعر الصاحب فى مديحه اهل البيت و مراثيهم عليهم السلام ... ٧١٦

المدايح و المراثى للمرحوم المغفور السيد جعفر الحلّى ره ... ٧١٩

اشعار بعض الاجله قدّس الله روحه ... ٧٢٣

قصيده الشيخ صالح الكوّاز قدّس سرّه ... ٧٢٤

قصيده السيد جعفر الحلّى قدس سرّه ... ٧٢٥

و ما قال السيد محمّد حسين نجل السيد الكاظم القزوينى ... ٧٢٥

بابى الإمام المستضام بكر بلا ... ٧٢٦

و من شعر الجوهري ... ٧٢٨

وله قصيده يرثى بها الامام الشهيد قتيل الطف فى يوم عاشوراء ... ٧٣٠

اشعار حمّاد فى رثاء الامام السبط الشهيد صلوات الله عليه ... ٧٣١

اشعار ابن حمّاد رحمه الله ... ٧٣٢

ما قال الشافعى فى رثاء الحسين عليه السلام ... ٧٣٨

و لآخر فى مصابه عليه السلام ... ٧٣٨

نبذه من اشعار دعبل فى مصاب الحسين عليه السلام ... ٧٣٨

و لدعبل رحمه الله ... ٧٣٩

اشعار دعبل الخزاعى عند على بن موسى الرضا عليه السلام ... ٧٤١

اشعار الشيخ الخليعى فى مصاب فاطمه عليها السلام ... ٧٤٣

قصه دعبل و اشعاره للامام على بن موسى الرضا عليهما السلام و نجاته بها ... ٧٤٤

شعر فاطمه عليها السلام فى مصاب ولدها الحسين عليه السلام ... ٧٤٧

اشعار زينب فى مصائب أخيه الحسين عليهما السلام ... ٧٥٠

قصيده دعبل الخزاعى فى ذمّ بنى اميّه و مدح اهل البيت عليهما السلام ... ٧٥١

قصيده جعفر بن عفّان الطائى رحمه الله ... ٧٥٢

قصيده اخرى له رحمه الله ... ٧٥٢

مرثيه زينب بنت فاطمه لأخيها الحسين ... ٧٥٣

ص: ١١

قصه مسلم الجصاص و ورود الأسارى فى الكوفه ... ٧٥٦

نوح الجن على الحسين عليه السلام ... ٧٥٨

بشاره النبى صلى الله عليه و آله لمن قال فى الحسين عليه السلام شعرا ... ٧٦٤

و نختم الأشعار بما قيل فى فضل على الأكبر و مصابه عليه السلام يوم الطف ... ٧٦٥

آثار مؤلف تاكنون ... ٧٦٧

خطبه الكتاب

الحمد لله الذى لا يبلغ مدحته القائلون و لا يحصى نعماءه العادون و لا يؤدى حقه المجتهدون الذى انعم على عباده بنعم لا تحصى و ابتلى اوليائه بمصائب الدنيا التى لا تبقى تمحيصا لنفوسهم و كفارة لذنوبهم و مثوبه ليوم معادهم و زلفه لهم عند بارئهم و جعل مصائبهم على قدر ولائهم فأنبياءه اكثر بلاء من غيرهم ثم الأمثل فالأمثل فان البلاء للولاء.

و صلوات الله و سلامه على افضل انبياءه محمد المصطفى و على وصيه على المرتضى و على حبيته فاطمه سيده النساء و على الحسن المجتبي و الحسين سيد الشهداء و على ابناء الحسين ائمه الهدى الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا سيما بقيه الله و حجته على خلقه رجاء هذه الأمة و ملجئها و غوثها الذى يملؤ الله به الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا عجل الله تعالى فى فرجه الشريف و لعنه الله على اعدائهم و مخالفيهم و معانديهم و غاصبي حقوقهم و منكري فضائلهم اجمعين.

اللهم اللعن قتله امير المؤمنين و قتله الحسن و الحسين و قتله اهل بيت نبيك

اللَّهُمَّ دَعِّمْ إِلَى النَّارِ دَعَاً وَارْكُسْهُمْ فِي الْيَمِّ عَذَابَكَ رَكْسًا وَاحْشِرْهُمْ وَاتَّبِعْهُمْ إِلَى جَهَنَّمَ زَمْرًا.

أَنْتَ الْهَيُّ وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ اغْفِرْ لِأَوْلِيَائِنَا وَكَفِّ عَنَّا أَعْدَائِنَا وَاشْغَلْهُمْ عَنْ أَدَانَا وَأَظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعَلِيَا وَادْحُضْ كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَاجْعَلْهَا السُّفْلَى إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

مقدمه مؤلف

هدف از تألیف کتاب حاضر ارتباط بیشتر با خاندان نبوت علیهم السلام و بهره گیری از خرمن پرفیض آن انوار مقدسه است که واسطه های رحمت الهی و باب نجات امت و شفعی آنان در قیامت هستند.

تردید نیست که تنها راه نجات و رسیدن به ارزش های انسانی و نورانیت های معنوی و الهی پیروی از قرآن (۱) و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و ارتباط و اتصال با آنان است (۱)؛ چنان که خود آن بزرگوار فرموده است: «أَنْتَ تَارِكٌ فَيَكُمُ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ أَنْهَمَا لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ مَا أَنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا» (۲).

بر اساس این حدیث متواتر، تمسک به قرآن بدون استفاده از مکتب اهل بیت علیهم السلام گمراهی خواهد بود و آیات قرآن را نیز طبق فرموده های رسول خدا صلی الله علیه و آله جز از خاندان وحی که قرآن در بیوت مبارکه آنان نازل گشته نباید تعلیم گرفت. و بر اساس این حدیث متواتر و احادیث فراوان دیگر عترت جدای از قرآن نیستند و قرآن نیز جدای از آنها نیست. بلکه آنان از حق نیستند و حق نیز از آنان جدا نیست.

بر همین اساس هر کس در خانه های علم و معرفت آنان را بکوبد نجات

ص: ۱۳

۱- (۱) - «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» تفسیر نورالثقلین؛ ج ۲/۸۱.۲

۲- (۲) - المعجم الكبير للطبرانی، ج ۳/۶۶؛ الخصال للصدوق، ص ۵۰۰. و ذکر مضمونها فی عدّه من کتب الفریقین.

می یابد و هر کس از آنان جدا شود هلاک خواهد شد؛ «من أتاكم نجا و من لم يأتكم هلك». (زیارت جامعه کبیره).

در این میان، به نظر می رسد اتصال و ارتباط با امام حسین علیه السلام وسیله نزدیک تری برای نجات و سعادت باشد. در روایتی نقل شده است که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مگر همه شما خاندان نبوت چراغ هدایت و کشتی نجات نیستید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «آری، چنین است.» آن شخص عرض کرد: پس چگونه است که حدیث «انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه»^(۱) در خصوص امام حسین علیه السلام گفته شده است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «همه ما چراغ هدایت و کشتی نجات هستیم» و «ولکن باب الحسین اوسع...»؛ یعنی در رحمت و نجات از ناحیه امام حسین گشوده تر و وسیع تر است.

ناگفته نماند که راه های ارتباط با امام حسین علیه السلام فراوان است ولی مؤثرترین آنها اقتدای به آن حضرت در دفاع از حریم دین و امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت و اقتدا به سیره و روش آن بزرگوار و جدّ و پدر و مادر و برادر و فرزندان او می باشد. شرط اساسی نجات، معرفت به مقام امامت و ولایت آنان و پیروی از آن بزرگواران است لکن هرگونه ارتباطی با آنها نیز تأثیر خود را دارد؛ هرچند این ارتباط از غیرمسلمان صادر شود.

به امید آن که دوستان اهل بیت علیهم السلام بتوانند از خرمن پرفیض خاندان نبوت علیهم السلام همچنانکه آن بزرگواران فرموده اند بهره مند شوند؛ و جز به مکتب آنان که مکتب وحی است روی نیاورند که گمراه خواهند شد.

خداوند را سپاس می گویم که این حقیر ناچیز و ذره بی مقدار را به برکت توسلات به خاندان نبوت صلوات الله علیهم اجمعین توفیق عنایت فرمود تا پس از نوشتن کتاب «میزان الحق» و «آیات الفضایل» در باره امیرالمؤمنین و امام متقین علیه السلام و کتاب «دوله المهدی» در باره امام زمان علیه السلام و کتاب «اسوه النساء» در باره حضرت فاطمه علیها السلام بر آن شوم که کتابی در مورد حضرت سیدالشهدا که حاوی

ص: ۱۴

فضایل و مصایب آن حضرت و حادثه کربلا- و حوادث بعد از آن باشد را نیز بنویسم و از نقل مقاتل غیرمعتبره پرهیز و از مقاتل صحیح استفاده کنم، انشاءالله.

چنان که مشاهده خواهید نمود بخش های زیادی از این کتاب از کتاب مجالس السنیة مرحوم علامه بزرگوار سید محسن امین که در نقل مقاتل و آثار اهل بیت علیهم السلام از متانت و دقت فراوانی برخوردار است استفاده شده است و وظیفه ماست که از خداوند برای آن مرد عالم مجاهد و کلیه علماء گذشته و خادمین به مکتب اهل البیت علیهم السلام طلب رحمت نمائیم.

از خداوند می خواهم که این روسیاه را به آنچه مورد رضای اوست موفق فرماید و این کتاب را مورد استفاده دوستان اهل بیت علیهم السلام و علمای اعلام و خطبا و مرثیه خوانان و نوکران این خاندان قرار دهد و این اثر ناچیز وسیله نجاتی برای نویسنده و آمرزش گناهان او و پدر و مادر و ذوی الحقوق او باشد ان شاءالله. و آن را «امام الشهداء و سالار شهیدان» نامیدم و به مادر خود حضرت صدیقه طاهره علیها السلام اهدا نمودم. به امید آن که خداوند با لطف و کرم خود قبول فرماید و نویسنده را از خدام آل محمد علیهم السلام قرار دهد. انّه المنان الکریم.

خادم اهل البیت علیهم السلام

سید محمد حسینی بهارانچی

(۱) علامه جلیل القدر سید ابن طاووس رحمه الله در کتاب شریف لهوف می فرماید: اگر امتثال امر سنت پیغمبر و کتاب خدا در پوشیدن لباس عزا و مصیبت که بیانگر از بین رفتن پایه های دیانت و هدایت و برقرار شدن پایه های ضلالت و گمراهی و تأسف از محروم ماندن از فیض شهادت است نبود، ما در مقابل این نعمت بزرگ جامه های سرور و بشارت به تن می کردیم.

و چون در عزاداری برای حضرت سیدالشهدا خشنودی خدا و رسول حاصل می شود و آن حضرت و اوصیای او نیز در این مصیبت عزادار هستند ما هم جامه عزا پوشیدیم و با اشک ریختن انس گرفتیم و به دیدگان خود گفتیم: از پی در پی گریستن خودداری نکنید، و به دلها گفتیم: همچون زنان فرزند مرده در ناله بکوشید چرا که امانت های پیغمبر صلی الله علیه و آله مباح شمرده شد و وصیت های آن حضرت در باره اهل بیت و فرزندانش به دست این امت از میان رفته است.

(۲) خدایا، به تو پناهنده ایم از این حادثه بزرگ که دل ها را جریحه دار می کند، و

ص: ۱۶

۱- (۱) مقاله السید ابن طاووس فی التعزیه قال السید الجلیل صاحب کتاب «اللهوف» فی مقدمه کتابه رحمه الله: لولا امتثال أمر السنّه و الكتاب فی لبس شعار الجزع و المصاب لأجل ما طمس من أعلام الهدایه و أسس من أركان الغوايه و تأسفا علی ما فاتنا من السعاده و تلهفا علی امتثال تلك الشهاده و إلا كنا قد لبسنا لتلك النعمه الكبرى أثواب المسره و البشري و حیث فی الجزع رضا لسلطان المعاد و غرض لأبرار العباد فها نحن قد لبسنا سربال الجزوع و آنسنا بارسال الدموع و قلنا للعیون: جودی بتواتر البكاء، و للقلوب جدی جدّ ثواكل النساء فانّ و دائع الرسول الرؤف صلی الله علیه و آله ابیحت یوم الطفوف و رسوم و (۲) صیته بحرمة و أبنائه طمست بأیدی أممه و أعدائه فیالله من تلك الفوادح المقرّحه للقلوب و الجوائح المصرّخه بالكروب و المصائب المصغره لكلّ بلوی و النوائب المفرقه شمل التقوی و السهام التي اراقت دم الرساله و الأیدی التي ساقّت سبی الجلاله و الرزیه التي نكّست رؤس الابدال و البلیه التي سلبت نفوس خیر الآل و الشماته التي ركست اسود الرجال و الفجیعه التي بلغ رزؤها إلى جبرئیل و القطیعه التي عظمت علی الرّبّ الجلیل و کیف لا یكون ذلك.

از این مصیبت های سترگ که غصه ها را به صورت فریاد از دل بیرون می آورد، و از این گرفتاری که هر نوع گرفتاری را کوچک می کند، و از این پیش آمدها که کانون تقوا را پراکنده می سازد، و از تیرهایی که خون اهل بیت رسالت را ریخت، و دست هایی که خاندان جلال را به اسیری برد، و مصیبتی که بزرگان را سرافکنده نمود، و ابتلایی که جان های بهترین خانواده ها را از پیکرشان بیرون کشید، و سرزندی که دست شیر مردان را بست، و حادثه دلخراشی که جبرئیل نیز از آن گریبان گیر شد، و واقعه جانسوزی که در پیشگاه خدای جلیل عظمت پیدا کرد.

(۱) و چرا این چنین نباشد و حال آن که پاره ای از گوشت بدن پیغمبر برهنه به روی زمین افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورت های دخترانش در دیدگاه شترانان و ملامت گویان، و تاراج لباس هایشان در منظر هر گویا و خاموش، و بدن های با عظمت آنان برهنه از لباس، و پیکرهای بزرگوارشان به روی خاک افتاده است!!

ای کاش، فاطمه و پدرش می دیدند که دختران و فرزندانشان را، یا لباس ربوده و یا زخمی بر بدن ها و یا به زنجیر اسیری بسته اند و یا سر بریده اند، و از سوئی دختران خاندان نبوت گریبان چاک کرده و مصیبت زده و مو پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و به صورت خود سیلی همی زنند و صدای به نوحه و زاری بلند نموده که سرپرستان خود را از دست داده اند!

(۲) ای مردم با بصیرت! و ای افراد تیزبین و باهوش! قتلگاه این خاندان را به یاد

ص: ۱۷

۱- (۱) و قد اصبح لحم رسول مجرّدا علی الرمال و دمه الشریف مسفوکا بسیوف أهل الضلال و وجوه بناته مبدوله لعین السائق و الشامت و سلبهنّ بمنظر من الناطق و الصامت و تلك الابدان المعظمه عاریه من الثياب و الاجساد المکرمه جائیه علی التراب. مصائب بدّدت شمل النبی ففی قلب الهدی أسهم یطفن بالتلف و ناعیات إذا ما ملّ من ولّه سرت علیه بنار الحزن و الأسف فیالیت لفاطمه و أیها عینا تنظر إلی بناتها و بنیها ما بین مسلوب و جریح و مسحوب و ذبیح و بنات النبوه مشقّقات الجیوب و مفجوعات بفقد المحبوب و ناشرات للشعور و بارزات من الخدور و عادات للجدود و مبدیات للنیاحه و العویل و فاقدات للمحامی و الکفیل.

۲- (۲) فیأهل البصائر من الأنام و یا ذوی النواظر و الأفهام حدّثوا أنفسکم بمصارع هاتیک العتره و نوحوا باللّه لتلك الوحده و اکثره و ساعدوهم بموالاه الوجد و العبره و تأسفوا علی فوات تلك النصره فانّ نفوس اولئک الأتوام و دائع سلطان الأنام و ثمره فؤاد الرسول و قرّه عین البتول و من کان یرشف بفمه الشریف ثنایاهم و یفضّل علی أمّه امّهم و اباهم.

آورید، و بر تنهایی آل پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری دشمنان آنان، شما را به خدا، نوحه سرایی کنید، و با اندوه پی گیر و اشک چشمان با آنان همدست باشید، چرا که آنان امانت های خدا، و میوه دل پیغمبر صلی الله علیه و آله و نور چشم فاطمه و فرزندان آن کسی که با دهان مبارک دندان های آنان را می مکید و مادر و پدر آنان را از مادر و پدر خویش برتر می دانست می باشند!

(۱) چگونه بر مردم گوارا بود؟ که در مقابل نیکی های پدرش ناسپاسی کنند؟ و عیش حضرتش را با شکنجه ای که به میوه دلش دادند مکدر سازند؟ و با ریختن خون فرزندانش قدر او را کوچک شمرند؟ پس آن همه سفارش که در باره خاندان و فرزندانش کرد چه شد؟ آن ها هنگام قیامت و ملاقات آن حضرت چه پاسخ خواهند داد؟ با این که این مردم بنایی را که او کرده بود ویران نمودند و از کردار زشت آنان فریاد «وامصیتاه» از اسلام بلند شد.

پناه به خدا می بریم از دلی که به یاد این کارها نشکند و شگفتا از غفلت مردم این زمانه. مگر مسلمانان و یا مؤمنین را چه عذری است که انواع ماتم به پا نمی کنند؟

ص: ۱۸

۱- (۱) إن كنت في شك فسل عن حالهم سنن الرسول و محكم التنزيل فهناك اعدل شاهد لذوى الحجى و بيان فضلهم على التفصيل و وصيه سبقت لاحمد فيهم جائت إليه على يدى جبريل فكيف طاب للنفوس مع تدانى الازمان مقابله إحسان أبيهم بالكفران و تكدير عيشه بتعذيب ثمره فؤاده و تصغير قدره باراقه دماء أولاده و أين موضع القبول لوصاياہ بعترته و آله و ما الجواب عند لقائه و سؤاله و قد هدم القوم ما بناه و نادى الاسلام و اكرباه فيا لله من قلب لا يصدق لتذكار تلك الأمور و يا عجابه من غفله أهل الدهور و ما عذر اهل الاسلام أو الايمان في إضاعه أقسام الاحزان ألم يعلموا ان محمدا صلی الله علیه و آله و آله موتور و جيع و حبيبه مقهور صريع و الملائكة يعزونه على جليل مصابه و الأنبياء يشاركونه في أحزانه و أوصابه.

آیا نمی دانند که هنوز انتقام خون فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله شده گرفته نشده و دل مبارکش دردمند است و دلبندهش گرفتار دشمن و کشته او بر زمین افتاده است و فرشتگان او را بر این مصیبت بزرگ تسلیت عرض می کنند و پیغمبران خدا شریک این اندوه ها و دردهایش می باشند؟!

(۱) ای مردمی که نسبت به خاتم انبیا وفادار هستید! چرا با او در گریه برای فرزندانش همکاری نمی کنید؟ ای دوستدار پدر زهرا! تو را به خدا در عزای آنان که بر روی خاک بیابان افتاده اند با زهرا هم ناله باش! و بر رهبران اسلام گریه کن؛ شاید پادشاه آنان که در این مصیبت همدردی کردند به دست آوری و به خوشبختی روز حساب نایل آیی!

(۲) و بدان که از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: «هر مؤمنی که به خاطر کشته شدن حسین علیه السلام دیدگانش پر از اشک گردد آن چنان که به صورتش روان شود، خداوند غرفه هایی را از بهشت برای او اختصاص دهد که صدها سال در آنها جایگزین شود. و هر مؤمنی که به خاطر آزادی که از دشمنان ما در دنیا به ما رسیده چشم هایش اشک آلود گردد، به آن مقدار که به گونه اش سرازیر شود، خدای تعالی به عوض آن او را در منزل صدقش جایگزین فرماید. و هر مؤمنی که در راه ما آزاری به بیند، خداوند از وی آزار بگرداند، و آبرویش نریزد، و در روز رستاخیز او را از آتش دوزخ ایمنش فرماید.»

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هر کس که چون یادی از ما شود دیدگانش پر از اشک گردد، اگر چه به اندازه بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد؛ هر چند مانند کف دریا باشد.»

ص: ۱۹

۱- (۱) فیما أهل الوفاء لخاتم الأنبياء علی م لا توأسونه فی البكاء؟! بالله عليك ايها المحب لوالد الزهراء نُح معها على المنبذين بالعراء وُجد ويحك بالدموع السجام و ابك على ملوك الاسلام لعلك تحوز ثواب المواسى فى المصاب و تفوز بالسعادة يوم الحساب؛ فقد روى عن مولانا الباقر عليه السلام انه قال: كان زين العابدين عليه السلام يقول:

۲- (۲) ايما مؤمن زرفت عيناه لقتل الحسين عليه السلام حتى تسيل على خده بؤاه الله عرفا فى الجنة يسكنها أحقبا و ايما مؤمن دمعت عيناه حتى تسيل على خده فيما مسنا من الأذى من عدونا فى الدنيا بؤاه الله منزل صدق و ايما مؤمن مسه أذى فينا صرف الله عن وجهه الأذى و آمنه يوم القيامة من سخط النار.

(۱) و باز از فرزندان رسول خدا روایت شده است که فرموده اند: «کسی که در مصیبت ما، گریه کند و یا صد نفر را گریان سازد ما ضمانت می کنیم که خداوند او را از اهل بهشت گرداند، و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند اهل بهشت است، و کسی که بگرید و یا سی نفر را بگریاند اهل بهشت باشد، و کسی که بگرید و یا ده نفر را بگریاند اهل بهشت باشد، و کسی که گریه کند و یا یک نفر را بگریاند اهل بهشت باشد، و کسی که خود را به حال گریه کننده وا دارد نیز اهل بهشت باشد.»

انگیزه و حکمت قیام امام حسین علیه السلام

(۲) صاحب کتاب «ذریعه النجاه» رضوان الله علیه در مقدمه کتاب خود می گوید: اگر سؤال شود که حکمت و انگیزه قیام و حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به سوی مکه و از مکه به سوی کوفه چه بوده است؟ در حالی که آن حضرت به علم امامت و اخبار جدّ و پدر خود علیهم السلام که در موارد زیادی فرمودند: «فرزندم حسین علیه السلام را گروه ستمگری خواهند کشت» خوب می دانست که حرکت به سوی کوفه حرکت به سوی مرگ و شهادت است و خود آن حضرت نیز این خبر را چندین مرتبه به عزیزان و اصحاب خود اطلاع داد. اطلاع آن حضرت از شهادت یک امر

ص: ۲۰

۱- (۱) و روی عن مولانا الصادق علیه السلام أنه قال من ذكرنا عنده ففاضت عيناه و لو مثل جناح الدُّباب غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر. و روی أيضا عن آل الرسول صلوات عليه و عليهم أنهم قالوا: من بكى أو أبكى فينا مائة ضمنا له على الله الجنة و من بكى أو أبكى خمسين فله الجنة و من بكى أو أبكى ثلاثين فله الجنة و من بكى أو أبكى عشرة فله الجنة و من بكى أو أبكى واحدا فله الجنة و من تباكى فله الجنة. (المجالس السّنيه) و رواها في اللهوف ص ۹) علل قیامه و حکم خروج علیه السلام قال صاحب ذریعه النجاه فی مقدمه کتابه رضوان الله تعالی علیه: ان قلت: ما الحکمه فی خروج علیه السلام من المدینه الی مکه و منها قاصدا الی الکوفه؟

۲- (۲) و هو علیه السلام يعلم بعلم الامامه و اخبار جدّه و ابیه صلوات الله عليهم فی موارد کثیره: انه علیه السلام يقتله الفئه الباغيه كما انبا هو علیه السلام عن نفسه به و هذا ممّا لا يعتریه اثر الشكّ كيف و هم خزان الله على علمه و يعلمون علم ما كان و ما يكون الی قیام الساعه و عندهم علم المنايا و البلايا و مفاتيح العلم و ابواب الحکم و فصل الخطاب فكيف اختار علیه السلام الخروج الی السیوف البائره و الوقوع فی الفتن التائره التي حملتها صدور الطغاه و احرزتها نفوس العداه؟! قلنا:

مسلم بوده و هست و جای تردیدی در آن نیست و چگونه می تواند جز این باشد درحالی که این خانواده خزینه داران علم خدا هستند و دانش گذشته و آینده تا قیامت نزد آنهاست بلکه آنها از مرگ ها و بلاهای مردم آگاهند و درهای حکمت بر آنان گشوده شده و اسرار قرآن نزد آنان نهفته است. با این حال، چگونه ایشان با وجود اطلاع و آگاهی از شهادت خود به سوی شمشیرهای برنده و فتنه های شعله ور که سینه های پر از کینه طاغوت ها و ستمگران افروخته بودند حرکت نمود؟! پاسخ این است:

(۱) اولاً این مسأله از مسائل مشکلی است که بر هر کس که سنگین آید و نتواند آن را هضم کند باید خود را به زحمت بیندازد و از خود چیزی نگوید و اگر در جستجوی راه حق و طریق صواب است علم آن را به خود معصومین علیهم السلام واگذار.

ثانیا، آن بزرگواران از خطا و گناه معصوم هستند و هرگز گناه صغیره و کبیره ای از آنان صادر نمی شود و هرچه فرموده و عمل کرده اند مرضی و محبوب عندالله بوده است.

(۲) ثالثاً، بنی امیه با آن عداوت و دشمنی و کفر و حسدی که با بنی هاشم داشته اند همیشه در کمین بوده اند که از هر راه ممکن آن حضرت را به شهادت برسانند، امام علیه السلام نیز می دانستند که آنها او را رها نمی کنند و به کمتر از کشتن او راضی نمی شوند، چه در مدینه باشند و چه در غیر مدینه؛ چنان که خود امام علیه السلام

ص: ۲۱

۱- (۱) اولاً ان هذه المسأله من غوامض المسائل التي قد ارتفعت عنها شوائب التكلف فيها و دواعي التكليف بها فاللزام على من تحزى طريق الصواب و سبيل النجاه ارجاعها الى انفسهم عليهم السلام و ثانيا انهم معصومون لا يصدر عنهم معصية لا كبيرة و لا صغيره فكل ما يظهر منهم من الاقوال و الافعال فهو محبوب و مرضي عندالله عزوجل

۲- (۲) و ثالثاً ان بنی امیه لعنهم الله لشده عداوتهم و كثره كفرهم و حسدهم كانوا مترصدین بقتله عليه السلام بكل عيله و جيله و هو عليه السلام يعلم انهم لا يسالمونه و لا يتركونه ابدا في مكان سواء المدینه ام غيرها كما قال عليه السلام: لو كنت في حجرها من هوائ الارض لاستخرجوني منه و يقتلونني و مع هذا كان يصدر من اهل الكوفه مكاتبات و موثيق يدعونه اليهم ففی خروجه عليه السلم اتمام للحجّه عليهم

فرمود: «اگر من داخل لانه موری بروم بنی امیه من را پیدا می کنند و به قتل می رسانند.»

اضافه بر آنچه گفته شد اهل کوفه مکاتباتی با آن حضرت داشته و او را دعوت نموده و عهد و پیمان بسته بودند که او را یاری کنند و حرکت امام به طرف آنان اتمام حجتی بر آنان بود.

(۱) رابعاً، ما معتقدیم که از امامان ما سلام الله عليهم اجمعين در اوقاتی و تحت شرایطی اموری و اطلاعاتی صادر می شده که از حیثه دانش و قدرت بشر خارج بوده است ولی در سایر اوقات مانند سایر مردم بوده اند و طبق عادات مردم عمل می کرده اند و اگر جز این می بود حکمت الهی برای بعثت انبیا و اوصیا از بین می رفت و باطل و بی ثمر بود.

این مطلب از روایت صدوق در علل و اکمال و شیخ طبرسی در احتجاج از محمّد بن ابراهیم ابن اسحاق طالقانی روشن می شود. وی می گوید: من نزد شیخ بزرگوار، حسین بن روح، نایب خاص امام زمان علیه السلام، بودم و عده دیگری نیز که در میانشان علی بن موسی قصری بود حاضر بودند. پس مردی به حسین بن روح گفت: می خواهم سؤالی از شما بپرسم. او گفت: هر سؤالی می خواهی بپرس. پس آن مرد گفت: آیا حسین بن علی علیهما السلام ولیّ خدا بوده است؟ او گفت: آری. آن مرد گفت: آیا قاتل او نیز دشمن خدا بوده است؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا صحیح است خداوند دشمن خود را بر ولیّ و دوست خود مسلط نماید؟

ص: ۲۲

۱- (۱) و رابعاً انه یصدر عنهم عليهم السلام فی اوقات امور و معاجز تعجز طاقه البشر عنها و تمتنع وصل الاوها اليها و فی سائر الاوقات یعملون بطریق عرفنا و عادتنا و الّا لارتفعت الحکمه الإلهیه فی بعث الله الهادی منّا کما یشهد به ما رواه الصدوق ره فی العلل و الاکمال و الشیخ الطبرسی ره فی الاحتجاج عن محمّد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی قال کنت عند الشیخ ابی القاسم الحسین بن روح قدس الله روحه مع جماعه فیهم علیّ ابن موسی القصری فقام الیه رجلٌ فقال اریدان اسئلك عن شیءٍ فقال له: سل عمّا بدالك فقال له الرجل: اخبرنی عن الحسین بن علیّ علیهما السلام أهو ولیّ الله؟ قال: نعم قال: اخبرنی عن قاتله لعنه الله أهو عدوّ الله؟ قال: نعم قال الرجل: فهل یجوز ان یسلط الله عدوّه علی ولیّیه؟ فقال ابوالقاسم قدس الله روحه:

(۱) حسین بن روح گفت: به حرف من گوش کن تا حقیقت را بیابی.

بدان که خداوند عزوجل مستقیماً با مردم سخن نمی گوید و به آنان خطاب نمی کند ولی پیامبرانی از جنس آنان به میانشان می فرستد [که دین خود را برای آنان بیان کنند] و اگر پیامبر خدا از جنس انسان ها نمی بود از او فرار می کردند و چیزی را از او نمی پذیرفتند. و چون خداوند پیامبران خود را از جنس بشر قرار داد که همانند آنان غذا بخورند و در بازارها حرکت کنند مردم به آنها گفتند: شما همانند ما هستید، پس ما چیزی را از شما نمی پذیریم تا این که کاری انجام دهید که ما از انجام آن عاجز باشیم تا بدانیم شما از ناحیه خداوند مبعوث شده اید و از خواص درگاه او هستید.

(۲) بدین سبب خداوند برای پیامبران خود معجزاتی قرارداد که مردم از انجام آن عاجز بودند، چنان که بعضی از آنان، مانند نوح علیه السلام، پس از دعوت و انذار خود طوفان را ایجاد نمود که تمام گمراهان و متمرّدین در آن غرق شدند، و بعضی از آنان، مانند ابراهیم علیه السلام، چون در آتش افتاد آتش برای او سرد و سلامت شد، و بعضی از آنان، مانند صالح علیه السلام، از میان سنگ شتر زنده‌های بیرون آورد که از پستان او شیر جاری بود، و بعضی از آنان، مانند موسی علیه السلام، دریا برایش شکافته و از بین سنگ برای او چشمه‌هایی جاری شد و به دست او عصا که چوب خشکی بود اژدها گردید و آنچه را ساحران انجام داده بودند بلعید، و بعضی از آنان، مانند عیسی علیه السلام، کور

ص: ۲۳

۱- (۱) افهم عنی ما اقول لك اعلم انّ الله عزوجل لا یخاطب الناس بشهادة العیان و لا یشافهم بالكلام و لكنّه عزوجل بعث الیهم رسولاً من اجناسهم و اصنافهم بشرا مثلهم فلو بعث الیهم رسلاً من غیر صنفهم و صورهم لنفروا عنهم و لم یقبلوا منهم فلما جاؤهم و كانوا من جنسهم یاكلون الطعام و یمشون فی الاسواق قالوا لهم: انتم مثلنا فلا نقبل منكم حتّی تأتونا بشیءٍ نعجزان نأتی بمثله فنعلم انکم مخصوصون دوننا بما لا نقدر علیه فجعل الله عزوجل لهم المعجزات التي یعجز الخلق عنها

۲- (۲) فمنهم من جاء بالطوفان بعد الإعدار و الإنذار فغرق جمیع من طغی و تمرد و منهم من القی فی النار فکانت علیه بردا و سلاما و منهم من اخرج من الحجر الصلدا ناقة و اجری فی ضرعها لبنا و منهم من فلق له البحر و فجر له من الحجر العیون و جعل العصا الیابسه ثعباناً؛ فتلقف ما یأفکون و منهم من ابرء الاکمه و الابرص و احیا الموتی یاذن الله عزوجل و أنبأهم بما یأکلون و ما یدخرون فی بیوتهم و منهم من انشق له القمر و کلمه البهائم مثل البعیر و الذئب و غیر ذلك

مادرزاد و کسی که بیماری پیسه و برص داشت را شفا بخشید و به اذن خداوند مرده را زنده نمود و به مردم از آنچه خورده بودند و یا در خانه های خود پنهان کرده بودند خیر داد، و بعضی از آنان، مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، ماه برایش دو نیم شد و چهارپایان مانند شتر و گریز با آن حضرت سخن گفتند و...

(۱) چون پیامبران خدا علیهم السلام این معجزات را نشان دادند و مردم خود را در مقابله با آنان عاجز دیدند تقدیر و حکمت خداوند و لطف او به بندگان خود بر این قرار گرفت که پیامبران با داشتن این معجزات گاهی غالب و گاهی مغلوب باشند. و اگر همیشه آنان را غالب قرار می داد و به مصایب و گرفتاری ها مبتلا نمی شدند مردم آنان را خدا می پنداشتند و مقام صبر و استقامت آنان ظاهر نمی شد.

پس خداوند عزوجل آنان را در مصایب و مشکلات دنیا مانند سایر مردم قرار داد تا هنگام مصایب و گرفتاری ها صابر و هنگام عافیت و قدرت شاکر بوده و همواره در پیشگاه خدا متواضع و تسلیم باشند. تا مردم بدانند آنان نیز بندگان خداوند و آنان را خدای خود ندانند. و با این وضعیت حجت خداوند بر کسی که در حق آنان غلو کند و آنان را پروردگار خود داند و یا با آنان دشمنی کند و نبوت آنان را انکار نماید ثابت باشد و خلاصه این که راه عذری برای کسی نماند و هر کس گمراه و هلاک شود حجت بر او تمام شده باشد و هر کس به راه حق رود از روی دلیل و برهان رفته باشد.

ص: ۲۴

۱- (۱) فَلَمَّا أَتَوْا بِمَثَلِ هَذِهِ الْمَعْجَزَاتِ وَ عَجَزَ الْخَلْقُ مِنْ أَمْمِهِمْ عَنْ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ كَانُوا مِنْ تَقْدِيرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَطْفِهِ بَعْبَادِهِ وَ حَكْمَتِهِ أَنْ جَعَلَ أَنْبِيَائَهُمْ مَعَ هَذِهِ الْمَعْجَزَاتِ فِي حَالِ غَالِبِينَ وَ فِي آخِرِ مَغْلُوبِينَ وَ فِي حَالِ قَاهِرِينَ وَ فِي حَالِ مَقْهُورِينَ وَ لَوْ جَعَلَهُمْ عَزَّوَجَلَّ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ غَالِبِينَ وَ قَاهِرِينَ لَمْ يَبْتَلِهِمْ وَ لَمْ يَمْتَحِنَهُمْ لِأَتَّخِذَهُمُ النَّاسُ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَمَّا عَرَفُوا فَضْلَ صَبْرِهِمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ الْمَحْنِ وَ الْإِخْتِبَارِ وَ لَكِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ أَحْوَالَهُمْ فِي ذَلِكَ كَأَحْوَالِ غَيْرِهِمْ لِيَكُونُوا فِي أَحْوَالِ الْمَحْنَةِ وَ الْبَلْوَى صَابِرِينَ وَ فِي حَالِ الْعَافِيَةِ وَ الظُّهُورِ عَلَى الْأَعْدَاءِ شَاكِرِينَ وَ يَكُونُوا فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ مُتَوَاضِعِينَ غَيْرِ شَامِخِينَ وَ لَا مُتَجَبِّرِينَ وَ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ لَهُمْ إِلَهًا هُوَ خَالِقُهُمْ وَ مُدَبِّرُهُمْ فَيَعْبُدُوهُ وَ يَطِيعُوا رِسْلَهُ وَ تَكُونُ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى ثَابِتَةً عَلَى مَنْ تَجَاوَزَ الْحَدَّ فِيهِمْ وَ ادَّعَى لَهُمُ الرُّبُوبِيَّةَ أَوْ عَانَدَ وَ خَالَفَ وَ عَصَى وَ جَحَدَ بِمَا آتَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ وَ الرِّسْلَ وَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِهِ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنِهِ

(۱) محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: روز بعد خدمت حسین بن روح رفتم و پیش خود گفتم: آیا او سخنان دیروز را از پیش خود گفت یا از طرف امام زمان علیه السلام بود؟ او پیش از من شروع به سخن نمود و گفت: ای محمد بن ابراهیم! اگر من از آسمان به زیر ایم و درنده ای مرا بر باید یا بادی مرا به مکان دوری پرتاب کند برایم آسان تر است از این که در دین خدا چیزی از خود بگویم. آنچه گفتم از ناحیه حجت خدا بود و چیزی بود که خود از آن حضرت شنیده بودم صلوات و درود خدا بر او باد.

سیره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در عزاداری بر امام حسین علیه السلام

(۲) مرحوم علامه سید محسن امین در کتاب «مجالس السینه» می گوید: پوشیده نماند که عقل و دین احترام شخصیت های علمی و ارزشمند را چه در زمان حیات آنان و چه پس از مرگشان لازم می داند و کسانی را که جان خویش را در راه مقاصد عالیه و هدف های انسانی و ارزشی اسلام فدا می کنند از یاد نمی برد و این معنی در تمام امت های پیشین مشهود بوده است.

براستی مولای ما حضرت سیدالشهدا علیه السلام، که فرزند امیرالمؤمنین و برادر امام مجتبی و ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و یکی از دو جگر گوشه آن حضرت و خلیفه او در این امت بوده است، از بزرگ ترین رجال و شخصیت های اسلام بلکه عالم وجود است. او افزون بر شرافت نسب که فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه و سبط

ص: ۲۵

۱- (۱) قال محمد بن ابراهیم بن اسحاق رضی الله عنه: فعدت الى الشيخ ابی القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه فی الغد و انا اقول فی نفسی: أتراه ذکرنا یوم أمس من عند نفسه فابتدأنی و قال: یا محمد بن ابراهیم لان آخر من السما فتحظفنی الطیر او تهوی بی الريح فی مکان سحیق احب الی من ان اقول فی دین الله برأیی او من عند نفسی بل ذلك عن الاصل و مسموع من الحجة صلوات الله علیه و سلامه .

۲- (۲) سیره اهل البيت فی البکاء و التعزیه لجدّهم الحسين عليهم السلام قال العلامة السيد محسن الأمين فی مقدمه کتابه «المجالس السنيه»: لا یخفی انه قد قضی العقل و الدین باحترام عظماء الرجال احياء و أمواتا و تجدید الذکری لمن بذل نفسه فی اسمی المقاصد و أنفع الغایات و جرت علی ذلك جمیع الأمم فی کلّ عصر و زمان و انّ سیدنا و مولانا الإمام ابن الإمام أخوا الإمام أبا الأئمة الحسين الشهيد ابن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليهم السلام أحد ریحانتی الرسول صلی الله علیه و آله و سبطیه و خلیفته فی امتّه من أعظم رجال الإسلام بل من أعظم رجال الکون

رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است خود دارای صفات و ارزش های والا و نیکوترین اخلاق و فضایل است.

(۱) قیام ارزشمند او که در آن جان و مال و عزیزان خویش را در راه احیای دین و افشای خیانت منافقین [و بر ملا- نمودن جنایات بنی امیه] اهدا نمود و عزت نفس و شجاعت و بزرگواری و صبر و استقامت را به مردم آموخت، جهان را به تحیر واداشت و مصیبت و شهادت او که در عالم سابقه نداشت حادثه بی نظیر تاریخ محسوب شد. او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در روی زمین مثل و مانندی نداشت.

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام براین حادثه و مصیبت هولناک [قبل و بعد از وقوع آن] محزون بوده اند و سیره و روش آنان این بوده که در ایام عزای امام حسین علیه السلام عزادار و گریان باشند.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «چون ماه محرم فرا می رسید پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام خندان دیده نمی شد، بلکه حزن و اندوه او را در بر می گرفت و چون روز عاشورا می رسید، آن روز روز عزا و گریه و مصیبت او بود.»

(۲) اولیای دین در این مسأله طبق اقتضای عقل و فطرت و همانند سایر انسان ها - که اگر محبوبی را از دست بدهند در فراق و مصیبت او محزون می شوند- چنین

ص: ۲۶

۱- (۱) فقد جمع الی شریف نسبه و کریم عنصره و بنوّته لسید الأنبياء و لسید الأوصياء و للبضعه الزهراء سیده النساء علیها السلام اکرم الصفات و أحسن الأخلاق و أعظم الأفعال و أجلّ الفضائل و المناقب و قام بما لم یسمع بمثله قبله و لا بعده من بذل نفسه و ماله و آله فی سبیل احیاء الدین و اظهار فضائح المنافقین و اظهار من إباء الضیم و عزّه النفس و الشجاعه و البساله و الصبر و الثبات ما بهر العقول. و مصیبتیه و کیفیه شهادته من أفضح ماصدر فی الکون مع أنّه ابن بنت النبی صلی الله علیه و آله الذی لم یکن علی وجه الارض ابن بنت نبی غیره و قد حزن النبی صلی الله علیه و آله لتلك المصیبه قبل وقوعها و كذلك آله الأئمه الأطهار علیهم السلام کانت سیرتهم تجدید الأحزان لذكری تلك الفاجعه الألیمه حتّی قال الرضا علیه السلام: کان أبی اذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحکا و کانت الکآبه تغلب علیه حتّی تمضی عشره ایام منه فاذا کان الیوم العاشر کان ذلك الیوم یوم مصیبتیه و حزنه .

۲- (۲) و قد ندبوا علیهم السلام إلی ما ندب الیه العقل فی حقّ کلّ محبّ مع حبیبه من الفرح لفرحهم و الحزن لحزنهم و اقتدی بهم فی ذلك شیعتهم و أولیائهم فجذّوا ذکری مصیبه الحسین علیه السلام و کیفیه شهادته التي تکاد ان تفتت الصخور فضلاً عن الاکباد و القلوب لاسیما فی عشر المحرم التي وقعت فیها تلك المصائب المقرحه.

بوده و شیعیان خود را هم به این معنی دعوت نموده اند و شیعیان نیز این حادثه را بزرگ شمرده و در ایام عاشورا که تمام عالم برای مصیبت امام حسین علیه السلام گریان است گریان و پریشان می شوند و همه ساله بر آن حضرت مجالس عزا به پا می کنند و در مصایب او اشک می ریزند.

(۱)ولکن [مع الأسف] بسیاری از ذاکرین امام حسین علیه السلام از خود چیزهایی را در مصائب و فضائل آن حضرت و یاران و عزیزان او بافته و ساخته اند که هیچ مورخ و محدثی آن را نقل نکرده و حتی بعضی از احادیث صحیح را نیز به بافته های خود آمیخته نموده و به فرموده های اولیای خدا یا افزوده و یا کم نموده اند به گمان این که بتوانند تأثیر بیشتری در مردم بی اطلاع و مخلص اهل بیت علیهم السلام ایجاد کنند [و آنان را در عزای امام علیه السلام بیشتر بگریانند] تا جایی که بافته های آنها در اذهان مردم جا گرفته و در کتاب ها نیز نوشته شده و براساس آن اشعاری نیز سروده شده است و کسی نیست که مانع آنها شود!

(۲) این مسأله موجب خشم ائمه معصومین علیهم السلام و دست آویزی برای طعن به آنان شده و هرگز به آن راضی نخواهند بود و خدا و رسول او صلی الله علیه و آله نیز از آن راضی نیستند.

ص: ۲۷

۱- (۱) هذا ولكن كثيرا من الذاكرين لمصابهم قد اختلقوا أحاديث في المصائب وغيرها لم يذكرها مورخ ولا مؤلف و مسخوا بعض الأحاديث الصحيحة وزادوا و نقصوا فيها لما يروونه من تأثيرها في نفوس المستمعين الجاهلين بصحة الاخبار و سقمها حتى حفظت على الألسن و اودعت في المجاميع و اشتهرت بين الناس و لا رادع و هي من الأكاذيب التي تغضبهم عليهم السلام و تفتح باب القدح للقادح فانهم لا يرضون بالكذب الذي لا يرضى الله و رسوله صلى الله عليه و آله به. و قد قالوا لشيعتهم: «كونوا زينا لنا و لا تكونوا شينا علينا». و قد اكتسبوا هم، و من قبلها منهم و اقرهم عليها الإثم المبين فان الله لا يطاع من حيث يعصى و لا يقبل الله الا من المتقين، و الكذب من كبائر الذنوب الموبقة لاسيما إن كان على النبي صلى الله عليه و آله و اهل بيته الطاهرين عليهم السلام.

۲- (۲) كما ان ما يفعله جملة من الناس من جرح انفسهم بالسيوف او اللطم المؤدى الى إيذاء البدن إنما هو من تسويلات الشيطان و تزيينه سوء الاعمال فذلك مما يغضب الحسين عليهم السلام و يبعد عنه لامما يقرب اليه فهو عليه السلام قد قتل في سبيل الإحياء لدين جدّه صلى الله عليه و آله و هذه الاعمال مما نهى عنها دين جدّه فكيف يرضى بها و تكون مقرّبة اليه تعالى؟! و الله تعالى لا يطاع من حيث يعصى كما ذكرنا آنفا

در حالی که ائمه ما علیهم السلام به شیعیان خود فرموده اند: «شما باید زینت و آبروی ما باشید و هرگز مایه ننگ و عار ما نشوید و ما را بین مردم موهون نکنید.»

بنابر این گوینده آن اباطیل و هر کس سخن او را می پذیرد و او را براین عمل تایید و تثبیت می کند مرتکب حرام و مستوجب عقاب خواهد بود؛ چرا که کسی با معصیت و نافرمانی به خدا تقرب پیدا نمی کند و خداوند عبادت را جز از افراد باتقوا نمی پذیرد و دروغ از گناهان کبیره و موجب هلاکت است؛ مخصوصاً اگر آن دروغ نسبت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام صادر شده باشد.

همان گونه که قمه زنی، - که چیزی جز ایذاء بدن و جرح آن نیست، - از تسویلات شیطانی است ولی برخی آن را عملی نیک و مرتبه عالی عزاداری می پندارند. [اینها در حالی است که دستورالعمل عزاداری و حتی شیوه عملی آن از معصومین ما علیهم السلام نقل شده و آنان که بیش از دیگران در عزای جدّ خود می سوخته اند هیچ گاه به چنین اعمالی دست نزده اند].

این اعمال نه تنها موجب خشنودی امام علیه السلام نیست بلکه موجب خشم او نیز خواهد بود؛ چرا که آن بزرگوار یعنی امام حسین علیه السلام برای احیای دین جدّ خود قیام نموده و این اعمال مورد نهی دین جدّ اوست و نمی تواند خدا و رسول او صلی الله علیه و آله را خشنود کند و موجب تقرب به خدا باشد.

(۱) دست آویزی که بعضی از نادان ها برای این عمل (قمه زنی) ساخته و می گویند که حضرت زینب علیها السلام پیشانی خود را به چوب محمل زد و خون تازه از

ص: ۲۸

۱- (۱) و انتحال بعض الجهّال عذرا لذلك بما ينقلونه من أنّ احدی الطاهرات نطحت جبینها بمقدّم المحمل حتّی رئی الدم یجری من تحت قناعها هو من هذا البحر و علی هذه القافیه اللذین مرّت الاشاره اليهما. و هكذا ما یجری من التمثیل و التشبیه للوقعه فأنّه فی نفسه مشتمل علی کثیر من المحرّمات و موجب لهتک الحرمه و فتح باب القدح للذین یحاولونه بما استطاعوا فیکون منهیّا عنه بقوله علیه السلام: و لا- تکنونوا شینا علینا. نعم التمثیل الخالی عن المحرّمات و الشائعات لا بأس به ولكن این هو؟! فعلى من یرید التقرب الی الله تعالی و الی نبیه صلی الله علیه و آله و أولیائه بالبکاء و الحزن لمصاب الحسین علیه السلام ان لا یتعدّی ما رسمه الرضا نقلاً عن أبیه علیهما السلام مما مرّ و إلاّ کان من الذین ضلّ سعیمهم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون أنّهم یحسنون صنعا. (المجالس السنیه ص ۴).

زیر آن جاری شد از همان بافته‌هایی است که پیش از این متذکر آن شدیم [و در مقاتل اثری از آن وجود ندارد].

تعزیه و شبیه‌خوانی نیز که امروزه متداول گردیده مشتمل بر بسیاری از محرمات و موجب هتک حرمت اولیای خدا و باز شدن راه توهین و قدح شخصیت آنان است که خواسته دشمنان می‌باشد و به مقتضای «کونوا لنا زینا و لا تکونوا علینا شینا» حرام و موجب هتک حرمت آنان است. تنها بعضی از تعزیه‌ها و شبیه‌خوانی‌ها که خالی از محرمات و هتک حرمت است را می‌توان استثنا نمود لکن کجا یافت می‌شود؟

خلاصه سخن این که هر کس می‌خواهد به خدا و رسول و اولیای او علیهم السلام تقرب پیدا کند باید در مسأله عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام (و غیر آن) از سیره و سنت اولیای خدا خارج نشود و در مسأله عزاداری طبق آنچه حضرت رضا [و ائمه دیگر علیهم السلام انجام می‌داده و] فرموده‌اند عمل کند و گرنه از کسانی خواهد بود که خداوند در قرآن در باره ایشان فرموده است: «آنان سعی خود را در دنیا ضایع و تباه نموده و گمان کرده‌اند که عمل نیکی انجام داده‌اند.»

تحقیقی در موضوع ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام

ولایت به معنای پذیرفتن مقام نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامت ائمه معصومین علیهم السلام و از اصول مذهب شیعه و ضروریات آن است و طبق اسناد فراوان انکار آن موجب انحراف از دین و دخول در حاکمیت طاغوت است (۱)(۱) و خداوند ایمان به خود را مشروط به پذیرفتن ولایت و حاکمیت پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام قرار داده است. (۲)(۲)

در بسیاری از آیات قرآن و سخنان معصومین علیهم السلام (۳) محبت و دوستی پیامبر و امامان بعد از آن حضرت سفارش شده و همانند پذیرفتن مقام نبوت و امامت شرط

ص: ۲۹

۱- (۱) «و من یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی» [بقره ۲۵۶].

۲- (۲) «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» [النساء الآیه، ۵۹].

۳- (۳) به کتاب آیات الفضائل و میزان الحق مراجعه شود.

دیانت و نجات و پذیرفته شدن اعمال و دخول در بهشت و... معرفی گردیده است.

در برخی از روایات - به طور مطلق - محبت و دوستی آل پیامبر، یعنی امامان معصوم علیهم السلام و حتی دوستی با دوستان آنان وسیله نجات معرفی شده است. حتی از روایات استفاده می شود کسی که آنان را دوست بدارد و نداند بر چه آیین و اعتقادی هستند نیز اهل نجات خواهد بود بلکه اگر دوستان آنان را دوست بدارد و یا احسانی به آنها بنماید - گرچه اطلاعی از اعتقادات آنان نداشته باشد - او نیز اهل نجات خواهد بود.^(۱)

اینک به منظور پاسخگویی به کسانی که این مطالب را مورد نقد و یا انکار قرار داده اند گوشه هایی از روایات یاد شده را ذکر می کنیم و سپس به توضیح و معنای آنها می پردازیم. البته کسانی که از مضامین و معانی اخبار معصومین علیهم السلام در این موضوع اطلاع دارند چنین انکارها و انتقاداتی را نمی کنند و سخنان کلی و مطلقات اخبار و روایات را همراه با توضیحات و بیاناتی که از خود معصومین علیهم السلام رسیده طرح می نمایند، به گونه ای که شبهه ای برای مردم ایجاد نمی شود.

برخی افراد که تنها یک روایت را دیده و از سایر روایات و توضیحات معصومین علیهم السلام آگاهی نداشته اند منکر این مسأله شده و یا آن را مورد انتقاد قرار داده اند. این گونه افراد باید معنای صحیح این مسأله را از اهل آن جويا شوند و اگر از مسایل دینی و معارف اهل بیت علیهم السلام آگاهی ندارند فهم آن را به اهلش واگذارند و بدون احاطه و اطلاع کافی قضاوت و یا نقد و ایرادی را مطرح نکنند.

نمونه هایی از روایات در محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام

(۲)۱- علامه مجلسی در بحار، از شیخ صدوق، از ابوذر غفاری نقل نموده که

ص: ۳۰

۱- (۱) فی مجمع الفائده (ج ۲/۵۱۴) قال الصادق علیه السلام: «من احبکم علی ما انتم علیه دخل الجنه و ان لم یقل کما تقولون.» و رواه فی الکافی (ج ۸/۲۵۶).

۲- (۲)۱- فی البحار: روی الصدوق عن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب عن أحمد بن محمد بن محمد الشعرانی عن عبدالباقی عن عمر بن سنان عن حاجب بن سلیمان عن وکیع بن الجراح عن الأعمش عن ابن ظبیان عن أبي ذرّ رحمه الله علیه قال: رأیت سلمان و بلالاً یقبلان إلی النبی صلی الله علیه و آله إذ انکبّ سلمان علی قدم رسول الله صلی الله علیه و آله یقبلها فزجره النبی صلی الله علیه و آله عن ذلك، ثم قال له: یا سلمان لا تصنع بی ما تصنع الأعاجم بملوکها، أنا عبد من عبیدالله، آکل ممّا یأکل العبد و أقعد كما یقعد العبد.

گوید: من سلمان و بلال را دیدم که به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدند ناگهان سلمان خود را بر قدم های رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و آنها را بوسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از این عمل نهی نمود و فرمود: «ای سلمان! کاری که عجم ها مقابل پادشاهان خود می کنند نسبت به من انجام مده! همانا من بنده ای از بندگان خدا هستم و همانند آنان غذا می خورم و همانند غلامان می نشینم.»

(۱) سلمان گفت: مولای من! شما را به خدا [سوگند می دهم] برای من مقام فاطمه علیها السلام را در روز قیامت بیان فرماید.

ابوذر گوید: در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله با صورتی باز و خندان روبه سلمان نمود و فرمود: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، فاطمه علیها السلام بانویی است که در روز قیامت بر مرکبی سوار می شود که سر آن از «خشیه الله» و چشمان آن از «نور الله» و... است و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و امیرالمؤمنین از جلو و حسن و حسین علیهم السلام از پشت سر او حرکت می کنند و خداوند نگهبان و حافظ او خواهد بود و چون وارد صحنه قیامت می شوند از طرف خداوند ندا می رسد:

(۲) ای اهل محشر! چشمان خود را ببینید و سرهای خود را به زیر اندازید! این فاطمه دختر محمد پیامبر شما صلی الله علیه و آله و همسر علی امام شما و مادر حسن و حسین علیهم السلام

ص: ۳۱

۱- (۱) فقال سلمان: يا مولاي سألتك بالله إلا أخبرتنى بفضل فاطمه يوم القيامة، قال: فأقبل النبي صلی الله علیه و آله ضاحكا مستبشرا ثم قال: و العذی نفسی بیده إنها الجارية التي تجوز في عرصه القيامة على ناقه رأسها من خشية الله، و عيناها من نور الله... . جبرئیل عن يمينها و ميكائيل عن شمالها و عليّ أمامها و الحسن و الحسين و آءها، و الله يكلاؤها و يحفظها.

۲- (۲) فيجوزون في عرصه القيامة فاذا النداء من قبل الله جلّ جلاله: «معاشر الخلائق غصّوا أبصاركم و نكسوا رؤوسكم، هذه فاطمه بنت محمد نبيكم، زوجة عليّ إمامكم أمّ الحسن و الحسين» فتجوز الصراط و عليها ريطتان بيضاوان فاذا دخلت الجنة و نظرت إلى ما أعد الله لها من الكرامة قرأت: «بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العذی أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شكور الذي أحلنا دارالمقامه من فضله لا يمسننا فيها نصب و لا يمسننا فيها لغوب»

پس فاطمه علیها السلام در حالی که دو لباس سفید و نورانی براو پوشیده شده است از صراط می گذرد و چون وارد بهشت می شود و به آنچه خداوند در بهشت برای او آماده نموده نظر می کند این آیه را قرائت می فرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شكور الذي أحلنا دار المقامه من فضله لا يمسننا فيها نصب ولا يمسنا فيها لغوب».

(۱) آن گاه خداوند به او وحی می فرماید: ای فاطمه! هرچه می خواهی از من درخواست نما تا به تو عطا نمایم و هر آرزویی داری بگو تا [برآورم و] تو را خوشنود نمایم. پس فاطمه علیها السلام می گوید: خدایا، تمام آرزوی من تویی و تو برای من فراتر از هر آرزویی هستی. از تو می خواهم که دوستان من و دوستان عترت من را به آتش نبری.

(۲) پس از طرف ذات مقدس حق به او گفته می شود: ای فاطمه! من دو هزار سال قبل از خلقت آسمان ها و زمین به عزت و جلال و بلندی مقام خود سوگند یاد نموده ام که دوستان تو و دوستان عترت تو را به آتش عذاب نکنم.

(۳) ۲- مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب مجمع الفایده در پایان بحث میت می گوید: در پایان بحث دو روایت را نقل می کنیم که برای دوستان علی بن ابی طالب علیهما السلام بشارت باشد. نخست روایتی که زید شحام از امام صادق نقل

ص: ۳۲

۱- (۱) قال: فيوحي الله عزوجل إليها: يا فاطمه سليني أعطك، و تمنى علي أرضك فتقول: إلهي أنت المنى و فوق المنى، أسألك أن لا تعذب محبي و محبي عترتي بالنار، فيوحي الله إليها: يا فاطمه و عزتي و جلالی و ارتفاع مکانی لقد آليت علي نفسي من قبل أن أخلق السماوات و الأرض بألفي عام أن لا أعذب محبيك و محبي عترتك بالنار (کنز جامع الفوائد: ۲۵۳ و ۲۵۴ و البحار ج ۲۷/۱۳۹).

۲- (۲) و فی مجمع الفایده للمقدس الاردبیلی قال ولنختم بحث الميت بخبرين فيهما بشاره لولي علي عليه السلام.

۳- (۳) ۲- احد هما ما فی روايه زيد الشحام قال: سئل ابو عبدالله عليه السلام عن رجل و نحن عنده فقيل له: مات فترحم عليه و قال فيه خيرا فقال رجل من القوم: لي عليه دينيرات فغلبني عليها و سماها يسيره! قال: فاستبان ذلك في وجه ابي عبدالله عليه السلام فقال: أترى الله يأخذ ولي علي عليه السلام فيلقيه في النار فيغذبه من اجل ذهبك؟ قال: فقال الرجل: هوفي حل جعلني الله فداك فقال ابو عبدالله عليه السلام أفلا كان ذلك قبل الآن؟!.

نموده است، وی می گوید:

من خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. آن حضرت از احوال یکی از شیعیان خود سؤال نمود و چون به او پاسخ دادند که او از دنیا رفته است امام صادق علیه السلام به او ترحم نمود و او را به خوبی یاد کرد. مردی [از اهل سنت که] در آن جا حاضر بود، گفت: من از او چند دیناری طلب داشتم و او آن را ناچیز شمرد و به من پرداخت.

پس آثار اندوه و خشم در صورت امام صادق علیه السلام ظاهر گردید و فرمود: «تو فکر می کنی خدا برای چند دینار تو دوست علی علیه السلام را به آتش می افکند و او را عذاب می نماید؟!»

زید شحام می گوید: با شنیدن این سخن آن مرد گفت: فدای شما شوم! من او را حلال نمودم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «چرا پیش از این او را نبخشیدی و حلال نکردی؟!»

(۱) ۳- زید شحام از ابی شبل نقل نموده است که می گوید:

امام صادق علیه السلام به شیعیان خود فرمود: «هر کس شما را با این اعتقادی که دارید (یعنی اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام) دوست بدارد اهل بهشت خواهد بود، هر چند همانند شما معتقد به ولایت ما نباشد.»

شیخ طوسی نیز این روایت را در اواخر کتاب طهارت در تهذیب نقل نموده است.

(۲) ۴- مرحوم مقدس اردبیلی پس از نقل آن دو حدیث می گوید: لازم دیدم حدیث سوم را نیز که در کتاب بشاره المصطفی طبری آمده با حذف اسناد نقل نمایم. مرحوم طبری چنین نقل نموده است:

ص: ۳۳

۱- (۱) ۳- الثانی ما رواه فی الصحیح عن ابی شبل قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: من احبکم علی ما انتم علیه دخل الجنة، و ان لم یقل كما تقولون. و رواه فی التهذیب فی اواخر کتاب الطهاره.

۲- (۲) ۴- ثم قال: ولتثلث بما عن بشاره المصطفی لشیعه علی المرتضی بحذف الاسناد قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی علی علیه السلام فرحا مسرورا مستبشرا فسلم علیه فردّ علیه السلام فقال علی علیه السلام: یا رسول الله ما رأیتک اقبلت علی مثل هذا الیوم؟ فقال: حییبی جئت أبشرك: اعلم انّ فی هذه الساعه نزل علی جبرئیل علیه السلام و قال: الحقّ یقرأک السلام و یقول لک:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار مسرور و شادمان بر علی علیه السلام وارد و بر او سلام کرد. علی علیه السلام پاسخ داد و فرمود: «ای رسول خدا، تاکنون شما را این چنین خوشنود ندیده بودم!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی جان! آمده ام تو را بشارت دهم. الآن جبرئیل علیه السلام بر من نازل گشته و می گوید: خدا تو را سلام می رساند و می فرماید: به علی بشارت ده که شیعیان او، چه صالح و چه عاصی، اهل بهشت خواهند بود.»

علی علیه السلام چون این سخن را شنید سجده شکر نمود و سپس دو دست مبارک خود را بالا برد و فرمود: «من خدا را گواه می گیرم که نصف حسنات و اعمال نیک خود را به شیعیانم بخشیدم.»

(۱) فاطمه علیها السلام نیز چون این سخن شنید فرمود: «خدایا، تو گواه باش که من نیز نصف حسنات و اعمال نیک خود را به شیعیان علی بخشیدم.» امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز چنین گفتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «شما از من کریم تر نیستید.» سپس فرمود: «خدایا، تو گواه باش که من نیز نصف حسنات و اعمال نیک خود را به شیعیان علی بخشیدم.»

پس از ناحیه پروردگار به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی شد: «شما از من کریم تر نیستید، همانا من جمیع گناهان شیعیان علی و دوستان آنان را آمرزیدم.»

بیان و توضیح روایات در محبت اهل بیت علیهم السلام

چون این قبیل روایات در کتب حدیث فراوان دیده می شود. ذکر چند نکته در

ص: ۳۴

۱- (۱) بشرّ علینا: أنّ شیعته الصالح والعاصی من اهل الجنّه، فلما سمع مقالته خزّله ساجدا و رفع یدیه الی السماء، ثمّ قال: أشهد الله علیّ أنّی قد وهبت لشیعه علیّ (یعنی شیعه علی علیه السلام) نصف حسناتی فقالت فاطمه علیها السلام: یا ربّ اشهد أنّی قد وهبت لشیعه علیّ نصف حسناتی فقال الحسن والحسین كذلك فقال النبیّ صلی الله علیه و آله: ما انتم باکرم منّی اشهد علیّ یا ربّ أنّی قد وهبت لشیعه علیّ نصف حسناتی قال: فاوحی الله عزّوجلّ الی رسول الله: ما انتم باکرم منّی، أنّی قد غفرت لشیعه علیّ و محبّیه ذنوبهم جمیعا. (مجمع الفائده ج ۲/۵۱۴ - ۵۱۵) و الحدیث فی آخر الکتاب.

تبیین این گونه احادیث روشن‌گر خواهد بود:

۱- این روایات را هرگز نمی‌توان بر آیات شریفه سوره مبارکه زلزال حاکم دانست- در این سوره آمده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ یعنی هر که کوچک‌ترین عمل نیک و بدی را انجام داده باشد پاداش آن را خواهد دید.

۲- از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است: «نباید کسی بر عمل صالح خود تکیه کند و ولایت و محبت اهل بیت و اطاعت از آنان را نادیده بگیرد؛ همان‌گونه که نباید بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام تکیه کند و خود را از انجام وظایف و اعمال صالحه معاف بداند چرا که این دو مسأله به یکدیگر وابسته بوده و هیچ‌کدام به تنهایی وسیله نجات نخواهند بود.»

۳- در بعضی از روایات مسأله محبت اهل البیت علیهم السلام و آثار آن به صورت مشروح بیان شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

مرحوم صدوق در کتاب خصال (ص ۵۱۵) با سند خود از ابوسعید خدری نقل نموده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به هر کس توفیق محبت و ولایت اهل بیت من را بدهد خیر دنیا و آخرت را به او داده است و هیچ‌کس نباید در اهل بهشت بودن او تردید نماید.»

سپس فرمود: «همانا محبت اهل بیت من همراه بیست خصلت خواهد بود؛ ده خصلت در دنیا و ده خصلت در آخرت. اما خصلت‌های دنیای او [عبارتند از] زهد، کوشش در عبادت و عمل خیر، ورع و پرهیز از محرّمات، علاقه به عبادت خداوند، توبه قبل از مرگ، علاقه و نشاط به نماز شب، نداشتن طمع به مردم، مراقبت از امر و نهی خداوند، بی‌رغبتی و بغض به دنیا، و سخاوت و گذشت در راه خداوند.

و اما خصلت‌های آخرتی و قیامت او [عبارتند از این‌که] نامه عمل او (مقابل اهل محشر) گشوده نمی‌شود و کسی از آن مطلع نمی‌گردد، برای او میزان و حسابی نخواهد بود، نامه او به دست راست او داده می‌شود، برات و آزادی از آتش دوزخ برای او نوشته شده است، صورت او سفید و نورانی خواهد بود، لباس‌های بهشتی بر او پوشیده می‌شود، اجازه شفاعت نمودن برای صد نفر از اهل بیت خود را پیدا

می کند، خداوند به او نظر رحمت می افکند، تاجی از تاج های بهشتی را بر سر او می گذارند، و بدون حساب وارد بهشت می شود.» سپس فرمود: «خوشا به حال دوستان اهل بیت من!»

۴- در تعدادی از روایات آمده است که شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام در نهایت به صلاح و درستی روی می آورند و رستگار می شوند و اگر به دلیل فراوانی گناهانشان با تحمل بلاهای دنیا و سختی جان دادن آمرزیده نشوند در عالم برزخ - که از وقت مرگ تا قیامت است - به واسطه وحشت قبر و فشار آن و... آمرزیده خواهند شد و اگر به وسیله عذاب قبر نیز پاک نشوند در قیامت با سختی ها و وحشت ها و انواع مشکلات آن پاک می شوند و اگر باز برای آنان گناهی مانده باشد مدتی به دوزخ می روند و سپس با شفاعت اولیای خداوند نجات می یابند.

البته آنها هرگز در دوزخ محلّم نخواهند بود و دشمنان آنان که در دوزخ هستند و انتظار دارند آنان را - که در دنیا بدترین مردم می دانسته اند - در دوزخ ببینند هرچه در دوزخ می گردند به فرموده امام صادق علیه السلام حتی یک نفر آنان را نمی یابند و می گویند: «ما لنا لا نرى رجلاً کُنّا نَعِدُهُم مِنَ الأَشْرارِ...»؛ یعنی چه شد آنهایی را که ما بدترین مردم می دانستیم در اینجا نمی یابیم؟!

از این رو امام صادق علیه السلام ضمن سخنانی به بعضی از شیعیان خود فرمود: «شما اهل نجات خواهید بود لکن من برای شما از برزخ می ترسم، پس مواظب اعمال و حقوق یکدیگر باشید.»

از تعدادی از روایات استفاده می شود که دوستان اهل البیت علیهم السلام و کسانی که معتقد به امامت امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند - چنانچه گذشت - در نهایت اهل نجات خواهند بود و کسانی که منکر ولایت آن بزرگواران باشند اگرچه عبادت جن و انس را انجام داده باشند از آنان پذیرفته نخواهد شد و در عذاب الهی برای همیشه معذب خواهند بود.

توضیح این مسأله لازم است که احادیثی که می گویند: «آتش دوزخ بر اولاد فاطمه علیها السلام حرام است» طبق فرموده حضرت رضا علیه السلام به برادر خود زید، فقط مربوط به فرزندان بلاواسطه آن حضرت است.

حقیر چون روایات این بخش را در کتاب میزان الحق به طور مشروح نقل نموده ام خوانندگان محترم را به آن کتاب ارجاع می‌دهم. البته باید دانست که حق سخن را در این مسأله خداوند در قرآن بیان نموده و می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ» گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما می‌باشند.

در کتاب کافی (ج ۲/۷۴) در تفسیر این آیه، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده که گوید: امام علیه السلام به من فرمود: «ای جابر! آیا صحیح است کسی که ادعای شیعه بودن دارد به صرف محبت ما خانواده اکتفا کند؟ [و وظایف دینی خود را رعایت نکند؟] به خدا سوگند، شیعه ما نیست جز کسی که اهل تقوا و اطاعت از خدا باشد و چنین افرادی شناخته نمی‌شوند جز با تواضع و خشوع در عبادت و امانت داری و فراوانی یاد خدا و روزه و نماز و احسان به پدر و مادر و واریسی از حال همسایگان فقیر و بی‌درآمد و بدهکار و یتیمان و راستگویی و قرائت قرآن و بازداشتن زبان از مردم مگر به خیر و خوبی و امین مردم بودن در همه چیزها.»

جابر می‌گوید: گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما امروز کسی را با این اوصاف نمی‌شناسیم! امام علیه السلام فرمود: «ای جابر! فکر بیهوده مکن! مگر صحیح است کسی بگوید: علی علیه السلام را دوست می‌دارم و ولایت او را پذیرفته‌ام و سپس اهل عمل و کوشای در عبادت خدا نباشد؟ او اگر بگوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را - که بهتر از علی علیه السلام است - دوست می‌دارم و از او پیروی نکنم و به روش او زندگی ننمایم دوستی او اثری برای او نخواهد داشت. پس از خدا بترسید و به دستورات خداوند عمل کنید و بدانید که خداوند با کسی خویشی ندارد و بهترین بندگان خدا و نزدیک‌ترین آنان به او با تقواترین و کوشاترین آنان در بندگی خداوند است.»

ای جابر! به خدا سوگند، کسی جز با اطاعت و بندگی، به خدای تبارک و تعالی تقرب پیدا نمی‌کند. ای جابر! بدان برات از آتش دوزخ به دست ما نیست و کسی را بر خدا حجت [و حق اعتراض] نمی‌باشد هر کس مطیع او باشد دوست ما خواهد بود و هر کس مخالفت او را بکند دشمن ما خواهد بود و ولایت ما جز به وسیله تقوا و ورع در دین شامل حال کسی نمی‌شود.»

مؤلف گوید: این گونه روایات فراوان است.

و با آنچه ذکر شد معنای صحیح ولایت و محبت اهل البیت علیهم السلام روشن گردید امید آن که همه دوستان و علاقه مندان به اهل البیت علیهم السلام به برکت محبت و علاقه ای که به آن بزرگواران دارند و به سبب همان علاقه در مصایب آنان محزون و در شادی آنان شاد هستند و مجالس فراوانی برای تجلیل و تعظیم آنان برگزار می کنند در همه امور خود دستورات آن بزرگواران را عمل نمایند تا سعادت دنیا و آخرت نصیب آنان گردد.

امام باقر علیه السلام ضمن سخنانی به جابر جعفی فرمود: «تو از دوستان ما نخواهی بود جز آن هنگام که اگر همه اهل شهر در باره تو بگویند او آدم خوبی ست تو را خوش نیاید و اگر همه آنها بگویند او آدم بدی است محزون نشوی. تو خود را بر کتاب خدا عرضه کن اگر دیدی که در همان راه که او می گوید می روی و از آنچه دستور پرهیز می دهد دوری می کنی و به آنچه ترغیب می نماید عمل می نمایی و از آنچه می ترساند می ترسی در این صورت پابر جا باش که بشارت بر تو باد چرا که گفته های مردم به تو آسیبی نمی رساند، و اگر دیدی که با آیات قرآن مباحثه و جدایی داری، چرا خود را فریب می دهی؟...» (تحف العقول، ص ۲۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۵/۱۶۲)

تاریخ ولادت و مدّت زندگی امام حسین علیه السلام

(۱) امام حسین علیه السلام در مدینه منوره، در سال وقوع جنگ خندق، در سوم یا پنجم ماه شعبان، در روز پنجشنبه یا سه شنبه به دنیا آمد. نیز گفته شده است که در آخر ربیع الاول و یا پنجم جمادی الاولى سال سوم و یا چهارم از هجرت به دنیا آمده و مادر او فاطمه علیها السلام پنجاه روز بعد از ولادت امام حسن به او باردار شده است. بنابراین فاصله بین او و برادرش امام حسن علیهما السلام همین پنجاه روز و مدّت حمل او بوده است.

ص: ۳۸

۱- (۱) ولادته و شهادته و مدّه حیاته صلوات الله علیه قال فی مجالس السّیّئه: ولد الحسین بن علی علیهما السلام بالمدينه المنوره عام الخندق فی شعبان یوم الخمیس او الثلاثاء لخمس او ثلاث خلون منه و قیل فی آخر ربیع الاول و قیل: لخمس خلون من جمادی الاولى سنه ثلاث او اربع من الهجره. حملت به امّه الزهراء صلوات الله علیها بعد ولاده اخیه الحسن بخصمین لیله فلم یکن بینهما سوی هذه المدّه و مدّه الحمل.

(۱) امام صادق از پدر خود امام باقر علیهما السلام نقل نموده که فرمود: «بین امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیش از یک طهر فاصله نبوده است و مدت حمل امام حسین علیه السلام شش ماه بود و چون فاطمه علیها السلام آن مولود را خدمت پدر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد آن حضرت خشنود شد و در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و روز هفتم گوسفندی برای او عقیقه نمود و او را حسین نامید و به مادر او فرمود تا سر او را بتراند و به مقدار موی آن از نقره صدقه بدهد؛ چنان که برای برادر او امام حسن علیه السلام نیز چنین نمود.»

(۲) آن حضرت در روز جمعه و یا شنبه و یا دوشنبه، دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری در زمین کربلا به شهادت رسید. عمر شریف آن بزرگوار هنگام شهادت به حسب روایات پنجاه و پنج و یا پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز و یا هفت روز و یا بیش از این بوده است.

از آن مدت، شش سال و یا هفت سال و چند ماه با جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله زیسته و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک به سی سال با پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی کرده و بعد از پدر نزدیک به ده سال با برادر خود زندگی نموده و بعد از وفات برادر خود نزدیک به ده و بنابر قولی پنج سال و چند ماه امامت نموده است.

ص: ۳۹

۱- (۱) و روی عن مولانا الامام جعفر بن محمد الصادق عن أبيه عليهما السلام انه لم يكن بينهما الاطهر واحد و كانت مدّه حمله سنّه اشهر. فلما ولد جاءت به أمه فاطمه عليها السلام الى جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله فاستبشر به و أذن في أذنه اليمنى و اقام في اليسرى و عّق عنه كبشا يوم السابع و سمّاه حسينا و أمر أمه ان تحلق رأسه و تتصدّق بزنه شعره فضّه كما فعلت بأخيه الحسن فامتثلت ما أمرها به (الانوار البهيه و لواعج الاشجان ص ۷). و قتل عليه السلام شهيدا بكرلاء من ارض العراق يوم الجمعة او السبت او الاثنين عاشر المحرم سنه إحدى و ستين من الهجرة، و عمره الشريف خمس و خمسون أوسّ و خمسون سنه و خمسه أشهر و خمسه ايام او سبعة ايام او اكثر من ذلك بأشهر و أيام على اختلاف الروايات و الاقوال.

۲- (۲) و قيل: انّ عمره الشريف سبع و خمسون سنه و كأنه مبنی على نوع من التسامح بعد السنه الناقصه سنه كامله و من الغريب قول المفيد عليه الرحمه: انّ عمره الشريف ثمان و خمسون سنه مع ذكره انّ مولده لخمس خلون من شعبان سنه اربع من الهجرة و شهادته عاشر المحرم سنه احدى و ستين فانّ عمره من هذا يكون ستا و خمسين سنه و خمسه اشهر و خمسه ايام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او و برادرش فرمود: «این دو فرزند من، حسن و حسین، دو امام هستند؛ قیام کنند و یا [به مصلحت اسلام و مسلمین] صلح نمایند.»

(۱) او طبق وصیت برادر خود امام حسن و وصیت پدر خود امیرالمؤمنین علیهما السلام و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امامت منصوب شد و در مدت امامت برادر خود امام حسن علیه السلام تا زمان مرگ معاویه براساس قرار داد صلح امام حسن علیه السلام صبر پیشه نمود و با معاویه به مبارزه برنخواست.

(۲) هنگامی که معاویه از دنیا رفت، حرکت خود را مطابق شرایط و امکانات شروع نمود و همین که یارانی یافت آنان را به جهاد و مبارزه با یزید دعوت نمود و همراه اهل بیت و اصحاب خود از حرم خدا و رسول او صلی الله علیه و آله به طرف عراق حرکت کرد تا با کمک و یاری اهل کوفه که او را دعوت نموده بودند با حکومت یزید بن معاویه مبارزه نماید. پیش از حرکت به طرف عراق، پسر عم خود مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا مردم را به انجام فرمان خدا و بیعت با او برای جهاد فی سبیل الله دعوت نماید.

(۳) اهل کوفه دعوت او را پذیرفتند و با او بیعت نمودند و عهد و پیمان بستند که

ص: ۴۰

۱- (۱) عاش منها مع جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله ستّ سنین او سبع سنین و شهورا، و مع ابیه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد وفاه رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاثین سنه إلاّ أشهراً، و مع اخیه الحسن بعد وفاه ابیه نحو عشر سنین، و بعد وفاه أخیه الحسن نحو عشر سنین و قیل: خمس سنین و أشهراً للاختلاف فی تاریخ وفاه الحسن علیه السلام و هی مدّه خلافته و امامته الثابته بقوله صلی الله علیه و آله له و لأخیه الحسن: إبنای هذان إمامان قاما او قعدا، و دلّت وصیّه أخیه الحسن الیه علی امامته كما دلّت وصیّه امیرالمؤمنین علیه السلام الی الحسن علیه السلام علی امامته بحسب ما دلّت وصیّه رسول الله صلی الله علیه و آله الی امیرالمؤمنین علیه السلام علی امامته. و كان الحسین علیه السلام فی هذه المدّه صابراً للهدنه التي بينه و بین معاویه فالتزم الوفاء بها.

۲- (۲) فلما مات معاویه أظهر امره بحسب الامكان و لما وجد انصاراً دعا الی الجهاد و توجه بولده و أهل بيته من حرم الله و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله الی العراق استنصاراً بمن دعاه، و قدّم أمامه ابن عمّه مسلم بن عقیل رضی الله عنه و أرضاه للدعوه الی الله و البيعه علی الجهاد فبايعه اهل الكوفه علی ذلك و عاهدوه و ضمّنوا له النصره و النصیحه، ثمّ نکتوا بیعته و خذلوه و أسلموه فقتل بينهم و لم ينصروه و خرجوا الی حرب الحسین علیه السلام فحاصروه و منعوه المسیر الی بلاد الله و اضطرّوه الی حیث لا یجد ناصرًا و لا ملجأ منهم و حالوا بینهم و بین ماء الفرات و قتلوه فمضى علیه السلام ظمّاناً مجاهداً صابراً محتسباً مظلوماً قد نکت بیعته و استحلّت حرمته، و لم یوف له بعهدہ و لا رُعیت فیہ ذمّه شهیداً علی ما مضی علیه أبوه و أخوه.

۳- (۳) میّت تبکی له فاطمه و أبوها و علیّ ذوالعلی (المجالس السنیّه، ص ۶/۷)

از امام خود خیرخواهی کنند و او را یاری نمایند. لکن [مع الأسف با تهدیدات ابن زیاد] بیعت خود را شکستند و نماینده امام خود را تنها گذاردند بلکه او را تسلیم دشمن نموده تا او را به شهادت رساندند و سپس به جنگ امام خود [که او را دعوت نموده و وعده حمایت به او داده بودند] رفتند و او را محاصره نموده و از بازگشت به بلاد دیگر نیز او را منع کرده و او را در جایی نگه داشتند که هیچ یار و یاورى برای او نبود. حتى او را از آب فرات نیز منع نموده و با لب تشنه و مظلومانه به شهادت رساندند. تا این که گوید: اهل کوفه بیعت خود را با امام خویش شکستند و حرمتش را حفظ نکردند و او نیز همانند پدر و برادر خود به شهادت رسید.

معجزات امام حسین علیه السلام

(۱) در کتاب شریف بحار الانوار از کتاب خرایج نقل شده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام به دنیا آمد خداوند جبرئیل علیه السلام را امر نمود تا با عده ای از ملائکه به زمین فرود آید و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تهنیت و تبریک گوید.

جبرئیل حرکت نمود و در مسیر خود به جزیره ای برخورد نمود که ملکی به نام «فطرس» در آن جا گرفتار بود و در اثر کوتاهی در انجام وظیفه بال هایش شکسته شده بود و خداوند او را در آن جزیره رها نموده و هفتصد سال بود که با چنین وضعی خدا را عبادت می نمود. فطرس به جبرئیل گفت: کجا می روی؟ جبرئیل پاسخ داد: نزد محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم. فطرس گفت: مرا با خود ببر، شاید

ص: ۴۱

۱- (۱) شطر من معجزاته صلوات الله علیه فی البحار ج ۴۴/۱۸۲ عن الخرایج انه لَمَّا ولد الحسين عليه السلام امر الله تعالى جبرئیل ان يهبط فی ملائکه فيهنى ء محمدا صلی الله علیه و آله ، فهبط فمرّ بجزیره فيها ملک يقال له: فطرس، بعثه الله فی شىء فابطاً فكسر جناحه فالقاه فی تلك الجزیره، فعبده الله سبعمأه عام؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق من دعایی کنند.

(۱) جبرئیل فطرس را همراه خود آورد و حال او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به فطرس بگو خود را به این مولود بمالد.» چون فطرس چنین کرد خداوند بال های او را به او بازگرداند و او با جبرئیل به آسمان پرواز نمود.

در همان کتاب از شیخ طبری از طاووس یمانی نقل شده که امام حسین علیه السلام چون در جای تاریکی می نشست مردم او را با نوری که از پیشانی و گلوی او ساطع بود می دیدند و این به این علت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد پیشانی و گلوی او را می بوسید.

(۲) باز روایت شده که روزی جبرئیل به خانه فاطمه علیها السلام نازل شد و دید که فاطمه به خواب رفته و امام حسین علیه السلام در گهواره گریه می کند. پس شروع به نوازش و تسلی او نمود تا این که فاطمه علیها السلام از خواب بیدار شد و صدای نوازش دادن جبرئیل را شنید ولی او را ندید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام خبر داد که او جبرئیل علیه السلام است.

در همان کتاب، از کتاب عیون المعجزات سید مرتضی، از امام صادق، از پدر خود، از جدّ خود زین العابدین علیهم السلام نقل نموده که فرمود: «اهل کوفه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و از کم آبی و نیامدن باران شکایت نمودند و از او خواستند که دعای باران بخواند. امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: برخیز و برای آنان درخواست باران کن.

ص: ۴۲

۱- (۱) فقال فطرس لجبرئیل: الی این؟ فقال: الی محمّد؛ قال: احملنی معک لعلّه یدعولنی؛ فلما دخل جبرئیل و اخبر محمّدا صلی الله علیه و آله بحال فطرس، قال له النبی صلی الله علیه و آله: قل یتمسّح بهذا المولود، فتمسّح فطرس بمهد الحسین علیه السلام فاعاد الله علیه فی الحال جناحه ثم ارتفع مع جبرئیل الی السماء.

۲- (۲) و فی البحار ج ۴۴/۱۸۷: روی فی بعض الکتب المعتره عن الطبری، عن طاووس الیمانی انّ الحسین بن علی علیه السلام کان اذا جلس فی المکان المظلم یهدی الیه الناس بیاض جبینة و نحره فانّ رسول الله صلی الله علیه و آله کان کثیرا ما یقبّل جبینة و نحره. و انّ جبرئیل علیه السلام نزل یوما فوجد الزهراء علیها السلام نائمة و الحسین علیه السلام فی مهده بیکی فجعل یناغیه و یسلّیه حتی استیقظت فسمعت صوت من یناغیه فالتفتت فلم تراحدا فاخبرها النبی صلی الله علیه و آله: انه کان جبرئیل علیه السلام.

(۱) امام حسین علیه السلام برخواست و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبر او صلی الله علیه و آله درود فرستاد و فرمود: خدایا، تویی که خیرات و برکات را می فرستی، باران رحمت خود را بر ما فراوان بفرست و ما را کاملاً سیر آب فرما؛ به گونه ای که ضعیفان و ناتوانان از بندگانت بهره مند و شهرهای خشکیده و مرده زنده شوند. تو پروردگار عالمین هستی. ما را اجابت فرما!

(۲) هنوز امام حسین علیه السلام از دعای خود فارغ نشده بود که ناگهان باران فراوانی بارید و مردی از اعراب نواحی کوفه خبر آورد که درّه ها و جویبارها از باران مال مال شده است.»

در همان کتاب، از کتاب عیون المعجزات، از ابن سائب نقل شده که گوید: روز عاشورا در کربلا شاهد بودم که بر امام حسین علیه السلام چه گذشت! در آن روز [که مسأله عطش مصیبت بسیار سختی بود] مردی از قبیله تیم، به نام عبدالله بن جویره، از لشکر عمر سعد خارج شد و صدا زد: یا حسین! امام علیه السلام فرمود: «چه می خواهی؟» او گفت: من تو را به آتش دوزخ بشارت می دهم. امام علیه السلام فرمود: «هرگز چنین نیست، من بر پروردگار [کریم] و غفور و بر پیامبر مطاع وارد می شوم و از خیری به خیر دیگر منتقل می گردم. تو کیستی؟» مرد تیمی گفت: من ابن جویره هستم.

ص: ۴۳

۱- (۱) و فيه عن عیون المعجزات للمرتضی رحمه الله عن الصادق عن ابیه عن جدّه علیهم السلام قال: جاء اهل الكوفه الى علی علیه السلام فشکوا الیه امساک المطر، و قالوا له: استسق لنا؟ فقال للحسین علیه السلام: قم و استسق، فقام و حمد الله و اثنی علیه و صلّی علی النبی صلی الله علیه و آله و قال: «اللهم معطى الخیرات، و منزل البرکات، ارسل السماء علینا مدارا و اسقنا غیثا مغزارا، و اسعنا، و اسعنا، و اسعنا، سفوحا فجاجا [ثجاجا] تنفس به الضعیف من عبادک، و تحیی به المیت من بلادک آمین رب العالمین. فما فرغ علیه السلام من دعائه حتّی غاث الله تعالی غیثا بعتّه، و اقبل اعرابی من بعض نواحی الكوفه فقال: ترک الأودیة و الأکام یموج بعضها فی بعض.»

۲- (۲) و فيه عن عیون المعجزات بسنده عن ابن السائب قال: شهدت یوم الحسین صلوات الله علیه فاقبل رجل من تیم یقال له: عبدالله بن جویره فقال: یا حسین فقال صلوات الله علیه: ما تشاء؟ فقال: ابشر بالنار فقال علیه السلام: کلاً انّی اقدم علی ربّ غفور، و شفیع مطاع، و انا من خیر الی خیر من انت؟ قال: انا ابن جویره فرفع یده الحسین علیه السلام حتّی رأینا بیاض ابطیه و قال:

(۱) پس امام علیه السلام دست به دعا بلند نمود به قدری که ما سفیدی زیر بغل آن حضرت را مشاهده نمودیم و فرمود: «خدایا، او را به آتش ببر!»

آن مرد خشمگین شد و خواست بر امام علیه السلام حمله کند که اسب او مضطرب گردید و او را در گودالی اندخت و پای او در رکاب ماند و سر او روی زمین قرار گرفت و اسب او فرار کرد و او را روی زمین می کشاند تا این که سر او را به هر سنگ و درختی زد، به طوری که بدن او متلاشی گردید و آن ملعون به آتش دوزخ واصل شد.

در کتاب بحار الانوار، از مناقب ابن شهر آشوب، از اصبع بن نباته نقل شده که گوید: من به امام حسین علیه السلام عرض کردم: ای مولای من! می خواهم از چیزی سؤال کنم که خود به آن یقین دارم و آن سرّی از اسرار الهی است و شما صاحب آن سرّ هستید!

(۲) امام علیه السلام فرمود: «ای اصبع، می خواهی خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در «مسجد

ص: ۴۴

۱- (۱) اللهم جرّه الى النار، فغضب ابن جویره فحمل عليه فاضطرب به فرسه فى جدول و تعلق رجله بالركاب و وقع رأسه فى الأرض و نفر الفرس فأخذ يعدو به و يضرب رأسه بكلّ حجر و شجر و انقطعت قدمه و ساقه و فخذه، و بقى جانبه الآخر متعلقاً فى الركاب فصار لعنه الله الى نار الجحيم. و فى البحار ج ۴۴/۱۸۴ عن مناقب ابن شهر آشوب عن الأصبع بن نباته قال: سألت الحسين عليه السلام فقلت: سيدي أسألك عن شىء أنا به موقن و أنه من سرّ الله و انت المسرور اليه ذلك السرّ فقال: يا اصبع أتريد ان ترى مخاطبه رسول الله صلى الله عليه و آله لأبى دون يوم مسجد قبا؟ قال: هذا الذى اردت قال: قم، فاذا انا و هو بالكوفة، فنظرت فاذا المسجد من قبل ان يرتدّ الى بصرى، فتبسّم فى وجهى، ثم قال: يا اصبع انّ سليمان بن داود اعطى الريح «غدوّها شهر و رواحها شهر» و انا قد اعطيت اكثر ممّا اعطى سليمان، فقلت: صدقت و الله يا بن رسول الله. فقال: نحن الذين عندنا علم الكتاب، و بيان ما فيه، و ليس عند احد من خلقه ما عندنا لأننا اهل سرّ الله، فتبسّم فى وجهى ثم قال: نحن آل الله و ورثه رسوله فقلت: الحمد لله على ذلك؛

۲- (۲) قال لى: ادخل فدخلت فاذا انا برسول الله صلى الله عليه و آله محبتي ء فى المحراب بردائه فنظرت فاذا امير المؤمنين عليه السلام قابض على تلاييت الأعسر، فرأيت رسول الله صلى الله عليه و آله يعصّ على الأنامل و هو يقول: بشس الخلف خلفتني انت و اصحابك، عليكم لعنه الله و لعنتي الخير. (مناقب آل ابى طالب، ج ۴/۵۲) قال المجلسى رحمه الله: المراد بقوله: ابى دون ابوبكر عبّر به عنه تقيّه و الدون الخسيس، و الأعسر: الشديد و الشوم والمراد به ابوبكر او عمر.

قبا به ابوبکر بدانی؟» گفتم: آری، همین را اراده کرده بودم. فرمود: «برخیز! چون برخاستم و نگاه کردم خود را از کوفه در کنار مسجد قبا یافتم، پیش از آن که چشم خود را به هم زده باشم. پس امام علیه السلام به صورت من تبسم نمود و فرمود: «ای اصبخ! سلیمان بن داوود، باد را در اختیار داشت که صبحگاه به قدر یک ماه او را حرکت می داد و شامگاه نیز یک ماه و خداوند به من بیش از سلیمان قدرت داده است.» گفتم: به خدا سوگند، راست گفتید، ای فرزند رسول خدا!

سپس فرمود: «ای اصبخ! نزد ما علم جمیع کتاب و بیان آیات آن موجود است که نزد احدی از خلق خداوند چنین علمی نیست و این برای این است که ما محل سرّ الهی هستیم.» سپس در صورت من تبسم نمود و فرمود: «ماییم آل الله و وارثین رسول الله صلی الله علیه و آله» من گفتم: الحمد لله که خداوند چنین نعمتی به شما داده است.

سپس فرمود: «ای اصبخ! داخل مسجد قبا شو!» چون من داخل شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در محراب دیدم که ردای خود را به دوش گرفته و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که لباس عمر را گرفته که او را بر زمین بزند. ناگهان دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی تعجب انگشت بر دهان گرفته و خطاب به ابوبکر می فرماید: «چه بد جانشینی برای من بودی و چه بد بودند آنهایی که پیروان تو بودند. لعنت خدا و لعنت من بر شما باد!»

کنیه و لقب و نقش خاتم و فرزندان امام حسین علیه السلام

(۱) کنیه امام حسین علیه السلام ابوعبدالله و لقب آن حضرت رشید، طیب، وفی، سید،

ص: ۴۵

۱- (۱) کنیه و لقبه و نقش خاتمه و اولاده علیهم السلام قال: و کنیته ابوعبدالله «و لقبه» الرشید و الطیب و الوفی و السید و الزکی و المبارک و التابع لمرضاه الله و الدلیل علی ذات الله و السبط. «و شاعره» یحیی ابن الحکم و جماعه «و بوابه» اسعد الهجری «و نقش خاتمه» لکلّ أجلّ کتاب «و ملوک عصره» معاویه و ابنه یزید لعنهما الله. و له من الاولاد تسعه، ستّه ذکور و ثلاث بنات، فالذکور: علیّ الاکبر و علیّ الأوسط و علیّ الأصغر و محمّد و عبدالله و جعفر، و البنات زینب و سکینه و فاطمه.

زکّی، مبارک، تابع مرضاه الله، دلیل علی ذات الله، و سبط است. یحیی بن حکم و جماعتی شاعر او بوده اند. و اسعد هجری دربان او بوده. و نقش خاتم و انگشتر او «لکلّ اجل کتاب» بوده است. و حاکمان زمان او معاویه و فرزند او یزید لعنهما الله بوده اند.

امام حسین علیه السلام نه فرزند داشت؛ شش پسر و سه دختر. پسران او علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، محمد، عبدالله و جعفر بودند و دختران او زینب، سکینه و فاطمه نام داشتند. (مجالس السنیه)

(۱) مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد می فرماید: «امام حسین علیه السلام چهار فرزند پسر و دو دختر داشته» و یکی از دو علی و محمد و زینب را فرزند او ندانسته است.

در باره علی اکبر اختلاف است. مشهور بین علما این است که او همان علی اکبر مقتول در کربلا می باشد که مادر او لیلی، دختر مرّه بن عروه بن مسعود ثقیفه است. لکن شیخ مفید می فرماید: «علی اکبر زین العابدین علیه السلام است و مادر او شاه زنان، دختر یزدجرد است».

علی اصغر همان فرزندی است که در کربلا تیری به او رسید و کشته شد. و مادر جعفر قضاویه نام داشت که در زمان حیات پدر از دنیا رفت و فرزندی از او نماند. و عبدالله رضیع همان فرزندی است که در دامن پدر تیری به گلوی او رسید و کشته شد و مادر او و مادر سکینه رباب، دختر امرئ القیس کلبیه است. و مادر فاطمه، امّ اسحاق، دختر طلحه بن عبدالله تیمیه است. در میان فرزندان آن حضرت،

ص: ۴۶

۱- (۱) و قال المفید: له اربعة ذکور و ابنتان باسقاط احد العلیین و محمد و زینب و اختلف فی علیّ الأكبر فالمشهور أنّه المقتول بکربلاء و أمّه لیلی بنت ابي مرّه بن عروه بن مسعود الثقیفیه و قال المفید: إنّ الاکبر هو زین العابدین و أمّه شاهزنان بنت کسری یزدجرد و الاصغر جاءه سهم بکربلاء فقتله، و جعفر أمّه قضاویّه توفی فی حیاه أبیه و لم یعقب، و عبدالله الرضیع جاءه سهم و هو فی حجر أبیه فذبحه و أمّه و أمّ سکینه الرباب بنت امرئ القیس بن عدیّ کلبیه معدیه، و فاطمه أمّها امّ اسحق بنت طلحه بن عبدالله تیمیه. و الذکر المخلد و الثناء المؤید من بین بنیه لعلی زین العابدین و منه عقبه. ذریه مثل ماء المزن قد طهروا و طیبوا فصف أو صاف ذاتهم

مرتبه اعلاى شخصيت و شهرت مربوط به حضرت زين العابدين عليه السلام است و نسل آن حضرت از طريق اين فرزند باقى مانده است.

امامت در نسل امام حسين عليه السلام

صاحب كتاب ناسخ التواريخ مى گويد: از اخبار صحابه و تابعين و روايت ابن شهر آشوب استفاده مى شود كه هنگام ولادت امام حسين عليه السلام فاطمه عليها السلام مريض شد و شير در پستان مباركش نبود و چون زن مرضعه اى آمد از او شير نگرفت پس رسول خدا صلى الله عليه و آله به خانه فاطمه عليها السلام آمد و انگشت ابهام در دهان امام حسين عليه السلام گذارد و او مكيد تا سير شد.

در روايتى آمده كه رسول خدا صلى الله عليه و آله زبان مبارك خود را تا چهل روز در دهان او مى گذارد تا گوشت در بدن او روويد.

در كتاب مناقب ابن شهر آشوب از بزه، دختر اميّه خزاعى، نقل شده كه گويد: چون فاطمه عليها السلام به امام حسن عليه السلام باردار شد رسول خدا صلى الله عليه و آله مى خواست از مدينه خارج شود پس به فاطمه عليها السلام فرمود: «جبرئيل بشارت مى دهد كه تو پسرى به دنيا مى آورى، پس به او شير مده تا من باز آيم.» و چون رسول خدا صلى الله عليه و آله بعد از سه روز بازگشت هنوز فاطمه عليها السلام به او شير نداده بود، من گفتم: او را به من بده تا به او شير بدهم. فاطمه عليها السلام فرمود: «هرگز چنين نخواهم كرد.» سپس محبت مادري او را وادشت تا پستان در دهان او گذارد.

پس رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: «اى فاطمه! چه كردى؟» فاطمه گفت: «به حال او رقت نمودم و او را شير دادم.» پس رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: «ابى الله عزوجلّ الا ما اراد؛ يعنى خداوند هرچه خواهد همان كند. كننايه از اين كه اگر فاطمه عليها السلام امام حسن عليه السلام را شير نداده بود تا رسول خدا صلى الله عليه و آله باز مى آمد امامت در صلب او مى بود.

پس از آن فاطمه عليها السلام به امام حسين باردار گشت و رسول خدا صلى الله عليه و آله به او فرمود: «اى فاطمه! جبرئيل مرا خبر مى دهد كه تو پسرى خواهى آورد پس او را شير مده تا من از سفر بازگردم؛ گرچه يك ماه بگذرد.» فاطمه عليها السلام گفت: «چنين خواهم نمود.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر باز گشت و فاطمه علیها السلام به امام حسین شیر نداده بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را گرفت و زبان مبارک در دهان او گذارد و او مکید تا سیر شد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند هرچه خواهد آن کند، عزیزم! سیراب و کامیاب شدی و امامت تا قیامت در نسل تو خواهد بود.»

در کتاب علل الشرایع در ذیل حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «چون امام حسین علیه السلام متولد شد ام سلمه او را کفالت و نگهداری می کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز می آمد و زبان خود را در دهان او می گذارد و او زبان آن حضرت را می مکید تا سیر می شد و خداوند گوشت او را از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله رویاند و از فاطمه علیها السلام و غیر او هرگز شیر نخورد.»

از این رو خداوند این آیه را در باره او نازل فرمود: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنًا قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ».

ترجمه: مدت حمل و شیرخوارگی او سی ماه بود و چون توانا گردید و چهل ساله شد گفت: ای آفریدگار من، مرا به شکر نعمت خود ملهم فرما؛ آن نعمت که بر من و پدر و مادرم انعام فرمودی و مرا چنان بدار که برای خشنودی تو کار کنم و مرا نسبت به فرزندانم شایستگی عطا کن من به تو روی آوردم و از مسلمانان می باشم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر گفته بود «وَ أَصْلِحْ لِي ذُرِّيَّتِي» تا قیامت همه فرزندان او امام می بودند.»

شبه ای از فضایل امام حسین علیهما السلام

(۱) از فضایلی که برای امام حسین علیه السلام نقل شده این است که آن حضرت از همه

ص: ۴۸

۱- (۱) شطر من فضائل الحسین علیه السلام ممّا جاء فی صفه الحسین علیه السلام أنّه کان أشبه النّاس برسول الله صلی الله علیه و آله. و قال أنس بن مالک لَمَّا رَأَى رَأْسَ الحسین علیه السلام بین یدی ابن زیاد کان أشبههم برسول الله. و عن علیّ علیه السلام کان الحسن أشبه برسول الله صلی الله علیه و آله ما بین الصدر الی الرأس و الحسین أشبه به فیما کان أسفل من ذلك (و رواه احمد فی مسنده ج ۱/۱۰۸) و كانت الزهراء علیها السلام ترقص الحسن علیه السلام و تقول: إشبیه أباک یا حسن و اخلع عن الحقّ الرسن و اعبد إلهها ذا منن ولا توالِ ذا الاحن و قالت للحسین علیه السلام: أنت شبیه بأبی لست شبیها بعلیّ (رواه فی البحار ج ۴۳/۲۸۶)

مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه تر بوده است.

انس بن مالک گوید: چون سرهای شهدا رانزد ابن زیاد ملعون گذاردند شبیه ترین آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله سر امام حسین علیه السلام بود.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «فرزندم حسن از سینه تا سر شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و حسین از بقیه بدن شبیه به آن حضرت بود. و زهرای اطهر علیها السلام چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به رقص و بازی و می داشت، می فرمود: حسن جان! تو به پدر خود بیشتر شباهت داری، و به حسین علیه السلام می فرمود: تو به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داری و به علی شباهت نداری.»

بزرگ ترین و روشن ترین دلیل برای کمال و فضیلت امام حسن و امام حسین علیهما السلام که می تواند دلیل مقام بلند و والای امامت آنان نیز باشد این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مباحله با نصارای نجران آنان را نیز با این که از نظر سنی خردسال بودند همراه خود برد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان در همان خردسالی از مردم بیعت گرفتند و بیعت آنان را پذیرفتند و برای هیچ بچه خردسالی چنین نکردند.

پیامبر در همان خردسالی و طفولیت عمل آنان را پذیرفتند و بهشت را برای آنان واجب دانستند. این معنی از آیات سوره هل اتی روشن است.

(۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره آنان فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه و گل من از

ص: ۴۹

۱- (۱) و أقوى دلیل و أوضح برهان علی کمال فضل الحسنین علیهما السلام و علو مقامهما و إمامتهما للمسلمین انّ النّبی صلی الله علیه و آله باهل بهما و هما صبیان کما دلّ علیه قوله تعالی فی آیه المباحله: «قل تعالو ندع ابناؤنا و ابناؤکم» و بایع لهما النّبی صلی الله علیه و آله و هما صبیان و لم یبايع صبیبا غیرهما و أوجب لهما الجنّة علی عملهما و هما طفلان بقوله تعالی فی سوره هل اتی: (فوقاهم اللّهُ شرّ ذلك الیوم و لقّاهم نصره و سرورا و جزاهم بما صبروا جنّه و حریرا). و قال رسول اللّهُ صلی الله علیه و آله فی الحسنین علیهما السلام هما ریحانتای من الدنیا. و قال صلی الله علیه و آله الحسن و الحسین سیّدای شباب اهل الجنّه. و قال صلی الله علیه و آله فیهما: هذان ابنای فمن أحبهما فقد أحبّنی و من أبغضهما فقد أبغضنی.

۲- (۲) و قال صلی الله علیه و آله فیهما: اللّهُمّ انّی أحبهما فأحبهما. و قال صلی الله علیه و آله: ابنای هذان إمامان قاما أو قعدا،

دنیا هستند.» و فرمود: «حسن و حسین دو آقای جوانان بهشت هستند.» و فرمود: «حسن و حسین دو فرزند من هستند؛ هر کس آنان را دوست بدارد من را دوست داشته و هر کس آنان را دشمن بدارد و به خشم آورد من را به خشم آورده است.» و فرمود: «خدایا، من حسن و حسین را دوست دارم، تو نیز آنان را دوست بدار!» و فرمود: «حسن و حسین دو فرزند من و دو امام هستند؛ چه قیام کنند و چه قیام نکنند [و برای مصلحت اسلام و مسلمین ناچار به صلح شوند].»

(۱) مردم بارها می دیدند هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول نماز می شدند و به سجده می رفتند حسن و حسین بر پشت آن حضرت سوار می شدند و چون می خواستند آنان را از این عمل باز دارند و یا از پشت آن حضرت پایین آورند رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می نمود که آنان را رها کنید [تا این که آنان با میل خود از پشت آن حضرت پایین می آمدند] و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از نماز خود فارغ می شد آنها را در دامن خود می گذارد و می فرمود: «هر کس من را دوست می دارد باید اینها را نیز دوست بدارد.»

عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بود که پشت خود را پایین می آورد تا حسن و حسین علیهما السلام بر او سوار شوند و چون سوار می شدند به آنها می فرمود: «چه خوب است مرکب شما! و شما نیز چه سواران خوبی هستید!»

(۲) منقول است که روزی آنان را بر شانه خود سوار نمود. پس مردی به آنان

ص: ۵۰

۱- (۱) و كان النبي صلی الله علیه و آله یصلی فاذا سجد و ثب الحسنان علیهما السلام علی ظهره فاذا ارادوا ان یمنعوهما أشار الیهما ان دعوهما، فلما قضی الصلاه و وضعهما فی حجره و قال: من أحببنی فلیحبّ هذین. و كان صلی الله علیه و آله یجثو للحسین علیهما السلام فیرکبان علی ظهره و یقول: نعم الجمیل جملکما و نعم العدلان أنتما. و حملهما صلی الله علیه و آله مرّة عاتقه، فقال رجل: نعم الفرس لکما، فقال صلی الله علیه و آله و نعم الفارسان هما. و حجّ الحسنان علیهما السلام ماشیین، فلم یمرّا برجل راكب إلا نزل یمشی، فقال بعضهم لسعد بن أبی وقاص: قد ثقل علینا المشی و لانستحسن ان نرکب و هذان السیدان یمشیان، فرغّب الیهما سعد فی ان یرکبا، فقال الحسن علیه السلام لا نرکب، قد جعلنا علی انفسنا المشی الی بیت الله الحرام علی اقدامنا و لکننا نتکب عن الطریق، فأخذنا جانبنا من الناس. (البحار، ج ۴۳/۲۷۶).

۲- (۲) و كان ابن عباس مع علمه و جلاله قدره یمسک برکاب الحسنین علیهما السلام حتّی یرکبا و یقول: هما ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله. و سمع النبي صلی الله علیه و آله بکاءهما و هو علی المنبر فقام فزعا. و كان صلی الله علیه و آله یخطب علی المنبر فحملهما و وضعهما بین یدیه، ثمّ قال: انما اموالکم و اولادکم فتنه.

گفت: چه مرکب خوبی پیدا کرده اید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و آنان [نیز] چه سواران خوبی هستند!» نقل شده که سالی حسن و حسین پیاده به حج رفتند و هر سواره ای آنان را می دید از مرکب خود پیاده می شد و پیاده می رفت، تا این که بعضی از مسافریین حج به سعد بن ابی وقاص گفتند: پیاده رفتن برای ما سنگین است و خوش نداریم که سوار بر مرکب شویم و این دو بزرگوار پیاده باشند. سعد بن ابی وقاص از آنان خواست که سوار بر مرکب شوند. امام حسن علیه السلام در پاسخ او فرمود: «ما بر خود لازم نموده ایم که پیاده به طرف خانه خدا برویم لکن راه خود را عوض می کنیم» و از راه دیگری به طرف مکه حرکت نمودند.

(۱) از جلالت قدر آنان این است که ابن عباس، با آن علم و کمال خود، رکاب را برای حسن و حسین می گرفت تا آنان سوار بر مرکب شوند و می گفت: اینها فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.

روایت شده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر بود و چون صدای گریه

ص: ۵۱

۱- (۱) فاذا كان بكاء الحسين عليهما السلام و هما طفلان صغيران و عثورهما في ثوبيهما أزعج النبي صلی الله علیه و آله كل هذا الأزعاج حتى نزل عن المنبر فرعا مدهوشا و حملهما و وضعهما بين يديه فما كان يجري على النبي صلی الله علیه و آله لو رأى ولده الحسين عليه السلام و هو وحيد فرید لا ناصر له و لا معين يستغيث فلا يغاث و يطلب شربه من الماء فلا يجاب؟! و قد أحاط به ثلاثون الفا يرمونه بالسهم و يطعنونه بالرمح و يضربونه بالسيوف و يرشقونه بالحجارة، حتى أثنى بالجراح و صارت السهام في درعه كالشوك في جلد القنفذ حتى ذبحوه كما يذبح الكبش و نساؤه و عياله تنظر اليه أما كان النبي صلی الله علیه و آله و آلهم يبكي و يجزع و ينفطر قلبه و يتصدع؟! يا رسول الله لو عاينتهم ثم ما بين قتيل و سبا لرات عيناك منهم منظرا للحشى شجوا و للعين قذا (المجالس السنيه ص ۱۱/۱۲).

حسن و حسین علیهما السلام را که دو طفل خردسال بودند شنید و دید که آنان در لباس خود بر زمین می خورند سخت ناراحت شد و از منبر پایین آمد و آنان را بر شانه های خود سوار نمود و بالای منبر برد و مقابل خود قرار داد.

شدت علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهل بیت علیهم السلام

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدای متعال ذریه هر پیامبری را از صلب آن پیامبر قرارداد لکن ذریه من را از صلب علی بن ابی طالب مقرر فرمود.»

براساس این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام تا قیامت ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می شوند؛ چه از نسل فاطمه علیها السلام باشند و چه از همسران دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام . البته تردیدی نیست که فرزندان فاطمه علیها السلام ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند بلکه طبق تعبیر بعضی از روایات فرزندان آن حضرت نیز محسوب می شوند و امام حسین علیه السلام ، طبق روایات فراوان، فرزند پیامبر و ذریه او و اهل بیت آن حضرت محسوب می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را بر پای راست خود و امام حسین علیه السلام را بر پای چپ و علی و فاطمه علیها السلام را مقابل خود نشاند و کسای خود را بر آنان پوشاند و این آیه را قرائت فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و سپس فرمود: «اینان، به حق، اهل بیت من هستند.»

(۲) و به آنان فرمود: «هرکس تسلیم شما شود و با شما مسالمت کند من با او

ص: ۵۲

۱- (۱) شدّه حبّ النبّی صلی الله علیه و آله لأهل بیته علیهم السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله : انّ الله تعالی جعل ذریّه کُلّ نبّی من صلبه خاصّه، و جعل ذریّتی من صلب علیّ بن ابی طالب. و أجلس النبّی صلی الله علیه و آله الحسن علی فخذة الیمنی و الحسین علیه السلام علی فخذة الیسری، و أجلس علیّ و فاطمه علیهما السلام بین یدیه، ثمّ لفّ علیهما کساءه او ثوبه ثمّ قرأ «انّما یرید الله لیذّهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا» ثمّ قال: هؤلاء اهل بیتی حقّا. و قال النبّی صلی الله علیه و آله لعلّی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام : أنا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم. و نظر صلی الله علیه و آله الی الحسن و الحسین علیهما السلام فقال: من احبّ هذین و اباهما و امّهما کان معی فی درجتی یوم القیامه.

۲- (۲) و قال صلی الله علیه و آله : حسین منّی و انا من حسین احبّ الله من احبّ حسینا. و قال صلی الله علیه و آله : من احبّ ان ینظر الی احبّ اهل الارض الی اهل السماء فلینظر الی الحسین علیه السلام .

مسالمت می کنم و هر کس با شما به جنگ برخیزد من با او به جنگ برمی خیزم.»

و چون نظر مبارک او به امام حسن و امام حسین علیهما السلام افتاد فرمود: «هرکس این دو و پدر و مادر آنان را دوست بدارد در قیامت همنشین من خواهد بود.» و فرمود: «حسین علیه السلام از من است و من از حسین هستم. خداوند دوست بدارد هر کس حسین را دوست می دارد.»

(۱) و فرمود: «هرکس دوست دارد که محبوب ترین افراد روی زمین را نزد اهل آسمان ببیند باید حسین علیه السلام را ببیند.»

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله روی منبر مشغول سخن بود. ناگهان امام حسین علیه السلام وارد مسجد شد [و چون دوید که نزد رسول خدا برود] پا بر لباس خود گذارد، و بر زمین خود و گریان شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و او را در بغل گرفت و فرمود: «خدا شیطان را بکشد! فرزند مایه امتحان است. سوگند به خدایی که جان من به دست اوست، من بی اختیار از منبر پایین آمدم.»

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار خانه فاطمه علیها السلام می گذشت که صدای گریه امام حسین علیه السلام را شنید پس به فاطمه علیها السلام فرمود: «مگر نمی دانی که گریه حسین مرا می آزارد؟»

(۲) امام حسین علیه السلام روز عاشورا به اصحاب ابن زیاد فرمود: «چه شده که شما

ص: ۵۳

۱- (۱) و کان صلی الله علیه و آله یخطب علی المنبر اذ خرج الحسین علیه السلام فوطی ء فی ثوبه فسقط فبکی فنزل النبی صلی الله علیه و آله عن المنبر فضمه الیه، و قال قاتل الله الشیطان انّ الولد لفتنه والذی نفسی بیده ما دریت انّنی نزلت عن منبری. و مرّ صلی الله علیه و آله من بیت فاطمه علیها السلام فسمع الحسین علیه السلام یبکی، فقال ألم تعلمی ان بکاءه یؤذینی؟ و قال الحسین علیه السلام لأصحاب ابن زیاد یوم الطفّ: ما لکم تناصرون علیّ؟! أما و الله لئن قتلتونی لتقتلنّ حجّه الله علیکم لا و الله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبیّ احتجّ به علیکم غیری. (المجالس السنیة، ص ۱۳) و روی هذه الاحادیث فی «الغدير» ج ۱۱/۵) و قال صاحب کتاب مجالس السنیة: اذا کان بکاء الحسین علیه السلام و هو طفل صغیر یؤذی النبی صلی الله علیه و آله ، فما کان یجرى علی النبی صلی الله علیه و آله لو نظر الی ولده الحسین علیه السلام و هو ینادی هل من ذابّ ینذبّ عن حرم رسول الله هل من مؤخّذ یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله اغاثتنا هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا، فلا یجاب الاّ بضرب السیوف و طعن الرماح و رمی السهام و هو فی ذلك یطلب شربه من الماء فلا یجد، و کلّما حمل بفرسه علی الفرات حملوا علیه حتّی اجلوه عنه.

۲- (۲) منعوه شرب الماء لا شربوا غدا من کفّ والده البطین الأنزع (المجالس السنیة، ص ۱۳)

برای ریختن خون من اجتماع نموده اید؟ به خدا سوگند، اگر مرا بکشید همانا حجت خدا را کشته اید، بلکه، به خدا سوگند، بین مشرق و مغرب، فرزند دختر پیامبری جز من نیست که حجت بر شما باشد.»

آب دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن و امام حسین علیهما السلام

(۱) در کتاب «وفاء الوفاء» سمهودی شافعی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت ما آمد و در خانه ما بیتوته نمود و چون شب را در خانه ما استراحت کرد، در بین شب امام حسن علیه السلام از خواب بیدار شد و آب طلب نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و ظرفی از شیر آماده نمود؛ نخست به امام حسن علیه السلام که آب طلب نموده بود داد و سپس به امام حسین علیه السلام فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدرجان! مثل این که حسن را بیشتر دوست می داری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن علیه السلام زودتر آب طلب نمود. سپس به فاطمه علیها السلام فرمود: من و تو و این دو فرزندم و آن کسی که در خواب است، یعنی علی علیه السلام، در قیامت مجتمع خواهیم

ص: ۵۴

۱- (۱) استسقاء الحسن و الحسين و قیام النبی صلی الله علیه و آله لسقیهما علیهما السلام فی کتاب وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی للسمهودی الشافعی عن علی علیه السلام قال: زارنا النبی صلی الله علیه و آله فبات عندنا و الحسن و الحسين نائمان و استسقی الحسن فقام النبی صلی الله علیه و آله و اخذ قربه لبنا فصبّ منها فی القدح ثم جعل یسقیه فتناول الحسن فمنعه و بدأ بالحسن فقالت فاطمه یا رسول الله کأنه أحبّ الیک قال أنما استسقی أوّلاً ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إني و ایتاک و هذان و هذا الراقد یعنی علینا یوم القیامه فی مکان واحد (مسند ابی داود، ص ۲۶). لم یدع النبی صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام ان تسقی الحسن لما استسقی بل قام و سقاه بنفسه ثم سقی الحسن و ذلك لأنّ الحسن طلب أوّلاً و الماء لمن طلب أوّلاً و بذلك ظهر مقدار کرامه الحسنین عند النبی صلی الله علیه و آله حتّی انه لم یدع أمهما تسقیهما حتّی سقاها بنفسه. فلیتک یا رسول الله حضرت یوم کربلاء و رأیت ولدک الحسنین و قد اشتدّ به العطش عندما منعه جيش بنی أمیه من الماء و حالوا بینه و بین ماء الفرات و جعل یطلب شرّبه من الماء فلا یجد و کّلما حمل بفرسه علی الفرات لیشرّب حملوا علیه حتّی أجلوه عنه فکنت تسقیه الماء کما سقیته فی بیت أمّه بنفسک و لم تدع أمّه تنوب عنک فی ذلك.

(۱) سمهودی باز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت ما آمد و ما برای او غذایی از گوشت و آرد تهیه نمودیم. و امّ ایمن نیز برای ما ظرفی از شیر و مقداری از خرما هدیه آورد و همگی از آن غذا خوردیم. سپس من دست های رسول خدا صلی الله علیه و آله را شستم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت و رو به قبله نمود و مشغول دعا گردید. سپس اشگ او جاری شد و به سجده افتاد تا این که سه مرتبه این عمل را تکرار نمود.»

ما از هیبت آن حضرت حیا کردیم که علت آن را سؤال کنیم، تا این که امام حسین علیه السلام پرید و بر پشت آن حضرت سوار شد و گریه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عزیرم! برای چه گریه می کنی؟!» امام حسین عرض کرد: «پدرجان! کاری از شما دیدم که تاکنون ندیده بودم.»

(۲) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزند عزیزم! امروز به واسطه شما به قدری

ص: ۵۵

۱- (۱) قال السمهودی: و عن علیّ علیه السلام قال: زارنا رسول الله صلی الله علیه و آله فعملنا له خزیره (و هی لحم یقطع صغارا و یصبّ علیه ماء کثیر فاذا نضج ذرّ علیه الدقیق) و اهدت لنا أمّ ایمن قعبا من لبن و صحفه من تمر فأکل رسول الله صلی الله علیه و آله و اکلنا معه ثمّ وضأت رسول الله صلی الله علیه و آله - أی غسلت یدیه - فمسح رأسه و جبهته و لحيته بیده ثمّ استقبل القبله فدعا بما شاء الله ثمّ اکبّ الی الأرض بدموع غزیره یفعل ذلك ثلاث مرّات فتهیّبنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان نسأله فوثب الحسين علی ظهر رسول الله صلی الله علیه و آله و بکی فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله بأبی و أمی ما بیکیک؟ قال: یا أبت رأیتک تصنع شیئا ما رأیتک تصنع مثله؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا بنی سررت بکم الیوم سرورا لم أسرّ بکم مثله قطّ و انّ حبیبی جبرئیل علیه السلام أتانی و أخبرنی أنّکم قتلی و انّ مصارعکم شتی فأحزنی ذلك و دعوت الله لکم بالخیره. (البحار، ج ۱۸/۱۲۵)

۲- (۲) نعم یا رسول الله انّ الک و ذریّتک قتلی بعض بالسّم و بعض بالسیف و قبورهم شتی فأخوک و ابن عمّک علیّ علیه السلام قتلوه و هو یصلّی فی محرابه فکان قبره بظهر الکوفه، و ولداک الحسنان اللذان فدیتهما بأبیک و أمّک قتل احدهما و هو الحسن بالسّم الذی دسّ الیه و قطع کبده فکان قبره بالبقیع، و أخوه الحسين قتل بضرب السیوف و طعن الرماح و رمی السهام من جيش یزید بن معویه فکان قبره بکربلاء: بعض بطیبه مدفون و بعضهم بکربلاء و بعض بالغریین جاشت علی آله ما ارتاح واحد منهم من قهر اعداء حتی مات مقهورا قضی أخوه خضیب الرأس و ابنته غضبی و سبطاه مسموما و منحورا (المجالس السّتیة ص ۱۰)

خشنود شدم که تاکنون این قدر خشنود نشده بودم و [لکن] جبرئیل آمد و به من خبر داد که شما کشته خواهید شد و قبرهای شما از یکدیگر فاصله زیادی خواهد داشت. پس من محزون [و گریان] شدم و از خداوند برای شما طلب خیر نمودم.»

سخاوت و کرم امام حسن و امام حسین علیهما السلام

(۱) مدائنی گوید: امام حسن و امام حسین و عبدالله جعفر علیهم السلام برای انجام فریضه حج به مکه رفتند و زاد و توشه خود را بین راه از دست دادند تا این که گرسنه و تشنه شدند. پس به پیرزنی که در خیمه ای زندگی می کرد برخورد نمودند و از او آب طلب کردند. پیرزن اجابت نمود و گفت: از این گوسفند شیر بدوشید و به جای آب بنوشید.

(۲) و چون از او درخواست غذا نمودند پیرزن گفت: غذایی جز این گوسفند ندارم آن را ذبح کنید تا برای شما از آن غذایی آماده کنم. یکی از آنان گوسفند را ذبح نمود و آماده کرد و پیرزن برای آنان غذایی آماده نمود. آنان از آن غذا خوردند و چون خواستند حرکت کنند به او گفتند: ما از قریش هستیم. به مکه می رویم. چون از این سفر به سلامت بازگشتیم زحمات شما را جبران خواهیم نمود.

هنگامی که حرکت نمودند شوهر آن پیرزن به خانه بازگشت و از میهمان نوازی همسر خود آگاه شد و با خشم و غضب به همسر خود گفت: وای بر تو! گوسفند مرا ذبح می کنی و به کسانی که نمی شناسی اطعام می نمایی و می گویی

ص: ۵۶

۱- (۱) مسخاء الحسنین و کرمها علیهما السلام قال المدائنی: خرج الحسن و الحسين علیهما السلام و عبدالله بن جعفر رحمه الله حجاً جا ففاتتهم ائقالم فجاجوا و عطشوا فمروا بعجوز فی خباء لها فقالوا: هل من شراب قالت: نعم فاناخوا بها و لیس لها الا شویبه فی کسر الخیمه فقالت: اجلسوا و امتذقوا لبنها ففعلوا ذلک و قالوا لها: هل من طعام؟ قالت: لا الا هذه الشاه فلیذبها احدکم حتّی أهیبی ء لکم منها ما تأکلون فقام الیها احدهم فذبحها و کشطها ثم هیأت لهم طعاماً فأکلوا و اقاموا حتّی ابردوا فلما ارتحلوا قالوا لها: نحن نفر من قریش نرید (۲) هذا الوجه فاذا رجعنا سالمین فألمی بنا فاننا صانعون الیک خیرا ثم ارتحلوا، و اقبل زوجها فاخبرته عن القوم و الشاه فغضب و قال: و یحک تذبیحین شاتی لأقوام لا تعرفینهم ثم تقولین: نفر من قریش؟!!

(۱) این قضیه گذشت. پس از مدتی آن پیرزن و همسر او به مدینه آمدند و متاعی آوردند که آن را بفروشدند و از آن معاش خود را اصلاح نمایند. ناگهان در کوچه های مدینه چشم امام حسن علیه السلام به آن پیرزن افتاد و او را شناخت، در حالی که پیرزن آن حضرت را نشناخت. پس امام حسن علیه السلام غلام خود را نزد او فرستاد و چون او خدمت آن حضرت آمد امام حسن علیه السلام به او فرمود: «من را می شناسی؟» گفت: خیر. امام فرمود: «من همان میهمان تو هستم در فلان روز.» پیرزن گفت: پدر و مادرم فدای شما باد!

(۲) پس امام علیه السلام هزار گوسفند و هزار دینار به او دادند و او را همراه غلام خود نزد امام حسین علیه السلام فرستادند. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «برادرم چه قدر به تو احسان نمود؟» پیرزن گفت: هزار گوسفند و هزار دینار. امام حسین علیه السلام نیز به همان مقدار به او احسان نمود تا او را نزد عبدالله جعفر طیار فرستاد. عبدالله گفت: امام حسن و امام حسین چقدر به تو احسان نمودند؟ پیرزن گفت: هر کدام هزار گوسفند و هزار مثقال طلا به من دادند. عبدالله نیز همانند آنان به او احسان نمود.

علامه سید محسن امین سپس گوید: بنی هاشم معدن جود و کرم و شجاعت

ص: ۵۷

۱- (۱) ثم بعد مدّه ألجأتها الحاجة الی دخول المدینه فدخلاها و جعلآ ینقلان البعر الیها و بیعانه و یعیشان منه فمرّت العجوز فی بعض سکک المدینه فاذا الحسن بن علیّ علیهما السلام علی باب داره جالس فعرف العجوز و هی له منکره فبعث غلامه فردّها فقال: یا أمه الله أتعرفینی قالت: لا قال أنا ضیفک یوم کذا و کذا فقالت العجوز: بابی انت و امّی. فامر الحسن علیه السلام فاشتری لها من شیاه الصدقه الف شاه و امر لها بالف دینار و بعثها مع غلامه الی اخیه الحسین علیه السلام فقال: بکم وصلک اخی فقالت: بالف دینار و الف شاه فأمر لها الحسین علیه السلام بمثل ذلك ثم بعث بها مع غلامه الی عبدالله بن جعفر فقال: بکم وصلک الحسن و الحسین فقالت بالفی شاه و الفی دینار فاعطاها مثل ذلك. (البحار ج ۴۳/۳۴۸).

۲- (۲) ثم قال: و بنوهاشم معادن الجود و الکرم و معادن الشجاعه لایباریهم فی ذلك احد و لا عجب من الشیء اذا جاء من معدنه، و حسبک بکرم الحسین علیهما السلام و هما سبطا رسول الله صلی الله علیه و آله الذی لایباری کرمه السحاب الهاطل، و شبلا امیر المؤمنین علیه السلام أکرم الناس و أسخاهم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و قلّمآ یكون الکریم غیر شجاع و الشجاع غیر کریم و امیر المؤمنین علیه السلام هو الذی قال: «جنونان لا أخلانّی الله منهما الشجاعه و الکرّم»

هستند و هرگز کسی به آنان نمی رسد؛ چرا که آنان از معدن کرم به وجود آمده اند و برای کرم و سخای امام حسن و امام حسین علیهما السلام همین بس که آنان سبط آن پیامبر هستند که کرم و جود او از ابر رحمت الهی افزون بود، و فرزندان آن امامی هستند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کریم ترین مردم بود؛ و البته هر صاحب کرمی غالباً دارای شجاعت نیز می باشد و کم می شود که شخص کریم شجاع نباشد و یا شجاع کریم نباشد؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خداوند مرا از دو خصلت جدا نفرموده است؛ شجاعت و کرم.»

(۱) تا این که گوید: امام حسین علیه السلام در کرم و شجاعت به پدر خود اقتدا نمود؛ چرا که او فرزند همان پدر و میوه همان درخت پربرکت می باشد. بزرگ ترین کرم امام حسین علیه السلام وقتی بود که در بیابان گرم و سوزان، حَرَبَن یزید ریاحی با هزار نفر او را محاصره نمودند و او در آن بیابان آنان را که تشنه بودند آب داد و حتی حیوانات آنان را نیز آب داد. و آن مردم چه بدمردمی بودند که در مقابل این احسان و کرم آب را بر او و عزیزان و اصحاب او بستند و عمرسعد دستور داد پنج هزار نفر اطراف فرات جمع شوند و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را از آب فرات منع کنند!

(۲) بیهقی در کتاب «المحاسن و المساوی» می گوید: دو نفر از بنی هاشم و

ص: ۵۸

۱- (۱) و اقتدی به ولده الحسین علیه السلام فی کرمه و شجاعته، فانّ هذا الشبل من ذلك الأسد و هذا الثمر من ذلك الشجر، و أعظم کرم صدر منه علیه السلام يوم تلقاه الحرّ و أصحابه و هم زهاء الف فارس فسقاهم الماء مع خيولهم فی تلك الأرض القفراء و هم قد جاؤوا لمحاربتة، و لكن بئسما جازاه اعداؤه علی ذلك فانهم وضعوا بأمر عمر بن سعد خمسة آلاف رجل علی المشرعه يمنعون الحسین و أصحابه من استقاء الماء منعه من ماء الفرات وورده و أبوه ساقی الحوض يوم جزاء حتّى قضی عطشا كما اشتت العدى بأکف لا صید و لا اکفاء (المجالس السیّة، ص ۱۵)

۲- (۲) رو قال: ذکر البیهقی فی کتاب «المحاسن و المساوی» قال: ذکرُوا أنّ رجلین احدهما من بنی هاشم و الآخر من بنی امیّه، قال هذا: قومی اسمح و قال هذا: قومی اسمح، قال: فسل انت عشره من قومک و انا اسأل عشره من قومی، فانطلق صاحب بنی امیّه فسأل فأعطاه کلّ واحدٍ منهم عشره آلاف درهم، و انطلق صاحب بنی هاشم إلى الحسن بن علی علیهما السلام فأمر له بمائه و خمسين الف درهم، ثم أتى الحسین علیه السلام، فقال هل بدأت بأحد قبلی قال: بدأتُ بالحسن، قال: ما كنت استطيع ان ازید علی سیدی شیئا فأعطاه مائة و خمسين الفاً من الدراهم.

بنی امیّه با یکدیگر برخورد نمودند و هر کدام به دیگری می گفت: ما از شما در سخاوت و کرم مقدم هستیم تا این که یکی از آنان به دیگری گفت: تو از ده نفر از قبیله خود چیزی طلب کن و من نیز از ده نفر از قبیله خود چیزی طلب می کنم. آن که از بنی امیّه بود از ده نفر از قبیله خود چیزی طلب کرد و هر کدام ده هزار درهم به او دادند. آن که از بنی هاشم بود اول نزد امام حسن علیه السلام آمد و آن حضرت دستور داد یکصد و پنجاه هزار درهم به او دادند و چون نزد امام حسین علیه السلام رفت آن حضرت به او فرمود: «آیا قبل از من از کسی چیزی خواسته ای؟» او گفت: آری، نزد امام حسن علیه السلام رفتم. امام حسین علیه السلام فرمود: «من نمی توانم بیش از مولای خود به تو احسان کنم. پس او نیز یکصد و پنجاه هزار درهم به او داد.

(۱) مردی که از بنی امیّه بود و از ده نفر سؤال کرده بود یکصد هزار درهم با خود آورد لکن مرد هاشمی که از دو نفر سؤال نموده بود سیصد هزار درهم با خود آورد. مرد اموی چون این وضعیت را مشاهده نمود یکصد هزار درهم را به صاحبان آن بازگرداند و آنها پذیرفتند و مرد هاشمی چون خواست سیصد هزار درهم را به امام حسن و امام حسین بازگرداند آنها نپذیرفتند و فرمودند: «ما از تو پس نمی گیریم و باکی نداریم از این که آن را با خود ببری یا در بین راه بریزی!»

(۲) علامه سید محسن امین می گوید: فضایل امام حسن و امام حسین علیهما السلام قابل

ص: ۵۹

۱- (۱) فجاء صاحب بنی امیّه یحمل مائه الف درهم من عشره أنفس، و جاء صاحب بنی هاشم یحمل ثلاثمائة الف درهم من نفسین، فغضب صاحب بنی امیّه فردّها علیهم فقبلوها، و جاء صاحب بنی هاشم فردّها علیهما فأبیا ان یقبلاها و قالوا: ما کنا نبالی أخذتها أم ألقیتها فی الطریق. (المجالس السنیة، ص ۱۶ و رواه مع اختلاف یسیر فی مکارم الأخلاق لابن ابی الدنیا، ص ۱۳۵).
اقول: و فضائل الحسنین علیهما السلام لا تحصى بجدّ و لا تحصر بعدّ کیف و هما ولدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سبطاه و ریحاتاه من الدنیا و سیدا شباب اهل الجنّه خیر الناس أبا و أمّا و جدّا و جدّه و خالاً و خاله و عمّا و عمّه، ابوهم امیر المؤمنین سید الأوصیاء و أمهما فاطمه الزهراء بضعه الرسول و سیده النساء. و جدّهما رسول الله صلی الله علیه و آله سید ولد آدم و جدّتهما خدیجه بنت خویلد أم المؤمنین اول نساء هذه الأمّه إسلاما التي بذلت اموالها فی إحياء الدین فقام الاسلام بمالها و سیف علی بن ابی طالب. و اخوالهما و خالاتهما ابناء رسول الله صلی الله علیه و آله و بناته و عمّهما جعفر الطیّار فی الجنّه مع ما لهما فی انفسهما من الفضائل.

۲- (۲) ألا قاتل الله عصبه قتلتهما و ظلمتهما حتّى قضی الحسن علیه السلام شهيدا بالسّم، و قضی الحسين علیه السلام شهيدا بالسيف غريبا ظاميا، و قتلت انصاره و اهل بيته و سبيت نساؤه من كربلاء الى الكوفه و من الكوفه الى الشام و طيف برأسه فی البلدان: من مبلغ المصطفى سبطاه قد قضيا بالسّم هذا وذا بالسيف منحورا؟ اوصى و أكدّ فی الدنیا وصیّه فأوسعوا عهده نكثا و تغیرا لو كان جدّهما اوصى بظلمهما لما استطاعوا لما جاؤوه تكثيرا

شماره نیست، چرا که آنان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو سبط او و میوه دل او هستند. آنها آقای جوانان اهل بهشت می باشند و از شرافت نسب بر همه مردم افتخار و سبقت دارند. جدّ آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله سیدّ الأنبياء و پدرشان امیرالمؤمنین سیدّ الأوصیاء و مادرشان فاطمه زهراء پاره تن رسول خدا و سیده النساء است و جدّه آنان خدیجه امّ المؤمنین و اولین زن مسلمان این امت است که مال خود را برای احیای دین اسلام انفاق نموده و اسلام بامال و شمشیر علی بن ابی طالب برقرار شده است. و خالوها و خاله های آنان دختران و پسران رسول الله اند و عموی آنان جعفر طیار است که در بهشت پرواز می کند. اینها شرافت های نسبی آنهاست و شرافت های نفسانی آنان از فضایل و ارزش های انسانی قابل شماره نیست.

ضمانت دین اسامه بن زید توسط امام حسین علیه السلام

(۱) در کتاب المجالس السنیه نقل شده که عمرو بن دینار گوید: حسین بن علی علیهما السلام به عیادت اسامه بن زید رفت و او در حال بیماری می گفت: وای از پریشانی و اندوه! پس امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای اسامه اندوه تو از چیست! اسامه گفت: شصت هزار درهم مدیون هستم. امام علیه السلام فرمود: «آن را ضمانت نمودم.» اسامه گفت: می ترسم بمیرم و دین به عهده من بماند.

(۲) پس امام علیه السلام به او فرمود: «هرگز نخواهی مرد تا من دین تو را ادا کنم.»

ص: ۶۰

۱- (۱) قضاءه علیه السلام دین اسامه مّا جاء فی کرم الحسین علیه السلام ما رواه عمرو بن دینار، قال: دخل الحسین بن علی صلی الله علیه و آله علی أسامه بن زید و هو مریض و هو یقول: و اغمّاه، فقال له الحسین علیه السلام و ما غمّک یا أسامه؟ فقال دینی و هو ستون الف درهم، فقال الحسین علیه السلام: هو علیّ، فقال إننی أخشی ان أموت، فقال الحسین علیه السلام لن تموت حتّی اقضیها عنک قال فقضاها قبل موته. (البحار، ج ۴۴/۱۸۹). و كان علیه السلام یقول: شرّ خصال الملوک الجین من الأعداء و القسوه علی الضعفاء و البخل عند الاعطاء (البحار، ج ۴۴/۱۸۹) و وفد أعرابی الی المدینه فسأل عن أکرم الناس بها فدّل علی الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهما السلام فدخل المسجد فوجده مُصلّیا فوقف بازائه و أنشأ یقول:

۲- (۲) لم یخب الآدن من رجاک و من حرّک من دون بابک الحلقه أنت جواد و أنت معتمد أبوک قد کان قاتل الفسقه لولا الذی کان من أوائکم کانت علینا الجحیم منطبقه

عمر و بن دینار گوید: آن حضرت قبل از مرگ اسامه دین او را ادا نمود.

در همان کتاب روایت شده که آن حضرت می فرمود: «بدترین خصلت های پادشاهان ترس از دشمنان و سخت گیری بر ضعیفان و بخل و خودداری از احسان است.»

(۱) روایت شده که مردی از اعراب بادیه نشین وارد مدینه شد و گفت: کریم ترین مردم کیست؟ پس او را نزد امام حسین علیه السلام فرستادند. او داخل مسجد شد و چون دید آن حضرت مشغول نماز است اشعار ذیل را خواند. پس امام حسین علیه السلام سلام نماز خود را گفت و به قنبر فرمود: «آیا از مال حجاز چیزی مانده است؟» قنبر گفت: آری، چهار هزار دینار است. امام علیه السلام فرمود: «آنها را بیاور که آن که از ما سزاوارتر است آمده است.» سپس عباى خود را برداشت و دینارها را در آن پیچید و در جواب آن اعرابی اشعار ذیل را انشاء فرمود:

اعرابی آنها را گرفت و گریان شد. امام علیه السلام فرمود: «آیا آنچه ما به تو دادیم؟ ناچیز بود؟» اعرابی گفت: عطای شما کم نبود لکن گریه من برای این است که

ص: ۶۱

۱- (۱) فسلم الحسین علیه السلام و قال: یا قنبر هل بقى من مال الحجاز شىء؟ قال: نعم اربعة آلاف دينار فقال هاتها قد جاء من هو أحقّ بها ممّا تمّ نزع بردته ولفّ الدنانير فيها و أخرج يده من شقّ الباب حياء من الاعرابى و أنشأ يقول: خُذها فأتى اليك معتذراً و اعلم بأتى عليك ذو شفقه لو كان فى سيرنا الغداه عصا أمست سمانا عليك مندفة لكنّ ريب الزمان ذو غير و الكفّ منى قليله النفقه (لعل المراد بالسير واحد السيور التى تقدّ من الجلد فأنه اذا كان فيه عصا اى مشدودا بطرف عصا صار سوطاً قابلاً للضرب فيكون كناية عن الحكم و القوّه - المؤلف -) فأخذها الأعرابى و بكى فقال له الحسين عليه السلام لعلك استقلت ما أعطيناك؟ قال: لا، ولكن كيف يأكل التراب جودك. (البحار، ج ۴۴/۱۹ المجالس ص ۱۷) و وجد على ظهر الحسين عليه السلام يوم الطف أثر فسألوا زين العابدين عليه السلام عن ذلك فقال: هذا ممّا كان ينقل الجراب على ظهره الى منازل الأرامل و اليتامى و المساكين.

چگونه این دست با برکت زیر خاک می رود.

در روایت دیگری آمده است: که چون امام حسین علیه السلام را در کربلا کشتند اثری بر پشت او دیدند و چون علت آن را از حضرت زین العابدین علیه السلام سؤال کردند فرمود: «این اثر آن همیان و کیسه نانی است که پدرم به دوش می گرفت و به منازل زن های بی سرپرست و یتیمان و فقرا می برد.»

(۱) سید محسن امین رضوان الله علیه پس از نقل این روایت می گوید: اثر دیگری نیز در کربلا بر پشت آن حضرت دیده شد و آن جای سم اسب ها بود که بر سینه شریف و پشت آن میوه دل رسول خدا صلی الله علیه و آله تاخته بودند و عمر سعد بعد از شهادت آن حضرت دستور داده بود که برای انجام فرمان ابن زیاد ده نفر اسب سوار بروند و بدن آن حضرت را زیر سم اسبان خود لگدمال کنند و آنان چنین کردند و در کوفه به ابن زیاد گفتند: ما کسانی هستیم که بر سینه و پشت امام حسین اسب تاختیم و سینه و پشت او را خرد کردیم!

معرفت اعرابی و احسان امام حسین علیه السلام

(۲) در کتاب «المجالس السنیه» نقل شده که عربی بادیه نشین نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! من ضامن یک دیه کامل شده ام و از پرداخت آن عاجز هستم، با خود گفتم که نزد کریم ترین مردم می روم تا به من کمک

ص: ۶۲

۱- (۱) و وجد علی ظهره علیه السلام يوم الطفّ أثر آخر هو أوجع للقلوب من هذا الأثر و هو أثر حوافر الخيل التي داست بحوافرها صدره الشريف و ظهره و ذلك حين أمر ابن سعد عشرة فوارس ان يدوسوا بحوافر خيولهم صدره و ظهره تنفيذاً لما أمر به ابن زیاد ففعلوا و أقبلوا الى ابن زیاد و هم يقولون: نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بكلّ يعبوب شديد الاسر فقال ابن زیاد من انتم قالوا: نحن الذين وطئنا خيولنا جسد الحسين حتّى طحنا جناجن صدره.

۲- (۲) سؤاله عن ثلاث مسائل و قضاءه عليه السلام الدية للأعرابي و ممّا جاء في كرم الحسين عليه السلام أنّ اعرابياً جاءه فقال يا ابن رسول الله قد ضمنت ديه كامله و عجزت عن أدائها فقلت في نفسي: اسأل اكرم الناس و ما رأيت أكرم من آل محمّد صلی الله علیه و آله فقال: اسألك عن ثلاث مسائل فان أجبت عن واحده أعطيتك ثلث المال و إن اجبت عن اثنتين اعطيتك ثلثي المال و إن اجبت عن الكلّ اعطيتك الكلّ، فقال الاعرابي: يا ابن رسول الله أمثلك يسأل مثلي و أنت من اهل العلم و الشرف؟

دهد و کسی را کریم تر از آل محمد صلی الله علیه و آله نیافتم.

(۱) امام علیه السلام فرمود: «من سه مسأله از تو سؤال می کنم، اگر یکی از آنها را پاسخ گفתי یک سوم آن دیه را [که هزار مثقال طلا می باشد] به تو می دهم، و اگر دو سؤال را پاسخ دادی دو سوم آن را می دهم، و اگر سه سؤال را پاسخ گفתי تمام آن را می دهم.»

اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا کسی همانند شما که اهل علم و دانش و شرافت است از کسی همانند من که [نادان است] سؤال می کند؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، من از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: باید احسان به اندازه معرفت باشد.»

اعرابی گفت: هرچه می خواهید برسید. اگر بدانم پاسخ می دهم و اگر ندانم از شما یاد می گیرم.

(۲) امام علیه السلام فرمود: «افضل اعمال چیست؟ اعرابی گفت: ایمان به خدا. امام علیه السلام فرمود: «نجات از مهلکه و خطر به چیست؟» اعرابی گفت: با توکل و اعتماد به خداست. امام علیه السلام فرمود: «زینت انسان به چیست؟» اعرابی گفت: علم و دانشی که همراه حلم و بردباری باشد. امام علیه السلام فرمود: «اگر کسی از آن بی بهره بود چه چیز زینت اوست؟» اعرابی گفت: مالی که همراه با مروّت و جوانمردی باشد. امام علیه السلام فرمود: «اگر کسی از آن نیز بی بهره بود زینت او به چیست؟» اعرابی گفت: فقری که همراه با صبر و شکیبایی باشد. امام علیه السلام فرمود: «اگر از این هم بی بهره بود زینت او به

ص: ۶۳

۱- (۱) فقال الحسين عليه السلام: بلى سمعت جدّى رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: المعروف بقدر المعرفه فقال الاعرابي: سل عمّا بدالك فان أحببت و إلاّ تعلّمت منك، فقال الحسين عليه السلام: أىّ الاعمال افضل؟ فقال الاعرابي الايمان بالله، فقال الحسين عليه السلام: فما النجاه من الهلكه؟ فقال الاعرابي: الثقة بالله فقال الحسين عليه السلام: فما يزيّن الرجل فقال الاعرابي: علم معه حلم، فقال الحسين عليه السلام: فان أخطأه ذلك؟ فقال الأعرابي: مال معه مروءه، فقال الحسين عليه السلام: فان أخطأه ذلك؟ فقال الأعرابي: فقر معه صبر فقال الحسين عليه السلام: فان أخطأه ذلك؟

۲- (۲) فقال الأعرابي: فصاعقه تنزل من السماء فتحرقه فأنه اهل لذلك، فضحك الحسين عليه السلام و رمى اليه بصرّه فيها الف دينار و اعطاه خاتمه و فيه فصّ، قيمته مائتا درهم و قال الحسين عليه السلام: يا اعرابي أعطى الذهب غرماء ك و اصرف الخاتم فى نفقتك فأخذ الأعرابي المال و قال: الله أعلم حيث يجعل رسالته. (البحار، ج ۴۴/۱۹۶ المجالس ص ۱۸).

چیست؟» اعرابی گفت: باید صاعقه و عذابی از آسمان بیاید و او را بسوزاند؛ چرا که او سزاوار چنین عذابی است!

پس امام علیه السلام خندیدند و کیسه ای که هزار دینار در آن بود با انگشتی که قیمت آن دویست درهم بود به او دادند و فرمودند: ای اعرابی! این هزار دینار را صرف بدهکاری خود بکن و این انگشت را نیز صرف مخارج خود نما.»

اعرابی آن مال را گرفت و گفت: خدا بهتر می داند که رسالت و امامت را کجا قرار دهد.

(۱) در همان کتاب می گوید: عبدالرحمان سلمی سوره حمد را به بعضی از فرزندان خردسال آن حضرت تعلیم نمود و چون او بر پدر خود خواند امام علیه السلام هزار دینار و هزار حله به او انعام نمود و دهان او را پر از درّ کرد و چون بعضی به آن حضرت در این باب خرده گرفتند، امام علیه السلام فرمود: «این انعام کجا می تواند به جای تعلیم او باشد؟» و سپس اشعار ذیل را قرائت فرمود.

(۲) در همان کتاب، از انس بن مالک نقل شده که گوید: من خدمت امام حسین علیه السلام بودم که کنیزی شاخه گلی برای آن حضرت هدیه آورد. پس امام حسین علیه السلام گل را از او گرفت و فرمود: «تو را در راه خدا آزاد نمودم.» انس گوید: به آن حضرت گفتم: برای یک شاخه گل او را آزاد فرمودید؟!

امام علیه السلام فرمود: «خداوند این چنین ما را تربیت نموده و در قرآن فرموده است

ص: ۶۴

۱- (۱) و فیه: علم عبدالرحمن السلمی بعض ولد الحسین علیه السلام سوره الفاتحه فلمّا قرأها الصبّی علی ابیه الحسین علیه السلام اعطی ذلک المعلم الف دینار و الف حله و حشاه فاه درّاً فقیل له فی ذلک فقال: و این یقع هذا من اعطائه یعنی تعلیمه للسوره و انشد الحسین علیه السلام یقول: إذا جادت دنیا علیک فجدبها علی الناس طراً قبل ان تتفلّت فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت و لا البخل یبقیها إذا ما تولّت (البحار، ج ۴۴/۱۹۱ المجالس ص ۱۹).

۲- (۲) و فیه: وقال انس: کنت عند الحسین علیه السلام فدخلت علیه جاریه فحیته بطاقه ریحان فقال لها: انت حرّ لوجه الله تعالی قال انس: فقلت: تجیئک بطاقه ریحان لا خطر لها فتعتقها؟ قال: کذا اذ بنا الله قال الله تعالی: «و اذا حیّیتم بتحیه فحیوا بأحسن منها او ردّوها» و کان احسن منها عتقها. (البحار، ج ۴۳/۳۴۳ المجالس ص ۱۹) و قال علیه السلام: صاحب الحاجه لم یکرّم وجهه عن سؤالک، فأکرّم نفسک عن ردّه (البحار، ج ۴۴/۱۹۶).

که چون هدیه ای به شما داده شود شما باید به بهتر از آن یا همانند آن را پاسخ دهید و به هدیه کننده احسان کنید، و بهتر از هدیه این کنیز این است که او را آزاد کنم.»

در همان کتاب، از آن حضرت نقل شده که فرمود: «کسی که حاجت خود را نزد شما آورد دادن حاجت او اکرام به او محسوب نمی شود بلکه شما باید کرامت خود را حفظ کنید و او را رد ننمایید.»

(۱) [ظاهراً مقصود آن حضرت این است که احسان شما در مقابل سؤال اوست که آبروی خود را به شما فروخته است پس شما اگر چیزی به او دادید در حقیقت آبرو و شخصیت خود را حفظ کرده اید که او را رد ننموده اید].

سپس می گوید: از کرامت های بزرگ و سخاوت عجیب آن حضرت این است که چون در مسیر کربلا حَرَبَن یزید ریاحی را با هزار نفر - که همه آنان در صحرای گرم از تشنگی سوخته بودند - ملاقات نمود اصحاب خود را امر نمود که به همه آنها آب بدهند و از شب قبل به اصحاب خود فرموده بود که آب فراوان بردارند، بلکه فرمود تا به حیوانات آنان نیز آب دادند و پادشاه اهل کوفه به آن حضرت این بود که عمر سعد ملعون، روز هفتم محرم، عمرو بن حجاج را با پانصد نفر بر فرات گماشت تا آب را از آن حضرت و اهل بیت و اصحاب او منع کنند!!

درخواست اعرابی از امام حسین علیه السلام در مجلس معاویه

ص: ۶۵

۱- (۱) قال: و من کرمه العظیم و سخائه العجیب علیه السلام انه لَمَّا التقى مع الحَرَبَن یزید و کان مع الحَرَزَهَاء الف فارس و کان الحسین علیه السلام فی سحر ذلک الیوم امر فتیانه ان یستقوا من الماء و یکتروا ففعلوا و وقف الحَرَّ و خيله مقابل الحسین فی حَرَّ الظهیره فقال الحسین علیه السلام لفتیانه اسقوا القوم واروهم من الماء و ارشفوا الخیل ترشیفا. ای اسقوها قليلا و اقبلوا یملاًون القصاع و الطساس من الماء ثم یدنونها من الفرس فاذا عبَ فیها ثلاثا او اربعا او خمسا عزلت عنه و سقوا آخر حَتَّى سقوها عن آخرها. اتدرون ما کان جزاء الحسین علیه السلام من الاعداء علی سقیه إیاهم الماء مع خیولهم فی تلک الارض القفرء؟ نعم کان جزاؤه منهم ان حالوا بینہ و بین ماء الفرات؟! و بعث عمر بن سعد عمرو بن الحجاج فی خمسماء فارس فنزلوا علی الشریعه و حالوا بین الحسین و اصحابه و بین الماء. (و قال المفید علیه الرحمه) و کان ذلک قبل قتل الحسین علیه السلام بثلاثه ایام! منعوه شرب الماء لاشربوا غدا من کفّ والده البطین الأنزع (المجالس الستیة، ص ۲۰)

(۱) صاحب کتاب مجالس السنیة از مناقب ابن شهر آشوب نقل نموده است که امام حسین علیه السلام وارد مجلس معاویه شد در حالی که شخصی از اعراب بادیه نشین نزد او بود و خواسته خود را مطرح می نمود. پس معاویه به امام حسین علیه السلام مشغول شد و از اعرابی بازماند.

در این هنگام اعرابی از یکی از حاضران سؤال کرد: این شخص کیست؟ گفتند: او حسین بن علی علیهما السلام است. اعرابی روبه امام حسین علیه السلام نمود و گفت: ای فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه و آله! از شما خواهش می کنم که در مورد حاجت من با معاویه صحبت بفرمایید. امام حسین علیه السلام از معاویه خواستند [که حاجت او را برآورد] و او حاجت اعرابی را برآورد.

سپس اعرابی اشعاری خواند و گفت: من نزد معاویه رفتم و او حاجتم را برآورده نکرد. تا این که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام که معدن کرم و جود و پاکی و طهارت است او را واداشت که حاجت من را ادا کند. سپس گفت: ای معاویه! نسبت بنی هاشم به شما بنی امیه همانند نسبت بهار به فصول دیگر است و بنی هاشم بر شما فضیلت دارند.

(۲) معاویه گفت: ای اعرابی! من به تو احسان نمودم و تو امام حسین علیه السلام را

ص: ۶۶

۱- (۱) قضاءه علیه السلام حاجه الأعرابی فی مجلس معاویه ذکر ابن شهر آشوب فی المناقب ج ۵/۲۳۵ قال دخل الحسين عليه السلام على معاوية و عنده اعرابي يسأله حاجه فامسك و تشاغل بالحسين عليه السلام فقال الأعرابي لبعض من حضر من هذا الذي دخل قالوا: الحسين بن عليّ عليهما السلام فقال الاعرابي للحسين عليه السلام أسألك يا بن بنت رسول الله لَمَّا كَلَّمْتَهُ فِي حَاجَتِي فَكَلَّمَهُ الْحُسَيْنُ فِي ذَلِكَ فَقَضَى حَاجَتَهُ فَقَالَ الْاَعْرَابِي: أَتَيْتُ الْعَبْشَمِيَّ فَلَمْ يَجِدْ لِي إِلَى أَنْ هَزَّهَ ابْنُ الرَّسُولِ هُوَ ابْنُ الْمُصْطَفَى كَرَمًا وَجُودًا مِنْ بَطْنِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ وَأَنَّ لَهَا شَمَّ فَضَّلَا عَلَيْكُمْ كَمَا فَضَّلَ الرَّبِيعُ عَلَيَّ الْمَحْوُولِ فَقَالَ مَعَاوِيَةَ يَا اَعْرَابِي اَعْطِيكَ وَتَمَدِّحْهُ! فَقَالَ الْاَعْرَابِي: يَا مَعَاوِيَةَ اَعْطَيْتَنِي مِنْ حَقِّهِ وَقَضَيْتَ حَاجَتِي بِقَوْلِهِ! وَ لَمَّا اَخْرَجَ مِرْوَانَ الْفَرَزْدَقَ مِنَ الْمَدِينَةِ اَتَى الْفَرَزْدَقَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاعْطَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَرْبَعَمِائَةَ دِينَارٍ فَقِيلَ لَهُ أَنَّهُ شَاعِرٌ فَاسْقَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ خَيْرَ مَالِكَ مَا وَقَيْتَ بِهِ عَرْضَكَ. (المصدر ص ۲۲۱)

۲- (۲) و قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی العباس بن مرداس: اقطعوا لسانه عني. (المصدر ص ۲۲) و اعظم جود صدر منه علیه السلام جوده بنفسه فی سبیل الله و تسلیمه اياها للقتل قال الشاعر: یجود بالنفس ان ضنّ الجبان بها و الجود بالنفس اقصى غایه الجود

می ستایی؟! اعرابی گفت: ای معاویه! تو از حق او [و مالی که متعلق به اوست] و بعد از سفارش او حاجت من را انجام دادی [و در حقیقت از خود چیزی به من ندادی].

در همان کتاب نقل شده که هنگامی که مروان ملعون، فرزدق شاعر را از مدینه اخراج نمود فرزدق نزد امام حسین علیه السلام آمد و آن بزرگوار چهارصد دینار به او داد. گفته شد: او شاعر فاسقی است! امام علیه السلام فرمود: «بهترین مال های شما آن مالی است که با آن آبروی خود را حفظ کنید.» سپس فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد عباس بن مرداس [که حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را حفظ نمی کرد] فرمود: «شرّ زبان او را از من برطرف کنید» [یعنی چیزی به او بدهید که بدزبانی نکند].»

(۱) مرحوم علامه سید محسن امین رحمه الله در پایان این بحث می گوید: بزرگ ترین سخاوت وجود امام حسین علیه السلام این بود که جان عزیز خود را در راه خداوند عطا نمود، او جان خود و اهل بیت و عیال و فرزندان [و اصحاب] خود را فدای دین و حمایت از شریعت جدّ خود سید المرسلین صلی الله علیه و آله نمود و اگر شهادت امام حسین علیه السلام نبود اثری از دین خدا باقی نمی ماند و کفر و الحاد یزید [و معاویه و هواداران آنان] برای همه مردم آشکار نمی شد.

مؤلف گوید: احسانی که امام حسین علیه السلام با دادن جان خود و عزیزان و اصحاب به اسلام و مسلمین نمود و به وسیله آن دین خدا را در فضای تاریکی که بنی امیه فراهم ساخته و مردم را به دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله واداشته بودند حفظ نمود و محکومیت بنی امیه و حکام غاصب دیگر را بر ملا نمود بر هیچ عاقل و منصفی پوشیده نیست.

هنگامی که آن حضرت شرایط زمان خود را به گونه ای یافت که جز با شهادت نمی شود از دین خدا حمایت نمود، فرمود: «ان کان دین محمد صلی الله علیه و آله لم یستقم الاّ بقتلی فیا سیوف خذینی»؛ یعنی اگر دین جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با شهادت و کشته

ص: ۶۷

۱- (۱) فالحسین علیه السلام قد جاد بنفسه و اهل بیته و عیاله و اطفاله فی سبیل الله فداءً للدين و محاماه عن شریعه جدّه سید المرسلین صلی الله علیه و آله حتّی اصبحوا ما بین قتیل و اسیر و لولا قتل الحسین علیه السلام ما بقی لهذا الدین من اثر و لولاه ما ظهر للخاصّ و العام کفر یزید و إلحاده.

شدن من برقرار نمی ماند، ای شمشیرها مرا در بر گیرید.

شجاعت امام حسین علیه السلام

(۱) شجاعت امام حسین علیه السلام ، همانند پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام ، به قدری شگفت انگیز بود که در میان مردم دنیا زبازد و در بین شجاعان مشهور بود. او با لب تشنه اهل کوفه را در کربلا به مبارزه طلبید و هر که در مقابل او می آمد کشته می شد، به گونه ای که لشکر سی هزار نفری کوفه فرار کردند و ناچار شدند از همه طرف به او حمله کنند. شمر ملعون سواره ها را پشت سر پیاده ها قرار داد. و به تیراندازها دستور داد تا آن حضرت را تیرباران نمایند و آنان چنین کردند، به گونه ای که بدن او را همانند خارپشت پر از تیر کردند.

(۲) و چون بین او و خیام حرم او فاصله شدند، فرمود: «وای بر شما، ای پیروان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از قیامت و معاد نمی ترسید در دنیای خود آزاد مرد باشید و اگر عرب هستید به غیرت عربی خود باز گردید [و تا من زنده هستم به طرف خیام حرم من نروید!] شمر ملعون صدا زد: چه می گویی، ای فرزند فاطمه؟ امام علیه السلام فرمود: «من می گویم: شما با من جنگ دارید و من با شما جنگ می کنم و زن ها نباید مورد حمله قرار گیرند؛ پس تا من زنده هستم افراد جاهل و سرکش خود را از اهل حرم من دور کنید!»

ص: ۶۸

۱- (۱) شجاعه الحسين عليه السلام أمّا شجاعته عليه السلام فهي التي ضربت بها الأمثال و سارت بها الركبان و أنست شجاعه جميع الشجعان (و هو) الذي دعا الناس الى البراز في يوم كربلا فلم يزل يقتل كل من برز اليه حتى قتل مقتله عظيمه و هو الذي كان يحمل على الاعداء و قد تكملوا ثلاثين ألفا فينهزمون بين يديه كأنهم الجراد المنتشر فلما رأى شمر ذلك استدعى الفرسان فصاروا في ظهور الرجال و أمر الرماة ان يرموه فرشقوه بالسهم حتى صار كالقنفذ فحجم عنهم، و حالوا بينه و بين رحله.

۲- (۲) فقال: ويلكم يا شيعه آل ابي سفیان: إن لم يكن لكم دين و كنتم لا- تخافون المعاد فكونوا احرارا في دنيا کم هذه و ارجعوا إلى احسابكم ان كنتم عربا كما تزعمون، فناداه شمر: ما تقول يا ابن فاطمه؟ قال: اقول: انا الذي اقاتلكم و تقاتلونني و النساء ليس عليهن جناح، فامنعوا عتاتكم و جهّالكم و طغاتكم من التعرض لحرمي ما دمت حيا، قال شمر لك ذلك، ثم صاح: إلیکم عن حرم الرجل و اقصوده بنفسه فلعمري لهو كفو كريم. (المجالس السنيه ص ۱۵ / مثير الأحزان ص ۵۵).

شمر گفت: باکی نیست؛ و به لشکر خود گفت: از حرم او دور شوید و به طرف او بروید!

کرم و بزرگواری امام حسین علیه السلام

(۱) مرحوم علامه سید محسن امین، در کتاب مجالس السنیه، ص ۲۳، از حسن بصری نقل نموده است که روزی امام حسین علیه السلام همراه اصحاب خود به بوستان و باغ خویش رفت. در آن باغ غلامی به نام «صافی» داشت هنگامی که حضرت وارد باغ شد، غلامش نشسته و مشغول خوردن نان بود. امام علیه السلام کنار درخت خرما بی نشست. به طوری که غلام او را نمی دید. امام علیه السلام مشاهده کرد که غلام یک لقمه به سگ می دهد و یک لقمه خود می خورد و چون از خوردن نان فارغ شد گفت: «الحمد لله رب العالمین»، خدایا مرا ببخش و مولای مرا نیز ببخش؛ همان گونه که برکت و رحمت خود را به پدر و مادر او عطا فرمودی، برحمتک یا ارحم الراحمین.»

(۲) پس امام حسین علیه السلام برخاست و غلام را صدا زد. غلام از جا پرید و گفت: ای مولای من و مولای همه مومنین تا قیامت! مرا ببخش! من شما را ندیدم. امام علیه السلام به او فرمود: «ای غلام! مرا حلال کن که بدون اجازه تو وارد باغ تو شدم.» غلام گفت: این احسان و کرم و آقایی شماست که چنین می فرمایید.

ص: ۶۹

۱- (۱) کرمه و جلالته علیه السلام و مآ جاء فی کرم الحسین علیه السلام عن الحسن البصری: انّ الحسین علیه السلام ذهب ذات یوم مع اصحابه الی بستانه و کان فی ذلک البستان غلام للحسین علیه السلام اسمه صافی فلما قرب من البستان رأى الغلام قاعدا يأکل الخبز، فجلس الحسین علیه السلام عند بعض النخل بحیث لایراه الغلام فنظر الیه الحسین علیه السلام و هو یرفع الرغیف یرمی نصفه الی الکلب و يأکل نصفه، فتعجب الحسین علیه السلام من فعل الغلام فلما فرغ من الأکل، قال: الحمد لله رب العالمین اللهم اغفر لی و اغفر لسیدی کما بارکت لأبویه برحمتک یا ارحم الراحمین. فقام الحسین علیه السلام و قال: یا صافی، فقام الغلام فزعا و قال: یا سیدی و سید المؤمنین الی یوم القیامه، انی ما رأیتک فاعف عنی فقال الحسین علیه السلام: اجعلنی فی حلّ یا صافی لأنّی دخلت بستانک بغير إذنک، فقال صافی بفضلک یا سیدی و کرمک و سؤددک تقول هذا.

۲- (۲) فقال الحسین علیه السلام انی رأیتک ترمی نصف الرغیف الی الکلب و تأکل نصفه، فما معنی ذلک؟ فقال الغلام: إنّ هذا الکلب نظر إلیّ و أنا آکل فاستحییت منه و هو کلبک یحرس بستانک و انا عبدک نأکل رزقک معاً، فبکی الحسین علیه السلام و قال: إنّ کان کذلک فأنت عتیق لله تعالی و وهبت لک ألفی دینار.

امام علیه السلام به او فرمود: «من دیدم یک لقمه نان می خوری و لقمه دیگر را به سگ می دهی، این برای چیست؟» غلام گفت: این سگ در وقت غذا خوردن به من نگاه می کرد و من حیا کردم که به او غذا ندهم؛ چون او سگ شماست و از بوستان شما حراست می کند و من نیز غلام شما هستم و پیش خود گفتم که من و این سگ باید در مال شما شریک باشیم لذا لقمه ای به او می دادم و لقمه ای را خود می خوردم.

(۱) پس امام علیه السلام گریان شد و فرمود: «در این صورت من تو را آزاد نمودم و دو هزار دینار نیز به تو بخشیدم.» غلام گفت: حال که مرا آزاد فرمودید می خواهم همچنان باغبان شما باشم. امام علیه السلام فرمود: «عمل شخص کریم باید گفته او را تایید کند. مگر به تو نگفتم که من که بدون اجازه وارد باغ تو شدم مرا را حلال کن؟» سپس فرمود: من گفته خود را تصدیق نمودم و باغ را با آنچه در آن است به تو بخشیدم. اکنون اصحاب و یاران من که با من نزد تو می آییم میهمان تو هستیم و تو اصحاب مرا به خاطر من اکرام کن، خداوند در قیامت تو را اکرام کند و برای حسن خلق و ادب تو نسبت به من، تو را برکت دهد.»

غلام گفت: اگر شما باغ را به من بخشیدید من نیز آن را وقف اصحاب و شیعیان شما نمودم.

خطبه های امام حسین علیه السلام در پند و اندرز

(۲) امام حسین علیه السلام در یکی از خطبه های خود از باب پند و اندرز و نصیحت و

ص: ۷۰

۱- (۱) فقال الغلام: إن أعتقتني فأنا أريد القيام ببستانك، فقال الحسين عليه السلام: إنَّ الكريم ينبغى له ان يصدّق قوله بالفعل، أو ما قلت لك اجعلني في حلّ فقد دخلت بستانك بغير اذنك فصدّقت قولي و وهبت البستان و ما فيه لك، فاجعل اصحابي الذين جاؤوا معي أضيافا و أكرمهم من اجلي اكرمك الله تعالى يوم القيامة و بارك لك في حسن خلقك و أدبك، فقال الغلام إن وهبتي بستانك فاني قد سبّلته لأصحابك و شيعتك. (ای وقفته لأصحابك و شيعتك) المجالس السّنيه ص ۲۳ / مستدرک الوسائل ج ۷/۱۹۲).

۲- (۲) خطبه عليه السلام في النصائح خطب الحسين عليه السلام فقال: أيها الناس نافسوا في المكارم، و سارعوا في المغانم، و لا تحسبوا بمعروف لم تعجلوه، و اكسبوا الحمد بالنجح، و لا تكسبوا بالمطلّ ذمّا، فمهما يكن لأحد عند احد صنيعه له رأى أنّه لا يقوم بشكرها فالله له بمكافاته فأنّه اجزل عطاءً و اعظم اجرا.

خیرخواهی برای مسلمین و بیان ارزش های اسلامی می فرماید: «ای مردم، در کسب ارزش ها و مکارم اخلاق بکوشید و از یکدیگر پیشی بگیرید و ادعای ارزشی را که هنوز به دست نیاورده اید نکنید و با رسیدن به ارزش ها به خود ارزش بدهید و خود را با سستی در کار مبتلا به نکوهش نگردانید و بدانید اگر کسی خدمت و احسانی به دیگری کرد و او پاداش مناسب او را نداد و از او تشکر نمود خداوند پاداش او را خواهد داد و البته پاداش خداوند و عطای او بزرگ تر و فراوان تر خواهد بود.

(۱) مردم! بدانید که نیازها و حوایج مردم که به طرف شما می آید، در حقیقت، نعمت های خداوند است که به طرف شما آمده، مبادا از نعمت های او ملالت پیدا کنید که مبدل به نعمت و گرفتاری شما خواهد شد و بدانید که عمل خیرصاحب خود را آبرو می دهد و پاداش خود را نیز در نزد خداوند خواهد داشت. اگر شما عمل خیر را به صورت مجسم مشاهده کنید هر آینه چیز زیبایی را که چشم همه از آن روشن می شود خواهید دید و اگر عمل زشت و ناپسندی را به طور مجسم ببینید چیز زشت و مورد تنفیری را خواهید دید که دل ها از آن متنفر است و چشم ها از دیدن آن بسته می شود.

(۲) ای مردم! هر کس اهل احسان و بخشش باشد آقا و بزرگوار می گردد و هر کس اهل بخل باشد پست و ناچیز خواهد شد، و با سخاوت ترین مردم کسی است که به افراد غیر امیدوار احسان کند و با گذشت ترین مردم کسی است که در حال

ص: ۷۱

۱- (۱) و اعلموا انّ حوائج النّاس الیکم من نعم الله علیکم فلا- تملّوا النعم فتحوّر نقما، و اعلموا انّ المعروف مکسب حمدا و معقّب اجرا فلو رأیتم المعروف رجلاً رأیتموه حسناً جمیلاً یسرّ الناظرین ولو رأیتم اللّوم رأیتموه سمجاً مشوّها تنفر منه القلوب و تغضّ دونه الابصار. ایها النّاس من جادساد، و من بخل رذل و إنّ أجود النّاس من اعطی من لا یرجوه و إنّ أعفی النّاس من عفا عن قدره، و إنّ اوصل النّاس من وصل من قطعه، و الاصول علی مغارسها بفروعها تسمو فمن تعجّل لأخیه خیراً وجدّه إذا قدم علیه غدا.

۲- (۲) و من اراد الله تبارک و تعالی بالصنیعه الی اخیه کافأه الله بها فی وقت حاجته و صرف عنه من بلاء الدنیا ما هو أكثر منه، و من نفّس کربه مؤمن فرج الله عنه کرب الدنیا و الآخره، و من أحسن احسن الله الیه و الله یحبّ المحسنین. (المجالس السّتیّه، ص ۲۴/ البحار، ج ۷۸/۱۲۱).

توانایی گذشت کند و انتقام نگیرد و خیرخواه ترین مردم به خویشان خود کسی است که با قطع رحم کنندگان بیامیزد و به آنان احسان نماید و بداندید که درخت روی ریشه سبز می شود و می روید و هر کس هرچه کاشته برمی دارد پس کسی که در این دنیا به برادر خود احسانی نموده باشد فردای قیامت به نتیجه آن خواهد رسید و هر کس برای خدا به برادر خود احسان کرده باشد خداوند در وقت خود به او جزای خیر خواهد داد و بلاهای دنیا را بیش از آن از او دور خواهد نمود و هر کس اندوه و مصیبتی را از دل مؤمنی برطرف کند خداوند اندوه ها و مصیبت های دنیا و آخرت را از او برطرف خواهد نمود و هر کس اهل احسان و خیر باشد خداوند به او احسان خواهد نمود و البته او محسنین و نیکوکاران را دوست می دارد.»

(۱) در خطبه دیگری فرمود: «حلم و بردباری زینت مؤمن و وفا مروّت اوست و احسان نعمت خدا بر اوست و تکبر بی مقداری، و عجله سفاهت، و سفاهت ناتوانی و غلو و زیاده روی سقوط، و همنشینی با افراد پست موجب شرّ، و بااهل فسق موجب بدگمانی به او خواهد بود.»

(۲) مرحوم علامه سید محسن امین پس از نقل این جملات می گوید: امام حسین علیه السلام معدن فصاحت و بلاغت است و آن را از جدّ خود که فرمود: «من فصیح ترین مردم هستم!» ارث برده و از پدر خود که آموزگار فصاحت و بلاغت بوده آموخته است.

او در کربلا مقابل صفوف دشمن در مقابل لشکر سی هزار نفری عمر سعد سخنانی را ایراد نمود که هیچ گوینده و متکلمی در چنین شرایط چنین سخنانی نگفته و نخواهد گفت.

ص: ۷۲

۱- (۱) و خطب علیه السلام ایضا فقال: إنّ الحلم زینه، و الوفاء مروءه، و الصلّه نعمه، و الاستکبار صلف، و العجله سفه، و السفه ضعف، و الغلوّ ورطه، و مخالطه اهل الدناءه شرّ، و مجالسه اهل الفسق ربه. (المجالس السّتیّه ص ۲۵/ البحار ج ۷۸/۱۲۲). ثمّ قال: و الحسین علیه السلام معدن الفصاحه و البلاغه ورث ذلك عن جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله افصح من نطق بالضاد و عن ابیه امیر المؤمنین علیه السلام الذی علّم النّاس الفصاحه و الخطب و لقد خطب فی الاعداء یوم کربلاء حین وقف بازائهم و جعل ینظر الی صفوفهم کأنّهم السیل وقال ما لا یحصی کثره فلم یسمع متکلم قطّ قبله و لا بعده أبلغ فی منطق منه:

۲- (۲) له من علیّ فی الحروب شجاعه و من أحمد عند الخطابه قیل

بخشی از سخنان آن حضرت چنین است:

«حمد و ستایش خدایی راست که دنیا را آفرید و آن را خانه فانی و زوال قرار داد؛ خانه ای که هرگز بقا و ثبات ندارد، مغرور کسی است که فریب آن را بخورد و شقی کسی است که دنیا او را به فتنه اندازد.

(۱) ای مردم! دنیا شما را فریب ندهد. او امید کسی را که به او امید بندد قطع و کسی را که به او طمع کند ناامید و محروم خواهد نمود. ای مردم! من می بینم که شما با عمل خود خدا را به خشم آورده اید او نظر رحمت خود را از شما قطع نموده و عذاب و کیفر خود را بر شما وارد ساخته و رحمت خود را از شما دور گردانده است.

البته، چه خوب خدایی است پروردگار ما و چه بد بندگانی هستیید شما مردم کوفه که اطاعت خدا را پذیرفته و اقرار نمودید و به پیامبر او حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردید و سپس با ذریه و عترت او به جنگ برخاستید و ایستاده اید که آن ها را به شهادت برسانید، شیطان بر دل های شما مسلط شده و شما را از یاد خدای بزرگ غافل نموده است.»

(۲) در این هنگام عمر سعد ملعون به لشکر خود خطاب نمود: و گفت: وای بر شما، پاسخ او را بدهید، او فرزند علی علیه السلام است اگر تمام روز هم مقابل شما بایستد از سخن گفتن ناتوان نمی شود. پس شمر ملعون جلو آمد و گفت: سخن شما

ص: ۷۳

۱- (۱) فکان ممّا قال علیه السلام: الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال، متصرّفه بأهلها حالاً بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته فلا تغرنکم هذه الدنیا فانّها تقطع رجاء من رکن الیها و تخب طمع من طمع فیها و أراکم قد اجتمعتم علی امرٍ قد اسخطتم الله فیهِ علیکم و أعرض بوجهه الکریم عنکم و أحلّ بکم نقمته، و جتّبکم رحمته، فنعم الربّ ربّنا و بئس العبید انتم اقررتم بالطاعة و آمنتتم بالرسول محمّد صلی الله علیه و آله. ثمّ انکم زحفتم علی ذریّته و عترته تریدون قتلهم، لقد استحوذ علیکم الشیطان فأنساکم ذکر الله العظیم. فقال: ابن سعد: ویلکم کلموه فأنّه ابن ابیه ولو وقف فیکم هکذا یوما جدیداً لما انقطع و لما حصر فتقدم شمر فقال یا حسین ما هذا الذی تقول أفهمنا حتّی نفهم.

۲- (۲) فقال: اقول: اتّقوا الله ربکم و لا تقتلوننی فأنّه لایحلّ لکم قتلی و انتهاک حرمتی فائی ابن بنت نبیکم وجدّتی خدیجه زوجه نبیکم ولعلّه قد بلغکم قول نبیکم: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنّه.

چیست؟ روشن بگویید تا ما بفهمیم.

امام علیه السلام فرمود: «من می گویم: از خدای خود بترسید و بدانید کشتن و هتک حرمت من برای شما روا نیست. من فرزند دختر پیامبر شمایم و جده من خدیجه همسر پیامبر شماست و شاید سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش شما رسیده باشد که فرمود: «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند.»

(۱) پس قیس بن اشعث گفت: ما نمی دانیم شما چه می گوئید لکن صلاح این است که تسلیم حکم عموزادگان خود شوی؛ چرا که آن ها هرگز خلاف خواسته شما عمل نخواهند نمود. امام علیه السلام فرمود: «نه، به خدا سوگند، هرگز دست ذلت به شما نخواهم داد و مانند غلامان تسلیم شما نخواهم گشت.»

ص: ۷۴

۱- (۱) فقال له قیس بن الاشعث: ما ندري ما تقول ولكن انزل على حکم بنی عمّیک فانهم لن یروک إلاّ ما تحبّ فقال له الحسین علیه السلام لا والله لا أعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا أقرّ إقرار العبیّد. (المجالس السّتیّه، ص ۲۵ البحار، ج ۴۵/۷).

تواضع و اخلاق امام حسین علیه السلام

(۱) مرحوم علامه سید محسن امین در کتاب مجالس السنیة می گوید: در باره تواضع و بزرگواری و اخلاق شریفه امام حسین علیه السلام آمده است که روزی به فقرا برخورد نمود و دید که آن ها گرد هم نشسته اند و عباى خود را پهن کرده و پاره هایى از نان روی آن ریخته و مشغول خوردن آن ها هستند، پس به آن حضرت گفتند: یابن رسول الله، بیایید و با ما غذا بخورید.

امام علیه السلام اجابت فرمود و کنار آنان نشست و از غذای آنان تناول کرد و این آیه را تلاوت نمود: «انّ الله لا یحبّ المتکبرین»؛ یعنی خداوند متکبران رادوست نمی دارد. سپس به آن ها فرمود: «من دعوت شما را اجابت نمودم، شما هم باید دعوت مرا اجابت کنید» و چون آن ها وارد منزل امام علیه السلام شدند امام علیه السلام به کنیز خود فرمود: «هرچه ذخیره کرده ای برای آنان آماده کن.»

(۲) همچنین روایت شده است که غلام آن حضرت خطایی کرده بود و امام علیه السلام دستور داده بودند تا او را مجازات کنند. غلام چون دریافت که باید مجازات بشود گفت: «و الکاظمین الغیظ»؛ یعنی بندگان صالح خدا خشم خود را فرو می برند امام علیه السلام فرمود: «او را رها کنید.» غلام گفت: «و العافین عن الناس»؛ یعنی بندگان صالح خدا اهل عفو و گذشت هستند. امام علیه السلام فرمود: «تو را بخشیدم.» غلام گفت:

«و الله یحبّ المحسنین»؛ یعنی خدا بندگان نیکوکار را دوست دارد. امام علیه السلام فرمود: «تو را در راه خدا آزاد نمودم و حقوق تو را نیز دوبرابر قرار دادم.»

عبادت امام حسین علیه السلام

(۳) از جمله روایاتی که در باره عبادت امام حسین علیه السلام آمده این است که آن

ص: ۷۵

۱- (۱) تواضعه و اخلاقه و عبادته علیه السلام و ممّا جاء فی تواضع الحسین علیه السلام و کرم أخلاقه أنّه علیه السلام مرّ بمساکین قد بسطوا کساء لهم و القوا علیه کسرا فقالوا له: هلّم یا ابن رسول الله فجلس و اکل معهم، ثمّ تلا «انّ الله لا یحبّ المتکبرین» ثمّ قال قد اجبتکم فاجیبونی قالوا: نعم یابن رسول الله، فقاموا معه حتّی أتوا منزله فقال لجاریته: اخرجی ما کنت تدّخرین.

۲- (۲) و جنی غلام له جنایه توجب العقاب فامر به ان یضرب، فقال: یا مولای! «و الکاظمین الغیظ» فقال علیه السلام: خلّوا عنه، فقال: یا مولای «و العافین عن الناس» فقال: قد عفوت عنک، فقال: یا مولای! «و الله یحبّ المحسنین» فقال علیه السلام: انت حرّ لوجه الله تعالی و لك ضعف ما کنت اعطیک. (المجالس ص ۲۱، البحار ج ۴۴/۱۸۹). عبادته علیه السلام و ممّا جاء فی عبادته الحسین علیه السلام أنّه حجّ خمساً و عشرين حجّه ما شیا و انّ النجائب لتقاد معه، و قیل له یوما: ما اعظم خوفک من ربّک؟! فقال: لا یأمن من یوم القیامه الاّ من خاف الله فی الدنیا. و کان اذا توضّأ تغیّر لونه و ارتعدت مفاصله. فقیل له فی ذلك فقال علیه

السلام : حتّ لمن وقف بين يدي الملك الجبار ان يصفّر لونه و ترتعد مفاصله.

٣- (٣) و اما إباؤه للضميم فقد ضربت به الامثال و نظمت فيه الاشعار قال الشاعر: و انّ الاولى بالطفّ من آل هاشم تأسوا فسنّوا للكرام التأسيا و قال بعضهم كأن ابيات ابي تمام في محمّد بن حميد الطوسي ما قيلت الا في الحسين عليه السلام : و قد كان فوت الموت سهلا فردّه اليه الحفاظ المر و الخلق الوعر و نفس تعاف الضيم حتّى كأنّما هو الكفر يوم الروع او دونه الكفر فاثبت في مستنقع الموت رجله و قال لها من دون اخمصك الحشر تردّي ثياب الموت حمرا فما دجا لها الليل الا و هي من سندس خضر و قيل له يوم الطفّ إنزل على حكم بني عمّك، فقال: لا والله لا اعطيكم بيدي اعطاء الذليل و لا اقرّ لكم اقرار العبيد.

حضرت بیست و پنج سفر پیاده به حج رفت، در حالی که مرکب ها کنار او آماده بود. به آن حضرت گفته شد: شما چقدر زیاد از خدای خود می ترسید؟! امام در پاسخ فرمود: «در روز قیامت کسی از عذاب الهی ایمن نیست جز آن که در دنیا ملاحظه خدا را کرده و از عقوبت او هراسان باشد.»

عادت آن حضرت این بود که هنگام وضو گرفتن رنگ صورتش دگگون می شد و مفاصل بدنش از ترس خداوند لرزان بود و چون علت آن را سؤال می نمودند می فرمود: «سزاوار است بر کسی که مقابل پادشاه جبار [که بر همه چیز قادر و تواناست] می ایستد هراسان باشد و رنگ او زرد شود و بدن او بلرزد!»

امتناع آن حضرت از ستم و ستمگر ضرب المثل روزگار شده و شعرا در باره آن شعر سروده اند. در روز عاشورا به آن حضرت گفته شد: بر حکم پسرعموی خود گردن بنه تا سالم بمانی. امام در پاسخ فرمود: «به خدا سوگند، من به شما دست ذلت نمی دهم و همانند غلامان به بندگی شما اقرار نمی نمایم.»

(۱) سپس با صدای بلند فرمود: «ای مردم! من از هر متکبری که ایمان به خدا و

ص: ۷۶

۱- (۱) ثم نادى يا عبادالله «اننى عدت بربى و ربكم من كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب» و قال عليه السلام موت فى عز خير من حياہ فى ذل، و كان يحمل على القوم يوم الطف و هو يقول الموت خير من ركوب العار و العار اولى من دخول النار و الله من هذا و هذا جارى

روز حساب ندارد به خدا پناه می برم.

و فرمود: «مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است.»

در روز عاشورا به لشکر عبیدالله حمله می کرد و می فرمود: «مرگ با عزت بهتر از زندگی با ننگ و ذلت است و البته ننگ و عار در دنیا بهتر از آتش دوزخ است.»

سخنان امام حسین علیه السلام با ریس خوارج

حسین علیه السلام گفت: پروردگاری را که می پرستی برای من تعریف کن. امام علیه السلام به او (۱) پس ابن ازرق گریه کرد و گفت: چه نیکوست سخن شما! امام علیه السلام فرمود: «شنیده ام که تو به من و پدر من و برادر من نسبت کفر می دهی!» ابن ازرق گفت: اکنون دانستم که شما خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله مرکز و معدن فهم حقایق اسلام و ستاره های روشن احکام خدا هستید. (۲) ابن عساکر در تاریخ دمشق نقل کرده که نافع ازرق ریس خوارج به امام فرمود: «ای نافع! هر کس دین خود را با فکر و قیاس پایه گذاری کند همیشه در اشتباه

امام علیه السلام فرمود: «بگو بدانم آیا آن دیواری که حضرت خضر دوباره بنا نمود و

ص: ۷۷

۱-

۲- ماجری بینة علیه السلام و بین نافع بن الأزرق رئیس الخوارج روی ابن عساکر فی تاریخ دمشق انّ نافع بن الازرق (و هو من رؤساء الخوارج) قال للحسین علیه السلام: صف لی الهک الذی تعبد فقال: یا نافع من وضع دینه علی القیاس لم یزل الدهر فی الإلتباس مائلاً اذا کبا عن المنهاج طاعنا بالاعوجاج ضالاً عن السبیل قائلاً غیر الجمیل یا ابن الازرق أصف إلهی بما وصف به نفسه لا یدرک بالحواس ولا یقاس بالناس قریب غیر ملتصق و بعید غیر مستقصی یوحّد و لا یبعّض معروف بالآیات موصوف بالعلامات لا اله الا هو الکبیر المتعال. (۷۷) خواهد بود و از طریق مستقیم دین خارج می گردد و در گمراهی و انحراف واقع می شود. «ای پسر ازرق! من خدای خود را به آنچه او خود را به آن توصیف نموده تعریف می کنم. او با حواس ظاهری درک نمی شود و با مخلوق خود مقایسه نمی گردد. او به بندگان خود نزدیک است اما نه نزدیکی جسمانی و دور از آن ها است اما نه آن چنان که به آن ها احاطه نداشته باشد، و یگانه است، نه چنان که قابل تجزیه باشد. او با نشانه ها شناخته و با علامات توصیف می شود [آثار وجود و قدرت و حکمت و عظمت او عالم را پر کرده است]، او خدای بزرگ و پروردگاری است که جز او خدایی نیست.

در زیر آن گنجی برای آن دو یتیم نهفته شده بود، چه کسی آن گنج را برای آنان ذخیره کرده بود تا برای آنان بماند و از آن بهره ببرند؟» [آن کنج از مال دنیا نبود بلکه کلمات و اندرزهایی بود که برای آنان ذخیره شده بود]. ازرق گفت: پدر آنان چنین کرده بود که آنان بعد از آن استفاده کنند.

امام علیه السلام فرمود: «آیا پدر آن دو یتیم افضل و خیرخواه تر بوده اند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله؟» ابن ازرق گفت: حقا همچنان که خداوند خبر داده شما خانواده اهل خصومت و جدال و استدلال هستید!

ماجراهای امام حسین علیه السلام با معاویه لعنه الله

(۱) صاحب کتاب کشف الغمه می گوید: در سالی که معاویه حجرین عدی و یاران او را به قتل رسانیده بود به امام حسین علیه السلام برخورد نمود و گفت: آیا به شما خبر رسیده است که من با حجرین عدی و یاران او از شیعیان پدر شما چه کرده ام؟ امام علیه السلام فرمود: «خیر.» معاویه گفت: ما آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آن ها نماز خواندیم [و آنان را به خاک سپردیم].

ص: ۱۰۹

۱- (۱) ماجری بینہ علیہ السلام و بین معاویہ علیہ الهاویہ روی صاحب کشف الغمہ ج ۲/۲۴۰ انه لما قتل معاویہ حجر بن عدی رحمہ اللہ و اصحابہ لقی فی ذلک العام الحسین علیہ السلام فقال: یا ابا عبد اللہ هل بلغک ما صنعت بحجر و اصحابہ من شیعه ابيک قال: لا قال انا قتلناهم و کفناهم وصلینا علیهم فضحک الحسین علیہ السلام ثم قال: خصمک القوم یوم القیامہ یا معاویہ اما و اللہ لو ولینا مثلها من شیعتک ما کفناهم ولا صلینا علیهم.

(۱) پس امام علیه السلام به او خندید و فرمود: معاویه بدان! که فردای قیامت آن ها دشمن تو خواهند بود [و از تو قصاص خواهند کرد].» سپس فرمود: «اگر ما این عمل را با پیروان و شیعیان تو می کردیم هرگز آن ها را کفن نمی نمودیم و نماز بر آن ها نمی خواندیم!»

(۲) آن گاه فرمود: «ای معاویه! به من خبر رسیده که تو به پدر من توهین می کنی و بنی هاشم را بین مردم تحقیر می نمایی و آن ها را به زشتی نام میبری. به خدا سوگند، تیر تو خطا رفته و هدف را گم کرده ای و از روی عداوت و کینه و دشمنی چنین می کنی و از کسی که خیر تو را نمی خواهد و ایمان ندارد و از اول منافق بوده است [یعنی عمرو بن عاص] پیروی می نمایی. هر چه می خواهی بکن! [حساب ما و تو در قیامت انجام خواهد شد].»

صاحب کتاب مجالس السنیة می گوید: جاسوس معاویه در مدینه به

ص: ۱۱۰

۱- (۱) و قد بلغنی وقوعک بأبی الحسن و قیامک به و اعتراضک بنی هاشم بالعیوب و آیم الله لقد او ترت غیر قوسک و رمیت غیر غرضک و تناولتها بالعداوه من مکان قریب و لقد اطعت امرأ ما قدم ایمانه ولا حدث نفاقه و ما نظر لک فانظر لنفسک اودع. (یرید عمر و بن العاص). (المجالس، ص ۲۶)

۲- (۲) و کان لمعویة عین بالمدینه یکتب الیه بما یکون من امور الناس فکتب الیه: انّ الحسین بن علیّ اعتق جاریه له و تزوّجها، فکتب معاویه الی الحسین: من امیر المؤمنین معاویه الی الحسین بن علیّ امّیا بعد: فانه بلغنی انک تزوّجت جاریتک و ترکت اکفاءک من قریش ممّا تستنجه للولد و تمجد به فی الصهر فلا لنفسک نظرت و لا لولدک انتقیت فکتب الیه الحسین علیه السلام.

معاویه خبر داد که حسین بن علی علیهما السلام کنیز خویش را آزاد نموده و سپس او را به عقد خود درآورده است. پس معاویه در نامه خود به امام حسین علیه السلام نوشت: از امیرالمؤمنین معاویه به حسین بن علی، اما بعد: به من خبر داده شده که تو امثال خود را از قریش رها نموده و با کنیز خود ازدواج کرده ای و ملاحظه شخصیت و فرزندان آینده خود را نکرده ای!

(۱) پس امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: «اما بعد: ای معاویه! نامه تو به من رسید و سرزنش تو را نسبت به خود که امثال خود را رها کرده و با کنیز خویش ازدواج نموده ام را دانستم، پس بدان که کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شرف و نسب بالاتر نبود [و آن حضرت نیز با چنین افرادی ازدواج نمود] البته این زن قبلاً ملک من بود و من برای خدا او را آزاد نمودم و سپس طبق سنت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کردم.»

ص: ۱۱۱

۱- (۱) أما بعد فقد بلغنی کتابک و تعیرک إیای بأنی تزوّجت مولاتی و ترکت اکفائی من قریش فلیس فوق رسول الله منتهی فی شرف ولاغایه فی نسب و انما کانت ملک یمینی خرجت عن یدی بأمر التمسث فیہ ثواب الله ثم ارتجعتها علی سنّه نبیه صلی الله علیه و آله و قد رفع الله بالاسلام الخسیسه و وضع عنابه النقیصه فلا لؤم علی امری ء مسلم إلا فی مأثم و انما اللؤم لؤم الجاهلیه فلما قرأ معاویه کتابه نبذه الی یزید فقراه و قال لشد ما فخر علیک الحسین قال: لا ولکنها ألسنه بنی هاشم الحداد التي تفلق الصخر و تغرف من البحر. (المجالس ص ۲۶ و رواه فی البحار، ج ۴۶/۱۶۵ عن علی بن الحسین علیهما السلام) و لعلّه هوالصحیح.

(۱) سپس فرمود: «خداوند به برکت اسلام عیوب جاهلیت را برطرف نمود [و ارزش را براساس تقوا و بندگی خداوند قرارداد] پس برای مسلمان هیچ چیزی جز گناه و نافرمانی خداوند عیب نیست و عیب این است که ما هنوز بر عادات زمان جاهلیت باقی باشیم.»

معاویه چون نامه امام حسین علیه السلام را خواند آن را به یزید داد تا او نیز بخواند و سپس به او گفت: امام حسین علیه السلام شدیداً به تو فخر نموده است! یزید گفت: البته این ربان برنده بنی هاشم است که کوه را می شکافد و آب دریا را برمی دارد!

ص: ۱۱۲

۱- (۱) و لم ینس یزید قول ابیه انّ لبنی هاشم السنه تفلق الصخر و تغرف من البحر و لذلك لَمَّا قال له زین العابدین علیه السلام بالشام اتأذن لی ان اصعد هذه الاعواد فاتکلم بکلمات لله فیهنّ رضا و لهؤلاء الجلساء فیهنّ اجر و ثواب ابی یزید علیه ذلك فقال الناس یا امیر المؤمنین ائذن له فلیصعد المنبر فلعلنا نسمع منه شیئاً فقال: انه. ان صعد لم ینزل الا بفضیحه و بفضیحه آل ابی سفیان فقیل له: و ما قدر ما یحسن هذا؟ فقال: انه من اهل بیت زُفوا العلم زقا. فلم یزالوا به حتّی اذن له فصعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثمّ خطب خطبه ابکی فیها العیون و أوجل منها القلوب. و خشی یزید ان یکون فتنه فامر المؤذّن فقطع علیه الکلام فلَمّا قال المؤذّن: الله اکبر الله اکبر قال علی علیه السلام: لا شیء اکبر من الله فلَمّا قال: اشهد ان لا اله الا الله قال علی بن الحسین: شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی فلَمّا قال المؤذّن: أشهد انّ محمّدا رسول الله اشار علیه السلام الی یزید فقال: محمّد هذا جدّی ام جدّک یا یزید فان زعمت انه جدّک فقد کذبت و کفرت و ان زعمت انه جدّی فلم قتلت عترته. (البحار ج ۴۵/۱۲۸).

پاسخ امام حسین علیه السلام به نامه معاویه علیه الهاویه

(۱) ابن قتیبہ در کتاب «الامامہ و السیاسہ» و کشی در کتاب رجال خود نقل کرده اند که مروان حکم در زمانی که از طرف معاویه والی مدینه بود به او نوشت: به من خبر رسیده که عدّه ای از شخصیت‌های عراق و حجاز با حسین بن علی علیهما السلام رفت آمد دارند و احتمال قیام او بر علیه تو منتفی نیست. از سویی من از عدّه ای که اطلاعات لازم را داشته اند به دست آوردم که او تصمیم خلافت بر مسلمانان را دارد.

پس معاویه در پاسخ او نوشت: از برخورد با حسین بن علی پرهیز کن و تا او متعرض تو نشده کاری با او نداشته باش.

(۲) سپس معاویه به امام حسین علیه السلام نوشت: «از شما به من خبرهایی رسیده که

ص: ۱۱۳

۱- (۱) ما کتبه الحسین علیه السلام جواباً لمعاویه علیه الهاویه روی ابن قتیبہ فی «الإمامه و السیاسه» و الکشی فی کتاب الرجال: انّ مروان بن الحکم کتب الی معاویه و هو عامله علی المدینه: اما بعد فقد ذکر لی انّ رجالاً من اهل العراق و وجوه اهل الحجاز یختلفون الی الحسین بن علیّ و أنّه لا یؤمن و ثوبه و قد بحثت عن ذلك فبلغنی أنّه یرید الخلافه فکتب الیه معاویه إیّاک ان تعرض للحسین فی شیء و اترک حسیناً ما ترکک.

۲- (۲) و کتب معاویه الی الحسین قد انتهت الیّ امور عنک ان کانت حقاً فائی ارغب بک عنها و لعمر الله انّ من اعطی الله عهدہ و میثاقه لجدید بالوفاء و انّ احقّ الناس بالوفاء من کان مثلك فی خطرک و شرفک و منزلتک التي انزلک الله بها و نفسک فاذا کر و بعهد الله اوف فانک متی تنکرنی انکرک و متی تکدنی اکدک فاتق شقّ عصا هذه الأمه و ان یردّهم الله علی یدیک فی فتنه و انظر لنفسک ولدینک ولأمته محمّد و لا یستخفّنک السفهاء و الذین لا یعلمون.

اگر حق باشد من شما را از چنین فکریایی برحذر می دارم. به خدا سوگند، هر کس را که خداوند عهد و پیمانی به او سپرده شایسته است که به آن پایبند باشد و از [کسی] چون شما که دارای مقام و منزلت بزرگی از ناحیه خداوند هستید انتظار بیشتری می رود [که به عهدنامه صلح و پیمانی که با من بسته اید عمل کنید]. شخصیت خود را حفظ کنید و به عهد خدا پایبند باشید؛ چرا که اگر شما حق مرا نادیده بگیریدید من نیز حق شما را نادیده خواهم گرفت و اگر با من به مکر و خدعه برخیزید من نیز با شما چنین خواهم نمود. پس بترسید از این که وحدت جامعه دگرگون گردد و فتنه ای بر پا شود که شما مسؤول آن باشید پس مصلحت دین خود و امت جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را در نظر بگیرید و تحت تأثیر سخنان افراد نادان و کسانی که مصالح مسلمین را نمی دانند واقع نشوید.»

(۱) پس امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: «نامه تو به من رسید. در آن نوشته بودی:

ص: ۱۱۴

۱- (۱) فکتب الیه الحسین علیه السلام : اما بعد فقد بلغنی کتابک تذکر فیہ أنّه انتهت الیک عنّی امور انت لی عنها راغب و انا غیرها عندک جدیر فانّ الحسنات لایهدی لها و لا یسدّد الیها إلاّ الله تعالی و اما ما ذکرک أنّه رقی الیک عنّی فانه إنّما رقاہ الیک الملاقون المشاؤون بالنمیم المفزقون بین الجمع و کذب الغاوون ما اردت لک حربا و لا علیک خلافا و انّی لأخشی الله فی ترک ذلک منک و من الاعذار فیہ الیک و الی اولیائک القاسطین الملحدین حزب الظلمه و اولیاء الشیاطین. ألس القاتل حجر ابن عدیّ أخا کنده و اصحابه المصلّین العابدین الذین کانوا ینکرون الظلم و یستفطعون البدع و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و لایخافون فی الله لومه لائم؟ ثمّ قتلتم ظلما و عدوانا من بعد ما اعطیتهم الأیمان المغلّظه و الموائق المؤکده لاتأخذهم بحدّ کان بینک و بینهم، جراه علی الله و استخفافا بعهدہ،

«خبرهایی از شما به من رسیده و مرا خوش نیامده و شایسته شما نیز نمی باشد.» ای معاویه! بدان که توفیق اعمال نیک و راهیابی به آن ها تنها از ناحیه خدا می باشد.

و امّا این که نوشته ای «به من رسیده که شما قصد خلافت و امارت داری» بدان که این خبر را افراد متملق و سخن چین و کسانی که در مقام تفرقه بین مسلمانان هستند و گمراه و اهل دروغ می باشند به تو رسانده اند و من چنین اراده ای نکرده ام. البته من از خدای خود در هراس هستم که در شرایطی واقع شده ام که باید مبارزه با تو را رها کنم و از کسی همانند تو و هم گامان تو که اهل ظلم و الحاد و از ستمگران روزگار و پیروان شیاطین هستی صرف نظر نموده و با شما مخاصمه نکنم.

ای معاویه! تو همان ستمگری هستی که در همین روزها حجرین عدی و یاران او را که اهل نماز و عبادت و امر به معروف و نهی از منکر بودند و از بدعت های شما جلوگیری می کردند و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای هراس نداشتند با حيله و تزویر مظلومانه آنان را کشتی، بعد از آن که به آنان امان داده بودی و سوگندهای زیادی برای امان آنان یاد کرده بودی! لکن رعایت عهد و پیمان و سوگند خود را نکرده و نام خدا را سبک شمردی!

(۱) ای معاویه! آیا تو عمرو بن حَمِق را که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بنده صالح خدا

ص: ۱۱۵

۱- (۱) أولست قاتل عمرو بن الحَمِق صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله العبد الصالح الذی أبلته العباده فتحل جسمه و اصفّر لونه؟ فقتلته بعدما أمنتته و أعطيته من العهود ما لو فهمته العصم لتزلت من رؤوس الجبال أولست المدّعی زیاد بن سمیة المولود علی فراش عبید من ثقیف فزعمت انه ابن ابیک و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : الولد للفراش و للعاهر الحجر فترکت سنّه رسول الله صلی الله علیه و آله تعمّدا و تبعت هواک بغیر هدی من الله ثمّ سلّطته علی اهل الاسلام یقتلهم و یقطع ایدیهم و أرجلهم و یسمل أعینهم و یصلبهم علی جذوع النخل کأنّک لست من هذه الأمة و لیسو منک،

بود و از بندگی خدا بدن او نحیف و رنگ او زرد شده بود، بعد از امان دادن به او سوگندهای فراوان که آدم شایسته را از کوه پایین می فرستد نکشتی؟!

(۱) ای معاویه! تو همان کسی هستی که زیادبن سمیه را که فرزند آن غلام ثقفی بود به پدر خود نسبت دادی؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «فرزند [مشکوک] مربوط به صاحب خانواده است و به زناکار باید سنگ پرتاب نمود» پس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها نمودی و عمداً به هوای نفسانی خود عمل کردی و از هدایت خداوند بهره ای نگرفتی. سپس او را بر مسلمانان مسلط نمودی تا آنان را بکشد و دست و پای آنان را قطع و میل آتشین در چشمان آنان داخل کند و آنان را بر درخت خرما به دار آویزد! گو این که تو از این امت نیستی و آن ها ارتباطی با تو ندارند!

ص: ۱۱۶

۱- (۱) أولست صاحب الحضرميين الذين كتب فيهم ابن سميه أنهم على دين علي صلوات الله عليه فكتبت اليه: ان اقتل كل من كان على دين علي فقتلهم و مثل بهم بأمرك و دين علي هو دين ابن عمه صلي الله عليه و آله الذي كان يضرب عليه أباك و يضربك و به جلست مجلسك الذي انت فيه ولولا ذلك لكان شرفك و شرف آبائك تجشم الرحلتين رحله الشتاء و الصيف.

(۱) ای معاویه: تو همان کسی هستی که والی تو ابن سمیه در باره حضرتین به تو نوشت آن ها بر دین علی صلوات الله علیه هستند و تو دستور دادی که هر که بر دین علی علیه السلام بود او را به قتل برسان و او آن ها را به قتل رساند و طبق دستور تو بدن های آن ها را نیز مثله نمود درحالی که دین علی علیه السلام همان دین پسر عم او رسول خدا صلی الله علیه و آله است که او با شمشیر خود پدر تو و تو را به اسلام آورد و تو اینک به وسیله خدمات او در این مقام نشسته ای! و اگر جز این بود تو باید همانند مشرکین مکه برای معاش خود هر سال دو مرتبه سفر می کردی تا شکم خود را سیر نمایی.

(۲) ای معاویه! تو در نامه خود به من نوشته ای: «ملاحظه خود و دین خود و امت محمد صلی الله علیه و آله را بکن و از این که امت را به اختلاف و فتنه بیندازی بر حذر باش» بدان که من برای این امت فتنه ای بزرگ تر از حکومت تو بر آن ها نمی دانم و هیچ مصلحتی را برای خود و دین خود و امت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از مبارزه با تو

ص: ۱۱۷

۱- (۱) و قلت فیما قلت: انظر لنفسك ولدینك و لأمة محمد و اتق شق عصا هذه الأمة و ان تردهم الی فتنه. و انی لا اعلم فتنه اعظم علی هذه الأمة من ولایتك علیها و لا اعظم نظرا لنفسی ولدینی و لأمة محمد صلی الله علیه و آله افضل من ان اجاهدك فان فعلت فانه قربه الی الله و ان تركته فانی استغفرالله لدینی و أسأله توفیقه لارشاد امری.

۲- (۲) و قلت فیما قلت: ان انكرتك تنكرنی و ان اكذك تكدنی فكدنی ما بدا لك فانی ارجو ان لا یضرنی كیدك و ان لا یكون علی احد اضر منه علی نفسك لأنك قد ركب جهلك و تحرصت علی نقض عهدك و لعمری ما وفیت بشرط ولقد نقضت عهدك بقتل هؤلاء النفر الذین قتلتم بعد الصلح و الأیمان و العهود و المواثیق فقتلتهم من غیر ان یكونوا قاتلوا و قتلوا و لم تفعل ذلك بهم إلا لذكركم فضلنا و تعظیمهم حقنا

نمی شناسم پس بدان که اگر به مبارزه با تو برخیزم برای خدا خواهد بود و اگر از آن صرف نظر کنم [و مصلحت انجام آن موجود نباشد] از خدای خود توفیق آن را می طلبم و استغفار می نمایم.

و باز نوشته بودی: «اگر ملاحظه مرا نکنی من نیز ملاحظه تو را نمی کنم و اگر برای من مکر کنی من نیز برای تو مکر خواهم نمود» تو هر چه می توانی به کید و مکر خود ادامه بده و بدان که به لطف الهی به من آسیبی نخواهی رساند و بیش از همه به خود آسیب خواهی رساند؛ چرا که تو اکنون بر مرکب جهالت خود سوار هستی و به هیچ قرار و پیمانی پایبند نیستی و نبوده ای چنان که عهد و پیمان خود را نسبت به آن هایی که به قتل رساندی شکستی و آن ها را بدون این که کسی را کشته باشند به قتل رساندی، در حالی که آن ها نزد تو جرمی جز تعظیم حق ما و ذکر فضایل ما نداشتند پس تو آنان را از ترس این که وسیله نابودی تو شوند به قتل رساندی؛ شاید گمان کردی اگر آنان را نکشی آن ها قبل از این که به مقاصد خود برسند بمیرند و یا تو قبل از آن بمیری (از این رو در کشتن آنان شتاب کردی)!

(۱) پس آماده قصاص باش که حساب قیامت حتمی است و بدان که خداوند

ص: ۱۱۸

۱- (۱) فقتلتهم مخافه امر لعنک لولم تقتلهم متّ قبل ان يفعلوا اوماتوا قبل ان یدرکوا فابشر یامعاویه بالقصاص و استیقن بالحساب و اعلم انّ لله تعالی کتابا لایغادر صغیره و لا کبیره إلاّ احصاها و لیس الله بناسٍ لأخذک بالظنه و قتلک اولیاءه علی التهم و نفییک اولیاءه من دورهم الی دار الغربه و أخذک للناس بیعه ابنک غلام حدث یشرب الشراب و یلعب بالکلاب ما اراک إلاّ خسرت نفسک و بترت دینک و غششت رعیتک و احربت أمانتک و سمعت مقاله السفیه الجاهل و أخفت الورع التقی والسلام.

برای هر کسی نامه ای قرار داده که هر گناه کوچک و بزرگی در آن ثبت است و خداوند هرگز غافل نیست از این که تو به صرف گمان به مردم نسبت به دوستی با ما آنان را می کشی و یا به محل غربت تبعید می کنی و از مردم [باجبار] برای فرزند نارس شراب خوار و سگ باز خود بیعت می گیری و این برای تو جز خسران و نابودی دین و خیانت به مردم و سلب امنیت آنان نتیجه ای ندارد.

تو در کارهای خود از یک نادان و بی خرد [مانند عمروبن عاص] پیروی می کنی و می خواهی بنده پارسا و متقی خدا را بترسانی و السلام.»

(۱) معاویه چون نامه امام حسین علیه السلام را قرائت نمود، گفت: از این سخنان آشکار می شود که در باطن حسین بن علی چیزی است که من به آن پی نبردم. پس یزید به پدر خود گفت: لازم است پاسخی به او بدهی که او را سبک کند و در آن از پدر او بدگویی نمایی. سپس عبدالله پسر عمروبن عاص بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: می دانی حسین بن علی چه نامه ای برای من فرستاده است؟ و چون نامه را برای او

ص: ۱۱۹

۱- (۱) فلما قرأ معاویه الكتاب قال: لقد كان في نفسه شيء ما اشعر به فقال يزيد أجبه جوابا يصغر اليه نفسه تذكر فيه اباه بشر فعله و دخل عبدالله بن عمروبن العاص فقال معاويه أما رأيت ما كتب به الحسين و أقرأه الكتاب فقال: و ما يمنعك ان تجيبه بما يصغر اليه نفسه و إنما قال ذلك في هوى معاويه فقال يزيد رأيت يا امير المؤمنين رأيتي؟ فضحك معاويه و قال أخطأتما أرايتما لو أتت ذهبت لعيب عليّ محققاً؟! فما عسيت ان اقول فيه و متى عبت رجلا بما لا يعرفه الناس لم يحفل به و كذبته الناس و ما عسيت ان اعيب حسينا فوالله ما أرى للعيب فيه موضعا- (المجالس ص ۲۹/ البحار ج ۴۴، ص ۲۱۲ عن رجال الكشي، ج ۱/۲۵۱).

قرائت نمود او نیز گفت: چه مانعی دارد که تو نیز نامه توهین آمیزی به او بنویسی؟ و این را برای خوش آمد معاویه گفت. پس یزید به پدر خود گفت: دیدی او نیز همانند من سخن گفت؟

معاویه خندید و گفت: شما هر دو در نظر خود خطا کردید. مگر نمی دانید که من نمی توانم برای علی عیبی بگویم و هرچه بگویم به ناحق گفته ام و مردم مرا تکذیب خواهند نمود و فرزند او حسین بن علی را نیز نمی توانم تنقیص کنم چرا که، به خدا سوگند، من در او عیبی نمی بینم!

زیارت ناحیه مقدسه امام زمان برای امام حسین علیهما السلام

زیارات مخصوصه و مطلقه حضرت سیدالشهدا علیه السلام فراوان است و محدّث قمی رحمه الله در کتاب شریف مفاتیح الجنان آنها را گردآوری نموده و سزاوار است دوستان اهل بیت علیهم السلام از دور و یا نزدیک امام خود را با آن زیارات منقوله زیارت کنند و چون زیارت ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام که افزون بر زیارت آن حضرت مشتمل بر خلاصه ای از مقتل امام حسین علیه السلام و دستور عزاداری بر آن حضرت نیز هست و در مفاتیح الجنان نیامده لکن در بحارالأنوار (ج ۹۸، ص ۳۱۷) به نقل از شیخ مفید در کتاب مزار نقل شده است.

سزاوار است دوستان اهل بیت عصمت علیهم السلام این زیارت را که جامع بین زیارت امام حسین و ائمه طاهرین علیهم السلام و ذکر مصایب آن حضرت و دعاهای عالیّه المضامین است و سیره آن برزگوار را در عزاداری بر جد خود روشن می کند با توجه کامل قرائت نمایند. و اگر توفیق تشرف در حرم امام حسین علیه السلام را نیز یافتند از خواندن آن غافل نشوند و متن آن چنین است:

ص: ۱۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقَتِهِ السَّلَامُ عَلَى شَيْثَ وَوَلِيِّ اللَّهِ وَخَيْرَتِهِ السَّلَامُ عَلَى إِدْرِيسَ الْقَائِمِ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى نُوحِ الْمُجَابِ فِي دَعْوَتِهِ.

(۲) السَّلَامُ عَلَى هُودِ الْمَمْدُودِ مِنَ اللَّهِ بِمَعُونَتِهِ السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ الَّذِي تَوَجَّهَ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الَّذِي حَبَاهُ اللَّهُ بِخُلَّتِهِ.

(۳) السَّلَامُ عَلَى إِسْمَاعِيلَ الَّذِي فَدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ مِنْ جَنَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى

ص: ۱۲۱

۱- (۱) ترجمه: بسم الله الرحمن الرحيم - سلام بر آدم. انتخاب شده از بین مخلوقات خداوند. - سلام بر شیث. ولی خدا و برگزیده او. - سلام بر ادريس. پیامبری که با حجت خدا قیام نمود. - سلام بر نوح. پیامبری که در دعایش مورد اجابت واقع شد.

۲- (۲) - سلام بر هود. پیامبری که یاری حق شامل حالش گردید. - سلام بر صالح. پیامبری که بتاج کرامت خداوندی مفتخر گردید. - سلام بر ابراهیم. پیامبری که به مقام خلت و دوستی حق نائل گردید.

۳- (۳) - سلام بر اسماعیل. پیامبری که خداوند از بهشت قربانی بزرگی را فدیة او قرار داد. - سلام بر اسحاق. پیامبری که خداوند مقام نبوت را در خاندانش قرار داد. - سلام بر یعقوب. پیامبری که خداوند نعمت بینایش را از روی لطف و رحمت به او باز گرداند. - سلام بر یوسف. پیامبری که رب العالمین بقدرت خود او را از ظلمت چاه رهائی بخشید.

إِسْحَاقَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ التُّبُوهُ فِي ذُرِّيَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى يَعْقُوبَ الَّذِي رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصِيرَهُ بِرَحْمَتِهِ السَّلَامُ عَلَى يُوسُفَ الَّذِي نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ.

(۱) السَّلَامُ عَلَى مُوسَى الَّذِي فَلَقَ اللَّهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ السَّلَامُ عَلَى هَارُونَ الَّذِي خَصَّهُ اللَّهُ بِتُبُوَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى شُعَيْبِ الَّذِي نَصَّرَهُ اللَّهُ عَلَى أُمَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى دَاوُدَ الَّذِي تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ.

(۲) السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ الَّذِي دَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى أَيُّوبَ الَّذِي

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - سلام بر موسی. پیامبری که پروردگارش به سبب قدرت بی انتهایش دریا را برایش شکافت. - سلام بر هارون. پیامبری که به مقام نبوت از جانب حق اختصاص پیدا کرد. - سلام بر شعیب. پیامبری که نصرت و یاری خدا در برابر قومش شامل حالش گردید. - سلام بر داود. پیامبری که خداوند از خطای او درگذشت و توبه اش را پذیرفت.

۲- (۲) - سلام بر سلیمان پیامبری که خداوند با عزت و قدرت خود طائفه جن را به اطاعت و فرمانبرداریش درآورد. - سلام بر ایوب. پیامبری که خداوند از بیماریش نجات داد. - سلام بر یونس. پیامبری که خداوند مضمون پیمانش را نسبت به او حتمی ساخت. - سلام بر عزیز. پیامبری که خداوند او را پس از مرگ به دنیا باز گرداند.

شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى يُونُسَ الَّذِي أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى عُزَيْرِ الَّذِي أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مَيِّتِهِ.

(۱) السَّلَامُ عَلَى زَكَرِيَّا الصَّابِرِ فِي مِحْنَتِهِ السَّلَامُ عَلَى يَحْيَى الَّذِي أَرْزَقَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ.

(۲) السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ حَبِيبِ اللَّهِ وَصِيِّ فُوتِهِ السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبِ الْمَخْضُوصِ بِأُخُوَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ

ص: ۱۲۳

-
- ۱- (۱) - سلام بر زکریا. پیامبری که در گرفتاریها و بلاها و مصائبی که برایش پیش آمد شکیبایی پیشه کرد. - سلام بر یحیی. پیامبری که به سبب شهادتش به قرب الهی راه یافت. - سلام بر عیسی. که او روح و کلمه خداوندی بود.
- ۲- (۲) - سلام بر مُحَمَّد. دوست و برگزیده خداوند. - سلام بر امیر مؤمنان عَلِیْنِ ابِیطَالِبِ. همان شخصی که به مقام برادری رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص پیدا کرد. - سلام بر فاطمه زهرا دختر و الامقام رسول خدا صلی الله علیه و آله. - سلام بر ابامُحَمَّدِ حَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ. جانشین شایسته و وصی پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام. - سلام بر حسین ابن علی (ع) همان بزرگواری که با ریختن خون قلب مقدسش، در راه حق جانفشانی نمود.

السَّلَامُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَ خَلِيفَتِهِ السَّلَامُ عَلَيَا الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ.

(۱) السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَيَسِّرْهُ وَ عَلَانِيَتِهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اللَّهَ الشَّفَاءَ فِي تَرْبِيَتِهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ إِجَابَهُ تَحْتَ قُبَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَيْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ.

(۲) السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْلِيَاءِ وَصِيَّيَا السَّلَامُ عَلَيْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَدِيدِجَةَ الْكُبْرَى السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سِدْرِهِ الْمُنتَهَى السَّلَامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى السَّلَامُ عَلَى ابْنِ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا.

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - سلام بر آقائی که هم در نهان و هم آشکارا خداوند را فرمانبرداری نمود. - سلام بر کسی که خداوند شفای امراض را در خاک مزارش مقرر فرمود. - سلام بر کسی که خداوند اجابت دعا را در زیر قبه و بارگاهش قرار داد. - سلام بر آقائی که خداوند امامان را از ذریه و خاندانش انتخاب نمود.

۲- (۲) - سلام بر فرزندان خاتم رسولان. - سلام بر پسر سیدالاولیاء علیه السلام. - سلام بر فرزند فاطمه زهرا علیها السلام. - سلام بر فرزند خدیجه کبری علیها السلام. - سلام بر فرزند سدره المنتهی. - سلام بر فرزند جنت المأوی. - سلام بر فرزند زمزم و صفا.

(۱) السَّلَامُ عَلَى الْمُرْمَلِ بِالدَّمَاءِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخِبَاءِ السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ السَّلَامُ عَلَى شَهِيدِ الشُّهَدَاءِ السَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءِ.

(۲) السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَرْكَيَاءُ السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَى مَنَازِلِ الْبُرَاهِينِ السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ السَّادَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ السَّلَامُ عَلَى الشُّفَاهِ

ص: ۱۲۵

-
- ۱- (۱) - سلام بر آقائی که پیکرش در خون غوطه ور گردید. - سلام بر آن کسی که حرم و خیمه و خرگاهش درهم کوبیده شد. - سلام بر پنجمین اصحاب کساء. - سلام بر غریب الغربا. (غریب غریبان) - سلام بر شهید شهیدان عالم. - سلام بر کشته شده توسط حرام زادگان. - سلام بر اقامت کننده در سرزمین کربلا.
- ۲- (۲) - سلام بر آقائی که فرشتگان الهی در مصائبش گریه کردند. - سلام بر مولائی که ذریه و نسل او جملگی از پاکان می باشند. - سلام بر سرور و بزرگ دین. - سلام بر مرکز برهانها و دلائل الهی. - سلام بر امامان بزرگوار اسلام. - سلام بر گریبانهای چاک خورده. - سلام بر لبهای از عطش خشکیده.

(۱) السَّلَامُ عَلَى النَّفُوسِ الْمُضَيَّعَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْأَرْوَاحِ الْمُخْتَلَسَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ الشَّاجِبَاتِ.

(۲) السَّلَامُ عَلَى الدِّمَاءِ السَّائِلَاتِ السَّلَامُ عَلَيَّا لَأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشَلَاتِ السَّلَامُ عَلَى النَّسْوَةِ الْبَارِزَاتِ.

(۳) السَّلَامُ عَلَى حُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَبْنَائِكَ الْمُسْتَشْهَدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ.

ص: ۱۲۶

۱- (۱) - سلام بر آن جانهای مصیبت رسیده. - سلام بر آن ارواح از بدن جدا شده. - سلام بر آن بدنهای عریان روی زمین مانده. - سلام بر اجسام رنگ باخته و تغییر نموده.

۲- (۲) - سلام بر خونهای به جریان افتاده. - سلام بر آن سرهای بر نیزه زده شده. - سلام بر آن بانوان بیرون شتافته از خيام حرم.

۳- (۳) - سلام بر حجت خدای عالمیان. - سلام بر تو و بر پدران پاکت یا حسین. - سلام بر تو و بر فرزندان به شهادت رسیده ات. - سلام بر تو و بر اهل بیت حمايتگرت. - سلام بر تو و بر فرشتگانی که بر آستان مقدست سر نهاده اند.

(۱) اَلسَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ اَلسَّلَامُ عَلَى اَخِيهِ الْمَسْمُومِ اَلسَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ الْكَبِيرِ اَلسَّلَامُ عَلَى الرَّضِيِّعِ الصَّغِيرِ.

(۲) اَلسَّلَامُ عَلَى الْاَبْدَانِ السَّلْبِيَةِ اَلسَّلَامُ عَلَى الْعِزَّةِ الْقَرِيْبَةِ اَلسَّلَامُ عَلَى الْمُجَدِّلِيْنَ فِي الْفَلَوَاتِ اَلسَّلَامُ عَلَى النَّازِحِيْنَ عَنِ الْاِئْوَطَانِ.

(۳) اَلسَّلَامُ عَلَى الْمُدْفُونِيْنَ بِاَلْاَكْفَانِ اَلسَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمَفْرَقَةِ عَنِ الْاَبْدَانِ اَلسَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ.

(۴) اَلسَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِاَلْاَصْرِ اَلسَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التَّرْبَةِ الزَّاكِيَةِ اَلسَّلَامُ

ص: ۱۲۷

-
- ۱- (۱) - سلام بر کشته شده مظلوم و ستم رسیده. - سلام بر برادرش (امام حسن) که به زهر جفا مسموم گردید. - سلام بر علی اکبر علیه السلام - سلام بر طفل کوچک شیرخوار (علی اصغر) (عبدالله رضیع علیه السلام)
 - ۲- (۲) - سلام بر بدنهایی که لباسهایشان به غارت رفت و عریان و برهنه گردید. - سلام بر عترت و خاندان نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله - سلام بر بدنهای افتاده در خاک بیابانها. - سلام بر آوارگان از وطنها.
 - ۳- (۳) - سلام بر بدنهایی که بدون کفن به خاک سپرده شدند. - سلام بر آن سرهائی که از بدنهای خود جدا افتادند. - سلام بر آن که در برابر مصائب صبر پیشه نمود و آنها را به حساب خداوند نهاد.
 - ۴- (۴) - سلام بر آن ستم دیده بدون یاور. - سلام بر آن که در خاک پاک مأوی گرفت - سلام بر صاحب قبه و بارگاه بلندمرتبه - سلام بر آنکه خدای بزرگ از هر آلودگی پاکش نمود. - سلام بر آنکه (حامی وحی) جبرئیل امین بدو افتخار می نمود. - سلام بر آنکه میکائیل در گهواره با او سخنان مسرت بخش می گفت و او را در کودکی آرام می نمود.

عَلَى صَاحِبِ الْقُبَّةِ السَّامِيَةِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ افْتَحَرَ بِهِ جَبْرِئِيلُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ.

(۱) السَّلَامُ عَلَى مَنْ نُكِّتَتْ ذِمَّتُهُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أُرِيَقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ السَّلَامُ عَلَى الْمُعَسَّلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ السَّلَامُ عَلَى الْمُجْرَعِ بِكَأْسَاتِ الرِّمَاحِ السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُسْتَبَاحِ السَّلَامُ عَلَى الْمُنْحَوْرِ فِي الْوَرَاءِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ ذَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى السَّلَامُ عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتِينِ السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِالْمُعِينِ.

(۲) السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ السَّلَامُ عَلَى

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - سلام بر آنکه عهد و پیمانش ضایع گردید. - سلام بر آنکه پرده حرمتش دریده شد. - سلام بر آنکه خورش به ظلم و ناحق بر زمین ریخت. - سلام بر آنکه بوسیله خون جراحات بدنش غسل داده شد. - سلام بر آنکه کاسه های زخم نیزه ها را جرعه جرعه نوشید. - سلام بر آنکه مورد ظلم و ستم واقع شد و خون مقدسش مباح گردید. - سلام بر آنکه سرش را از قفا جدا نمودند. - سلام بر آنکه بادیه نشینان بنی اسد به خاکش سپردند - سلام بر آنکه رگک حیات او قطع گردید.

۲- (۲) - سلام بر آنکه در حمایت از دین نمود و تنها ماند.

الْبَيْدَنِ السَّلِيبِ السَّلَامُ عَلَى الشَّعْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفُلُواتِ تَنْهَشُهَا
الذَّنَابُ الْعَادِيَاتُ وَتَخْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الضَّارِيَاتُ.

(۱) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُرْفُوفِينَ حَوْلَ قُبَّتِكَ الْحَافِينَ بِتُرَّتِكَ الطَّائِفِينَ بِعَرْصَتِكَ الْوَارِدِينَ لِزِيَارَتِكَ السَّلَامُ
عَلَيْكَ فَإِنِّي قَصَدْتُ إِلَيْكَ وَ رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَيْكَ.

(۲) السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ الْمُخْلِصِ فِي وَلَايَتِكَ الْمَتَّقِبِ

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - سلام بر آن گونه های خاک آلوده. - سلام بر آن بدن برهنه و عریان. - سلام بر دندانهایی که با چوب خیزران
کوبیده گردید. - سلام بر آن سر بر نیزه رفته. - سلام بر پیکرهای برهنه مانده در بیابانها که مورد هجوم گرگهای تجاوزگر
درنده واقع گردیده و درندگان وحشی اطرافشان آمد و شد نموده (یعنی لشگرکوفه). - سلام بر تو ای مولای من و سلام بر
فرشتگاه الهی که بر گرد قُبَّة و بارگاهت پر می گشایند و بر خاک قبرت قدم می نهند. و در صحن و سرایت به طواف
مشغولند. و برای زیارت مزارت به آن مکان مقدس وارد می گردند.

۲- (۲) - سلام بر تو ای حسین، سلام کسی که حرمت تو را می شناسد و در دوستی و محبت تو به مرحله اخلاص رسیده
است. و به سبب ارادت و علاقه به تو به قرب حق راه پیدا کرده باشد.

إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ الْبَرِيَاءِ مِنْ أَعْدَائِكَ سَلَامٌ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِكَ مَقْرُوحٌ وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ سَلَامٌ الْمَفْجُوعِ الْحَزِينِ الْوَالِدِ
الْمُسْتَكِينِ.

(۱) سَلَامٌ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ بِالطُّفُوفِ لَوْفَاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ وَ بَدَل

ص: ۱۳۰

۱- (۱) - و از دشمنان خونخوار شما تنفر و انزجار و بیزاری پیدا کرده است. - سلام بر تو سلام آن کسی که دلش از مصائب و گرفتاریهای تو جریحه دار است. و در آن هنگام که از تو یاد آرد اشکش جاری گردد. - سلام بر تو: سلام کسی که در ماتم سوگ تو مصیبت زده و غمناک و سرگشته و حیران و بیچاره گشته است. - سلام بر تو: سلام آن کسی که اگر در کربلا با تو می بود با تمام وجود از تو حمایت می کرد و تیزی شمشیرها را بر خود هموار می ساخت تا تو محفوظ بمانی. - و نیمه جان ناقابلش را برای خاطر دفاع از تو فدا می نمود. - و در محضر تو به مقابله با دشمنان می پرداخت. و تو را در جنگ با کسانی که بر تو ستم روا داشته اند حمایت می نمود و از سر جان و تن و دارائی و فرزندان خویش یکجا می گذشت و همه را فدای تو می کرد. - جانش را به قربان تو می کرد و اهل و عیالش را بلاگردان خاندان شریف تو می نمود.

حُشَّاشَتُهُ دُونَكَ لِلْحُتُوفِ وَ جَاهِدَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَصَرَكَ عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْكَ وَ فَدَاكَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مَالِهِ وَ وَلَدِهِ وَ رُوحَهُ
لِرُوحِكَ فِدَاءً وَ أَهْلَهُ لِأَهْلِكَ وَقَاءً.

(۱) فَلَيْتَنِي أَحْرَتَنِي الدُّهُورُ وَ عَاقَنِي عَيْنُ نَصِيرِكَ الْمُقْسُدُورُ وَ لَمَمُ أَكْحُنْ لِمَنْ حَارَيْكَ مُحَارِبًا وَ لِمَنْ نَصَبَ لِمَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِبًا
فَلَا تُدَبِّبَنَّكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَاءَ بَكِينٍ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُّفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعِهِ الْمُصَابِ
وَ غُصْبِهِ الْإِكْتِيَابِ.

(۲) أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ

ص: ۱۳۱

۱- (۱) (جد بزرگوaram): - پس اگر روزگاران حضور مرا بتأخیرب انداخت. و مشیت الهی مرا از یاری تو بر کنار داشت و
توفیق جنگیدن با دشمنانت از من سلب گردید و نبودم تا با دشمنانت به ستیز برخیزم. در عوض همه اینها هر صبحگاهان و
شبانگاهان بر مصائب تو گریه و زاری می نمایم. و اگر اشک چشمم بخشکد در عوض اشک بر گرفتاریهایت خون می گریم.
تا حسرت و سوز و تأسف خود را بر این همه مصیبت اظهار داشته باشم. و این حزن و اندوه و حسرت را هم چنان با خود دارم
تا آن هنگام که به سبب این سوز مصیبت و غم و غصه طاقت فرسا جان به جان آفرین تسلیم نمایم.

۲- (۲) - شهادت می دهم که تو نماز را برپا داشتی و زکوه را دادی و به نیکی ها و خوبی ها مردم را امر فرمودی و از زشتی
ها و پستی ها و تجاوز بر حذر داشتی. و خداوند را اطاعت نمودی و از دستورات او سرپا نزدی. و به خداوند بزرگ و
ریسمان الهی تَمَسَّكَ نمودی.

عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْعُدْوَانِ وَأَطَعَتِ اللَّهَ وَاعْتَصَمَتْ بِهٖ وَتَمَسَّكَتْ بِهٖ وَبِحَبْلِهِ فَأَرْضَعَتْ يَتِيمَهُ وَخَشِيَتْهُ وَرَافَقَتْهُ وَاسْتَجَبَتْهُ. (۱) وَ سَنَّتِ السَّنَنَ وَ
أَطْفَأَتِ الْفِتْنَ وَ دَعَوَتْ إِلَى الرَّشَادِ وَ أَوْضَحَتْ سُبُلَ السَّدَادِ وَ جَاهَدَتْ فِي اللَّهِ حَقَّ الْجِهَادِ.

(۲) وَ كُنْتُ لِلَّهِ طَائِعًا وَ لِحَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَابِعًا وَ لِقَوْلِ أَبِيكَ سَامِعًا وَ إِلَى وَصِيِّهِ أَخِيكَ مُسَارِعًا وَ لِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعًا
وَ لِلطُّغْيَانِ قَامِعًا وَ لِلطُّغْيَانِ مُقَارِعًا وَ لِلْأُمَّةِ نَاصِحًا.

ص: ۱۳۲

۱- (۱) - پس تو کسی هستی که با این - اطاعت و تمسک - خدای را خشنود ساختی و ابتهت و عظمت او را در نظر داشتی و همیشه از فرامین او مواظبت نمودی و دعوت حق را اجابت کردی و سنتهای الهی را تثبیت نمودی و آتش آشوب و فتنه ها را خاموش کردی و جامعه اسلامی را به راه رشد و کمال دعوت کردی و راههای محکم رشد و تعالی و نیک بختی مردم را برای آنها روشن ساختی. و در راه خداوند - به حق - جهاد و تلاش نمودی و همچنان در اطاعت او به سر بردی و از جد بزرگوارت حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیروی نموده و سفارشات پدرت علی علیه السلام را به گوش جان شنیدی و نسبت به انجام وصایای برادرت حضرت حسن علیه السلام پیشقدم بودی.

۲- (۲) - جد بزرگوارم: تو بالا برنده ستون دین و نابود کننده اساس طغیان و تجاوز و درهم کوبنده ستمکاران و گردنکشان و خیرخواه امت بودی.

(۱) وَفِي عَمْرَاتِ الْمَوْتِ سَابِحًا وَ لِفُسَيْاقٍ مُكَافِحًا وَ بِحَجَّجِ اللَّهِ قَائِمًا وَ لِلإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ رَاحِمًا وَ لِلْحَقِّ نَاصِرًا وَ عِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا وَ لِلدِّينِ كَالِئًا وَ عَن حَوْزَتِهِ مُرَامِيًا.

(۲) تَحُوطُ الْهُدَى وَ تَنْصِيرُهُ وَ تَبْسُطُ الْعَدْلِ وَ تَنْشِيرُهُ وَ تَنْصِيرُ الدِّينِ وَ تَظْهِرُهُ وَ تَكْفُ الْعَابِثِ وَ تَزْجُرُهُ وَ تَأْخُذُ لِلدَّيْنِ مِنَ الشَّرِيفِ وَ تُسَاوِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَ الضَّعِيفِ.

(۳) كُنْتُ رَبِيعَ الْأَيْتَامِ وَ عِضْمَةَ أَوْلِيَاءِ الْإِسْلَامِ وَ مَعْدِنَ الْأَحْكَامِ وَ حَلِيفَ

ص: ۱۳۳

۱- (۱)- و در مبارزه با دشمنان حق و حقیقت شناگر گردابه‌های مرگ و مقابله کننده با بدکاران و برپادارنده نشانه‌ها و حجت‌های الهی و رحم آورنده بر اسلام و مسلمین و حمایت کننده از حق و عدالت بودی و نسبت به مصائب و بلاها شکیبیا و صابر و محافظ شریعت مقدس اسلام و مدافع حریم آن بودی.

۲- (۲)- تو از طریق هدایت پاسداری نموده و به حمایت از آن برخاستی. و عدالت را گسترش بخشیدی و آن را منتشر ساختی. - دین را یاری کردی و به مرحله ظهور و بروز رساندی و دست کسانی که دین خدا را بازیچه امیال و شهوات خود قرار داده بودند کوتاه نمودی و از دسیسه بازشان داشتی. حقوق ضعیفان جامعه را از اشراف گرفتی و بین ضعیف و قوی به مساوات حکم نمودی. - جد بزرگوارم: تو بهار سرسبز و خرم بی پدران بودی. و پناهگاه مردم بودی. تو موجب عزت و سربلندی اسلام و منبع احکام الهی بودی. تو هم پیمان احسان و بخشش بودی.

۳- (۳)- تو رونده راه و روش جدت و پدرت بودی. - تو در سفارش کردن، به همان شیوه برادرت عمل می نمودی (یا این چنین بگوئیم تو در عمل به وصایا و سفارشات جدت و پدرت همانند برادرت امام حسن بودی.

الْإِنْعَامِ سَالِكًا طَرَائِقَ جَدِّكَ وَ أَيْبِكَ مُشْبِهًا فِي الْوَصِيَّةِ لِأَخِيكَ.

(۱) وَ فِي الذَّمِّ رَضِيَ الشَّيْمِ ظَاهِرَ الْكَرَمِ مُتَهَجِّدًا فِي الظُّلْمِ قَوِيْمَ الطَّرَائِقِ كَرِيْمَ الْخَلَائِقِ عَظِيْمَ السَّوَابِقِ شَرِيْفَ النَّسَبِ مُنِيْفَ الْحَسَبِ رَفِيْعَ الرُّتَبِ كَثِيْرَ الْمَنَاقِبِ مَحْمُوْدًا الضَّرَائِبِ جَزِيْلَ الْمَوَاهِبِ حَلِيْمَ رَشِيْدًا مُنِيْبًا جَوَادًا عَلِيْمًا شَدِيْدًا إِمَامًا شَهِيدًا أَوَاهُ مُنِيْبًا حَيْبًا مَهِيْبًا.

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - تو نسبت به تعهدات و پیمانها وفادار بودی و از خصلتها و اخلاق شایسته برخوردار بودی و آشکارا بخشش می نمودی. و در ظلمت شب به مناجات با خدا می پرداختی. - جدّ بزرگوارم: تو بالا برنده ستون دین و قلع و قمع کننده اساس طغیان و تجاوز و در هم کوبنده ستمکاران و گردنکشان و خیرخواه امت بودی. سوابق درخشان و ارزشمندی داشتی. و از حَسَب و نَسَب شرافتمندانه و والا برخوردار و دارای درجات و مقامات عالی و فضائل بسیاری بودی. - اخلاق و ویژگیهای تو مورد ستایش و عطایای تو نسبت به دیگران فراوان بود. و تو بردبار و به مرحله رشد و کمال رسیده بودی. و متوجه به خدا و دارای جود و بخشش و دانا و توانا. و پیشوا، شهید بودی. در خلوت با خدا نالان و زاری کننده و بازگشت کننده به سوی او و دوست او و با هیبت و وقار بودی.

(۱) كُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَلَدِهِ وَوَلَدَاتِهِ مُنْقِدًا وَ لِلْقُرْآنِ مُنْقِدًا وَ لِلْأُمَّةِ عَضُدًا وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ نَاكِبًا عَنِ سُبُلِ
الْفُسَاقِ وَ بَاذِلًا لِلْمَجْهُودِ طَوِيلَ الرَّكُوعِ وَ الشُّجُودِ.

(۲) زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا نَظِيرًا إِلَيْهَا بَعِيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا

ص: ۱۳۵

۱- (۱)- تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سند محکم قرآن کریم و برای امت اسلامی بازویی توانا بشمار می آمدی. - و در اطاعت از خدا کوشا و نسبت به عهد و پیمان مراقب و از رفتن به راه بدکاران متنفر می بودی. - تو در مبارزه در راه خدا آنچه داشتی بذل نمودی. و آنچه توان داشتی بکار بستی. تو رکوع و سجود طولانی داشتی و نسبت به دنیا (مثل کسی که در آستانه رفتن از دنیاست) بی میل بودی و طریقه زهد پیمودی. - به دنیا به چشم ترس و وحشت نگریستی. - آرزوهایت را از دنیا برگرفته و از زیور و زرق و برق آن دل بر تافته بودی. - و از سرور و شادمانی دنیا دیده پوشیدی. و نسبت به سرای آخرت شوق و رغبت فراوانی داشتی. بیان شروع قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه

۲- (۲)- تا آن هنگام که دست ستم از آستین بیرون آمد و بیدادگری چهره خود را آشکار نمود. و ضلالت و انحراف طرفداران خود را فراخواند. و این در حالی بود که تو در حرم جدت رسول خدا علیه السلام اقامت داشتی و از ظالمین کناره گرفته و همدم محراب مسجد و خانه بوده از هوس بازیها و لذات ها فاصله گرفته و با قلب و زبان مقدست تا آنجا که برایت امکان داشت به نهی از منکر و طرد زشتیها می پرداختی.

أَمَّا لَعْنُكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةٌ وَ هَمَّتْكَ عَنْ زِينَتِهَا مَصْرُوفَةٌ وَ الْحَاطُّكَ عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةٌ وَ رَغْبَتُكَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفَةٌ حَتَّى إِذَا الْجَوْرُ مَدْبَاعُهُ وَ أَشْفَرَ الظُّلْمِ قِنَاعُهُ وَ دَعَا الغُيَّ اتِّبَاعُهُ وَ أَنْتَ فِي حَرَمِ حَيْدِكَ قَاطِنٌ وَ لِلظَّالِمِينَ مُبَايِنٌ جَلِيسُ الْبَيْتِ وَ الْمِحْرَابِ مُعْتَرِلٌ عَنِ اللَّذَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ تُنَكِّرُ الْمُنْكَرَ بِقَلْبِكَ وَ لِسَانِكَ عَلَى حَسَبِ طَاقَتِكَ وَ إِمْكَانِكَ.

(۱) ثُمَّ اقْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِلْإِنْكَارِ وَ لَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ فَسَبَّوَتْ فِإَوْلَادِكَ وَ أَهَالِيكَ وَ شِيعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ وَ صَدَعَتْ بِالْحَقِّ وَ الْعِبِّيَّةِ وَ دَعَوَتْ إِلَى اللَّهِ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ أَمَرَتْ بِإِقَامِهِ الْحُدُودِ وَ الطَّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ وَ نَهَيْتْ عَنِ الْخُبَائِثِ وَ الطُّغْيَانِ وَ وَاجْهُوكَ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ.

(۲) فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْإِعْزَازِ لَهُمْ وَ تَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ فَانْكَبُوا ذِمَامَكَ وَ

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - تا آنجا ستم و بی عدالتی گسترش پیدا کرد. که علم و آگاهی به وضع موجود به انکار عملی منجر گردید و بر تو لازم گردید که آشکارا با بدسیرتان و بدکاران به جهاد برخیزی. - بر این اساس به همراهی اهل بیت و دوستان و شیعیان حرکت کردی و همه جا از حق و حقیقت و برهان های الهی و منطقی تبلیغ نمودی. - و بوسیله حکمت و پند و اندرزهای نیکو جامعه اسلامی را بسوی حق فراخواندی و مردم را به برپائی حدود الهی و فرمانبرداری از خداوند فرمان دادی و از پلیدیها و زشتیها و سرکشی بر حذر داشتی.

۲- (۲) - در این هنگام آن گمراهان دنیاپرست با ظلم و تعدی نسبت به تو به مقابله پرداختند و تو نیز پس از بیم دادن آنان نسبت به عقاب اخروی و اتمام حجت بر آنان به جهاد و مقابله با آن کوردلان پرداختی.

بِئَعْتِكَ وَ أَسِيخُطُوا رَبِّكَ وَ حَيْدَكَ وَ يَدُوكَ بِالْحَرْبِ فَتَبَّتْ لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ وَ طَحْنَتْ جُنُودَ الْفَجَارِ وَ اقْتَحَمَتْ قَسِيْلَ الْغُبَارِ
مُجَالِدًا بِدِي الْفَقَارِ كَأَنَّكَ عَلِيٌّ الْمُخْتَارُ.

(۱) فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَاشِ غَيْرِ خَائِفٍ وَ لَخَاشٍ نَصْبُوكَ غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ وَ

ص: ۱۳۷

۱- (۱)- در این هنگام آن گمراهان پیمانها و بیعت با تو را نادیده گرفته و شکستند و در نتیجه خداوند و جدت رسول خدا را به خشم آوردند و با تو آغاز جنگ کردند. پس تو با نیزه و شمشیر بر آن نابخردان استوار به پا خاستی و آن بدکاران و گناهکاران را در هم کوبیدی. و آنچنان در آن معرکه کارزار بوسیله ذوالفقار شمشیر زنان در گرد و غبار میدان جنگ افتادی که گویا تو همان علیبن ابیطالب علیه السلام انتخاب شده خدا هستی و چون سپاه دشمن تو را اینچنین شجاع و دارای قوت قلب و خالی از ترس دیدند با مکر و حيله سر راهت نشستند و دامهای نیرنگ خود را برایت مهیا ساختند و فریبکارانه و شرورانه به جنگ تو آمدند. و آن مطرود از درگاه خداوند به سپاهیانش دستور داد تا تو را از آب و ورود بر محل آب جلوگیری نمودند.

قَاتِلُوْكَ بِكَيْدِهِمْ وَ شَرِّهِمْ وَ اَمْرَ اللَّعِيْنُ جُنُوْدَهُ فَمَنْعُوْكَ الْمَاءَ وَ وُرُوْدَهُ وَ نَاجِزُوْكَ الْقِتَالَ وَ عَاجِلُوْكَ النَّزَالَ وَ رَشَقُوْكَ بِالسَّهَامِ وَ النَّبَالَ وَ بَسَطُوْا اِلَيْكَ اَكْفَ الْاِءِضِطْلَامِ.

(۱) وَ لَمْ يَزَعُوْا لَكَ ذِمًّا يَا وَ لَا رَاقِبُوْا فَيْكَ اَنَّا مَا فِي قَتْلِهِمْ اَوْلِيَاءُكَ وَ نَهَبِهِمْ رِحَالِكَ وَ اَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ وَ مُحْتَمِلٌ لِالْاَذِيَّاتِ قَدْ عَجِبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ.

ص: ۱۳۸

۱- (۱)- برای جنگ با تو از یکدیگر سبقت گرفتند و در پیاده شدن از شتران برای مقابله با تو عجله کردند و تو را آماج تیرها و سنگهای بغض و کینه قرار دادند و دستهای مصیبت زا و بلاخیز خود را به سوی تو گشودند. و در ریختن خون تو و دوستانت و به یغما بردن اموالت هیچ حرمتی ننهاده‌اند و مراعات تو را نکردند و به این گناه بزرگ نیندیشیدند. و تو همچنان ثابت و استوار در کمال شجاعت در گرد و غبار میدان جنگ جلو می رفتی و ناملایمات و اذیتهای آنان را بر خود حمل می نمودی. تا آنجا که فرشتگان الهی از صبر و استقامتت تعجب نمودند. - سپس سپاه دشمن اطرافت را گرفتند و با وارد کردن جراحات فراوان بر بدن مقدست توانت را گرفتند و بین تو و آرامش روحی فاصله انداختند و در این حال برای تو حمایتگری باقی نمانده بود... تو همه این مصائب را با توجه به اینکه خداوند می بیند با صبر و شکیبائی تحمل می نمودی. و از بانوان حرم و اهل بیت خود حمایت می کردی. تا آنجا که سرانجام آن قوم پست تو را از مرکب سرنگون ساخته و با بدن مجروح روی زمین افتادی.

فَأَخِذُوا بِمَكِّ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَاتَّخُذُوا بِالْجِرَاحِ وَحَالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرَّوْحِ وَ لَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلَادِكَ.

(۱) حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا تَطْوُوكَ الْخَيُْولَ بِحَوْافِرِهَا وَ تَعْلُوكَ الطُّغَاهُ بِبَوَاتِرِهَا.

(۲) قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ وَ اخْتَلَفْتَ بِالْأَنْقِبَاضِ وَ الْإِنْبِطَاطِ شِمَالُكَ وَ يَمِينُكَ تُدِيرُ طَرْفًا حَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ وَ قَدْ شُغِلَتْ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَ أَهَالِيكَ وَ أَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا مُحْمَحِمًا بَاكِيًا.

(۳) فَلَمَّا رَأَى النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا وَ نَظَرَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًا بَرَزْنَ مِنْ

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - در حالی که بدنت زیر سم اسبان لگدمال گردید. و تجاوز کاران به سبب شمشیرهای برنده بر بدنت ضربه می زدند.
۲- (۲) - در این لحظه. عرق پیشانی مبارکت را گرفت و طرف راست و طرف چپ بدنت در حال انقباض و انبساط بود ولی همچنان با گوشه چشم خیمه و خرگهت را مراقبت می کردی و در این حال از شدت زخم و جراحت از فرزندان و اهل بیت خود روی گرداندی.

۳- (۳) - در این هنگام. اسب تو شیهه کشان و گریه کنان به قصد آمدن به خيام حرم سرعت گرفت. و چون زنان حرم اسب تو را به این حال و خواری دیدند و زین تو را بر اسب واژگون یافتند. از پشت پرده خيام بیرون آمدند و در حالی که گیسوان خود را روی صورتها پریشان کرده بودند و در حالیکه نقاب از چهره انداخته و بر صورت خود می نواختند و با صدای بلند گریه می کردند و تو را می خواندند. اینان بعد از گذشت روزگارانی که با عزت و سربلندی به سر برده بودند به گرفتاری و خواری مبتلا شدند و همگی به سوی قتلگاه تو شتافتند که ناگاه مشاهده کردند.

الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُورِ لِاطْمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتٍ وَ إِلَى مَضْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ.

(۱) وَالشُّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَيْدِرِكَ وَ مُوَلِّعٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ ذَابِحٌ لَكَ بِمُهْنَدِهِ قَدْ سَيَكُنْتُ حَوَاشِكَ وَ خَفِيْتُ أَنْفَاسِكَ وَ رَفَعْتُ عَلَى الْقَنَاهِ رَأْسَكَ وَ سَبِيَّ أَهْلَكَ كَالْعَبِيدِ وَ صَفَّدُوا فِي الْحَدِيدِ.

(۲) فُوقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ تَلْفُحٌ وَ جُوهَهُمْ حُرُّ الْهَاجِرَاتِ يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِ وَ

ص ۱۴۰:

۱- (۱) - شمر (ملعون) روی سینه مبارکت نشسته و شمشیر خود را بر گلوی نازنینت گذاشته و محاسن زیبا و شریف تو را در دست گرفته و با شمشیر برنده خود مشغول جدا کردن سر مقدس تو بود. - در این لحظه حواس تو از کار افتاده و نفسهایت رو به اتمام گذاشته بود. و بعد از لحظاتی سر مبارکت بر بالای نیزه رفت و خاندان شریفت همانند بردگان به اسارت گرفته در آمدند و بر بالای جهاز شتران به غل و زنجیر کشیده شدند!

۲- (۲) - حرارت سوزان خورشید چهره های آنها را می سوزاند. و همچنان در صحراها و بیابانها در سفر اسارت دستان آنها توسط زنجیر به گردنهایشان بسته شده بود و با این وضعیت در بازارها آنها را می چرخاندند. پس ای وای بر گناهکاران بدعمل.

الْفُلُوبِ أَيْدِيَهُمْ مَغْلُوبَةً إِلَى الْأَعْنَاقِ يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ.

(۱) فَالْوَيْلُ لِلْعُصَاةِ الْفَسَاقِ لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ وَ عَطَلُوا الصَّلَاةَ وَ الصَّيَامَ وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الْأَحْكَامَ وَ هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ وَ حَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَ هَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَ الْعُدْوَانِ.

(۲) لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْتُورًا وَ عَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَهْجُورًا وَ عُودِرَ الْحَقُّ إِذْ قَهَزَتْ مَقْهُورًا.

(۳) وَ فَقَدَ بِفَقْدِكَ التُّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ وَ التَّحْرِيمَ وَ التَّحْلِيلَ وَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ

ص: ۱۴۱

۱- (۱) ای جد بزرگوارم: - این مردم بی دین با ریختن خون مقدس تو در حقیقت اسلام را به قتل رساندند و نماز و روزه را به تعطیلی کشاندند. و احکام و دستورات الهی و ارکان ایمان را خراب نمودند. و آیات قرآن را تحریف کردند و (در اثر اطاعت از طاغوت و یاری نکردن امام خود) در ظلم و ستم و تجاوز غوطه ور شدند.

۲- (۲) ای جد بزرگوار من با شهادت تو رسول خدا غریب و تنها گشت. و کتاب خدا. متروک و مهجور ماند. و چون تو در این جهاد مقدس. به ظاهر مقهور و مغلوب گشتی. حق و حقیقت مورد خیانت واقع گشت. و به سبب از بین رفتن تو تکبیر (الله اکبر) و تهلیل (لااله الاالله) و حرام و حلال و تنزیل و تأویل هم از میان رفت.

۳- (۳) - و بعد از شهادت تو احکام دین خدا دستخوش تبدیل و تغییر گشت. کفر و بی دینی بروز کرد. احکام خدا تعطیل گشت. و به تدریج هوی و هوسها و گمراهیها و فتنه و آشوب و باطل جامعه را فرا گرفت.

وَظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ وَالإِلْحَادُ وَالتَّعْطِيلُ وَالأَهْوَاءُ وَالأَضَالِيلُ وَالفِتْنُ وَالأَبَاطِيلُ.

(۱) فَفَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ حَيْدِكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَنَعَاكَ إِلَيْهِ بِالدَّمْعِ الْهَطُولِ قَائِلًا يَا رَسُولَ اللهِ قَتَلَ سَبْطُكَ وَفَتَاكَ وَاسْتَبِيحَ أَهْلَكَ وَحِمَاكَ وَسَيِّئْتَ بَعْدَكَ ذَرَارِيكَ وَوَقَّحَ الْمَحْدُورُ بَعْتَرَتِكَ وَذَوِيكَ.

(۲) فَانزَعَجَ الرَّسُولُ وَبَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ وَعَزَاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالأَنْبِيَاءُ وَ

ص: ۱۴۲

۱- (۱)- سپس سفیر و پیام آور شهادت تو نزد قبر جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله به پا خواست و در حالیکه اشک می ریخت خبر جانسوز شهادت تو را به رسول خدا این چنین اعلام کرد: ای رسول خدا نوه دلبنده و جوان تو به قتل رسید. و حرمت حریم و اهل بیت تو شکسته گردید. و بعد تو خاندان شریفی به اسارت گرفته شدند و گرفتاریها و مصائب دشواری بر اهل بیت و بستگان نزدیک تو وارد گردید. تا این که رسول خدا نگران و مضطرب و گریان شد. و همه فرشتگان و رسولان الهی شهادت تو را به او تسلیم دادند.

۲- (۲)- و مادرت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در عزا و ماتم تو مصیبت زده و دردمند گردید و از جانب پروردگار عالم سپاهی از فرشتگان مقرب برای عرض تسلیم شهادت تو به پدرت امیرالمؤمنین به رفت و آمد پرداختند و مجلس عزا و ماتم تو در عالم ملکوت برپا گردید و حوران بهشتی در این مجلس برای تو اشک ماتم ریخته و بر سر و صورت خود لطمه وارد ساختند.

فُجِعَتْ بِمَكِّ الْأُمِّكَ الرَّهْرَاءُ وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ تُعَزِّي أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَقِيمَتْ لِمَكَ الْمَاتِمَ فِي أَعْلَالِ عِلِّيِّينَ وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعِينُ.

(۱) وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ سَيَّكَانَهَا وَ الْجِنَانُ وَ خُزَّانُهَا وَ الْهَضَابُ وَ أَقْطَارُهَا وَ الْبِحَارُ وَ حَيْثَانُهَا وَ الْجِنَانُ وَ وِلْدَانُهَا وَ الْبَيْتُ وَ الْمَقَامُ وَ الْمَشْعُرُ الْحَرَامُ وَ الْحِلُّ وَ الْإِحْرَامُ.

(۲) اللَّهُمَّ فَبِحُزْمِهِ هَذَا الْمَكَانِ الْمُنِيفِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ احْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَ ادْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِمْ.

(۳) اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ وَ يَا

ص: ۱۴۳

۱- (۱)- و آسمان و اهل آسمان. بهشت و دربانان بهشت. کوهها و دامنه های کوهها. دریاها و ماهیان دریاها. باغهای بهشت و جوانانش بیت الله الحرام و مقام ابراهیم و مشعرالحرام. و همه کسانی که در حرم و یا در حِلّ بودند در مصیبت تو گریه کردند. دعا و درخواست از بارگاه ربوبی:

۲- (۲)- پروردگارا: به احترام این جایگاه والا: بر محمد و اهل بیت او رحمت فرست. و مرا هم در زمره آنان محشور فرما و به سبب شفاعت و دستگیری این بزرگواران داخل بهشت نما.

۳- (۳)- معبودا. من به تو توسل می جویم. ای سریعترین حسابگر و ای کریم ترین کریمان. و ای شایسته ترین قضاوت کنندگان.

بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ رَسُولِكَ إِلَى الْعَالَمِينَ أَجْمَعِينَ.

(۱) وَبِأَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ الْعَالِمِ الْمَكِينِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِفَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَبِالْحَسَنِ الزَّكِيِّ عَضِيْمِهِ الْمُتَّقِينَ وَبِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ أَكْرَمِ الْمُسْتَشْهِدِينَ وَبِأَوْلَادِهِ الْمَقْتُولِينَ وَبِعِزَّتِهِ الْمَظْلُومِينَ وَبِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ.

(۲) وَبِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَهُ الْأَوَّابِينَ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَصْدَقِ الصَّادِقِينَ وَ

ص: ۱۴۴

۱- (۱) خدایا تو را به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء و فرستاده تو به سوی عالمیان و به حق برادر و پسر عمش امیرالمؤمنین. آن مرد بلند پیشانی و میان قوی. و آن انسان با دانش و بلندمرتبه. علی بن ابی طالب و به حق فاطمه زهرا سرور زنان جهان. و به حق حسن ابن علی آن مرد پاکیزه و پناه تقوی پیشه گان و به حق حضرت اباعبدالله الحسین. بزرگوارترین شهداء و به حق فرزندان شهیدش. و به حق خاندان ستم رسیده اش و به حق علیبن الحسین زینت عبادت پیشگان.

۲- (۲) - و به حق محمدبن علی قبله و الگوی توبه کنندگان و به حق جعفر بن محمد راستگوترین راستگویان و به حق موسی بن جعفر، ظاهرکننده نشانه ها و دلائل الهی و به حقانیت علی بن موسی الرضا حمایتگر دین و به حق محمدبن علی پیشوای هدایت یافتگان و به حق علی بن محمد پارساترین پارسایان و به حق حسن بن علی وارث ائمه و خلفای به حق الهی. و به حق حجت الهی بر همه مخلوقات علیهم السلام. - اینکه بر محمد و اهل بیتش که جملگی از راستگویان و نیکوکاران می باشند و از خاندان طه و یس محسوب می گردند رحمت فرست. و مرا هم در روز قیامت از جمله نجات یافتگان و آرامش یافتگان و رستگاران و مزده دادگان و شادمانان به رحمت خود قرار ده.

مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مُظَهِّرِ الْبُرَاهِينِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى نَاصِرِ الدِّينِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدْوَةِ الْمُهْتَدِينَ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَزْهَدِ الزَّاهِدِينَ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَارِثِ الْمُسْتَخْلَفِينَ وَ الْحُجَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ أَنْ تُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارِ آلِ طِهِ وَ يَسَاءَ وَ أَنْ تَجْعَلَنِي فِي الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمِينِ الْمُطْمَئِنِّينَ الْفَائِزِينَ الْفَرِحِينَ الْمُسْتَبَشِرِينَ.

(١) اللَّهُمَّ اكْتُبْنِي فِي الْمُسْلِمِينَ وَ الْحَقْنِي بِالصِّدْقِ وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرِينِ وَ انصُرْ زُنَى عَلِيٍّ الْبَاغِينَ وَ اكْفِنِي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ وَ اضْرِبْ عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِينَ وَ اقْبِضْ عَنِّي أَيْدِيَ الضَّالِمِينَ وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ السَّادَةِ الْمِيَامِينَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

(۱) اللَّهُمَّ أَنْتَ أَقْسَمُ عَلَيْكَ بِنَبِيِّكَ الْمَعْصُومِ وَبِحُكْمِكَ الْمَحْتُومِ وَنَهْيِكَ الْمَكْتُومِ وَبِهَذَا الْقَبْرِ الْمَلُومِ الْمَوْسَدِ فِي كَنْفِهِ الْإِمَامِ الْمَعْصُومِ الْمَقْتُولِ الْمَظْلُومِ أَنْ تَكْشِفَ مَا بِي مِنَ الْغُومِ وَتَصْرِفَ عَنِّي شَرَّ الْقَدْرِ الْمَحْتُومِ وَتُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ الشُّمُومِ.

(۲) اللَّهُمَّ جَلِّنِي بِنِعْمَتِكَ وَرَضِّنِي بِقَسَمِكَ وَتَعَمَّدْنِي بِجُودِكَ وَكَرِّمَكَ وَبَاعِدْنِي مِنْ مَكْرِكَ وَنِقْمَتِكَ اللَّهُمَّ اعْصِمْنِي مِنَ الزَّلِيلِ وَسُدُّنِي فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَافْسَحْ لِي فِيْمُدَّهُ الْأَجَلَ وَأَعْفِنِي مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْعِلَلِ وَبَلِّغْنِي بِمَوْلَى وَبِفَضْلِكَ أَفْضَلَ الْأَمَلِ.

(۳) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْبَلْ تَوْبَتِي وَارْحَمْ عِبْرَتِي وَأَقْلِنِي

ص: ۱۴۶

۱- (۱) - معبودا. تو را سوگند می دهم به حق پیامبر معصومت و قضا و قدرت و مشیت حتمیه ات و به نهی پنهانت و به حق این قبر. که محل اجتماع مردم و در سایه آن امام معصوم مقتول و مظلوم آرمیده است. اینک تمام هم و غم و اندوه درونی مرا برطرف سازی. و شر قضا و قدر حتمی خود را از من بگردانی و مرا از آتش سوزان جهنم برهانی.

۲- (۲) - پروردگارا مرا به نعمت خویش جلاست و عظمت بخش. و به رزق مقسوم راضی گردان و به بخشش و کرم خود بیوشان. و از مکر و انتقام خود دورم ساز. خداوندا مرا از لغزشها محفوظ دار و رفتار و گفتارم را متین گردان. و عمرم را طولانی کن و از دردها و امراض عافیتم بخش. و به حق اولیایم و به فضل و احسانت مرا به بهترین آرزوهایم نائل گردان.

۳- (۳) - پروردگارا بر محمد و آل او تحیت فرست. و توبه مرا قبول فرما و بر اشک های چشمم ترحم نما و از لغزشهایم درگذر. و غم و اندوه مرا برطرف فرما. و خطاهایم را مورد آمرزش قرار ده. و اهل مرا از شایسته گان مقرر دار.

عَثْرَتِي وَ نَفْسٍ كَرْبَتِي وَ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَ اصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي.

(۱) اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ لِي فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الْمَعْظَمِ وَالْمَحَلِّ الْمُكْرَمِ ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَ لَا عَيْبًا إِلَّا سَتَرْتَهُ وَ لَا عَمَّا إِلَّا كَشَفْتَهُ وَ لَا رِزْقًا إِلَّا بَسَطْتَهُ وَ لَا جَاهًا إِلَّا أَعَمَّرْتَهُ وَ

ص: ۱۴۷

۱- (۱)- خداوندا در این جایگاه بلندمرتبه و گرامی هیچ گناهی را از من باقی مگذار جز آنکه آنها را بخشیده باشی. و هیچ عیب و نقصی از من نباشد مگر اینکه پوشانده باشی. و هیچ حزن و اندوهی در من نباشد. مگر آنکه رفع کرده باشی، و هیچ رزق و روزی نباشد مگر آنکه آنرا برایم توسعه داده باشی، و هیچ مقام و منزلتی نباشد مگر اینکه بالابری. و هیچ فساد نباشد مگر آنکه اصلاح فرمائی. - و هیچ آرزویی نباشد جز آنکه مرا به آنان نائل سازی. - و هیچ خواسته و دعائی نباشد مگر آنکه آنرا به مرحله اجابت برسانی. - و هیچ تنگنائی نباشد مگر آنکه آنرا گشایش دهی. - و هیچ تشنّت و پراکندگی نباشد مگر آنکه آنرا تبدیل به اجتماع نمائی. - و هیچ امری نباشد مگر آنکه آنرا به اتمام رسانی. - و هیچ مالی نباشد مگر آنکه افزونی بخشی. - و هیچ خلقی نباشد مگر آنکه نیکو گردانی. - و هیچ انفاقی نباشد مگر آنکه برایش جایگزین مقرر فرمائی. - و هیچ حالی نباشد مگر آنکه آن را همراه یاد و ذکر خود آباد سازی.

لأفسادا إلا أصلحته ولا أملا إلا بلغته ولا دعاء إلا أجبتة ولا مضيقا إلا فرجتة ولا شملا إلا جمعتة.

(۱) ولا- أمرا إلا- أتممتة ولا- مالا- إلا- كثرته ولا- خلقتة إلا- حسنتة ولا- إنفاقا إلا- أخلفتة ولا- حالا إلا- أعمرتة ولا- حسودا إلا- قمعتة ولا- لأعدوا أزدیتة ولا- شرا إلا- كفتتة ولا- مرضا إلا- شفیتة ولا- بعبدا إلا- أذنتة ولا- لشعنا إلا- لممتة ولا- لسؤالا إلا- أعطیتة.

(۲) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ خَيْرَ الْعَاجِلِهِ وَ ثَوَابَ الْآجِلِهِ اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنِ الْحَرَامِ وَ بِفَضْلِكَ عَنِ جَمِيعِ الْأَنْيَامِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَ قَلْبًا خَاشِعًا وَ يَقِينًا شَافِيًا وَ عَمَلًا زَاكِيًا وَ صَبْرًا جَمِيلًا وَ أَجْرًا جَزِيلًا.

ص: ۱۴۸

۱- (۱)- و هیچ حسودی نباشد مگر آنکه او را ریشه کن نمائی. - و هیچ دشمنی نباشد مگر آنکه نابودش سازی. - و هیچ بدی و شری نباشد مگر آنکه کفایتش نمائی. - و هیچ مرضی نباشد مگر آنکه شفابخشی. - و هیچ دوری نباشد مگر اینکه نزدیکش نمائی. - و هیچ تفرقه ای نباشد مگر اینکه تبدیل به اتحادش نمائی. - و هیچ درخواستی نباشد مگر اینکه عطا نمائی. ۲- (۲)- خدایا: مرا بوسیله حلال خودت از حرام بی نیاز گردان. و به فضل خویش از همه مردم بی نیازم ساز. - خدایا: از تو علمی مفید و دلی ترسناک و یقینی شفا دهنده و رفتاری منزّه از زشتی و صبری زیبا و پاداشی فراوان مسئلت می نمایم.

(۱) اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شُكْرَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَ زِدْ فِي أَحْسَانِكَ وَ كَرَمِكَ إِلَيَّ وَ اجْعَلْ قَوْلِي فِي النَّاسِ مَسْمُوعاً وَ عَمَلِي عِنْدَكَ مَرْفُوعاً وَ أَثْرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَثْبُوعاً وَ عَدْوِي مَقْمُوعاً.

(۲) اللَّهُمَّ صِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَخْيَارِ فِي آتَاءِ اللَّيْلِ وَ اطْرَافِ النَّهَارِ وَ اكْفِنِي شَرَّ الْأَشْرَارِ وَ طَهِّرْ نِيَّ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْأَوْزَارِ وَ اجْرِنِي مِنَ النَّارِ وَ أَحِلَّنِي دَارَ الْقَرَارِ وَ اغْفِرْ لِي وَ لِجَمِيعِ إِخْوَانِي فِيكَ وَ أَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

(۳) وَ ثُمَّ تَوَجَّهْ إِلَى الْقِبْلَةِ وَ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَ اقْرَأْ فِي الْأُولَى سُورَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ فِي الثَّانِيَةِ الْحَشْرَ وَ

ص: ۱۴۹

۱- (۱)- پروردگارا: به من توفیق سپاسگذاری در مقابل نعمتهایت را عطا فرما. و احسان و کرم خود را بر من افزونی بخش. و سخنانم را مورد پذیرش مردم قرار ده و کردار و رفتارم را نزد خود بالا- برده. و قبول فرما و آثار مرا در کارهای نیکو مورد تبعیت دیگر مردم قرار ده و دشمن مرا از میان بردار.

۲- (۲)- پروردگارا: بر محمد و اهل بیتش که از نیکویان و صالحان می باشند در همه زمانها درود و تحیت فرست. و مرا از شر بدان مصون دار. و از گناهان و آلودگیها و معاصی سنگین پاک فرما. و از آتش جهنم پناهم ده. و در منزلگاه همیشگی و بهشت برین وارد ساز. و مرا و همه برادران و خواهران ایمانی مرا بیامرز. (برحمت ای مهربانترین مهربانان)

۳- (۳)- سپس روی بر قبله نما و دو رکعت نماز بگذار: در رکعت اول بعد از حمد سوره (انبیا) و در رکعت دوم بعد از حمد سوره (حشر) را بخوان و قنوت گیر و بگو:

(۱) لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ خِلَافًا لِأَعْيَادِهِ وَ تَكْذِيبًا لِمَنْ عَدَلَ بِهِ وَ إِقْرَارًا لِزُبُوبِيَّتِهِ وَ خُضُوعًا لِعِزَّتِهِ الْأَوَّلِ بِغَيْرِ أَوْلٍ وَ الْآخِرِ إِلَى غَيْرِ آخِرٍ الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ وَ لَطْفِهِ.

(۲) لَا تَقِفُ الْعُقُولُ عَلَى كُنْهِ عَظَمَتِهِ وَ لَا تُدْرِكُ الْأَوْهَامُ حَقِيقَةَ مَا هَيْتِهِ وَ لَا تَتَصَوَّرُ الْأَنْفُسُ مَعَانِي كَيْفِيَّتِهِ مُطَّلِعًا عَلَى الظَّمَائِرِ عَارِفًا بِالسَّرَائِرِ يَعْلمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ.

ص: ۱۵۰

۱- (۱)- نیست معبودی جز خدای بردبار کریم، نیست معبودی جز خدای بزرگ و بلندمرتبه. معبودی نیست جز خداوند که مالک آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و میان آنهاست می باشد. من این سخن را برخلاف دشمنان خدا و تکذیب کسانی که به او شرک ورزیدند می گویم و به خاطر اعتراف به ربوبیت او. و تواضع در برابر عزت او می گویم همانا او اولی است بدون اول و آخریست که نهایت ندارد. قدرت او بر همه چیز آشکار است و به سبب دانش و لطفش به هر چیز نفوذ دارد عقلها بر حقیقت عظمتش آگاهی ندارند و خیالات، حقیقت چیستی او را درک نمایند.

۲- (۲)- و نفوس آدمی، معانی کیفیت او را تصور نکنند. او بر باطن دلها آگاه و به امور پنهانی آشناس (خیانت چشمها و آنچه را سینه ها پنهان می دارند را می داند) (سوره غافر، آیه ۱۹)

(۱) اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَشْهَدُكَ عَلَى تَصْدِيقِ رَسُوْلِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ اِيْمَانِىْ بِهِ وَ عِلْمِىْ بِمَنْزِلَتِهِ وَ اِنِّىْ اَشْهَدُ اَنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِى نَطَقَتْ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ وَ بَشَّرَتْ الْاَنْبِيَاءَ بِهِ وَ دَعَتْ اِلَى الْاِءِ قَرَارٍ بِمَاجَاةٍ بِهِ وَ حَثَّتْ عَلَى تَصْدِيقِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى:

«الَّذِى يَجِدُوْنَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِى التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيْلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَ الْاِءِ غَلَالَ الَّذِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ».

(۲) فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُوْلِكَ اِلَى الثَّقَلَيْنِ وَ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ الْمُصْطَفَيْنِ وَ

ص: ۱۵۱

۱- (۱)- خداوند! من تو را شاهد می گیرم که رسول تو را تصدیق می کنم و بدو گرایش دارم و بر منزلتش آگاهم. و خود گواهی می دهم که او پیامبر است که حکمت بر فضیلت او زبان گشوده. و رسولان آمدنش را بشارت داده اند و مردم را به اقرار و اعتراف به آنچه که او آورده دعوت کرده و مردم را به تصدیق او تشویق نموده اند. همان گونه که خداوند در قرآن فرموده: پیامبری که نام او را در تورات و انجیل می یابند. او آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کند و پاکیزه ها را برایشان حلال و پلیدها را برایشان حرام می گرداند و بارهای سنگین و غلهائی که بر دست و پای خود بسته اند را از آنان برمی دارد. (سوره اعراف، آیه ۵۷).

۲- (۲)- پس خدایا: درود فرست بر محمد صلی الله علیه و آله که فرستاده تو بسوی جن و انس و سرور پیامبران برگزیده تو است و درود فرست بر برادر و پسرعمویش. که هرگز بر تو شریک قرار ندادند حتی به اندازه چشم بر هم زدن و درود فرست بر فاطمه زهرا علیها السلام سرور زنان عالم.

عَلَىٰ أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ اللَّذَيْنِ لَمْ يُشْرِكَا بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا وَعَلَىٰ فَاطِمَةَ الرَّهْمَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

(۱) وَعَلَىٰ سَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صِيْلَاهُ خَالِدَةٌ الدَّوَامِ عَدَدَ قَطْرِ الرَّهَامِ وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَالْأَكَامِ مَا أَوْرَقَ السَّلَامُ
وَاخْتَلَفَ الضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ وَعَلِيَّهِ الطَّاهِرِينَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُهْتَدِينَ الذَّاكِرِينَ عَنِ الدِّينِ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَىٰ وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ
عَلِيٌّ وَ الْحَسَنِ وَالْحُجَّةِ الْقَوَامِ بِالْقِسْطِ وَ سُلَالَةِ السَّبْطِ.

(۲) اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْاِمَامِ فَرَجًا قَرِيْبًا وَ صَبْرًا جَمِيْلًا وَ نَصْرًا

ص: ۱۵۲

۱- (۱)- و بر دو آقای جوانان اهل بهشت یعنی حسن و حسین علیهما السلام درودی فرست همیشه‌گی به اندازه قطرات باران و هم وزن کوهها و تپه‌ها تا هنگامی که درخت سلام و تحیت برگ می‌دهد و روشنی و تاریکی آمد و شد دارند و درود فرست بر اهل بیت پاکیزه حسین که همان پیشوایان هدایت شده و دفاع‌کنندگان از دین می‌باشند و آنان علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم علیه السلام به عدل و فرزند نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند.

۲- (۲)- خداوندا: من از تو درخواست دارم به حق این امام، گشایشی نزدیک، صبری نیکو و نصرتی همراه با عزت و بی‌نیازی از مخلوقات و ثبات در هدایت و توفیق بر انجام آنچه را دوست داری و روزی گسترده و حلال، پاک و گوارا، ریزان، فراوان و برتر و پیاپی که بدون هیچ زحمت و مشقت و بدون منت از کسی و همراه تندرستی از هر بلاء و ناخوشی و بیماری و دوشادوش سپاسگزاری و قدردانی از نعمت و سلامت به من عطا نمائی.

عَزِيزًا وَغَنِيًّا عَنِ الْخَلْقِ وَثَبَاتًا فِي الْهُدَى وَالْتَوْفِيقَ لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ رِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا مَرِيئًا دَارًا سَائِغًا فَاضِلًا مُفَضَّلًا صَبِيًّا
مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَ لَا نَكْدٍ وَ لَا مِنْهُ مِنْ أَحَدٍ وَ عَافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ سَقَمٍ وَ مَرَضٍ وَ الشُّكْرِ عَلَى الْعَافِيَةِ وَ النَّعْمَاءِ.

(۱) وَ إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ طَاعَةً عَلَى مَا أَمَرْنَا مُحَافِظِينَ حَتَّى تُؤَدِّيَنَا إِلَى جَنَاتِ النَّعِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

(۲) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا وَ انْشِئْ لِي بِالْآخِرَةِ فَنَانَةً لَا يُؤْحِشُنِي مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا خَوْفُكَ وَ لَا يُؤْنِسُنِي
بِالْآخِرَةِ إِلَّا رَجَاؤُكَ.

(۳) اللَّهُمَّ لَكَ الْحُجَّةُ لَاعْلِيكَ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى لِامْنِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ

ص: ۱۵۳

۱- (۱)- و آن هنگام که مرگ آید از تو می خواهیم ما را قبض روح کنی بر نیکوترین حال که آن حالت فرمانبرداری از تو
باشد، حالی که در آن حال نگهبان اوامر تو باشیم. تا این که با رحمت خود ما را به بهشت‌های پر نعمت برسانی. ای مهربانترین
مهربانان. - خداوندا: بر مُحَمَّدٍ و آلش درود فرست و مرا از دنیا به وحشت انداز و به آخرت مأنوس گردان، زیرا که مرا به
وحشت از دنیا نمی اندازد مگر خوف تو و به آخرت مأنوس نمی گرداند مگر امید به رحمت تو.

۲- (۲)- خداوندا: حجت و دلیل برای توست نه بر ضرر تو و شکایت بسوی توست نه از تو، پس بر محمد و آلش درود
فرست و مرا بر نفس ستم پیشه نافرمان و شهوت غلبه گرم یاری فرما و سرانجام امورم را به سلامت دار.

۳- (۳)- خداوندا: فقط از تو درخواست آموزش دارم و این در حالی است که به خاطر کمی شرم و حیاء بر آنچه مرا نهی
کرده ای اصرار می ورزم و ترک طلب آموزش از طرف من - نسبت به گسترش بردباریت آگاهی دارم - ضایع کردن حق
امیدواری به تو است.

إِلَيْهِ وَاعْتَنَى عَلَى نَفْسِي الظُّلْمَةَ العَاصِيَةَ وَشَهْوَتِي الغَالِبَةَ وَاخْتَمَ لِي بِالعَافِيَةِ.

(۱) اللَّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفَارِي إِيَّاكَ وَ أَنَا مُصِرٌّ عَلَى مَا نَهَيْتَ قَلْبُهُ حَيَاءٍ وَ تَرْكِي الِاسْتِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسِعَةِ حِلْمِكَ تَضِيعُ لِحَقِّ الرِّجَاءِ.

(۲) اللَّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبِي تُؤَيِّسُنِي أَنْ أَرْجُوكَ وَ إِنَّ عِلْمِي بِسِعَةِ رَحْمَتِكَ يَمْنَعُنِي أَنْ أَخْشَاكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ صِدْقِ رَجَائِي لَكَ وَ كَذِّبْ خَوْفِي مِنْكَ وَ كُنْ لِي عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي بِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ.

(۳) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَيِّدْنِي بِالعِصْمَةِ وَ أَنْطِقْ لِسَانِي

ص: ۱۵۴

۱- (۱) - خداوندا: به راستی که گناهانم مرا از اینکه به تو امیدوار گردم ناامید می سازند و آگاهی من به وسعت بردباری تو از اینکه نسبت به تو خشیت ورزم مانع می شود.

۲- (۲) - پس بر محمد و آل محمد درود فرست و امیدواریم را به خودت تصدیق کن و ترسم را از خودت تکذیب نما و برای من آنچه باش که نسبت به تو حسن ظن می ورزم ای بزرگوارترین بزرگواران.

۳- (۳) - خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا به مصونیت از گناه و آلودگی کمک کن و لسانم را به حکمت گویا کن و مرا از کسانانی قرار ده که بر تباهی های گذشته پشیمان است و بهره امروز خویش را ضایع نمی سازد و بر روزی فردای خویش هم و غمی ندارد.

بِالْحِكْمَةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدَمُ عَلَى مَا ضَيَّعَهُ فِي أَمْسِهِ وَلا يَغْبُنُ حَظَّهُ فِي يَوْمِهِ وَلا يَهْتُمُّ لِرِزْقِ غَدِهِ.

(۱) اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْبَ مِنَ اسْتِغْنَى بِحِكِّكَ وَافْتَقَرَ إِلَيْكَ وَالْفَقِيرَ مِنَ اسْتِغْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ فَصِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ بِكَ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ لا يَبْسُطُ كَفًّا إِلا إِلَيْكَ.

(۲) اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ قَنَطَ وَآمَامَهُ التَّوْبَةَ وَرَاءَهُ الرَّحْمَةَ وَإِنْ كُنْتُ ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَإِنِّي فِيرَحْمَتِكَ قَوِيٌّ أَلْءَمَلِ فَهَبْ لِي ضَعْفَ عَمَلِي لِقُوَّةِ أَمَلِي.

ص: ۱۵۵

۱- (۱)- خداوندا: غنی کسی است که به وسیله تو بی نیازی خواهد و به تو نیازمند باشد و فقیر کسی است که از تو روی گردانده و از مخلوقات تو بی نیازی طلب کند پس بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از مخلوقات خود به وسیله خود بی نیاز فرما و مرا از کسانی مقرر دار که هرگز دستی نگشاید مگر به جانب تو.

۲- (۲)- خداوندا: نگون بخت کسی است که از رحمت تو مأیوس باشد، در حالی که او توبه را در پیش رو و رحمت تو را پشت سر دارد و اگر رفتار و کردارم ناچیز است ولی نسبت به رحمت تو امیدم قوی می باشد، پس ضعف عَمَلَم را به خاطر قوت امیدم بر من ببخش.

(۱) اللَّهُمَّ إِن كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ فِي عِبَادِكَ مَنْ هُوَ أَقْسَى قَلْبًا مِنِّي وَ أَعْظَمُ مِنِّي ذَنْبًا فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَوْلَى أَعْظَمُ مِنكَ طَوْلًا وَأَوْسَعُ رَحْمَةً وَ عَفْوًا يَا مَنْ هُوَ أَوْحَدٌ فِي رَحْمَتِهِ إِغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِأَوْحَدٍ فِي خَطِيئَتِهِ.

(۲) اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا فَعَصَيْنَا وَ نَهَيْتَ فَمَاتْنَاهُنَا وَ ذَكَرْتَ فَتَنَسَيْنَا وَ بَصَّرْتَ فَتَعَامَيْنَا وَ حَيَّدْتَ فَتَعَدَّيْنَا وَ مَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءُ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا أَعْلَنَّا وَ أَخْفَيْنَا وَ أَحْبَبُ بِمَا نَأْتِي وَ مَا آتَيْنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَوَاحِدْنَا بِمَا أَخْطَأْنَا وَ نَسِينَا وَ هَبْ لَنَا حُقُوقَكَ لَدَيْنَا وَ آتِمَّ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا وَ

ص: ۱۵۶

۱- (۱)- خداوند! اگر تو می دانی که در بین بندگانت از من سنگ دل تر و پر گناه تر وجود دارد، پس من نیز یقین دارم مولائی که فضل و عطایش از تو بیشتر و رحمت و عفویش از تو گسترده تر باشد نیست، پس ای کسی که در مهربانی و رحمت یگانه ای، ببخشای کسی را که در خطا و لغزش یگانه نیست.

۲- (۲)- پروردگارا: تو ما را فرمان دادی پس نافرمانی نمودیم و از زشتیها بازداشتی ولی ما همچنان در مسیر آلودگی قدم گذاشتیم و ما را یادآوری نمودی ولی ما خود را به فراموشی سپردیم و به ما بصیرت و بینائی عطا کردی ولی ما خود را به کوری زدیم و ما را تو ترساندی ولی ما تجاوز کرده و از حد گذرانیدیم و اینها در مقابل احسانی که تو بر ما ارزانی داشتی پاداش شایسته ای نبود و تو نسبت به امور آشکار و نهان ما داناتری و به آنچه که عمل می کنیم و می آوریم آگاه تری، پس بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را بر لغزشها و فراموشی ها مؤاخذه مفرما و حقوقی که تو بر ما داری ببخشای و احسانت را بر ما تمام کن و رحمتت را بر ما جاری ساز.

أَسْئَلُ رَحْمَتَكَ عَلَيْنَا.

(۱) اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِهَذَا الصَّادِقِ الْأَمَامِ وَنَسْتُثَلِّقُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ لَهُ وَلِحَيْدِهِ رَسُولِكَ وَلِأَبَوَيْهِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ إِدْرَارَ الرِّزْقِ الَّذِي بِهِ قِوَامُ حَيَاتِنَا وَصِلَاحِ أَحْوَالِ عِيَالِنَا فَانْتِ الْكَرِيمِ الَّذِي تُعْطِي مِنْ سَعَةِ وَتَمْنَعُ مِنْ قُدْرِهِ وَنَحْنُ نَسْتُلُكَ مِنَ الرِّزْقِ مَا يَكُونُ صِلَاحًا لِلدُّنْيَا وَبَلَاغًا لِلْآخِرَةِ.

(۲) اللَّهُمَّ صِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ وَ إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ.

ص: ۱۵۷

۱- (۱)- خداوندا: ما بوسیله این امام راستگو (یعنی حسین بن علی علیهما السلام) به تو توسل می جوئیم و از تو می خواهیم به آن حقی که برای او و جدش (پیامبرت) و پدر و مادرش علی و فاطمه که همان اهل بیت رحمت هستند که رزقی را که به وسیله آن زندگی ما قوام گیرد و وضعیت اهل و عیال ما سامان پذیرد بر ما فروریزی، پس تو کریمی هستی که براساس وسعت رحمت خود می بخشی و بر مبنای قدرت منع می کنی و ما از تو رزقی را می خواهیم که در دنیا موجب صلاح ما و در آخرت کارساز ما باشد.

۲- (۲)- خداوندا: بر محمد و آل محمد درود فرست و ما و پدر و مادر ما و تمام مردان با ایمان و زنان با ایمان و جمیع مسلمانان را از زن و مرد چه آنها که زنده اند و چه آنان که از دنیا رفته اند را بیامرزد (و در دنیا و آخرت به ما نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش نگهدار) (سوره بقره، آیه ۲۱۰).

(۱) ثم ترکع و تسجد و تجلس و تشهد و تسلّم، فاذا سبحت فعفرّ خديک و قل:

(۲) «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ».

و اسأل الله العصمه و النجاه، و المغفره و التوفيق بحسن العمل و القبول، لما تتقرّب به اليه و تبتغى به وجهه.

وقف عند الرأس ثم صلّ ركعتين على ما تقدم، ثم انكبّ على القبر و قبله و قل:

زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

وادع لنفسك و لواديك و لمن اردت.

رواها ابن المشهدى فى مزاره ص ۴۹۶ و رواها المجلسى فى البحار ج ۹۸ ص ۳۱۷ عن المفيد فى المزار بنقله عن المصباح.

ص: ۱۵۸

۱- (۱) - سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

۲- (۲) - و پس از فراغت از قنوت، ركوع و سجده بجای می آوری و بعد از تشهد و سلام تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام را بجای می آوری آنگاه دو طرف صورت را به خاک گذاشته و چهل مرتبه این چنین بگو: - یعنی منزّه است خدا و ستایش از آن اوست و نیست معبودی جز خدا. و در پایان از خداوند بخواه که تو را از گناهت نجات دهد و بیامرزد و توفیق عمل نیک عطا نماید و اعمالت را قبول کند و موجبات تقرب به خودش را برای تو فراهم سازد آنگاه در نزد سر مبارک می ایستی و دو رکعت نماز مانند نماز قبل می خوانی و خود را روی قبر می اندازی و آن را می بوسی و می گویی: خداوند شرف و منزلت شما را افزون کند و سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد، سپس برای خود و پدر و مادرت و هر کس را که می خواهی دعا می کنی.

شهادت امام حسن و امامت امام حسین علیهما السلام

(۱) مرحوم کلینی در کتاب کافی از محمد بن مسلم نقل نموده که گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «چون وفات امام حسن علیه السلام نزدیک شد به برادر خود، امام حسین علیه السلام، فرمود:

ای برادر! تو را وصیت می کنم، وصیت مرا به خاطر بسیار. هنگامی که از دنیا رفتم مرا آماده کن و سپس جنازه ام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید عهد کنم. آن گاه نزد مادرم فاطمه ببر و در نهایت به بقیع ببر و در آن جا به خاک بسیار و بدان که از ناحیه عایشه ظلمی به من خواهد رسید که خداوند و مردم شاهد عمل او می باشند و عداوت و دشمنی او را نسبت به خدا و رسول او و ما خانواده می دانند.

(۲) و چون امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود بدن او را آماده نموده و بر سریری گذاردند و سپس به محلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه ها نماز می خواند بردند و چون

ص: ۱۵۹

۱- (۱) استشهاد الحسن و امامه الحسين عليهما السلام الكافي ج ۱/۳۰۰ بسنده عن محمد بن مسلم قال: سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: لما حضر الحسن بن علي عليهما السلام الوفاة قال للحسين عليه السلام: يا اخي اني اوصيك بوصيه فاحفظها، اذا انامت فهيني ثم وجهني الى رسول الله صلى الله عليه وآله لأحدث به عهدا ثم اصرفني الى امي عليها السلام ثم ردني فادفني بالبقيع

۲- (۲) و اعلم انه سيصيني من عايشه ما يعلم الله و الناس: صنيعها و عداوتها لله و لرسوله و عداوتها لنا اهل البيت، فلما قبض الحسن عليه السلام [و] وضع عليه السلام على السرير ثم انطلقوا به الى مصلى رسول الله صلى الله عليه وآله الذي كان يصلى فيه على الجنائز؛ فصلى عليه الحسين عليه السلام و حمل و ادخل الى المسجد؛

امام حسین علیه السلام بر بدن برادر نماز خواند و جنازه او را وارد مسجد نمودند و نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاردند، به عایشه اطلاع داده شد که بنی هاشم می خواهند بدن امام حسن علیه السلام را کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند.

(۱) پس عایشه با شتاب بیرون آمد و بر استری سوار شد. - او در اسلام نخستین زنی بود که بر استر سوار شد و به بنی هاشم گفت: جنازه امام حسن را از خانه من دور کنید، من اجازه نمی دهم او را در خانه من دفن کنید و با دفن او در این جا حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بشکنید! امام حسین علیه السلام به او فرمود: پیش از این تو و پدرت حرمت آن حضرت را شکستید و کسی را در آن جا دفن کردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن راضی نبود و خداوند از تو مؤاخذه خواهد نمود.»

مؤلف گوید: در روایات دیگر آمده است که ابن عباس نیز پاسخ عایشه را داد و او را محکوم نمود و عایشه به بنی امیه و بنی مروان دستور داد تا جنازه حضرت مجتبی علیه السلام را تیرباران نمودند و بعضی از تیرها کفن آن حضرت را سوراخ نمود و به بدن او اصابت کرد که در زیارت آن حضرت به آن اشاره شده است.

این ستم در حالی بود که همه مردم دیده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را می بوسید و می فرمود: «هر کس آنها را دوست بدارد من را دوست داشته و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی نموده است.» و می فرمود: «آنان

ص: ۱۶۰

۱- (۱) فَلَمَّا اوقف علی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله ذهب ذوالعونین [الجاسوس] الی عایشه فقال لها: انهم قد اقبلوا بالحسن لیدفنوا مع النبی صلی الله علیه و آله فخرجت مبادرة علی بغل بسرج - فكانت اول امرأه رکبت فی الإسلام سرجا - فقالت: نحوًا ابنکم عن بیتی، فانه لا یدفن فی بیتی و یهتک علی رسول الله حجابہ؛

فرزندان من و امام و رهبر مردم خواهند بود؛ خواه قیام کنند و خواه [طبق وظیفه ای که دارند] صلح نمایند و خون خود و شیعیان خود را حفظ نمایند.»

(۱) در مورد امامت امام حسین علیه السلام روایات فراوانی وجود دارد که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می نمایم. طالبین می توانند به کتاب «میزان الحق» و «دوله المهدی»، بخش اثبات امامت ائمه علیهم السلام مراجعه فرمایند.

سخنی چند قبل از شروع در مقتل امام حسین علیه السلام

(۲) مؤلف گوید: شیخ بزرگوار مرحوم ابن قولویه قمی در ابتدای کتاب کامل

ص: ۱۶۱

۱- (۱) فقال لها الحسين عليه السلام: قديماً؛ هتكت انت و ابوك حجاب رسول الله صلى الله عليه و آله و ادخلت عليه بيته من لا يحبّ قربه، و أنّ الله سائلك عن ذلك يا عايشه. و قال النبي صلى الله عليه و آله: الحسن و الحسين امامان قاما اوقعدا. و الروايات التي وردت في امامته عليه السلام كثيره جداً لم نذكرها اختصاراً، و يأتي بعضها في الفصول الآتية و قد ذكرناها في كتابنا ميزان الحق و دوله المهدي عليه السلام فليراجع الطالب.

۲- (۲) المقدمات التي يلزم ذكرها قبل الشروع في المقتل اقول: من اللازم ان نذكر قبل مقتل الحسين عليه السلام و اولاده و اصحابه مقدمات لتبيين ما اردناه في ذكر مقتله عليه السلام و احسنه ما ذكره الشيخ ابوالقاسم جعفر بن قولويه القمي رضوان الله تعالى عليه و على جميع علماءنا الماضين في اول كتابه المسمى بكامل الزيارات و هو من احسن الكتب و امتنها في موضوعه و فيه اصحّ الروايات و الاسناد و مؤلفه من اوثق و اقدم علماءنا الماضين جزاهم الله احسن جزاء المحسنين الذين صرفوا عمرهم في خدمه شريعه سيّد المرسلين و ذكر فضائل و مصائب اولاده العتره المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين و جعلنا الله في زمرتهم و من خدامهم بفضله و كرمه أنّه ارحم الراحمين.

الزیارات که از بهترین کتاب های شیعه و دارای اسناد صحیحه است مقدماتی را برای زائران ائمه علیهم السلام و عزاداران آنان به ویژه زائرین امام حسین و عزاداران آن حضرت بیان نموده که ما بخش هایی از آن را پیش از شروع در مقتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام ذکر می کنیم:

آیاتی در مورد شهادت امام حسین علیه السلام

(۱) امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدُنَّ فی الأرض مرّتين و لتعلنَّ علوا کبیرا» فرمود: «مقصود کشته شدن امیرالمؤمنین و فرزند او امام حسن علیهما السلام می باشد، و مقصود از «و لتعلنَّ علوا کبیرا»

ص: ۱۶۲

۱- (۱) ما نزل من القرآن بقَتْلِ الحسین علیه السلام وَ انتقام الله عزوجل له و لوبعد حين ۱- قال فی کامل الزیارات: حدّثنی محمّد بن جعفر القرشی الرزاز قال حدّثنی محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب عن موسی بن سعدان الحنّاط عن عبد الله بن قاسم الخضرمی عن صالح بن سهل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل: «و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدُنَّ فی الارض مرّتين» قال: قتل امیرالمؤمنین علیه السلام و طعن الحسن بن علی علیه السلام «و لتعلنَّ علوا کبیرا» قتل الحسین بن علی علیه السلام «فاذا جاء وعد اولیئهما» قال: اذا جاء نصر الحسین علیه السلام «بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار» بیعتهم الله قبل قیام القائم علیه السلام لایدعون و ترا لآل محمّد الا احرقوه و کان وعد الله مفعولاً.

کشته شدن امام حسین علیه السلام است، و مقصود از «فاذا جاء وعدا وليهما» رسیدن زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام است که خداوند می فرماید: «بعثنا عليكم عبادا لنا اولی بأس شدید...»؛ یعنی قبل از قیام حضرت مهدی خداوند مردمی را که دارای قدرت شدیدی هستند می فرستد و آنان انتقام خون آل محمد صلی الله علیه و آله را خواهند گرفت و همه قاتلین آنان را آتش خواهند زد و این وعده حتمی و مسلم خداوند می باشد.»

(۱) ۲ ابوبصیر می گوید: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «أنا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیاه الدنیا و یوم یقوم الأشهاد» فرمود: «انتقام خداوند از قاتلین امام حسین علیه السلام بعدا انجام خواهد شد.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، قاتلین امام حسین علیه السلام کشته شدند اما هنوز انتقام خون او گرفته نشده است [بلکه در زمان حکومت حضرت مهدی و در قیامت گرفته خواهد شد].»

(۲) ۳ امام صادق علیه السلام فرمود: «آیه شریفه «و إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» در باره امام حسین علیه السلام نازل شده است [و در زمان حکومت حضرت مهدی و در قیامت انتقام خون او گرفته خواهد شد].»

ص: ۱۶۳

۱- (۱) ۲- وحدثنی ابی رحمہ اللہ عن سعدبن عبداللہ عن احمدبن محمد بن عیسی عن محمدبن سنان عن علی بن ابی حمزہ عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیہ السلام قال: تلا هذه الایه «أنا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوه الدنیا و یوم یقوم الأشهاد» قال: الحسین بن علی منہم ولم ینصر بعد ثم قال: و اللہ لقد قتل قتله الحسین علیہ السلام و لم یطلب بدمه بعد.

۲- (۲) ۳- و حدثنی ابی رحمہ اللہ عن سعدبن عبداللہ عن یعقوب بن یزید و ابراهیم بن ہاشم عن محمد بن ابی عمیر عن بعض رجاله عن ابی عبداللہ علیہ السلام فی قول اللہ عزوجل: «و اذا الموءودہ سئلت بأی ذنب قتلت» قال: نزلت فی الحسین بن علی علیہما السلام .

(۱) ۴ ابو خالد کابلی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «مقصود از آیه شریفه «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند که مظلوم کشته شده اند و خداوند انتقام خون آنان را خواهد گرفت.»

(۲) ۵ امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» فرمود: «گرفته شدن انتقام خون مظلوم وقتی است که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نماید و از خون جدّ خود امام حسین علیه السلام انتقام بگیرد. او اگر برای انتقام خون جدّ خود همه اهل زمین را بکشد اسراف نخواهد بود.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، حضرت مهدی علیه السلام هر کس را که از نسل قاتلین جدّ او باشد خواهد کشت.»

ص: ۱۶۴

۱- (۱) ۴- حدّثنی ابی رحمه الله عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی عن العباس بن معروف عن صفوان بن یحیی عن حکم الحنّاط عن ضریس عن ابی خالد الکابلی عن ابی جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول فی قول الله عزّوجلّ: «اذن للذین یقاتلون بانّهم ظلّموا و انّ الله علی نصرهم لقدیر»، قال: علی و الحسن و الحسین علیهم السلام .

۲- (۲) ۵- وحدّثنی محمد بن الحسن بن احمد عن محمد بن الحسن الصفّار عن العباس ابن معروف عن محمد بن سنان عن رجل قال: سألت عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی: «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا» قال: ذلك قائم آل محمد ینخرج فیقتل بدم الحسین علیه السلام فلو قتل اهل الارض لم یکن مسرفا: و قوله: «فلا یسرف فی القتل» لم یکن لیصنع شیئا یكون سرفا قال ابو عبدالله علیه السلام: یقتل و الله ذراری قتله الحسین علیه السلام بفعال آبائها.

(۱) امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «لَا عُذْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» فرمود: «مقصود از ظالمین در این آیه، فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام هستند.»

آگاهی پیامبران و ملائکه از شهادت امام حسین علیه السلام

(۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «اسماعیل صادق الوعد، آن اسماعیل فرزند ابراهیم علیهما السلام نیست بلکه او پیامبری از پیامبران بود که خداوند او را به طرف قوم خود مبعوث نمود و آنان او را گرفتند و پوست سر و صورت او را کردند. پس ملکی از طرف خداوند نزد او آمد و به او گفت: خداوند مرانزد تو فرستاده است، هر دستوری داری بگو تا انجام دهم، او گفت: می خواهم همانند حسین فرزند پیامبر آخرالزمان

ص: ۱۶۵

(۱) ۲- برید عجلی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا مقصود از اسماعیل در آیه شریفه «واذکر فی الكتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاً» فرزند ابراهیم خلیل است؛ چنانکه مردم فکر کرده اند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «اسماعیل، فرزند ابراهیم، قبل از ابراهیم از دنیا رفت، چگونه امکان دارد که او پیامبر بوده باشد؟»

(۲) گفتم: فدای شما شوم! پس اسماعیل صادق الوعد کیست؟ امام صادق علیه السلام

ص: ۱۶۶

۱- (۱) ۲- حدّثنی محمّد بن جعفر الرزّاز عن محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب و احمد بن الحسن بن علیّ عن ابیه عن مروان بن مسلم عن یزید بن معویّه العجلی قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام: یا بن رسول الله اخبرنی عن اسمعیل الذی ذکره الله فی کتابه حیث یقول: «و اذکر فی الكتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاً» أکان اسمعیل بن ابراهیم علیه السلام؟ فانّ النّیاس یزعمون انه اسمعیل بن ابراهیم فقال علیه السلام: انّ اسمعیل مات قبل ابراهیم و انّ ابراهیم کان حجّه لله کلّها صاحب شریعه فالی من أرسل اسمعیل اذن؟ فقلت: جعلت فداک فمن کان؟ قال علیه السلام: ذاک اسمعیل بن حزقیل النبیّ علیه السلام بعثه الله الی قومه فکذبوه فقتلوه و سلخوا وجهه فغضب الله له علیهم فوجه الیه اسطاطائل ملک العذاب فقال له: یا اسماعیل انا اسطاطائل ملک العذاب و جهنی الیک ربّ العزّه لأعدّب قومک بانواع العذاب ان شئت فقال له اسماعیل:

۲- (۲) لا حاجه لی فی ذلک فاوحی الله الیه فما حاجتک یا اسمعیل؟ فقال: یا ربّ انک اخذت الميثاق لنفسک بالربوبیّه و لمحمّد بالنبوّه و لأوصیائه بالولایه و اخبرت خیر خلقک بما تفعل امّته بالحسین بن علیّ علیه السلام من بعد نبیّها و انک وعدت الحسین علیه السلام ان تکرّ الی الدنیا حتّی ینتقم بنفسه ممّن فعل ذلک به فحاجتی الیک یا ربّ ان تکرّنی الی الدنیا حتّی انتقم ممّن فعل ذلک بی كما تکرّ الحسین علیه السلام فوعد الله اسماعیل بن حزقیل ذلک فهو یکرّ مع الحسین علیه السلام.

فرمود: «او اسماعیل بن حزقیل پیامبر است که خداوند او را به پیامبری مبعوث نمود و قومش او را تکذیب نمودند و به قتل رساندند و پوست صورت او را کردند. پس خداوند به آنان خشم نمود و قبل از کشته شدن اسماعیل، اسطاطایل، ملک عذاب را نزد او فرستاد و آن ملک به او گفت: پروردگار ربّ العزّه مرا فرستاده که اگر بخواهی قوم تو را به انواع عقوبت ها عذاب کنم. اسماعیل در پاسخ آن ملک گفت: مرا حاجتی به عذاب آن ها نیست. به او وحی شد پس حاجت تو چیست؟ اسماعیل گفت: خدایا، تو از بندگان خود برای خود میثاق ربوبیت و برای محمد میثاق نبوت و برای اوصیای او میثاق ولایت گرفتی و به بهترین خلق خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله خیر دادی که امت او با حسین بن علی علیهما السلام چه خواهند نمود و به حسین علیه السلام نیز وعده دادی که او را به دنیا بازگردانی تا به دست خود از آنانی که او را به شهادت رسانده اند انتقام بگیری؛ حاجت من نیز این است که مرا نیز همانند او به دنیا بازگردانی تا از قوم خود انتقام بگیرم. پس خداوند دعای او را مستجاب نمود و او نیز با حسین علیه السلام رجعت خواهد نمود.»

ماجرای فطرس ملک

(۱) ابراهیم بن شعیب میثمی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

ص: ۱۶۷

۱- (۱) قِصَّةُ فَطْرَسِ الْمَلِكِ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُرَشِيِّ الرَّزَّازُ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي خَالِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ سَعْدَانَ الْحَنَاطِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَسَمِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شُعَيْبِ الْمِثْمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَلَدَ امْرَأَةً عَزَّوَجَلَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَهْبِطَ فِي الْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ فِيهِتَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَ كَانَ مَهْبِطَ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ فِيهَا مَلِكٌ يُقَالُ لَهُ: فَطْرَسٌ كَانَ مِنَ الْحَمَلَةِ فَبَعَثَ فِي شَيْءٍ فَبَطَأَ فِيهِ فَكَسَّرَ جَنَاحَهُ وَ الْقَى فِي تِلْكَ الْجَزِيرَةِ يَعْبُدُ اللَّهُ فِيهَا سِتْمَائَةَ عَامَ حَتَّى وُلِدَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الْمَلِكُ لَجَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

هنگامی که حسین بن علیّ علیهما السلام به دنیا آمد خداوند جبرئیل را با هزار ملک فرستاد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ولادت او تبریک گویند. جبرئیل علیه السلام در مسیر خود بین دریا به جزیره ای برخورد نمود که ملکی به نام قطرس در آن جا بود و در اثر خطا و سستی در انجام وظیفه خداوند بال های او را شکسته و او را در آن جزیره رها نموده بود.

شش صدسال بود که او در آن جا عبادت خدا را می نمود و چون امام حسین علیه السلام به دنیا آمد قطرس به جبرئیل گفت: به کجا می روی؟ جبرئیل گفت: خداوند به محمّد صلی الله علیه و آله نعمتی عطا نموده و من مأمور شده ام که از طرف خداوند و از طرف خود به او تهنیت بگویم. قطرس گفت: مرا با خود ببر، شاید محمّد صلی الله علیه و آله برای من دعایی بکند.

(۱) پس جبرئیل علیه السلام او را همراه خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و بعد از تهنیت،

ص: ۱۶۸

۱- (۱) این ترید؟ قال: انّ الله تعالى انعم على محمد صلی الله علیه و آله فقال الملك لجبرئیل علیه السلام: این ترید قال: انّ الله تعالى انعم على محمد صلی الله علیه و آله بنعمه فبعث اهنته من الله و منی فقال: یا جبرئیل احملنی معک لعلّ محمّدا صلی الله علیه و آله يدعوالله لی قال: فحمله فلما دخل جبرئیل على النبی صلی الله علیه و آله و هنأه من الله و هنأه منه و اخبره بحال فطرس فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا جبرئیل ادخله فلما ادخله اخبر فطرس النبی صلی الله علیه و آله بحاله فدعاه النبی صلی الله علیه و آله و قال: له تمسیح بهذا المولود وعدالی مکانک قال: فتمسیح فطرس بالحسین علیه السلام و ارتفع و قال یا رسول الله علیه السلام اما انّ امتک ستقتله وله علیّ مکافاه ان لا يزوره زائر الاّ بلغته عنه و لا یسلّم علیه مسلّم الاّ بلغته سلامه و لا یصلی علیه مصلّ الاّ بلغته علیه صلوته قال: ثم ارتفع.

حال فطرس را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را بیاور.

پس فطرس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و احوال خود را بیان نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او دعا نمود و فرمود: خود را به این مولود بمال و مقام خود را بازیاب. فطرس با امام حسین علیه السلام تماس پیدا نمود و پرواز کرد و به آن حضرت گفت: ای رسول خدا! امت شما این فرزند را خواهند کشت. او بر من حقی پیدا نموده و من برای جبران حق او زیارت و سلام و صلوات هر زایری را که از دور به او سلام فرستد به او می رسانم.»

لعنت خدا و پیامبران بر قاتل امام حسین علیه السلام

(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه فاطمه علیها السلام بود و

ص: ۱۶۹

۱- (۱) لعن الله تبارک و تعالی و لعن الأنبياء عليهم السلام قاتل الحسين بن عليّ عليهما السلام ۱- حدّثني ابي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطيني عن محمّد بن سنان عن ابي سعيد القمّاط عن ابن ابي يعفور عن ابي عبد الله عليه السلام قال: بينما رسول الله صلى الله عليه و آله في منزل فاطمه عليها السلام والحسين في حجره اذ بكى و خرّ سا جدا ثم قال: يا فاطمه يا بنت محمّد انّ العليّ الأعلى ترائي لي في بيتك هذا في ساعتی هذه

امام حسین علیه السلام را در دامن خود گذارده بود. ناگهان گریان شد و به سجده افتاد. و به فاطمه علیها السلام فرمود: ای فاطمه، الآن خدای خود را به بهترین وجه و زیباترین هیئت [به ملاقات روحانی و صفات جمال و جلال [ملاقات نمودم. خداوند به من فرمود:

(۱) ای محمد! آیا حسین را دوست می داری؟ گفتم: آری، او نور چشم من و میوه دل من است. پس فرمود: ای محمد! حسین مولود با برکتی است، برکات و صلوات و رحمت و رضوان من بر او باد و لعنت و خشم و عذاب و خزی و عقوبت من بر کسانی که با او به نزاع و دشمنی و جنگ بر می خیزند. آگاه باش که او در دنیا و آخرت آقای شهدای اولین و آخرین است و پدر او افضل و بهتر از اوست. سلام مرا به او برسان و او را بشارت ده که او پرچم هدایت و منار اولیای من و حافظ و شاهد بر خلق من و خازن علم من و حجت من بر اهل آسمان و زمین و جن و انس خواهد

ص: ۱۷۰

۱- (۱) قال العلامة المجلسی فی بیان الحدیث أنّ العلی الأعلى ای رسوله جبرئیل لویکون الترائی کنایه من الظهور العلی و حسن الصورة کنایه عن ظهور صفات کماله تعالی له و وضع الید کنایه عن افاضه الرحمه). فی احسن صورہ و اھیأهیه و قال لی: یا محمد اتحبّ الحسین علیه السلام فقلت: نعم قرّه عینی و ریحانتی و ثمره فؤادی و جلدہ مابین عینی فقال لی: یا محمد و وضع یدہ علی رأس الحسین علیه السلام بورك من مولود علیه برکاتی و صلواتی و رحمتی و رضوانی، و لعنتی و سخطی و عذابی و خزی و نکالی علی من قتله و ناصبه و ناواه و نازعه اما أنّه سید الشهداء من الأولین و الاخرین فی الدنيا و ذکر الحدیث (یاتی تمام الحدیث فی الباب الثانی و العشرین)

(۱)۲- ابن قولویه در کامل الزیارات، با سند خود، از کعب نقل نموده که گوید: نخستین کسی که بر قاتل حسین بن علی علیهما السلام لعنت نمود ابراهیم خلیل علیه السلام بود. او به فرزندان خود نیز امر نمود و از آنان عهد و پیمان گرفت که بر او لعنت کنند. سپس موسی بن عمران علیه السلام او را لعنت کرد و به امت خود نیز امر نمود تا او را لعنت کنند. سپس داود علیه السلام او را لعنت نمود و به بنی اسرائیل نیز امر کرد تا او را لعنت کنند.

و بعد از او عیسی علیه السلام او را فراوان لعنت نمود و به بنی اسرائیل فرمود قاتل حسین علیه السلام را لعنت کنید و اگر او را درک کردید از یاری او باز نایستید، هر کس که با او شهید شود مانند کسی است که با پیامبران شهید شده باشد و هرگز یاوران او به او پشت نخواهند نمود.

ص: ۱۷۱

۱- (۱)۲- و حدّثنی ابوالحسین محمّد بن عبدالله بن علی الناقد قال حدّثنی ابوهرون العیسی عن ابی الأشهب جعفر بن حنان عن خالد الربعی قال: حدّثنی من سمع کعبا یقول: أوّل من لعن قاتل الحسین بن علیّ علیهما السلام ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام لعنه و امرولده بذلك و اخذ علیهم العهد و الميثاق ثمّ لعنه موسی بن عمران و امرأته بذلك ثمّ لعنه داود و امر بنی اسرائیل ثمّ لعنه عیسی و اکثر ان قال: یا بنی اسرائیل العنوا قاتله و ان ادرکتهم ایامه فلا تجلسوا عنه فانّ الشهید معه کالشهید مع الأنبیاء مقبل غیر مدبر و کائی انظر الی بقعته و مامن نبیّ الآ- و قد زار کربلا- و وقف علیها و قال انّک لبقعته کثیره الخیر فیک یدفن القمرالأزهر. [کامل الزیارات ص ۷۰]

(۱) سپس فرمود: گو این که من به بقعه و محل قبر او نظر می نمایم و هیچ پیامبری نیست جز این که کربلای او را زیارت می نماید و می گوید: ای زمین کربلا، تو زمین پربرکتی هستی که در دل تو ماهی نورانی مانند حسین بن علی علیهما السلام دفن خواهد شد.

۳- سپس ابن قولویه با سند خود از مشیخه نقل می کند که گویند: ملکی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به او داد آن ملک مربوط به دریاها بود؛ چرا که ملکی از ملائکه فردوس وارد بر دریا شد و بال های خود را بر آن پهن نمود و سپس صیحه و فریادی زد و گفت: ای اهل دریاها! لباس ماتم بپوشید که میوه دل رسول الله صلی الله علیه و آله را سر بریدند. سپس با بال های خود مقداری از خاک کربلا را برداشت و به آسمان ها برد و هر ملکی آن را بویید و نزد خود نگهداشت و بر قاتلین آن حضرت و پیروان آنان لعنت نمود.

ص: ۱۷۲

۱- (۱)۳- حدّثنی الحسین بن علی الزعفرانی بالرّی قال: حدّثنا محمّد بن عمر النّصیبی عن هشام بن سعد قال اخبرنی المشیخه أنّ الملک الذی جاء الی رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله بقتل الحسین و ابن علی علیهما السلام کان ملک البحار و ذلک أنّ ملکاً من ملائکه الفردوس نزل علی البحر فنشر اجنحته علیها ثمّ صاح صیحه و قال: یا اهل البحار بسوا اثار الحزن فانّ فرخ رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله مذبوح ثمّ حمل من تربته فی اجنحته الی السموات فلم یبق ملک فیها الاّ شمّها و صار عنده لها اثر و لعن قتلته و اشیاعهم و اتباعهم.

پیش گوئی رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به شهادت امام حسین علیه السلام

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: «روزی امام حسین علیه السلام در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت با او بازی می نمود و می خندید. پس عایشه گفت: یا رسول الله! چقدر تو را این بیچه خوش آمده است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم، در حالی که او میوه دل و نور چشم من است. ای عایشه، آگاه باش که امت من او را خواهند کشت. پس هر کس به زیارت قبر او برود خداوند ثواب یک حج از حج های من را در نامه عمل او می نویسد.»

(۲) عایشه گفت: زیارت او به اندازه یک حج شماس است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلکه دو حج از حج های من!» عایشه گفت: ثواب دو حج از حج های شما؟! رسول

ص: ۱۷۳

۱- (۱) قول رسول الله صلی الله علیه و آله: الحسين عليه السلام تقتله امته من بعده ۱- حدیثی ابی رحمہ الله و محمد بن الحسن بن الولید عن سعد بن عبد الله عن محمد بن عیسی بن عبید عن صفوان بن یحیی و جعفر بن عیسی بن عبید الله قال حدثنا ابو عبد الله الحسين بن ابی غنم رعمن حدیثه عن ابی عبد الله علیه السلام قال: كان الحسين ابن علی علیه السلام ذات یوم فی حجر النبی صلی الله علیه و آله یلاعبه و یضحک فقلت عائشه: یا رسول الله ما اشدّ اعجابک بهذا الصبی؟ فقال لها: ویلک و کیف لا- احبه ولا- اعجب به و هو ثمره فؤادی و قره عینی اما انّ امّتی ستقتله فمن زاره بعد و فاته كتب الله له حجّه من حجّتی قالت: یا رسول الله حجّه من حججک؟

۲- (۲) قال: نعم حجّتی من حججی قالت: یا رسول الله حجّتی من حججک؟ قال: نعم واربعة قال: فلم تزل تزاده و یزید و یضعف حتّی بلغ تسعین حجّه من حجج رسول الله صلی الله علیه و آله باعمارها. (کامل الزیارات ص ۶۸)

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بلکه چهار حج از حج های من!» تا اینکه پیایی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن افزود تا به نود حج و نود عمره رسید.

(۱) ۲ امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را از آغوش فاطمه علیها السلام گرفت و فرمود: «عزیزم! خدا لعنت کند کسانی که تو را می کشند و بدن تو را برهنه رها می کنند؛ و خداوند هلاک نماید کسانی را که علیه تو اجتماع می کنند. خداوند بین من و آنان حکم نماید.»

پس فاطمه علیها السلام عرض کرد: «پدرجان! چه می گوئید؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم! من به یاد مصایب و ظلم و خیانتی افتادم که پس از من و تو به او می رسد. او در آن زمان یارانی خواهد داشت مانند ستارگان آسمان که به سوی شهادت روانه می شوند. گو این که من محل لشکر و اجتماع و سرزمین شهادت آنان را می بینم!»

(۲) پس فاطمه علیها السلام عرض کرد: «پدر جان! محل شهادت آنان کجاست؟» رسول

ص: ۱۷۴

۱- (۱) ۲- حدثني محمّد بن عبد الله بن حماد البصرى عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن مسمع بن عبد الملك عن ابي عبد الله عليه السلام قال: كان الحسين عليه السلام مع امه تحمله فاخذه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: لعن الله قاتليك و لعن الله ساليك و اهلك الله المتوازين عليك و حكم الله بيني و بين من اعان عليك فقالت فاطمه: يا ابا ابي شىء تقول؟ قال: يا بنتاه ذكرت ما يصيبه بعدى و بعدك من الأذى و الظلم و الغدرو البغى و هو يومئذ في عصبه كأنهم نجوم السماء يتهادون الى القتل و كأنى انظر الى معسكرهم و الى موضع رحالهم و تربتهم .

۲- (۲) فقالت: يا ابا و اين هذا الموضع الذى تصف؟ قال: موضع يقال له: كربلا و هى ذات كرب و بلاء علينا و على الأمه يخرج عليهم شرار امتى و لو ان احدهم يشفع له من فى السموات و الأرضين ماشفّعوا فيهم و هم المخلدون فى النار قالت: يا ابا فيقتل؟ قال صلى الله عليه و آله:

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زمینی است که کربلا نامیده می شود. آن زمین برای ما و برای امت من زمین بلا و مصیبت است. بدترین امت من به جنگ فرزندانم حسین خواهند آمد که اگر اهل آسمان ها و زمین از آنان شفاعت کنند پذیرفته نخواهد شد و آنان در آتش دوزخ مخلد و جاوید خواهند بود!»

(۱) پس فاطمه علیها السلام عرض کرد: «پدرجان! آیا حسین من کشته می شود؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آری، کشته می شود؛ به کیفیتی که احدی همانند او کشته نشده است همه آسمان ها و نقاط زمین و ملائکه و حیوانات وحشی و ماهیان دریاها براو گریه می کنند و اگر به آنان اجازه انتقام داده می شد جنبندای روی زمین باقی نمی ماند.»

سپس فرمود: «کسانی از دوستان ما به یاری او [و زیارت او] می آیند که ایمان آنان به خداوند از همه مردم قوی تر و حمایت آنان نسبت به ما بیش از دیگران است بلکه در روی زمین کسی جز آنان مورد توجه خداوند نیست.»

آنان در میان تاریکی های ظلم و ستم، چراغ های هدایت مردم اند آنان شفیعان

ص: ۱۷۵

۱- (۱) نعم یا بنتاه و ما قتل قتلته احد کان تبکیه السموات و الارضون و الملائکه و الوحش و الحیتان فی البحار و الجبال لویؤذن لها ما بقی علی الأرض متنفس و تأتیه قوم من محبینا لیس فی الارض اعلم باللّه و لا اقوم بحقّنا منهم و لیس علی ظهر الأرض احدٌ یلتفت الیه غیرهم اولئک مصابیح فی ظلمات الجور و هم الشفعاء واردون حوضی غدا اعرفهم اذاوردوا علیّ بسیماهم و اهل کلّ دین یطلبون ائمتّهم و هم یطلبوننا و لا یطلبون غیرنا و هم قوام الارض بهم ینزل الغیث و ذکر الحدیث بطوله (هذا الحدیث بتمامه و طوله ذکره فرات بن ابراهیم فی تفسیره باسناده).

روز قیامت اند که من آنان را کنار حوض کوثر از سیمای صورتشان می شناسم، پیروان هر دینی در جستجوی رهبران خود هستند و آنان در جستجوی ما هستند و به طرف غیر ما نمی روند، آنان استوانه های هدایت می باشند که خداوند رحمت خود را به واسطه آنان نازل می فرماید...»

(۱) ۳ مرحوم ابن قولویه از امام باقر علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دوست داشته باشد که همانند من زندگی کند و همانند من بمیرد و در بهشت عدن کنار درختی که خداوند به دست خود غرس نموده ملازم شود باید ولایت و امامت علی و اوصیای بعد از او را پذیرفته و مقام آنان را دریافته و تسلیم آنها باشد.»

سپس فرمود: «همانا آنان هادیان پسندیده خدا هستند و خداوند علم و دانش و فهم من را به آنان داده است. آنان عترت من هستند، گوشت آنان گوشت من و خون آنان خون من است. من از امت خود که منکر فضل و حق آنانند و به دشمنی با آنان بر می خیزند [و آنان را به شهادت می رسانند] و حرمت من را در باره آنان

ص: ۱۷۶

۱- (۱) ۳- حدّثنی محمّد بن الحسین بن الولید عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عیسی بن عبید عن ابی عبد الله زکریّا المؤمن عن ایوب بن عبد الرحمن و زید بن الحسن ابی الحسن و عباد جمعیاً عن سعد الأسکاف قال: قال ابو جعفر علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من سرّه ان یحیی محیای و یموت مماتی و یدخل جنّه عدن فیلزم قضیبا غرسه ربّی بیده فلیتولّ علیّاً و الأوصیاء من بعده و لیسلّم لفضلهم فانّهم الهداه اعطاهم الله فهمی و علمی و هم عترتی من لحمی و دمی الی الله اشکوعدهم من امتی المنکرین لفضلهم القاطعین فیهم صلتی و الله لیقتلنّ ابنی لا انا لهم الله شفاعتی.

رعایت نمی کنند به خدا شکایت می کنم. به خدا سوگند، این امت فرزند من حسین را خواهند کشت، خداوند آنها را از شفاعت من محروم نماید!»

(۱) ۴ از امام باقر علیه السلام نیز نقل نموده که فرمود: «عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون امام حسین را می دید به امیرالمؤمنین می فرمود: «او را نگهدار» و سپس او رامی گرفت و بر روی او می افتاد و او را می بوسید و گریه می کرد. پس [یک بار] امام حسین علیه السلام به جدّ خود گفت: برای چه گریه می کنید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عزیزم! جای شمشیرها را از بدن تو می بوسم. امام حسین علیه السلام گفت:

آیا من کشته می شوم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، به خدا سوگند، تو و برادرت حسن و پدرت علی کشته خواهید شد! امام حسین گفت: آیا قبرهای ما متفرق خواهد بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری. امام حسین علیه السلام گفت: چه کسانی از امت شما ما را زیارت خواهند نمود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جز صدیقین [و افراد خالص] ما را زیارت نخواهند نمود.»

ص: ۱۷۷

۱- (۱) ۴- حدّثنی الحسن بن عبداللّه بن محمّد بن عیسی ابیه عن الحسن بن محبوب عن علی بن شجره عن سلام الجعفی عن عبداللّه بن محمّد الصنعانی عن ابی جعفر علیه السلام قال: کان رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله اذا دخل الحسین علیه السلام جذبّه الیه ثمّ یقول لأمیر المؤمنین علیه السلام: امسکه ثمّ یقع علیه فیقبّله و ینبکی یقول: یا ابه لم تبکی؟ فیقول: یا بنی اقبل موضع السیوف منک قال: یا ابه واقتل؟ قال: ای واللّٰه و ابوک و اخوک و انت قال یا ابه فمصارعنا شتی قال: نعم یا بنی قال فمن یزورنا من امتک قال لا یزورنی ولا یزور اباک و اخاک و انت الاّ الصّدّیقون من امتی.

پیش گویی امیرالمؤمنین از شهادت امام حسین علیه السلام

(۱) ابن قولویه در کامل الزیارات از ابو عبدالله جدلی نقل نموده که گوید: من بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم، و دیدم امام حسین علیه السلام در کنار او نشسته است. و امیرالمؤمنین علیه السلام دست خود را بر شانه امام حسین علیه السلام زد و فرمود: «این فرزند مرا می کشند و کسی او را یاری نمی کند!» گفتم: ای امیرالمؤمنین! به خدا سوگند، این برای حسین زندگی ناگواری است. فرمود: «آری، چنین خواهد شد!»

(۲) از امام صادق علیه السلام نیز نقل نموده که فرمود: «امیرالمؤمنین به فرزند خود امام حسین علیه السلام فرمود: «عزیزم! تو از قدیم اسوه و پیشوای [شهیدان] و مجاهدان بوده ای. امام حسین علیه السلام به پدر خود عرض کرد: فدای شما شوم! حال من چگونه

ص: ۱۷۸

۱- (۱) قول امیرالمؤمنین علیه السلام فی قتل الحسین علیه السلام و قول الحسین له فی ذلك ۱- حدّثنی محمد بن جعفر الرزّاز القرشی قال: حدّثنی خالی محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن علی بن النعمان عن عبدالرحمن بن سیابه عن ابی داود السّبعی عن ابی عبدالله الجدلی قال: دخلت علی امیرالمؤمنین و الحسین علیهما السلام الی جنبه فضرب بیده علی کتف الحسین علیه السلام ثمّ قال: انّ هذا یقتل و لاینصره احدٌ قال: قلت: یا امیرالمؤمنین و الله ان تلک لحياء سوء قال: انّ ذلك لکائن.

۲- (۲) و عن علی بن حماد عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابی عبدالله قال: قال علیّ للحسین علیهما السلام: یا ابا عبدالله اسوه انت قدما فقال: جعلت فداک ما حالی؟ قال: علمت ما جهلوا و سینتفع عالم بما علم یا بنی اسمع و ابصر من قبل ان یأتیک فوالذی نفسی بیده لیسفکنّ بنوامیه دمک ثمّ لایزیلونک عن دینک و لاینسونک ذکر ربّک فقال الحسین: و الذی نفسی بیده حسبی اقررت بما انزل الله و اصدّق قول نبی الله و لا اکذب قول ابی.

است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من چیزی می دانم که مردم نمی دانند و البته هر عالمی از علم خود بهره مند خواهد شد. عزیزم! پیش از آن که حادثی برای تو رخ دهد، بشنو و آگاه باش که به خدا سوگند، بنی امیه خون تو را خواهند ریخت اما دین تو را از تو نخواهند گرفت و از یاد خداوند تو را جدا نخواهند کرد!

(۱) پس امام حسین علیه السلام به پدر خود عرض کرد: به خدا سوگند، همین برای من بس [که از خدا و دین خود جدا نمی شوم]. من به آنچه خداوند نازل نموده اقرار می کنم [و راضی هستم] و سخن جدم و پدرم را تصدیق می نمایم.»

۳- ابن قولویه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که آن حضرت خطبه ای خواند و در [ضمن] خطبه خود فرمود: «آنچه می خواهید از من سؤال کنید. به خدا سوگند، آنچه از گذشته و آینده سؤال کنید به شما پاسخ خواهم داد.» پس سعد بن ابی وقاص [پدر عمر سعد، قاتل امام حسین علیه السلام] برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! به من خبر دهید که در سر و صورت من چند تار مو وجود دارد؟

ص: ۱۷۹

۱- (۱)۳- حدّثنی ابی رحمہ اللّٰہ عن سعد بن عبد اللّٰہ عن محمّد بن عبد الجبّار عن عبد الرحمن بن ابی نجران عن جعفر بن محمّد بن حکیم بن عبد السّمین یرفعہ الی امیر المؤمنین علیہ السلام قال: کان امیر المؤمنین علیہ السلام یخطب الناس و هو یقول سلونی قبل ان تفقدونی فواللّٰہ ماتسلونی عن شیء مّضی و لا شیء یكون الاّ نبتکم به قال: فقام الیہ سعد بن ابی وقاص و قال: یا امیر المؤمنین اخبرنی کم فی رأسی و لحیتی من شعره؟ فقال له: واللّٰہ لقد سئلنی عن مسئلہ حدّثنی خلیلی رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ أنّک ستسألنی عنها و ما فی راسک و لحیتک من شعره الاّ و فی اصلها شیطان جالس و انّ فی بیتک لسخلاً یقتل الحسین ابنی و عمر یومئذ یدرج بین یدی ابیہ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که تو چنین سؤالی از من خواهی نمود. پس بدان که زیر هر مویی از سر و صورت تو شیطانی نهفته و تو در خانه خود فرزندی داری که فرزند من حسین را خواهد کشت.» عمر سعد در آن روز طفل کوچکی بود که تازه به راه افتاده بود و مقابل پدر خود راه می رفت.

پیشگویی امام حسین علیه السلام از شهادت خود

(۱) ۱- مرحوم ابن قولویه، از امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد و او از پدر خود امام حسین علیهم السلام نقل نموده که فرمود: «سوگند به خدایی که جان حسین به دست اوست، سلطنت بنی امیه تمام نخواهد شد تا این که من به دست آنها کشته شوم و چون مرا بکشند اختلاف بین آنها حاکم خواهد شد و بر هیچ کاری متحد نخواهند بود. همانا نخستین شهید این امت من و اهل بیت من خواهیم بود و تا یک نفر از بنی هاشم روی زمین زندگی می کند قیامت به پا نخواهد شد.»

ص: ۱۸۰

۱- (۱) ما قاله الحسین علیه السلام من قتله بید بنی امیه ۱- حدّثنی محمّد بن جعفر الرّزاز عن محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب عن محمّد بن یحیی الخشعمی عن طلحه بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه عن جدّه عن الحسین بن علی علیهما السلام قال: والذی نفس حسین بیده لاینتهی بنی امیه ملکهم حتّی یقتلونی و هم قاتلی فلو قد قتلونی لم یصلّوا جمیعا ابدا و لم یأخذوا اعطاءً فی سبیل الله جمیعا ابدا انّ اول قتیل هذه الامّه انا و اهل بیّتی و الذی نفس حسین بیده لاتقوم الساعه و علی الارض هاشمی یطرق. (کامل الزیارات ص ۷۴)

(۱)۲- از امام صادق علیه السلام نیز نقل نموده که فرمود: «چون امام حسین علیه السلام به طرف کربلا آمد و به بطن عقبه رسید، به اصحاب خود فرمود: من خود را نزدیک به شهادت می بینم! اصحاب آن حضرت گفتند: این خبر را از کجا به دست آوردی؟ امام علیه السلام فرمود: از چیزی که در خواب دیدم. گفتند: چه دیدید؟ فرمود: سگ هایی را دیدم که مرا می دریدند و خطرناک ترین آنها یک سگ ابقع [یعنی مختلف اللون] بود.»

(۲)۳- و از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «جدم امام حسین علیه السلام [پیش از حرکت به عراق] از مکه به برادر خود، محمد بن علی، معروف به ابن الحنفیه، نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم». از حسین بن علی به محمد حنفیه و همه بنی هاشم. اما بعد:

ص: ۱۸۱

۱- (۱)۲- حدیثی جماعه مشایخی منهم علی بن الحسین و محمد بن الحسن عن سعد بن احمد بن محمد و محمد بن الحسین و ابراهیم بن هاشم جمیعا عن الحسن بن علی بن فضال عن ابی جمیل المفضل بن صالح عن شهاب بن عبد ربّه عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: لَمَّا صعد الحسين بن علي عليه السلام عقبه البطن قال لاصحابه: ما اراني الا- مقتولا- قالوا: و ماذا ك يا ابا عبد الله؟ قال: رؤيا رأيتها في المنام قالوا: و ما هي؟ قال: رأيت كلابا تنهشني أشدها علي كلب ابقع.

۲- (۲)۳- و حدیثی ابی رحمه الله و جماعه مشایخی عن سعد بن عبد الله عن علی بن اسمعیل بن عیسی و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن محمد بن عمرو بن سعید الزیات عن عبد الله بن بکیر عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال: کتب الحسین بن علی من مکه الی محمد بن علی علیهما السلام: «بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي الى محمد بن علي و من قبله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد و من لم يلحق بی لم يدرك الفتح و السلام.»

همانا هر کس به من ملحق شود شهید خواهد شد و هر کس از حمایت من خودداری کند پیروزی نخواهد داشت و السلام.»

(۱)۴- و باز از همان حضرت نقل نموده که فرمود: «امام حسین علیه السلام از کربلا- به محمّد بن حنفیه نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی علیه السلام به محمّد حنفیه و کسانی از بنی هاشم که با او هستند. اما بعد: بدانید که دنیا فانی و تمام شدنی است و آخرت باقی و پایدار است. و السلام.»

امام حسین علیه السلام سرور و آقای شهیدان است

(۲)۱- مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «امام حسین علیه السلام را زیارت کنید و در حق او جفا ننمایید؛ همانا او سرور جوانان بهشت و آقای شهیدان است.»

ص: ۱۸۲

۱- (۱)۴- قال محمّد بن عمرو حدّثنی کرام عبدالکریم بن عمرو عن میسر بن عبدالعزیز عن ابی جعفر علیه السلام قال: کتب الحسین بن علیّ علیه السلام الی محمّد بن علیّ من کربلا «بسم الله الرحمن الرحيم من الحسین بن علیّ علیه السلام الی محمّد بن علیّ و من قبله من بنی هاشم اما بعد: فکأنّ الدنیا لم تکن و کأنّ الاخره لم تزل و السلام.» ماروی من أنّ الحسین علیه السلام سیّد الشهداء (۱)۱- حدّثنی محمّد بن جعفر الرزاز عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن اسمعیل عن جنان قال قال ابو عبد الله علیه السلام زوروا الحسین علیه السلام ولا تجفوه فانه سیّد شباب اهل الجنّه من الخلق و سیّد الشهداء.

(۱) ۲- در همان کتاب از ابن عبداللّه نقل شده که گوید: در مدینه به امام صادق علیه السلام گفتم: قبور شهدا کجاست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «مگر افضل شهدا [یعنی شهدای کربلا] نزد شما نیستند؟» سپس فرمود: «سوگند به آن خدایی که جان من در دست اوست، اطراف قبر امام حسین علیه السلام چهار هزار ملک غبار آلود و پریشان هستند که تا قیامت برای او گریه می کنند.»

(۲) ۳- در همان کتاب از امّ سعید احمسیه نقل شده که گوید: در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و فرستاده بودم برای زیارت قبور شهدای [احد] برایم الاغی کرایه کنند پس امام صادق علیه السلام فرمود: «برای چه به زیارت سیدالشهدا نمی روی؟» گفتم: سیدالشهدا کیست؟ فرمود: «حسین بن علی علیهما السلام است.» گفتم: ثواب زیارت او چیست؟ فرمود: «حج و عمره مقبول و خیرات فراوان.» و سه مرتبه با دست خود

ص: ۱۸۳

۱- (۱) ۲- حدیثی ابی رحمه الله عن سعد بن عبداللّه عن احمد بن محمد بن عیسی عن العباس بن معروف عن حماد بن عیسی عن ربیع بن عبداللّه قال: قلت لابی عبداللّه علیه السلام بالمدينه: اين قبور الشهداء؟ فقال أليس افضل الشهداء عندكم والذي نفسي بيده أنّ حوله اربعة الاف ملك شعثا غربا بيكونه الى يوم القيمة. (الكامل)

۲- (۲) ۳- حدیثی ابوالعباس الرزاز عن محمد بن الحسين بن ابی الخطاب عن ابی داود المسترق عن امّ سعید الأحمسیّه (بطن من انمان بن ارش غلب عليهم اسم ابیهم حمس فقیل لهم احمس فما فی کثیر من المعاجم بالخالمعجمه تصحیف واضح) قالت: كنت عند ابی عبداللّه علیه السلام وقد بعثت من یكتری لی حمارا الى قبور الشهداء فقال: ما يمنعک من زیاره سیدالشهداء قالت: قلت: و من هو؟ قال الحسين علیه السلام قالت قلت و ما لمن زاره قال حجّه و عمره مبروره من الخیر کذا و کذا ثلث مرّات بیده.

(۱) مؤلف گوید: متن قصه امّ سعید احمسیه با اختلاف مختصری در چند روایت آمده است که آن روایات ذیلاً نقل می شود و در بعضی از آنها آمده که امام صادق علیه السلام به امّ سعید فرمود: «سید الشهداء امام حسین علیه السلام است، برای چه شما که اهل عراق

ص: ۱۸۴

۱- (۱)۴- و عنه عن محمد بن الحسين عن الحكم بن مسكين عن امّ سعید الأحمسیه قالت جئت الى ابی عبد الله علیه السلام فدخلت علیه فجاءت الجاریه فقالت: قد جئت بالدابّه فقال لی: یا امّ سعیدای شیء هذه الدابّه این تبغین تذهبین قالت: قلت: ازور قبور الشهداء قال علیه السلام: أخرى ذلك اليوم ما اعجبکم یا اهل العراق تأتون الشهداء من سفر بعيد و تتركون سید الشهداء لا تأتونہ قالت: قلت له: من سید الشهداء؟ فقال: الحسين بن علیّ علیهما السلام قالت: قلت: انی امرأه فقال لا بأس لمن كان مثلك ان یذهب الیه و یزوره قالت: ای شیء لنا فی زیارته؟ قال: تعدل حجّه و عمره و اعتکاف شهرین فی المسجد الحرام و صیامها و خیرها کذا و کذا قالت: و بسط یده و ضمّها ضمّاً ثلاث مرّات. ۵- حدّثنی ابی و علی بن الحسين و محمد بن الحسن رحمهم الله عن سعد بن عبد الله عن الحسن بن علیّ بن عبد الله بن المغیره عن العباس بن عامر عن احمد بن رزق الغمشانی عن امّ سعید الأحمسیه قالت: دخلت المدینه فاكتريت حماراً علی ان اطوف علی قبور الشهداء فقلت: لا بدّ ابدء باین رسول الله صلی الله علیه و آله فادخل علیه فابطأت علی المکاری قليلاً فهتف بی فقال لی: ابو عبد الله علیه السلام ما هذا یا امّ سعید؟ قلت له: جعلت فداک تکاريت حماراً لادور علی قبور الشهداء قال أفلا اخبرک بسید الشهداء قلت: بلی قال: الحسين بن علیّ علیهما السلام قلت: و انّه سید الشهداء؟ قال: نعم قلت: فما لمن زاره؟ قال: حجّه و عمره و من الخیر کذا و کذا.

هستید از زیارت او غافل می شوید؟!»

(۱) و فرمود: «هرکس از روی علاقه و با معرفت به مقام امام حسین علیه السلام به زیارت آن حضرت برود پاداش او معادل حج و عمره و دوماه اعتکاف و روزه در مسجدالحرام و برکات و خیرات فراوانی است.»

در همان کتاب از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هیچ شهیدی در عالم نیست جز آن که دوست دارد با حسین بن علی می بود تا با او به بهشت برود.»

امتناع از بیعت با یزید و شروع قیام امام حسین علیه السلام

(۲) چون معاویه در نیمه ماه رجب سال شصت هجری از دنیا رفت و یزید را

ص: ۱۸۵

۱- (۱)۶- حدّثنی محمّد بن جعفر الرّزّاز عن خاله محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب عن محمّد بن اسمعیل عمّن حدّثه عن علی بن ابی حمزه عن الحسین بن ابی العلاء و ابی المعز و عاصم بن حمید الحنّاط جماعتهم عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ما من شهید الا و یحبّ ان یكون مع الحسین علیه السلام ، حتّی یدخلون الجنّه معه. امتناع الحسین علیه السلام عن بیعه یزید لعنه الله لما مات معاویه و ذلك فی النصف من رجب سنه ستین من الهجره و تخلّف بعده ولده یزید کتب یزید الی ابن عمّه الولید بن عتبه بن ابی سفیان و کان والیا علی المدینه یا امره بأخذ البیعه علی اهلها و خاصّه علی الحسین علیه السلام و لا یرخص له فی التأخّر عن ذلك و یقول: إن أبی علیک فاضرب عنقه و ابعث الیّ برأسه فأحضر الولید مروان بن الحکم و استشاره فی أمر الحسین علیه السلام فقال إنّه لا یقبل ولو کنت مکانک لضربت عنقه.

۲- (۲) فقال الولید: لیتنی لم أك شیئا مذکورا ثم بعث الی الحسین علیه السلام فی اللیل فاستدعاه فعرّف الحسین الذی اراد فدعا بجماعه من اهل بیته و موالیه و کانوا ثلاثین رجلاً فأمرهم بحمل السلاح و قال لهم: انّ الولید قد استدعانی فی هذا الوقت و لست آمن ان یکلّفنی فیهِ امر الا- اجیبه و هو غیر مأمون فکونوا معی فاذا دخلت الیه فاجلسوا علی الباب فان سمعتم صوتی قد علا فادخلوا علیه لتمنوه عنی.

جانشین خود نمود. یزید به پسر عم خود، ولید بن عقبه بن ابی سفیان، والی مدینه، دستود داد که از اهل مدینه، به ویژه حسین بن علی علیهما السلام برای او بیعت بگیرد و او را مهلت ندهد تا این که یا بیعت کند و یا گردن او را بزند و برای یزید بفرستد.

ولید شبانه مروان بن حکم را احضار کرد و با او در باره حسین علیه السلام مشورت نمود. مروان گفت: او با یزید بیعت نخواهد نمود و اگر من به جای تو می بودم گردن او را می زدم و سر او را برای یزید می فرستادم.

(۱) ولید گفت: ای کاش به دنیا نیامده بودم و با چنین صحنه ای مواجه نمی شدم. سپس امام علیه السلام را فرا خواند. آن حضرت دانست که او را برای بیعت با یزید طلبیده است. به همین جهت سی نفر از اهل بیت و دوستان خود را، در حالی که با شمشیر مسلح بودند، همراه خویش برد و به آنان فرمود: «مرا در چنین وقتی فرا خوانده اند و من ایمن نیستم. اگر از من چیزی مطالبه کنند و من اجابت نکنم آنها مرا برآن اجبار نمایند، شما [آماده باشید و] پشت دربایستید و اگر صدای من بلند شد داخل شوید و آنان را از من دور کنید.»

ص: ۱۸۶

۱- (۱) فصار الحسين عليه السلام الى الوليد فوجد عنده مروان بن الحكم فنعى اليه الوليد موت معاوية فاسترجع الحسين عليه السلام ثم قرأ الوليد عليه كتاب يزید و ما أمره فيه من اخذ البيعه منه ليزيد فقال الحسين عليه السلام انى اراك لا تقنع ببيعتى سرا حتى ابايعه جهرا فيعرف ذلك الناس؟

(۱) سپس امام علیه السلام بر ولید وارد شد و دید که مروان حکم نیز نزد او نشسته است. ولید خبر مرگ معاویه را به امام علیه السلام ابلاغ نمود و آن حضرت فرمود: «أنا لله و أنا إليه راجعون». سپس نامه یزید را بر حضرت قرائت نمود که در آن دستور داده شده بود که از امام علیه السلام بیعت گرفته شود.

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «من فکر نمی کنم که تو به بیعت من در این جلسه قانع شوی، بلکه بیعت من باید در مقابل چشم مردم صورت گیرد.»

ولید گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «پس باید درنگ کنی تا صبح شود و به خواسته خود برسی!» ولید از این پاسخ قانع شد و امام علیه السلام را مرخص نمود. لکن مروان او را ملامت کرد و گفت: به خدا سوگند، پس از این نخواستی توانست از او بیعت بگیری جز این که کشتار فراوانی انجام شود. اینک وقت را غنیمت شمار و اجازه خارج شدن به او مده تا این که یا بیعت کند و یا گردن او زده شود.

(۲) پس امام علیه السلام بر آشفت و به مروان فرمود: «وای بر تو، ای پسر زرقا! آیا تو امر

ص: ۱۸۷

۱- (۱) فقال له الوليد: اجل فقال الحسين عليه السلام تصيح وترى رأيك في ذلك فقال له الوليد انصرف على اسم الله حتى تأتينا مع جماعه الناس فقال له مروان و الله لئن فارقتك الحسين الساعه و لم يبائع لا قدرت منه على مثلها ابدا حتى تكثر القتلى بينكم و بينه و لكن احبس الرجل فلا يخرج من عندك حتى يبائع او تضرب عنقه!

۲- (۲) فوثب الحسين عليه السلام عند ذلك ثم قال: ويلي عليك يابن الزرقاء أنت تأمر بضرب عنقي كذبت و الله و لؤمت؛ ثم اقبل على الوليد فقال ايها الأمير إنا اهل بيت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائكه بنا فتح الله و بنا ختم و يزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحترمه معلن بالفسق و مثلى لا يبائع مثله و لكن نصبح و تصبحون و ننظر و تنظرون أينا أحق بالخلافه و البيعه ثم خرج و معه موالیه و هو يتهدى بينهم و يتمثل بقول یزید بن المفرغ الشاعر المشهور:

می کنی که گردن مرا بزنند؟ به خدا سوگند، تو مرد دروغگو و پستی هستی.» سپس رو به ولید نمود و فرمود: «ما خانواده نبوت و معدن رسالت هستیم، ملائکه در خانه های ما رفت و آمد می کند و خداوند به واسطه ما همه چیز را آفریده و به واسطه ما عالم را به پایان می برد؛ حال آن که یزید مردی فاسق، شراب خوار و قاتل مردم بی گناه است و آشکارا معصیت خدا را می کند و کسی چون من [که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله هستم] با او بیعت نخواهد نمود.

لکن چون فردا فرا رسد خواهیم دید کدام یک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتر هستیم؟»

سپس امام علیه السلام همراه دوستان خود از منزل ولید خارج شد و به اشعار ابن مفرغ تمثّل جست و به خانه خود رفت.

(۱) چون امام علیه السلام خارج شد مروان، ولید را نکوهش نمود و گفت: تو حرف مرا نشنیدی و او را رها کردی. ولید گفت: وای بر تو، آیا می خواستی دین و دنیای مرا به

ص: ۱۸۸

۱- (۱) لا ذعرت السوام فی فلق الصب ح مغیرا ولا دعیت یزیدا یوم اعطی مخافه الموت ضیما و المنایا یرصدنی ان احیدا حتی أتى منزله، فقال مروان للولید: عصیتنی فقال: و یحک أنّک أشرت علیّ بذهاب دینی و دینای و الله ما احبّ أن املك الدنيا بأسرها و أتى قتلت حسینا و الله ما أظنّ احدا یلقى الله بدم الحسین إلا و هو خفیف المیزان لا ینظر الله الیه یوم القیامه و لا یرکبه. (المجالس، ص ۴۰، البحار ج ۴۴/۳۲۴).

باد بدهی؟ به خدا سوگند، من حاضر نیستم همه دنیا را به من بدهند و قاتل حسین علیه السلام باشم. به خدا سوگند، گمان نمی کنم کسی خدا را با خون حسین ملاقات کند جز این که در قیامت خفیف المیزان و تهی دست می باشد و خداوند نظر رحمت به او نخواهد نمود و هیچ عملی را از او نخواهد پذیرفت [و جایگاه او آتش خواهد بود].

سخنان محمد حنفیه هنگام خروج امام حسین علیه السلام از مدینه

(۱) علامه مجلسی در بحار و سید محسن امین در مجالس السنیه می گویند: هنگامی که امام حسین علیه السلام خواست از مدینه خارج شود، نیمه شب با قبر [جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و] مادر خود فاطمه و برادر خود امام حسن علیه السلام وداع نمود و صبحگاه به منزل خود بازگشت. پس محمد حنفیه نزد او آمد و گفت،

ای برادر! تو محبوب ترین و عزیزترین شخص نزد من هستی و از همه مردم سزاوارتری که از شما خیرخواهی کنم؛ چرا که وجود من آمیخته به تو و تو به منزله روح و چشم من هستی، بلکه تو بزرگ اهل بیت من می باشی و اطاعت تو بر من واجب است. خداوند تو را بر من شرافت داده و از سادات اهل بهشت قرار داده است.

ص: ۱۸۹

۱- (۱) کلام محمد بن الحنفیه حین عزم الحسین علیه السلام علی الخروج من المدینه لما تهبأ الحسین علیه السلام للخروج من المدینه مضی فی جوب اللیل الی قبر أمه فودعها ثم مضی الی قبر أخیه الحسن ففعل كذلك ثم رجع الی منزله وقت الصبح فأقبل الیه اخوه محمد بن الحنفیه فقال:

(۱) من صلاح تو را در این می دانم که تا می توانی برای نجات از بیعت با یزید از این شهرها دور شوی و از دور نمایندگان خود را نزد مردم بفرستی؛ اگر با تو بیعت کردند خدا را بر آن ستایش کنی و اگر با دیگران بیعت نمودند از عقل و دین و مروّت تو نزد خدا چیزی کاسته نخواهد شد.

من هراس دارم که اگر در یکی از این شهرها [ی نزدیک] اختلافی بین مردم رخ دهد شما هدف بلا و طعمه شمشیر قرار گیری و در آن صورت بهترین مردم از جهت شخصیت و نسب گرفتار سخت ترین مصایب گردد!

(۲) پس امام علیه السلام به برادر خود فرمود: «ای برادر! کجا بروم؟» محمّد حنفیه گفت:

ص: ۱۹۰

۱- (۱) یا اخی انت احبّ الخلق إلّیّ و أعزّه علیّ و لست أدخّر النصیحه لأحد من الخلق و لیس احد أحقّ بها منك لأنّک مزاج مائی و نفسی و روحی و بصری و کبیر اهل بیتی و من وجبت طاعته فی عنقی لأنّ الله قد شرفک علیّ و جعلک من سادات اهل الجنّه تنحّ بیعتک عن یزید و عن الامصار ما استطعت ثمّ ابعث رسلک الی الناس فان تابعک الناس و بايعوا لک حمدت الله علی ذلک و ان اجتمع الناس علی غیرک لم ینقص الله بذلک دینک و لا عقلک و لا تذهب به مروءتک و لافضلک إنّی اخاف علیک ان تدخل مصرا من هذه الأمصار فیختلف الناس بینهم فتکون لأوّل الاسنّه غرضا فاذا خیر هذه الأمه کلّها نفسا و أبا و أمّا أضعیها دما و أذلّها أهلاّ فقال له الحسین علیه السلام: فأین أذهب یا اخی قال: تخرج الی مکّه فان اطمأنت بک الدار بها فذاک و إن تکن الاخری خرجت الی بلاد الیمن فانهم أنصار جدّک و أیبک و هم أرف الناس و أرقهم قلوبا و أوسع الناس بلادا فان اطمأنت بک الدار و إلّا لحقت بالرمال و شعوب الجبال و جزت من بلد الی بلد حتّی تنظر ما یؤول الیه أمر الناس و یحکم الله بیننا و بین القوم الفاسقین.

۲- (۲) فقال الحسین علیه السلام: یا اخی و الله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویه فقطع محمّد بن الحنفیه علیه الکلام و بکی فبکی الحسین علیه السلام معه ساعه ثمّ قال یا اخی جزاک الله خیرا فقد نصحت و أشرت بالصواب و أنا عازم علی الخروج الی مکّه و قد تهیأت لذلك أنا و اخوتی و بنو اخی و شیعتی أمرهم امری و رأیهم رأیی و أمّا انت یا اخی فلا علیک ان تقیم بالمدينه فتکون لی عینا علیهم لا تخفی عنّی شیئا من أمورهم ثمّ دعا الحسین علیه السلام بدواه و بیاض و کتب هذه الوصیّه لأخیه محمّد بن الحنفیه:

صلاح این است که به مکه بروی؛ اگر مشکلی نبود آن جا بمانی و گرنه به شهرهای یمن بروی که اهل آن جا دوستان و یاوران جدّ و پدر تو هستند و رأفت و مهربانی آنان نسبت به شما بیش از دیگران است و اگر آن جا نیز جای ماندن نبود، در میان کوه ها و شهرها و بیابان ها در حرکت باشی تا ببینی وضع مردم چه خواهد شد و خداوند بین ما و ستمگران چه حکمی خواهد نمود.

پس امام علیه السلام در پاسخ برادر خود فرمود: «به خدا سوگند، اگر برای من در دنیا هیچ جای امن و پناهگاهی نباشد هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم نمود.»

پس محمّد حنفیه سخن خود را قطع نمود و گریان شد. امام نیز ساعتی گریه نمود و فرمود: «خدا به تو جزای خیر بدهد، تو خیرخواهی و راهنمایی صحیح خود را کردی و من آماده شده ام که با برادران و برادرزاده ها و آن گروه از شیعیان که با ما همفکر هستند به سوی مکه حرکت کنیم. و اما تو را اجازه می دهم که در مدینه بمانی و از حوادثی که رخ می دهد آگاهم سازی.»

سپس امام علیه السلام کاغذ و قلم طلب نمود و وصیّت نامه خود را نوشت و به دست

وصیت نامه امام حسین علیه السلام و اهداف حرکت و قیام آن حضرت

(۱) «بسم الله الرحمن الرحيم» این چیزی است که حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام به برادر خود محمد، معروف به ابن الحنفیه، سفارش می نماید: همانان حسین علیه السلام گواهی می دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست، و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست که به حق از طرف خداوند برای پیامبری برگزیده شده است، و بهشت و دوزخ حق است، و شکی نیست که قیامت برپا خواهد شد و خداوند مردم را برای حساب از قبرها خارج خواهد نمود.

همانا خروج من از مدینه از روی سرکشی و طغیان و خوشگذرانی و برای

ص: ۱۹۲

۱- (۱) ما اوصاه عليه السلام لمحمد بن الحنفية عند خروجه من المدينة بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن ابی طالب عليهما السلام الى اخيه محمد المعروف بابن الحنفية: ان الحسين عليه السلام يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و ان محمد عبده و رسوله جاء بالحق من عند الحق و ان الجنة والنار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور و اني لم اخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي رسول الله صلي الله عليه و آله أريدان أمر بالمعروف و انهي عن المنكر و اسير بسيرة جدي صلي الله عليه و آله و ابی علي عليه السلام فمن قبلني بقبول الحق فالله اولی بالحق و من رد علي هذا، اصبر حتى يقضى الله بيني و بين القوم بالحق و هو خير الحاكمين. و هذه وصيتي يا اخي اليك و ما توفيقى إلا بالله عليه توكلت و اليه انيب.

فساد و ظلم نیست. من تنها برای اصلاح امت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و سیره و روش جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام را انجام دهم. پس هرکس مرا در این مسیر بپذیرد [و از من پیروی کند] در حقیقت از خدای خود پیروی نموده است و هرکس حرکت من را صحیح نداند و از من پیروی نکند، من صبر می کنم تا خداوند بین من و این مردم حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است. این وصیت من است به تو، ای برادر! توفیق خود را تنها از خدا می طلبم و به او انا به و توکل می نمایم.»

(۱) سپس آن را مهر نمود و پیچید و به برادر خود سپرد و با او وداع نمود و نیمه شب به طرف مکه حرکت کرد؛ در حالی که این آیه را قرائت می نمود: «فخرج منها خائفا...» و چون اهل بیت او از آن حضرت خواستند که مانند ابن زبیر از راه اصلی حرکت نکنند تا دشمن به او برخورد نماید! فرمود: «به خدا سوگند، جز از راه اصلی حرکت نخواهم نمود تا هرچه خواهد انجام شود.»

ص: ۱۹۳

۱- (۱) ثم طوى الحسين عليه السلام الكتاب و ختمه بخاتمه و دفعه الى اخيه محمد بن الحنفية ثم ودعه و خرج في جوف الليل و هو يقرأ: «فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين». و لزم الطريق الاعظم فقال له اهل بيته لو تنكبت الطريق (أى سرت على غير الجاده العظمى) كما فعل ابن الزبير كيلا يلحقك الطلب فقال لا والله لا أفارق الطريق الأعظم حتى يقضى الله ما هو قاض. (المجالس ص ۴۱، البحار ج ۴۴/۳۲۹).

ورود امام علیه السلام به مکه و سخنان ابن زبیر و ابن عباس و ابن عمر

(۱) مرحوم سید محسن امین در کتاب مجالس السنیه می گوید: امام حسین علیه السلام در روز سوم ماه شعبان سال شصت هجری، در حالی که این آیه را تلاوت می نمود وارد مکه شد: «و لَمَّا تَوَجَّه تَلَقَّاهُ مَدِينُ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ». پس عبدالله زبیر و عبدالله عباس خدمت آن حضرت رسیدند و از او خواستند که به طرف کوفه و عراق نرود.

امام علیه السلام به آنان فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستوری داده و من دستور او را انجام خواهم داد.» پس ابن عباس در حالی که «واحسیناه» می گفت برگشت سپس عبدالله عمر خدمت آن حضرت رسید و از او خواست که با یزید صلح کند و از جنگ و قتال با او پرهیز نماید امام علیه السلام به او فرمود: «مگر نمی دانی که از پستی دنیا و بی اعتباری آن این بود که سربریده یحیی پیغمبر علیه السلام را برای بغی و زناکار بنی اسرائیل [و پادشاه زمان او] هدیه بردند؟!»

(۲) آیا نمی دانی که بنی اسرائیل بین طلوع فجر و طلوع خورشید هفتار نفر از

ص: ۱۹۴

۱- (۱) ووصول الحسين عليه السلام الى مكة و ما قال له ابن عباس و ابن زبير و ابن عمر لَمَّا وصل الحسين عليه السلام الى مكة و ذلك لثلاث مضي من شعبان سنة ستين من الهجرة دخلها و هو يقرأ: «و لَمَّا تَوَجَّه تَلَقَّاهُ مَدِينُ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» و جاءه عبدالله بن عباس و عبدالله بن الزبير فأشارا عليه بالامساك فقال لهما ان رسول الله صلى الله عليه و آله امرني بأمر و أنا ماض فيه فخرج ابن عباس و هو يقول: و احسیناه ثم جاءه عبدالله بن عمر فأشار عليه بصلح اهل الضلال و حذره من القتل و القتال فقال له: يا أبا عبد الرحمن أما علمت ان من هوان الدنيا على الله ان رأس يحيى بن زكريا أهدى الى بغى من بغايا بنى اسرائيل أما تعلم ان بنى اسرائيل كانوا يقتلون ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس سبعين نبيا ثم يجلسون فى اسواقهم يبيعون و يشترون كأن لم يصنعوا شيئا فلم يعجز الله عليهم بل اخذهم اخذ عزيز ذى انتقام؟ (۲) اتق الله يا أبا عبد الرحمن ولا تدع نصرته. (البحار، ج ۴۴/۳۶۴)

پیامبران را کشتند و سپس در بازارهای خود مشغول خرید و فروش شدند، گو این که کاری نکرده اند؟! و خداوند در عذاب آنان تعجیل نکرد تا در وقت خود آنان را مؤاخذه نمود؟ پس ای عبدالله عمر، از خدا بترس و از یاری من کوتاهی مکن!»

(۱) صاحب کتاب مجالس السنیه می گوید: هنگامی که کوفیان آگاه شدند که امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید امتناع نموده و به مکه رفته است، عده ای از آنان در منزل سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع نمودند و نامه هایی به آن حضرت نوشتند و او را دعوت نموده و وعده نصرت و یاری به او دادند و نامه های آنان زیاد شد تا این که در مدت کوتاهی به دوازده هزار نامه رسید.

در بعضی از آنها نوشته شده بود: مردم منتظر قدم شما هستند و جز رهبری شما را نمی پذیرند پس هرچه زودتر به طرف کوفه بشتابید!

ص: ۱۹۵

۱- (۱) و بلغ اهل الكوفه امتناع الحسين عليه السلام من بيعه يزيد و خروجه الى مکه فاجتمعوا في منزل سليمان بن صرد الخزاعي و كتبوا اليه بالقدم عليهم و وعدوه النصره و تواترت عليه كتبهم حتى اجتمع عنده في نوب متفرقه اثنا عشر الف كتاب و في بعضها: إن الناس ينتظرونك لا- رأى لهم غيرك فالعجل العجل ثم العجل العجل. (البحار ج ۴۴/۳۳۲) و في بعضها قد اخضر الجنان و أينعت الثمار و اعشبت الأرض و أورقت الأشجار فاذاشئت فأقبل على جندلك مجنده.

(۱) و در بعضی دیگر آمده بود: باغستان های ما سبز و زمین های ما خرم و درختان ما پر از میوه است اگر اراده فرمایید لشکریان ما نیز آماده خدمت است. و در بعضی دیگر آمده بود: ما با یکصد هزار شمشیر آماده حمایت از شما هستیم.

با این وجود امام علیه السلام در آن روزها پاسخی به آنان نداد. سپس پسرعمّ خود، مسلم بن عقیل را به سوی آنان فرستاد. و مسلم نیز به آن حضرت نوشت که هیجده هزار نفر بیعت نمودند و حرکت شما به طرف کوفه لازم است.

در روایتی آمده است که چهل هزار نفر از کوفیان با مسلم بیعت کردند و گفتند: ما آماده هستیم که هرچه امام علیه السلام دستور دهد همان را انجام دهیم و با هر کس بخواهد بجنگیم.

(۲) امام علیه السلام بقیه ماه شعبان و ماه رمضان و شوال و ذیقعده و هفت روز از ماه

ص: ۱۹۶

۱- (۱) و فی روایه انهم كتبوا اليه: إنّنا معك مائه الف سيف. و هو مع ذلك يتأني و لا يجيبهم ثم اجابهم بالقبول و أرسل اليهم ابن عمّه مسلم بن عقیل رضوان الله عليه فكتب اليه مسلم يخبره ببيعة ثمانيه عشر الفا و يأمره بالقدوم و فی روایه انه بايعه منهم اربعون الفا على ان يحاربوا من حارب و يسالموا من سالم. فأقام الحسين عليه السلام بمكّه باقى شعبان و شهر رمضان و شوالاً و ذالقعده و سبعة أيام من ذى الحجّه و خرج فى اليوم الثامن و ذلك أنّ يزيد بن معاويه انفذ عمرو بن سعيد بن العاص فى عسكر عظيم و ولّاه أمر الموسم و أمره على الحاج كلهم و كان قد أوصاه بقبض الحسين عليه السلام سرّاً و ان لم يتمكّن منه يقتله غيلة ثم انه دسّ مع الحاجّ فى تلك السنه ثلاثين رجلاً من شياطين بنى أميّه و امرهم بقتل الحسين عليه السلام على اى حال اتفق.

۲- (۲) فلمّا علم الحسين عليه السلام بذلك عزم على التوجه الى العراق فطاف بالبيت و سعى بين الصفا و المروه و احلّ من احرام الحجّ و جعلها عمره مفرده لأنّه لم يتمكّن من اتمام الحجّ مخافه أن يقبض عليه فخرج من مكّه يوم الترويه لثمان مضين من ذى الحجّه فكان الناس يخرجون الى منى و الحسين عليه السلام خارج الى العراق و لم يكن علم بقتل مسلم بن عقیل رحمه الله لأنّه خرج من مكّه فى اليوم الذى قتل فيه مسلم بن عقیل بالكوفه. (البحار ج ۴۴/۳۳۴).

ذیحجه را در مکه ماند و روز هشتم از مکه خارج گردید و این بدان علت بود که یزید در آن سال عمرو بن سعید بن عاص را امیرالحاج نمود و با لشکری عظیم به مکه فرستاد و به او دستور داد که امام حسین علیه السلام را به طور پنهانی بکشد و اگر ممکن نشد او را غافلگیر نماید و به قتل برساند. افزون بر آن، سی نفر از شیاطین بنی امیه را نیز بین حجاج فرستاد و دستور داد به هر کیفیت ممکن امام علیه السلام را به قتل برسانند.

چون امام علیه السلام از دستور یزید آگاهی یافت آماده حرکت به عراق گشت و حج خود را تبدیل به عمره مفرده نمود و در روز هشتم ذی حجه که آن را روز «ترویه» می گویند از مکه خارج گردید. در آن روز مردم برای اعمال حج خود به طرف منی حرکت می کردند و در همان روز نیز مسلم بن عقیل در کوفه به دست عبیدالله به شهادت رسیده بود و امام علیه السلام از آن مطلع نبود.

از آن سو، امام علیه السلام چنان که سید بن طاووس در لهوف فرموده نامه ای به دوستان خود در بصره نوشت و آنان را برای حمایت و یاری خود دعوت فرمود و آنان نیز از عده زیادی از اهل بصره وعده نصرت گرفتند و به آن حضرت نوشتند که ما مردم را آماده یاری و نصرت شما نموده ایم. البته امام پیش از عزیمت آنان به شهادت رسید.

سخنان محمد بن حنفیه با امام علیه السلام قبل از حرکت به عراق

(۱) علامه مجلسی و علامه سید محسن امین در بحار و مجالس می گویند: چون امام حسین علیه السلام اراده نمود که از مکه حرکت کند و به طرف عراق برود برادر او محمد بن الحنفیه خدمت آن حضرت آمد و گفت: ای برادر! شما می دانید که کوفیان به پدر و برادرمان خیانت نمودند. من بیم دارم که سرنوشت شما نیز مانند آنان شود و اگر در مکه و حرم الهی بمانید از همه عزیزتر و محفوظ تر خواهید بود.

امام علیه السلام فرمود: «من بیم آن دارم که یزید مرا به طور مرموز و غافلگیرانه در حرم خدا بکشد و حرمت حرم به واسطه من شکسته شود!»

محمد بن حنفیه گفت: اگر چنین است به یمن و یانواحی دیگر بروید که در آن جا محفوظ بمانید و کسی به شما دست نیابد. امام علیه السلام فرمود: «در باره آنچه گفتم فکر خواهم نمود.» لکن چون شب از نیمه گذشت همراه اهل بیت خود به طرف عراق حرکت نمود.

(۲) این هنگام محمد بن حنفیه باز نزد او آمد و لگام شتری را که حضرت بر آن

ص: ۱۹۸

۱- (۱) ما قاله ابن الحنفیه للحسین علیه السلام حين خروجه الى العراق لما عزم الحسين عليه السلام على الخروج من مكة الى العراق جاءه محمد بن الحنفیه رضوان الله عليه في الليلة التي اراد الحسين عليه السلام الخروج في صبيحتها فقال له: يا أخي ان اهل الكوفة قد عرفت غدرهم بأبيك و أخيك و قد خفت أن يكون حالك كحال من مضى فان رأيت أن تقيم فأنك أعز من في الحرم و أمنعه، فقال: يا أخي قد خفت ان يغتالني يزید بن معاوية في الحرم فأكون الذي تستباح به حرمة هذا البيت!

۲- (۲) فقال له ابن الحنفیه: فان خفت ذلك فسرالى أرض اليمن أو بعض نواحي البر، فأنك امنع الناس به ولا يقدر عليك احد فقال عليه السلام: أنظر فيما قلت فلما كان السحر ارتحل الحسين عليه السلام فبلغ ذلك ابن الحنفیه فأتاه فأخذ بزمام ناقته و قد ركيها فقال: يا أخي ألم تعدنى النظر فيما سألتك؟ فقال عليه السلام: بلى قال: فما حداك على الخروج عاجلاً؟ قال: أتانى رسول الله صلى الله عليه و آله بعد ما فارقتك فقال: «يا حسين اخرج فان الله شاء ان يراك قتيلاً» فقال محمد بن الحنفیه: أنا لله و أنا اليه راجعون فما معنى حملك هؤلاء معك و انت تخرج على مثل هذا الحال؟ فقال: ان الله قد شاء ان يراهن سبايا فسلم عليه و مضى. (البحار، ج ۴۴/۳۶۴).

سوار بود گرفت و گفت: ای برادر! آیا به من وعده ندادی که در کار خود فکری بکنی؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، چنین است.» محمد حنفیه گفت: پس چرا عازم حرکت شده ای؟ امام علیه السلام فرمود:

«پس از ملاقات تو جدم را در خواب دیدم، او به من فرمود: «حسینم! باید به عراق بروی، همانا خداوند خواسته است که تو را شهید ببیند.» پس محمد بن حنفیه گفت: «أنا لله و أنا اليه راجعون» سپس گفت: چرا زن و فرزندان خود را حرکت داده ای؟ امام علیه السلام فرمود: «خداوند خواسته است که اینها را نیز اسیر ببیند.» محمد بن حنفیه [چون چنین دید] با برادر خود خداحافظی نمود و رفت.

خطبه امام حسین علیه السلام برای اصحاب خود در هنگام خروج از مکه

(۱) چون امام علیه السلام اراده فرمود که از مکه به طرف عراق حرکت کند یاران خود را

ص: ۱۹۹

۱- (۱) خطبه الحسين عليه السلام لأصحابه لما خرج من مكة الى العراق لما عزم الحسين عليه السلام على الخروج من مكة الى العراق قام خطيباً في أصحابه فقال: الحمد لله و ماشاء الله و لا قوه إلا بالله و صلى الله على رسوله خط الموت على ولد آدم مخط القلاده على جيد الفتاه و ما اولهني الى اسلافي اشتياق يعقوب الى يوسف و خير لي مصرع انا لاقيه. كآني بأوصالي تقطعها عسلان (في ابصار العين: عسلان بضم العين و سكون السين جمع عاسل و هو المهتر المضطرب يقال للرمح و الذئب و المراد الثاني) الفلوات فيملائن منى اكراشا جوفاً و اجر به سغبا لامحيص عن يوم خط بالقلم رضا الله رضانا اهل البيت نصبر على بلائه و يوفينا اجور الصابرين لن تشد عن رسول الله لحمته بل هي مجموعته له في حظيره القدس تقر بهم عينه و ينجز بهم وعده.

جمع نمود و خطبه ای خواند و فرمود: «الحمد لله و ما شاء الله و لا قوة الا بالله و صلى الله على رسوله...»

ترجمه: «ستایش مخصوص خداوند است و آنچه او بخواهد انجام می شود و قدرتی جز قدرت الهی نیست. درود خداوند بر پیامبر او (حضرت محمد صلی الله علیه و آله)».

سپس فرمود: «مرگ برای فرزندان آدم مانند قلاده [گردن بند] است که بر گردن زن جوان آویخته می شود من همانند یعقوب که به فرزند خود یوسف اشتیاق داشت مشتاق ملاقات پدران خود می باشم».

(۱) همانا مرگ [در راه خدا] برای من نیکوست گوا این که می بینم گرگ های

ص: ۲۰۰

۱- (۱) من كان باذلاً- فينا مهجته و موطننا على لقاء الله نفسه فليرحل معنا فأتني راحل مصبحا ان شاء الله تعالى ثم ارتحل و لحقه عبدالله بن جعفر بابنه عون و محمد و كتب على ايديهما اليه كتابا يقول فيه: اما بعد فأتني اسألك بالله لما انصرفت حين تنظر في كتابي فأتني مشفق عليك من الوجه الذي توجهت له ان يكون فيه هلاكك و استئصال اهل بيتك و ان هلك اليوم اطفىء نور الارض فأتك علم المهتدين و رجاء المؤمنين فلا تعجل بالمسير فأتني في اثر كتابي و السلام.

بیابان باشتاب بدن مرا پاره می کنند و گرسنه خوردن گوشت من هستند. البته از مرگ چاره ای نیست و هرچه خشنودی خدا باشد خشنودی ما خانواده نیز هست. ما بر بلایی که خدا خواسته صابریم و او نیز پاداش صابرین را به ما خواهد داد.»

سپس فرمود: «پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ گاه از او جدا نخواهد شد بلکه خداوند ما را در حظیره القدس [و جایگاه مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله در بهشت] با آن حضرت مجتمع خواهد نمود و چشم او را با ملاقات ما روشن و وعده خود را قطعی خواهد کرد.»

تا این که فرمود: «هرکس مایل است به لقاءالله برسد و خون خود را در راه ما بذل کند آماده شود. ما با خواست خداوند صبحگاه حرکت خواهیم نمود.» آن گاه به سوی عراق حرکت نمود پس عبدالله جعفر، فرزندان خود، عون و محمد را با نامه ای به آن حضرت رساند. در آن نامه نوشته شده بود:

شما را به خدا سوگند می دهم که چون نامه من به شما رسد از این سفر بازایستید؛ چرا که من بر جان شما و درماندگی اهل بیت شما هراس دارم و اگر شما که پرچم هدایت و امید نجات مؤمنین هستید کشته شوید نور خدا روی زمین خاموش می شود. پس شتاب مکنید! من منتظر پاسخ شمایم.

(۱) از آن سو، عبدالله جعفر نزد عمرو بن سعید رفت و از او خواست که برای

ص: ۲۰۱

۱- (۱) و صار عبدالله الی عمرو بن سعید فسأله ان یکتب للحسین علیه السلام أماناً و یمّنه البرّ و الصلّه فکتب له و انفذه مع اخیه یحیی بن سعید فلحقه یحیی و عبدالله ابن جعفر بعد نفوذ ابنیه و جهدا به فی الرجوع فقال علیه السلام: ائی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام و أمرنی بما أنا ماض له فقالا- له: فما تلک الرؤیا؟ فقال: ما حدّثت بها احدا حتّی ألقى ربّی عزّوجلّ، فلما أیس منه عبدالله بن جعفر امر ابنیه عونا و محمّدا بلزومه و المسیر معه و الجهاد دونه و رجع هو الی مکّه. قال علی بن الحسین علیهما السلام: خرجنا مع ابی فما نزل منزلاً و لا ارتحل منه الا ذکر یحیی بن زکریّا و قال یوما: من هوان الدنیا علی الله انّ رأس یحیی بن زکریّا أهدی الی بغیّ من بغایا بنی اسرائیل (المجالس ص ۵۸، البحار ج ۴۴/۳۶۶).

امام حسین علیه السلام نامه امان بنویسد و به او وعده احسان و صلّه داد. او نیز نامه امان را نوشت و به دست برادر خود، یحیی بن سعید داد. یحیی بن سعید و عبدالله جعفر خود را به امام علیه السلام رساندند و با تمام کوشش و اصرار از او خواستند که از رفتن به عراق منصرف شود، امام علیه السلام به آنان فرمود:

«من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده ام و او مرا امر نموده که به عراق بروم.» گفتند: خواب شما چه بوده؟ امام علیه السلام فرمود: «برای کسی نخواهم گفت، تا خدای خود را ملاقات کنم.» و چون عبدالله جعفر ناامید شد دو فرزند خود عون و محمد را گفت که از او جدا نشوند و خود به مکه بازگشت.

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «چون با پدر خود به طرف عراق حرکت می کردیم او به هر منزلی می رسید و یا از آن کوچ می کرد یادی از حضرت یحیی بن زکریا می نمود و می فرمود: «از پستی و بی اعتباری دنیا این است که سر یحیی بن زکریا علیهما السلام را برای [پادشاه] زناکاری از بنی اسرائیل هدیه بردند.»

(۱) پس از آن که اهل کوفه نامه های فراوانی به امام علیه السلام نوشتند و بر دعوت خود اصرار ورزیدند امام علیه السلام به آنان پاسخ داد که من پسر عم خود، مسلم بن عقیل را که از اهل بیت و مورد اطمینان من است نزد شما می فرستم، اگر او خبر دهد که شما چنان که در نامه های خود نوشته اید در عمل نیز پابرجا هستید من به دیار شما خواهم آمد.

پس مسلم بن عقیل را همراه قیس بن مسهر صیداوی و دو نفر دیگر به کوفه فرستاد و به مسلم فرمود که رعایت تقوا و تقیه را بنماید و چنانچه استقامت مردم و اجتماع آنان را بر حمایت از امام علیه السلام مشاهده کرد آن حضرت را مطلع سازد.

مسلم نخست به مدینه رفت و در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز گزارد و با

ص: ۲۰۳

۱- (۱) ارسال الحسین علیه السلام مسلم بن عقیل الی الکوفه لما کتب اهل الکوفه الی الحسین علیه السلام بالقدم علیهم و ألحوا علیه أجا بهم بأنی باعث الیکم أخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل و أنه ان کتب الیه باجماع رأیهم علی مثل ما کتبوا به قدم الیهم عن قریب و دعا بمسلم فأرسله مع قیس به مسهر الصیداوی و رجلین آخرین و أمره بالتقوی و کتمان امره و اللطف فان رأى الناس مجتمعین مستقیمین عجل الیه بذلك. فأتی مسلم المدینه فصلی فی مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و ودع من أحب من أهله و استأجر دلیلین فسارا به علی غیر الطریق فضلّ الدلیلان و أصابهما عطش شدید فماتا بعد ان اشاراله الی الطریق و انتهى مسلم الی الماء فی موضع يعرف بالمزریق و کتب الی الحسین علیه السلام :

دوستان و اهل خود خداحافظی نمود و دو نفر راهنما اجیر کرد و از غیر راه اصلی حرکت نمود. آن دو راه را گم کردند و پس از آن که مسلم را راهنمایی نمودند در اثر عطش شدید از دنیا رفتند، ولی مسلم خود را به آب رساند. و در نامه ای به امام علیه السلام اطلاع داد که راهنمایان وی هلاک شدند و خود نیز به سختی به آب رسیده و نجات یافته است. سپس از امام درخواست نمود که اگر صلاح می داند او را معاف فرماید و دیگری را به کوفه بفرستد.

(۱) نامه مسلم چون به دست امام علیه السلام رسید، در پاسخ او فرمود: «به گمان من، علت نوشتن این نامه و درخواست استعفا جز ترس و جبن نبوده است.»

مسلم چون پاسخ امام علیه السلام را خواند گفت: نامه من از روی ترس نبوده است سپس وارد کوفه شد و در خانه مختار ساکن گردید و مردم پیایی به دیدن او می آمدند و او نامه امام علیه السلام را برای آنان قرائت می نمود و آنها از شوق می گریستند، تا این که هیجده هزار نفر برای امام حسین علیه السلام با او بیعت نمودند و مسلم بیعت آنان را به امام علیه السلام اطلاع داد.

(۲) وقتی این خبر به گوش والی کوفه، نعمان بن بشیرانصاری رسید او بالای

ص: ۲۰۴

۱- (۱) اما بعد فانی اقبلت من المدینه مع دلیلین لی فجارا عن الطریق فضّلا و اشتدّ علیهما العطش فلم یلبثا أن ماتا و اقبلنا حتّی انتهینا الی الماء فلم ننج إلاّ بحشاشه انفسنا و ذلك الماء بمکان یدعی المضیق من بطن الخبت و قد تطیّرت من توجّهی هذا فان رأیت أعفیتنی و بعثت غیری و السلام. فأجابہ الحسین علیہ السلام اما بعد فقد خشیت ان لا یكون حملک علی الکتابہ الّتی فی الاستعفاء إلاّ الجبن فامض لوجهک الذی وجّهتک فیہ و السلام.

۲- (۲) فقال مسلم: اما هذا (یعنی الجبن) فلست أتخوفه علی نفسی ثم اقبل حتّی دخل الکوفه فنزل فی دار المختار و اقبل الناس یختلفون الیه فکلّمنا اجتمع منهم جماعه قرأ علیهم کتاب الحسین علیہ السلام و هم بیكون حتّی بايعه منهم ثمانیه عشر ألفا فکتب الی الحسین علیہ السلام یخبره بذلك و یأمره بالقدوم

منبر مسجد کوفه رفت و خطبه ای خواند و مردم را از بیعت با مسلم و اختلاف برحذر داشت. در این هنگام یکی از دوستان بنی امیه، به نام عبدالله حضرمی، به او گفت: این برخورد تو ضعیفانه است. والی گفت: اگر من در طاعت خدا از ضعیفان باشم بهتر از آن است که در معصیت خدا از عزیزان باشم.

پس عبدالله حضرمی و عماره بن عقیه و عمر بن سعد برای یزید نامه ای نوشتند و خبر آمدن مسلم را به کوفه به او دادند و از او خواستند که والی کوفه را تغییر دهد.

(۱) یزید چون این خبر را شنید مشاور پدر خود سرجون رومی، را طلب نمود و

ص: ۲۰۵

۱- (۱) و بلغ ذلك النعمان بن بشير الانصاري و كان واليا على الكوفة فصعد المنبر و خطب الناس و حذرهم فقال له عبدالله بن مسلم الحضرمي حليف بنى اميه: انه لا يصلح ماترى ايها الامير الا الغشم و ان هذا الذي انت عليه رأى المستضعفين فقال: ان اكون من المستضعفين فى طاعة الله احب الي من ان اكون من الاعزين فى معصيه الله فكتب عبدالله بن مسلم هذا و عماره بن عقبه و عمر بن سعد بن ابي وقاص الى يزيد يخبرونه بأمر مسلم و يشيرون عليه بعزل النعمان و توليه غيره فدعا يزيد سرجون الرومى مولى معاويه و كان مستوليا على معاويه فى حياته فاستشاره يزيد فقال: لو نشر لك معاويه ما كنت آخذا برأيه قال: بلى فاخرج عهد عبيدالله بن زياد على الكوفة و قال: هذا رأى معاويه فدعا يزيد مسلم بن عمرو الباهلى و ارسله الى عبيدالله بن زياد و كان واليا على البصره فضم اليه البصره و الكوفة و أمره ان يسير الى الكوفة.

از او مشورت خواست سرجون رومی گفت: اگر من نوشته پدرت معاویه را به تو نشان دهم می پذیری؟ یزید گفت: آری. سرجون نوشته معاویه را در مورد ولایت عیدالله زیاد بر کوفه به او نشان داد و گفت: این رأی معاویه است.

پس یزید مسلم بن عمرو باهلی را نزد عیدالله که والی بصره بود فرستاد و ولایت کوفه را نیز به او واگذار نمود و عیدالله در همان ساعت آماده شد و فردای آن روز با فرستاده یزید مسلم بن عمرو باهلی و حصین بن تمیم صاحب شرطه و امیر جیش خود شبانه وارد کوفه شد.

چون مردم شنیده بودند که امام علیه السلام حرکت نموده و به کوفه خواهد آمد فکر کردند که عیدالله و همراهان او آنها هستند. از این رو، هر گروهی که با عیدالله و همراهانش مواجه می شد به آنان سلام می نمود و می گفت: خوش آمدی، ای فرزند رسول خدا! عیدالله از خوش آمد گفتن مردم خشمگین می شد و بعضی از همراهان او به مردم می گفتند: این عیدالله زیاد است، کنار بروید.

چون صبح شد ابن زیاد مردم را جمع نمود و خطبه ای خواند و به آنان وعده و وعید داد.

(۱) هنگامی این خبر به مسلم بن عقیل رسید، از خانه مختار به خانه های دیگر

ص: ۲۰۶

۱- (۱) فتجهز عیدالله من وقته و سار الی الکوفه من الغد و معه مسلم بن عمر الباهلی رسول یزید و الحصین بن تمیم التیمی صاحب شرطه و شریک بن الحارث الاعور الهمدانی و هو من الشیعه فتمارض شریک رجاء ان يتأخر ابن زیاد فی السیر فیدخل الحسین الکوفه قبله فترکه ابن زیاد فی الطريق و تقدّم فدخل الکوفه لیلا و کان الناس قد بلغهم اقبال الحسین علیه السلام فظنوا حین رأوا عیدالله انه الحسین علیه السلام. فکلّموا مرّ علی جماعه سلّموا علیه و قالوا: مرحبا بک یا بن رسول الله قدمت خیر مقدم فرأی من تباشرهم بالحسین علیه السلام ما ساءه فقال بعض من معه لّمّا کثروا: تأخروا، هذا الأمير عیدالله بن زیاد.

منتقل شد و دوستان او به طور مخفیانه با او ملاقات می نمودند.

سپس ابن زیاد، غلام خود، معقل را خواست و سه هزار درهم به او داد و گفت: مسلم و یاران او را پیدا کن و خود را از دوستان او معرفی نما و این پول را به او بده. معقل آمد و مسلم بن عوسجه را که در مسجد مشغول نماز بود ملاقات نمود و در حالی که به دروغ می گریست، گفت: من مردی از اهل شام هستم و خداوند نعمت محبت و ولایت این خاندان را به من داده است. سپس گفت: من سه هزار (۱) درهم آورده ام که به نماینده فرزند رسول خدا بدهم. مسلم بن عوسجه سخن او را

ص: ۲۰۷

۱- (۱) و اصبح ابن زیاد فنادی الصلاه جامعه فاجتمع الناس فخرج اليهم و خطبهم و وعد المحسن بالاحسان و توعد المسىء بأشد العقاب فبلغ ذلك مسلم بن عقيل فانتقل من دار المختار الى دار هاني بن عروه و جعلت اصحابه تختلف اليه على تسر و استخفاء. فدعا ابن زياد مولى له اسمه معقل و اعطاه ثلاثه آلاف درهم و اوصاه ان يلتمس مسلم بن عقيل واصحابه و يظهر لهم انه منهم و يدفع اليهم المال فجاء معقل الى مسلم بن عوسجه و هو يصلى في المسجد فقال له انا رجل من اهل الشام انعم الله على بحب اهل هذا البيت و تباكى له و قال: معى ثلاثه آلاف درهم احب دفعها للذى يبائع لابن بنت رسول الله صلى الله عليه و آله فاعتز مسلم بن عوسجه بذلك و ادخله على مسلم بن عقيل بعد ان اخذ عليه الموائيق المغلظه فجعل معقل يختلف اليهم و يخبر ابن زياد بما يريده و بلغ الذين بايعوا مسلم بن عقيل خمسه و عشرين الف رجل فعزم على الخروج فقال هانى لا تعجل. (البحار ج ۴۴/۳۳۴ و المجالس ص ۴۸).

باور کرد و پس از آن که او را سوگند داد، نزد مسلم برد. از آن پس، معقل، پیاپی بر مسلم وارد می شد و خبرهای لازم را دریافت می کرد و به ابن زیاد می رساند تا این که بیست و پنج هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت کردند و او اراده نمود که قیام کند لکن هانی از او می خواست که درنگ نماید.

برخورد ابن زیاد با هانی بن عروه

(۱) وقتی ابن زیاد وارد کوفه شد و به مردم وعده و وعیدهایی داد، هانی بن عروه احساس خطر نمود و به بهانه مریضی از رفت و آمد نزد عبیدالله خودداری کرد. ابن زیاد از حال او سؤال کرد، گفتند: او مریض است. ابن زیاد گفت: اگر می دانستم او مریض است از او عیادت می کردم. سپس عده ای را خواست و گفت: برای چه هانی نزد ما نمی آید؟ گفتند: ما نمی دانیم لکن شنیده ایم که او مریض است. ابن زیاد گفت:

ص: ۲۰۸

۱- (۱) معامله ابن زیاد مع هانی بن عروه لما جاء ابن زیاد الى الكوفة و تهدد الناس و توعدهم خاف هانی علی نفسه من ابن زیاد فانقطع عنه و تمارض فسأل عنه ابن زیاد جلساء فقیل انه مریض فقال: لو علمت بمرضه لعدته و دعا بجماعه فقال لهم: ما یمنع هانی من اتیاننا قالوا: ما ندري وقد قیل انه مریض قال: بلغنی انه قد برىء فالقوه و مروه ان لا یدع ما علیه من حقنا فاتوا الی هانی و اخبروه ان ابن زیاد قد سأل عنه و اقسما علیه ان یذهب معهم.

من شنیده ام که او عافیت یافته، به او بگوئید حق ما را رعایت کند و نزد ما بیاید. سپس آنها نزد هانی رفتند و گفتند: ابن زیاد تو را طلب می کند و او را قسم دادند که با آنان نزد ابن زیاد برود.

(۱) هانی لباس پوشید و بر استر خویش سوار شد و با آنان نزد ابن زیاد رفت، همین که چشم ابن زیاد به هانی افتاد گفت: با پای خود برای کشته شدن آمدی، سپس گفت: تو مسلم بن عقیل را در خانه خود جا داده ای و برای او در خانه های اطراف سلاح و نیرو آماده می کنی و گمان می کنی که ما از آن بی اطلاع هستیم؟ هانی منکر گفته های او شد و گفت: چنین نبوده است ولی وقتی ابن زیاد معقل را صدا زد، هانی متحیر ماند و شروع به عذرخواهی نمود و گفت: من مسلم را به خانه خود نیاوردم بلکه او خود به خانه من آمد و من حیا کردم که او را رد کنم. اگر می خواهی می روم و می گویم از خانه من خارج شود.

ابن زیاد گفت: به خدا سوگند، باید او را نزد من بیاوری و گرنه تو را رها نخواهم نمود. هانی گفت: نه، به خدا سوگند، چنین کاری نخواهم کرد. آیا میهمان

ص: ۲۰۹

۱- (۱) فلبس هانی ثیابه و رکب بغلته و اقبل معهم فلما رآه ابن زیاد قال: «اتتك بخائن رجلاه تسعی» ثم قال: ايه يا هاني جئت بمسلم بن عقیل فادخلته دارك و جمعت له الجموع و السلاح فی الدور حولك و ظننت ان ذلك یخفی علی فانكر هانی ذلك فدعا ابن زیاد معقلا فلما رآه هانی اسقط فی یده ساعه (ای بهت) و تحیر ثم راجعته نفسه و جعل یعتذر الی ابن زیاد بأنه ما دعا مسلما الی داره ولكن جاءه یطلب منه النزول فاستحیا من رده و قال: ان شئت ان انطلق الیه فأمره ان یخرج من داری فقال له ابن زیاد: و الله لا تفارقنی ابدا حتی تأتینی به قال: لا والله لا اجیئك به ابدا اجیئك بضیفی تقتله؟

خود را نزد تو بیاورم که او را بکشی؟

(۱) چون مجادله آنان زیاد شد، مسلم بن عمرو باهلی نزد هانی آمد و او را سوگند داد که مسلم را تحویل ابن زیاد دهد و گفت: او پسر عم ابن زیاد است و ابن زیاد آسیبی به او نمی‌رساند و برای تو نیز هیچ خفت و منقصتی ندارد که او را تحویل سلطان بدهی، هانی گفت: البته برای من عارست که در حالی که قدرت حمایت از مهمان خویش را دارم او را تحویل دهم. و حامیان من نیز فراوانند به خدا سوگند، اگر حامی هم نداشتم او را تحویل نمی‌دادم؛ هرچند خود پیش از او کشته می‌شدم.

ابن زیاد چون سخن هانی را شنید دستور داد هانی را نزد او بردند و به او

ص: ۲۱۰

۱- (۱) فلما كثر الكلام بينهما قام مسلم بن عمرو الباهلي فخلا بهاني وجعل يناشده ان يدفع مسلم بن عقيل الي ابن زياد و يقول: انه ابن عم القوم و ليسوا بقاتليه ولا ضائريه و ليس عليك بذلك مخزاه و لا منقصه انما تدفعه الي السلطان فقال هاني: ان علي في ذلك الخزي و العار ان ادفع جاري و ضيفي و انا حي صحيح شديد الساعدين كثير الأعوان و الله لو لم يكن لي ناصر لم ادفعه حتى اموت دونه. فسمع ابن زياد ذلك فقال: ادنوه مني فادنوه منه فقال: و الله لتأتيني به او لا ضربن عنقك فقال هاني: اذا و الله تكثر البارقه (يعني السيوف) حول دارك فقال ابن زياد: و الهفاه عليك أبا البارقه تخوفني و هاني يظن ان عشيرته سيمنعونه ثم قال: ادنوه مني فادنوه منه فاستعرض وجهه بالقضيب فلم يزل يضرب به انفه و جبينه و خده حتى كسر انفه و سالت الدماء على ثيابه و وجهه و لحيته و نشر لحم جبينه و خده على لحيته حتى كسر القضيب و ضرب هاني يده على قائم سيف شرطي و جاذبه الشرطي و منعه.

گفت: به خدا سوگند، باید مسلم را نزد من بیاوری و گرنه تو را گردن می زنم. هانی گفت: اگر چنین کنی شمشیرها اطراف خانه تو فراوان خواهد شد. ابن زیاد گفت: مرا با شمشیرها می ترسانی؟

هانی می پنداشت که خویشان و قبیله او از او حمایت می کنند.

(۱) ابن زیاد گفت: او را نزدیک من آورید و چون نزدیک او شد با چوب خود آن قدر به صورت او زد که بینی او شکست و خون بر صورت و محاسن و لباس او جاری شد و پوست و گوشت صورت او کنده شد و بر محاسن او قرار گرفت؛ به گونه ای که چوب در دست ابن زیاد شکست. هانی خواست شمشیر یکی از شرطه ها را بگیرد ولی نتوانست. عیبداالله به او گفت: تو امروز عمل خوارج را انجام داده ای و خون تو حلال شده است. سپس دستور داد تا او را کشان کشان به اتاقی بردند و حبس کردند و نگهبانی بر او گماشتند.

همین که این خبر به قبیله هانی رسید، همراه عمرو بن حجاج به سوی قصر ابن زیاد آمدند و آن را محاصره کردند ابن زیاد نیز شریح قاضی را طلبید و گفت که

ص: ۲۱۱

۱- (۱) فقال عیبداالله: أحروری سائریوم (الحروری خارجی لأین الخوارج اجتمعوا فی اول امرهم فی موضع یقال له حروراء فسموا الحروریه أنت تفعل فعل الخوارج فی هذا الیوم). - قد حلّ دمک جزّوه فجّزّوه فالقوه فی بیت من بیوت الدار و جعلوا علیه حرسا و بلغ الخبر الی مدحج عشیره هانی فاقبلوا مع ابن الحجاج حتّی احاطوا بالقصر فامر ابن زیاد شریحا القاضی ان یدخل علی هانی فینظر الیه ثمّ ینظر عشیره بآنه حتّی ففعل ذلك فقال له عمرو بن الحجاج و اصحابه: اما اذا لم یقتل فالحمد لله ثمّ انصرفوا. (المجالس ص ۵۰، البحار ج ۴۴/۴۴).

هانی را ملاقات کند و خبر زنده بودن او را به قبیله او بدهد. چون شریح این خبر را به آنها داد عمرو بن حجاج و یاران او گفتند: اگر کشته نشده خدا را شاکریم. و سپس پراکنده شدند.

غربت مسلم بن عقیل در کوفه

(۱) چون خبر برخورد عیدالله با هانی به مسلم رسید یاران خود را که در آن وقت چهار هزار نفر بودند جمع نمود و آنها را برای جنگ با عیدالله آماده ساخت و از سایر مردم نیز دعوت کرد که برای جنگ با عیدالله آماده شوند. در پی دعوت مسلم، مسجد کوفه و بازار از جمعیت آکنده شد. عیدالله چون چنین دید به دارالاماره رفت و درها را بر خود بست و کار بر او سخت شد. مردم در آن روز تا شامگاه با تمام قدرت گرد دارالاماره ایستادند.

(۲) عیدالله بزرگان کوفه را نزد خود جمع نمود و به وسیله آنان مردم را با

ص: ۲۱۲

۱- (۱) غربه مسلم بن عقیل فی الکوفه لما بلغ مسلم بن عقیل ما فعله عیدالله بن زیاد بهانی بن عروه نادى فی اصحابه و كانوا اربعة آلاف رجل فاجتمعوا علیه فخرج بهم لحرب ابن زیاد و تداعى الناس واجتمعوا حتى امتلأ المسجد و السوق و دخل عیدالله القصر و اغلق ابوابه فضاق به امره و اقام الناس مع مسلم یكثرون حتى المساء و أمرهم شدید، و بعث عیدالله الی اشرف الناس فجمعهم عنده ثم اشرفوا علی الناس یرغبونهم و یرهبونهم و یخوفونهم بأجناد الشام.

۲- (۲) فأخذوا یتفرقون و كانت المرأه تأتي ابنها و أخواها فتقول: إنصرف، الناس یكفونك و یجىء الرجل الی ابنه و أخیه و یقول: غدا یأتیک اهل الشام فما تصنع بالحرب و الشر، انصرف فما زالوا یتفرقون حتى أمسى ابن عقیل و صلی المغرب و ما معه الا ثلاثون نفسا فی المسجد فخرج متوجها الی ابواب كنده فلم یبلغها الا و معه عشره ثم خرج من الباب فاذا لیس معه احد!

وعده ها و اعلان خطر از سپاهیان شام متفرق نمود. تدابیر او چنان مؤثر واقع شد که مادر می آمد و دست فرزند و یا برادر خود را می گرفت و می گفت: تو به خانه بیا، دیگران به جای تو هستند! یا مردی می آمد و دست فرزند و برادر خود را می گرفت و می گفت: فردا لشکر شام به جنگ ما خواهند آمد، با آنان چه خواهی کرد؟ اینک خود را از این خطر نجات ده.

پس مردم همگی پراکنده شدند به گونه ای که مسلم بن عقیل پس از ادای نماز مغرب در مسجد کوفه تنها سی نفر همراه داشت و هنوز به باب کنده مسجد کوفه نرسیده بود که شمار یاران او به ده نفر رسید و چون از باب کنده خارج شد هیچ کس با او نبود.

(۱) مسلم متحیر ماند و نمی دانست که به کجا رود. تا این که به درخانه زنی به نام

ص: ۲۱۳

۱- (۱) فمضی علی وجه لایدیری این یذهب حتی أتى الی باب امرأه یقال لها: طوعه فسلم علیها فردت علیه السلام و طلب منها ماء فسقته و جلس و دخلت ثم خرجت فقالت: یا عبدالله ألم تشرب قال: بلی قالت: فاذهب الی اهلك فسکت ثم اعادت القول فسکت ثم اعادت القول فسکت فقالت فی الثالثه: سبحان الله یا عبدالله قم عافاک الله الی اهلك فانه لا یصح لك الجلوس علی بابی و لا أحله لك فقام و قال: یا أمه الله ما لی فی هذا المصر اهل و لا عشیره فهل لك فی اجر و معروف و لعلی مكافیك بعد هذا الیوم قالت: و ماذا قال: أنا مسلم بن عقیل كذبتنی هؤلاء القوم و غرونی و أخرجونی قالت: انت مسلم قال: نعم قالت: ادخل فدخل الی بیت فی دارها غیر الذی تكون فیهِ و فرشت له و عرضت علیه العشاء فلم یتعش و جاء ابنها فرآها تكثر الدخول فی البیت و الخروج منه فقال: و الله انه لیرینی كثره دخولك الی هذا البیت و خروجك منه منذ اللیله ان لك لشأنا؟!!

طوعه رسید و سلام کرد و جواب شنید و از او آب طلب نمود. آن زن برای مسلم آب آورد. مسلم آب را نوشید و در همان محل نشست.

زن وارد خانه شد و چون بازگشت و دید که مسلم آن جا نشسته به او گفت: ای بنده خدا، مگر آب را نوشیدی؟ مسلم فرمود: آری. زن گفت: پس به خانه خود بازگرد. مسلم سکوت نمود. آن زن سخن خود را تکرار نمود و مسلم باز سکوت نمود. تا این که در مرتبه سوم گفت: سبحان الله! برخیز و به خانه خود برو! من اجازه نمی دهم این جا بمانی.

مسلم برخاست و گفت: ای زن! من در این شهر آشنا و خویشی ندارم. آیا تو برای خدا به من پناه می دهی؟ شاید روزی بتوانم جبران کنم. زن گفت: مگر قصه تو چیست؟ مسلم فرمود: من مسلم بن عقیل، فرستاده حسین بن علی علیهما السلام هستم. این مردم ما را فریب دادند و به ما دروغ گفتند و ما را تنها گذاردند! طوعه گفت: شما مسلم هستی؟ مسلم فرمود: آری. طوعه گفت: بفرمایید! سپس او را داخل اتاقی برد و آن اتاق را مفروش نمود و غذایی برای او آماده کرد لکن مسلم از آن غذا نخورد.

(۱) چون فرزند طوعه وارد خانه شد و دید که مادر او در آن اتاق رفت و آمد

ص: ۲۱۴

۱- (۱) قالت له: يا بنی إله عن هذا قال: و الله لتخبرینی قالت له: أقبل علی شأنک و لا تسألنی عن شیء فألح علیها فقالت: یا بنی لا تخبرن احدًا من الناس بشیء مما أخبرک به قال: نعم فأخذت علیه الأیمان فحلف لها فأخبرته فاضطجع و سکت فلما أصبح غدا الی عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث فأخبره فأقبل عبدالرحمن حتی أتى اباه وهو عند ابن زیاد فسارّه فعرف ابن زیاد سراره فقال:

می کند به او گفت: برای چه در این اتاق رفت و آمد می کنی؟ به خدا سوگند، من در کار تو به شک افتاده ام! طوعه گفت: پسر! کاری به آن نداشته باش و از این سخن در گذر. پسر گفت: به خدا سوگند، باید راز آن را به من بگویی! مادر گفت: تو کاری به آن نداشته باش. لازم نیست که راز آن را بدانی. چون آن پسر اصرار نمود مادر گفت:

اگر به کسی خبر ندهی به تو می گویم. پسر گفت: چنین خواهم کرد. پس آن زن فرزند خود را سوگند داد که به کسی خبر ندهد و آن گاه قصه مسلم را به او گفت. آن پسر خوابید و چون صبح شد نزد عبدالرحمان بن محمد بن اشعث رفت و خبر مسلم را به او داد و عبدالرحمان نزد پدر خود که نزد ابن زیاد بود رفت و این خبر را به او رساند و چون ابن زیاد از سخن آنان باخبر شد به محمد بن اشعث گفت: برخیز! سپس عبيدالله بن عباس سلمی را با هفتاد نفر دیگر از بنی قیس همراه او به سوی خانه طوعه روانه ساخت.

(۱) هنگامی که مسلم صدای سم اسبان و جمعیت آنها را شنید و دانست که

ص: ۲۱۵

۱- (۱) قم فأت به الساعة و بعث معه عبيدالله بن العباس السلمی فی سبعین رجلاً من قیس حتی أتوا الدار التي فيها مسلم فلما سمع مسلم وقع حوافر الخيل و أصوات الرجال علم أنه قد أتى فخرج اليهم بسيفه و اقتحموا عليه الدار فشد عليهم يضربهم بسيفه حتى اخرجهم من الدار. ثم عادوا اليه فشد عليهم كذلك فاختلف هو و بكر بن حمران الأحمری ضربتین فضرب بكر فم مسلم فقطع شفته العليا و اسرع السيف فی السفلى و فصلت له ثنيته و ضربه مسلم فی رأسه ضربه منكره و ثناه باخری علی جبل العاتق كادت تطلع الى جوفه فلما رأوا ذلك اشرفوا عليه من فوق البيت و أخذوا يرمونه بالحجاره و يلهبون النار فی أطنان القصب ثم يرمونها عليه من فوق البيت فلما رأى ذلك خرج مصلتا سيفه فی السكّه فقال محمد بن الاشعث لك الأمان لا تقتل نفسك فقال مسلم: و أيّ امان للغدره الفجره ثم اقبل يقاتلهم و هو يرتجز و يقول: اقسمت لا أقتل إلا حراً و ان شربت الموت شيئاً نكرا اكره ان اخدع او أغزا او اخلط البارد سخنا مرّا رد شعاع النفس فاستقرّا كلّ امری ء يوما يلاقي شرّاً اضربكم و لا اخاف ضراً

سراغ او آمده اند شمشیر خود را برداشت و به آنها حمله کرد و از خانه طوعه دور نمود و چون باز به او حمله کردند آنان را پراکنده ساخت.

تا این که با بکر بن حمران احمری روبه رو شد و دو ضربت بین آنان ردوبدل گردید. بکر بن حمران ضربتی بر لب او زد و لب بالای او را پاره نمود و به لب پایین او نیز رسید و دندان های جلوی دهان او ریخت و مسلم نیز ضربتی سخت بر سر او زد و سپس ضربتی بر شانه او زد که نزدیک بود به شکم او برسد. لشکر عبیدالله چون چنین دیدند از بالای بام آتش و سنگ بر مسلم ریختند.

(۱) مسلم علیه السلام چون چنین دید با شمشیر برهنه از خانه خارج شد و به میان آنها

ص: ۲۱۶

۱- (۱) فنادوه: انك لا تكذب و لا تغرّ فلم يلتفت الي ذلك الي ان قتل منهم واحدا و اربعين رجلاً على ما رواه ابن شهر آشوب و تكاثروا عليه بعد ان ائخن بالجراح فطعنه رجل من خلفه فخرّ الي الأرض فاخذ اسيرا.

رفت تا این که محمّد بن اشعث به او امان داد و گفت: خود را به کشتن مده. مسلم فرمود: امان شما مردم فاجر و خیانتکار ارزشی ندارد و با آنها به جنگ پرداخت و رجز می خواند.

به او گفتند: ما دروغ به تو نمی گوئیم و تو را فریب نمی دهیم تو خود را به کشتن مده. ولکن مسلم علیه السلام با آنان جنگید و به گفته ابن شهر آشوب چهل و یک نفر آنان را به هلاکت رساند و چون جراحات زیادی پیدا کرد از اطراف به او حمله کردند تا این که مردی با نیزه از پشت سر به او ضربه ای زد و مسلم علیه السلام روی زمین افتاد. سپس او را دستگیر نمودند.

(۱) مرحوم مفید در ارشاد می گوید: مسلم علیه السلام پس از آن که از جنگ ناتوان

ص: ۲۱۷

۱- (۱) و فی رویه المفید: انه اخذ بالأمان بعد ان عجز عن القتال فأتى ببغله فحمل عليها و اجتمعوا حوله و انتزعوا سيفه فكأنه عند ذلك يئس من نفسه فدمعت عيناه ثم قال: هذا أول الغدر فقال له محمّد بن الاشعث: ارجوان لا يكون عليك بأس فقال: و ما هو الأ- الرجاء اين امانكم؟ انا لله و انا اليه راجعون و بکی فقال له عبيدالله بن العباس السلمی: انّ من يطلب مثل الذی تطلب اذا نزل به مثل ما نزل بك لم يبک. فقال و الله ما ل نفسی بکیت و لا- لها من القتل أرثی و ان كنت لم احب لها طرفه عين تلفا و لكنی أبکی لأهلی المقبلین أبکی الحسين و آل حسين ثم اقبل علی محمّد ابن الاشعث فقال يا عبد الله انی اراک و الله ستعجز عن أمانی فهل عندک خير تستطيع ان تبعث من عندک رجلاً علی لسانی ان يبلغ حسينا فأنی لا اراه إلا و قد خرج اليوم او هو خارج غدا و اهل بيته و يقول له:

گردید از اهل کوفه امان گرفت. پس او را بر استری سوار کردند و گرد او جمع شدند و شمشیر او را گرفتند. مسلم چون از حیات خود ناامید گشت، اشک از چشمان او جاری شد و فرمود: این نخستین خیانت اهل کوفه است. محمّد بن اشعث به او گفت: امیدوارم برای تو خطری نباشد. مسلم فرمود: این که می گویی امیدی بیش نیست، پس امان شما چه شد؟ سپس فرمود: «أنا لله و أنا اليه راجعون» و اشک او جاری شد. پس عبيدالله بن عباس سلمی به او گفت: البته کسی که در چنین وضعیتی باشد نباید جز این انتظار بکشد.

مسلم فرمود: به خدا سوگند، من برای خود گریه نمی کنم و از ترس کشته شدن نگریستم گرچه حاضر نیستم از جان خود صرف نظر کنم بلکه گریه من برای امام حسین علیه السلام و اهل بیت اوست که در حال حرکت به سوی کوفه هستند.

(۱) سپس به محمّد بن اشعث رو کرد و گفت: فکر نمی کنم تو بتوانی با امان خود من را نجات دهی اما آیا حاضری به من کمک کنی و کسی را از طرف من نزد امام حسین علیه السلام بفرستی چه این که او امروز یا فردا به طرف کوفه حرکت خواهد نمود و به او خبر دهی که مسلم اسیر اهل کوفه است و به زودی او را خواهند کشت و از

ص: ۲۱۸

۱- (۱) انّ ابن عقيل بعثني اليك و هو أسير في ایدی القوم لا يری أنّه يمسی حتّى يقتل و هو يقول لك ارجع فداك أبي و أمي بأهل بيتك و لا يغرك اهل الكوفة فانّهم اصحاب أبيك الذي كان يتمنى فراقهم بالموت او القتل انّ اهل الكوفة قد كذبوك و ليس لمكذوب رأي، فقال ابن الاشعث و الله لأفعلنّ و لأعلمنّ ابن زياد انّي قد أمنتك. (المجالس، ص ۵۴/۵۱، البحار، ج ۴۴/۳۴۸/۳۵۳).

ناحیه من به او بگویی: پدر و مادرم فدای تو، به موطن خود بازگرد و فریب اهل کوفه را مخور، آنها همان اصحاب پدر تو هستند که به آنها می فرمود: «ای کاش می مردم و شما را نمی دیدم» اهل کوفه از عهد خود برگشتند و حق شما را تکذیب نمودند و شما دیگر بین آنان پذیرفته نیستید؟

ابن اشعث گفت: به خدا سوگند، چنین خواهم نمود و به ابن زیاد نیز امان خود را اعلان خواهم کرد.

شهادت مسلم بن عقیل

(۱) و چون محمد بن اشعث مسلم بن عقیل را دستگیر نمود و او را نزدیک قصر عبیدالله (دارالاماره) آورد عطش بر مسلم غلبه نموده بود و مردم کنار قصر منتظر دخول بودند و بین آنان عمرو بن حرث و مسلم بن عمرو باهلی حضور داشتند و در کنار قصر سقاخانه ای منصوب بود. مسلم فرمود: از این آب به من بدهید. پس مسلم بن عمرو باهلی گفت: ای مسلم! این آب را می بینی که چقدر خنک و گواراست، به خدا سوگند، قطره ای از آن را نخواهی چشید تا از آب جوشان جهنم بنوشی! مسلم علیه السلام فرمود: مادرت به عزای تو بنشیند، چه قدر قسی القلب هستی. تو از من به آتش جهنم و آب جوشان آن سزاوارتری.

ص: ۲۱۹

۱- (۱) مقتل مسلم بن عقیل رضی الله عنه لما أسر محمد بن الاشعث مسلم بن عقیل اقبل به حتی انتهى الی باب قصر الاماره و قد اشتد بمسلم العطش و علی باب القصر ناس جلوس ينتظرون الاذن، فیهم عمرو بن حرث و مسلم بن عمرو الباهلی و إذا قلّه ماء بارده موضوعه علی الباب فقال مسلم:

(۱) سپس مسلم کنار دیوار قصر (دارالاماره) نشست و عمرو بن حرث به غلام خود گفت تا برای مسلم ظرف آبی آورد و به مسلم گفت که از آن بنوشد. مسلم هر چه خواست که از آن آب بنوشد ظرف آب پر از خون شد و در آخر دندان های جلوی دهان او در ظرف ریخت و چون نتوانست از آن آب بنوشد فرمود: الحمدلله! اگر مرا در این آب قسمتی و مقدری بود خورده بودم.

سپس فرستاده ابن زیاد آمد و مسلم را به داخل دارالاماره بردند و چون وارد شد بر عبیدالله سلام نکرد. شخصی به او گفت: برای چه به امیر سلام نکردی؟ مسلم فرمود: وای بر تو! ساکت باش! او امیر من نیست که بر او سلام کنم.

(۲) ابن زیاد گفت: باکی نیست، سلام بکنی یا سلام نکنی کشته خواهی شد.

ص: ۲۲۰

۱- (۱) اسقونی من هذا الماء فقال له مسلم بن عمرو الباهلی: أتراها ما أبردها لا والله لا تذوق منها قطره ابدأ حتى تذوق الحميم في نار جهنم فقال له ابن عقيل: لأتريك الثكل ما اجفاك و أفطك و أقسى قلبك انت يا بن باهله أولى بالحميم و الخلود في نار جهنم مني ثم جلس فتساند الى الحائط و بعث عمرو بن حرث غلاما له فأتاه بقله عليها مندیل و قدح فصب فيه ماء فقال له: اشرب فأخذ و كلما شرب امتلأ القدح دما من فمه و لا يقدر ان يشرب ففعل ذلك مره او مرتين فلما ذهب في الثالثه ليشرب سقطت ثنایاه في القدح فقال الحمدلله لو كان لي من الرزق المقسوم لشربته. كأنما نفسك اختارت لها عطشا لما درت ان سيقضى السبط عطشاننا فلم تطق ان تسيغ الماء عن ظمأ من ضربه ساقها بكر بن حمرانا و خرج رسول ابن زیاد و أمر بادخاله اليه فلما دخل لم يسلم عليه بالإمره فقال له الحرسى: لم لا تسلم على الأمير؟ قال: اسكت و يحك و الله ما هو لي بأمر فقال ابن زیاد: لاعليك سلّم ام لم تسلم فانك مقتول فقال له مسلم: إن قتلتني فلقد قتل من هو شر منك من هو خير مني، فقال له ابن زیاد قتلتني الله ان لم اقتلك قتله لم يقتلها أحد في الاسلام، فقال له مسلم: أما إنك احق من احدث في الاسلام ما لم يكن و انك لا تدع سوء القتل و قبح المثله و خبث السريره و تؤم الغلبه لاحد أولى بها منك.

مسلم گفت: باکی نیست، پیش از تو [کسانی] بدتر از تو [کسانی] بهتر از من را کشته اند. ابن زیاد گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به بدترین شکل که احدی تاکنون چنین نکرده باشد نکشم! مسلم گفت: البته تو را شایسته است که در اسلام چیزی انجام دهی که تاکنون کسی انجام نداده باشد. هرچه از خباثت و پستی و کشتن و مثله کردن آن گونه که شایسته توست انجام ده!

(۱) ابن زیاد گفت: ای ستمگر: اخلال گر! تو بر امام خود خروج نموده و اجتماع

ص: ۲۲۱

۱- (۱) فقال ابن زیاد: يا عاق يا شاق خرجت على امامك و شققت عصا المسلمين و ألقحت الفتنة فقال مسلم: كذبت أنما شق عصا المسلمين معاويه و ابنه يزيد، و أميا الفتنة فأنما ألقحتها انت و ابوك زياد بن ابيه عبد بنى علاج من ثقيف و انا ارجوان يرزقني الله الشهاده على يدى شرّ برّيته. فقال له ابن زياد متتكت نفسك امرا حال الله دونه و جعله لأهله، فقال له مسلم: و من اهله يا ابن مرجانه اذا لم نكن نحن اهله؟ فقال له ابن زياد: اهله امير المؤمنين يزيد فقال مسلم: الحمد لله على كل حال رضينا حكما بيننا و بينكم فقال له ابن زياد: أتظنّ أنّ لك في الامر شيئا، فقال له مسلم: و الله ما هو الظنّ و لكنّه اليقين، و قال له ابن زياد: ايه ابن عقيل أتيت الناس و هم جميع امرهم ملتئم فشئت امرهم بينهم و فرقت كلمتهم و حملت بعضهم على بعض، قال كلاً- لست لذلك أتيت و لكنكم أظهرتم المنكر و دفتتم المعروف و تأمرتم على الناس بغير رضا منهم و حملتموهم على غير ما امركم الله به و عملتم فيهم بأعمال كسرى و قيصر فأتيناهم لأمر فيهم بالمعروف و نهي عن المنكر و ندعوهم الى حكم الكتاب و السنّه و كنا اهل ذلك.

مسلمانان را متفرق و بین آنان فتنه و اخلال ایجاد کرده ای! مسلم علیه السلام گفت: دروغ گفتی، من چنین نکردم بلکه معاویه و فرزند او یزید، ستمگر و اخلال گر هستند و اما فتنه را تو و پدرت زیاد ایجاد نمودید من امیدوارم که خداوند به دست بدترین مردم مرا به شهادت برساند.

ابن زیاد گفت: تو توفیق شهادت نداری و خداوند تو را به این آرزو نخواهد رساند. مسلم علیه السلام فرمود: اگر ما توفیق شهادت نیابیم چه کسی توفیق آن را می یابد؟ ابن زیاد گفت: البته شهادت حق امیرالمؤمنین یزید بن معاویه است. مسلم علیه السلام فرمود: در هر حال خدا را سپاس می گویم و به هر چه خدا بین ما و شما حکم کند راضی هستم.

ابن زیاد گفت: گمان می کنی که تو به راه صحیح و مستقیم هستی؟ مسلم علیه السلام فرمود: بلکه یقین دارم چنین است. ابن زیاد گفت: سخن کوتاه کن، ای پسر عقیل! آمدی که در این شهر اجتماع مردم را به هم زده و بین آنان اختلاف ایجاد نموده و آنان را به جان یکدیگر بیندازی؟

مسلم علیه السلام فرمود: من هرگز برای چنین کاری نیامدم بلکه چون شما منکرات را اظهار کردید و کارهای پسندیده را دفن نمودید و خود را به زور بر مردم حاکم کردید و با روش کسری و قیصر بین آنان عمل کردید، آمدیم که مردم را امر به معروف و نهی از منکر کنیم و به حکم قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله واداریم و البته این

نیز شأن ما می باشد.

(۱) ابن زیاد گفت: تو را به این کارها چه، ای فاسق! خوب بود در مدینه که شرب خمر می کردی این کارها را انجام می دادی؟! مسلم علیه السلام فرمود: آیا من اهل شراب هستم؟ به خدا سوگند، تو خوب می دانی که من چنین نیستم و خود چنین هستی که خون مردم بی گناه را می ریزی و به سبب دشمنی و خشم و بدگمانی، انسان های بی گناه را می کشی و آن را مهم نمی دانی و مشغول بازی و لهویات خود هستی.

ابن زیاد با شنیدن این سخنان مشغول توهین و جسارت به مسلم و امیرالمؤمنین و عقیل و حسن و حسین علیهم السلام شد و مسلم علیه السلام به او پاسخ نمی داد. در

ص: ۲۲۳

۱- (۱) فقال له ابن زیاد: و ما انت و ذاك يا فاسق لم لم تعمل بذلك اذ انت بالمدينه تشرب الخمر؟ قال مسلم: انا اشرب الخمر؟! أما و الله ان الله ليعلم انك غير صادق و انك احق بشرب الخمر منى و اولى من يلغ فى دماء المسلمين و لغا فيقتل النفس التى حرم الله قتلها و يسفك الدم الذى حرم الله على الغضب و العداوه و سوء الظن و هو يلهو و يلعب كأن لم يصنع شيئاً، فأخذ ابن زیاد يشتمه و يشتم علياً و عقيلاً و الحسن و الحسين عليهم السلام و أخذ مسلم لا يكلمه و فى روايه: انه قال له: انت و ابوك احق بالشتيمه فاقض ما انت قاض يا عدو الله، ثم قال ابن زیاد: اصعدوا به فوق القصر فاضربوا عنقه ثم اتبعوه جسده ثم قال ابن هذا الذى ضرب ابن عقيل رأسه بالسيف فدعى بكر بن حمران فقال له اصعد فلتكن انت الذى تضرب عنقه فصعد بمسلم و هو يكبر و يستغفر الله و يصلى على رسول الله صلى الله عليه و آله و يقول اللهم احكم بيننا و بين قوم غرّونا و كذبونا و خذلونا، و أشرفوا به على موضع من القصر فضربت عنقه و اتبع رأسه جثته. (البحار ج ۴۴/۳۵۵، المجالس ص ۵۴)

روایتی آمده که مسلم به او گفت: تو و پدرت به این گفته ها سزاوارترید. ای دشمن خدا هر چه می خواهی، انجام بده!

ابن زیاد دستور داد مسلم را به بالای قصر ببرند و او را گردن بزنند و بدن او را از بالای قصر به پایین بیندازند. اجرای دستور را نیز به بکر بن حمران که از مسلم ضربه ای خورده بود واگذار نمود و هنگامی که مسلم را می بردند زبانش به تکبیر و استغفار و صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله مشغول بود و به خدای خود می گفت:

خدایا، تو میان ما و کسانی که ما را فریب دادند (و بعد از دعوت خود) ما را تکذیب نموده و یاری نکردند حکم کن.

پس مسلم را بالای قصر (دارالاماره) بردند و گردن زدند و بدن او را همراه سر او پایین انداختند!

شهادت هانی بن عروه در کوفه

(۱) محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه که هانی را نزد عبیدالله برده و به هانی

ص: ۲۲۴

۱- (۱) مقتل هانی بن عروه رضی الله عنه لما قتل ابن عقیل قام محمد بن الاشعث الی عبیدالله بن زیاد فکلمه فی هانی بن عروه و کان محمد بن الاشعث و اسماء بن خارجه هما اللذان أتیا بهانی الی ابن زیاد و قالاه: انه قد ذکرک و أقسما علیه ان یرکب معهما و لم یکن اسماء یعلم بشیء مما کان و کان ابن الاشعث عالما به فقال ابن الاشعث لابن زیاد: انک قد عرفت منزله هانی فی المصر و بیته فی العشیره و قد علم قومه انی و صاحبی أتینا به الیک و انشدک الله لَمَا و هبته لی فأتی اکره عداوه المصر و اهله فوعده ان یفعل ثم بداله و أمر بهانی فی الحال فقال: اخرجوه الی السوق فاضربوا عنقه فأتی به الی مکان من السوق کان یباع فیہ الغنم و هو مکتوف فجعل یقول:

گفته بودند که عیدالله از تو به خوبی یاد می کرد و او را سوگند داده بودند که با آنان نزد عیدالله برود، پس از شهادت مسلم، نزد عیدالله آمدند و گفتند: تو می دانی که هانی بین اهل کوفه صاحب شرافت و قبیله است و مردم دانستند که ما او را تحویل تو دادیم و تو را به خدا سوگند می دهیم که او را به ما بیخشی و دشمنی اهل کوفه و قبیله او را برای ما نپسندی. البته اسما اطلاعی از وضعیت مسلم نداشت ولی محمد بن اشعث همه چیز را می دانست.

عیدالله در پاسخ آنان وعده داد که هانی را آزاد کند لکن پس از آن تصمیم به کشتن او گرفت و گفت تا او را به بازار، میان مردم ببرند و گردن بزنند.

هانی را با طناب بستند و به بازار گوسفندفروشان بردند. او منتظر بود که قبیله اش از او حمایت کنند ولی چون دید کسی از او حمایت نمی کند خود را آزاد کرد و گفت: کارد یا سنگ یا عصایی به من بدهید تا از خود دفاع کنم. پس او را گرفتند و با طناب بستند و گفتند: گردن خود را آماده کن تا تو را بکشیم هانی گفت:

من به جان خود سخی نیستم و شما را بر آن کمک نخواهم نمود پس غلام عیدالله، به نام رشید، شمشیری به او زد و چون کارساز نشد هانی گفت: بازگشت [همه] به سوی خداست. خدایا، به سوی رحمت و رضوان تو می آیم. سپس ضربه دیگری به او زد و هانی شهید شد.

(۱) پس این زیاد دستور داد بدن مسلم و هانی را در کناسه (محل اجتماع مردم) کوفه به دار آویزند و سرهای آنان را برای یزید بن معاویه فرستاد.

سبط ابن جوزی می گوید: نخستین سری که از بنی هاشم حمل شد [و برای یزید فرستاده شد] سر مسلم بن عقیل بود و نخستین بدنی هم که به دار آویخته شد بدن مسلم بود.

فرستادن سر مسلم و هانی برای یزید و نامه او در مورد امام حسین علیه السلام

(۲) علامه مجلسی و سید محسن امین می گویند: پس از فرستادن سرهای

ص: ۲۲۶

۱- (۱) و امذحجاه و لا مذحج لی الیوم یا مذحجاه یا مذحجاه این مذحج فلما رأی أن احدا لا ینصره جذب یده فترعها من الکتاف ثم قال: أما من عصا او سکین او حجاره او عظم یحاجز بها رجل عن نفسه و وثبوا الیه فشدّوه و ثاقا ثم قیل له: امدد عنقک فقال: ما أنا بها سخی و ما أنا بمعینکم علی نفسی فضربه مولی لعبید الله اسمہ رشید فلم یصنع شیئا. فقال له هانی: الی الله المعاد اللهم الی رحمتک و رضوانک ثم ضربه اخری فقتله، و امر ابن زیاد بجثّه مسلم و هانی فصلبتا فی الكناسه (موضع بالکوفه ینظر انه کان محل اجتماع الناس) و بعث برأسیهما الی یزید بن معاویه

۲- (۲) قال سبط بن الجوزی: کان رأس مسلم اوّل رأس حمل من رؤوس بنی هاشم و جثته اوّل جثته صلبت. (البحار ج ۳۵۵/۴۴، المجالس ص ۵۶) کتاب یزید لعبیدالله بعد ما وصل الیه رأسا مسلم و هانی لَمّا وصل رأسا مسلم و هانی الی یزید لعنه الله فکتب الی عبیدالله: انه قد بلغنی انّ حسینا قد توجه الی العراق فضع المناظر و المسالح و احترس و احبس علی الظنّه و اقتل علی التهمه و اکتب الیّ فیما یحدث من خیر ان شاء الله.

مسلم و هانی به دمشق، یزید به عبیدالله نوشت: به من خبر رسیده که حسین علیه السلام به طرف عراق می آید. تو باید دیده بان ها و نگهبانان خود را بفرستی و هر کسی را که گمان کردی از او حمایت می کند به زندان افکنی و هر که را متهم دانستی که از یاوران اوست به قتل برسانی و خبر تمام حوادث را برای من ارسال نمایی.

و چون در بین راه خبر شهادت مسلم و هانی به امام علیه السلام رسید فرمود: «أنا لله و أنا اليه راجعون» و سپس چندین مرتبه برای آنان طلب رحمت نمود. در همان هنگام فرزدق شاعر به امام علیه السلام رسید و بر او سلام کرد و گفت: یا بن رسول الله چگونه به اهل کوفه اعتماد می کنی، درحالی که آنان پسرعموی شما مسلم و شیعیان او را کشته اند؟!

(۱) پس اشک از چشمان امام علیه السلام جاری شد و فرمود: «خدا رحمت کند مسلم را.

ص: ۲۲۷

۱- (۱) و لَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْتَلَ مُسْلِمٍ وَ هَانِيٍّ قَالَ: أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَحِمَهُ اللَّهُ يَرُدُّ ذَلِكَ مَرَارًا وَ لَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ تَرُكُنَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ شِيعَتَهُ فَاسْتَعْبَرُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَ تَحِيَّاتِهِ وَ رِضْوَانِهِ أَمَا أَنَّهُ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَ بَقِيَ مَا عَلَيْنَا ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ: ۱- فَاِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تَعَدُّ نَفْسِيهِ فَانَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ

او به روح و ریحان و تحیات و رضوان الهی رسید و آنچه به عهده او بود انجام داد و آنچه بر عهده ماست باقی مانده است.»
آن گاه اشعار ذیل را انشاد نمود:

۱ اگر دنیا [نزد مردم] ارزشمند شمرده می شود همانا پاداش خداوند [به صالحان] ارزشمندتر است.

۲ و اگر بدن ها [در نهایت] طعمه مرگ می شود پس چه بهتر که انسان در راه خدا کشته شود.

۳ و اگر رزق های مردم اندازه گیری شده پس برای به دست آوردن آن شتاب نکردن زیباتر است.

۴ و اگر در نهایت مال ها به دنیا می ماند پس برای چه انسان [عاقل] از بخشش آنها بخل به ورزد؟!

نامه امام حسین علیه السلام به اهل کوفه

(۱) امام علیه السلام روز هشتم ذیحجه از مکه حرکت نمود و چون به منطقه حاجر رسید

ص: ۲۲۸

۱- (۱) کتاب الحسین علیه السلام الی اهل الکوفه لما بلغ الحسین علیه السلام الی الحاجر (بحاء مهمله وجیم وراء مهمله اسم مکان بطریق الحاج العراقی) من بطن الرّمّه (الرّمّه بضم الراء المهمله و تشدید المیم و قد تخفّف قاع عظیم بنجد). کتب کتابا الی جماعه من اهل الکوفه منهم سلیمان بن صرّد الخزاعی و المسیّب بن نجبه و رفاعه بن شدّاد و غیر هم و ارسله مع قیس بن مسهر الصیداوی و ذلك قبل ان يعلم بقتل مسلم يقول فيه: بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن عليّ الى اخوانه من المؤمنين و المسلمین سلام علیکم فانی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو اما بعد: فانّ کتاب مسلم بن عقیل جاءنی یخبرنی فیہ بحسن رأیکم و اجتماع ملئکم علی نصرنا و الطلب بحقنا فسألّ الله ان یحسن لنا الصنیع و ان یشیکم علی ذلك اعظم الأجر و قد شخّصت الیکم من مکه یوم الثلاثاء لثمان مضین من ذی الحجّه یوم الترویة فاذا قدم علیکم رسولی فانکمشوا فی أمرکم وجدّوا فانی قادم علیکم فی ایامی هذه إن شاء الله تعالی و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

به عده ای از سران کوفه، مانند سلیمان بن سرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و غیر آنان از شیعیان اهل کوفه، نامه ای نوشت و به قیس بن مسهر صیداوی داد که به آنها برساند و این پیش از آگاهی یافتن آن حضرت از شهادت مسلم بن عقیل بود، امام علیه السلام در آن نامه نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به برادران مؤمن خود در کوفه، سلام علیکم. من در باره شما [و دعوت شما] خدای خود را که خدایی جز او نیست ستایش می نمایم. همانا نامه مسلم بن عقیل که در آن از حسن رأی شما و اجتماعتان بر یاری و طلب حق ما خبر داده شده بود به دست من رسید و از خدای خود خواستم که کار ما را به نیکی به پیش ببرد و پاداش شما را زیاد کند. من روز شنبه، هشتم ذی حجه الحرام، از مکه به سوی شما حرکت نمودم. پس چون فرستاده من (قیس بن مسهر) نزد شما آمد امور خود را منظم و خود را آماده کنید. همانا من در این ایام به طرف شما خواهم آمد ان شاء الله و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.»

(۱) مخفی نماند که مسلم بن عقیل بیست و هفت روز قبل از شهادت خود نامه ای به آن حضرت نوشت و آمادگی اهل کوفه را به او خبر داد.

قیس بن مسهر نامه امام علیه السلام را به کوفه آورد لکن در بین راه، در قادسیه رئیس شرطه عبیدالله، حصین بن تمیم، او را گرفت و چون خواست او را تفتیش نماید قیس نامه امام علیه السلام را پاره نمود. حصین بن تمیم او را نزد عبیدالله آورد. عبیدالله به او گفت: خود را معرفی کن. قیس بن مسهر گفت: من از شیعیان علی بن ابی طالب و فرزندان او حسین بن علی علیهما السلام می باشم. عبیدالله گفت: برای چه نامه را پاره کردی؟ قیس گفت: می خواستم از آن آگاه نشوی. عبیدالله گفت: نامه از طرف چه کسی و برای چه کسی بود؟ قیس گفت:

نامه از حسین بن علی به جماعتی از اهل کوفه بود که من نام آنان را نمی دانم.

ص: ۲۳۰

۱- (۱) و کان مسلم بن عقیل قد کتب الیه قبل ان یقتل بسبع و عشرين ليله فأقبل قیس بکتاب الحسین علیه السلام الی الکوفه (و کان) ابن زیاد لما بلغه مسیر الحسین علیه السلام من مکّه الی الکوفه بعث الحصین بن تمیم صاحب شرطه حتّی نزل القادسیّه فلما انتهى قیس الی القادسیّه اعترضه الحصین بن تمیم لیفتشه فأخرج قیس الکتاب و خرّقه فحمله الحصین الی ابن زیاد فلما مثل بین یدیه قال له: من انت؟ قال: انا رجل من شیعہ امیر المؤمنین علیّ ابن ابی طالب و ابنه الحسین قال: فلما اذا خرقت الکتاب؟ قال: لئلا تعلم ما فیہ قال: و ممّن الکتاب و الی من؟ قال: من الحسین علیه السلام الی جماعه من اهل للکوفه لا أعرف اسماءهم فغضب ابن زیاد و قال: و الله لا تفارقنی حتّی تخبرنی بأسماء هؤلاء القوم او تصعد المنبر فتسبّ الحسین بن علیّ و أباه و أخاه و إلاّ قطعتک إربا إربا.

پس عیب‌الله غضبناک شد و گفت: به خدا سوگند، تو را رها نمی‌کنم تا نام آنان را بگویی و یا بالای منبر بروی و به حسین بن علی و پدر و برادر او دشنام دهی و گرنه بدن تو را قطعه قطعه خواهم نمود.

(۱) قیس گفت: نام آن جماعت را برای تو نخواهم گفت لکن دشنام را انجام می‌دهم. پس بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر رسول خدا و آل او علیهم السلام، امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را ستود و فراوان از آنان تمجید نمود و عیب‌الله و پدر او و سرکشان بنی امیه را لعنت کرد و سپس گفت: ای مردم، همانا این حسین بن علی فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که به سوی شما می‌آید و من فرستاده اویم و او را در منطقه حاجر ملاقات نمودم شما باید آماده حمایت از او باشید.

پس ابن زیاد دستور داد او را از بالای قصر به زیر انداختند و استخوان های او

ص: ۲۳۱

۱- (۱) فقال قیس: أما القوم فلا أخبرك بأسمائهم و أما السب فأفعل فصعد قیس فحمدالله و أثنى عليه و صلی علی النبی صلی الله علیه و آله و اکثر من الترحم علی علی و الحسن و الحسين و لعن عیب‌الله بن زیاد و أباه و لعن عتاه بنی امیه ثم قال: ایها الناس انّ هذا الحسين بن علی خیر خلق الله ابن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و أنا رسوله اليکم و قد خلفته بالحاجر فأجیبوه. فأمر به ابن زیاد فرمی من أعلى القصر فتكسرت عظامه و بقى به رمق فأتاه رجل یقال له: عبدالملک بن عمیر اللخمی فذبحه فعیب علیه فقال: اردت ان أریحه، و یقال انّ عبدالملک هذا کان قاضی الکوفه و فقیهها و ما ینفعه فقهه مع شنیع فعله، فبلغ الحسين علیه السلام قتله فاسترجع و استعبر و لم یملک دمعته.

شکست و رمقی در او باقی مانده بود که عبدالملک بن عمیر آمد و سر او را از بدن جدا نمود و چون او را بر این عمل سرزنش نمودند گفت: می خواستم او را راحت کنم. و گفته شده که عبدالملک بن عمیر، قاضی و عالم کوفه بوده و با نماینده امام حسین علیه السلام چنین کرده است.

(۱) هنگامی که خبر شهادت قیس به امام علیه السلام رسید اشک فراوانی ریخت و فرمود: «أنا لله و أنا اليه راجعون» سپس این آیه را قرائت فرمود: «فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً» سپس فرمود: «خداوند پاداش قیس را بهشت قرار داد. خداوندا ما و شیعیانمان را در جایگاه رحمت خود قرار ده و از پاداش های مخصوص خود که برای خوبان ذخیره نموده ای به ما و شیعیانمان عطا فرما! انك على كل شيء قدير.»

ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله مطیع و زهیر بن قین

(۲) امام علیه السلام در مسیر خود به سوی عراق بعد از عبور از حاجر به چشمه ساری

ص: ۲۳۲

۱- (۱) ثم قرأ: «فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً» ثم قال جعل الله له الجنة ثوابا اللهم اجعل لنا و لشيعتنا منزلا- كريما و اجمع بيننا و بينهم فى مستقر من رحمتك و رغائب مدخور ثوابك انك على كل شيء قدير. (البحار ج ۴۴/۳۶۹، المجالس ص ۶۰) ملاقاته عليه السلام فى الطريق لعبدالله بن مطيع و زهير بن القين لما سار الحسين عليه السلام من الحاجر انتهى الى ماء من مياه العرب فاذا عليه عبدالله بن مطيع العدو و هو نازل به فلما رأى الحسين عليه السلام قام اليه فقال: بأبي انت و أمي يا بن رسول الله ما أقدمك؟ و احتمله فأنزله فقال له الحسين عليه السلام: كان من موت معاوية (۲) ما قد بلغك فكتب إلى اهل العراق يدعونى الى انفسهم.

رسید که در آن جا عبدالله بن مطیع بار انداخته بود. عبدالله چون امام علیه السلام را دید برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای شما، ای فرزند رسول خدا! چه شده به این دیار آمده ای؟ سپس امام علیه السلام را از مرکب پایین آورد و اسکان داد.

(۱) امام علیه السلام فرمود: چنان که می دانی معاویه از دنیا رفته است و اهل عراق نامه هایی نوشته و مرا دعوت نموده اند که به کوفه بروم. «عبدالله مطیع گفت: ای فرزند رسول خدا! شما را به حق خدا و حرمت اسلام و حرمت قریش و حرمت عرب خود را گرفتار و مبتلا نکنید. به خدا سوگند، اگر بخواهید با بنی امیه بر سر حکومت به نزاع برخیزید، شما را خواهند کشت و اگر شما را بکشند دیگر از کشتن احدی باکی ندارند و در آن صورت حرمت اسلام و حرمت قریش و حرمت عرب شکسته خواهد شد. پس من از شما درخواست می کنم که بازگردید و به کوفه نروید و خود را گرفتار جنگ با بنی امیه ننمایید.

از آن سو، در آن سال زهیربن قین بجلی از کوفه به حج رفته بود و از عثمانی ها بود و چون از حج خود بازگشت در مسیر راه ناچار شد که در یکی از

ص: ۲۳۳

۱- (۱) فقال له عبدالله: اذكرك الله يا ابن رسول الله و حرمة الإسلام ان تنتهك انشدك الله في حرمة قریش انشدك الله في حرمة العرب فوالله لئن طلبت ما في ایدی بنی امیه لیقتلنک و لئن قتلوک لایهابوا بعدک احدا ابدا و الله انھا لحرمة الاسلام تنتهک و حرمة قریش و حرمة العرب فلا تفعل و لانتأب الکوفه و لا تعرض نفسک لبنی امیه. و کان زهیربن القین البجلی قد حجّ فی تلك السنه من الکوفه و کان عثمانیا فلما رجع من الحجّ جمعه الطريق مع الحسین علیه السلام فحدّث جماعه من فزاره و بجیله قالوا:

منازل با امام علیه السلام نزول نماید. همراهان او که عده ای از قبیله فزاره و بجیله اند می گویند:

(۱) ما همراه زهیر بن قین از مکه برمی گشتیم و حسین بن علی علیه السلام نیز به کوفه می آمد لکن برای ما بسیار ناگوار بود که در یک منزل با او اجتماع کنیم. از این رو، چون امام علیه السلام حرکت می نمود زهیر [با همراهان] توقف می نمودند و چون در جایی نزول می نمود آنها حرکت می کردند.

تا این که در یکی از روزها ناچار شدیم در همان منزلی که امام علیه السلام نزول نمودند ما نیز نزول نماییم. پس ما در یک طرف توقف نمودیم و امام علیه السلام در طرف دیگر و چون بار انداختیم و مشغول خوردن غذا شدیم ناگهان فرستاده امام علیه السلام نزد ما آمد و پس از سلام به زهیر گفت: امام علیه السلام مرا فرستاده که تو را نزد او ببرم. پس همه ما لقمه ها را زمین گذاریم و مثل این که پرنده ای روی سرهای ما نشسته باشد در جای خود میخکوب شدیم؛ از ترس این که زهیر به امام علیه السلام ملحق شود. زهیر پاسخی نداد تا این که همسر او «دلهم» به او گفت:

(۲) سبحان الله! فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دعوت نموده و تو او را اجابت

ص: ۲۳۴

۱- (۱) کتبا مع زهیر بن القین حین أقبلنا من مکه فکتنا نسایرالحسین علیه السلام فلم یکن شیء أبغض الینا من ان نسیر معه فی مکان واحد او ننزل معه فی منزل واحد، فاذا سار الحسین تخلف زهیر بن القین و اذا نزل الحسین تقدّم زهیر، فنزلنا یوما فی منزل لم نجد بدّا من ان ننزل معه فیه فنزل هو فی جانب و نزلنا فی جانب آخر، فینا نحن جلوس نتغذی من طعام لنا اذ اقبل رسول الحسین علیه السلام حتّی سلّم ثمّ دخل فقال: یا زهیر: انّ اباعبدالله بعثنی الیک لتأتیه فطرح کلّ انسان منّا ما فی یده کأنّ علی رؤوسنا الطیر کراهیه ان ینذهب زهیرالی الحسین علیه السلام فقالت له امرأته و هی دلهم بنت عمرو: سبحان الله أیبعث الیک ابن رسول الله ثمّ لاتأتیه؟ فلو أتیته فسمعت من کلامه ثمّ انصرفت؟

۲- (۲) فأتاه زهیر علی کره فما لبث ان جاء مستبشرا قد اشرق وجهه فأمر بفسطاطه و ثقله و رحله فحوّل الی الحسین علیه السلام ثمّ قال لامرأته: انت طالق إلهقی بأهلك فأنّی لا احبّ ان یصیبک بسببی إلاّ خیر و قد عزمت علی صحبه الحسین علیه السلام لأفدیه بروحی و أقیه بنفسی ثمّ اعطاها ما لها و سلّمها الی بعض بنی عمّها لیوصلها الی اهلها فقامت الیه و بکت و ودّعته و قالت:

نمی‌کنی؟! چه مانع است که خدمت او بررسی و سخن او را بشنوی و بازگردی؟ پس زهیر با کراهت خدمت امام علیه السلام رفت و چیزی نگذشت که شادمان بازگشت و دستور داد خیمه و وسایل او را به کاروان امام علیه السلام منتقل کنند و به همسر خود گفت:

من نمی‌خواهم به واسطه من آسیبی به تو برسد. تو را طلاق دادم تا به خانواده خود بازگردی و من تصمیم گرفتم که خود را فدای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بنمایم. سپس اموال همسر خود را به او پرداخت نمود و او را به بعضی از عموزاده هایش سپرد تا به وطن برسانند. پس همسر او برخاست و گریه کرد و با او وداع نمود و گفت: خداوند تو را [به واسطه من] سعادت‌مند نمود. پس در قیامت نزد جدّ امام حسین علیه السلام مرا یاد کن.

سپس زهیر به همراهان خود گفت: هر کس مایل است همراه من بیاید و گرنه این آخرین ملاقات من با شما خواهد بود سپس گفت: «من قبل از جدا شدن از شما حدیثی را برای شما می‌گویم.

(۱) ما در جنگ با اهل شهر لنجر پیروز شدیم و خداوند پس از پیروزی غنیمت هایی نصیب ما نمود و ما خوشحال شدیم پس سلمان فارسی به ما گفت: اگر جنگ در رکاب امام حسین علیه السلام نصیب شما شود بیش از این خشنود خواهید شد.» سپس گفت: شما را به خدا می سپارم و به اردوی امام علیه السلام وارد شد و در کربلا به شهادت رسید.

آگاهی امام علیه السلام از شهادت مسلم و هانی در کوفه

(۲) در بحار و مجالس، از عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشمعل اسدی نقل

ص: ۲۳۶

۱- (۱) خار الله لك اسألك ان تذكري في القيامة عند جدّ الحسين عليه السلام و قال لأصحابه: من أحبّ منكم ان يتبعني و إلاّ فهو آخر العهد منّي انّي سأحدّثكم حديثاً: إنّنا غزونا بلنجر (و هي بلدة ببلاد الخزر) ففتح الله علينا و أصبنا غنائم ففرحنا فقال لنا سلمان الفارسي: اذا دركتم قتال شباب آل محمّد صلى الله عليه و آله فكونوا اشدّ فرحاً بقتالكم معهم ممّا أصبتم من المغانم، فأنا انا فأستودعكم الله. ولزم الحسين عليه السلام حتّى قتل معه، (المجالس ص ۶۱، البحار ج ۴۴/۳۷۱).

۲- (۲) بلوغ الحسين عليه السلام قتل مسلم و هانی عليهما السلام روى عبدالله بن سلیمان و المنذر بن المشمعل الاسديان قالوا: لمّا قضينا حجبنا لم تكن لنا همّة الاّ اللحاق بالحسين عليه السلام لننظر ما يكون من امره فأقبلنا ترقل بنا ناقتانا مسرعين حتّى لحقناه بزورود فلّمّا دنونا منه اذا نحن برجل من اهل الكوفة قد عدل عن الطريق حين رأى الحسين عليه السلام فوقف الحسين كأنه يريد ان يتركه و مضى و مضينا نحوه فقال احدنا لصاحبه: اذهب بنا الى هذا لنسأله فانّ عنده خبر الكوفة فمضينا اليه فقلنا:

شده که گویند: ما چون حج خود را انجام دادیم، تمام کوششمان این بود که خود را به امام حسین علیه السلام برسانیم و بدانیم امر او به کجا منتهی شده است. از این رو، به سرعت خود را در محل زرود به او رساندیم و به آن حضرت نزدیک شدیم. در آن میان، مردی از اهل کوفه را دیدیم که از کوفه می آمد و چون امام علیه السلام را دید و امام توقف نمود که از او سؤال کند او راه خود را منحرف نمود. ما به یکدیگر گفتیم:

خوب است نزد او رویم و از او نسبت به وضع کوفه سؤال کنیم پس نزد او رفتیم و به او سلام کردیم، او جواب سلام ما را داد، گفتیم: از چه قبیله ای هستی؟ گفت: اسدی هستم. گفتیم: ما نیز اسدی می باشیم. نام شما چیست؟ گفت: من بکر بن فلان هستم. پس ما نیز خود را به او معرفی نمودیم و گفتیم: وضع کوفه را چگونه یافتی؟

(۱) او گفت: «من از کوفه خارج نشدم جز این که دیدم مسلم و هانی را کشتند و بدن های آنان را در بازار به روی زمین کشیدند. پس ما به طرف کاروان امام علیه السلام رفتیم تا او شبانگاه به ثعلبیه رسید و چون در آن جا توقف نمود خدمت آن حضرت رفتیم و بر او سلام کردیم و او ما را پاسخ داد. پس گفتیم: رحمت خدا بر شما باد! خبر

ص: ۲۳۷

۱- (۱) السلام عليك فقال: و عليكما السلام قلنا ممن الرجل قال أسدي قلنا له و نحن اسديان فمن انت قال انا بكر بن فلان و انتسبنا له ثم قلنا اخبرنا عن الناس من ورائك قال: لم اخرج من الكوفة حتى قتل مسلم بن عقيل و هاني بن عروه و رأيتهما يجزان بأرجلهما في السوق فأقبلنا حتى لحقنا الحسين عليه السلام فسأيرناه حتى نزل الثعلبية ممسيا فجئنا حين نزل فسلمنا عليه فرد علينا السلام فقلنا: رحمك الله ان عندنا خيرا ان شئت حدّثناك علانية و ان شئت سرا.

تازه ای نزد ما هست، آشکار بگوییم یا در خلوت؟

(۱) پس امام علیه السلام نگاهی به ما و به اصحاب خود نمود و فرمود: «ما چیزی را از اصحاب خود پنهان نمی داریم.» پس گفتیم: شما آن مرد کوفی را دیشب دیدید [که راه خود را منحرف نمود]؟ فرمود: «آری، می خواستم از او سؤال کنم ولی نزد ما نیامد.» گفتیم: به خدا سوگند، او از قبیله ما بود و مردی صاحب عقل و صدق بود. و ما برای شما از او سؤال کردیم که وضع کوفه چگونه است؟ او گفت من از کوفه خارج نشدم جز این که دیدم مسلم و هانی را کشتند و بدن های آنان را در بازار روی زمین کشیدند!

پس امام علیه السلام با شنیدن این خبر فرمود: «انالله و انالیه راجعون» و چند مرتبه برای آنان از خداوند طلب رحمت نمود. پس ما گفتیم: شما را به خدا، خود و اهل بیت خود را گرفتار نکنید و از همین محل بازگردید، چرا که در کوفه برای شما یار و یآوری نیست بلکه ما ترس آن داریم که اهل کوفه به جنگ با شما برخیزند!

ص: ۲۳۸

۱- (۱) فنظر الینا و الی اصحابه ثم قال ما دون هؤلاء سرّ فقلنا له: رأیت الراكب الذی استقبلته عشیّه أمس قال: نعم و قد اردت مسألته فقلنا: قد و الله استبرأنا لك خبره و کفیناک مسألته و هو امرؤ منا ذو رأی و صدق و عقل و انه حدّثنا انه لم یخرج من الکوفه حتّی قُتل مسلم و هانی و رآهما یجرّان فی السوق بأرجلهما، فقال علیه السلام: انّا لله و انالیه راجعون رحمه الله علیهما یردّد ذلک مرارا فقلنا له: ننشدک الله فی نفسک و اهل بیتک الا انصرفت من مکانک هذا فانه لیس لك بالکوفه ناصر و لا شیعه بل نتخوّف ان یكونوا علیک.

(۱) پس امام علیه السلام نگاهی به فرزندان عقیل نمود و فرمود: «با کشته شدن مسلم نظر شما چیست؟ آنان گفتند: ما بر نمی گردیم تا این که یا انتقام خون او را بگیریم و یا همانند او کشته شویم. پس امام علیه السلام روی مبارک خود را به سوی ما نمود و فرمود: «بعد از کشته شدن مسلم و هانی زندگی برای ما خیری ندارد.» و چون دانستیم که امام تصمیم بر ادامه راه دارد، گفتیم، خداوند به خیر بگذراند. فرمود: «خداوند شما را هم رحمت کند.»

اصحاب آن حضرت گفتند: [یا بن رسول الله!] شما مانند مسلم نخواهید بود بلکه اهل کوفه چون شما را ببینند در خدمت به شما خواهند کوشید.

پس امام علیه السلام سکوت نمود و سپس صدای گریه برای مسلم بلند شد و همه برای او اشک ریختند.

حرکت به سوی شهادت

مؤلف گوید: امام علیه السلام به شرایط زمان خود بیش از دیگران آگاه بوده و مسأله شهادت نیز برایش روشن بوده است و دستور کار و صحیفه عملی آن حضرت در آن زمان همان بوده که انجام داده و اگر امام دیگری هم به جای آن حضرت می بود

ص: ۲۳۹

۱- (۱) فنظر الی بنی عقیل فقال ماترون فقد قتل مسلم فقالوا: و الله لانرجع حتی نصیب ثارنا او ندوق ما ذاق فاقبل علينا الحسین علیه السلام و قال لاخیر فی العیش بعد هؤلاء فعلمنا انه قد عزم رأیه علی المسیر فقلنا له: خار الله لك فقال رحمکما الله فقال له اصحابه: انک و الله ما انت مثل مسلم ولو قدمت الکوفه لکان الناس الیک اسرع فسکت و ارتجّ الموضع بالبکاء لقتل مسلم بن عقیل و سالت الدموع علیه کلّ مسیل.

جز این نمی کرد.

از این رو، امام صادق علیه السلام در زیارت اربعین در مورد اهداف مقدسه این قیام فرمود: «و بذل مهجته لیستنفذ عبادۀ من الجهاله و حیره الضلاله» یعنی: «امام حسین علیه السلام خون خود را برای نجات مردم از جهالت و از سرگردانی آنان در ضلالت اهدا نمود.» از این جملات ظاهر می شود که حفظ آیین مقدس اسلام که وظیفه هر امامی است در آن زمان جز با شهادت چنین شخصیتی و ریخته شدن چنین خون ها و اسارت چنین عزیزانی انجام نمی پذیرفته است تشخیص این مسأله به عهده شخص امام علیه السلام بوده است و او به آنچه وظیفه اش بوده عمل کرده و معصوم از خطا بوده است.

بنابراین کسی را شایسته نیست که بگوید: صلاح چیز دیگری بوده و یا امام علیه السلام نمی دانسته پایان کار او شهادت است؛ آری به خوبی می دانسته سرانجام این حرکت شهادت است و لکن در ظاهر نیز از مجاری صحیح و عقلانی خارج نشده و حجت را برای مردم تمام نموده است.

به نظر می رسد اگر ما در دیدگاه خود تجدید نظر کنیم بهتر از آن باشد که عمل معصوم علیه السلام را مورد تردید و نقادی قرار دهیم. اللهم اهدنا من عندك و توفنا مسلمین».

آگاه شدن امام علیه السلام از شهادت عبدالله بن یقطر

(۱) چون امام علیه السلام در مسیر خود به طرف کوفه در منزل زباله توقف نمود، خبر

ص: ۲۴۰

۱- (۱) مقتل عبدالله بن یقطر و ما فعله الحسین علیه السلام لما بلغه ذلك لما نزل الحسین علیه السلام زباله و هو متوجه الى الكوفه أتاه بها مقتل عبدالله بن یقطر و هو اخو الحسین علیه السلام من الرضاعه و قیل كانت ام عبدالله هذا مربیه للحسین علیه السلام فكان عبدالله من لدات الحسین علیه السلام و اقارانه فی السن و لذلك اطلق علیه انه اخوه من الرضاعه و ان الحسین علیه السلام لم یرضع من غیر ثدی امه فاطمه علیه السلام و كان الحسین علیه السلام ارسله مع مسلم بن عقیل الى الكوفه فلما رأى مسلم الخذلان بعث عبدالله بن یقطر الى الحسین علیه السلام یخبره بذلك له. و كان ابن زیاد قد نظم الخیل مع الحصین بن تمیم صاحب شرطته علی الطرقات بین البصره و القادسیه فلا یدعون احدا یلج و لا احدا یرجع فقبض الحصین علی عبدالله بن یقطر و ارسله الى ابن زیاد فقال له ابن زیاد اصعد فوق القصر و العن الكذاب بن الكذاب ثم انزل حتی اری فیک رأی فصعد فوق القصر فلما اشرف علی الناس لعن عبیدالله بن زیاد و اباه و دعا الى نصر الحسین علیه السلام فلقاه ابن زیاد من أعلى القصر فمات و كان قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه بلغ الحسین علیه السلام و هو بزور و قیل بلغه ایضا بزباله فلما بلغ الحسین علیه السلام خبر عبدالله بن یقطر اخرج الى الناس کتابا فقرأه علیهم.

شهادت عبدالله یقطر به آن حضرت رسید بعضی گفته اند او برادر رضاعی امام حسین علیه السلام بوده و یا مادر او مریه آن حضرت بوده است و با امام علیه السلام از جهت سن مساوی بوده اند و به این اعتبار او را برادر رضاعی امام علیه السلام نامیده اند. و عبدالله یقطر را امام علیه السلام همراه مسلم به کوفه فرستاده بود و حضرت مسلم علیه السلام چون بی وفایی اهل کوفه را دید، او را خدمت امام علیه السلام فرستاد تا وضعیت کوفه را به او اطلاع دهد.

از آن سو، ابن زیاد لشکری به فرماندهی حصین بن تمیم بر سر راه های کوفه به بصره و قادسیه گماشته بود و او به احدی اجازه نمی داد که وارد و یا خارج شود.

ص: ۲۴۱

حسین بن تمیم، عبدالله یقطر ار گرفت و نزد عبدالله فرستاد. عبدالله ملعون به او گفت: باید بالای قصر روی و به کذاب بن کذاب (یعنی امام علیه السلام) دشنام دهی تا هرچه خواستم در باره تو حکم کنم.

پس عبدالله یقطر بر بالای قصر رفت و مقابل چشم مردم به عبدالله و پدر او لعنت نمود و مردم را برای یاری امام حسین علیه السلام دعوت کرد. عبدالله نیز او را مانند مسلم از بالای قصر به پایین انداخت و به شهادت رساند.

(۱) هنگامی که خبر شهادت عبدالله به امام علیه السلام رسید، آن حضرت مکتوبی را بین اصحاب خود قرائت فرمود که در آن نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد همانا خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به من رسید و من دانستم که شیعیان ما در کوفه دست از حمایت ما برداشته اند و ما را یاری نخواهند نمود پس هر کدام از شما که می خواهد به شهر و دیار خود بازگردد مانعی براو نیست و مسؤولیتی ندارد.»

همراهان آن حضرت با شنیدن این سخن پراکنده شدند و جز عده کمی که اهل بصیرت و صدق بودند و یا از مدینه با امام علیه السلام حرکت کرده بودند باقی نماندند این سخن امام علیه السلام برای آن بود که هر کس اهل معرفت و بصیرت و نیت صادق نیست همراه آن حضرت نباشد؛ چرا که چنین افرادی برای موقعیت های حساس جنگ و فداکاری شایسته نیستند.

آزمایش و ابتلا در قیام امام علیه السلام

(۲) مؤلف گوید: همان گونه که در قرآن در آیه: «تبارک الذی بیده الملك و هو

ص: ۲۴۲

۱- (۱) و فیہ: بسم الله الرحمن الرحيم «اما بعد» فانه قد اتانى خبر فطیع قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر و قد خذلنا شیعتنا فمن احب منکم الانصراف فلینصرف فی غیر حرج لیس علیه ذمام. فتفرق الناس عنه و اخذوا یمینا و شمالاً حتی بقى فی اصحابه الذین جاءوا معه من المدینه و نفر یسیر مّمن انضّموا الیه من اهل البصائر و التّیات الصادقه. و أنّما فعل ذلك لئلا یتبعه من لیس له بصیره نافذه ولا یتّیه صادق و لا یرید مواساته و القتال معه فانّ هؤلاء لافائده فی صحبتهم. (المجالس ص ۶۴، البحار ج ۴۴، ص ۳۷۴)

۲- (۲) قال السید محسن الأمين: وقع اشتباه هنا من بعض المورّخين بین قصّه قیس بن مسهر الصیداوی رسول الحسین علیه السلام الی اهل الکوفه الذی قبض علیه الحصین بن تمیم و ارسله الی ابن زیاد فأمره ان یرسب الحسین و اباه ففعل ضدّ ذلك فالقاه من اعلى القصر و بین قصّه عبدالله بن یقطر الذی ارسله ابن عقیل الی الحسین فقبض علیه الحصین ایضا و جرى له نظیر ما جرى لقیس (المجالس ص ۶۵).

علی کُلّ شیءٍ ء قدیر الذی خلق الموت و الحیاه لیلوکم ایکم احسن عملاً، و آیات دیگری از این قبیل، مسأله امتحان و آزمایش مطرح شده است در جای جای قیام امام حسین علیه السلام نیز مسأله امتحان به چشم می خورد و می توان یکی از اسرار مهم این قیام را بعد از درس های فراوان دیگری چون اخلاص و جهاد و ایثار و جوانمردی و شجاعت و صبر و امانت و فداکاری و عفت و حیا و عبادت و تضرع به درگاه خداوند و اطاعت و انقیاد از امام و خیرخواهی و وفا و استقامت و مبارزه با فساد و محکوم کردن ستمگر و امر به معروف و نهی از منکر و.... ابتلا و آزمایش الهی دانست. بلکه به نظر این حقیر انقلاب و حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا یک مکتب کامل و جامعی از ارزش های اسلامی است.

ملاقات حَرَبَن یزید ریاحی با امام علیه السلام

(۱) در بحار و مجالس نقل شده است که وقتی امام علیه السلام در مسیر خود به طرف کوفه به بطن عقبه رسید پیرمردی از قبیله بنی عکرمه، به نام عمرو بن یؤذان، او را ملاقات نمود و پرسید کجا می روید؟ امام علیه السلام فرمود: «به طرف کوفه می روم.» آن مرد گفت: شما را به خدا [سوگند می دهم] از رفتن به کوفه صرف نظر کن! سپس گفت:

به خدا سوگند، رفتن به کوفه برای شما، مواجه شدن با شمشیرها و

ص: ۲۴۳

۱- (۱) ملاقات الحَرَبَن للحسین علیه السلام لَمَّا نزل الحسین علیه السلام ببطن العقبه لقیه شیخ من بنی عکرمه یقال له عمرو بن یؤذان فسأله این ترید؟ فقال الحسین علیه السلام: الکوفه فقال الشیخ: أنشدک الله لَمَّا انصرفت فوالله ما تقدم الا علی الأسنه وحدّ السیوف و ان هؤلء الذین بعثوا الیک لو كانوا کفوک مؤونه القتال و وطأوا لك الاشیاء فقدمت علیهم کان ذلك رأیا فامأ علی هذه الحال التی تذکر فأنی لاری لك ان تفعل. فقال له الحسین علیه السلام: یا عبدالله لیس یخفی علی الرأی ولكن الله تعالی لا- یغلب علی امره ثم قال علیه السلام: و الله لا- یدعونی حتی یتخرجوا هذا العلقه من جوفی فاذا فعلوا سلط الله علیهم من یدلهم حتی یكونوا اذل فرق الأمم.

نیزه هاست. البته اگر کسانی که شما را دعوت نموده اند می توانستند از شما حمایت کنند باکی نبود اما با شرایط فعلی که خود نیز از آن آگاهید رفتن شما به کوفه صحیح نیست.

امام علیه السلام فرمود: «آنچه گفתי برای من پوشیده نیست لکن امر خدا هرچه باشد انجام خواهد شد.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، بنی امیه دست از من برنخواهند داشت تا مرا به شهادت برسانند و چون چنین کنند خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنان را بیش از همه فرق مسلمین به ذلت و خواری بکشد.»

امام علیه السلام آن گاه از بطن عقبه گذشت تا به منزل شراف رسید و چون سحرگاه شد به جوانان خود فرمود که آب فراوان بردارند و چون از آن محل گذشت در بین راه یکی از اصحاب او در وسط روز تکبیر گفت، امام علیه السلام به او فرمود: «برای چه تکبیر گفتی؟» او گفت: درختان خرما را مشاهده نمودم. پس عده ای از اصحاب [که به آن منطقه آشنا بودند] گفتند: به خدا سوگند، در این منطقه درخت خرمایی وجود ندارد. امام علیه السلام به آنها فرمود: «شما چه می بینید؟» آنها گفتند: به خدا سوگند، ما سرهای نیزه ها و گوش های اسبان را می بینیم. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند من نیز چنین می بینم.»

(۱) سپس فرمود: «آیا پناهگاهی هست که ما آن را پشت سر خود قرار دهیم و از

ص: ۲۴۴

۱- (۱) ثم سار عليه السلام من بطن العقبة حتى نزل شراف فلما كان في السحر امر فتية فاستقوا من الماء فاکثروا ثم سار منها حتى انتصف النهار فبينما هو يسير اذ كبر رجل من اصحابه فقال الحسين عليه السلام: الله اكبر لم كبرت؟ قال: رأيت النخل فقال له جماعه من اصحابه: والله ان هذا المكان ما رأينا به نخله قط فقال لهم الحسين عليه السلام: فما ترونه قالوا: نراه والله استه الرماح و آذان الخيل قال عليه السلام: و انا والله ارى ذلك ثم قال عليه السلام: ما لنا ملجأ نلجأ اليه فنجعله في ظهورنا و نستقبل القوم بوجه واحد؟ فقالوا له: بلى هذا ذو حُسم (بحاء و سين مهملتين مضمومتين و ميم جبل كان النعمان يصطاد فيه. الى جنبك فمل اليه عن يسارك فان سبقت اليه فهو كما تريد فأخذ اليه ذات اليسار و ملنا معه فما كان باسرع من ان طلعت علينا هوادي (جمع هادي و هو العنق) الخيل فتبينها و عدلنا فلما رأونا عدلنا عن الطريق عدلوا الينا كأن أسنتهم اليعاسيب (جمع يعسوب و هو امير النحل و ذكرها و ضرب من الحجلان و طائر صغير) و كأن راياتهم أجنحه الطير فاستبقنا الى ذي حُسم فسبقناهم اليه و امر الحسين عليه السلام بأبنيته فضربت و جاء القوم زهاء (اي قدر) الف فارس مع الحرّبن يزيد التميمي حتى وقف هو و خيله مقابل الحسين عليه السلام في حرّ الظهره.

یک سو با آنان مواجه شویم؟» اصحاب گفتند: آری، این کوه حُسم را که در سمت چپ شماست پناه قرار دهید و اگر بتوانید زودتر به آن جا برسید مقصود شما تأمین خواهد شد. پس امام علیه السلام به طرف آن کوه حرکت نمود.

چیزی نگذشت که گردن اسب ها ظاهر شد و سواران کوفه نیز دیده شدند و چون دیدند ما به طرف آن کوه حرکت کردیم آنان نیز به طرف ما آمدند. جمعیت آنان به قدری بود که ما شمشیرها و پرچم های آنان را مانند زنبوران و پرندگان که درهم فشرده باشند می دیدیم. پس ما زودتر به کوه حُسم رسیدیم و امام علیه السلام دستور داد که خیمه های خود را نصب کنیم و ما چنین کردیم و آنان نیز که حدود هزار سواره بودند با فرماندهی حربین یزید ریاحی مقابل ما صف کشیدند؛ در حالی که وقت ظهر بود و هوا شدیداً گرم بود.

(۱) امام علیه السلام به جوانان بنی هاشم [و اصحاب خود] فرمود: «این جمعیت را سیراب نمایید و به حیوانات آنان نیز آب بدهید پس ظرف ها را پر از آب می کردند و به آنها می دادند و به حیوانات آنان نیز مقداری آب دادند.

علی بن طعان محاربی گوید: من در آن روز جزء لشکر حرّ بودم و آخرین نفری بودم که از لشکر حرّ با امام حسین علیه السلام برخورد نمودم و تشنه بودم. امام علیه السلام چون دید من و اسبم تشنه هستیم به من فرمود: «شتر آبکش را بخوابان و آب بنوش!» من چون خواستم از آن مشک بنوشم آب در اختیار من قرار نمی گرفت و به

ص: ۲۴۵

۱- (۱) والحسین علیه السلام و اصحابه معتمون متقلدون أسیافهم فقال الحسين علیه السلام لفتیانہ: أسقوا القوم و أرووهم من الماء وارشفوا الخیل ترشیفا (ای اسقوها قليلاً) فاقبلوا يملأوؤن القصاع و الطساس من الماء ثم يدنونها من الفرس فاذا عبّ فيها ثلاثاً او اربعا او خمسا عزلت عنه و سقوا آخر حتى سقوها عن آخرها قال علي بن الطعان المحاربي: كنت مع الحرّ يومئذ فجنّت في آخر من جاء من اصحابه فلما رأى الحسين عليه السلام ما بي و بفرسى من العطش قال انخ الراويه و الراويه عندي السقاء ثم قال: يا ابن الاخ انخ الجمل فانخته (الراويه في لسان اهل الحجاز اسم للجمل الذي يستقى عليه و في لسان اهل العراق اسم للسقاء الذي فيه الماء و لذلك لم يفهم مراد الحسين عليه السلام حتى قال: انخ الجمل) فقال: اشرب فجعلت كلما شربت سال الماء من السقاء فقال الحسين عليه السلام: اخنث السقاء اي اعطفه فلم ادر كيف افعل فقام فخنثه بيده فشربت و سقيت فرسى. (البحار ج ۴۴/۳۷۵)

زمین می ریخت امام علیه السلام فرمود: «دهانه مشک را جمع کن تا بتوانی آب بنوشی» و چون من نتوانستم چنین کنم، امام علیه السلام آمد و با دست مبارک خود مشک را آماده نمود و من آب نوشیدم و اسب خود را نیز آب دادم.

(۱) علامه سید محسن امین بعد از نقل این جریان می گوید: این نهایت جود و کرم امام علیه السلام است که با دست مبارک خود به دشمن محارب آب داده و آنان در آن هوای گرم از تشنگی نجات یافته اند. البته این عمل از کسی چون امام حسین علیه السلام که معدن جود و کرم است هیچ استبعادی ندارد لکن باید از لشکر کوفه تعجب نمود که در پاسخ این احسان و ایثار و بزرگواری آب فرات را به روی امام علیه السلام بستند و چهار هزار نفر را مأمور کردند که نگذارند قطره ای از آن به فرزند پیامبر و فرزندان و عیالات و اصحاب او برسد و سه روز قبل از عاشورا آب را برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله تحریم نمودند تا او را لب تشنه به شهادت رسانند!

نماز حرّ با امام حسین علیه السلام

(۲) علامه مجلسی و سید محسن امین می گویند: چون حربن یزید ریاحی با

ص: ۲۴۶

۱- (۱) قال السید رحمه الله اقول: انّ هذا لهو غايه الجود و نهايه الكرم ان يسقى الحسين عليه السلام اعداءه الذين جاؤا لمحاربتهم و هم مقدار الف فارس فسقاهم الماء مع خيولهم في تلك الارض القفراء التي لاماء فيها ولا عجب اذا صدر مثل هذا الجود من الحسين عليه السلام و هو معدن الجود و الكرم. هو البحر من ايّ النواحي اتيته فلجته المعروف و الجود ساحله و لو لم يكن في كفه غير نفسه لجاد بها فليتنق الله سائله ولكن بئسما جزى هؤلاء القوم الحسين عليه السلام عن سقيه إياهم الماء و ايثارهم على نفسه فقد كان جزاؤه منهم ان حالوا بينه و بين الماء و وضعوا اربعة آلاف على المشرعه و منعه و اصحابه و عياله و اطفاله ان يستقوا من الماء قطره واحده و ذلك قبل قتله عليه السلام بثلاثة ايام!!

۲- (۲) بأبي و غير ابی امیرا ظامیا منعتہ حرب من ورود فراتها حتّی قضی عطشا قتیل ارادل تستحقّر الشفتان ذمّ صفاتها (المجالس ص ۶۷-۶۸). صلاه الحرّ مع الإمام علیه السلام لما التقى الحرّ مع الحسين عليه السلام قال له الحسين عليه السلام: أُلنا أم علينا؟ فقال: بل عليك يا ابا عبد الله فقال الحسين عليه السلام لاحول و لا قوه الا بالله العليّ العظيم فلم يزل الحرّ موافقا للحسين عليه السلام حتّی حضرت صلاه الظهر فأمر الحسين عليه السلام الحجاج بن مسروق ان يؤذّن فلما حضرت الاقامه خرج الحسين عليه السلام في إزار و رداء و نعلين.

امام حسین علیه السلام ملاقات نمود امام به او فرمود: «به جنگ من آمده ای یا به حمایت من؟» حر گفت: به جنگ شما آمده ام. امام علیه السلام فرمود: «لا حول ولا قوه الا بالله العلیّ العظیم» پس حر با لشکر خود در مقابل امام علیه السلام ایستاد تا وقت نماز ظهر شد. امام علیه السلام به حجاج بن مسروق فرمود تا اذان بگوید و چون وقت اقامه نماز رسید امام علیه السلام عبا به دوش گرفت و نعلین به پا نمود و قبل از اقامه نماز حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس فرمود:

(۱) «من در پیشگاه خداوند و شما مردم عذر خود را بیان می کنم! شما بدانید که من به طرف شما نیامدم تا این که نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما نزد من آمدند و گفتند: به دیار ما بیا، چرا که ما امامی نداریم؛ شاید به برکت شما خداوند ما را هدایت و به راه حق استوار و مجتمع فرماید. پس اگر بر گفته و عهد خود پایدار هستید به من اطمینان بدهید که از عهد و پیمان خود بازنگشته اید و اگر از عهد خود بازگشته و از آمدن من کراهت دارید من به دیار خود باز می گردم.»

(۲) لشکریان حر سکوت نمودند و امام علیه السلام به مؤذن فرمود تا اقامه نماز را بگوید و چون اقامه گفته شد امام علیه السلام به حر فرمود: «تو با اصحاب خود نماز می خوانی؟» حر گفت: ما نیز با شما نماز خواهیم خواند. و چون وقت عصر رسید امام علیه السلام دستور حرکت داد و به مؤذن فرمود تا برای نماز عصر اذان بگوید و چون نماز عصر را

ص: ۲۴۷

۱- (۱) فحمدالله و أثنى عليه ثم قال: أيها الناس انّها معذره الى الله واليكم انّي لم آتكم حتّى أتتني كتبكم و قدمت عليّ رسلكم ان اقدم علينا فانه ليس لنا إمام لعلّ الله يجمعنا بك على الهدى و الحقّ فان كنتم على ذلك فقد جئتم فاعطوني ما اطمئنّ اليه من عهدكم و موثيقكم و ان لم تفعلوا و كنتم لقدومي كارهين انصرفت عنكم الى المكان الذي جئت منه اليكم، فسكتوا فقال للمؤذن: أقم فأقام الصلاه فقال للحزب: أتريد ان تصلّي بأصحابك؟ قال: لا بل تصلّي انت و نصلّي بصلاتك فصلّي بهم الحسين عليه السلام فلما كان وقت العصر امر الحسين عليه السلام ان يتهيّئوا للرحيل ففعلوا ثم امر مناديه فنادى بالعصر و أقام فاستقدم الحسين (۲) عليه السلام و قام فصلّي ثم سلّم و انصرف اليهم بوجهه فحمدالله و أثنى عليه ثم قال: اما بعد أيها الناس فانكم ان تتقّوا و تعرفوا الحقّ لأهله يكن ارضى لله عنكم و نحن اهل بيت محمّد اولى بولايه هذا الامر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم و السائرین فيكم بالجور والعدوان و ان أبيتهم إلاّ- الكراهية لنا و الجهل بحقنا و كان رأيكم الآن غير ما أتتني به كتبكم و قدمت عليّ رسلكم انصرفت عنكم.

خواند روی مبارک خود را به سوی مردم نمود و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم، اگر شما از خدا بترسید و حق [ولایت] را به اهل آن واگذارید خداوند از شما راضی خواهد شد.

ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای امامت و ولایت بر مردم سزاوارتر از این مدعیان خلافت هستیم که با ظلم و ستم بر مردم حکومت می کنند. اگر شما از آنچه به من نوشته اید و رسولان شما از جانب شما به من گفته اند رو گردانده اید و حق ما را نشناخته و از آمدن من کراهت دارید من به دیار خود باز می گردم.»

(۱) پس حر گفت: به خدا سوگند، من از این نامه ها و فرستادگانی که شما می گوئید اطلاعی ندارم. پس امام علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام عقبه سمعان فرمود: «آن دو خرجین و دو کیسه ای را که نامه های آنان در آن است بیاور.» پس او آن دو کیسه را که مملو از نامه ها بود آورد و در میان آنان ریخت.

حر گفت: ما از اینهایی که به شما نامه نوشته اند نیستیم لکن از طرف عیبداالله مأمور هستیم که از شما جدا نشویم تا شما را در کوفه نزد عیبداالله ببریم. امام علیه السلام فرمود: «مرگ به تو از چنین کاری نزدیک تر است.» سپس به اصحاب خود فرمود:

ص: ۲۴۸

۱- (۱) فقال له الحرّ: انا والله ما ادرى ما هذه الكتب و الرسل التي تذكر، فقال الحسين عليه السلام لبعض اصحابه يا عقبه بن سمعان (هو مولى الرباب ابنه امرىء القيس الكلبيه زوجه الحسين عليه السلام و لما قتل الحسين عليه السلام اخذه عمر بن سعد فقال ما انت فقال انا عبد مملوك فخلّى سبيله، و لم ينج من اصحاب الحسين عليه السلام غيره و غير رجل آخر و لذلك كان كثير من روايات الطف منقولاً عنه). أخرج الخرجين اللذين فيهما كتبهم التي فأخرج خرجين مملوءين صحفا فنثرت بين يديه فقال له الحرّ: إنا لسنا من هؤلاء الذين كتبوا اليك و قد امرنا اذا نحن لقيناك لانفارقك حتى نقدّمك الكوفه على عيبداالله، فقال له الحسين عليه السلام: الموت أدنى اليك من ذلك ثم قال لأصحابه: قوموا فاركبوا فركبوا و انتظر هو حتى ركب نساؤه. (البحار ۴۴/۳۷۶) قال السيّد رحمه الله: بأبي انت و أمي يا ابا عبدالله لم ترض ان تتركب و لا ان تسير قدما و احدا قبل ركوب النساء مع انّ الذين يركبونهنّ مثل عليّ الـكبر و العباس ابن امير المؤمنين و سائر بنى هاشم. فيا ليتك لاغبت عن نساءك و اخواتك و بناتك يوم الحادى عشر من المحرم حين جاؤوا اليهنّ بالجمال و ليس معهنّ وليّ و لا كافل غير ولدك زين العابدين و هو مريض لا يستطيع النهوض و ابن اخيك الحسن بن الحسن الذى كان مشخنا بالجراح و اطفال صغار و أظنّ انّ المتولّي له لذلك كانت اختك زينب فهى التى ركبت العليل و الجريح و النساء و الاطفال و قامت فى ذلك مقام الرجل حتى لم يبق من يركبها فركبت بنفسها!! (المجالس ص ۶۸)

«برخیزید و حرکت کنید» و خود منتظر ماند تا زن ها سوار شوند.

ممانعت حرّ از بازگشت امام علیه السلام

(۱) در کتاب بحار نقل شده که چون امام علیه السلام با حر و یاران او ملاقات نمود و آنان امام علیه السلام را از بازگشت [به مدینه] بازداشتند حر به آن حضرت گفت: من مأمور به جنگ با شما نیستم لکن از شما جدا نمی شوم تا شما را به کوفه برسانم و اگر نمی خواهید به کوفه بیایید راهی را انتخاب کنید که نه به کوفه منتهی شود و نه به مدینه تا من نامه ای به عبیدالله بنویسم.

(۲) پس امام علیه السلام از سمت چپ حرکت نمود و حر نیز همراه او حرکت می کرد و در آن حال حر به امام علیه السلام گفت: شما خدا را در نظر بگیرید و از درگیر شدن با بنی امیه پرهیزید چرا که در آن صورت حتما کشته خواهید شد. امام علیه السلام فرمود:

(۳) «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ و آیا کار شما به جایی رسیده که می خواهید مرا بکشید؟» سپس امام علیه السلام به اشعاری تمثل جست و مسیر خود را ادامه داد تا به منطقه عذیب رسید و دید که چهار نفر از اهالی کوفه برای یاری او آمده اند آنان عمرو بن خالد صیداوی، مجمع عائذی و فرزند او عبدالله و جناده بودند و اسب نافع بن

ص: ۲۴۹

۱- (۱) منع الحرّ من رجوع الإمام علیه السلام لَمَّا التقى الحسين علیه السلام مع الحرّ و اصحابه و منعه الحرّ من الرجوع قال الحرّ ائنی لم أوامر بقتالک إنّما أمرت ان لا- افارقک حتّی اقدمک الکوفه فاذا ابیت فخذ طریقا لا یدخلک الکوفه و لا یردک الی المدینه حتّی اکتب الی الامیر عبیدالله بن زیاد فتیاسر الحسین علیه السلام و سار و الحرّ یسیره فقال له الحرّ.

۲- (۲) ائنی اذکرک الله فی نفسک فائنی اشهد لئن قاتلت لتقتلن فقال الحسین علیه السلام: أقبال موت تخوفنی و هل یعدو بکم الخطب ان تقتلونی و سأقول کما قال أخو الاوس لابن عمّه و هو یرید نصره رسول الله صلی الله علیه و آله فخوفه ابن عمّه و قال این تذهب فائیک مقتول فقال: سأمضی و مابالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقّا و جاهد مسلما و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا وودّع محرما اقدم نفسی لا ارید بقاءها لتلقى خمیسا فی الوغی و عرمرما فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلّا ان تعیش و ترغما

۳- (۳) و لم یزل الحسین علیه السلام سائرا حتّی انتهوا الی العذیب فاذا هم بأربعة نفر قد اقبلوا من الکوفه لنصره الحسین علیه السلام علی رواحلهم و هم عمرو بن خالد الصیداوی و مجمع العائذی و ابنه عبدالله و جناده بن الحارث السلمانی و یجنبون فرسا لنافع بن هلال الجملی یقال له: الکامل قد ارسل معهم.

هلال را نیز [که برای یاری آن حضرت فرستاده بود] با خود آورده بودند.

بعضی گفته اند که نافع نیز با اسب خود و دو غلام عمر و حارث و طرمح بن عدی، که راهنمای راه بود، همراه آنان بود و طرمح به کوفه آمده بود که متاعی برای اهل خود تهیه کند و آنها او را به عنوان راهنمای طریق همراه خود آورده بودند و چون حر خواست از آنها جلوگیری کند امام علیه السلام او را نهی کرد.

(۱) سپس امام علیه السلام از آنان در باره فرستاده خود، قیس بن مسهر، سؤال نمود. آنان گفتند: ابن زیاد او را به قتل رساند. پس چشم امام علیه السلام گریان شد به طوری که نتوانست خودداری کند و سپس این آیه را قرائت نمود: «و منهم من قضی نحبه...»؛ یعنی از قافله شهیدان برخی به مقصد رسیدند و برخی در راه هستند. و البته آنان نمی توانند قضای الهی را تغییر دهند.» سپس فرمود: «خدایا، بهشت را جایگاه ما و آنان قرار ده و ما را در جایگاه رحمت و پاداش های ارزشمند و ذخیره شده خود مجتمع فرما!»

(۲) سپس به اصحاب خود فرمود: «کدامیک از شما راه [اصلی] را از راه غیر اصلی می داند؟» طرمح گفت: ای فرزند رسول خدا، من می دانم. امام علیه السلام فرمود: «پس تو از جلو حرکت کن!» او از جلو حرکت نمود و به اشعار ذیل تمثیل جست...

پس امام علیه السلام حرکت خود را ادامه داد تا به قصر بنی مقاتل رسید و در آن جا

ص: ۲۵۰

۱- (۱) و قيل ان نافعاً كان معهم و معه فرسه و معهم موليان لعمر و و الحارث و دليل يقال له: الطرمح بن عدی كان قد جاء الى الكوفة يمتار لاهله طعاماً فسار بهم على غير الجاده فأراد الحر ان يعارضهم فمنعه الحسين عليه السلام من ذلك و قال لهم الحسين عليه السلام هل لكم علم برسولى قيس بن مسهر قالوا: نعم قتله ابن زياد فترقرقت عينا الحسين عليه السلام و لم يملك دمعته ثم قال: «منهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً» اللهم اجعل لنا و لهم الجنة نزلاً و اجمع بيننا و بينهم فى مستقر من رحمتك و رغائب مذخور ثوابك و قال الحسين عليه السلام لاصحابه: هل فيكم احد يعرف الطريق على غير الجاده فقال الطرمح نعم يا ابن رسول الله انا اخبر الطريق قال سربين ايدينا فسار الطرمح امامهم و جعل يرتجز و يقول:

۲- (۲) يا ناقتى لا تدعرى من زجرى و امضى بنا قبل طلوع الفجر بخير فتيان و خير سفر آل رسول الله آل الفخر الساده البيض الوجوه الزهر الطاعنين بالرمح السمر الضارين بالسيوف البتر حتى تحلى بكريم النجر الماجد الجد الرحيب الصدر اصابه الله بخير أمر عمره الله بقاء الدهر يا مالك النفع معا و النصر أيد حسينا سيدى بالنصر على الطغاه من بقايا الكفر

استراحت فرمود و چون شب رسید از آن جا حرکت کرد.

(۱) عقبه بن سمعان می گوید: امام علیه السلام در بین راه بر روی اسب خود به خواب رفت و چون بیدار شد فرمود: «أنا لله و أنا اليه راجعون» و الحمد لله رب العالمين. و چون این جملات را دو مرتبه و یا سه مرتبه تکرار فرمود فرزند او، علی اکبر علیه السلام، به پدر خود گفت: پدر جان فدای شما شوم! برای چه این جملات را بر زبان جاری کردید؟

امام علیه السلام فرمود: «عزیزم! من به خواب رفتم و دیدم سواری می گوید: «این جمعیت حرکت می کنند و مرگ نیز همراه آنان حرکت می کند» و من می دانستم که او خبر مرگ ما را می دهد.» علی اکبر علیه السلام گفت: پدر جان! خداوند برای شما خیر مقدر فرماید، مگر ما بر حق نیستیم؟ امام علیه السلام فرمود: «سوگند به آن خدایی که بازگشت مردم به اوست چنین است.» علی اکبر گفت: در این صورت ما را باکی نیست که در راه حق کشته شویم. پس امام علیه السلام به او فرمود: «خداوند بهترین پاداش را به تو بدهد.»

رسیدن امام علیه السلام به کربلا و سخنان او با اصحاب خود

(۲) حربن یزید ریاحی از امام علیه السلام جدا نشد و با لشکر خود همراه آن حضرت تا

ص: ۲۵۱

۱- (۱) و لم یزل الحسین علیه السلام سائرا حتی انتهى الی قصر بنی مقاتل فنزل به ثم ارتحل منه لیلا. قال عقبه بن سمعان فخفق و هو علی ظهر فرسه خفقه ثم اتبه و هو یقول: أنا لله و أنا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين ففعل ذلك مرتین او ثلاثا فأقبل الیه ابنه علی بن الحسین علیهما السلام فقال: یا ابا جعلت فداک ممّ حمدت و استرجعت؟ قال: یا بنی ائی خفقت خفقه فعنّ لی فارس علی فرس و هو یقول: القوم یسیرون و المنايا تسیر الیهم فعلمت أنّها انفسنا نعت الینا فقال له: یا ابا لاراک الله سوء ألسنا علی الحقّ قال: بلی و الذی الیه مرجع العباد قال: اذا لانبالی ان نموت محقّین فقال له الحسین علیه السلام: جزاک الله من ولد خیر ما جزى ولدا عن والده. (البحار ج ۴۴/۳۷۸، المجالس ص ۷۰)

۲- (۲) ووصول الحسین علیه السلام بکربلاء و خطبته فیها لما کان الحرّ یسایر الحسین علیه السلام لم یزل یسایره حتی انتهوا الی نینوی فجاء کتاب عبیدالله بن زیاد الی الحرّ اما بعد فجعجع بالحسین (ای ضیق علیه) و لا تنزله الا بالعراء فی غیر حصن و علی غیر ماء فمنعهم الحرّ و اصحابه من المسیر و أخذهم بالنزول فی ذلك المكان علی غیر ماء و لا قریه.

نزدیک نینوا آمد. در آن منطقه، نامه عیدالله به دست او رسید که در آن نوشته شده بود: «باید کار را بر حسین سخت بگیری و او را در بیابان و صحرای خشک و بدون گیاه و علف و آب نگه داری.» پس حر امام علیه السلام را از حرکت باز داشت و او را اجبار نمود که در همان محل که نه آبی بود و نه روستایی بار بیندازد.

امام علیه السلام به او فرمود: «مگر تو پیش از این نگفتی از راهی که نه به کوفه باشد و نه به مدینه؟» حر گفت: آری، لکن نامه جدید عیدالله به دست من رسیده که باید بر شما سخت بگیرم و مأمور او نیز نزد من ایستاده است.

(۱) امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! ما را رها کن تا در این نزدیکی در روستای نینوا و یا غاضریه ساکن شویم.» حر گفت: مأمور عیدالله کنار من ایستاده و نمی توانم چنین اجازه ای بدهم. پس زهیر بن قین به امام علیه السلام گفت: به خدا سوگند، من آینده را سخت تر از این می بینم و جنگ با اینها برای ما آسان تر از جنگ با جمعیت های فراوانی است که پس از این خواهند آمد. امام علیه السلام فرمود: «من نمی خواهم شروع کننده جنگ باشم.» زهیر گفت: پس حرکت کنید تا به کربلا که در همین نزدیکی است برسیم؛ چرا که کربلا در کنار فرات است. در آن جا نزول می کنیم و اگر با ما به جنگ برخاستند با آنان می جنگیم و از خدای خود کمک می طلبیم.

(۲) پس چشمان امام علیه السلام از اشک آکنده شد و فرمود: «خدایا، من از کرب و بلا به

ص: ۲۵۲

۱- (۱) فقال الحسين عليه السلام : ألم تأمرنا بالعدول عن الطريق؟ قال: بلى ولكن كتاب الأمير عبيدالله قد وصل يأمرني فيه بالتضييق عليك و قد جعل عليّ يطالبني بذلك، فقال له الحسين عليه السلام دعنا ويحك ننزل في هذه القرية او هذه يعني نينوى و الغاضريه فقال: لا استطيع، هذا رجل قد بعث عليّ عينا فقال زهير بن القين للحسين عليه السلام : انى و الله لا ارى ان يكون بعد الذى ترون الا اشدّ ممّا ترون يا بن رسول الله إنّ قتال هؤلاء الساعه أهون علينا من قتال من يأتينا بعدهم فلعمري ليأتينا من بعدهم ما لا قبل لنا به.

۲- (۲) فقال الحسين عليه السلام ما كنت لأبدأهم بالقتال فقال له زهير: فسرنا يا ابن رسول الله حتى نزل كربلاء فأنها على شاطئ الفرات فنكون هناك فان قاتلونا قاتلناهم و استعنا الله عليهم قال: فدمعت عينا للحسين عليه السلام ثم قال: اللهم انى اعوذبك من الكرب والبلاء ثم قام الحسين عليه السلام خطيبا فى اصحابه فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: «انه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون و ان الدنيا تغيرت و تنكرت و ادبر معروفها و استمرت حذاء (الحذاء بالحاء المهمله و الذال المعجمه المشدده الناقه الخفيفه الذنب او السريعه الخفيفه او السريعه الماضيه التى لا يتعلق بها شىء او الرحم التى لم توصل فمعنى استمرت حذاء اى لم يبق منها الا- مثل ذنب الاحذ او حذاء سريعه الادبار او سريعه خفيفه او قد انقطع آخرها كالرحم المقطوعه) و لم يبق منها الا صبابه كصابه الاناء و خسيس عيش كالمرعى الوبيل الا ترون الى الحق لا يعمل به والى الباطل لا يتناهى عنه؟ ليرغب المؤمن فى لقاء ربّه محققا فانى لا ارى الموت الا سعادة و الحياه مع الظالمين الا برما.

تو پناه می برم.» و سپس برخاست و مقابل اصحاب خود ایستاد و خطبه ای خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

«شما می دانید که چگونه کار را بر ما سخت گرفته اند و چگونه دنیا [و اهل آن] تغییر نموده و ما را نمی شناسد و خیر از آن رخت بر بسته است و چیزی از معروف و عمل خیر باقی نمانده؛ جز به اندازه آبی که در ته ظرف و یا مختصر علفی که در علفزار باقی بماند. مگر نمی بینید که مردم به حق روی نمی آورند و از باطل جدا نمی شوند و کسی از آن نهی نمی کند؟ در این شرایط، مؤمن حقیقتا باید به لقای پروردگار خود راغب باشد همانا من مرگ را جز سعادت و زنده ماندن با ستمکاران را جز تلخی و زجر نمی دانم.»

(۱) در این هنگام زهیر بن قین برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، ما سخن شما را شنیدیم و به شما اطمینان می دهیم که اگر دنیا برای ما باقی و ما در آن مخلص هم می بودیم دست از یاری شما و حرکت با شما بر نمی داشتیم.

سپس نافع بن هلال نیز از جای خود بلند شد و گفت: هر کس بیعت خود را بشکند و از عهد و پیمان خود جدا شود به خود آسیب وارد نموده و خداوند از او بی نیاز خواهد بود. [ای فرزند رسول خدا،] شما از هر سوی بروید ما در خدمت شما خواهیم بود. به خدا سوگند، ما از تقدیر خداوند و ملاقات با پروردگار خود باکی نداریم و با نیت ها و بینشی که از شما داریم تا زنده هستیم با دشمنان شما دشمن و با

ص: ۲۵۳

۱- (۱) فقام زهیر بن القین فقال: قد سمعنا هداك الله يا ابن رسول الله مقاتلك ولو كانت الدنيا لنا باقيه و كنا فيها مخلصين لاثرنا النهوض معك على الإقامه فيها. و وثب نافع بن هلال الجملی فقال: من نكث عهده و خلع بيعته فلن يضرّ إلا نفسه و الله مغن عنه فسر بنا راشدا معافي مشرقا إن شئت و إن شئت مغربا فوالله ما اشفقنا من قدر الله و لا كرهنا لقاء ربنا و أنا على نياتنا و بصائرنا نوالی من والاك و نعادی من عاداك. و قام بریر بن خضیر فقال: و الله يا بن رسول الله لقد منّ الله بك علينا أن نقاتل بين يديك و تقطع فيك اعضاؤنا ثم يكون جدك شفيعنا يوم القيامة.

دوستان شما دوست خواهیم بود.

سپس بریر خضیر [همدانی] برخاست و گفت: به خدا سوگند، خداوند بر ما منت نهاده که در خدمت شما باشیم و با دشمنان شما بجنگیم و بدن های ما در این راه قطعه قطعه شود و روز قیامت جدّ شما رسول خدا صلی الله علیه و آله شفیع ما باشد.

(۱) آن گاه امام علیه السلام برخاست و حرکت نمود و از هر سوی رفت یا مانع او می شدند و یا همراه او می رفتند تا این که در روز دوم محرم به زمین کربلا رسید و چون به آن سرزمین رسید فرمود: «نام این زمین چیست؟» گفته شد: این زمین کربلا نامیده می شود.

پس امام علیه السلام فرمود: «خدایا، من از کرب و بلا [یعنی از اندوه و بلا] به تو پناه می برم. سپس رو به اصحاب خود نمود و فرمود: «مردم بنده های دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست هنگامی که معاش و زندگی آنان برقرار باشد اطراف دین می گردند و چون بلا و آزمایشی رخ دهد دینداران کم خواهند بود!»

سپس فرمود: «راستی این زمین کربلاست؟» گفته شد: آری، ای فرزند رسول خدا! امام علیه السلام فرمود: «این جا محل پریشانی و بلا و مصیبت است.» [کنایه از این که سفر ما به پایان رسید] این جا مرکب های ما توقف می کنند و بارهای ما پایین می آید و مردان ما کشته و خون های ما ریخته می شود!»

پس همه پیاده شدند و حربن یزید ریاحی نیز با اصحاب خود در طرف دیگر نزول نمود.

(۲) سپس امام علیه السلام تمام فرزندان و برادران و اهل بیت خویش را جمع نمود و

ص: ۲۵۴

۱- (۱) ثم انّ الحسین علیه السلام قام و رکب و کَلَّمَا اراد المسیر یمنعونه تاره و یسایرونه اخری حتّی بلغ کربلاء فی الیوم الثانی من المحرم فلَمَّا وصلها قال: ما اسم هذه الارض فقيل کربلاء فقال اللّهم اِنّی اعوذبک من الکرب و البلاء ثم اقبل علی اصحابه فقال: الناس عبیدالدنیا و الدین لعق علی ألسنتهم یحوظونه ما درّت معایشهم فاذا مُحْصُوا بالبلاء قلّ الدیانون ثم قال: أهذه کربلاء؟ قالوا: نعم یا ابن رسول الله فقال: هذا موضع کرب و بلاء انزلوا ههنا مناخ رکابنا و محطّ رحالتنا و مقتل رجالنا و مسفک دماننا فنزلوا جمیعا و نزل الحرّ و اصحابه ناحیه.

۲- (۲) ثم انّ الحسین علیه السلام جمع ولده و اخوته و اهل بیته فنظر الیهم ساعه ثم قال: اللّهم انا عتره نبیک محمّد صلی الله علیه و آله و قد ازعجنا و طردنا و اخرجنا عن حرم جدنا و تعدّت بنو أمیه علینا اللّهم فخذلنا بحقنا و انصرنا علی القوم الظالمین. (البحار ج ۴۴/۳۸۰، المجالس ص ۷۲)

لحظاتی به آنها نگاه کرد و فرمود: «خدایا، ما عترت و اهل بیت پیامبر تو هستیم و بنی امیه به ما ظلم و تعدی نمودند و ما را از حرم جَدّمان رسول الله آواره نموده اند خدایا، تو حق ما را از آنان بگیر و ما را بر قوم ستمگر پیروز فرما!»

حوادث کربلا پس از ورود امام علیه السلام

(۱) در کتاب بحار و مجالس نقل شده که چون امام حسین علیه السلام در زمین کربلا نزول نمود [و کاروان او در آن جا بار انداخت]، امام علیه السلام به غلام خود «جون» [که قبلاً غلام ابوذر بود] فرمود تا شمشیر او را اصلاح کند. غلام مشغول اصلاح شمشیر شد [و در بعضی از روایات آمده که خود امام علیه السلام مشغول اصلاح شمشیر خود بودند] و اشعار ذیل را انشاد نمودند:

یاد هرافّ لک من خلیل... یعنی ای روزگار، افّ بر تو باد! چقدر از دوستان صاحب شخصیت خود را که طالب تو بودند و یا در کنار تو می زیستند کشتی و هنوز قانع نشده ای. باید گفت هر موجود زنده ای راه مرگ را خواهد پیمود و چقدر وعده کوچ از دنیا نزدیک است و البته باید دانست که تقدیر عالم به دست خداوند است.

(۲) هنگامی که حضرت زینب این اشعار را از برادر خود شنید، فرمود: «ای برادر،

ص: ۲۵۵

۱- (۱) ما جرى بعد نزول الحسين عليه السلام بكربلاء لما نزل الحسين عليه السلام بأرض كربلاء دعا جونا مولی ابی ذرّ الغفاری فجعل جون يصلح له سيفه استعدادا للحرب و الحسين عليه السلام يقول: (فی بعض الروایات أنّ الحسين عليه السلام جلس يصلح سيفه و يقول هذه الأبیات و فی روایه اخرى ان المصلح للسيف هو جون و هی الأقرب الى الاعتبار فانّ موالی الحسين عليه السلام و خدمه لم یكونوا لیدعوه يصلح سيفه و یعالجه بیده و هم ينظرون و الروایه الاولى اشتباه من قول الراوی و عنده جون و هو يصلح سيفه فلذلك اعتمدنا علی الروایه الثانيه)

۲- (۲) یا دهر افّ لک من خلیل کم لک بالاشراق و الأصيل من طالب و صاحب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل و کلّ حیّ سالک سیلی ما اقرب الوعد من الرحیل و إنّما الأمر الى الجلیل فسمعت اخته زینب بنت فاطمه علیها السلام ذلك فقالت: یا أخی هذا کلام من أیقن بالقتل، فقال: نعم یا اخته، فقالت: زینب و ائکلاه ینعی الحسين الى نفسه و بکی النسوه و جعلت امّ کلثوم تنادی و امحمّده و اعلیاه و أمّاه و أخاه و احسیناه و اضیعتنا بعدک یا أباعبدالله، فعزّاه الحسين عليه السلام ثمّ قال یا اخته یا امّ کلثوم و انت یا زینب و انت یا فاطمه و انت یا رباب انظرن اذا أنا قتلت فلا تشقن علیّ جیبا و لا تخمشن علیّ وجهها و لا تنقلن هجرا.

این سخن کسی است که به مرگ خود یقین داشته باشد.» امام علیه السلام فرمود: «آری، ای خواهر! چنین است.» پس زینب علیهما السلام پریشان شد و فرمود: «برادرم خبر شهادت خود را می دهد.» سپس همه زن ها گریان شدند و امّ کلثوم صدا زد: «وامحمداه! واعلیّاه! واماها! واخاه! واحسیناه!» سپس گفت: «وای بر بیچارگی ما پس از تو، ای برادر!» پس امام علیه السلام او را تسکین داد و فرمود: «ای زینب و ای امّ کلثوم و ای فاطمه و ای رباب! بنگرید چون من کشته شدم گریبان چاک نکنید و صورت نخرائید و سخن ناشایست نگوئید.»

(۱) از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل شده که امام حسین علیه السلام این اشعار را در عصر روز نهم محرم انشاء نمود و فرمود: «در آن شبی که فردای آن پدرم به شهادت رسید من مریض بودم و در خیمه نشسته بودم و عمه ام از من پذیرایی می نمود. ناگهان پدرم از ما جدا شد و به خیمه خود رفت و چون غلام ابوذر مشغول اصلاح شمشیر او بود پدرم این اشعار را می خواند و چون دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار نمود من مقصود او را فهمیدم و گریه گلوی مرا گرفت لکن سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است.»

و اما عمه ام زینب که این اشعار را شنید چون زن بود و رقت و جزع شأن همه زن هاست نتوانست خودداری کند و به سوی برادر خود دوید و صدا زد: «وای بر این مصیبت! ای کاش مرده بودم و چنین وضعی را مشاهده نمی کردم! امروز مانند

ص: ۲۵۶

۱- (۱) و فی روایه عن زین العابدین علیه السلام أنّ الحسین علیه السلام قال هذه الابيات عشية اليوم التاسع من المحرم، قال علي بن الحسين عليهما السلام: انني لجالس في تلك الليلة التي قتل أبي في صبيحتها و عندی عمّتی زینب تمرّضنی اذا اعتزل أبي فی خباء له و عنده جون مولی ابی ذرّ الغفاری و هو یعالج سیفه و یصلحه و أبی ینشد تلك الابيات فأعادها مرّتين او ثلاثا حتّی فهمتها و عرفت ما اراد فخنقتنی العبره فرددتها و لزمّت السکوت و علمت أنّ البلاء قد نزل و اما عمّتی فأنّها لما سمعت ما سمعت و هی امرأه و من شأن النساء الرقة و الجزع لم تملك نفسها أن و ثبت تجرّ ثوبها حتّی انتهت الیه و نادت: و اثکلاه لیت الموت أعدمنی الحیاه الیوم ماتت أمّی فاطمه و أبی علیّ و أخی الحسن یا خلیفه الماضی و ثمال الباقي فنظر الیها الحسین علیه السلام و قال یا أخیه لا یندھبنّ حلمک الشیطان.

روزی است که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن علیهم السلام از دنیا رفتند!

(۱) سپس به برادر خود گفت: «ای جانشین گذشتگان وای پناه بازماندگان!» در این هنگام امام حسین علیه السلام به او نظر نمود و فرمود: «خواهر عزیزم! شیطان حلم تو را نبرد! [خویشتن دار باش!] زینب علیها السلام گفت: «جانم فدای تو باد! آیا به استقبال مرگ می روی؟»

پس اندوه پدرم تازه شد و چشمانش از اشک پر شد و فرمود: «اگر صیاد صید خود را رها می کرد او در آشیانه خود آرام می گرفت. کنایه از این که بنی امیه دست از کشتن من برنخواهند داشت.»

پس زینب علیها السلام گفت: «ای وای! آیا آماده شهادت شده ای این خبر برای من سخت تر از همه است و قلب مرا جریحه دار می کند.» سپس به رو افتاد و غش نمود. پس امام بالین او آمد و آب بر صورت او ریخت تا به هوش آمد. سپس به او فرمود: «خواهرم! با یاد خدا خود را تسکین ده. همانا اهل آسمان ها فانی می شوند و اهل زمین می میرند و هیچ کس باقی نمی ماند جز خدایی که همه را آفریده و در قیامت همه را برمی انگیزد و او خدای یگانه است.»

سپس فرمود: «ای خواهر! جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام بهتر از من بودند و همه از دنیا رفتند و البته من و هر مسلمان دیگری باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کنیم.»

سپس فرمود: «خواهرم! من تو را سوگند می دهم و تو باید سوگند مرا ارج

ص: ۲۵۷

۱- (۱) فقالت: بأبی و أمی أتستقلّ نفسی لك الفداء فردت علیه غصیه و تفرقت عیناه بالدموع ثم قال: لو ترك القطا لیلاً لنام فقالت: یا ویلتاه أفتغصب نفسك اغتصاباً فذلك اقرح لقلبی و اشدّ علی نفسی و خزّت مغصیه علیها فقام ایها الحسین علیه السلام فصّب علی وجهها الماء حتّى أفاقت فقال لها الحسین: یا أختاه تعزّی بغراء الله فانّ سکان السموات یفنون و أهل الأرض كلّهم یموتون و جمیع البریه یهلكون و كلّ شیء هالك الا وجهه الذی خلق الخلق بقدرته و یبعث الخلق و یعیدهم و هو فرد وحده، جدی خیر منی و ابی خیر منی و أمی خیر منی و اخی خیر منی ولی و لكلّ مسلم بر رسول الله صلی الله علیه و آله أسوه ثم قال لها: یا أختاه انّی أقسمت علیك فأبری قسمی لا تشقی علیّ جیبا ولا تخمشی علیّ وجهاً و لا تدعی علیّ بالویل و الثبور اذا أنا هلكت. (البحار ج ۴/۴۵، المجالس ص ۷۴)

نهی، ای خواهر! پس از شهادت من گریبان چاک مکن و صورت مخراش و صدا به ویل و وای بلند مکن!»

آماده شدن عمر سعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام

(۱) در بحار و مجالس نقل شده که چون عبیدالله زیاد مطلع شد که امام علیه السلام در کربلا نزول نموده است عمر سعد وقاص را برای جنگ با او طلب نمود و پیش از آن ولایت ری را به او داده بود و چون عمر سعد از جنگ با امام حسین علیه السلام خودداری کرد عبیدالله به او گفت: در این صورت، باید کاغذ ولایت ری را برگردانی.

عمر سعد با عده ای مشورت نمود و همه آنها او را از جنگ با امام علیه السلام نهی نمودند لکن سخن آنان را نپذیرفت و دنیا را بر آخرت مقدم داشت و آماده جنگ با امام علیه السلام شد و با چهار هزار نفر راهی کربلا گردید و پیاپی عبیدالله برای او لشکر می فرستاد تا این که روز ششم محرم بیست هزار نفر نزد او گرد آمدند و پس از آن نیز ادامه پیدا کرد تا این که شمار لشکریان او به سی هزار نفر رسید.

(۲) پس عمر سعد شخصی را نزد امام علیه السلام فرستاد که از او سؤال کند برای چه به طرف کوفه آمده است؟ امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «اهل کوفه به من نامه نوشته اند که من برای هدایت آنان به کوفه بیایم. اینک اگر از آمدن من کراهت دارید من باز می گردم. چون فرستاده عمر سعد سخن امام علیه السلام را به او ابلاغ نمود، عمر گفت:

امیدوارم خداوند مرا از جنگ با امام نجات دهد. سپس نامه ای به ابن زیاد

ص: ۲۵۸

۱- (۱) مجیء ابن سعد لقتال الحسين عليه السلام في يوم السادس من المحرم لما بلغ عبیدالله بن زیاد نزول الحسين عليه السلام بكربلاء ندب عمر بن سعد بن ابي وقاص لقتاله و كان قد ولاء الرئی فاستعفاء من قتال الحسين عليه السلام فقال: نعم على ان ترد علينا عهدنا بولايه الرئی فشاور عمر نصحاء فنهوه عن ذلك فلم يقبل و اختار الدنيا على الآخرة. و سار ابن سعد لقتال الحسين عليه السلام و معه اربعة آلاف و ما زال ابن زیاد يمدّه بالعساكر حتى تكثرت عنده عشرون الف فارس لست ليالٍ خلون من المحرم و اتبعه ببقية العسكر فكمل عنده ثلاثون الفا و أرسل ابن سعد الى الحسين عليه السلام رسولا يسأله ما الذي جاء به؟

۲- (۲) فقال له الحسين عليه السلام: كتب الى اهل مصركم هذا ان اقدم فاما اذا كرهتموني فاني انصرف عنكم فانصرف الى ابن سعد فأخبره فقال: ارجو ان يعافيني الله من أمره و كتب الى ابن زیاد بذلك فلما قرأ الكتاب قال: الآن اذ علقت مخالبتنا به يرجو النجاه و لات حين مناض

نوشت و سخن امام علیه السلام را به او اطلاع داد [تا شاید ابن زیاد از جنگ با امام علیه السلام صرف نظر کند] لکن ابن زیاد ملعون چون آن نامه را خواند گفت: اینک که ما بر او مسلط شده ایم می خواهد رها شود؟ ما هرگز او را رها نخواهیم نمود. سپس به عمر سعد نوشت: «به حسین بگو که او و تمام اصحاب او باید با یزید بیعت کنند؛ اگر چنین کرد ما بعدا دستور خود را صادر خواهیم نمود. عمر سعد گفت: من ترس آن را داشتم که عیدالله نجات مرا از جنگ نپذیرد. [و از آنچه می ترسیدم به آن مبتلا شدم]

(۱) سپس دستور دیگری از طرف عیدالله برای عمر سعد آمد که باید بین حسین و اصحاب او و آب فرات مانع شوی به گونه ای که آنان نتوانند قطره ای از آب فرات را بنوشند و از تشنگی جان دهند؛ همان گونه که عثمان جان داد!

پس عمر سعد در همان زمان عمرو بن حجاج را با پانصد نفر سواره بر فرات گماشت و آنان بین امام و اصحاب او و آب فرات فاصله شدند و نگذاشتند قطره ای از آب فرات به آنان برسد و این مسأله سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه السلام واقع شد. در همین روزها شخصی به نام تمیم بن حصین نزدیک خیمه های امام حسین علیه السلام و اصحاب او آمد و صدا زد: آیا آب فرات را نمی بیند که چگونه روی هم می تابد؟ به خدا سوگند، قطره ای از آن را نخواهید چشید تا شربت ناگوار مرگ را بنوشید!

جلوگیری اهل کوفه از آب فرات در روز هفتم محرم

(۲) اهل مقاتل نوشته اند: چون لشکر عیدالله از روز هفتم محرم کار را بر امام

ص: ۲۵۹

۱- (۱) ثم كتب الى ابن سعد ان اعرض على الحسين ان يبايع ليزيده و جميع اصحابه فاذا هو فعل ذلك رأينا رأينا، فقال ابن سعد: قد خشيت ان لا يقبل ابن زياد العافيه وورد كتاب ابن زياد في الأثر الى ابن سعد ان حُل بين الحسين و اصحابه و بين الماء فلا يذوقوا منه قطره كما صنع بالتقى الزكى عثمان بن عفان، فبعث عمر في الوقت عمرو بن الحجاج الزبيدي في خمسمائه فارس فنزلوا على الشريعه و حالوا بين الحسين عليه السلام و اصحابه و بين الماء فمنعواهم ان يستقوا منه قطره و ذلك قبل قتل الحسين عليه السلام بثلاثة ايام وجاء تميم بن الحصين الفزارى فنادى: يا حسين و يا اصحاب حسين أما ترون ماء الفرات يلوح كأنه بطون الحيات؟ و الله لا ذقتهم منه قطرة حتى تذوقوا الموت جرعا. (البحار ج ۴۴/۳۸۴، المجالس ص ۷۶) منعوه من ماء الفرات وورده و أبوه ساقى الحوض يوم جزاء حتى قضى عطشا كما اشتته العدى بأكف لا صيد و لا اكفاء منعهم ماء الفرات من ابن رسول صلى الله عليه و آله في يوم السابع من المحرم

۲- (۲) لما ضيق القوم على الحسين عليه السلام حتى نال منه العطش و من اصحابه قال له برير بن خضير الهمداني يا بن رسول الله أتأذن لي ان اخرج الى القوم؟ فأذن له فخرج اليهم فقال: يا معشر الناس ان الله عزوجل بعث محمدا بالحق بشيرا و نذيرا و داعيا الى الله بإذنه و سراجا منيرا، و هذا ماء الفرات تقع فيه خنازير السواد و كلابه و قد حيل بينه و بين ابنه! فقالوا: يا برير قد اكثر الكلام فاكفف و الله ليعطش الحسين كما عطش من كان قبله.

حسین سخت کردند و آب فرات را از او و یاران او منع نمودند و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اصحاب او تشنه شدند بریر همدانی اجازه گرفت تا اهل کوفه را نصیحت کند، پس به آنان گفت:

«ای مردم! خداوند عزوجل رسول خود محمد صلی الله علیه و آله را بحق به پیامبری برگزید و او را به اذن خود بشیر و نذیر و دعوت کننده به حق و چراغ نورانی برای اهل دین قرار داد.

ای مردم! این آب فرات برای حیواناتی مانند خوک ها و سگ ها و... مباح است در حالی که از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله منع گردیده است!!

پس اهل کوفه در پاسخ بریر همدانی گفتند: سخن کوتاه کن! به خدا سوگند، باید حسین نیز همانند کسانی که پیش از او تشنه شدند تشنه باشد [و مراد آنها عثمان بود].

(۱) پس امام علیه السلام به بریر همدانی فرمود: «بنشین!» سپس خود برخاست و در حالی که بر شمشیر خود تکیه نموده بود با صدای بلند اهل کوفه را خطاب نمود و فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا مرا می شناسید؟» گفتند: آری، تو فرزند رسول خدا و سبط آن حضرت هستی.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جد من رسول الله صلی الله علیه و آله است؟» گفتند: آری، خدا داند که چنین است.

ص: ۲۶۰

۱- (۱) فقال الحسين عليه السلام: اقعديا برير ثم وثب الحسين عليه السلام متوكئا على قائم سيفه و نادى بأعلى صوته فقال: أنشدكم الله هل تعرفونني؟ قالوا: نعم انت ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و سبطه، قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن جدي رسول الله صلى الله عليه و آله؟ قالوا: اللهم نعم، قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن أمي فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن أبي علي بن أبي طالب عليه السلام؟ قالوا: اللهم نعم،

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که مادرم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است؟» گفتند: آری، خدا داند که می دانیم.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است؟» گفتند: خدا داند که می دانیم.

(۱) فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید جده من خدیجه بنت خویلد است که قبل از همه زن های این امت مسلمان شده است؟» گفتند: آری چنین است. فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که حمزه سیدالشهدا عموی پدر من است؟» گفتند: خدا داند که چنین است.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید جعفر طیار که در بهشت پرواز می کند عموی من است؟» گفتند: آری، چنین است.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که این شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در دست من است؟» گفتند: آری، چنین است.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که این عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بر سر من می باشد؟» گفتند: آری، چنین است.

فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که علی علیه السلام در اسلام و علم و حلم از همه مردم پیشی گرفت و اوست که ولی هر مؤمن و مؤمنه است؟» گفتند: آری، چنین است.

فرمود: «پس برای چه ریختن خون مرا حلال دانسته اید، در حالی که پدرم علی علیه السلام صاحب حوض کوثر است و در روز قیامت عدّه ای را از حوض کوثر دور

ص: ۲۶۱

۱- (۱) قال: انشدکم الله هل تعلمون انّ جدّتی خدیجه بنت خویلد اوّل نساء هذه الأئمة إسلاما؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قال انشدکم الله هل تعلمون انّ سیدالشهداء حمزه عمّ أبی؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قال: انشدکم الله هل تعلمون انّ الطّیار فی الجنّه عمی؟ قالوا: اللّهمّ نعم. قال: فأنشدکم الله هل تعلمون انّ هذا سیف رسول الله صلی الله علیه و آله انا متقلّده؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قال: انشدکم الله هل تعلمون انّ هذه عمامه رسول الله صلی الله علیه و آله أنا لابسها؟ قالوا: اللّهمّ نعم قال: انشدکم الله هل تعلمون انّ علیا اوّل القوم اسلاما و اعلمهم علما و أعظمهم حلما و أنّه ولیّ کلّ مؤمن و مؤمنه؟ قالوا: اللّهمّ نعم قال: فما تستحلّون دمی؟ و أبی الذائد عن الحوض یذود عنه رجالا كما یذاد البعیر الضّاد عن الماء و لواء الحمد فی یدابی یوم القیامه؟! قالوا: قد علمنا ذلک کلّه و نحن غیر تارکیک حتّی تذوق الموت عطشا.

می کند چنان که شتر تشنه از آب دور می شود و پرچم حمد الهی روز قیامت در دست او خواهد بود؟»

گفتند: همه آنچه را گفتمی می دانیم لکن دست از تو بر نخواهیم داشت تا تو را با لب تشنه بکشیم!

(۱) پس حضرت زینب و دختران امام علیهم السلام چون این خطبه را از آن حضرت شنیدند صدای گریه آنان بلند شد. پس امام علیه السلام به برادر خود عباس و فرزند خود علی اکبر فرمود: «آنان را ساکت کنید. سوگند به جان خودم که گریه های آنان طولانی خواهد شد!»

ملاقات امام علیه السلام با عمر سعد و نامه عمر سعد به عبیدالله زیاد

(۲) در بحار و مجالس نقل شده که چون امام علیه السلام مشاهده نمود که پیایی لشکریانی از کوفه به کربلا می آیند عمر سعد را خواست و شبانه بین دو لشکر با او ملاقات نمود و سخنان بین او و عمر سعد طولانی شد. سپس عمر سعد نامه ای به عبیدالله نوشت که متن نامه چنین بود:

(۳) «اما بعد: همانا خداوند آتش فتنه را خاموش و وحدت کلمه را برقرار و امر این امت را اصلاح نمود. حسین بن علی به من تعهد سپرده که یا به مدینه باز گردد و یا به یکی از مرزهای اطراف رود و مانند یکی از مسلمانان دیگر باشد و یا نزد

ص: ۲۶۲

۱- (۱) فَلَئِمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَ سَمِعَ بَنَاتَهُ وَ اخْتَهُ زَيْنَبَ كَلَامَهُ بِكَيْفٍ وَ ارْتَفَعَتْ اصْوَاتُهُنَّ فَوَجَّهَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ الْعَبَّاسَ وَ عَلِيًّا ابْنَهُ وَ قَالَ لَهُمَا: سَكْتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لِيَكْثُرَنَّ بَكَوْهُنَّ. (البحار ج ۴۴/۳۱۸، المجالس ص ۷۷)

۲- (۲) يرى الفرات و لا يحظى بمورده لیت الفرات غدا من بعده يبسا تحوطه من بنى عدنان أغلمه بيض الوجوه كرام ساده رؤسا ملاقات الحسين عليه السلام مع ابن سعد لعنه الله لما رأى الحسين عليه السلام نزول العساكر مع عمر بن سعد بنينوى و مدد هم لقتاله انفذ الى عمر بن سعد أنى اريد أن ألقاك ليلاً فاجتمعاً ليلاً بين العسكرين و تناجيا طويلاً ثم كتب عمرالى ابن زياد:

۳- (۳) اما بعد فان الله تعالى قد أطفأ النائرة و جمع الكلمه و أصلح امر الأمة هذا الحسين قد اعطاني أن يرجع الى المكان الذى منه أتى او ان يسير الى ثغر من الثغور فيكون رجلاً من المسلمين له ما لهم و عليه ما عليهم او ان يأتى امير المؤمنين يزيد فيضع يده فى يده فيرى فيما بينه و بينه رأيه و فى هذا لك رضا و للأمة صلاح.

امیرالمؤمنین یزید برود و دست خود را در دست او گذارد و او هرچه می خواهد در حق او حکم کند و خشنودی تو و صلاح امت در همین خواهد بود.

(۱) از عقبه بن سمعان نقل شده که گوید: به خدا سوگند، امام علیه السلام به عمر سعد نفرمود که دست خود را در دست یزید گذارد و یا در یکی از مرزها و اطراف مستقر شود، فقط فرمود: «مرا رها کنید که یا به مدینه بازگردم و یا به جای دیگری از این زمین پنهانور بروم.»

چون عبیدالله زیاد نامه عمر سعد را قرائت نمود، گفت: «این نامه کسی است که از امیر خود خیرخواهی نموده و برای قوم خود نیز دلسوزی کرده است. در این هنگام شمر بن ذی الجوشن به عبیدالله گفت: آیا این سخن را از حسین می پذیری در حالی که او آلان در اختیار توست؟ اگر او از این منطقه خارج شود قدرت پیدا خواهد نمود و هرگز دست در دست تو نخواهد گذارد و تو بر او قدرت پیدا نخواهی نمود. بهتر آن است که او و یاران او نزد تو بیایند و بیعت کنند و سپس تو می توانی آنان را مجازات نموده و یا عفو نمایی.»

(۲) ابن زیاد سخن شمر را پسندید و نامه ای به دست شمر داد که به عمر سعد

ص: ۲۶۳

۱- (۱) و عن عقبه بن سمعان أنه قال: و الله ما أعطاهم الحسين عليه السلام ان يضع يده في يد يزيد و لا أن يسير الى ثغر من الثغور و لكنّه قال: دعوني ارجع الى المكان الذي اقبلت منه او اذهب في هذه الأرض العريضة. فلما قرأ ابن زياد الكتاب قال هذا كتاب ناصح لأميره مشفق على قومه فقام شمر (شمر ككتف و العامه تلفظ بالكسر فالسكون و الظاهر أنه غلط) بن ذی الجوشن و قال أتقبل هذا منه؟ و قد نزل بأرضك و الى جنبك و الله لئن رحل من بلادك و لم يضع يده في يدك ليكوننّ أولى بالقوه و العزه و لتكوننّ أولى بالضعف و العجز ولكن لينزل على حكمك هو و اصحابه فان عاقبت فأنت أولى بالعقوبه و إن عفوت كان ذلك لك: فقال له ابن زياد: نعم ما رأيت، الرأي رأيك أخرج بهذا الكتاب الى عمر بن سعد: فليعرض على الحسين و أصحابه النزول على حكمي فاذا فعلوا فليبعث بهم إليّ سلماً و ان أبوا فليقاتلهم فان فعل فاسمع له و أطع و ان أبي فأنت اميرالجيش فاضرب عنقه و ابعث إليّ برأسه و كتب إليّ ابن سعد أنّي لم ابعثك الى الحسين لتكفّ عنه و لا لتطاوله و لا لتمنيه السلامه و البقاء و لا لتعتذر عنه و لا لتكون له عندى (۲) شافعا أنظر فان نزل الحسين و اصحابه على حكمي و استسلموا فابعث بهم إليّ سلماً و إن أبوا فازحف اليهم حتى تقتلهم و تمثّل بهم فانهم لذلك مستحقون فان قتلت الحسين فأوطىء الخيل صدره و ظهره فانّه عاق شاقّ ظلوم و لست أرى ان هذا يضمرّ بعد الموت شيئاً ولكن علىّ قول قد قلته لو قد قتلته لفعلت هذا به فان أنت مضيت لأمرنا جزييناك جزاء السامع المطيع و إن أبيت فاعتزل عملنا و جندنا و خلّ بين شمر بن ذی الجوشن و بين العسكر فأنا قد أمرنا بأمرنا و السلام.

بدهد و در آن نوشت: اگر حسین و یاران او با یزید بیعت نمودند آنان را سالم نزد من بیاور و اگر بیعت نکردند با آنان جنگ کن. به شمر نیز گفت: اگر عمرسعد به دستور من عمل کرد تو نیز باید از او اطاعت کنی و اگر از آن امتناع نمود تو امیر لشکر خواهی بود و گردن عمرسعد را بزن و سر او را برای من بیاور.

سپس نامه دیگری با این عبارت به عمرسعد نوشت: من تو را نفرستادم که از حسین حمایت کنی و او را گرامی بداری و وعده سلامت به او بدهی و شافع او باشی و از سوی او معذرت خواهی کنی، بلکه باید بیعت با یزید را به آنان عرضه کنی؛ اگر بیعت کردند آنان را سالم نزد من بفرستی و اگر از بیعت امتناع نمودند با آنان بجنگی تا همه را بکشی و بدن های آنان را نیز مثله نمایی که البته آنها سزاوار آند پس چون حسین را کشتی اسب ها را بر سینه و پشت او بتازان و بدن او را لگدمال اسب ها نما چرا که او ستمگر سرکش و ظلومی است!

گرچه به نظر من چنین کاری پس از مرگ آسیبی به او نمی رساند ولی من عهد نموده ام که چنین کنم و باید به گفته خود عمل نمایم! اگر کار را بدین صورت که به تو گفتیم به پایان بری ما پاداش تو را خواهیم داد و اگر جز این کنی ما تو را معذول نمودیم و فرماندهی لشکر را به شمر واگذار کردیم. والسلام.

(۱) عمرسعد چون نامه عیب‌الله را خواند، به شمر گفت: وای بر تو! خدا تو را از رحمت خود دور کند! چه نامه زشتی برای من آوردی. به خدا سوگند، من گمان دارم که تو نگذاشته ای عیب‌الله به سخن من گوش دهد. تو آنچه من به آن امیدوار بودم بر هم زده ای. به خدا سوگند، حسین فرزند علی است و همان نفس علی در درون

ص: ۲۶۴

۱- (۱) فلما قرأ ابن سعد الكتاب قال له: مالك ويلك لا قرب الله دارك و قبح الله ما قدمت به علي و الله اني لأظنك أنت الذي نهيته ان يقبل ما كتبت به اليه و افسدت علينا امرا كنا قدر جونا ان يصلح، لا يستسلم و الله حسين ان نفس أبيه لبين جنبيه. فقال له شمر: أخبرني بما انت صانع أتمضى لأمر اميرك و تقاتل عدوه؟ و إلا فخلّ بيني و بين الجند و العسكر، قال: لا و لاكرامه لك و لكن أنا اتولّى ذلك فدونك فكن انت على الرجاله. (البحار ج ۴۴/۳۸۹، المجالس ص ۷۹)

اوست و هرگز تسلیم عیدالله نخواهد شد و با یزید هم بیعت نخواهد نمود.

شمر گفت: حال چه خواهی کرد؟ اگر اطاعت از امیر خود عیدالله می کنی و با دشمن او می جنگی تو امیر لشکر هستی و اگر چنین نمی کنی باید کنار روی و لشکر را به من بسپاری. عمرسعد گفت: طمع خود را بردار من لشکر را به تو نخواهم سپرد و خود امیر خواهم بود و تو سردار پیاده ها باش.

ماجرای روز نهم محرم و آماده شدن عمرسعد برای جنگ با امام علیه السلام

(۱) در بحار و مجالس نقل شده که روز نهم محرم شمر نزدیک خیمه های امام حسین علیه السلام آمد و گفت: خویشان ما کجایند! و مقصود او فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام از ام البنین بود که عباس و جعفر و عبدالله و عثمان بودند. [و چون ام البنین از قبیله شمر بود لذا شمر او را خواهر خود می نامید]. امام علیه السلام در این هنگام به برادران خود فرمود: «گرچه فاسق است لکن جواب او را بدهید!»

پس فرزندان ام البنین به او گفتند: چه می خواهی؟ شمر گفت: شما چون فرزندان خواهر من هستید در امان هستید، پس از برادر خود حسین جدا شوید و خود را به کشتن ندهید و در طاعت یزید در آید. آنان در پاسخ گفتند: خدا تو را و امان تو را لعنت کند! آیا به ما امان می دهی و به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امان نمی دهی؟!

و در روایتی آمده که حضرت ابوالفضل علیه السلام به او فرمود: «خدا دست های تو را قطع کند! لعنت خدا بر امان تو باد! ای دشمن خدا! آمده ای و به ما امر می کنی که دست از برادر و آقای خود و فرزند فاطمه برداریم و در طاعت افراد ملعون و ملعون زادگان در آییم؟! پس شمر خشمناک شد و به لشکر خود بازگشت.

ص: ۲۶۵

۱- (۱) ماجری یوم التاسع من المحرم لما کان الیوم التاسع من المحرم جاء شمر حتّی وقف علی اصحاب الحسین علیه السلام فقال: این بنو اختنا؟ یعنی العباس و جعفر و عبدالله و عثمان ابناء علیّ علیه السلام فقال الحسین علیه السلام: أجبوه و ان کان فاسقا فأنه بعض أحوالکم و ذلك انّ امهم کانت من عشیرته فقالوا له: ما تريد؟ فقال لهم: انتم یا بنی اختی آمنون فلا تقتلوا انفسکم مع اخیکم الحسین و الزموا طاعه یزید فقالوا له: لعنک الله و لعن امانک أتؤمننا و ابن رسول الله لا امان له؟! و فی روایه فناداه العباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام تبت یداک و لعن ما جئنا به من امانک یا عدوّ الله أتأمرنا ان نترک أختانا وسیدنا الحسین بن فاطمه و ندخل فی طاعه اللعناء و اولاد اللعناء؟! فرجع شمر الی عسکره مغضبا.

(۱) سپس عمر سعد لشکر خود را آماده باش داد و گفت: ای لشکر خدا! سوار مرکب های خود شوید! من شما را به بهشت بشارت می دهم! پس لشکر او آماده شدند و روز نهم به طرف خیمه گاه امام حسین حمله بردند. امام علیه السلام در این هنگام در خیمه خود نشسته بود و سر مبارک بر زانو گذارده و به خواب رفته بود و چون زینب علیها السلام صدای لشکر را شنید نزد برادر آمد و گفت: «برادر! مگر صدای لشکر دشمن را نمی شنوی که به ما نزدیک شده اند؟»

پس امام علیه السلام سر مبارک بالا نمود و فرمود: «الان جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم و آنها به من می گفتند: به زودی نزد ما خواهی آمد.»

سپس عباس علیه السلام نزد برادر آمد و عرض کرد: ای برادر! دشمن به سوی شما می آید. امام علیه السلام برخاست و به برادر خود عباس فرمود: «برادرم! تو نزد آنها برو و به آنان بگو: چه می خواهید؟» پس عباس با بیست نفر سواره که در میان آنان زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نیز حضور داشتند نزد آنان رفت و آنان در پاسخ گفتند: از طرف عبیدالله دستور رسیده که یا باید بیعت کنید و یا با شما جنگ خواهیم نمود.

(۲) عباس علیه السلام به آنها فرمود: «شتاب مکنید، تا من سخن شما را به برادرم ابلاغ

ص: ۲۶۶

۱- (۱) ثم نادى عمر بن سعد يا خيل الله اركبي و بالجنه ابشري فركب الناس خيولهم ثم زحف نحوهم بعد العصر و الحسين عليه السلام جالس امام بيته محتب بسيفه اذخفق برأسه على ركبته فسمعت اخته زينب الضجة فندت من اخيها فقالت: يا أخي أما تسمع هذه الأصوات قد اقتربت؟ فرجع الحسين عليه السلام رأسه فقال: انى رأيت الساعة جدى محمدا و أبى عليا و أمى فاطمه و أخى الحسن و هم يقولون: يا حسين إنك رائح الينا عن قريب و قال له العباس: يا أخى أتاك القوم فنهض ثم قال: يا عبّاس اركب بنفسك أنت حتى تلقاهم و تقول لهم: ما بالكم و ما بدا لكم؟ فأتاهم فى نحو عشرين فارسا فيهم زهیر بن القين و حبیب بن مظاهر فسألهم فقالوا: قد جاء امر الأمير أن نعرض عليكم ان تنزلوا على حكمه او نناجزكم،

۲- (۲) قال: فلا- تعجلوا حتى ارجع الى أبى عبد الله فأعرض عليه ما ذكرتم، فلمّا اخبره العباس بقولهم قال له: ارجع اليهم فان استطعت ان تؤخرهم الى غدوّه و تدفعهم عنّا العشيّه لعلنا نصلّى لربنا الليلة و ندعوه و نستغفره فهو يعلم انى كنت أحبّ الصلاه له و تلاوه كتابه و كثره الدعاء و الاستغفار فسألهم العباس ذلك فتوقف ابن سعد فقال له عمرو بن الحجاج الزبيدى: سبحان الله و الله لو أنّهم من الترك او الديلم و سألونا مثل ذلك لأجبناهم فكيف و هم آل محمّد صلی الله علیه و آله فأجابوهم الى ذلك. (البحار ج ۴۴/۳۹۱، المجالس ص ۸۰)

نمایم.» و چون نزد برادر آمد و سخن آنان را منتقل نمود امام علیه السلام فرمود: «برادر! بازگرد و اگر می توانی این شب را از آنان مهلت بخواه تا در این شب به عبادت خدا و دعا و استغفار مشغول باشیم؛ چرا که خدا می داند من نماز و قرائت قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست می دارم.»

و چون عباس علیه السلام سخن برادر را به آنها ابلاغ نمود، عمر سعد توقف نمود و چیزی نگفت و عمرو بن حجاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند، اگر آنها از ترک و دیلم [و ملت های خارج از اسلام] می بودند و چنین درخواستی از ما می کردند ما اجابت می کردیم در حالی که اینها آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند! پس عمر سعد خواسته امام را اجابت نمود و آن شب را به آنان مهلت داد.

وقایع شب عاشورا

(۱) در بحار و مجالس نقل شده که چون شب عاشورا فرا رسید امام علیه السلام نزدیک غروب آفتاب اصحاب خود را جمع نمود و برای آنان خطبه ای خواند. حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «من در حالی که مریض بودم خود را نزدیک پدرم رساندم تا ببینم چه می فرماید، پس شنیدم که پدرم فرمود:

«خدای خود را به بهترین ثنا و ستایش در حال سختی و عافیت می ستایم. سپس فرمود: «خدایا، من تو را ستایش می کنم که ما خانواده را به نبوت [جدمان] گرامی داشتی و قرآن را به ما تعلیم نمودی و ما را در امر دین فقیه و دانا گرداندی و

ص: ۲۶۷

۱- (۱) ماجری ليله العاشر من المحرم لما كانت ليله العاشر من المحرم جمع الحسين عليه السلام اصحابه عند قرب المساء قال علي بن الحسين عليهما السلام: فدنوت منه لأسمع ما يقول لهم و انا إذ ذاك مريض فسمعت ابي يقول لأصحابه: أثنى على الله احسن الثناء و احمده على السراء و الضراء اللهم انى احمدك على ان اكرمتنا بالتبوه و علمتنا القرآن و فقهتنا فى الدين و جعلت لنا اسماعا و أبصارا و أفئده فاجعلنا لك من الشاكرين.

به ما گوش و چشم و دل [بیدار] عطا فرمودی، پس ما را از شاکرین خود قرار ده!

(۱) سپس به یاران خود فرمود: «من یارانی بهتر و باوفاتر از یاران خود و اهل بیته نیکوتر و خیرخواه تر از اهل بیت خود نمی دانم. خدا به شما پاداشی خیر و نیکو از جانب من عطا فرماید.»

آگاه باشید که من برای خود به چنین روزی از اهل کوفه می اندیشیدم. پس آگاه باشید که من همه شما را از ناحیه خود آزاد نمودم. اینک باکی بر شما نیست و شب برای شما وسیله خوبی است، آن را مانند شتر راهوار قرار دهید و هر کدام از شما که می خواهید دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و در تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این مردم واگذارید چرا که آنها مقصودی جز کشتن من ندارند.»

(۲) پس برادران و فرزندان و برادرزادگان و فرزندان عبدالله جعفر گفتند: «برای چه ما شما را رها کنیم؟ آیا برای این که پس از شما زنده بمانیم؟ هرگز! خدا نخواهد که ما چنین کنیم!» و این سخن را قبل از همه عباس فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت و سپس دیگران نیز همانند او سخن گفتند.

ص: ۲۶۸

۱- (۱) اما بعد: فأتی لا اعلم اصحابا أوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابّ و لا اوصل من اهل بیته فجزاکم الله عتی خیرا الا- و اتی لأظنّ یوما لنا من هؤلاء القوم ألا و اتی قد أذنت لكم فانطلقوا جميعا فی حلّ لیس علیکم متی ذمام و هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا ولیأخذ کلّ واحد منکم بید رجل من اهل بیته و تفرّقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم فاتهم لا یریدون غیری فقال له اخوته و ابناؤه و بنو اخیه و ابناء عبدالله بن جعفر: «و لم نفعل ذلک؟ لنبقی بعدک؟ لا أرانا الله ذلک ابدا.» بدأهم بهذا القول العباس بن امیرالمؤمنین و اتبعه الجماعه علیه فتکلّموا بمثله و نحوه ثمّ نظر الی بنی عقیل فقال: حسبکم من القتل بصاحبکم مسلم اذهبوا فقد أذنت لكم. قالوا: سبحان الله فما یقول الناس لنا و ماذا نقول لهم؟ انا ترکنا شیخنا و سیدنا و بنی عمومتنا خیر الأعمام و لم نرم معهم بسهم و لم نطعن معهم برمح و لم نضرب معهم بسیف و لا ندری ما صنعوا لا والله ما نفعل و لکننا نفدیک بانفسنا و اموالنا و اهلینا و نقاتل معک حتی نردموردک فقبّح الله العیش بعدک.

۲- (۲) وقام الیه مسلم بن عوسجه الأسدی فقال: أنحن نخلی عنک؟ و قد احاط بک هذا العدوّ و بم نعتذر الی الله فی اداء حقّک لا والله لا یرانی الله ابدا و انا افعل ذلک حتی اکسر فی صدورهم رمحی و أضرابهم بسیفی ما ثبت قائمه بیدی و لو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقدفتهم بالحجاره و لم افارقک او اموت معک.

سپس امام علیه السلام نگاهی به فرزندان عقیل نمود و فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است و من شما را آزاد نمودم که به مدینه باز گردید.» آنان نیز گفتند: «سبحان الله! اگر شما را رها کنیم مردم چه خواهند گفت و ما در پاسخ آنها چه خواهیم گفت؟ آیا صحیح است که بگوییم: ما بزرگ و آقای خود و بهترین عموزادگانمان را مقابل دشمن رها کردیم و هیچ گونه دفاعی از او نکردیم و نمی دانیم بر سر او چه آمد؟»

به خدا سوگند، چنین کاری را نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و اهل خود را فدای شما می نمایم و از شما دفاع می کنیم تا هرچه به شما رسید به ما نیز برسد. زشت باد آن زندگی که ما بعد از شما داشته باشیم!

پس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: «آیا در چنین حالی که دشمن شما را احاطه کرده رهایتان سازیم؟ پس عذر ما در پیشگاه خدا نسبت به حق شما چه خواهد بود؟ نه، به خدا، زنده نباشم و چنین چیزی را خدا از من نبیند تا این که نیزه خود را در سینه های آنان بشکنم و تا شمشیر در دست من است بر سر آنها فرود آورم و اگر اسلحه ای نداشتم با سنگ به آنها حمله کنم و از شما جدا نشوم تا در کنار شما جان دهم!»

(۱) و پس از او سعید بن عبدالله حنفی برخاست و گفت: «ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند، ما دست از یاری شما بر نداریم تا خدا بداند که ما وصیت پیامبر او حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در باره شما رعایت کردیم. به خدا سوگند، اگر من بدانم هفتاد مرتبه در راه خدا کشته می شوم و سپس زنده می گردم دست از یاری شما بر نخواهم

ص: ۲۶۹

۱- (۱) و قام سعید بن عبدالله الحنفی فقال: لا والله يابن رسول الله لا نخليك ابدا حتى يعلم الله انا حفظنا فيك وصية رسوله محمد صلي الله عليه وآله والله لو علمت اني اقتل فيك ثم احيا ثم احرق حيا ثم اذرى يفعل بي ذلك سبعين مرة ما فارتكت حتى القى حمامي دونك و كيف لا افعل ذلك و انما هي قتله واحده ثم انال الكرامه التي لانقضاء لها ابدا. و قام زهير بن القين و قال: و الله يابن رسول الله لو ددت اني قتلت ثم نشرت الف مرة و ان الله تعالى يدفع بذلك القتل عن نفسك و عن انفس هؤلاء الفتيان من اخوانك و ولدك و اهل بيتك و تكلم جماعه اصحابه بكلام يشبه بعضه بعضا و قالوا: انفسنا لك الفداء نفيك بايدينا و جوهنا فاذا نحن قتلنا بين يديك نكون قد وفينا لرَبنا و قضينا ما علينا.

داشت تا مرگ را قبل از شما ملاقات کنم. و چگونه خود را فدای شما نکنم در حالی که مردن یکبار بیشتر نیست و پس از آن کرامت ابدی خواهد بود؟»

و پس از او زهیر بن قین برخاست و گفت: «به خدا سوگند، ای فرزند رسول خدا! من دوست می داشتم که هزار مرتبه در راه شما کشته شوم و خداوند خطر را از شما و برادران و اهل بیت شما و این جوانان بنی هاشم دور فرماید.»

سایر یاران آن حضرت نیز نظیر این سخنان را اظهار نمودند و گفتند: «جان های ما فدای شما! ما از شما با دست و صورت حمایت می کنیم و تا در راه شما کشته نشویم عهد خود را با خدای خود به انجام نرسانده ایم.»

(۱) در همین حال به محمد بن بشیر حضرمی خبر رسید که پسرش را در مرز ری اسیر کرده اند، پس گفت: «من او را نیز در راه خدا می دهم و دوست نمی داشتم که زنده باشم و اسیری او را تحمل کنم.» امام علیه السلام چون این خبر را شنید به او فرمود: «خدا تو را رحمت کند، من تو را از بیعت با خود آزاد نمودم تا بروی چاره ای برای فرزند خود بیندیشی.»

محمد بن بشیر گفت: «درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از شما جدا شوم!» امام علیه السلام فرمود: «پس این لباس های قیمتی را به این یکی فرزند خود بده تا صرف نجات برادر خود کند.» پس پنج دست لباس فاخر به او داد که قیمت آنها هزار دینار بود و او آن ها را همراه فرزند خود فرستاد تا برادر خود را آزاد کند.

ص: ۲۷۰

۱- (۱) و وصل الخبر الى محمد بن بشير الحضرمي في تلك الحال بان ابنه قد اسر بثر الرى فقال: عند الله احتسبه و نفسى ما كنت احب ان يؤسر و ابقى بعده فسمع الحسين عليه السلام قوله فقال: رحمك الله انت في حل من بيعتى فاعمل في فكاك ابنك فقال: اكلتني السباع حيا ان فارقتك قال فاعط ابنك هذا هذه الاثواب البرود يستعين بها في فداء اخيه فاعطاه خمسه اثواب برود قيمتها الف دینار فحملها مع ولده. و قام الحسين عليه السلام و اصحابه الليل كله يصلون و يستغفرون و يدعون و يتضرعون و باتوا و لهم دوى كدوى النحل ما بين راع و ساجد و قائم و قاعد. فعبر اليهم في تلك الليلة من عسكر ابن سعد اثنان و ثلاثون رجلا فلما كان وقت السحر خفق الحسين عليه السلام برأسه خفقه ثم استيقظ فقال: رأيت كأن كلابا قد شهدت لتنهشني و فيها كلب ابقع رأيته أشدها على و أظن ان الذى يتولى قتلى رجل ابرص ثم انى رأيت جدى رسول الله صلى الله عليه و آله و معه جماعه من اصحابه و هو يقول: يا بنى انت شهيد آل محمد و قد استبشركم اهل السموات و اهل الصفيح الأعلى. (البحار ج ۴۴/۳۹۴، المجالس ص ۸۱).

در شب عاشورا امام علیه السلام و یاران او همه شب را به نماز و استغفار و تضرع گذراندند و صدای زمزمه آنها همان صدای زنبوران عسل به گوش می رسید. در آن شب هر کدام یا در حال رکوع بودند یا سجده یا قیام و یا قعود. و در همان شب سی و دو نفر از لشکر عمر سعد به امام علیه السلام پیوستند.

هنگام سحر امام علیه السلام را خواب ربود و چون بیدار شد فرمود: "سگ هایی را دیدم که آماده حمله به من شده بودند و بین آنها سگ ابغعی را دیدم که بیش از بقیه به من حمله می کرد و گمان می کنم کسی که مرا می کشد مرد پیسه داری باشد [و منظور او شمر بن ذی الجوشن بود]. سپس جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که عده ای از اصحاب او همراهش بودند و به من فرمود: عزیزم! تو شهید آل محمد هستی و اهل آسمان ها و صفیح اعلی به یکدیگر بشارت ورود تو را می دهند."

خطبه امام علیه السلام و احتجاج آن حضرت بر مردم در روز عاشورا

(۱) علامه مجلسی در بحار می گوید: چون صبح عاشورا فرا رسید، امام حسین علیه السلام اصحاب خود را که سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند برای جنگ آماده نمود. زهیر بن قین را در میمنه و حبیب بن مظاهر را در میسره قرار داد و برادر خود عباس علیه السلام را به عنوان علمدار معرفی نمود و دستور داد تا خیمه ای زدند و در آن ظرفی از مشک فراوان و مقداری نوره برای نظافت قرار دادند و خود برای نظافت داخل آن خیمه شد.

(۲) و روایت شده که بریر همدانی و عبدالرحمان انصاری بر در آن خیمه ایستاده

ص: ۲۷۱

۱- (۱) خطبه الأمام علیه السلام یوم عاشوراء و احتجاجه علی الناس لَمَّا اصبح الحسین علیه السلام یوم عاشوراء عباً اصحابه للقتال و كانوا اثنین و ثلاثین فارسا و أربعین راجلا فجعل زهیر بن القین فی المیمنه و حبیب بن مظاهر فی المیسره و اعطی رایته العباس اخاه و امر الحسین علیه السلام بفسطاط فضرب و امر بجفنه فیها مسک کثیر و جعل عندها نوره ثم دخل لیطلی.

۲- (۲) فروی أنّ بریر بن خضیر الهمدانی و عبدالرحمن بن عبدالرحمن الانصاری و قفا علی باب الفسطاط لیطلیا بعده فجعل بریر یضاحک عبدالرحمن فقال له عبدالرحمن: یا بریر ما هذه ساعه باطل فقال بریر: لقد علم قومی أنّی ما احببت الباطل کهلا ولا شاباً و انما افعل ذلك استبشارا بما نصیر الیه.

بودند که به نوبت خود را نظافت نمایند. پس بریر همدانی با عبدالرحمان مزاح کرد، عبدالرحمان گفت: اینک، زمان شوخی و باطل گویی نیست. بریر گفت: اهل من می دانند که من نه در جوانی و نه در پیری اهل باطل و مزاح نبوده ام و این که الان مزاح می کنم برای این است که در این روز ما در رحمت الهی وارد خواهیم شد.

(۱) حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «پدرم چون صبح عاشورا صدای اسب های دشمن را شنید دست به دعا بلند کرد و گفت:

«خدایا، تو در هر اندوه پناه من و تو در هر سختی امید منی و در هر مشکلی که بر من وارد شود ملجأ من هستی. چه اندوه هایی که دل را ناتوان می کرد و راه چاره را گم می نمود و شخص با حقیقت را خوار و دشمن را به شماتت وا می داشت و من از تو خواستم که از من برطرف کنی و تو مرا از آن ها نجات دادی. خدایا، تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر آرزویی هستی.»

سپس اسب مخصوص آن حضرت را آوردند و بر آن سوار شد و با عده ای از اصحاب خود در حالی که بریر همدانی از مقابل او حرکت می کرد به طرف اهل کوفه رفت و به بریر فرمود: «با این مردم سخن بگو.» پس بریر جلو آمد و به اهل کوفه گفت: ای مردم! از خدا بترسید و بدانید فرزند پیامبر شما امروز در برابر شما قرار گرفته و اینها ذریه و عترت و دختران و حرم او هستند که در این بیابان مبتلا و گرفتارند شما با فرزندان و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله چه می خواهید بکنید؟ آنها پاسخ دادند: ما می خواهیم آنها را تحویل امیر خود عبیدالله بدهیم تا او هر چه می خواهد با آنان بکند.

ص: ۲۷۲

۱- (۱) قال علی بن الحسین علیه السلام: لَمَّا صَبَحَتِ الْخَيْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَعَ يَدِيهِ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعِدَّةٌ، كَمْ مِنْ كَرْبٍ يَضْعَفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقَلُّ فِيهِ الْحَيْلَةُ وَيَخْذَلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكْوَتَهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مَنَى إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَكَشَفْتَهُ فَاَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ». وَقَرَّبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسَهُ فَاسْتَوَى عَلَيْهِ وَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ بَرِيرُ بْنُ خَضِيرٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلِّمِ الْقَوْمَ فَتَقَدَّمَ بَرِيرٌ فَقَالَ: يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ ثَقْلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَصْبَحَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ (و) هُوَ لَاءُ ذَرِّيَّتِهِ وَعَتْرَتِهِ وَبَنَاتِهِ وَحَرَمِهِ فَهَاتُوا مَا عِنْدَكُمْ وَمَا الَّذِي تَرِيدُونَ أَنْ تَصْنَعُوهُ بِهِمْ؟

(۱) بریر گفت: مگر شما نامه ها و پیمان های خود را که با فرزند پیامبر خود بستید و خدا را بر آن گواه گرفتید فراموش کرده اید؟ وای بر شما! آیا اهل بیت پیامبر خود را دعوت کردید و گفتید؟ ما آماده حمایت از شما هستیم و خود را فدای شما خواهیم نمود ولی چون آنها به دیار شما آمدند آنها را رها کردید و تحویل دشمن دادید و آب فرات را از آنان منع نمودید؟! چه بد بود عمل شما نسبت به ذریه پیامبر خود! چه شد که شما این گونه شدید؟ چه بد مردمی هستید شما! خداوند در روز قیامت شما را از کوثر سیرآب نکند!

پس عدّه ای به بریر گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گویی. بریر گفت: خدا را ستایش می کنم که بصیرت مرا نسبت به شما افزون نمود. سپس گفت: خدایا، من از کردار این مردم به تو پناه می برم خدایا، بلا و مصیبت را بین آنان قرار ده تا چون تو را ملاقات نمایند بر آنان خشمگین باشی! پس اهل کوفه شروع به تیراندازی به سوی او نمودند تا این که او به جای خود بازگشت.

خطبه دیگری از امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

(۲) در بحار و مجالس نقل شده که چون روز عاشورا اهل کوفه آماده جنگ با امام حسین علیه السلام شدند، امام علیه السلام مقابل آنان آمد و به لشکر کوفیان که بیابان را مثل سیل احاطه نموده بودند نظر نمود و عمر سعد را دید که در میان سران کوفه ایستاده است. پس حمد و ثنای خدا را به آنچه شایسته بود انجام و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ملائکه الهی

ص: ۲۷۳

۱- (۱) فقالوا: نريد ان نمکن منهم الأمير ابن زياد فيرى رأيه فيهم فقال لهم برير: أنسيتم كتبكم و عهدكم التي أعطيتموها و اشهدتم الله عليها يا ويلكم أدعوتم أهل بيت نبيكم و زعمتم أنكم تقتلون أنفسكم دونهم حتى إذا أتوكم أسلمتموهم و جلاؤتموهم عن ماء الفرات بئس ما خلفتم نبيكم في ذريته ما لكم لاسقاكم الله يوم القيامة فيئس القوم انتم. الخطبة الأخرى له عليه السلام يوم عاشوراء

۲- (۲) لما كان يوم عاشوراء و زحف اهل الكوفة لقتال الحسين عليه السلام تقدم الحسين عليه السلام حتى وقف بازاء القوم فجعل ينظر الى صفوفهم كأنهم السيل و نظر الى ابن سعد واقفا في صناديد الكوفة فحمد الله و أثنى عليه و ذكره بما هو أهله و صلى على النبي صلى الله عليه و آله و على ملائكته و أنبيائه و قال ما لا يحصى كثره فلم يسمع متكلم قط قبله و لا بعده ابلى في منطق منه.

و پیامبران صلوات فرستاد و خطبه ای بسیار طولانی ایراد نمود که از هیچ گوینده ای، قبل از او و پس از او، چنین سخنان زیبایی شنیده نشده بود و قسمتی از خطبه آن بزرگوار چنین است: «الحمد لله الذی خلق الدنیا...»

ترجمه: «ستایش خدایی را که دنیا را دار فنا و زوال و نابودی قرار داد؛ هر روز عده ای در آن می آیند و عده ای از آن کوچ می کنند پس مغرور کسی است که دنیا او را فریب داده باشد و شقی کسی است که دنیا او را مفتون خود نموده باشد. ای مردم! فریب دنیا را مخورید همانا دنیا طمع و امید کسانی را که به او امید بندند قطع می کند.»

(۱) سپس فرمود: «ای مردم! شما بر کاری اجتماع کرده اید که خداوند بر شما خشم خواهد نمود و نظر رحمت خود را از شما قطع خواهد کرد و عذاب و کیفر دنیا و آخرت را بر شما وارد خواهد نمود. پروردگار ما چه نیکو پروردگاری است و شما چه بد مردمی هستید! شما پیشتر به اطاعت خدا اقرار کردید و به رسول او صلی الله علیه و آله ایمان آوردید و اکنون به جنگ ذریه و عترت او آمده اید و می خواهید آنها را بکشید؟! شیطان بر دل های شما چیره شده و شما را از یاد خدای بزرگ غافل ساخته است. هلاکت باد بر شما و بر آنچه اراده گردیده اید!»

تا این که فرمود: «أنا لله و أنا لله راجعون» اینان مردمی هستند که پس از ایمان به خدا کافر شدند. پس رحمت خداوند از چنین مردم ستمکاری دور باد!»

(۲) در این هنگام عمر سعد به لشکر خود گفت: وای بر شما! او را پاسخ دهید! او

ص: ۲۷۴

۱- (۱) له من علی فی الحروب شجاعه و من احمد عند الخطابه قیل فكان ممّا قال: الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرفه باهلها حالاً بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته فلا تغرنکم هذه الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها. و أراکم قد اجتمعتم علی امر قد أسخطتم الله فیہ علیکم و اعرض بوجهه الکریم عنکم و أحلّ بکم نعمته و جتّبکم رحمته فنعم الربّ ربّنا و بئس العبید أنتم أفررتم بالطاعة و آمنتتم بالرسول محمّد صلی الله علیه و آله ثمّ إنکم زحفتم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم! لقد استحوذ علیکم الشیطان فأنساکم ذکر الله العظیم فتبا لکم و لما تریدون أنا لله و أنا الیه راجعون هؤلاء قوم کفروا بعد ایمانهم فبعدا للقوم الظالمین. فقال ابن سعد: ویلکم کلموه فأنه ابن أبیه، و الله لو وقف فیکم هکذا یوما جدیدا لما انقطع و لما حصر. فتقدّم شمر فقال: یا حسین ما هذا الذی تقول أفهمنا حتّی نفهم، فقال: اقول: اتقوا الله ربّکم و لا تقتلونی فأنه لا یحلّ لکم قتلی و لا انتهاک حرمتی فانی ابن بنت نبیکم و جدّتی خدیجه زوجه نبیکم و لعله قد بلغکم قول نبیکم: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنّه.

۲- (۲) ثمّ قال: انا بعد فانسبونی و انظروا من أنا؟ ثمّ ارجعوا الی انفسکم و عاتبوها فانظروا هل یصلح و یحلّ لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟ ألسنت ابن بنت نبیکم و ابن وصیه و ابن عمّه و اول المؤمنین بالله و المصدّق برسول الله صلی الله علیه و آله و بما جاء به من عند ربّه؟ او لیس حمزه سید الشهداء عمّ أبی؟ اولیس جعفر الطیار فی الجنّه بجناحین عمّی؟

فرزند علی بن ابی طالب است. به خدا سوگند، اگر یک روز تمام مقابل شما بایستد از سخن گفتن عاجز نمی ماند و سخن او تمام نمی شود. پس شمر جلو آمد و گفت: یا حسین! چه می گویی؟ روشن بگو تا ما بفهمیم!

امام علیه السلام فرمود: «من می گویم که از خدای خود بترسید و از کشتن من صرف نظر کنید؛ چرا که کشتن و هتک حرمت من بر شما جایز نیست. همانا من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جده من خدیجه، همسر پیامبر شما می باشد و شاید سخن او به شما رسیده باشد که فرمود: "حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت اند".»

سپس فرمود: «ای مردم! خوب دقت کنید و نسب من را واریسی کنید و ببینید من چه نسبتی با پیامبر شما دارم و به خود بنگرید و خود را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما، فاطمه علیها السلام و فرزند وصی و پسرعمو او علی بن ابی طالب علیهما السلام که نخستین مؤمن به خدا و تصدیق کننده رسول او و آنچه از طرف خدا آورده نیستیم؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار که در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره من و برادرم نرسیده که فرمود: "حسن و حسین آقای جوانان بهشت هستند"؟»

(۱) اگر آنچه را به شما گفتم تصدیق می کنید و می دانید که حق می گویم که البته

ص: ۲۷۵

۱- (۱) اولم یبلغکم ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله لی و لأخی: هذان سیدا شباب اهل الجنة؟ فان صدقتمونی بما اقول و هو الحق و الله ما تعمیدت کذبا مذعلمت ان الله یمقت علیه اهله و ان کذبتمونی فان فیکم من اذا سألتموه عن ذلك اخبرکم، سلوا جابر بن عبد الله الانصاری و أباسعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی و البراء بن عازب و زید بن ارقم و أنس بن مالک یخبروکم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله صلی الله علیه و آله لی و لأخی، اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟! فقال له شمر بن ذی الجوشن: هو یعبد الله علی حرف ان کان یدری ما تقول فقال له حبیب بن مظاهر: و الله انی لأراک تعبد الله علی سبعین حرفا و انا اشهد انک صادق ما تدری ما یقول قد طبع الله علی قلبک.

از هنگامی که دانستم خدای من دروغ را مبعوض می دارد، به خدا سوگند، دروغ نگفته ام از کشتن من اجتناب نمایید و اگر سخنان مرا تصدیق نمی کنید از کسانی مانند جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و براء بن عازب و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا آنان به شما بگویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "حسن و حسین آقای جوانان بهشتی هستند."»

سپس فرمود: «آیا این سخنان شما را از کشتن من باز نمی دارد؟»

پس عمر سعد گفت: خدا را به حرف [یعنی به جهالت] عبادت کرده باشم اگر بدانم که تو چه می گویی!

حیب بن مظاهر به او گفت: من فکر می کنم تو خدا را با هفتاد حرف عبادت کرده باشی! البته راست می گویی که سخن امام علیه السلام را نمی فهمی. البته خداوند بر دل تو مهر زده که سخن امام خود را نمی فهمی.

(۱) سپس امام علیه السلام به آنها فرمود: «اگر در آنچه گفتم تردید دارید آیا در این مسأله هم مرددید که من فرزند دختر پیامبر شما هستم؟ به خدا سوگند، بین مشرق و مغرب عالم فرزند دختر پیامبری جز من وجود ندارد. وای بر شما! آیا من کسی از شما را کشته ام که مرا به جای او قصاص کنید؟ و یا مالی را از شما به باطل گرفته ام؟ و یا جراحت و زخمی به شما وارد کرده ام که بخواهید از من انتقام بگیرید؟»

ص: ۲۷۶

۱- (۱) ثم قال لهم الحسين عليه السلام: فان كنتم في شك من هذا أفتشكون في أني ابن بنت نبيكم؟ فوالله ما بين المشرق و المغرب ابن بنت نبي غيري فيكم و لافى غيركم، و يحكم اطلبوننى بقتيل منكم قتلته؟ او مال لكم استهلكته؟ او بقصاص من جراحه؟ فاخذوا لا يكلمونه فنأدى: يا شبت بن ربعي و يا حجار بن ابجر و يا قيس بن الاشعث و يا يزيد بن المحارث ألم تكتبوا الي ان قد أينعت الثمار و اخضرت الجنان و انما تقدم على جندلك مجند؟! فقال له قيس بن الاشعث: ما ندرى ما تقول ولكن انزل على حكم بنى عمك فانهم لن يروك الا ما تحب فقال له الحسين عليه السلام: لا و الله لا اعطيكم بيدي اعطاء الذليل و لا اقر اقرار العبيد. (البحار ج ۴۵/۵/۷ المجالس ص ۸۵)

پس کسی پاسخ او را نداد. سپس با صدای بلند فرمود: «ای شبت بن ربی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن محارث! آیا شما به من ننوشتید که باغ های ما سبز است و میوه های ما آماده است و اگر به دیار ما بیایی، ما لشکری آماده در خدمت شما ایم؟»

پس قیس بن اشعث که یکی از آنان بود در پاسخ گفت: ما نمی دانیم تو چه می گویی لکن باید تسلیم حکم عموزادگان خود [یعنی یزید بن معاویه و بنی امیه] شوی. همانا آنان جز خوبی به تو نخواهند نمود.

پس امام علیه السلام به او فرمود: «به خدا سوگند، هرگز دست ذلت به شما نمی دهم و مانند غلامان تسلیم شما نخواهم شد.»

خطبه سوم امام علیه السلام در روز عاشورا

(۱) در بحار و مجالس نقل شده که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بر شتر و یا بر اسب خود سوار شد و چون اهل کوفه را امر به سکوت نمود آنان سکوت نکردند. سپس خطاب به آنان فرمود: «وای بر شما! چگونه گوش نمی دهید تا سخن مرا بشنوید؟ من شما را به راه خیر و سعادت راهنمایی می کنم؛ هر کس از من پیروی کند اهل سعادت خواهد بود و هر کس با من مخالفت نماید هلاک خواهد شد. می بینم که همه شما با من مخالفت می کنید و به سخن من گوش فرا نمی دهید و این بدین علت است که شکم های شما از حرام پر شده و دل هایتان قفل شده و خداوند بر آنها مهر زده است. وای بر شما! آیا به سخن من گوش نمی دهید؟»

(۲) در این هنگام لشکریان عمر سعد یکدیگر را ملامت نمودند و گفتند: ساکت

ص: ۲۷۷

۱- (۱) الخطبه الثالثه له علیه السلام فی یوم عاشورا لما کان یوم عاشوراء ركب الحسين علیه السلام ناقته و قیل فرسه و خرج الی الناس فاستنصتہم فأبوا ان ینصتوا له حتی قال لهم: و یلکم ما علیکم ان تنصتوا لی فتسمعوا قولی و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد فمن اطاعتی کان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین و کلکم عاص لأمری غیر مستمع قولی فقد ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم و یلکم ألا تنصتون الا تسمعون؟! فتلاوم اصحاب عمر بن سعد بینهم و قالوا: انصتوا له.

۲- (۲) فحمد الله و اثنی علیه و ذکره بما هو أهله و صلّی علی محمّد علیه السلام و علی الملائکة و الأنبیاء و الرسل و أبلغ فی المقال ثم قال: تبا لکم ایّها الجماعه و ترحا أحنین استصرختمونا و الهین فاصرخناکم موجفین مؤدّین مستعدّین سلّتم علینا سیفا لنا فی ایمانکم و حششتم علینا نارا قد حناها علی عدوّکم و عدوّنا فاصبحتم الباعلی اولیائکم و یدا علیهم لأعدائکم بغیر عدل افشوه فیکم و لا أمل أصبح لکم فیهم الا الحرام من الدنیا انالوکم و خسیس عیش طمعتم فیہ من غیر حدّث کان منا و لا رأی تفیل (تفیل الرأی اخطأ و ضعف) لنا.

شوید و چون سکوت نمودند امام علیه السلام حمد و ثنای الهی را چنان که سزاوار بود ادا نمود و بر محمد صلی الله علیه و آله و ملائکه و پیامبران و مرسلین صلوات فراوان فرستاد و سپس فرمود:

«هلاکت باد بر شما مردم که با اصرار ما را برای دادرسی از خود طلب نمودید و چون ما برای نجات شما خود را مسلح نمودیم و به دیار شما آمدیم شمشیرهای خود را که باید به روی دشمن ما می گشودید به روی ما گشودید و آتشی را که باید بر دشمن ما و دشمن خود می افروختید بر روی ما افروختید! و دشمن ما شدید و به کمک دشمنان ما رفتید بدون این که از آنان عدالتی دیده باشید و یا احسانی به شما نموده باشند؛ جز آن که مختصری از مال های حرام را به شما دادند و شما را به خدمت خود در آوردند؛ این در حالی است که خاطره بد و خطایی از ما مشاهده نکرده بودید.

(۱) چگونه می توان برای شما جز هلاکت انتظاری داشت، حال آن که شما از ما

ص: ۲۷۸

۱- (۱) فهلاً لكم الویلات اذ کرهتمونا و ترکتمونا تجهزتموها و السیف مشیم (مغمد) و الجأش (الجأش القلب و الفکر) طامن (ساکن مطمئن) و الرأی لما یتحصف (یتحکم) ولكن اسرعتم الیها کطیره الدبا (الدبا بفتح الدال و تخفیف الباء الجراد الصغیر) و تداعیتم الیها کتداعی الفراش . فسحقا لكم یا عبیدالأمه و شذاذ الاحزاب و نبذہ الکتاب و نفثه الشیطان و عصبه الآثام و محرّفی الکتاب و مطفئی السنن و قتله اولاد الأنبیاء و میبدی عتره الأوصیاء و ملحقی العهار بالنسب و مؤذی المؤمنین و صراخ ائمه المستهزئین الذین جعلوا القرآن عضمین؟ و لبس ما قدّمت لهم انفسهم و فی العذاب هم خالدون و انتم ابن حرب و أشیاعه تعضدون و عنّا تخاذلون اجل و الله الخذل فیکم معروف و شجت علیه اصولکم و تأزرت علیه فروعکم و ثبتت علیه قلوبکم و غشیت صدورکم فکنتم أحببت ثمر شجی للناظر و اکله للغاصب.

کراهت پیدا کردید و ما را رها نمودید! با وجود آن که شمشیرها در غلاف و دل ها و قلب ها آرام و نظرها قطعی نشده بود، شما همچون ملخ های ضعیف در جنگ با ما شتاب کردید و یکباره چون انبوه ملخ ها به هم پیوستید و به جنگ ما آمدید.

پس هلاکت باد بر شما! ای غلامان کنیزان! و ای از جنگ بازماندها! و ای مطرود شده های قرآن و مجذوب شدگان شیطان و شجاعان در گناه و تحریف کنندگان کتاب خدا و محوکنندگان سنن الهی و کشندگان فرزندان پیامبران و نابودکنندگان عترت اوصیا و جایگزین کنندگان اولاد زنا به جای اولاد نسب و آزار کنندگان به مؤمنین و فریاد رسان رهبران کفر و استهزاء کنندگان به دین و اولیای خدا! آن هایی که قرآن را پاره پاره و تکه تکه کردند.

چه بد توشه ای برای آخرت خود فرستادید و خود را در عذاب همیشگی قرار دادید شما در حقیقت فرزندان پدر ابوسفیان حرب هستید [که کار او جنگ با اسلام بود] و از آنان حمایت می کنید و ما را در وقت تنگنایی رها کردید!

آری، به خدا سوگند، بی وفایی شما معروف است بلکه پایه و اصل شما از پدرانتان چنین بوده و فرزندان شما نیز چنین خواهند بود و قلب های شما بر آن ثابت گردیده و سینه ها و قلب های شما را پرده نفاق پوشانده و شما بدترین میوه شجره ملعونه و لقمه ای برای غاصب می باشید.

[\(۱\) آگاه باشید که لعنت خدا بر عهد شکنان و ناقضین سوگندهای غلیظ است.](#)

ص: ۲۷۹

۱- (۱) الا لعنه الله على الناكثين اللذين ينقضون الأيمان بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم كفيلا فانتم و الله هم. الا انّ الدعوى بن الدعوى قدر كزبين اثنتين بين التّيه و الذّله و هيهات ممّا الذّله يأبى الله ذلك لنا و رسوله و المؤمنون وجدود طابت و حجور طهرت و انوف حميه و نفوس ايّه لا تؤثر طاعه اللّثام على مصارع الكرام الا قد اعذرت و اندرت الا و انّى زاحف بهذه الاسره مع قلّه العدد و كثره العدوّ و خذلان الناصر. ثمّ و صل عليه السلام كلامه بأبيات فروه بن مسيك المرادى فقال: فان نهزم فهزامون قدما و ان تغلب فغير مغلّينا و ما ان طبنا جبن ولكن منا يانا و دوله آخرينا اذا ما الموت رفع عن اناس كلا كله اناخ بآخرينا فأفنى ذلكم سروات قومى كما افنى القرون الأوّلينا فلو خلد الملوك اذن خلدنا و لو بقى الكرام اذن بقينا فقل للشامتين بنا افيقوا سيلقى الشامتون كما لقينا

شما در حالی عهد و پیمان خود را شکستید که خدا را کفیل خویش نموده بودید. به خدا سوگند، شما همان عهد شکنانی هستید که خداوند در قرآن از آنان مذمت نموده است.»

سپس فرمود: «زنزاده، فرزند زنزاده، مرا بین دو چیز مخیر نموده: شمشیر و کشته شدن، یا بیعت و ذلت. البته ذلت از ما خانواده دور است و خدا و رسول او و مؤمنین و اجداد پاک و دامن های پاکیزه مادرها و نفوس بزرگوار به ما اجازه نمی دهند که اطاعت از افراد پست و ناپاک را بر شهادت در راه خدا مقدم داریم.

آگاه باشید که من عذر خویش را بیان نمودم و شما را از عواقب کارتان آگاه ساختم. من با همین گرفتاری و یاران اندک و در حالی که یارانم رهایم ساخته و دشمنانم فراوانند به جنگ برمی خیزم.

(۱) سپس به اشعار فروه بن مسیک تمثل نمود...

آن گاه فرمود: «آگاه باشید، که به خدا سوگند، بعد از کشتن من شما اندک زمانی در دنیا خواهید ماند؛ به اندازه آن که اسبی شما را به دور سنگ آسیا بگرداند. پس هرچه می خواهید با یکدیگر همدست شوید و بر ما بتازید و مرا مهلت ندهید! همانا من بر پروردگار خود و پروردگار شما توکل نمودم؛ چرا که دست قدرت او بر هر جنبنده ای مسلط است و او بر صراط مستقیم می باشد.» سپس فرمود: «عمر سعد را بگویند نزد من بیاید.»

(۲) پس عمر سعد با آن که دوست نمی داشت، با امام علیه السلام ملاقات کند نزد آن

ص: ۲۸۰

۱- (۱) ثم قال عليه السلام: اما والله لا تلبثون بعدها الا- كريت مايركب الفرس حتى تدور بكم دور الرحي و تقلق بكم قلق المحور فاجمعوا امركم و شركاءكم ثم لا يكن امركم عليكم عمه ثم اقصوا الي و لا تنظرون اني توكلت على الله ربي و ربكم ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم. ثم قال: ادعوا لي عمر بن سعد فدعى له و كان كارها لا يحب ان ياتيه فقال: يا عمرانت تقتلني و تزعم ان يوليئك الدعى ابن الدعى بلاد الرى و جرجان و الله لا تتهنأ بذلك ابدا فاصنع ما انت صانع فانك لا تفرح بعدى بدنيا و لا آخره فاغتاظ ابن سعد من كلامه ثم صرف بوجهه عنه و نادى باصحابه: ما تنتظرون به احملاوا باجمعكم انما هي اكلة واحده.

۲- (۲) ثم وضع سهمي في كبد قوسه فرمى به نحو عسكر الحسين عليه السلام و قال: اشهدوا لي عند الامير اني اول من رمى و اقبلت السهام من القوم كأنها القطر فلم يبق من اصحاب الحسين عليه السلام احد الا اصابه من سهامهم فقال الحسين عليه السلام لاصحابه: قوموا رحمكم الله الى الموت الذي لا بد منه فان السهام رسل القوم اليكم فاقتتلوا ساعه من النهار حمله و حمله حتى قتل من اصحاب الحسين عليه السلام جماعه. (البحار ج ۱۰/۴۵، المجالس ص ۸۷)

حضرت آمد.

امام علیه السلام به او فرمود: «ای عمر! مرا می کشی و گمان می کنی که زنازاده فرزند زنازاده ولایت ری و جرجان را به تو خواهد داد؟ به خدا سوگند، هرگز به آن نخواهی رسید. پس هرچه می خواهی بکن. تو پس از من نه خیر و خوشی در دنیا داری و نه در آخرت.»

عمر سعد از این سخن امام علیه السلام به خشم آمد و روی خود را از او برگرداند و به لشکر خود گفت: چرا او را مهلت می دهید؟ همگی به او حمله کنید! همانا او برای شما لقمه ای بیش نیست. سپس خود تیری در کمان گذاشت و به سوی اردوی امام علیه السلام پرتاب نمود و گفت: نزد امیرعبیدالله برای من شهادت دهید که من نخستین تیر را پرتاب نمودم.

سپس باران تیرها به سوی لشکر امام علیه السلام روانه شد؛ به گونه ای که هیچ کس از یاران امام علیه السلام نبود که تیری به او نرسیده باشد.

در این هنگام امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «برخیزید و برای مرگی که چاره ای از آن نیست آماده شوید؛ چرا که این تیرها اعلان جنگ است.»

سپس چندین حمله انجام شد و عده ای از یاران امام علیه السلام کشته شدند.

ص: ۲۸۱

(۱) در بحار و مجالس نقل شده که حر بن یزید ریاحی هنگامی که دید لشکر کوفه تصمیم بر جنگ با امام حسین علیه السلام گرفته اند به عمر سعد گفت: می خواهی با این مرد (امام حسین علیه السلام) جنگ کنی؟ عمر سعد گفت: آری، به خدا سوگند، جنگی با او خواهم نمود که آسان ترین آن جدا شدن سرها و دست ها از بدن باشد. حر گفت: آیا سخنان او شما را قانع نکرد که با او جنگ نکنید؟ عمر سعد گفت: اگر کار به دست من بود با او جنگ نمی کردم لکن امیر تو عیدالله جز جنگ با او را نمی پذیرد.

پس حر به کناری رفت و به مردی از قوم خودش، به نام قره بن قیس، گفت: امروز اسب خود را آب داده ای؟ قره گفت: خیر. حرّ گفت: نمی خواهی آن را آب بدهی؟ قره می گوید: به خدا سوگند، من از سخن او گمان بردم که می خواهد از معرکه جدا شود و نمی خواهد من او را ببینم. به همین جهت گفتم: من اسب خود را آب نداده ام و می روم که آن را آب بدهم و سپس از او جدا شدم. به خدا سوگند، اگر مرا از نیت خود مطلع کرده بود با او به طرف امام علیه السلام می رفتم.

(۲) حرّ آن گاه آرام آرام به طرف اردوی امام علیه السلام حرکت کرد. در این حال

ص: ۲۸۲

۱- (۱) توبه الحرّ و رجوعه الی الحسین علیه السلام لما رأى الحرّ بن یزید أنّ القوم قد صمّموا علی قتال الحسین علیه السلام قال لعمر بن سعد أمقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: ای واللّه قتالاً أیسره ان تسقط الرؤوس و تطیح الأیدی قال فما لکم فیما عرضه علیکم رضی؟ قال: اما لو کان الأمر الیّ لفعلت ولكن أمیرک قدأبی، فأقبل الحرّ حتّی وقف من الناس موقفاً و معه رجل من قومه یقال له: قرّه بن قیس فقال له: یا قرّه هل سقیت فرسک الیوم؟ قال: لا، قال: فما ترید ان تسقیه؟ قال قرّه: فظننت و اللّه أنّه یرید ان یتنّحی فلا یشهد القتال فکره ان اراه حین یصنع ذلك. فقلت له: لم اسقه و أنا منطلق فأسقیه فاعتزلت ذلك المكان الذی کان فیہ فواللّه لو اطلعتنی علی الذی یرید لخرجت معه الی الحسین علیه السلام فأخذ الحرّ یدنو من الحسین علیه السلام قليلاً قليلاً فقال له: المهاجر بن أوس ما ترید یا ابن یزید أتريد ان تحمل؟ فلم یجبه و أخذہ مثل الأفکل و هی الرعه فقال له المهاجر: انّ امرک لمیرب و اللّه ما رأیت منک فی موقف قطّ مثل هذا ولو قیل لی: من اشجع اهل الکوفه؟ ما عدوتک فما هذا الذی أری منک؟

۲- (۲) فقال الحرّ: ائی و اللّه أخیر نفسی بین الجنّه و النار، فواللّه لا اختار علی الجنّه شیئا ولو قطعت و حرّقت، ثم ضرب فرسه قاصدا الی الحسین علیه السلام و یده علی رأسه و هو یقول: «اللهم الیک أنیب فتب علیّ فقد اربعت قلوب أولیائک و أولاد بنت نبیک»

شخصی به نام مهاجرین اوس از او پرسید: آیا اراده حمله داری؟ حر به او پاسخی نداد ولی لرزه بر بدن او افتاده بود. مهاجر به او گفت: حال تو سؤال انگیز است، ما تاکنون از تو چنین وضعی ندیده بودیم و اگر می پرسیدند که شجاع ترین اهل کوفه کیست، کسی را جز تو معرفی نمی کردیم، این چه حالی است که ما از تو می بینم؟ حرّ گفت: به خدا سوگند، من خود را در میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم و هرگز جز بهشت را انتخاب نخواهم کرد؛ گرچه بدنم را قطعه قطعه نموده و بسوزانند.

سپس اسب خود را حرکت داد در حالی که دست خود را بر سر گذارده بود و می گفت: خدایا، به سوی تو آمدم، توبه مرا بپذیر. من دل های اولیای تو و فرزندان دختر پیامبر تو را به وحشت انداختم.

پس به سوی امام علیه السلام رفت و همین که خدمت امام علیه السلام رسید گفت: فدای شما شوم، ای فرزند رسول خدا! من همان کسی هستم که راه را بر شما بستم و از بازگشت شما به مدینه جلوگیری نمودم و در این بیابان کار را بر شما سخت کردم لکن گمان نمی کردم که این مردم به سخنان شما گوش نمی دهند و این گونه کار را بر شما سخت می کنند. به خدا سوگند، اگر چنین می دانستم شما را از بازگشت به مدینه منع نمی کردم. اینک آمده ام توبه کنم و جان خود را فدای شما نمایم. آیا توبه من پذیرفته است؟

(۱) امام علیه السلام فرمود: «آری، پایین بیا، خداوند توبه تو را می پذیرد.» حر گفت: بهتر است همین گونه که سوار هستم با دشمنان شما بجنگم و هنگامی پیاده شوم که در راه شما کشته شده باشم. امام علیه السلام فرمود: «خدا تو را رحمت کند! هرچه می خواهی

ص: ۲۸۳

۱- (۱) وقال للحسين عليه السلام: جعلت فداك يا ابن رسول الله أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع و سائرتك في الطريق و جمعجت بك في هذا المكان و ما ظننت أنّ القوم يردّون عليك ما عرضته عليهم و لا يبلغون منك هذه المنزلة و الله لو علمت أنّهم ينتهون بك الى ما أرى ما ركبت مثل الذي ركبت ثمّ قال: و أنّي قد جئتك تائباً ممّا كان منّي الى ربّي مواسياً لك بنفسى حتّى أموت بين يديك فهل ترى لى من توبه؟ فقال له الحسين عليه السلام: نعم يتوب الله عليك فانزل قال: أنا فارسا خير منّي راجلا- أفاتلهم على فرسى ساعه و الى النزول يصير آخر أمرى، فقال له الحسين عليه السلام: فاصنع يرحمك الله ما بدالك، فاستقدم أمام الحسين عليه السلام.

(۱) پس حَزَّ مقابل لشگر کوفه آمد و گفت: وای بر شما! آیا این بنده صالح خدا را دعوت کردید و به او وعده دادید که جان های خویش را فدای او می کنید و چون به دیار شما آمد آماده کشتن او شدید و اطراف او را بستید، به گونه ای که به هیچ جای دیگری راه پیدا نکند و او را مانند اسیری که هیچ توانی برای نجات خود ندارد نگه داشتید و او و زن ها و فرزندان و بچه های او را از آب فرات منع کردید؟ بنگرید چگونه عطش آنان را از پای درآورده است! چه زشت است عمل شما نسبت به ذرّیه رسول خدا صلی الله علیه و آله! خدا روز قیامت از کوثر سیرآبتان نکند!

(۲) پس اهل کوفه به طرف او تیراندازی کردند. در این هنگام باز به طرف امام علیه السلام آمد و گفت: چون من نخستین کسی بودم که به شما آزار رساندم اجازه فرمایید نخستین شهید شما باشم. شاید جدّ شما رسول الله صلی الله علیه و آله فردای قیامت با من مصافحه نماید.

سپس به لشکر عمر سعد حمله کرد و جنگ سختی نمود و هیجده نفر و به روایتی چهل و چند نفر را کشت. زهیر بن قین نیز او را در جنگ کمک می نمود و چون یکی از آنان به دشمن حمله می کرد دیگری برای نجات او می رفت. تا این که

ص: ۲۸۴

۱- (۱) فقال: يا اهل الكوفة لأئكم الهبل والعبر (العبر بكسر العين وفتح الباء جمع عبره بفتح العين و سکون الباء و هی الحزن قبل خروج الدمع) أدعوتم هذا العبد الصالح حتى إذا جاءكم أسلمتموه و زعمتم أنكم قاتلوا أنفسكم دونه ثم عدوتم عليه لتقتلوه و أمسكتم بنفسه و أخذتم بكظمه و أحطتم به من كل جانب لتمنعوه التوجه في بلاد الله العريضة فصار كالأسير في أيديكم لا يملكك لنفسه نفعا و لا يدفع عنها ضرراً؟! و جلاًئموه و نساءه و صبيته و أهله عن ماء الفرات الجاري فها هم قد صرعهم العطش بئسما خلفتم محمّدا في ذرّيته لاسقاكم الله يوم الظمّ، فحمل عليه رجال يرمونه بالنبل فرجع حتى وقف أمام الحسين عليه السلام و قال للحسين عليه السلام: فاذا كنت أول من خرج عليك فائذن لي ان اكون أول قتيل بين يديك لعلّي أكون ممن يصفح جدك محمّدا صلی الله علیه و آله غدا في يوم القيامة فحمل على اصحاب عمر بن سعد و هو يتمثل بقول عنتره: ما زلت ارميهم بغرّه و وجهه و لبانه حتى تسربل بالدم

۲- (۲) ثم جعل يرتجز و يقول: انى أنا الحرّ و مأوى الضيف أضرب في أعناقكم بالسيف عن خير من حلّ بأرض الخيف أضربكم و لا أرى من حيف و قاتل قتالا شديدا و هو يرتجز و يقول: انى أنا الحرّ و نجل الحرّ اشجع من ذى لبد هزير و لست بالجبان عند الكر لكننى الوقاف عند الفرّ

پیاده نظام ها اطراف او را گرفتند و او را به شهادت رساندند.

پس اصحاب امام علیه السلام بدن او را که هنوز رمقی داشت نزد امام علیه السلام آوردند و آن حضرت در حالی که خاک از صورت او برطرف می کرد فرمود: «تو در دنیا و آخرت آزاد شدی، همان گونه که مادرت تو را حرّ و آزاد نام گذارده است.»

(۱) روایت شده که امام علیه السلام در حالی که خون از بدن حرّ جاری بود بالای سر او آمد و فرمود: «خوشا به حال تو، ای حرّ! تو در دنیا و آخرت آزاد شدی!» چنان که مادرت تو را حر و آزاد نامیده است.

آغاز جنگ توسط عمر سعد

محدث بزرگوار قمی می گوید: چون حر لشکر کوفه را نصیحت نمود و سخنان او به پایان رسید گروهی به سوی او تیرافکندند و او بازگشت و مقابل امام علیه السلام ایستاد و عمر سعد ملعون بانگ برآورد و به علمدار خود گفت: نزدیک بیا! علمدار نزدیک او رفت، پس عمر تیری در چله کمان گذارد و به سوی سپاه امام علیه السلام پرتاب نمود و گفت: ای مردم! گواه باشید نخستین کسی که به سوی لشکر امام حسین علیه السلام تیرانداخت من بودم.

سیدبن طاووس روایت کرده است: پس از آن که ابن سعد به سوی آن حضرت تیرافکند لشکر او نیز سپاه امام حسین علیه السلام را تیرباران کردند و تیرها مانند باران بر لشکر امام فرود می آمد. پس حضرت رو به اصحاب خویش کرد و فرمود:

«برخیزید و از برای مرگ که چاره ای از آن نیست مهیا شوید خدا شما را رحمت کند.» همانا این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شما می آیند.» پس سپاهیان

ص: ۲۸۵

۱- (۱) حَتَّى قَتَلَ ثَمَانِيَةَ عَشْرِ رِجَالًا (و فی روایه) نِيفَا وَ اَرْبَعِينَ رِجَالًا، وَ كَانَ يَحْمِلُ هُوَ وَ زَهْرَبْنِ الْقَيْنِ فَاِذَا حَمَلَ اِحْدَهُمَا وَ غَاظَ فِيهِمْ حَمَلَ الْاٰخَرَ حَتَّى يَخْلُصَهُ ثُمَّ حَمَلَتْ الرِّجَالَ عَلٰى الْحَرِّ وَ تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ حَتَّى قَتَلُوهُ فَاحْتَمَلَهُ اَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِهِ رَمَقٌ فَجَعَلَ يَمْسَحُ التَّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ: اَنْتَ الْحَرُّ كَمَا سَمَّيْتَكُ اُمَّكَ، حَرٌّ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ، وَ رَوَى اَنَّهٗ اَتَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَمَهُ يَشْخَبُ فَقَالَ بَخٌّ بَخٌّ لَكَ يَا حَرُّ اَنْتَ حَرٌّ كَمَا سَمَّيْتَ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ. (البحار ج ۱۴/۱۰/۴۵ المجالس ص ۸۹) نصرُوا ابْنَ بَنِي نَبِيِّهِمْ طُوبٰى لِهٰمْ نَالُوْا بِنَصْرَتِهِ مَرَاتِبَ سَامِيَةٍ قَدْ جَاوَرُوْهُ هِهْنًا بِقُبُوْرِهِمْ وَ قَصُوْرِهِمْ يَوْمَ الْجَزَا مِتْحَاذِيَةً

امام مشغول جنگ شدند و به مقدار یکساعت با لشکر دشمن نبرد کردند و پی در پی حمله کردند تا آن که گروهی از سپاهیان آن حضرت که به روایت محمد بن ابی طالب موسوی پنجاه نفر بودند شهد شهادت نوشیدند.

مؤلف گوید: یاران سید الشهداء علیه السلام مصداق این شعرند که:

السَّابِقُونَ إِلَى الْمَكَارِمِ وَالْعُلَى وَالْحَائِزُونَ غَدَا حِيَاضِ الْكُوْثَرِ

لَوْلَا صَوَارِمُهُمْ وَوَقَّعَ نِبَالُهُمْ لَمْ يَسْمَعْ الْآذَانَ صَوْتِ مُكْبِرٍ

و کعب بن جابر که از دشمنان ایشان است در حق ایشان گفته است:

فَلَمْ تَرَ عَيْنِي مِثْلَهُمْ فِي زَمَانِهِمْ وَلَا قَبْلَهُمْ فِي النَّاسِ إِذْ أَنَا يَافِعٌ

أَشَدَّ قِرَاعًا بِالسُّيُوفِ لَدَى الْوَعَا أَلَا كُلُّ مَنْ يَحْمِي الدَّمَارَ مُقَارِعٌ

وَقَدْ صَبَرُوا لِلطَّغْنِ وَالضَّرْبِ حَسْرًا وَقَدْ نَازَلُوا لَوْ أَنَّ ذَلِكَ نَافِعٌ

عده ای از شهدا که در حمله اول به شهادت رسیدند

محدث بزرگوار قمی می گوید: شایسته است که اشخاصی را که در همان حمله نخست شهید شدند و من بر اسامی شریفشان مطلع شدم را ذکر کنم. آنان به ترتیبی که در مناقب ابن شهر آشوب آمده است از این قرارند:

۱ نعیم بن عجلان. او برادر نعمان بن عجلان است که از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و عامل آن حضرت بر بحرین و عمان بود و گویند این دو تن همراه نصر، که برادر سوّم آنان است، از شجاعان و از شعرا بوده اند و در صفین ملازم رکاب امیرالمؤمنین بوده اند.

۲ عمران بن کعب بن حارث الاشجعی. که در رجال شیخ ذکر شده است.

۳ حنظله بن عمرو الشیبانی.

۴ قاسط بن زهیر.

۵ مقسط برادر قاسط که در رجال شیخ نام پدر آنان عبدالله ذکر شده است.

۶ کنانه بن عتیق تغلبی. که از ابطال و قراء و عبّاد کوفه به شمار می رفته است.

۷ عمرو بن ضبیعه بن قیس التمیمی. او فارسی شجاع بود. گویند نخست با عمر سعد بوده سپس در انصارحسین علیه السلام داخل شده است.

۸ ضرغامه بن مالک تغلبی. بعضی گفته اند که او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون شد و شهید گردید.

۹ عامر بن مسلم اعبدی.

۱۰ مولای او سالم این دو از شیعیان بصره بودند و با سیف بن مالک و ادهم بن امیه به همراهی یزید بن ثبیط و پسرانش به یاری امام حسین علیه السلام آمدند و در حمله اولی شهید گشتند.

۱۱ سیف بن عبدالله بن مالک اعبدی. بعضی گفته اند که او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون و شهید شد.

۱۲ عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی همدانی. و این شخص همان کسی است که اهل کوفه او را همراه قیس بن مسهر با نامه های بسیار به سوی امام حسین علیه السلام به مکه فرستادند و روز دوازدهم ماه رمضان خدمت آن حضرت رسیدند.

۱۳ حباب بن عامر تیمی. وی از شیعیان کوفه بود و با مسلم بیعت کرده بود و چون کوفیان به مسلم جفا کردند حباب به قصد خدمت امام حسین علیه السلام حرکت کرد و در بین راه به آن حضرت ملحق شد.

۱۴ عمرو جندعی. ابن شهر آشوب او را از مقتولین در حمله اولی شمرده ولی بعضی از اهل سِیَرِ گفته اند که او مجروح روی زمین افتاده بود و ضربتی سخت بر سر او رسیده بود، قوم او او را از معرکه بیرون بردند. مدت یک سال مریض و صاحب فراش بود تا وفات کرد. و آنچه در زیارت شهدا

با عبارت: «الْسَّلَامُ عَلَی الْمُرْتَبِ مَعَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُنْدَعِي» این مطلب را تأیید می کند.

۱۵ حُلاس بن عمرو ازدی راسبی.

۱۶ برادرش، نعمان بن عمرو. وی از اهل کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و حلاس نیز از سرهنگان لشکر آن حضرت در کوفه بوده است.

۱۷ سِوَارِ بْنِ أَبِي عُمَيْرِ نَهْمِي. وی در حمله اولی مجروح و در میان کشتگان افتاد. او را اسیر کردند به نزد عُمر سعد بردند. عمرخواست او را بکشد قوم او شفاعتش کردند او را نکشت لکن به حال اسیری و مجروح بود تا شش ماه پس از

آن وفات کرد؛ همانند مَوْقَع بن ثمامه که او نیز مجروح افتاده بود و قوم او او را به کوفه بردند و مخفی کردند، ابن زیاد مطلع شد، فرستاد تا او را بکشند، قوم او از بنی اسد او را شفاعتشان کردند، تا او را نکشت لکن او را در قید آهن کرد و به زاره (موضعی در عَمَّان) فرستاد مَوْقَع از زحمت جراحات ها مریض بود و یک سال پس از آن در همان زاره وفات فرمود.

کمیت اسدی در این مصرع اشاره به او کرده: **وَإِنَّ أَبَوَ مُوسَى أَسِيرٌ مُكَبَّلٌ**. (ابوموسی کنیه مَوْقَع است).

و بالجمله در زیارت شهدا آمده است: **«الْسَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْشُورِ سُورِ بْنِ أَبِي عَمِيرِ النَّهْمِيِّ»**.

۱۸ عَمَّار بن ابی سیلامه دالانی همدانی. وی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از مجاهدین در خدمتش به شمار می رفته و بعضی گفته اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده است.

۱۹ زاهر، مولی عمرو بن حمق، جدّ محمّد بن سنان زاهری. وی در سنه شصتم هجری به حَجّ مشرف شده و به شرف مصاحبت حضرت سید الشهداء علیه السلام نایل گردید و در خدمتش بود تا در روز عاشورا در حمله اولی شهید گشت.

از قاضی نعمان مصری روایت شده که چون عمرو بن حمق از ترس معاویه به جانب جزیره گریخت مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که نامش زاهر بود با او همراه بود، و چون مار عمرو را گزید بدنش ورم کرد، زاهر را فرمود که حییم رسول خدا صلی الله علیه و آله خیر داده که در خون من جنّ و انس شرکت می کنند و ناچار من کشته خواهم گشت. در این وقت سوارانی که در جستجوی او بودند ظاهر شدند، عمرو به زاهر فرمود که تو خود را پنهان کن این جماعت به جستجوی من می آیند و مرا می یابند و می کشند و سرم را با خود می برند و چون رفتند تو خود را ظاهر کن و بدن مرا از زمین بردار و دفن کن. زاهر گفت: من تیر در ترکش دارم، با ایشان جنگ می کنم تا آن گاه که با تو کشته شوم. عمرو فرمود: آنچه من می گویم بکن که در امر خدا نفع می دهد. زاهر چنان کرد که عمرو فرموده بود و زنده ماند تا در کربلا شهید شد.

۲۰ حَبَلَه بنِ علی شیبانی. وی از شجاعان اهل کوفه بوده است.

۲۱ مسعود بن حجاج تیمی. و پسرش عبدالرحمن. این دو از شجاعان معروف بوده اند. آنان با ابن سعد آمده بودند و در ایامی که جنگ آغاز نشده بود آمدند خدمت امام حسین علیه السلام تا بر آن حضرت سلام کنند پس سعادت شامل حالشان شده خدمت آن حضرت ماندند تا در حمله اولی شهید گشتند.

۲۲ زهیر بن بشر خثعمی.

عمّار بن حسان بن شریح طائی. از شیعیان مخلص بوده و با حضرت امام حسین علیه السلام از مکه تا کربلا مصاحبت کرده است.

پدرش حسان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در صفین در رکاب آن حضرت شهید شده و در رجال اسم عمّار را عامر گفته اند.

۲۳ مُسلم بن کثیر ازدی کوفی تابعی. گویند از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در رکاب آن حضرت در یکی از جنگ ها زخمی به پایش رسیده بود و در خدمت سیدالشهداء علیه السلام از کوفه به کربلا مشرف شده بود و در روز عاشورا در حمله اولی شهید شد و نافع مولای او بعد از نماز ظهر شهید گردید.

زهیر بن سلیم ازدی. این بزرگوار از جمله سعادت‌مندان است که در شب عاشورا به اردوی حضرت سید الشهداء ملحق شدند.

۲۴ ۲۵ عبدالله و عبیدالله پسران یزید بن ثبیط عبدی بصری.

ابوجعفر طبری روایت کرده که جماعتی از مردم شیعه بصره در منزل زنی از عبدالقیس که نامش ماریه بنت منقذ و از شیعیان بود جمع شدند و منزلش مجمع شیعه بود و این در اوقاتی بود که عبیدالله بن زیاد به کوفه رفته بود و خبر اقبال و توجه امام حسین علیه السلام به سمت عراق به او رسیده بود.

ابن زیاد راه ها را گرفته و به عامل خود در بصره نوشته بود که برای دیدبان ها جائی درست کنند و دیدبان در آن قرار دهند و راه ها را پاسبان گذارند که مبادا کسی به آن حضرت ملحق شود. پس یزید بن ثبیط که از قبیله عبدالقیس و از آن جماعت شیعه بود که در خانه آن زن مؤمنه جمع شده بودند، عزم کرد که به آن حضرت ملحق شود. او را ده پسر بود، پس با پسران خود فرمود که کدام یک از شماها با من خواهید

آمد؟» دو نفر از آن ده پسر مهیبای مصاحبت او شدند.

پس به آن جماعتی که در خانه آن زن جمع بودند فرمود که من قصد کرده ام به امام حسین علیه السلام ملحق شوم و اینک بیرون خواهم شد. شیعیان گفتند که ما از اصحاب پسر زیاد بر تو می ترسیم فرمود: به خدا سوگند، هر گاه شتران یا پاهای ما به جاده برسد راه بر من سهل خواهد بود و از اصحاب ابن زیاد بر من که به طلب من بیایند وحشتی نیست. پس از بصره بیرون شد و از غیر راه، از بیابان قفر و خالی، سیر کرد تا در ابطح به امام حسین علیه السلام رسید. و فرود آمد و منزل و مأوای خود را درست کرد، سپس به سوی رحل و منزل آن حضرت رفت و چون خبر او به حضرت امام حسین علیه السلام رسید به دیدن او بیرون شد و به منزل او که تشریف برد، گفتند به قصد شما به منزل شما رفت. حضرت در منزل به انتظار او نشست از آن طرف آن مرد چون حضرت را در جایگاه خود ندید احوال پرسید، گفتند به منزل تو تشریف بردند. یزید به منزل خود برگشت آن جناب را دید که در منزلش نشسته است. پس این آیه مبارکه را خواند:

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ وَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا».

سپس به آن حضرت سلام کرد و در خدمتش نشست و آن حضرت را خبر داد که برای چه از بصره به خدمتش آمده است. حضرت برای او دعای خیر فرمود پس با آن حضرت بود تا در کربلا بادو پسرش عبدالله و عبيدالله شهید شد.

بعضی از اهل سیر ذکر کرده اند که وقتی یزید از بصره حرکت کرد عامر و مولای او سالم و سیف بن مالک و اذهم بن امیه نیز با او همراه بودند و ایشان نیز در کربلا شهید شدند و در مرثیه یزید و دو پسرانش، پسرش عامر بن یزید گفته است:

يا فر و قومی فاندُبی خیر البریِّه فی القُبور

وَ ابکی الشَّهِیدَ بعبره من فیضِ دمعِ ذی دُرورِ

وَ اربِّ الحسینِ مَعَ التَّفجُّعِ وَ التَّأوُّهِ وَ الزَّفیرِ

قتلوا الحرام من الائمه فی الحرام من الشُّهورِ

وَ ابکی یزیدَ مُجَدَّلاً وَ ابنیهِ فی حَرِّ الهجیرِ

مُترِملینَ دِمائهم تَجری علی لَبِّ النُّحورِ

يا لَهْفَ نَفْسِي لَمْ تَفْرُ مَعَهُمْ بِجَنَاتٍ وَ حُورٍ

۲۶ جَنْدَبِ بْنِ حُجْرٍ كِنْدِيِّ خَوْلَانِي. از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار رفته است.

۲۷ جَنَادَةَ بْنِ كَعْبٍ انصاری. وی با اهل و عیال خود در خدمت امام حسین علیه السلام بوده است.

۲۸ پسرش عمرو بن جناده. وی بعد از قتل پدر به امر مادرش به جهاد رفت و شهید شد.

۲۹ سالم بن عمرو.

۳۰ قاسم بن حبيب ازدی.

۳۱ بكر بن حی تیمی.

۳۲ جَوَيْنِ بْنِ مَالِكِ تيمی.

۳۳ أمیه بن سعد طائی.

۳۴ عبدالله بن بشر که از مشاهیر شجاعان بوده است.

۳۵ بشر بن عمرو.

۳۶- حجاج بن بدر بصری. وی حامل کتاب مسعود بن عمرو بود از بصره به خدمت امام حسین علیه السلام رسید.

۳۷ رفیقش. قَعْنَبِ بْنِ عَمْرِو نَمْرِي بصری.

۳۸ عائذ بن مُجَمِّعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَائِذِي. و ده نفر از غلامان امام حسین علیه السلام و دو نفر از غلامان امیرالمؤمنین علیه السلام.

مؤلف گوید: اسامی بعضی از این غلامان که شهید شده اند از این قرار است:

۳۹ اسلم بن عمرو. پدر او ترکی بود و خودش کاتب امام حسین علیه السلام بود.

۴۰ قارب بن عبدالله دئلی که مادرش کنیز حضرت امام حسین علیه السلام بوده است.

۴۱ مُنَحِّجِ بْنِ سَهْمٍ، غلام امام حسن علیه السلام. با فرزندان امام حسن علیه السلام به کربلا آمد و شهید شد.

۴۲ سعد بن حرث غلام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۴۳ نصر بن ابی نیر غلام آن حضرت نیزرو پدر او نصر همان کسی است که در نخلستان امیرالمؤمنین علیه السلام کار می کرد.

۴۴ حرث بن نبهان غلام حمزه.

محدث قمی سپس گوید:

تردید و تصمیم اهل کوفه و شروع جنگ با امام علیه السلام

بالجمله چون در این حمله گروه بسیاری از اصحاب سید الشهداء علیه السلام شهید شدند شهادتشان در حضرت سیدالشهدا علیه السلام تأثیر کرد. و امام حسین علیه السلام از روی تأسف دست فرا برد و بر محاسن شریف خود نهاد و فرمود: «غضب خدا سخت شد بر یهود آن گاه که برای خدا فرزند قرار دادند، و خشم خدا بر نصاری شدت کرد هنگامی که سه خدا قایل شدند، و غضب خدا بر مجوس شدت کرد وقتی که به پرستش آفتاب و ماه پرداختند، و غضب خدا شدید است بر قومی که بر ریختن خون فرزند پیغمبر خودشان متفق الکلمه شدند به خدا سوگند، به هیچ گونه این جماعت را اجابت نکنم تا گاهی که خدا را ملاقات کنم و به خون خویش مخضب باشم.»

تا این که گوید: مخفی نماند که جماعتی از بزرگان لشکر کوفه راضی نبودند که با امام حسین علیه السلام رزم را آغاز کنند و خود را مطرود دارین سازند. از این رو کار مقاتلت به مماطلت می رفت و امر مبارزت به مسامحت می گذشت و در خلال این حال ارسال رسل و تحریر مکاتیب تقریر یافت و روز عاشورا نیز تا قریب چاشتگاه کار بدین گونه می رفت. در این هنگام بر مردم ظاهر گشت که فرزند پیغمبر لباس ذلت در برنخواهد کرد و عیدالله بن زیاد از کینه نسبت به آن حضرت دست برنخواهد داشت، لاجرم از هر دو سو تصمیم رزم گرفتند.

(و در نقل دیگری خواهد آمد که عیدالله بن زیاد چون شنید که مردم از جنگ با امام علیه السلام خودداری می کنند دستور داد هر که را چنین دیدید او را گردن بزنید و چون یک نفر را گردن زدند دیگر کسی در جنگ با امام علیه السلام سستی و مماطلت نکرد).

نخستین کس از سپاه ابن سعد که به میدان مبارزت آمد یسار غلام زیابن ابیه و

سالم غلام ابن زیاد بود که با هم به میدان آمدند از میان اصحاب امام حسین علیه السلام عبدالله بن عمیر کلبی به مبارزت ایشان بیرون شد. گفتند: تو کیستی که به میدان ما آمده ای؟ گفت: منم عبدالله بن عمیر گفتند: تو را نمی شناسیم برگرد و زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر یا بُریر را به سوی ما بفرست. یسار مقدم بر سالم بود، عبدالله به او گفت: ای پسر زانیه! مگر اختیار تو است که هر کس را بخواهی برگزینی؟ این را گفت و بر او حمله کرد و تیغ بر او راند و او را درافکند. سالم غلام ابن زیاد چون این را دید تاخت تا یسار را یاری کند، اصحاب امام حسین علیه السلام عبدالله را بانگ زدند که مواظب خویشتن باش که دشمن رسید. عبدالله چون مشغول مقتول خویش بود متوجه این مطلب نشد، لاجرم سالم رسید و تیغ بر عبدالله فرود آورد. عبدالله دست چپ را به جای سپر وقایه سر خویش ساخت و انگشتانش از کف جدا شد. عبدالله به این زخم ننگریست و چون شیر زخم خورده عنان برتافت و سالم را به زخم شمشیر از قفای یسار به جهنم فرستاد و به این اشعار رجز خواند:

ان تنکرونی فانا ابن کلب حسبی بییتی فی علیم حسبی

انّی امرء ذومره و عصب و لست بالخوار عند النّکب

(منتهی الآمال ص ۶۵۰ تا ۶۵۸)

مؤلف گوید: سپس یکایک اصحاب امام علیه السلام به میدان رفتند که ما معروفین آنان را ذکر می کنیم:

ص: ۲۹۳

فداکاری اصحاب امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

ص :

(۱) در کتاب بحار و مجالس نقل شده که چون روز عاشورا فرا رسید اصحاب امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری به میدان می رفتند. یکی از آنان وهب بن حباب بود که همراه مادر و همسر خود به کربلا آمده بود. مادر او به او گفت: برخیز و فرزند (۲) دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری کن: وهب گفت: با تمام وجود چنین خواهم کرد. سپس رجزی خواند و بر لشکر کوفه حمله برد و عده ای از آنان را کشت و آن گاه نزد مادر و همسر خود بازگشت و گفت: مادر! خشنود شدی؟ مادر او گفت: تا هنگامی

ص: ۳۱۶

۱- (۱) قتال اصحاب الحسین علیه السلام فی یوم عاشوراء ۱- مقتل وهب بن حباب الکلبی لما کان الیوم العاشر من المحرم جعل اصحاب الحسین علیه السلام یبرز الواحد منهم بعد الواحد فکانوا کما قیل فیهم: قوم اذا نودوا لدفع ملّمه و الخیل بین مدعس و مکردس لبسوا القلوب علی الدروع و اقبلوا یتهافتون علی ذهاب الأنفس فممن برز وهب بن حباب الکلبی و کانت معه أمّه و زوجته فقالت أمّه: یا بنی فانصر ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال أفعّل یا امّاه و لا أقصر، فبرز و هو یقول: سوف ترونی و ترون ضربی و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی و أدفع الکرب أمام الکرب لیس جهادی فی الوغی باللعب

(۱) که مقابل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته نشوی خشنود نخواهم شد. در این هنگام همسر وهب به او گفت: تو را به خدا مرا عزادار مکن. [چون] مادر وهب [این سخن را شنید] گفت: به سخن همسر خود گوش مده و به میدان بازگرد تا مقابل فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شوی و به شفاعت جدّ او نایل گردی.

(۲) پس وهب به میدان بازگشت و جنگید تا دست های او قطع شد. همسر او [که چنین دید] چوب خیمه را کشید و به طرف دشمن رفت و به وهب گفت: پدر و مادرم فدای تو! برای نجات فرزندان و حرم رسول خدا جنگ کن وهب خواست که همسرش را باز گرداند ولی او دامن وهب را گرفت و گفت: هرگز باز نخواهم گشت تا من هم کشته شوم.

امام علیه السلام چون این منظره را مشاهده کرد فرمود: «خدا شما را از سوی اهل بیت رسول خدا جزای خیر بدهد.» و به همسر وهب گفت: «خدا تو را رحمت کند، به

ص: ۳۱۷

۱- (۱) ثمّ حمل و لم یزل یقاتل حتّی قتل جماعه ثمّ رجع الی امرأته و أمّه و قال یا أمّاه أرضیت؟ قالت: ما رضیت حتّی تقتل بین یدی الحسین علیه السلام، فقالت امرأته باللّه علیک لاتفجعنی بنفسک، فقالت أمّه: یا بُنّی أعزب عن قولها و ارجع فقاتل بین یدی ابن بنت نبیک تنل شفاعه جدّه یوم القیامه، ۱

۲- (۲) فرجع فلم یزل یقاتل حتّی قطعت یداه و أخذت امرأته عمودا و أقبلت نحوه و هی تقول: فداک أبی و أمّی قاتل دون الطّیبین حرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله فأقبل کی یردها الی النساء فأخذت بجانب ثوبه و قالت: لن أعود دون ان اموت معک فقال الحسین علیه السلام جزیتم من اهل بیت خیرا ارجعی الی النساء رحمک اللّه فانصرفت الیهنّ، و لم یزل الکلبی یقاتل حتّی قتل رضوان اللّه علیه.

خیمه زن ها بازگردد.» همسر وهب به خیمه ها برگشت و وهب جنگید تا شهید شد.

شهادت عمرو بن قرظہ انصاری

(۱) در کتاب بحار و مجالس نقل شده که عمرو بن قرظہ انصاری آماده جهاد شد. عمرو برادری داشت به نام علی که در لشکر عمر سعد حضور داشت و در نهایت دشمنی با اهل بیت و عناد با آنان بود. عمرو از امام علیه السلام اجازه رفتن به میدان خواست و امام به او اجازه داد.

سپس به میدان رفت رجزی خواند و عاشقانه به دشمن حمله نمود تا این که تعداد زیادی از لشکر ابن زیاد را به هلاکت رساند.

(۲) عمرو افزون بر جنگ با دشمن، خود را نیز سپر قرار داده بود و هر تیری و یا شمشیری را به طرف امام علیه السلام می آمد به خود می خرید به گونه ای که زخم فراوانی بر بدن او وارد شد، در این حال روی خود را به سوی امام علیه السلام نمود و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا من به عهد خود وفا نمودم؟ امام علیه السلام فرمود: «آری. تو پیش از من به بهشت وارد می شوی و چون خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدی سلام مرا به او برسان و بگو من نیز خواهم آمد.» آن گاه جنگ را ادامه داد تا به شهادت نایل گشت.

شهادت جون غلام ابوذر

ص: ۳۱۸

۱- (۱) مقتل عمرو بن قرظہ الأنصاری و خرج عمرو بن قرظہ الأنصاری و كان له اخ اسمه عليّ مع عمر بن سعد في غايه العناد و الشقاق عكس أخيه هذا، فاستأذن عمرو والحسين عليه السلام فأذن له فبرز و هو يرتجز و يقول: قد علمت كتيبه الأنصار أنني سأحمي حوزة الذمار ضرب غلام غيرنكس شاري دون حسين مهجتي وداري فقاتل قتال المشتاقين الى الجزاء و بالغ في خدمه سلطان السماء حتى قتل جمعا كثيرا من حزب ابن زياد و جمع بين سداد و جهاد و كان لا يأتي الى الحسين عليه السلام سهم الا اتقاه بيده و لا سيف الا تلقاه بمهجته فلم يكن يصل الى الحسين عليه السلام سوء حتى اثنخ بالجراح، فالتفت الى الحسين عليه السلام وقال: يا ابن رسول الله أوفيت؟

۲- (۲) قال: نعم أنت أمامي في الجنة فأقرأ رسول الله صلى الله عليه و آله عني السلام و أعلمه أنني في الأثر، فقاتل حتى قتل رضوان الله عليه. (البحار ج ۱۸/۱۶/۴۵، المجالس ص ۹۲).

(۱) در روز عاشورا غلام ابوذّر (جون) نیز آماده قتال شد او بعد از رحلت ابوذرّ غلام امام حسن علیه السلام و بعد از آن حضرت غلام امام حسین علیه السلام بود و همراه امام علیه السلام از مدینه تا مکه و از مکه به کربلا آمد او غلامی سیاه چهره بود و چون درخواست میدان نمود امام علیه السلام به او فرمود: تو از طرف من مجازی که از معرکه خارج شوی چرا که تو همراه ما آمدی که بهره ای از ما بیری پس خود را مبتلا به راه و روش ما مکن.

غلام گفت: ای فرزند رسول خدا آیا سزاوار است که من در حال آرامش و عافیت از سفره شما استفاده کنم و در وقت گرفتاری شما را رها نمایم؟! به خدا سوگند چنین نخواهم کرد و از شما جدا نمی شوم تا این که این خون سیاه من نیز آمیخته به خون شما شود.

سپس رجزی خواند و مشغول جنگ شد تا این که به شهادت رسید پس امام علیه السلام بالین او آمد و فرمود: خدایا صورت او را سفید گردان و بدن او را معطر به فرما و او را با نیکان محشور فرما و بین او و بین آل محمّد صلی الله علیه و آله جدایی میانداز.

شهادت جوانی که به امر مادر خود به میدان رفت

علاّمه مجلسی و صاحب مجالس گویند: در روز عاشورا نیز جوانی که پدر او در معرکه شهید شده بود به امر مادرش آماده جنگ شد مادر به او گفت: فرزندم خود را برای جهاد و حمایت از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله آماده کن امام علیه السلام چون او را دید فرمود: پدر این جوان شهید شده و شاید مادر او از رفتن او به میدان کراهت

داشته باشد. جوان گفت: مادرم مرا امر به جهاد نموده.

(۱) پس خارج شد و رجزی خواند و به لشکر کوفه حمله نمود تا کشته شد، اهل کوفه سر او را به طرف مادر انداختند، مادر سر فرزند خود را برداشت و گفت: بارک الله به تو ای عزیزم و ای میوه دلم و سپس سر او را پرتاب کرد طرف دشمن و یک نفر را هلاک نمود و خود نیز عمود خیمه را کشید و به دشمن حمله کرد و دو نفر را مضروب نمود پس امام علیه السلام فرمود تا او را برگردانند و به او دعا نمود.

کیفیت قتال و جنگ در روز عاشورا

(۲) در بحار و مجالس نقل شده که چون در روز عاشورا [کوفیان از جان گذشتگی یاران امام حسین علیه السلام را دیدند و از مقابله تن به تن با آنان عاجز ماندند و] کار جنگ بر لشکر کوفه سخت آمد. عمرو بن حجاج که یکی از فرماندهان لشکر

ص: ۳۲۰

۱- (۱) مقتل شایب امرته امه بالقتال فی البحار و المجالس و خرج شایب قتل أبوه فی المعرکه و کانت أمه معه فقالت له: اخرج یا بنی و قاتل بین یدی ابن رسول الله صلی الله علیه و آله فخرج فقال الحسین علیه السلام: هذا شایب قتل أبوه فی المعرکه و لعل أمه تکره خروجه فقال الشایب أمی امرتنی بذلک، فبرز و هو یقول: أمیری حسین و نعم الأمیر سرور فؤاد البشیر النذیر علی و فاطمه و الداه فهل تعلمون له من نظیر له طلعه مثل شمس الضحی له غزه مثل بدر منیر و قاتل حتی قتل و جز رأسه و رمی به الی عسکر الحسین علیه السلام فحملت أمه رأسه و قالت: أحسنت یا بنی یا سرور قلبی و یا قره عینی ثم رمت برأس ابنها رجلاً فقتلته و أخذت عمود خیمه و حملت علیهم و هی تقول:

۲- (۲) أنا عجوز سیدی ضعیفه خاویه بالیه نحیفه أضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه و ضربت رجلین فأمر الحسین علیه السلام بصرفها و دعائها. (البحار ج ۲۷/۴۵، المجالس ص ۹۴). صفه القتال یوم عاشوراء فی البحار و المجالس: لما کان یوم عاشوراء واشتد القتال صاح عمرو بن الحجاج بالناس: یا حمقاء أتدرون من تقاتلون، تقاتلون فرسان اهل المصر و اهل البصائر و قوما مستمیتین لا یبرز الیه منکم احد، و الله لو لم ترموهم إلا بالحجاره لقتلتموهم (لقتلوکم). فقال ابن سعد: صدقت ثم ارسل الی الناس من یعزم علیهم ان لا یبارز رجل منکم رجلاً منهم و حمل شمر فی المیسره علی میسره اصحاب الحسین علیه السلام فثبتوا له و طاعنوه و حملوا علی الحسین علیه السلام و اصحابه من کل جانب و قاتلهم اصحاب الحسین علیه السلام قتالاً شدیداً فأخذت خیلهم تحمل و انما هی اثنان و ثلاثون فارساً فلا تحمل علی جانب من خیل الأعداء الا کشفته.

کوفه بود فریاد زد: ای احمق ها! آیا می دانید با چه کسانی جنگ می کنید؟ شما با شجاعان و اهل ینش و مردمی می جنگید که عاشق مرگ هستند. واحدی از شما قدرت مقابله با آنان را ندارد! تنها راه این است که همگی با هم به آنان حمله کنید؛ در این صورت اگر با سنگ هم به آنان حمله کنید آنان را از پا درخواهید آورد.

عمر سعد گفت: راست گفتم، و سپس دستور داد که از این پس کسی جنگ تن به تن نکند. از این رو، شمر همراه گروه خود از میسر بر میسر سپاه امام حمله برد لکن اصحاب امام علیه السلام مقاومت نمودند و آنها را باز گرداندند. پس لشگریان کوفه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران او را احاطه نمودند و از هر سو به آنان حمله بردند و جنگ سختی بین دو سپاه در گرفت و سواران لشکر امام صلی الله علیه و آله که بیش از سی و دو اسب سوار نبودند لشکر کوفه را مورد هجوم قرار دادند و از هر سو که حمله می کردند لشکر کوفه مغلوب می شدند و پا به فرار می گذاردند.

(۱) فرمانده اسب سواران کوفه، به نام عزره بن قیس، چون این وضعیت را مشاهده نمود به عمر سعد گفت: آیا نمی بینی از این گروه اندک چه بر سر ما آمده است؟ باید پیاده ها و تیراندازها را نیز به طرف آنان بفرستی.

اصحاب امام علیه السلام در آن روز با لشکر کوفه جنگی کردند که در دنیا سابقه نداشت. نبرد تا ظهر ادامه داشت. در این هنگام عمر سعد، حصین بن تمیم را با پانصد تیرانداز به طرف لشکر امام علیه السلام روانه نمود و جنگ شدیدی رخ داد آنها خود را نزدیک اردوی امام علیه السلام رساندند! حصین بن تمیم چون صبر و استقامت یاران

ص: ۳۲۱

۱- (۱) فلما رأى ذلك عزرة بن قيس وهو على خيل الأعداء بعث الى ابن سعد أماترى ما تلقى خيلى هذا اليوم من هذه العدة اليسيرة ابعث اليهم الرجال و الرماه، و قاتل اصحاب الحسين عليه السلام القوم أشد قتال خلقه الله حتى انتصف النهار فبعث ابن سعد الحصين ابن تميم فى خمسائه من الرماه فاقتتلوا حتى دنوا من الحسين عليه السلام و اصحابه فلما رأوا صبر اصحاب الحسين عليه السلام تقدم الحصين الى اصحابه ان يرشقوا اصحاب الحسين عليه السلام بالنبل فرشقوهم فلم يلبثوا أن عقروا خيولهم و جرحوا الرجال و بقى الحسين عليه السلام و ليس معه فارس. و حمل شمر حتى بلغ فسطاط الحسين عليه السلام فطعنه بالرمح و نادى على بالنار حتى احرق هذا البيت على أهله، فصاحت النساء و خرجن و صاح به الحسين عليه السلام: انت تحرق بيتى على اهلى؟ أحرقتك الله بالنار.

امام علیه السلام را مشاهده کرد به تیراندازان خود گفت: همگی با هم آنها را تیرباران کنید! و چون چنین کردند در مدت کمی اسب ها از پا درآمدند و یاران امام علیه السلام نیز از کثرت تیرها و جراحات از جنگ بازماندند.

هنگامی که برای امام علیه السلام اسب سواری باقی نماند و تنها شد شمر نزدیک خیمه امام علیه السلام آمد و نیزه خود را در آن فرو برد و فریاد زد: آتش بیاورید تا من این خیمه را بر اهلش آتش بزنم! اهل خیمه فریاد برآوردند و امام علیه السلام بر سر شمر فریاد نمود و گفت: «تو می خواهی خانه من را بر اهل بیت من آتش بزنی؟ خدا تو را به آتش خود بسوزاند!»

(۱) پس حمیدبن مسلم به شمر گفت: می خواهی زن ها و بچه ها را نیز بکشی؟ به خدا سوگند، امیر تو به کشتن مردها راضی و قانع است. شمر سخن او را نپذیرفت تا این که شبث بن ربعی به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند! آیا می خواهی ما زن ها را نیز بترسانیم؟ پس شمر حیا کرد و بازگشت ناقل ماجرا گوید:

یاران امام علیه السلام اندک بودند و چون یک نفر و یا دو نفر آنان کشته می شدند اثر آن ظاهر می شد ولی اصحاب عمر سعد به دلیل آن که تعدادشان زیاد بود اگر ده نفر از آنان کشته می شد نمودار نبود.

نماز امام علیه السلام در روز عاشورا و شهادت سعیدبن عبدالله

(۲) در بحار و مجالس نقل شده که چون ظهر روز عاشورا فرا رسید ابو ثمامه صیداوی به امام علیه السلام عرض کرد: جانم فدای شما! این مردم (کوفیان) به شما نزدیک

ص: ۳۲۲

۱- (۱) فقال له حمیدبن مسلم: «أتقتل الولدان و النساء؟ و الله انّ فی قتل الرجال لما یرضی به امیرک فلم یقبل فأتاه شبث بن ربعی فقال: أفزعنا النساء؟: ثکلتک أمک فاستحیا و انصرف و کان یقتل من اصحاب الحسین علیه السلام الواحد و الاثنان فیبین ذلك فیهم لقتلهم و یقتل من اصحاب ابن سعد العشره فلا یبین ذلك فیهم لکثرتهم. (البحار ج ۱۹/۴۵-۲۱ المجالس ص ۹۵)

۲- (۲) صلاته علیه السلام فی یوم عاشوراء و مقتل سعیدبن عبدالله لما کان یوم عاشوراء و حضر وقت صلاه الظهر قال ابو ثمامه الصیداوی للحسین علیه السلام: یا أبا عبدالله نفسی لنفسک الفداء هؤلاء قد اقربوا منک و لا والله لا تقتل حتی أقتل دونک و احبّ ان ألقى الله ربّی و قد صلّیت هذه الصلاه فرفع الحسین علیه السلام رأسه الی السماء و قال: ذکرت الصلاه جعلک الله من المصلّین الذاکرین نعم هذا أوّل وقتها

شده و [آماده کشتن شما هستند]. به خدا سوگند، شما را نخواهند کشت تا من پیش از شما کشته شوم ولی دوست دارم که قبل از شهادت [آخرین] نماز ظهر را با شما بخوانم.

پس امام علیه السلام سر مبارک خود را به طرف آسمان بلند نمود و فرمود: «ای ابو ثمامه! یاد نماز کردی، خداوند تو را از نماز گزاران و ذاکرین قرار دهد. آری، آلا-ن اول وقت نماز است.» سپس فرمود: «از این مردم بخواهید به ما مهلت دهند که نماز بخوانیم.»

(۱) چون یاران امام از اهل کوفه مهلت نماز خواستند، حصین بن تمیم گفت: این نماز پذیرفته نیست. پس حبیب بن مظاهر به او گفت: ای شرابخوار! تو گمان می کنی نماز آل پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است؟! سپس امام علیه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی فرمود: «مقابل من بایستید [و سپر شوید] تا من نماز بخوانم.» آنها مقابل امام علیه السلام ایستادند و امام همراه نیمی از اصحاب و یاران خود نماز را به صورت نماز خوف ادا نمود.

در آن حال سعید بن عبدالله بدن خود را سپر نموده بود و هر تیری به طرف امام علیه السلام می آمد به جان می خرید و آن قدر تیر بر بدن او فرو نشست که بر روی زمین افتاد، در همان حال صدا زد: خدایا، مردم کوفه را همانند قوم عاد لعنت کن و سلام مرا به پیامبرت برسان و به او خبر ده که برای یاری فرزند او چقدر بر بدن من جراحت و تیر وارد شد. خدایا، من برای پاداش تو از فرزند رسول تو حمایت نمودم.

(۲) در روایت دیگری آمده است که گفت: خدایا، تو بر هر چیزی توانایی، پس

ص: ۳۲۳

۱- (۱) ثم قال: سلوهم ان يكفوا عنا حتى نصلی ففعلوا فقال لهم الحصين بن تميم: انّها لاتقبل فقال له حبیب بن مظاهر: زعمت لاتقبل الصلاة من آل رسول الله صلى الله عليه و آله و انصارهم و تقبل منك يا ختمار؟ و قال الحسين عليه السلام لزهير بن القين و سعید بن عبدالله الحنفی تقدّم امامی حتى اصلى فتقدّم امامه فى نحو نصف من اصحابه حتى صلى بهم صلاة الخوف فوصل الى الحسين عليه السلام سهم فتقدّم سعید بن عبدالله و وقف يقية من النبال بنفسه ما زال و لا تخطى فما زال يرمى بالنبل حتى سقط الى الارض و هو يقول: اللهم العنهم لعن عاد و ثمود اللهم ابلغ نبّيك عنى السلام و ابلغه ما لقيت من ألم الجراح فأتى اردت ثوابك فى نصر ذريه نبّيك.

۲- (۲) و فى روايه: انه قال: اللهم لا يعجزك شىء تریده فابلق محمّدا صلى الله عليه و آله نصرتى و دفعى عن الحسين عليه السلام و ارزقنى مرافقته فى دارالخلود ثم قضى نجه رضوان الله عليه فوجد فيه ثلاثه عشر سهما سوى ما به من ضرب السيوف و طعن الرماح. (البحار ج ۲۱/۴۵-۲۵، المجالس ص ۹۶)

پیامبر خود را از حمایت من نسبت به فرزند او حسین علیه السلام آگاه ساز و جوار او را در بهشت برای من میسر نما. این سخن را گفت و به شهادت رسید (رضوان الله علیه) و چون بدن او را جستجو کردند غیر از زخم های نیزه و شمشیر سیزده تیر در بدن او یافت شد.

شهادت مسلم بن عوسجه

(۱) صاحب بحار و مجالس می گویند: مسلم بن عوسجه اسدی، از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردی با شرافت و اهل عبادت و مقید به دیانت بود. او اسب سواری شجاع و از کسانی بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود و چون حضرت مسلم به کوفه آمد او از مردم برای مسلم بیعت گرفت و چون مسلم برای جنگ با عیدالله قیام نمود او از یک چهارم قبیله مدحج واسد برای حمایت از او پیمان گرفت.

(۲) پس از کشته شدن مسلم او و هانی مدتی در کوفه مخفی شدند و سپس به طور پنهانی با حبيب بن مظاهر خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و در مسیر راه برای این که شناخته نشوند روزها پنهان می شدند و شب ها در حرکت بودند تا این که در

ص: ۳۲۴

۱- (۱) مقتل مسلم بن عوسجه لما كان يوم عاشوراء برز مسلم بن عوسجه الاسدي و هو صحابي رأى النبي صلى الله عليه و آله و كان شريفا سريًا عابدا متنسكا فارسا شجاعا و كان ممن كاتب الحسين عليه السلام من الكوفة و وفى له و اخذ البيعه له عند مجيئ مسلم بن عقيل الى الكوفة و لما خرج مسلم لحرب ابن زياد عقد له على ربع مدحج و اسد.

۲- (۲) فلما قتل مسلم و هانى ء اختفى مده ثم اتى سرا الى الحسين عليه السلام مع حبيب بن مظاهر فكانا يسيران الليل و يكمنان النهار حتى وصلا اليه بكربلاء و استشهدا بين يديه و لما خطب الحسين عليه السلام اصحابه ليله العاشر من المحرم و قال لهم: قد اذنت لكم فانطلقوا جميعا فى حلّ ليس عليكم منى ذمام و هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا و ليأخذ كل واحد منكم بيد رجل من اهل بيتي و تفرقوا فى سواد هذا الليل و درونى و هؤلاء القوم فانهم لا يريدون غيرى.

کربلا امام علیه السلام را ملاقات نمودند و در رکاب او شهید شدند.

امام علیه السلام در شب عاشورا وقتی برای اصحاب خود خطبه ای خواند و به آنان فرمود: «من شما را آزاد نمودم و بیعت خود را از شما برداشتم و شما مأذون هستید که به دیار خود بازگردید و از این تاریکی شب استفاده کنید و این شب مانند شتری که آرام شما را به مقصد می رساند شما را به وطن خود خواهد رساند و هر کدام از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و در این تاریکی شب متفرق شود و مرا مقابل این دشمنان رها کند که آنان جز کشتن من هدفی ندارند.»

(۱) پس برادران و برادرزادگان و فرزندان و اصحاب امام علیه السلام و سایر بنی هاشم وفاداری خود را نسبت به آن وجود مبارک به گونه ای اظهار نمودند که نزد خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و اسلام و مسلمین سرافراز گردیدند و خداوند چنان آنان را عزیز نمود که نام نیکشان فراموش نخواهد شد.

و از جمله کسانی که پاسخ وفاداری خود را به آن حضرت اعلان نمودند مسلم بن عوسجه بود. او با شنیدن سخنان امام علیه السلام گفت: آیا اینک که دشمن شما را احاطه نموده و ما در پیشگاه خداوند هنوز کاری برای نجات شما انجام نداده ایم رهایتان سازیم؟!

به خدا سوگند، خدا از من چنین چیزی نخواهد دید تا نیزه خود را در سینه های دشمنان شما بشکنم و شمشیری را که در دست دارم بر سر آنان بکوبم و

ص: ۳۲۵

۱- (۱) و تکلم اخوته و ابناؤه و بنو اخیه و سائر بنی هاشم و اصحابه بما شکرهم الله تعالی علیه و رسوله صلی الله علیه و آله و شکرهم الدین و أهله و ابقی لهم مجدا و فخرا و ثناء و ذکرا لایلیه مرور اللیالی و الأیام و کانوا قدوه الرجال فی الوفاء و الالباء و کرم النفوس و علو الهمم، و کان من جمله من تکلم مسلم بن عوسجه فقال: أنحن نخلی عنک و قد احاط بک هذا العدو و لم نُعذر الی الله فی اداء حقک؟! لا والله لایرانی الله ابدا و انا افعل ذلک حتی اکسر فی صدورهم رمحی و اضاربهم بسیفی ما ثبت قائما و لو لم یکن معی سلاح لقدفتهم بالحجاره و بم افارقک؟ او اموت معک و لَمَا اشتد القتال یوم عاشوراء لم یزد مسلم بن عوسجه الا جرأه و ثباتا و صبرا و وفاء فکان یحمل علی القوم و هو یرتجز و یقول: ان تسألوا عنی فانی ذولبد من فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانا حائدا عن الرشد و کافر بدین جبار صمد

[حتی] اگر سلاحی نمی داشتیم با سنگ به آنها حمله می کنیم؟ سپس گفت: من هرگز از شما جدا نخواهم شد تا آن گاه که در کنار شما جان بدهم.

در روز عاشورا هر چه کار سخت تر می شد جرأت و صبر و استقامت و وفاداری مسلم بن عوسجه قوی تر می گردید.

(۱) او روز عاشورا رجزی خواند و جنگ سختی با اهل کوفه نمود. هنگامی که عمرو بن حجاج بر میسر سپاه امام علیه السلام حمله نمود، مسلم که در میسر لشکر امام علیه السلام در قسمت فرات بود با آنان درگیر شد و در نهایت به روی زمین افتاد و هنوز رمقی در بدن داشت که دشمن به جای خود بازگشت و چون گردوغبار برطرف شد امام علیه السلام بر بالین او آمد و فرمود: «خدا تو را رحمت کند، برخی به مقصد رسیدند و برخی در بین راهند.» و این اشاره به این بود که آن حضرت و همه یاران او کشته خواهند شد.

(۲) سپس حیب بن مظاهر بر بالین او آمد و گفت: گرچه شهادت تو بر من سخت است اما من تو را به بهشت بشارت می دهم. مسلم با صدای ضعیفی گفت: خداوند به تو بشارت خیر بدهد. حیب بن مظاهر به او گفت: اگر من امید می داشتم که زنده باشم به وصیت های تو گوش می کردم اما می دانم که ساعتی دیگر همانند تو کشته خواهم شد. مسلم در پاسخ او گفت: تنها وصیت من این است که از یاری این آقا دست بردارید تا کشته شوید. حیب گفت: چنین خواهم کرد. در همین حال مسلم بن عوسجه از دنیا رفت.

ص: ۳۲۶

۱- (۱) فقاتل قتالا شديدا ثم حمل عمرو بن الحجاج في اصحابه على ميسره الحسين عليه السلام من نحو الفرات و كان مسلم بن عوسجه في الميسره فاضطربوا ساعه (فصرع) مسلم و بقى به رمق و انصرف عمرو بن احجاج و اصحابه و انقطعت الغبره فاذا مسلم صريع فمشى اليه الحسين عليه السلام و معه حبيب بن مظاهر فقال الحسين عليه السلام رحمك الله يا مسلم «فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا» و دنا منه حبيب فقال:

۲- (۲) عزّ عليّ مصرعك يا مسلم ابشر بالجنّه فقال له مسلم قولاً ضعيفا بشرك الله بخير ثم قال له حبيب: لولا اني اعلم اني في الاثر من ساعتى هذه لأحبت ان توصيني بكلّ ما اهمّك فقال له مسلم: فاني اوصيك بهذا و اشار الى الحسين عليه السلام فقاتل دونه حتى تموت فقال له حبيب: لأنعمتك عينا ثم مات رضوان الله عليه. (البحار ج ۴۲/۳۱۶، المجالس ص ۹۷)

(۱) صاحب کتاب مجالس السّیّه می گوید: زهیر بن قین بجلی از اهالی کوفه و در میان قوم خود مردی صاحب شرافت بود. او در ابتدا عثمانی [و دشمن اهل بیت علیهم السلام بود] و در سالی که امام حسین علیه السلام از مکه به عراق عزیمت نمود او نیز به حج رفته بود و چون از حج بازگشت در مسیر عراق با امام علیه السلام ملاقات نمود و در سلک دوستان و شیعیان آن حضرت درآمد او در نهایت عاقبت به خیر گردید، همان گونه که بعضی نخست در مسیر حق بوده اند و در نهایت سوء عاقبت پیدا کرده اند. این حسن عاقبت در کربلا- برای زهیر بن قین و حربن یزید ریاحی حاصل شد. حر نخست به جنگ امام علیه السلام آمد و او را از بازگشت به مدینه باز داشت و کار را بر او سخت نمود لکن در نهایت مانند زهیر از دوستان و یاوران امام علیه السلام گردید و جان خود را فدای ایشان ساخت و در صف شهدا درآمد.

(۲) هنگامی که امام علیه السلام در ملاقات با حر خطبه ای خواند و سرانجام کار خود را با اهل کوفه بیان داشت زهیر بن قین برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! ما سخن شما را شنیدیم و اطاعت نمودیم. به خدا سوگند، اگر دنیا برای ما باقی می بود و ما در

ص: ۳۲۷

۱- (۱) مقتل زهیر بن القین زهیر بن القین البجلی من اهل الکوفه و کان شریفاً فی قومه و کان فی اوّل امره عثمانیاً فحجّ فی تلک السنه الّتی توجّه الحسین علیه السلام فیها الی العراق فلما رجع من الحجّ جمعه الطریق مع الحسین علیه السلام فصار من اولیائه بعد ما کان من اعدائه و هكذا تكون الاعمال بخواتیمها لا بمبادئها فکم من رجل کان اوّل اعماله خیراً ثمّ ختم له بسوء و کم من رجل کان اوّل اعماله سیئاً ثمّ ختم له بخیر كما جرى لزهیر بن القین و لحزبن یزید. فزهیر کان من اعداء الحسین علیه السلام و الحرّ خرج لحربه و منعه عن الرجوع و جمع به ثمّ صار من اولیائه و انصاره و فدیاه بانفسهما حتّی قتلا بین یدیه و نالا کرامه الشهاده و أعظم السعاده. و لما خطب الحسین علیه السلام اصحابه عند ملاقاه الحرّ قام زهیر فقال: قد سمعنا هداک الله یا ابن رسول الله مقاتک، و الله لو کانت الدنیا لنا باقیه و کنا فیها مخلّدين لآثرنا النهوض معک علی الاقامه فیها.

۲- (۲) و لما خطبهم الحسین علیه السلام لیله العاشر من المحرمّ و أذن لهم فی التفرّق عنه قام فی جمله من قام، زهیر بن القین و قال: و الله یا بن رسول الله لوددت أنّی قتلت ثمّ نشرت الف مرّه و أنّ الله یدفع بذلک القتل عنک و عن هؤلاء الفتیّه من اهل بیتک.

آن مخلّد می بودیم باز شما را بر آن مقدم می داشتیم و جان خود را فدای شما می کردیم.

و چون شب عاشورا نیز امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «این جماعت با من کار دارند و هدف آنها کشتن من است و شما می توانید با استفاده از تاریکی شب از اطراف من متفرق شوید و به دیار خود بازگردید.» زهیربرخاست و گفت: به خدا سوگند، ای فرزند رسول خدا! دوست می داشتم هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و شما را یاری کنم و خداوند بدین وسیله جان شما و عزیزان شما را حفظ نماید.

(۱) هنگامی که امام علیه السلام در روز عاشورا اصحاب خود را برای جهاد آماده نمود، زهیر را بر میمنه لشکر خود قرار داد. زهیر در حالی که مسلّح بود بر اسب خود سوار شد و رجز خواند و جنگ سختی نمود و نوزده نفر از لشکر دشمن را به هلاکت رساند و سپس به شهادت رسید. و هنگامی که امام علیه السلام بر بالین او آمد فرمود: «خدا تو را از رحمت خود دور نفرماید.»

شهادت حبیب بن مظاهر اسدی

(۲) علامه سیّد محسن امین در کتاب مجالس السنیّه می گوید: حبیب بن مظاهر از اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود. او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از یاران

ص: ۳۲۸

۱- (۱) وَلَمَّا صَفَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَجَعَلَ زَهِيرًا عَلَيَّ الْيَمْنَةَ فَبَرَزَ رَاكِبًا عَلَيَّ فَرَسَ ذَنُوبٍ وَهُوَ شَاكٍ فِي السَّلَاحِ وَجَعَلَ يَرْتَجِزُ وَيَقُولُ: أَنَا زَهِيرٌ وَأَنَا بَنُ الْقَيْنِ أَذُودُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ حَسِينَةَ أَحَدِ السَّبْطَيْنِ مِنْ عَتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الزَّيْنِ ذَاكَ رَسُولَ اللَّهِ غَيْرَ الْمَيْنِ اضْرِبْكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ شَيْنٍ يَأْتِي نَفْسِي قَسَمْتُ قَسْمِينَ فَقَاتِلْ قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قَتَلَ تِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا- ثُمَّ قَتَلَ رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ صَرَخَ زَهِيرٌ: لَا- يَبْعَدُكَ اللَّهُ يَا زَهِيرُ. (البحار ج ۴۵/۲۵، المجالس ۹۹)

۲- (۲) مقتل حبیب بن مظاهر رحمه الله و برز حبیب بن مظاهر أو مظہر الأسدی و کان صحابيًا رأى النبى صلی الله علیه و آله و صحب امیر المؤمنین علیه السلام و شهد معه حروبه کلّها و کان من خاصّته و حمله علومه و کان حبیب ممّن کاتب الحسین علیه السلام و لمّا ورد مسلم بن عقیل الکوفه و أخذت الانصار تختلف الیه کان ممّن خطب فیهم حبیب بن مظاهر و جعل هو و مسلم بن عوسجه يأخذان البيعه للحسین علیه السلام فی الکوفه فلّمّا خذل الخائنون مسلم بن عقیل اختفی حبیب و مسلم بن عوسجه، فلّمّا ورد الحسین علیه السلام کربلاء خرجا الیه یسیران اللیل و یکمنان النهار حتّى و صلا الیه، فلّمّا کان القتال برز حبیب و هو یرتجز و یقول:

امیرالمؤمنین علیه السلام و از خواص اصحاب او و از راویان و حاملان علوم آن حضرت بود و در تمام جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت نمود. او از کسانی بود که امام حسین علیه السلام را دعوت نموده و برای او نامه نوشته بود.

(۱) وقتی مسلم بن عقیل وارد کوفه شد او و مسلم بن عوسجه از مردم برای او بیعت گرفتند و شیعیان کوفه به خانه آنها رفت و آمد می کردند و چون اهل کوفه به مسلم خیانت نمودند و او را تنها گذاردند، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه از کوفه خارج شدند و روزها پنهان می شدند و شب ها حرکت می کردند تا در کربلا به امام علیه السلام پیوستند.

(۲) روز عاشورا هنگامی جنگ آغاز شد حبیب بن مظاهر به میدان آمد و رجزی خواند و جنگ سختی نمود و عده زیادی را به هلاکت رساند تا این که مردی از بنی تمیم نیزه ای به او زد و چون او خواست حرکت کند حصین بن تمیم شمشیری بر سر او فرود آورد و او بر زمین افتاد و حصین سر از بدن او جدا کرد. از این رو، شهادت او بر امام علیه السلام سخت گردید و فرمود: «من جان خود و جان یاران خود را در راه خدا دادم.»

شهادت سوید بن عمرو بن ابی المطاع

(۳) در کتاب بحار و مجالس نقل شده که آخرین شهید از اصحاب امام علیه السلام در

ص: ۳۲۹

۱- (۱) أنا حبیب و ابی مظهر فارس هیجاء و حرب تسعر أنتم اعدّ عدّه و أكثر و نحن أعلى حجّه و أظهر و أنتم عند الوفاء أعدر و نحن أوفی منکم و أصبر حقاً و أتقى منکم و أعدر

۲- (۲) فقاتل قتالاً شديداً و قتل جمعا كثيرا فحمل عليه رجل من بنی تمیم فطعنه فذهب ليقوم فضربه الحصین بن تمیم علی رأسه بالسيف فوقع و نزل اليه التميمی فاجتزّ رأسه فهُد مقتله الحسين عليه السلام وقال عندالله احتسب نفسي و حماه اصحابی. (المصدر) جادوا بانفسهم عن نفس سيدهم و قد رأوا لبثهم من بعده عارا سبعون مولی کریم ما بکی لهم باک ولا أحد یوما لهم واری مقتل سوید بن عمرو

۳- (۳) فی البحار و المجالس: و تقدّم سوید بن عمرو بن ابی المطاع و کان شریفا کثیرالصلاه شجاعا مجرّبا فی الحروب فجعل یرتجز و یقول: اقدم حسینُ الیوم تلقی أحمداً و شیخک الحبر علینا ذا الندی و حسنا کالبدر وافی الأسعدا و عمّک القرم الهمام الارشدا حمزه لیث الله یدعی اسدا و ذا الجناحین تبوا مقعدا فی جتّه الفردوس یعلو سعدا

روز عاشورا سویدبن عمرو بود. او مردی بزرگوار و شجاع و اهل نماز و عبادت بود و در جنگ و مبارزه مهارت خاصی داشت. روز عاشورا آماده میدان جنگ شد و بعد از رجزی که خواند مانند شیرخروشان به دشمن حمله برد و در مقابل خطر، صبور و مقاوم بود تا این که در اثر جراحات فراوان به زمین افتاد و دیگر توانی نداشت و چون شنید که دشمن می گوید: «حسین علیه السلام کشته شد» حرکت نمود و حربه ای به دست گرفت و با دشمن مبارزه نمود تا به شهادت رسید. او آخرین شهید از اصحاب امام علیه السلام بود.»

مؤلف گوید: به دلیل رعایت اختصار از ذکر کیفیت شهادت سایر شهدا صرف نظر نموده و تنها به ذکر نام آن بزرگواران اکتفا می کنیم. طالبین می توانند برای اطلاع بیشتر به کتب مقاتل مراجعه کنند.

مرحوم محدث بزرگوار شیخ عباس قمی در کتاب شریف منتهی الآمال سایر شهدا را چنین نام می برد:

(۱) خالد بن عمرو؛ سعد بن حنظله تیمی؛ عمیر بن عبدالله مذحجی؛ نافع بن هلال جملی؛ ابو ثمامه صیداوی که نام او عمرو بن عبدالله است؛ عبدالله و عبدالرحمان پسران عروه غفاری؛ سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع؛ حنظله بن اسعد شبامی؛ عابس بن ابی شیب شاکری همدانی؛ شوذب مولای شاکر که از متقدمین شیعه و حافظ حدیث بوده است؛ یزید بن زیاد بهدلی معروف به ابی الشعثاء بهدلی کنندی؛ عمرو بن خالد صیداوی اسدی ازدی؛ جابر بن حارث سلمانی؛ سعد مولای عمرو بن خالد؛ مجمع بن عبدالله عائدی؛ غلام ترکی که غلام امام حسین علیه السلام بوده است.

مقتل شهدای بنی هاشم و شهادت علی اکبر علیه السلام

(۱) در بحار و مجالس نقل شده که چون اصحاب امام علیه السلام کشته شدند و کسی جز اهل بیت او از بنی هاشم باقی نمانده بود علی اکبر علیه السلام که جوانی نورانی و از جهت خلقت و اندام و اخلاق و سخن همانند جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود خدمت پدر آمد و اجازه میدان خواست. او نوزده سال و به روایتی بیست و پنج سال داشت و نخستین شهید کربلا از میان بنی هاشم بود.

او چون از پدر خود اجازه میدان خواست امام علیه السلام به او اجازه داد و سپس نگاه مایوسانه ای به او نمود و چشم او گریان شد و دست به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا، تو بر این مردم گواه باش که جوانی سوی آنان رفت که از جهت خلقت و خوی و سخن از همه مردم به پیامبر تو شبیه تر بود و چون ما مشتاق دیدار پیامبر تو می شدیم به او نگاه می کردیم.»

(۲) سپس این آیه را تلاوت نمود: «انّ اللّٰه اصطفیٰ آدم و نوحا...»؛ یعنی خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برگزید و بر همه عالمیان فضیلت داد. این سخن اشاره بود که آن حضرت و فرزندان او از آل ابراهیم و از برگزیدگان الهی هستند.

پس علی اکبر رجزی خواند و به لشکر کوفه حمله کرد و سپس نزد پدر آمد و صدا زد: ای پدر! تشنه ام! امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «عزیزم! صبر کن! تو این روز را به پایان نمی بری جز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست خود تو را سیراب نماید!»

ص: ۳۳۱

۱- (۱) مقتل اول قتیل بنی هاشم علی بن الحسین علیه السلام المعروف بعلی الأکبر فی البحار و المجالس: و لما لم یبق مع الحسین علیه السلام سوی اهل بینه خرج علی بن الحسین الأکبر و کان من أصبح الناس وجها واحسنهم خلقا و کان عمره تسع عشرة سنه و قیل خمسا و عشرين سنه و فیه یقول الشاعر: لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و من ناعل لا یؤثر الدنیا علی دینه و لا یمیع الحقّ بالباطل و هو اول قتیل یوم کربلاء من آل ابی طالب، فاستأذن أباه فی القتال فأذن له ثمّ نظر الیه نظره آیس منه و ارخی عینیه فبکی ثمّ رفع سبّابتیة نحو السماء و قال: اللّٰهم کن انت الشهید علیهم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلّقا و منطقا برسولک و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه، ثمّ رفع صوته و تلا: انّ اللّٰه اصطفیٰ آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریّه بعضها من بعض و اللّٰه سمیع علیم، فشدّ علی علی الناس و هو یقول:

۲- (۲) انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت اللّٰه اولی بالنبیّ تالّٰه لا یحکم فینا بن الدعی اضرب بالسیف أحامی عن أبی ضرب غلام هاشمی علوی

در روایت دیگری آمده است که به پدر خود گفت: «ای پدر! تشنگی مرا کشته و سنگینی سلاح مرا از پای در آورده است، آیا راهی هست که جرعه ای از آب به من برسانی؟»

(۱) پس چشم امام حسین علیه السلام گریان شد و فرمود: «ای وای! عزیزم! چگونه می توانم برای تو آبی فراهم کنم؟ به میدان بازگرد، چیزی نمی گذرد که جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی نمود و او تو را چنان سیراب خواهد کرد که هرگز پس از آن تشنه نشوی.»

پس علی اکبر علیه السلام حمله های متعددی به دشمن نمود و لشکر کوفه از کشتن او پرهیز می کردند تا این که شخصی به نام مژه بن منقذ عبدی او را دید و گفت: گناه عرب به گردن من باشد که اگر او با من برخورد کند من مادر او را عزادار نکنم! و چون در یکی از حمله ها به او برخورد نمود نیزه ای به او زد و به نقلی تیری به سوی او پرتاب نمود و او روی زمین افتاد و صدا زد: «یا ابتاه...!» یعنی ای پدر! سلام بر تو، این جدم رسول خداست که تو را سلام می رساند و می فرماید: هرچه زودتر نزد ما بیا [ما منتظر قدوم تو هستیم].»

(۲) پس لشکر عیدالله اطراف علی اکبر را احاطه نمودند و با شمشیرهای خود او را قطعه قطعه کردند و چون امام علیه السلام بر بالین فرزند خود آمد، فرمود: «عزیزم! خدا بکشد کسانی را که تو را کشتند! چقدر نسبت به خدا و رسول او بی حیا شدند! پس از تو زندگی برای من لذتی ندارد.»

ص: ۳۳۲

۱- (۱) فجعل یشدّ علیهم ثم یرجع الی ابیه فیقول: یا أباه العطش فیقول له الحسین علیه السلام اصبر حبیبی فانّک لاتمسی حتّی یسقیک رسول الله صلی الله علیه و آله بکأسه. و فی روایه: انه قال: یا أبه العطش قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربه من الماء سبیل؟ فبکی الحسین علیه السلام و قال: یا غوثاه یا بنی من این آتی لک بالماء؟ قاتل قلیلاً فما أسرع ما تلقی جدّک محمّدا صلی الله علیه و آله فیسقیک بکأسه الأوفی شربه لا تظماً بعدها أبدا.

۲- (۲) فجعل یکرّ کزه بعد کزه و الأعداء یتقون قتله، فنظر الیه مژه بن منقذ العبدی فقال: علی آثم العرب ان هو فعل مثل ما اراه یفعل و مرّبی، ان لم أثکله أمّه فمرّ یشدّ علی الناس کما کان یفعل فاعترضه مژه بن منقذ و طعنه بالرمح و قیل بل رماه بسهم فصرعه فنادی: «یا ابتاه علیک السلام هذا جدی یقرئک السلام و یقول لک: عجل القدوم علینا.»

سپس زینب، دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام، از خیمه خارج شد و صدا زد: «ای میوه دل زینب و ای فرزند برادرم!» آن گاه خود را بر بدن علی اکبر انداخت تا این که امام علیه السلام دست او را گرفت و به خیمه بازگرداند و به جوانان بنی هاشم فرمود: «بدن برادر خود را به خیمه برسانید.» پس عده ای از آنان آمدند و بدن علی اکبر علیه السلام را به خیمه شهدا باز گرداندند.

مؤلف گوید: شیخ مفید و سید بن طاوس و طبری و ابن اثیر و ابوالفرج و... گفته اند: او نخستین شهید بنی هاشم بوده؛ چنان که در زیارت او اشاره شده است لکن بعضی از ارباب مقاتل عبدالله بن مسلم را نخستین شهید دانسته اند. و در سن شریف او نیز اختلاف است و لکن از مقاتل استفاده می شود که سن او بیش از حضرت زین العابدین علیهما السلام بوده و به همین دلیل علی اکبر معروف شده است.

و در کتاب دمع الساکبه ج ۴/۳۳۱ از ابومخنف نقل شده که گوید: امام حسین علیه السلام سرعلی اکبر را در دامن گرفت و خون از لب و دندان او برطرف نمود و دهان او را بوسید و فرمود: عزیزم تو از غم و اندوه و سختی های دنیا آسوده شدی و به روح و ریحان پیوستی در حالی که پدرت باقی مانده و چه زود او به تو ملحق خواهد شد.

و در ناسخ التواریخ نقل شده که فرمود: ای میوه دل من و ای نور چشم من.

و قندوزی در ینابیع الموده گوید: امام علیه السلام چون کشته فرزند خود را دید فرمود: فرزندم خدا بکشد کسانی را که تو را کشتند چقدر نسبت به خدا و رسول او بی باک و جرئی بوده اند تا این که اشک آن حضرت جاری شد و زن ها نیز شیون نمودند و امام علیه السلام آنان را ساکت نمود و فرمود: گریه های شما در پیش است.

شهادت قاسم فرزند امام حسن علیه السلام

(۱) در بحار و مجالس نقل شده که روز عاشورا چون اصحاب امام حسین علیه السلام

ص: ۳۳۳

۱- (۱) مقتل قاسم بن الحسن علیهما السلام لما کان یوم عاشوراء و لم یبق مع الحسین علیه السلام سوی اهل بینه خرج القاسم بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و هو غلام لم یبلغ الحلم فلما نظر الحسین علیه السلام الیه قد برز اعتنقه و جعلاً یبکیان ثم استأذن عمه فی المبارزه فأبی ان یأذن له فلم یزل الغلام یقبل یدیه و رجلیه حتی أذن له فخرج و دموعه تسیل علی خدیبه و هو یقول: ان تنکرونی فأنا بن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤمن هذا حسین کالأسیر المرتهن بین أناس لا سقوا صوب المزن

کشته شدند و کسی جز اهل بیت او باقی نماند قاسم فرزند امام حسن علیهما السلام که جوان [سیزده ساله] نورسی بود نزد عموی خود آمد. امام علیه السلام چون برادرزاده خود را که لباس رزم پوشیده بود دید او را در بغل گرفت و هر دو گریان شدند. پس امام علیه السلام به قاسم اجازه میدان نمی داد تا این که او همواره دست و پای عمو را بوسه زد تا اجازه گرفت و در حالی که اشک بر گونه های او جاری بود به میدان رفت و رجزی خواند و جنگ سختی نمود.

حمید بن مسلم می گوید: جوان نورسی از خیمه ها خارج شد که صورت او مانند پاره ماه بود و به دست او شمشیری بود و پیراهنی در تن و کفش هایی عربی به پا داشت و چون با شمشیر خود مشغول جنگ شد بندیکی از کفش های او پاره شد و من از یاد نمی برم که بند کفش چپ او بود و چون ایستاد که آن را محکم کند عمرو بن سعد بن نفیل به من گفت:

(۱) به خدا سوگند من به او حمله خواهم نمود. به او گفتم: سبحان الله برای چه می خواهی به او حمله کنی؟ به خدا سوگند، اگر او به من حمله کند من دست به سوی او دراز نخواهم کرد، مگر نمی بینی که لشکر اطراف او را گرفته اند؟ عمرو گفت: به خدا سوگند، من به او حمله خواهم نمود و سپس چنان با شمشیر خود بر سر او زد که فرق او شکافته شد و پیکرش بر روی زمین افتاد.

و چون عموی خود را صدا زد امام علیه السلام مانند باز شکاری به سوی او آمد و مانند شیرخشم آلود شمشیر خود را بر عمرو بن سعد بن نفیل فرود آورد و عمرو که دست خود را سپر قرار داده بود از مرفق قطع شد و به پوست آویزان بود و نعره ای زد که همه لشکر صدای او را شنیدند. پس اهل کوفه آمدند که او را از دست امام علیه السلام

ص: ۳۳۴

۱- (۱) فقاتل قتالا شديدا. قال حميد بن مسلم: خرج علينا غلام كأن وجهه شقه قمر و في يده سيف و عليه قميص و ازار و في رجله نعلان فمشى يضرب بسيفه فانقطع شمع احدى نعليه و لا انسى انها كانت اليسرى فوقف ليشدها (فقال) لي عمرو بن سعد بن نفيل الأزدي: و الله لأشدن عليه فقلت: سبحان الله و ما تريد بذلك و الله لو ضربني ما بسطت اليه يدي يكفيكه هؤلاء الذين تراهم قد احتوشوه.

نجات دهند اما او زیردست و پای اسب ها هلاک شد.

(۱) وقتی غبار از میدان برطرف شد، مردم دیدند که امام علیه السلام بر بالین قاسم نشسته و قاسم دست و پا می زند. و امام علیه السلام می فرماید: «لعت بر مردمی که تو را کشتند! روز قیامت جدّ تو و پدر تو دشمن آنان خواهند بود.» سپس فرمود: «به خدا سوگند، سخت است بر عمومی تو که تو او را صدا بزنی و او نتواند جواب تو را بدهد و اگر تو را جواب دهد برای تو سودی نداشته باشد. به خدا سوگند، عمومی تو دشمن فراوان دارد و یاوری ندارد!»

سپس امام علیه السلام قاسم را به سینه گرفت و در حالی که پاهای قاسم روی زمین کشیده می شد او را آورد و کنار جوان خود، علی اکبر، قرار داد. من از کسی پرسیدم: این جوان که بود؟ او گفت: او قاسم فرزند حسن بن علی بن ابی طالب بود.

(۲) وقتی کار بر اهل بیت آن حضرت سخت شد، امام علیه السلام صدا زد: «ای اهل بیت من! و ای عموزادگان! صبر کنید! به خدا سوگند، پس از این روز، برای شما خواری و ذلت نخواهد بود [و در نعمت الهی متنعم خواهید شد].»

ص: ۳۳۵

۱- (۱) فقال: و الله لأشددّ عليه فشدّ عليه فما وليّ حتّى ضرب رأسه بالسيف ففلقه و وقع الغلام الى الارض لوجهه و نادى يا عمّاه فجلى الحسين عليه السلام كما يجلى الصقر ثمّ شدّ شدّه ليث اغضب فضرب عمرو بن سعد بن نفيل بالسيف فأثقاها بالساعد فقطعها من لدن المرفق فصاح صيحه سمعها اهل العسكر ثمّ تنحّى عنه الحسين عليه السلام و حمل اهل الكوفه ليستنقذوه فوطئت الخيل عمروا حتّى مات. و انجلت الغيره فاذا بالحسين عليه السلام قائم على رأس الغلام و هو يفحص برجليه و الحسين عليه السلام يقول: بعدا لقوم قتلوك و من خصمهم يوم القيامة فيك جدّك و أبوك، ثمّ قال عليه السلام: عزّ و الله على عمّك ان تدعوه فلا يجيبك او يجيبك فلا ينفعك صوت و الله كثر و اتره و قلّ ناصره. ثمّ حملة و وضع صدره على صدره و كآنى انظر الى رجلى الغلام يخيطان الارض فجاء به حتّى ألقاه مع ابنه علىّ و القتلى من اهل بيته فسألت عنه فقيل لى: هو القاسم بن الحسن بن علىّ بن ابى طالب عليهم السلام .

۲- (۲) و صاح الحسين عليه السلام فى تلك الحال صبيرا يا بنى عمومى صبيرا يا اهل بيتى فوالله لارأيتم هوانا بعد هذا اليوم ابدا. (البحار ج ۴۵/۳۴، المجالس ص ۱۰۲) تحوطه من بنى عدنان أغلمه بيض الوجوه كرام سادة رؤسا و كلّ ذى طلعه غزّاء مشرقه من نور طلعتة بدر السما اقتبسا يلقي السيوف بوجه شان طلعتة وقع السيوف و نحر بالقنا غرسا

شخصیت علمدار کربلا حضرت ابوالفضل علیه السلام

(۱) صاحب کتاب مجالس می گوید: حضرت عباس فرزند امیرالمؤمنین علیهما السلام در سال بیست و ششم هجری به دنیا آمد و چهارده سال با پدر خود زندگی نمود و در بعضی از جنگ ها همراه پدر خود بود لکن امیرالمؤمنین اجازه نمی داد که به میدان برود. تا این که در کربلا با برادران خود عبدالله و جعفر و عثمان، که برادران پدر و مادری او بودند، همراه برادر خود امام حسین علیهما السلام به شهادت رسید.

(۲) مدت عمر او سی و چهار سال بود و او را ابوالفضل و قمر بنی هاشم و سقا می نامیدند. او در کربلا مقامات بزرگ و صفات عالی و رفتار نیکو و ویژه ای داشت که هیچ کدام از شهدا به رتبه و مقام او نرسیدند. اینک به بعضی از مراتب و فضایل او اشاره می کنیم:

(۳) او صاحب لواء و پرچم بزرگ امام حسین علیه السلام بود. لواء پرچم بزرگی است

ص: ۳۳۶

۱- (۱) ترجمه العباس و خصائصه العلیا من بین الشهداء علیه السلام قال فی مجالس السیئه ص ۱۰۴: ولد العباس ابن امیرالمؤمنین علیه السلام سنه ستّ و عشرين من الهجرة و عاش مع ابيه امیرالمؤمنین علیه السلام اربع عشره سنه و حضر بعض الحروب فلم یأذن له ابوه فی النزال و قتل مع اخیه الحسین علیه السلام بکربلاء و عمره اربعه و ثلاثون سنه، و یکنى ابوالفضل و یلقب بالسقاء و قمر بنی هاشم و قتل معه بکربلاء ثلاثه اخوه له لأمه و أیه.

۲- (۲) و کانت له یوم کربلاء مقامات مشهوده و مواقف عظیمه و کانت له صفات عالیه و افعال جلیله امتازبها. منها انه کان صاحب لواء الحسین علیه السلام و اللواء هو العلم الأكبر و لا یحمله الا الشجاع الشریف فی العسکر. و منها انه کان أیدا قویا شجاعا فارسا و سیما جسیما یرکب الفرس المطهم و رجلاه تخطان فی الارض.

۳- (۳) و منها انه لما جمع الحسین علیه السلام اهل بیته و اصحابه لیه العاشر من المحرم و خطبهم فقال فی خطبته: اما بعد. فانی لا أعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی، و لا اهل بیت أبرّ و لا أوصل من اهل بیتی و هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا و لیأخذ کلّ واحد منکم بید رجل من اهل بیتی و تفرّقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم فانهم لا یریدون غیری، قام الیه العباس علیه السلام فقال: و لم نفعل ذلك لنبقی بعدک؟! لا ارانا الله ذلك ابدًا، ثم تکلم اهل بیته و اصحابه بمثل هذا نحوه (البحار ج ۴۴/۲۱۶)

که جز افراد شجاع آن را حمل نمی کنند.

۲ او مردی شجاع و سواری دلاور بود که چون بر اسب بلند قامت سوار می شد پاهای او به زمین می رسید.

۳ او نخستین کسی بود که چون امام حسین علیه السلام شب عاشورا در خطبه خود به اصحاب خویش فرمود «من یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود، و اهل بیته خیرخواه تر از اهل بیت خود نمی شناسم و این شب برای شما به منزله شتر راهواری است و هر کدام از شما می خواهد دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و از اطراف من متفرق شود چرا که این مردم هدفی جز کشتن من ندارند.» ابوالفضل علیه السلام برخاست و گفت: «برای چه شما را رها کنیم؟ آیا برای این که پس از شما زنده بمانیم؟ خدا چنین چیزی را نخواهد» سپس سایر اهل بیت و اصحاب آن حضرت نیز برخاستند و سخنانی نظیر سخنان او بیان کردند.

(۱) ۴ او کسی بود که چون قبیله امّ البنین برای او و برادران او از عبیدالله امان گرفتند، همراه برادران خود در پاسخ آنان گفت: ما را نیازی به امان عبیدالله زیاد نیست.

۵ او جوانمرد باوفایی بود که وقتی شمر روز عاشورا او و برادرانش را صدا زد که بر آنان بشارت امان بدهد، به او پاسخ نداد، تا این که امام حسین علیه السلام فرمود: «پاسخ او را بدهید؛ گرچه فاسق است.» پس حضرت ابوالفضل به او گفت: «چه می خواهی؟» شمر گفت: شما خواهرزاده های من هستید و در امان می باشید، خود را به کشتن ندهید. پس حضرت ابوالفضل به او فرمود: «لعنت بر تو و امان تو! آیا آمده ای به ما امان دهی در حالی که برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امان نباشد؟!» سپس سایر برادران او نیز همین پاسخ را دادند.

ص: ۳۳۷

۱- (۱) و منها انه لما اخذ عبدالله بن حرام ابن خال العباس امانا من ابن زياد للعباس و اخوته من أمه قالوا: لا حاجة لنا في الأمان أمان الله خير من أمان ابن سميّه و منها انه نادى شمر: اين بنو اختنا اين العباس و أخوته؟ فلم يجبه احد فقال لهم الحسين عليه السلام: اجيبوه و ان كان فاسقا فانه بعض اخوالكم فقال له العباس: ما تريد؟ فقال: «انتم يا بني اختي آمنون» فقال له العباس عليه السلام: لعنك الله و لعن أمانك أتؤمننا و ابن رسول الله لا أمان له؟! و تكلم اخوته بنحو كلامه ثم رجعوا.

(۱) ۶ او تنها کسی بود که چون کار عطش بر امام حسین علیه السلام و اصحاب او سخت شد امام علیه السلام او را همراه بیست نفر پیاده و سی نفر سواره و در حالی که نافع بن هلال که پرچمدارشان بود برای آوردن آب فرستاد و آنها شبانه به طرف فرات آمدند. عمرو بن حجاج که موکل بر فرات شده بود گفت: شما که باشید؟ نافع گفت: من نافع بن هلال هستم عمرو بن حجاج گفت: برای چه آمده ای؟ نافع گفت: ما آمده ایم از این آب که شما ما را از آن منع نمودید بیاشامیم. عمرو بن حجاج گفت: گوارا باد بر تو، بنوش! نافع گفت: به خدا سوگند، تا وقتی که حسین و یاران او تشنه اند من قطره ای از آن را نمی نوشم.

موکلین فرات گفتند: هرگز نمی گذاریم برای آنان آب ببرید؛ چرا که ما را به همین خاطر این جا گماشته اند. نافع به همراهان خود گفت: مشک های خود را پر کنید و چون مشک ها را پر کردند عمرو بن حجاج و یاران او به آنها حمله کردند تا اینکه عباس علیه السلام و نافع آنها را دور نمودند و آب ها را به طرف خیمه ها بردند و چون عمرو بن حجاج و یاران او خواستند که راه را بر آنان ببندند عباس علیه السلام و همراهان او با آنها جنگیدند تا آب ها را به خیمه بردند.

(۲) ۷ هنگامی که جنگ سپاه کوفه با امام علیه السلام سخت شد و چهار نفر از اصحاب

ص: ۳۳۸

۱- (۱) و منها انه لما اشتد العطش بالحسين عليه السلام و اصحابه امر اخاه العباس فسار في عشرين رجلا يحملون القرب و ثلاثين فارسا فجاؤوا ليلا حتى دنوا من الماء و امامهم نافع بن هلال الجملي يحمل اللواء فقال عمرو بن الحجاج: من الرجل؟ قال: نافع قال: ما جاء بك؟ قال جئنا نشرب من هذا الماء الذي جلاؤمونا عنه قال فاشرب هنيئا قال: لا و الله لا اشرب منه قطره و الحسين عطشان هو و اصحابه فقالوا: لا سبيل الى سقى هؤلاء انما وضعنا في هذا المكان لنمنعهم الماء فقال نافع لرجاله: املؤوا قربكم فلمؤها و ثار اليهم عمرو بن الحجاج و اصحابه فحمل عليهم العباس و نافع بن هلال فكشفوهم و اقبلوا بالماء ثم عاد عمرو بن الحجاج و اصحابه و ارادوا ان يقطعوا عليهم الطريق فقاتلهم العباس و اصحابه حتى ردوهم و جاؤوا بالماء الى الحسين عليه السلام .

۲- (۲) و منها انه لما نشبت الحرب تقدم اربعة من اصحاب الحسين عليه السلام و هم الذين جاؤوا من الكوفة و معهم فرس نافع بن هلال فشدوا على الناس بأسيا فمهم فلما و غلوا فيها عطف عليهم الناس و اقتطعوهم عن اصحابهم فندب الحسين عليه السلام لهم اخاه العباس فحمل على القوم وحده فضرب فيهم سيفه حتى فرقهم عن اصحابه و وصل اليهم فسلموا عليه و أتى بهم و لكنهم كانوا جرحى فأبوا عليه ان يستنفذهم سالمين فعاودوا القتال و هو يدفع عنهم حتى قتلوا في مكان واحد فعاد العباس إلى اخيه و اخبره بخبرهم.

امام علیه السلام که از کوفه آمده بودند و نافع بن هلال نیز بین آنان بود به لشکر کوفه حمله کردند و اهل کوفه آنان را احاطه کردند، امام علیه السلام برادر خود عباس را به یاری آنان فرستاد و او به تنهایی به لشکر کوفه حمله برد و با شمشیر خود آنان را دور نمود و خود را به نافع و یاران او رساند. آنان بر عباس علیه السلام سلام کردند و عباس آنها را به طرف خیمه ها آورد ولی آنان که مجروح بودند و نمی خواستند زنده به خیمه ها بازگردند دوباره به سوی میدان بازگشتند و با آن که عباس علیه السلام از آنان دفاع می نمود همه در یک جا کشته شدند و عباس علیه السلام نزد برادر خود آمد و خبر شهادت آنها را به امام علیه السلام داد.

(۱) ۸ عباس علیه السلام نیز همانند عموی خود جعفر طیار که در جنگ مته هر دو دستش در راه خدا و حمایت از رسول او صلی الله علیه و آله قطع شد روز عاشورا هر دو دست او نیز برای یاری امام حسین علیه السلام قطع گردید.

شهادت حضرت عباس و برادران او علیهم السلام در روز عاشورا

(۲) در بحار و مجالس و مقتل ابی مخنف نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام به برادر خود عقیل که به انساب عرب آشنا بود فرمود: «زنی از خانواده های شجاع عرب را به من معرفی کن تا با او ازدواج کنم و فرزند شجاعی از او به دست آورم.» عقیل گفت: از فاطمه، دختر حرام کلاییه، غافل مباش؛ چرا که در عرب کسی شجاع تر از او وجود ندارد.

(۳) امیرالمؤمنین علیه السلام [با توصیه عقیل] با آن زن ازدواج نمود و از او به ترتیب

ص: ۳۳۹

۱- (۱) و منها انه شبه عمه جعفر الطیار الذی قطعت یمینه و یساره فی حرب مؤته مجاهدا فی سبیل الله و کذلک العباس قطعت یمینه و یساره مجاهدا فی سبیل الله فی نصره أخیه الحسین علیه السلام یوم عاشوراء. (مقتل ابی مخنف ص ۱۶۰، المجالس ص ۱۰۴ و العوالم قسم الحسین علیه السلام ص ۲۸۲)

۲- (۲) مقتل العباس علیه السلام و اخوته و مواساته لأخیه الحسین علیه السلام قال امیرالمؤمنین علیه السلام لآخیه عقیل و کان نسابه عالما باخبار العرب و انسابهم: ابغنی امرأه قد ولدتها الشجعان من العرب لأتزوجها فتلد لی غلاما فارسا فقال له: این انت عن فاطمه بنت حرام الكلاییه؟ (و هی المکتناه ام البنین) فانه لیس فی العرب اشجع من آبائها و لا افرس فتزوجها امیرالمؤمنین علیه السلام فولدت له العباس ثم عبدالله ثم جعفر ثم عثمان.

۳- (۳) و حضر هؤلاء الاخوه الأربعة مع اخیهم الحسین علیه السلام یوم کربلاء و ابلوا فی نصرته بلاء حسناً و جاهدوا امامه حتی قتلوا جمیعهم و کان احسنهم بلاء و اعظمهم جهادا و مواساه لأخیه الحسین علیه السلام ابو الفضل العباس و هو اکبرهم و کان عمره یومئذ اربعا و ثلاثین سنه. و لما رأى العباس علیه السلام کثره القتلی من اهله قال لآخوته الثلاثة هؤلاء: یا بنی امی تقدّموا لأحتسبکم عندالله.

عباس، عبدالله، جعفر و عثمان به دنیا آمدند. این چهار برادر در کربلا با برادر خود حسین علیه السلام همراه بودند و در یاری او کوشیدند و همگی در رکاب او کشته شدند. در میان آنان عباس علیه السلام در جهاد و مواسات با برادر خود بهترین بود. او از همه آنان بزرگ تر بود و سن شریف او در هنگام شهادت سی و چهارسال بود.

عباس علیه السلام چون دید که بسیاری از یاران امام علیه السلام شهید شدند به برادران خود گفت: «شما پیش از من به میدان به روید تا من پاداش صبر بر شهادت شما را نیز بیابم.» و در روایتی آمده است که گفت: «شما زودتر به میدان بروید تا مشاهده نمایم چگونه نسبت به خدا و رسول او خیرخواهی می کنید؟»

(۱) پس نخست عبدالله که بیست و پنج ساله بود به میدان رفت و جنگ سختی نمود تا کشته شد. سپس جعفر که نوزده ساله بود به میدان شتافت او نیز جنگید تا کشته شد. آن گاه عثمان که بیست و یک ساله بود به میدان رفت و همانند دو برادر خود جنگید تا به شهادت رسید. پس از شهادت آنان، حضرت ابوالفضل علیهم السلام به (۲) میدان رفت و جنگ سختی نمود و بازگشت و چون عطش بر امام حسین علیه السلام سخت

ص: ۳۴۰

۱- (۱) و فی روایه: حتی اراکم قد نصحتم لله و لرسوله فتقدم عبدالله بن علی و عمره خمس و عشرون سنه فقاتل قتالا شديدا حتى قتل فتقدم بعده اخوه جعفر بن علي و عمره تسع عشره سنه فقاتل حتى قتل فبرز بعده اخوهما عثمان بن علي و عمره احدى و عشرون سنه فقام مقام اخوته و قاتل حتى قتل و برز من بعدهم اخوهم ابوالفضل العباس و قاتل قتالا شديدا فأحاط القوم بالعباس فاقتطعوه فجعل العباس عليه السلام يقاتلهم وحده فضربه زيد بن ورقاء الحنفي علي يمينه فقطعها فأخذ السيف بشماله و هو يرتجز و يقول: و الله ان قطعتموا يميني اني أحامي أبدا عن ديني و عن إمام صادق اليقين نجل النبي الطاهر الأمين فضربه حكيم بن الطفيل علي شماله فقطعها فقال: يا نفس لا تخشى من الكفار و ابشرى برحمه الجبار مع النبي السيد المختار قد قطعوا بغيهم يسارى فأصلهم يا رب حرّ النار فضربه آخر بعمود من حديد فقتله فبكي الحسين عليه السلام لقتله بكاء شديدا، و لنعم ما قال القائل: احقّ الناس ان يبكي عليه فتى ابكى الحسين بكرى بلاء اخوه و ابن والده علي ابوالفضل المضرّج بالدماء و من واساه لا يثنيه شىء و جادله علي عطش بماء

گردید بر مرکب سوار شد و به سوی فرات حرکت نمود و ابوالفضل علیه السلام از جلو با کوفیان می جنگید تا این که آنان او را احاطه نمودند و زید بن ورقاء دست راست او را قطع نمود. او شمشیر را به دست چپ گرفت و رجزی خواند، پس حکیم بن طفیل دست چپ او را قطع نمود. ابوالفضل علیه السلام باز رجز دیگری خواند، پس شخص دیگری با عمود آهنین بر سر او زد و او کشته شد و امام علیه السلام به شدت برای او گریست.

(۱) اهل مقاتل نوشته اند که امّ البنین چون از کشته شدن چهار فرزندش آگاه شد هر روز به بقیع می آمد و عبیدالله فرزند عباس علیه السلام را با خود می آورد و برای فرزندان خود به ویژه عباس گریه می کرد و گریه او به قدری شدید بود که مردم از گریه او گریان می شدند؛ آن گونه که حتی مروان حکم با آن که دشمنی فراوانی با اهل بیت علیهم السلام داشت نیز چون گریه او را می شنید می گریست.

روایت دیگری در شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام

ص: ۳۴۱

۱- (۱) و كانت امّ البنین امّ هؤلاء الاخوه الأربعة بعد قتلهم تخرج کلّ یوم الی البقیع و تحمل معها عبیدالله ابن ولدها العباس فتتدب اولادها الأربعة خصوصا العباس اشجی ندبه و احرقها فیجتمع الناس یستمعون بکاءها و ندبتها فکان مروان ابن الحکم علی شدّه عداوته لبنی هاشم یجئ فیمن یجئّه فلا یزال یسمع ندبتها و یبکی. رقّ لها الشامت ممّا بها ما حال من رقّ له الشامت فمما کانت ترثی به ولدها العباس قولها: یا من رأى العباس کرّ علی جماهیر التّقد و وراه من ابناء حی در کلّ لیث ذی لبد أنبت انّ ابنی أصی ب برأسه مقطوع ید ویلی علی شبلی أما ل برأسه ضرب العمد لو کان سیفک فی یدی ک لما دنا منه احد و من رثائها فی اولادها الاربعه قولها: لا تدعوئی و یک امّ البنین تذکرینی بلیوث العرین کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصبحت و لا- من بنین اربعه مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین تنازع الخرصان اشلاءهم و کلّهم أمسى صریعا طعین یا لیت شعری اکما اخبروا بانّ عباسا قطع الیمین؟ النقد جنس من الغنم قصار الارجل قباح الوجوه وزاد البیت حسنا انّ العباس من اسماء الأسد.) (البحار ج ۴۵/۳۸ الی ۴۰، المجالس ص ۱۰۵ مقتل ابی مخنف ص ۱۸۱)

(۱) در کتاب ینابیع الموده و مقتل ابی مخنف نقل شده که چون حضرت ابوالفضل علیه السلام کشته شدن یاران امام حسین علیه السلام و غربت و تنهایی او را مشاهده نمود به برادران خود عبدالله و جعفر و عثمان گفت: «شما زودتر به میدان بروید تا من در مصیبت شما مأجور باشم.» و چون آنان یکایک به میدان رفتند و کشته شدند خود نزد برادر آمد و اجازه میدان خواست. امام علیه السلام فرمود: «تو پرچمدار من هستی.» ابوالفضل عرض کرد: برادر! سینه من تنگ شده و زندگی برایم ناگوار گردیده است.» امام علیه السلام فرمود: «اگر تصمیم میدان رفتن داری نخست برای ما آبی فراهم کن!»

(۲) حضرت ابوالفضل علیه السلام مشک را برداشت و خود را به آب رساند و مشک را از آب پر نمود و چون مستی از آب برداشت که بنوشد به یاد عطش برادر خود افتاد (و گفت: «به خدا سوگند، تا وقتی برادرم حسین علیه السلام تشنه است از این آب نخواهم چشید.» سپس به نفس خویش خطاب نمود و گفت:

(۳) «ای نفس! چگونه می خواهی بعد از حسین زنده باشی و آب گوارا بنوشی، در حالی که برادرت حسین علیه السلام آماده شهادت است!» پس آب را برداشت و لب تشنه از فرات خارج شد و چون [کوفیان] راه را بر او بستند با شمشیر به آنان حمله نمود و

ص: ۳۴۲

۱- (۱) روایه اخری فی مقتل العباس علیه السلام و اخوته لأمه و ابیه و فی روایه اخری: لَمَّا رَأَى الْعَبَّاسُ بَنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّه اخيه الحسين عليه السلام بعد قتل اصحابه و جمله من اهل بيته قال لاختوته الثلاثه من امه و ابیه عبدالله و جعفر و عثمان: تقدّموا لاحتسبكم عندالله تعالى فتقدّموا حتّى قتلوا فجاء الى اخيه الحسين عليه السلام و استأذن فى القتال فقال له: انت حامل لوائى فقال له: ضاق صدرى و سئمت الحياه فقال له الحسين عليه السلام ان عزمتم فاستسق لنا ماء فاخذ قربه و حمل على القوم حتّى ملأ القربه و اغترف من الماء غرفه ثمّ ذكر عطش اخيه الحسين عليه السلام فرمى بها وقال: يا نفس من بعد الحسين هونى و بعده لا كنت ان تكونى هذا حسين وارد المنون و تشریین بارد المعین و الله ما هذا فعال دینی و لا فعال الصادق الیقین

۲- (۲) ثمّ عاد فاخذوا عليه الطريق فجعل يضربهم بسيفه و هو يقول: لا أرب الموت اذا الموت رقى حتّى اوارى فى المصاليه لقی انى أنا العباس اغدو بالسقا و لا- أهاب الموت يوم الملقى ففرقهم فضره حکيم بن الطفيل على يمينه فبرأها فأخذ اللواء بشماله و هو يقول: و الله ان قطعتموا يمينى انى احمى ابداء عن دینی فضره زيد بن ورقاء على شماله فبرأها فضمّ اللواء الى صدره و هو يقول: الا ترون معشر الفجار قد قطعوا بغيهم يسارى

گفت: «من از مرگ باکی ندارم و می جنگم تا خدا را ملاقات کنم. من سقا نامیده شده ام و از مرگ باکی ندارم.»

(۱) پس مردم را متفرق می نمود و به سوی خیمه ها می رفت تا این که حکیم بن طفیل دست راست او را قطع نمود، او پرچم را به دست چپ خود گرفت و گفت: به خدا سوگند، اگر دست راست مرا قطع کردید، هرگز از حمایت دین خود دست نخواهم کشید.» و چون زید بن ورقا دست چپ او را قطع نمود، پرچم را به سینه خود گرفت و گفت: «ای مردم فاجر! ببینید چگونه دست چپ مرا از روی ظلم قطع نمودید؟!»

پس مردی با عمود آهنی بر سر او زد و عباس علیه السلام از روی اسب به زمین افتاد و با صدای بلند صدا زد: «ای برادر، برادر خود را دریاب!» پس امام علیه السلام مانند بازشکاری به طرف او آمد و چون دید دست های او قطع گردیده و فرق او شکافته و تیر در چشم او فرو رفته و بدن او پاره پاره است کمر خم نمود و بر بالین او نشست و گریه کرد تا روح از بدن او مفارقت نمود.

سپس برخاست و بر لشکر کوفه حمله برد و از راست و چپ آنان را با شمشیر می زد و آنان مانند گوسفندانی که از گرگ فرار می کنند فرار می کردند. [و او می فرمود: «به کجا فرار می کنید، شما که برادرم را کشتید؟!»]

سخنان امام سجاد و امام صادق در باره حضرت ابا الفضل علیهم السلام

(۲) علامه مجلسی در بحار از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «عموی ما

ص: ۳۴۳

۱- (۱) فضربه رجل بعمود علی رأسه فخرّ صریحا الی الارض و نادى باعلی صوته ادرکنی یا اخی فانقضّ علیه ابو عبد الله علیه السلام كالصقر فرآه مقطوع الیمین و الیسار مرضوخ الجبین مشکوک العین بسهم مٹخنا بالجراحه فوقف علیه منحیا و جلس عند رأسه یبکی حتی فاضت نفسه الزکیه ثم حمل علی القوم فجعل یضرب فیهم یمینا و شمالاً فیفرون منه کما تفرّ المعزی اذا شدّ فیها الذئب. (فقال لهم: این تفرّون و قد قتلتم اخی؟!)(مقتل ابی مخنف ص ۱۷۹، ینایع المودّه ج ۳ ص ۶۷)

۲- (۲) عباس کبش کتیبی و کنانتی و سری قومی بل أعزّ حصونی یا ساعدی فی کلّ معترک به اسطو و سیف حمایتی یمینی لمن اللوا اعطی و من هو جامع شملی و فی ضنک الزحام یقینی ما روی عن الصادق و السّجاد فی حقّ العباس علیهم السلام روی عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام أنّه قال کان عمّنا العباس بن علی نافذ البصیره صلب الایمان جاهد مع ابی عبد الله الحسین علیه السلام و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا.

عباس شخصی با بصیرت، دقیق النظر و قوی الایمان بود، او همراه برادر خود امام حسین علیهما السلام جهاد نمود و آزمایش خوبی از خود نشان داد و در نهایت افتخار شهادت را به دست آورد.»

(۱) از امام سجاد علیه السلام نقل شده که روزی نظر مبارک او به عیدالله، فرزند عباس علیه السلام افتاد، پس گریان شد و فرمود: «هیچ روزی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت تر از روز جنگ احد که در آن عموی او حمزه بن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسوله - به شهادت رسید نبود و بعد از آن روزی سخت تر از روز جنگ موته که در آن نیز پسر عم او جعفر بن ابی طالب برادر امیرالمؤمنین علیهما السلام به شهادت رسید نبود [لکن] هیچ روزی سخت تر از روز عاشورا که در آن روز سی هزار نفر به جنگ فرزند پیامبر خود حسین بن علی علیهما السلام آمدند و خود را مسلمان می دانستند و همه آنان با ریختن خون امام خود به خدا تقرب می جستند نبوده است؛ و این در حالی بود که آنان را نصیحت نمود و خدا را به یاد آنان آورد ولی نصیحت او را نپذیرفتند و از روی دشمنی و ظلم او را به شهادت رساندند.»

(۲) سپس فرمود: «خدا رحمت کند عباس علیه السلام را که در سختی ها برادر خود را بر

ص: ۳۴۴

۱- (۱) و روی عن علی بن الحسین علیه السلام انه نظر یوما الی عیدالله بن العباس بن علی علیه السلام فاستعبر ثم قال: ما من یوم اشد علی رسول الله صلی الله علیه و آله من یوم احد قتل فیہ عمه حمزه بن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسوله و بعده یوم مؤته قتل فیہ ابن عمه جعفر بن ابی طالب و لا یوم کیوم الحسین علیه السلام ازدلف الیه ثلاثون الف رجل یزعمون انهم من هذه الامه کل یتقرب الی الله عزوجل بدمه! و هو یدکرهم بالله فلا یتعظون حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا ثم قال علیه السلام: رحم الله العباس فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه و ان للعباس عندالله تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه.

۲- (۲) و لعنم ما قال حفیده الفضل بن محمد بن الفضل بن الحسن بن عیدالله بن العباس: اننی لأذکر للعباس موقفه بکربلاء و هام القوم تختطف یحیی الحسین و یحمیه علی ظلما و لا یولی و لا یشی فیختلف و لا أری مشهدا یوما کمشده مع الحسین علیه الفضل و الشرف اکرم به مشهدا بانت فضیلته و ما اضاع له افعاله خلف ***

خود مقدم داشت و جان خویش را فدای او نمود و هر دو دست او [برای سقایی] قطع گردید. همانا در قیامت برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقام و منزلتی است که تمام شهدا حسرت آن را می برند.»

محدث بزرگوار قمی در کتاب منتهی الآمال می گوید: حضرت ابوالفضل علیه السلام که از پستان شجاعت شیر مکیده بود چون شیر خروشان بر لشگر کوفه حمله نمود و با خواندن رجز چنان که گذشت آنان را از هر طرف متفرق ساخت.

تا آنکه به روایتی هشتاد نفر را به هلاکت رساند و خود را به شریعه فرات رساند و چون جگر او از تشنگی تافته بود کفی از آب برداشت و خواست که بنوشد، بیاد تشنگی برادر خود حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد پس آب را به ریخت و مشگ را پر از آب نمود و برکتف راست افکند و از شریعه فرات خارج گردید.

(۱) تا مگر آب را به خیمه ها رساند و کودکان را از تشنگی برهاند لشگر کوفه چون چنین دیدند اطراف او را احاطه کردند و او مانند شیر خشم آلود بر آنان حمله می نمود و چون نوفل ازرق و یزید بن ورقاء او را کمین کردند و با شمشیر دست راست او را قطع نمودند او مشگ آب را برشانه چپ قرارداد و شمشیر را نیز به دست چپ گرفت و بر آن ها حمله می کرد و این رجز می خواند:

و الله ان قطعتم یمینی ائی اُحامی ابداء عن دینی

و عن امام صادق الیقین بخل النبی الطاهر الامینی

تا این که حکیم بن طفیل و یا نوفل از کمین بیرون آمد و دست چپ او را جدا نمود پس عباس علیه السلام این رجز خواند:

یا نفسی لا تخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار

مع النبی السید المختار قد قطعوا بیغیهم یساری

فأصلهم یا ربَّ حرَّ النار

ص: ۳۴۵

۱- (۱) و اذکر ابوالفضل هل تنسی فضائله فی کربلا- حین جدّ الامر و التبسوا و اسی اخاه وفاداه بمهجه و خاض فی غمرات الموت منغمسا ففز ابوالفضل بالفضل العظیم بما اسدیته فعلیک الفضل قد حبسا قضیت حقّ الاخا و الدین مبتذلا للنفس فی سقی اطفال له و نسا

و مشگ آب را به دندان گرفت و همت گماشت تا بلکه آب را به خیمه ها رساند ناگاه تیری به مشگ آب رسید و آب ها روی زمین ریخت و تیر دیگری بر سینه مبارک آن حضرت اصابت نمود و از اسب بروی زمین افتاد و فریاد برآورد و برادر خود را طلب نمود.

امام حسین علیه السلام که صدای برادر را شنید خود را به او رساند و چون برادر را مجروح و بدون دست دید گریان شد و فرمود: الآن انکسر ظهري و قلت حیلتی یعنی اکنون پشت من شکست و راه تدبیر و چاره ام بسته شد. (منتهی الآمال ج ۱/۲۷۸)

ص: ۳۴۶

شهادت عبدالله رضیع و کودکی از فرزندان عقیل

(۱) علامه سید محسن امین در کتاب مجالس السنیة می گوید: هنگامی که در روز عاشورا همه یاوران و اهل بیت امام حسین علیه السلام کشته شدند یکی از نواده های عقیل بن ابی طالب به نام محمد بن ابی سعید بن عقیل که فرزندی خردسال بود و در گوش هایش گوشواره ای از درّ آویزان نموده بودند چوبی از چوب های خیمه را به دست گرفت و از خیمه بیرون آمد؛ در حالی که اضطراب داشت و به طرف راست و چپ نگاه می کرد و از وحشت و اضطراب گوشواره هایش می لرزید. پس هانی بن ثبیت حضرمی به او حمله برد و با شمشیر خود بر او زد و او را شهید نمود؛ در حالی که مادر او شهربانو به او نگاه می کرد و مبهوت مانده بود و تکلم نمی کرد.

چون کار بر امام علیه السلام سخت شد صدای فرزند زهرا علیهما السلام بلند شد و فرمود: «آیا کسی هست که دشمن را از حرم پیامبر صلی الله علیه و آله دور کند؟ آیا خداپرستی هست که در باره ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا از ما فریادرسی کند؟ آیا کسی هست که برای خدا به ما کمک دهد؟»

(۲) سپس به خیمه بازگشت و به خواهر خود زینب فرمود: «کودک خردسال مرا

ص: ۳۴۷

۱- (۱) مقتل عبدالله الرضیع و محمد بن ابی سعید بن عقیل لما قتل جمیع انصار الحسین علیه السلام و اهل بینه خرج غلام من خباء من اخیه الحسین علیه السلام و هو محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب و فی اذنیه درّتان فأخذ بعود من عیدان الخباء و هو مذکور فجعل یلتفت یمینا و شمالا و قرطاه یتذبذبان فحمل علیه هانی بن ثبیت الحضرمی فضربه بالسیف فقتله فصارت امه شهربانویه تنظر الیه و لا تتکلم کالمدهوشه. و نادى الحسین علیه السلام هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغيث یرجو الله فی اغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا؟! و تقدّم الی باب الخیمه و قال لزینب: ناولینی ولدی الصغیر حتی اودّعه فأتی بابنه عبدالله و امه الزّباب بنت امری القیس فاخذته و اجلسه فی حجره و أوماً الیه ليقبله فرماه حرمله بن کاهل او کاهن الاسدی بسهم فوق فی نحره فذبحه فقال لزینب: خذیه ثم تلقی الدم بکفّیه فلما امتلأتا رمی بالدم نحو السماء ثم قال: هون علی ما نزل به انه بعین الله.

۲- (۲) و فی روایه انه صبّه فی الارض ثم قال: یا رب ان حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خیر منه ثم حمله حتى وضعه مع قتلی اهل بینه. و فی روایه انه حفر له بجفن سیفه و رمّله بدمه فدفنه. و منعطف أهوی لتقییل طفله فقبل منه قبله السهم منحرًا (البجارج ۴۵/۴۷ و ۴۵، المجالس ص ۱۱۰).

بیاور تا با او وداع کنم.» و چون عبدالله فرزند رباب را به دست او دادند امام علیه السلام او را گرفت و در دامن خود گذارد و چون خواست که او را بیوسد حرمله تیری به گلوی او زد و گلوی او را پاره نمود. پس امام علیه السلام به خواهر خود زینب فرمود: «او را بگیر!» سپس دو دست خود را از خون او پر کرد و به طرف آسمان پاشید و فرمود: «چون در محضر خداوند است برای من آسان می باشد.»

در روایت دیگری آمده است که خون فرزند خود را بر زمین ریخت و فرمود: «خدایا، اگر کمک آسمانی خود را از ما دریغ نمودی پاداشی بهتر از آن به ما عطا فرما.» سپس فرزند خود را برداشت و در میان کشته ها گذارد.

در روایت دیگری آمده است که آن حضرت با شمشیر خود قبر کوچکی حفر نمود و فرزند خود را که به خون خود آغشته شده بود زیر خاک پنهان کرد.

شهادت عبدالله فرزند خردسال امام حسن علیه السلام

(۱) در مقتل ابی مخنف و بحار و مجالس آمده است که چون اصحاب و اهل بیت امام حسین علیه السلام کشته شدند و او تنها مانده بود و دشمن او را احاطه نموده بود، عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که جوانی نزدیک به بلوغ بود از خیمه زن ها خارج شد. زینب علیها السلام خواست که او را نگهدارد، امام علیه السلام نیز به زینب فرمود: «ای خواهر او را بگیر!»

(۲) لکن عبدالله به سختی خود را از عمه اش زینب جدا نمود و کنار عموی خود

ص: ۳۴۸

۱- (۱) مقتل عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام لما قتل انصار الحسين عليه السلام و اهل بيته و بقي وحيدا فريدا و قد احاط به القوم خرج من عند النساء عبدالله بن الحسن بن علي عليهما السلام و هو غلام لم يراهق فلحقته زينب بنت علي عليهما السلام لتحبسه فقال لها الحسين عليه السلام: احبسيه يا اختي فابي و امتنع عليها امتناعا شديدا و جاء يشتد الي عمه الحسين عليه السلام حتى وقف الي جنبه و قال: لا افارق عمي فاهوى بحربن كعب الي الحسين عليه السلام بالسيف.

۲- (۲) فقال له الغلام: ويلك يا ابن الخبيثه اتقتل عمي؟! فضربه بحر بالسيف فاتقاها الغلام بيده فأطنها الي الجلد فاذا هي معلقه فنادی الغلام يا عمّاه او يا امّاه فاخذّه الحسين عليه السلام فضمّه الي صدره و قال: يا بن اخي اصبر علي ما نزل بك و احتسب في ذلك الخير فانّ الله يلحقك بآبائك الصالحين برسول الله صلى الله عليه و آله و عليّ و حمزه و جعفر و الحسن صلى الله عليهم اجمعين فرماه حرمله بسهم فذبحه و هو في حجر عمه. (ابى مخنف ص ۱۹۱، المجالس ص ۱۱۱، البحار ج ۴۵/۵۳) هبوا انكم قاتلتهم فقتلتهم فما بال اطفال تقاسى نبالها

رفت و گفت: «من از عمویم جدا نخواهم شد.» و چون بحرین کعب شمشیر خود را بر حسین علیه السلام فرود آورد، عبدالله گفت:

«وای بر تو، ای فرزند خبیثه! می خواهی عموی مرا بکشی؟» پس کعب با شمشیر خود بر امام علیه السلام زد و عبدالله دست خود را مقابل او گرفت و دست او قطع شد و به پوست آویزان گردید. پس صدا زد: «ای عمو و ای مادر، به فریادم برسید!» امام علیه السلام او را به سینه چسبانید و فرمود: «فرزند برادر! صبر کن که خیر تو در آن است و خداوند تو را به پدران صالحت رسول خدا و علی و حمزه و جعفر و حسن صلوات الله عليهم اجمعین ملحق خواهد نمود.» پس حرمله تیری به عبدالله زد و او در دامن عموی خود شهید شد.

مؤلف گوید: آنچه ذکر شد معروفین از شهدای بنی هاشم بودند و سایر شهدای بنی هاشم طبق تحقیق محدث بزرگوار قمی در منتهی الآمال عبارت اند از: عبدالله بن مسلم بن عقیل، محمد بن عبدالله بن جعفر، عون بن عبدالله بن جعفر، ابوبکر بن الحسن، ابوبکر بن علی، طفلی از آل امام حسین علیه السلام.

شهادت طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام و اتمام حجت آن حضرت

محدث قمی می گوید: حضرت سیدالشهدا علیه السلام بر در خیمه آمد و به زینب علیها السلام فرمود: «کودک صغیرم را به من سپارید تا او را وداع کنم.» پس آن کودک معصوم را گرفت و صورت به نزدیک او برد تا او را ببوسد که حرمله بن کامل اسدی تیری انداخت و بر گلوی آن طفل رسید و او را شهید کرد.

پس آن کودک را به خواهرداد. زینب علیها السلام او را گرفت و حضرت امام حسین علیه السلام دست های خود را زیر خون او قرار داد و، همین که پر شد به جانب آسمان افکند و فرمود: «هر مصیبتی که بر من نازل شود، سهل است زیرا در محضر خداوند است و او می بیند.»

سبط ابن جوزی در تذکره، از هشام بن محمد کلبی نقل کرده که چون حضرت امام حسین علیه السلام دید که لشکر در کشتن او اصرار دارند قرآن مجید را برداشت و آن را گشود و بر سر گذاشت و در میان لشکر ندا کرد: «بِئْسَ مَا كَانَتْ يَوْمَئِذٍ النَّاسُ يُحْجِجُونَ رِسَالَةَ اللَّهِ بِمَا كَانُوا يَعْتَدُونَ»؛ ای قوم! برای چه خون مرا حلال می دانید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا سخن جدم در حق من و برادرم حسن علیه السلام که فرمود: هَذَا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ به شما نرسیده است؟

در این هنگام که با آن قوم احتجاج می نمود ناگاه نظرش به طفلی از اولاد خود افتاد که از شدت تشنگی می گریست. پس آن کودک را بر روی دست گرفت و فرمود: «يَا قَوْمُ إِنَّ لَمْ تَرْحَمُونِي فَمَارَحْمُوا هَذَا الْوَلَدَ»؛ ای لشکر! اگر به من رحم نمی کنید، بر این طفل رحم کنید!

پس مردی از ایشان تیری به جانب آن طفل افکند و او را مذبح نمود. امام حسین علیه السلام شروع به گریستن کرد و گفت: «ای خدا! میان ما و قومی که ما را فرا خواندند که یاریمان کنند و سپس ما را کشتند حکم کن. پس ندایی از آسمان آمد که: یا حسین! او را بگذار که برای او دایه ای در بهشت است.»

در کتاب احتجاج آمده است که آن حضرت از اسب فرود آمد و با شمشیر گودالی در زمین کند و آن کودک را به خون خویش آغشته کرد و او را دفن نمود.

طبری از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است: «تیری بر گلوی پسری از آن حضرت که در کنار او بود رسید پس آن حضرت خون را بر او می مالید و می گفت: «اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِنُعْزِرُنَا فَقَتَلُونَا.»

سپس امر فرمود حبره ای (جامه ای است یمانی) آوردند آن را چاک کرد و پوشید و با شمشیر به سوی کارزار بیرون شد.

و فرمود:

«كُفِرَ الْقَوْمُ وَقَدَمَا رَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ

قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَابْنَهُ حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الْاَبْوِينِ

حَتَّى قَاتَلُوا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمَعُوا أَحْشَرُوا النَّاسَ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ»

پس مقابل آن قوم ایستاد و در حالی که شمشیر خود را برهنه در دست داشت

و دست از زندگانی دنیا شسته و یکباره دل به شهادت و لقای خدا بسته بود این اشعار را قرائت می فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطَّهْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مُفَخَّرًا حِينَ أَفْخَرُ
وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مِنْ مَشَى وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ يَزْهَرُ
وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ وَ عَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحِينَ جَعْفَرُ
وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا وَ فِينَا الْهُدَى وَ الْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ
وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ نَسَرُّ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَ نَعْجَهُرُ
وَ نَحْنُ وُلَاةُ الْحُوضِ نَسْقِي وُلَاتِنَا بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ
وَ شِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ وَ مُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْشَرُ»

پس مبارز طلبید و هر که در برابر او می آمد او را به خاک هلاکت می افکند تا آن که کشتار عظیمی نمود و جماعت بسیاری از شجاعان را به جهنم فرستاد، و دیگر کسی جرأت مبارزه با آن حضرت نکرد. پس آن حضرت بر میمنه حمله نمود و فرمود:

«الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ»

سپس بر مسیر حمله کرد و فرمود:

«أَنَا الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ آلَيْتُ أَنْ لَا أَتَنَّى»

«أَحْمَى عِيَالَاتِ أَبِي أَمْضَى عَلَى دِينِ النَّبِيِّ»

راوی گفته است: به خدا سوگند، من هرگز مردی را که لشکریان بسیاری او را احاطه کرده و یاران و فرزندان او کشته و اهل بیت او را محصور و مستأصل ساخته باشند شجاع تر و قوی القلب تر از امام حسین علیه السلام ندیدم؛ چه تمام مصایب در او جمع بود و تشنگی و حرارت و جراحت بسیار نیز بر او غالب بود و با وجود اینها گرد اضطراب بر دامن وقارش نشست و تزلزل در ساحت وجودش راه نیافت.

و با این حال می زد و می کشت و گاهی که ابطال رجال بر او حمله می کردند چنان بر ایشان می تاخت که ایشان چون گله گرگ دیده می رمیدند و از پیش روی آن حضرت می گریختند و دوباره گرد هم می آمدند و آن سی هزار نفر پشت به هم می دادند و به جنگ او می آمدند.

پس بر آن لشکر انبوه حمله می کرد و آنان مانند ملخ از پیش او پراکنده می شدند و لختی که اطراف او از دشمن تهی می گشت. از قلب لشکر روی به مرکز خویش می نمود و کلمه مبارکه «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ» را تلاوت می فرمود.

مؤلف گوید: شایسته است در این مقام کلام «جیمز کارکرن»، هندوی هندی را در شجاعت امام حسین علیه السلام نقل کنیم.

شیخ مرحوم در لؤلؤ و مرجان ترجمه عبارات این شخص را که در جلد دوم، کتاب او صفحه ۱۱۱ به زبان اردو که زبان متعارف هند است نوشته و منتشر ساخته نقل کرده است. و عین ترجمه عبارت او که در آن جا مذکور است چنین است:

شجاعت رستم مشهور زمانه است لکن مردانی چند گذشته که در مقابلشان نام رستم قابل بیان نیست، چنانچه حسین بن علی علیهما السلام شجاعتش بر همه شجاعان رتبه تقدّم یافته چرا که شخصی که در میان کربلا بر ریگ تفته با حالات تشنگی و گرسنگی مردانگی به کار برده باشد مقابل او نام رستم کسی آرد که از تاریخ واقف نخواهد بود.

سپس گوید: قلم که را یاراست که حال حسین علیه السلام برنگارد، و زبان که را طاقت که مدح ثابت قدمی هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی خوانخوار و شهادت هریک را چنانچه باید ادا نماید. نازک خیالی کجا این قدر رسا است که حال و دل های آنها را تصویر کند که بر سرشان چه پیش آمد.

از آن زمانی که عمرسعد با ده هزار فوج دور آنها را گرفته تا زمانی که شمر [ملعون] سراقده را از تن او جدا کرد.

مَثَل مشهور است که دواى يك، دو باشد؛ يعنى از آدم تنها كار برنمی آید تا دوّمی برایش مددكار نباشد. مبالغه بالاتر از آن نیست که در حقّ کسی گفته شود که فلان کس را دشمن از چهار طرف احاطه کرده است. ولی حسین علیه السلام را با هفتاد و دو تن هشت قسم از دشمنان احاطه کرده بودند و با وجود آن ثابت قدمی را از دست ندادند؛

چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج لشکر یزید بود که بارش نیزه و تیرشان مثل بادهای تیره طوفان ظلمت برانگیخته بودند. دشمن پنجم حرارت آفتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلک، صورت امکان نپذیرفته،

می توان گفت که حرارت و گرمی دیار عرب در غیر از عرب یافت نمی تواند شد. دشمن ششم ریگ تفتیده میدان کربلا بود که همانند آفتاب، شعله ور و مانند خاکستر تنور گرم، و سوزنده و آتش افکن بود بلکه دریای قهاری می توان گفت که حباب هایش آبله های پای بنی فاطمه بودند.

دو دشمن دیگر که از همه ظالم تر بودند، یکی تشنگی و دوم گرسنگی مثل همراهی بودند که ساعتی جدا نبودند، خواهش و آرزوی این دو دشمن همان وقت کم می شد که زبان ها از تشنگی چاک چاک می گردیدند، پس کسانی که در چنین معرکه هزارها کفار را مقابله کرده باشند بهادری و شجاعت برایشان حتم است.»

مؤلف گوید: این بود کلام متین این هندوی بت پرست که همانند خال مشکین دلربایی است در رخسار سفید کاغذ و سزاوار است که در ستایش او گفته شود: «به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را» [منتهی الآمال، ص ۷۱۴].

مؤلف گوید: در مقاتل نام دو بچه شیرخوار ذکر شده است یکی عبدالله رضیع و دیگری که نام او برده نشده و از او به نام «طفل شیرخواری از امام حسین علیه السلام» یاد شده است. و لکن نام فرزندی به نام «علی اصغر» در مقاتل ذکر نشده است.

امام در آخرین بار از خواهر خود درخواست لباس کهنه نمود

(۱) علامه مجلسی در بحار می گوید: چون اصحاب و اولاد و اهل بیت امام حسین علیه السلام کشته شدند، آن حضرت خود به میدان آمد و مبارز طلبید و هر کس مقابل او می آمد او را می کشت تا این که شمار زیادی را به هلاکت رساند و سپس به میمنه لشکر حمله نمود و فرمود: «کشته شدن بهتر از عار است و عار بهتر از دخول نار است...» سپس به میسره حمله نمود و فرمود: «من حسین بن علی هستم و سوگند یاد نموده ام که از جنگ باز نیستم و از عیالات پدر خود حمایت کنم و بر دین رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی بمانم.»

(۲) و چون از اهل بیت او تنها سه نفر باقی مانده بودند، به خواهر خود زینب فرمود: «برای من لباسی بیاورید که هیچ کس در آن رغبت نکند و من آن را زیر لباس خود قرار دهم تا پس از کشته شدن، بدن من برهنه نماند...» پس لباس کهنه را گرفت و آن را پاره نمود و زیر لباس خود قرار داد [و چون کشته شد اهل کوفه آن لباس را از بدن او درآوردند!]

(۳) سپس همراه آن سه نفر به لشکر کوفه حمله برد تا این که آن سه نفر کشته

شدند و خود تنها ماند و با وجود آن که جراحت های زیادی در سر و بدن مبارک او بود با لشکر کوفه می جنگید و آنها از راست و چپ به او حمله می کردند و او گاهی به میمنه حمله می کرد و گاهی به میسره و لشکر کوفه از او فرار می کردند.

یکی از روایان قصه کربلا می گوید: به خدا سوگند، من تاکنون کسی را ندیده بودم که اطراف او را احاطه کرده باشند و فرزندان و اهل بیت و اصحاب او را کشته باشند و این گونه قلب او آرام و مطمئن و با قدرت و جرأت باشد.

(۱) تا این که گوید: به خدا سوگند، من کسی را پیش از او و پس از او چنین ندیدم و اگر لشکر کوفه بر او حمله می بردند او با شمشیر بر آنها می تاخت و آنها مانند حیوانی که از گرگ فرار کند از او می گریختند. به خدا سوگند، او یک تنه بر آنها که سی هزار نفر بودند حمله می کرد و همه آنها مانند ملخ هایی که پراکنده شوند از او دور می شدند و او سپس به مرکز و محل اول خود باز می گشت و می فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

شمر چون این وضعیت را مشاهده کرد دستور داد سواره ها پشت سر پیاده ها حرکت کنند و تیراندازان را گفت تا او را تیرباران نمایند تا این که به قدری تیر بر بدن او زدند که مانند خارپشت شد و از جنگ باز ایستاد. پس لشکر کوفه مقابل او ایستادند و شمر با نیروی پیاده خود آمدند و بین او و بین خیمه ها و اهل و عیال او فاصله شدند.

(۲) در این هنگام امام علیه السلام فریاد برآورد و فرمود: «ای پیروان آل ابی سفیان! اگر

ص: ۳۵۵

۱- (۱) فَلَمَّا رَأَى شَمْرٌ ذَلِكَ اسْتَدْعَى الْفَرَسَانَ فَصَارُوا فِي ظَهْرِ الرَّجَالِ وَأَمَرَ الرَّمَاهُ أَنْ يَرْمُوهُ فَرَشَقُوهُ بِالسَّهْمِ حَتَّى صَارَ كَالْقَنْفَذِ فَاحْجَمَ عَنْهُمْ فَوْقَ فَوَائِهِ وَجَاءَ شَمْرٌ فِي جَمَاعِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ الَّذِي فِيهِ ثِقَلُهُ وَعِيَالُهُ. فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَلِكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ أَنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ يَوْمَ الْمَعَادِ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ أَنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ. فَنَادَاهُ شَمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ؟ فَقَالَ: أَقُولُ: أَنِّي أَقَاتِلُكُمْ وَتَقَاتِلُونَنِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جَنَاحٌ فَامْنَعُوا عِتَاتِكُمْ وَجَهَّالِكُمْ وَطَغَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دَمْتُ حَيًّا فَقَالَ شَمْرٌ: لَكَ ذَلِكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ ثُمَّ صَاحَ إِلَيْكُمْ عَنْ حَرَمِ الرَّجُلِ وَاقْصِدُوهُ بِنَفْسِهِ فَلَعْمَرِي هُوَ كَفُو كَرِيمٍ فَقَصِدُوهُ بِالْحَرْبِ وَجَعَلَ شَمْرٌ يَحْرُضُهُمْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلُوا يَحْمِلُونَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحُسَيْنُ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ فَيَنْكَشِفُونَ عَنْهُ وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ فَلَا يَجِدُ وَكَلَّمَا حَمَلَ بَفَرَسِهِ عَلَى الْفَرَاتِ حَمَلُوا عَلَيْهِ بِاجْمَعِهِمْ حَتَّى اجْلَوْهُ عَنْهُ. (البحار ج ۴۹/۴۵ و رواها في اللهوف ص ۱۰۶ و في المجالس ص ۱۱۲)

۲- (۲) يرى الفرات ولا يحظى بمورده لبت الفرات غدا من بعده يبسا

دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، در دنیا آزاد مرد باشید و به احساب عربی خود بازگردید؛ اگر عرب هستید.» شمر گفت: چه می گویی ای فرزند فاطمه؟

امام علیه السلام فرمود: می گویم: شما با من جنگ دارید و من با شما جنگ دارم لکن زنها نباید مورد حمله قرار گیرند. پس به جهال و افراد سرکش و ستمگر خود بگویید تا من زنده هستم متعرض حرم و اهل بیت من نشوند.» شمر گفت: این را از تو می پذیریم، ای فرزند فاطمه! و سپس به لشکر خود گفت: از خیمه های او دور شوید و به طرف او هجوم آورید!

پس لشکر کوفه به امام علیه السلام هجوم آوردند و او نیز به آنان حمله می کرد و آنها فرار می کردند تا این که عطش بر او فشار آورد و همواره آب طلب می نمود و کسی به او آب نمی داد و هر چه اسب خود را به طرف فرات می برد راه را بر او می بستند.

جنگ پیاده امام علیه السلام با اهل کوفه

(۱) در بحار و لهوف و مجالس آمده است که چون بر بدن امام علیه السلام جراحات

ص: ۳۵۶

۱- (۱) آخر قتاله راجلاً مع اهل الكوفة لما ائخن الحسين عليه السلام بالجراح و بقي كالقنفة طعنه صالح بن وهب المزني علي خاصرته طعنه فسقط عليه السلام عن فرسه الى الارض علي خده الايمن ثم قام و خرجت زينة الي باب الفسطاط و هي تنادي: وا أخاه واسيداه و اهل بيته ليت السماء اطبقت علي الارض و ليت الجبال تدكدكت علي السهل.

فراوانی وارد شد و بدن او مانند خارپشت گردید، صالح بن وهب نیزه ای بر خاصره او زد و امام علیه السلام از اسب با صورت به زمین افتاد، و باز برخاست و زینب علیها السلام از خیمه بیرون آمد و صدا زد:

«وا اخاه! واسیداه! وا اهل بیتاه!» سپس گفت: «ای کاش آسمان فرود آید و کوه ها متلاشی شود!» و چون عمر سعد نزدیک آمد، زینب گفت: «ای عمر! آیا ایستاده ای نگاه می کنی و برادرم حسین علیه السلام را می کشند؟! پس عمر سعد گریان شد و روی خود را از او برگرداند و پاسخی نداد. سپس زینب علیها السلام صدا زد: «ای مردم! وای بر شما! آیا بین شما یک مسلمان وجود ندارد؟» پس کسی جواب او را نداد.

(۱) امام علیه السلام در آن حال پیاده جنگ می کرد، اما مانند سواری شجاع از تیرهای دشمن پرهیز می نمود و ضربه خود را بر جاهای حساس وارد می کرد و بر سواره ها حمله می نمود و می فرمود: «آیا برای کشتن من اجتماع نموده اید؟ به خدا سوگند، بعد از من احدی از بندگان خدا را نمی کشید که خداوند بر شما بیش از کشتن من خشم کند. به خدا سوگند، من امیدوارم با کشته شدنم خداوند مرا عزیز نماید و شما را ذلیل کند و انتقام مرا از شما بگیرد به گونه ای که نفهمید.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، اگر مرا بکشید خداوند بین شما جنگ و خونریزی قرار خواهد داد و به آن راضی نخواهد شد تا در قیامت عذاب دردناک و مضاعفی بر شما وارد کند.»

(۲) پس پیاپی با آنها می جنگید تا این که ده ها جراحت بر بدن او وارد شد و چون

ص: ۳۵۷

۱- (۱) ودنا عمر بن سعد فقالت: یا عمر أیقتل ابو عبد الله و انت تنظر الیه؟ فدمعت عیناه حتی سالت دموعه علی خدی و لحيته و صرف وجهه عنها و لم یجبهها بشی ء فنادت ویلکم اما فیکم مسلم؟ فلم یجبهها احد بشی ء. و قاتل علیه السلام راجلا قتال الفارس الشجاع یتقی الرمیة و یفترص العوره و یشد علی الخیل و هو یقول: أعلی قتلی تجتمعون؟ اما و الله لا- تقتلون بعدی عبدا من عباد الله، الله اسخط علیکم لقتله منی و ایم الله انی لارجو ان یکرمنی الله بهوانکم ثم ینتقم لی منکم من حیث لاتشعرون. اما و الله لو قتلتمونی لألقى الله بأسکم بینکم و سفک دماءکم ثم لا یرضی لکم بذلک حتی یضاعف لکم العذاب الألیم و لم یزل یقاتل حتی اصابته عشرات الجراحات فوقف یستربح ساعه و قد ضعف عن القتال فبینا هو واقف اذ اتاه حجر فوقع علی جبهته فأخذ الثوب لیمسح الدم عن جبهته فأتاه سهم مسموم له ثلاث شعب فوقع علی قلبه فقال علیه السلام:

۲- (۲) بسم الله و بالله و علی مله رسول الله صلی الله علیه و آله ثم رفع رأسه الی السماء و قال: الهی انهم یقتلون رجلا- لیس علی وجه الارض ابن بنت نبی غیره ثم أخذ السهم فاخرجه من وراء ظهره فانبعث الدم کأنه میزاب فضعف و وقف. (البحار ج ۴۵/۱۵۵، المجالس ص ۱۱۳، اللهوف ص ۱۵۰) سهم اصاب حشاک یا ابن المصطفی سهم به کبد الهدایه قد رمی

از جنگ خسته شد ساعتی ایستاد تا استراحت کند پس سنگی بر پیشانی او زدند و چون خون جاری شد پیراهن خود را بال نمود که خون پیشانی را بگیرد که ناگهان تیر سه شعبه مسمومی بر قلب او زدند، پس فرمود: «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله صلی الله علیه و آله» و سپس سر به سوی آسمان نمود و فرمود: «خدایا، تو می دانی که این مردم کسی را می کشند که جز او فرزند دختر پیغمبری روی زمین نیست.» آن گاه آن تیر را از پشت سر بیرون آورد، در حالی که خون مانند ناودان از بدن او جاری بود.

فاتوان شدن امام علیه السلام و احاطه نمودن اهل کوفه او را

(۱) در مقتل ابی مخنف و بحار و مجالس نقل شده است که چون همه اصحاب و اهل بیت امام حسین علیه السلام کشته شدند و او یآوری نداشت شمر با جماعتی از یاران خود او را احاطه نمودند. پس مالک بن نسر کنندی با شمشیر بر سر او زد به گونه ای که کلاه خود حضرت را پاره کرد و بر سر مبارک او اصابت نمود و کلاه خود پر از خون شد. آن حضرت پارچه ای طلب نمود و بر سر خود بست و کلاهی بر آن گذارد و عمامه ای بر آن بست و شمر و همراهان او به لشکر خود باز گشتند و بعد از ساعتی باز آمدند.

(۲) پس امام علیه السلام بر آنان حمله کرد و آنها فرار کردند تا این که او را احاطه نمودند

ص: ۳۵۸

۱- (۱) فلما ضعف علیه السلام احاطوا به و حملوا علیه من کلّ جانبٍ لما قتل جميع انصار الحسين عليه السلام و اهل بيته و لم يبق معه احد اقبل شمر في جماعه من اصحابه فأحاطوا بالحسين عليه السلام فضربه مالك بن النسر الكندي على رأسه الشريف بالسيف و كان على رأسه برنس فقطع البرنس و وصل السيف الى رأسه فامتأ البرنس دما ثم ألقى البرنس و دعا بخرقه فشدّ بها رأسه و استدعى بقلنسوه اخرى فلبسها و اعتم عليها.

۲- (۲) و رجع شمر و من معه عن الحسين عليه السلام الى مواضعهم فمكثوا هنيهة ثم عادوا اليه فأخذ الحسين عليه السلام يشدّ عليهم فينكشون عنه ثم أنّهم احاطوا به ثم ضارب الرجاله حتى انكشوا عنه و كان قد ضعف عن القتال و تحاماه الناس فمكث طويلا من النهار و كلّما جاءه احد انصرف عنه كراهية ان يلقى الله بدمه.

و آن حضرت با آنان می جنگید تا وقتی که ناتوان شد و مردم از کشتن او پرهیز می کردند و هر کس نزد او می آمد از ترس این که قاتل او محسوب شود باز می گشت.

(۱) پس شمر فریاد کرد و به لشکر سواره و پیاده گفت: وای بر شما! منتظر چه هستید؟ باید او را بکشید! مادرانان به عزای شما بنشینند! سپس از هر سو به او حمله کردند و شخصی به نام زرعه بن شریک شمشیری بر کتف چپ او زد و امام علیه السلام نیز او را بر زمین زد. سپس شخص دیگری با شمشیر چنان بر شانه او زد که به رو به زمین افتاد و ناتوان شد و هر چه می خواست حرکت کند به زمین می افتاد. پس سنان بن انس نیزه ای در گلوگاه او فرو برد و سپس بیرون آورد و در سینه او داخل کرد و سپس تیری به گلوی حضرت زد و امام علیه السلام به زمین افتاد و نشست و تیر را از گلوی خود بیرون کشید و دست های خود را از خون گلو پر کرد و بر صورت و محاسن خود مالید و فرمود: «می خواهم این گونه خدا را ملاقات کنم که این مردم حق مرا نشناختند.»

(۲) هلال بن نافع می گوید: من کنار اصحاب عمر سعد ایستاده بودم که شخصی

ص: ۳۵۹

۱- (۱) فصاح شمر بالفرسان و الرجاله: و يحكم ما تنتظرون بالرجل اقتلوه ثكلتكم امهاتكم فحملوا عليه من كل جانب فضربه زرعه بن شريك على كتفه اليسرى و ضرب الحسين عليه السلام زرعه فصرعه و ضربه آخر على عاتقه بالسيف ضربه كبا بها لوجهه و كان قد أعيأ و جعل يقوم و يكبو و طعنه سنان بن انس النخعي في ترقوته ثم انتزع الرمح فطعنه في يوانى (البوانى الأضلاع المقدمه فى الصدر) صدره و رماه بسهم فوق فى نحره فسقط و جلس قاعدا فنزع السهم من نحره و قرن كفيته جميعا فكلما امتلأ تامن دمائه خضب بها رأسه ولحيته و هو يقول: هكذا ألقى الله مخضبا بدمي مغصوبا على حقي. قال هلال بن نافع: انى لواقف مع اصحاب عمر بن سعد اذ صرخ صارخ: ابشر ايها الأمير فهذا شمر قد قتل الحسين فخرجت بين الصفيين فوقفت عليه و انه ليجود بنفسه فوالله ما رأيت قتيلًا مضمخًا بدمه احسن منه و لا أنور وجهًا، و لقد شغلنى نور وجهه و جمال هيئته عن الفكره فى قتله.

۲- (۲) فاستسقى فى تلك الحال ماءً فسمعت رجلا يقول: و الله لا تذوق الماء حتى ترد الحاميه فتشرب من حميمها فسمعتته أنا ارد الحاميه فأشرب من حميمها؟! لا- و الله بل ارد على جدى رسول الله صلى الله عليه و آله و أسكن معه فى داره فى مقعد صدق عند مليك مقتدر و اشرب من ماء غير آسن و أشكو اليه ما ارتكبت منى و فعلتم بى. فغضبوا بأجمعهم حتى كأن الله لم يجعل فى قلب احد منهم من الرحمه شيئًا.

فریاد زد و به عمر سعد گفت: البشاره! ای امیر! شمر آمده و حسین را کشته است. پس من آمدم و خود را نزدیک گودی قتلگاه رساندم و دیدم امام علیه السلام در حال جان دادن است لکن ندیده بودم کسی را در حال جان دادن این چنین نورانی باشد، با این که آغشته به خون بود به طوری صورتش نورانی بود که مرا از فکر کشته شدن او بازداشته بود. پس از او شنیدم که در آن حال آب طلب می نمود و دیگری به او می گفت:

به خدا سوگند، آب نخواهی چشید تا از آب جوشان دوزخ بنوشی! پس آن حضرت در جواب او فرمود: «من از آب جوشان دوزخ می نوشم؟! به خدا سوگند، چنین نخواهد بود بلکه من بر جدّ خود وارد می شوم و در جوار او و رحمت الهی جای می گیرم و از آب گوارای بهشتی می نوشم و از شما شکایت خواهم نمود. پس همه آنها خشمگین شدند ولی گو این که در قلوب آنان ذره ای از رحم یافت نمی شد.

(۱) در این حال سنان بن انس به خولی گفت: سر او را از بدن جدا کن! و چون خولی خواست که سر او را جدا کند ترسید و ناتوان شد. پس سنان [و یا شمر] به او گفت: خدا دست تو را قطع کند! چرا ترسیدی؟ پس سنان بن انس - و به روایتی شمر - سر از بدن امام علیه السلام جدا نمود، او در آن حال می گفت: به خدا سوگند، من سر از بدن تو جدا می کنم و می دانم که تو سید و آقایی هستی که مقام تو از همه بالاتر است و تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و بهترین مردم از جهت پدر و مادر هستی! و سپس شمر سر

ص: ۳۶۰

۱- (۱) و قال سنان لخولی بن زید اجتزّ رأسه فبدر خولی لیجتزّ رأسه فضعف وارعد فقال له سنان و قیل شمر: فتّ الله فی عضدک ما لک ترعد و نزل سنان و قیل شمر الیه فذبحه ثمّ اجتزّ رأسه الشریف و هو یقول: و الله انّی لأجتزّ رأسک و اعلم انّک السید المقدمّ و ابن رسول الله و خیر الناس أبا و أمّا. ثمّ دفع الرأس الشریف الی خولی فقال: احمله الی الأمیر عمر بن سعد. (ابی مخنف ص ۱۷۱، المجالس ص ۱۱۴، البحار ج ۴۵/۵۵)

مبارک آن حضرت را به خولی داد و گفت: آن را نزد امیر خود عمر سعد ببر!

وقایع بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا

(۱) علامه سید محسن امین در کتاب مجالس السنیه می گوید: همین که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید لشکر کوفه مشغول غارت خیمه ها و لباس های آن حضرت شدند، پس اسحاق بن حویه حضرمی پیراهن او را که بیش از یکصد و ده جای تیر و نیزه و شمشیر در آن بود برگرفت.

بعضی گفته اند: در لباس آن حضرت یکصد و بیست جای تیر وجود داشت و در بدن شریف او سی و سه جای نیزه و سی و چهار جای شمشیر بود.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «در بدن امام حسین علیه السلام سی و سه جای نیزه و سی و چهار جای شمشیر دیده شد.»

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «در بدن امام حسین علیه السلام سیصد و بیست و اندی اثر زخم دیده شد.»

(۲) و در روایتی آمده است: «در بدن شریف آن حضرت سیصد و شصت

ص: ۳۶۱

۱- (۱) ما جرى يوم عاشوراء بعد قتل الحسين عليه السلام لما قتل الحسين عليه السلام اقبل القوم على سلبه فأخذ قميصه اسحاق بن حويه الحضرمي و وجد في قميصه عليه السلام مائه و بضع عشره ما بين رميه و طعنه و ضربه . و قيل: وجد في ثيابه مائه و عشرون رميه بسهم و في جسده الشريف ثلاث و ثلاثون طعنه برمح و اربع و ثلاثون ضربه بسيف. و عن الصادق عليه السلام انه وجد بالحسين عليه السلام ثلاث و ثلاثون طعنه و اربع و ثلاثون ضربه، و عن الباقر عليه السلام انه وجد به ثلاثمائه و بضعه و عشرون جراحه. و في روايه ثلاثمائه و ستون جراحه، و اخذ سراويله بحربن كعب التميمي. و اخذ ثوبه أخ لاسحاق بن حويه و اخذ قطيفه له كانت من خز قيس بن الاشعث بن قيس و اخذ عمامته الأخنس. و اخذ برنسه مالك بن النسر و كان من خز فلما قدم على اهله أخذ يغسل عنه الدم فقالت له امرأته: أسلب ابن رسول الله تدخل بيتي؟ اخرجه عني و اخذ نعليه الاسود بن خالد و أخذ درعه البتراء عمر بن سعد فلما قتل عمر أعطاه المختار لقاتله و اخذ سيفه الفلافس النهشلي و اخذ القوس الرجيل بن خيثمه الجعفي و اخذ خاتمه بجدل بن سليم الكلبي.

۲- (۲) و مال الناس على الفرش و الحلل و الإبل فانتهبوها و انتهبوا رحله و ثقله و سلبوا نساءه. (البحار ج ۴۵/۵۷، المجالس ص ۱۱۶) و صيح في رحله نهبا و ما تركوا على عقائل بيت الوحي من حجب! *** لم يسلبوه الدرع الا بعدما تركته أسهم بغيرهم

كالقنفذ

جراحت دیده شد.» سپس می گوید: سراویل و بیرجامه های آن حضرت را بحرین کعب تمیمی برداشت و پیراهن عربی او را برادر اسحاق بن حویه برگرفت، و قطیفه او را که از خز بود قیس بن اشعث برداشت و عمامه آن حضرت را اخنس گرفت و کلاه خود او را مالک بن نسر گرفت و آن از خز بود و چون به خانه خود آورد و می خواست که آن را بشوید همسر او گفت: لباس فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به منزل من آورده ای؟! آن را از خانه من خارج کن!

کفش های آن حضرت را اسودبن خالد برداشت و زره آن حضرت را که قیمتی بود عمر بن سعد ملعون گرفت و چون عمر سعد کشته شد مختار آن را به قاتل او داد. و شمشیر او را فلافس نهشلی گرفت، و کمان او را رجیل بن خيثمه جعفی و انگشتر او را بجدل بن سلیم کلبی برداشت.

سپس لشکر کوفه هجوم آوردند و فرش ها و زیورها و لباس زن ها و شترها و هرچه بود را غارت نمودند!

بیچارگی اهل بیت امام حسین علیه السلام و غارت خیمه ها

(۱) علامه مجلسی در بحار و علامه سید محسن امین در مجالس نقل کرده اند که چون امام حسین علیه السلام به شهادت رسید اهل بیت آن حضرت پریشان شدند و امّ کلثوم دست های خود را روی سر گذارد و صدا زد: «وامحمداه! واجعفراه! واحمزته! واحسنه!» سپس گفت: «این بدن حسین است که در بیابان کربلا افتاده و سر او را از قفا بریده اند و عمامه و ردای او را برده اند!»

سپس لشکر عبیدالله برای غارت خیمه های فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور چشم فاطمه زهرا علیها السلام شتاب کردند.

ص: ۳۶۲

۱- (۱) اضطرار اهل بینه علیه السلام بعد قتله و نهب الخيام لما قتل الحسين عليه السلام وضعت امّ کلثوم یدها علی أم رأسها و نادت: وامحمداه واجعفراه واحمزته و احسنه هذا حسين بالعرا صریح بکربلا محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامه و الرداء.

(۱) حمیدبن مسلم می گوید: من زنی از قبیله بکرین وائل را که با همسر خود در لشکر عمرسعد بود دیدم که چون دید لشکر عمرسعد به خیمه ها هجوم می برند و لباس زن ها را غارت می کنند شمشیری برداشت و به طرف آنها رفت و گفت: ای آل بکرین وائل! آیا نشسته اید و لباس دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را غارت می کنید؟ حکمی جز حکم خدا نیست، باید انتقام رسول الله صلی الله علیه و آله را از این مردم گرفت. پس همسر او آمد و او را به جای خود بازگرداند.

(۲) حمیدبن مسلم سپس می گوید: چون خیمه ها را غارت کردند و به زین العابدین علیه السلام - که سخت بیمار بود - برخورد نمودند عده ای از نیروهای پیاده تحت فرمان شمر به او گفتند: آیا این علیل را نکشیم؟ و چون شمر اراده کشتن او را کرد من به او گفتم:

سبحان الله! آیا بچه ها را هم می کشی؟ و از کشتن او مانع شدم تا این که عمرسعد آمد و زن ها بر سر او فریاد زدند و صدا به گریه بلند نمودند عمرسعد به اصحاب خود گفت: کسی داخل این خیمه ها نشود و متعرض این مریض نگردد و هر چه به غارت برده اند باز گردانند لکن کسی چیزی باز نگرداند.

در روایتی نقل شده است که لشکر عمرسعد خیمه ها را آتش زدند و زن ها با چشم های گریان و در حالی که لباس های آنان را ربوده بودند و حاجابی نداشتند از خیمه ها خارج گردیدند.

ص: ۳۶۳

۱- (۱) و اقبل القوم علی نهب بیوت آل الرسول و قرّه عین الزهراء البتول علیهم السلام قال حمیدبن مسلم: رأیت امرأه من بکر بن وائل کانت مع زوجها فی اصحاب عمر بن سعد فلما رأّت القوم قد اقتحموا علی نساء الحسین علیه السلام فی فسطاطهنّ و هم یسلبنهنّ اخذت سیفا و اقبلت نحو الفسطاط و قالت: یا آل بکرین وائل أتسلب بنات رسول الله صلی الله علیه و آله؟! لا حکم الا لله یا لثارات رسول الله فأخذها زوجها وردّها الی رحله. و انتهو الی علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام و هو منبسط علی فراش و هو شدید المرض و کان مریضا بالذرب (ای الاسهال) و قد اشرف علی الموت و مع شمر جماعه من الرجال فقالوا له: ألا نقتل هذا العلیل؟ فأراد شمر قتله فقال له حمیدبن مسلم:

۲- (۲) سبحان الله أتقتل الصبیان انما هو صبّی و انه لمابه فلم یزل یدفعهم عنه حتّی جاء عمر بن سعد فصاح النساء فی وجهه و بکین فقال لاصحابه: لا یدخل احد منکم بیوت هؤلاء و لاتتعرضوا لهذا الغلام المریض و من اخذ من متاعهنّ شیئا فلیردّه فلم یرد احد شیئا. و فی روایه انهم اشعلوا النار فی الفسطاط فخرجن منه النساء باکیات مسلّبات

سپس می گوید: عمرسعد به لشکریان خود گفت: چه کسانی مایل هستند که اسب بر بدن حسین بتازانند؟ پس ده نفر آماده شدند و اسب های خود را بر سینه و پشت امام علیه السلام تاختند و بدن مبارک او را زیر سم اسبان خود لگدمال کردند!

(۱) آن گاه می گوید: این ده نفر پس از شهادت امام حسین علیه السلام نزد عیدالله آمدند و گفتند: ما کسانی هستیم که بر بدن امام حسین علیه السلام اسب تاختیم و سینه و پشت او را لگدمال کردیم. پس عیدالله دستورداد جایزه مختصری به آنها دادند.

سپس می گوید: این ده نفر را مختار گرفت و دست و پای آنان را با زنجیر بست و بر بدن آنها اسب دواند تا هلاک شدند.

ارسال سر مبارک امام حسین علیه السلام برای عیدالله زیاد «لعنه الله»

(۲) در بحار و مجالس نقل شده است که پس از آن که عمرسعد در روز عاشورا فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به شهادت رساند سر مبارک او را به خولی سپرد تا به کوفه نزد عیدالله زیاد ببرد.

(۳) طبری و ابن اثیر و دیگران گفته اند: هنگامی که خولی سر مبارک امام علیه السلام را به کوفه آورد قصر عیدالله بسته بود پس آن را به خانه برد و زیر طشتی گذارد و داخل

ص: ۳۶۴

۱- (۱) و نادی عمرین سعد فی اصحابه: من ینتدب للحسین؟ فیوطی ء الخیل ظهره و صدره فانتدب منهم عشره فداسوا الحسین علیه السلام بحوافر خیولهم حتی رضوا ظهره و صدره و جاء هؤلاء العشره حتی وقفوا علی ابن زیاد فقال احدهم: نحن رضنا الصدر بعد الظهر بكلّ یعوب شدید الاسر

۲- (۲) فقال ابن زیاد من أنتم؟ قالوا: نحن الذین وطننا بخیولنا ظهر الحسین حتی طحنّا جناجن صدره، فأمر لهم بجائزه یسیره و هؤلاء اخذهم المختار فشدّ أیدیهم و أرجلهم بسکک الحدید و أوطأ الخیل ظهورهم حتی هلكوا. (البحار ج ۴۵/۵۹ - ۶۰، المجالس ص ۱۱۶) ارسال رأس الحسین علیه السلام لعیدالله بن زیاد لعنه الله

۳- (۳) لَمَّا كان یوم عاشورا سرح عمرین سعد ذلك الیوم برأس الحسین علیه السلام مع خولی بن یزید الی عیدالله بن زیاد. قال الطبری و ابن الأثیر و غیرهما: فوجد القصر مغلقا فأتی بالرأس الی منزله فوضعه تحت إجانة و دخل فراشه و قال لامرأته: جئتک بغنی الدهر هذا رأس الحسین معک فی الدار، فقالت: ویلک جاء الناس بالذهب و الفضة و جئت برأس ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و الله لا یجمع رأسی و رأسک بیت و قامت من الفراش فخرجت الی الدار. (البحار ج ۴۵/۱۲۵)

فراش خود رفت و به عیال خود گفت: امشب برای تو چیزی آورده ام که تو را بی نیاز خواهد نمود و آن سر حسین است که اینک کنار توست! همسر او گفت: وای بر تو، مردم برای خانواده خود طلا و نقره می آورند و تو برای من سر بریده فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورده ای؟! و پس برخاست و از فراش و اطاق خود خارج شد و گفت: دیگر سر خود را کنار تو نخواهم گذارد.

(۱) سپس عمر سعد دستور داد سرهای شهدای دیگر را که هفتاد و دو سر بود از بدن جدا کردند و آنها را نیز برای عبیدالله به کوفه فرستاد و بقیه روز عاشورا و روز یازدهم را تا ظهر در کربلا ماند و سپس به طرف کوفه حرکت نمود و اهل بیت و فرزندان امام حسین علیه السلام را که بین آنان حضرت زین العابدین علیه السلام نیز حضور داشت و از شدت بیماری لاغر و نحیف شده بود همراه خود برد.

پس اهل بیت امام علیه السلام آنان را سوگند دادند که ما را از کنار شهدا عبور دهید و چون چشم آن ها به آن بدن ها افتاد فریاد کردند و بر صورت های خود زدند.

راوی می گوید: به خدا سوگند، فراموش نمی کنم که زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام برای برادر خود گریه می کرد و با صدای سوزناک و قلبی پریشان می گفت: «یا رسول الله! درود خدا بر تو باد! این حسین توست که بدن او آغشته به خون و اعضای او قطعه قطعه است! یا رسول الله! ببین دختران تو را به اسارت می برند! من شکایت خود را به خدا و رسول او و امیرالمؤمنین و فاطمه و حمزه سیدالشهداء می برم.»

ص: ۳۶۵

۱- (۱) و امر ابن سعد برؤوس الباقین من اصحاب الحسین علیه السلام و اهل بیته فقطعت و کان اثین و سبعین رأساً و سرح بها الی ابن زیاد و أقام بقیته الیوم العاشر و الیوم الحادی عشر الی الزوال ثمّ توجه الی الکوفه و حمل معه نساء الحسین علیه السلام و بناته و اخواته و من کان معه من الصبیان و فیهم علی بن الحسین علیه السلام فمروا بهم علی الحسین علیه السلام و اصحابه و هم صرعی! فلما نظرت النسوة الی القتلی صحن و ضربن وجوههنّ قال الراوی: فوالله لا أنسی زینب بنت علی و هی تندب الحسین علیه السلام و تنادی بصوت حزین و قلب کئیب: یا محمّده صلی علیک و علیک السّماء هذا حسینک مرّمل بالدماء مقطّع الأعضاء و بناتک سبایا الی اللّٰه المشتکی و الی محمّد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمه الزهرا و الی حمزه سید الشهداء.

(۱) سپس گفت: «ای رسول خدا! این بدن حسین توست که روی زمین مانده و باد بر او می وزد!» آن گاه گفت: «ای برادر! اندوه و حزن من بر تو تمام نمی شود و با کشته شدن تو رحلت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من تازه شد!» سپس رو به بدن های شهدا نمود و گفت: «ای اصحاب رسول خدا! بنگرید که ذریه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت می برند!»

و در بعضی از روایات آمده است که زینب علیها السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا! دختران تو را اسیر کردند و ذریه تو را کشتند و بدن های آنان را در بیابان رها کردند.

ای رسول خدا! این حسین توست که سر او را از قفا بردند و عمامه و ردای او را بردند. پدرم فدای کسی که او را غارت کردند و خیمه های او را دگرگون ساختند! پدرم فدای کسی که نه غایبی است که انتظار او را بکشم و نه مجروحی است که قابل معالجه باشد!

پدرم فدای شهیدی که با غصه و اندوه جان داد و لب تشنه او را شهید نمودند! پدرم فدای شهیدی که از محاسن او خون می چیکد، در حالی که نواده رسول خدا و سبط مصطفی و فرزند خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام بود!»

ص: ۳۶۶

۱- (۱) ثم قالت: یا محمداه هذا حسین بالعرى تسفى علیه ریح الصبا و احزنه و اکرباه علیک یا أباعبدالله الیوم مات جدی رسول الله یا اصحاب محمد هؤلاء ذریه المصطفى یساقون سوق السبایا. (المصدر) و فی بعض الروایات قالت: وامحمداه بناتک سبایا و ذریتک مقتله تسفى علیهم ریح الصبا و هذا حسین مجروز الرأس من القفا مسلوب العمامه و الرداء بأبى من اضحى عسکره یوم الاثنین نهبا بأبى من فسطاطه مقطّع العری بأبى من لاغائب فیرتجى و لا جریح فیداوی بأبى من نفسى له الفداء بأبى المهموم حتّى قضى بأبى العطشان حتّى مضى بأبى من شیبته تقطر بالدماء بأبى من جدّه رسول إله السماء بأبى من هو سبط نبی الهدى بأبى محمد المصطفى بأبى خدیجه الکبرى بأبى علی المرتضی بأبى فاطمه الزهرا قال: فأبکت و الله کلّ عدوّ و صدیق، ثم إن سکینه بنت الحسین علیه السلام اعتنقت جسد أبيها فاجتمع عدّه من الاعراب حتّى جرّوها عنه. (البحار ج ۴۵/۵۸/۵۹، المجالس ص ۱۱۸) و قيل: إن زینب علیها السلام قالت مخاطبه لجسد اخيها: أنت اخى و ابن امی و ابن والدى؟! ثم خطبت جدّها و قالت: یا جدّا صلّى علیک ملیک السماء هذا حسینک مرمل بالدماء مقطّع الأعضاء مسلوب العمامه و الرداء ثم خطبت اخيها و قالت: أخى یوم على صدر المصطفى و یوم على وجه الثرى!!

راوی می گوید: به خدا سوگند، زینب علیها السلام با سخنان خود دوست و دشمن را گریان کرد. آن گاه سکینه بدن پدر خود را در آغوش گرفت و از بدن پدر جدا نمی شد تا این که عده ای از اعراب به زور او را از بدن پدر جدا نمودند.

بدن شهدا سه روز روی زمین ماند

(۱) علامه مجلسی می گوید: عمر سعد روز عاشورا پس از فرستادن سرهای شهدا به کوفه، بر کشته های خود نماز خواند و بدن های آنان را دفن نمود و بدن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او را در بیابان رها نمود و بدن های شریف امام حسین و یاران او سه روز روی زمین ماند.

(۲) هنگامی که عمر سعد از کربلا خارج شد عده ای از بنی اسد که در غاضریه ساکن بودند آمدند و بر بدن های پاک شهدا نماز خواندند و آنها را دفن نمودند و بدن امام حسین علیه السلام را در همان محلی که الآن قبر اوست دفن کردند و فرزند او علی اکبر علیه السلام را پایین پای پدر به خاک سپردند و برای شهدای بنی هاشم و اصحاب نیز پایین پای قبر علی اکبر علیه السلام گودالی کردند و همه را یکجا دفن نمودند؛ و به این علت است که اهل معرفت از بیم آن که پا بر قبر آنان گذارند از عبور در پایین پای

ص: ۳۶۷

۱- (۱) بقیة أجساد الشهداء ثلاثة أيام ملقاة بلا غسل ولا كفن لما كان يوم عاشورا و بعث ابن سعد بالرؤوس الى الكوفة قام فصلی علی القتلی من اصحابه و دفنهم و ترك الحسين عليه السلام و اصحابه بغير دفن منبذين بالعراء تسفی عليهم ريح الصبا! إن يبق ملقى بلا دفن فان له قبرا باحشاء من والاه محفورا ببقية جثة الحسين عليه السلام و جث اصحابه بلا دفن ثلاثة أيام! فلما رحل ابن سعد عن كربلاء خرج قوم من بنی أسد كانوا نزولا بالغازية الى الحسين عليه السلام و اصحابه فصلوا علی تلك الجث الطواهر و دفنوها فدفنوا الحسين عليه السلام حيث قبره الآن و دفنوا ابنه عليا الأكبر عند رجله و حفروا للشهداء من اهل بيته و لأصحابه الذين صرعوا حوله مما يلي رجلى الحسين عليه السلام فجمعوهم فدفنوهم جميعا في حفيره واحده و سؤوا عليهم التراب و لذلك يمتنع اهل المعرفة من المرور من جهة رجلى الحسين عليه السلام خوفا من المشى فوق قبورهم الشريفه.

۲- (۲) و يقال: انّ اقرّبهم دفنا الى الحسين عليه السلام ولده علي الأكبر و دفنوا العباس بن عليّ عليهما السلام في موضعه الذي قتل فيه علي المسنّاه بطريق الغاضرية حيث قبره الآن و دفنوا بقیة الشهداء حول الحسين عليه السلام في الحائر و دفنت بنو أسد، حبيب بن مظاهر الاسديّ عند رأس الحسين عليه السلام حيث قبره الآن اعتناء بشأنه و دفنت بنو تميم الحرّ بن يزيد الرياحي التميمي علی نحو ميل من مدفن الحسين عليه السلام حيث قبره الآن اعتناء به.

امام علیه السلام خودداری می کنند.

(۱) و بدن حضرت ابالفضل علیه السلام را در محل شهادت، او کنار دیوار نهر علقمه، که اینک قبر آن بزرگوار است دفن نمودند و حبیب بن مظاهر را بالای سر امام علیه السلام که الان قبر اوست دفن کردند و این برای احترام به شأن او بود.

و قبیله بنی تمیم بدن حزن یزید ریاحی را در فاصله دو کیلومتری (فاصله یک میل) قبر امام علیه السلام دفن نمودند و گفته شده که قبیله بنی تمیم نگذاشتند سر حر را از بدن جدا کنند و بدن او را [در میان قبیله خود] در محلی که الان قبر اوست دفن نمودند.

علامه مجلسی سپس می گوید: عمر سعد اهل بیت امام علیه السلام را که امانت های رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند بر شترهای بی جهاز سوار نمود و به سوی کوفه روانه کرد. همین که به کوفه رسیدند مردم کوفه به آنان نگاه می کردند و در آن میان یکی از زن های کوفه به آنان گفت: شما از کدام اسیران هستید؟ پاسخ دادند: ما اسرای آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم. پس آن زن از بام خانه خود پایین آمد و برای آنان لباس و پوشش فراهم نمود و آنان پوشیدند.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

(۲) در کتاب اعلام النساء، از حدیث اسدی نقل شده که گوید: به خدا سوگند، تاکنون ندیده بودم که زنی با حیا و پوشیده از مردان چنین با فصاحت و بلاغت سخن بگوید. گو این که او از زبان علی علیه السلام سخن می گفت. هنگامی که به مردم اشاره

ص: ۳۶۸

۱- (۱) و يقال: أنهم منعوا من قطع رأسه و حملوه من مصرعه و دفنوه هناك، و سار ابن سعد بسبایا اهل بیت الرسول صلی الله علیه و آله و من تخلف من عیال الحسین علیه السلام و حمل نساؤه علی أحلاس الأفتاب بغیر و طاء و هنّ و دائع خیر الأنبیاء فلما قاربوا الكوفه اجتمع اهلها للنظر اليهنّ فاشرفت امرأه من الكوفیات و قالت من ایّ الأساری انتنّ؟ فقلن لها: نحن اساری آل محمّد صلی الله علیه و آله فنزلت من سطحها فجمعت لهنّ ملاء و ازراء و مقانع. (البحار ج ۴۵/۱۰۸ المجالس ص ۱۱۹)

۲- (۲) خطبه زینب علیها السلام فی الكوفه: قال فی اعلام النساء ص ۳۸۸: قال حدیث الاسدی: لم أرو الله خفره قطّ أنطق منها، كأنّها تنطق و تفرغ عن لسان علی علیه السلام، و قد أشارت الی الناس بأن أنصتوا، فارتدت الأنفاس و سكنت الأجراس ثمّ قالت بعد حمد الله تعالی، و الصلاة علی رسول صلی الله علیه و آله:

کرد آن‌ها ساکت شدند و نفس‌ها در سینه حبس شد و زنگ‌ها از صدا افتاد! و پس از ادای حمد الهی و صلوات و دورد بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن خود را آغاز نمود و فرمود: اَمَّا بَعْدُ: یا اهل الکوفه...

(۱) «ای اهل کوفه! ای اهل خدعه و فریب و خیانت [که از روی مکاری و حيله وعده یاری به فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله دادید و سپس عهد و پیمان خویش را شکستید و دست از یاری او کشیدید و کسی را که با اصرار و مکاتبه به دیار خویش دعوت نمودید در برابرش شمشیر کشیده و به یاری دشمن او شتافتید و او را تنها گذاردید تا با غربت، او و عزیزان و یاران او را به شهادت رساندید و به این نیز اکتفا نکردید و با خانواده و اطفال او چون اسیران رفتار نمودید و اینک که کار را بدینجا رسانده اید حیا نمی‌کنید و] بر ما می‌گریید. هرگز چشم شما از گریه خشک و سینه شما از آتش غم و اندوه آسوده مباد!

(۲) مثل شما مثل آن پیرزنی است که رشته خویش را نیک بتابد و بعد از زحمات فراوان باز آن را واتابد و پاره کند. شما نیز بعد از ایمان به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله از پستی و خبائث، زحمات و رشته‌های خویش را از هم گسیختید و ایمان و سوگند و پیمان‌های خود را نقض نمودید، گاهی از حدود خود تجاوز کردید و گاهی از روی

ص: ۳۶۹

۱- (۱) اَمَّا بَعْدُ: یا اهل الکوفه یا اهل الختل و الغدر و الخذل، اَتَبْکُونُ!! فلارقات العبره، و لاهدأت الزفره، اَمَّا مِثْلُکُمْ کَمِثْلِ التی نقضت غزلها من بعد قوه انکاثا، تَتَّخِذُونَ اَیْمَانِکُمْ دَخْلًا بَیْنِکُمْ، هل فیکم اِلَّا الصلف و العجب و الشنف و الکذب و ملق الاماء و غمز الأعداء أو کمرعی علی دمنه أو کفضه علی ملحوده ألا بس ما قدّمت لکم أنفسکم أن سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون - اَتَبْکُونُ اُخِی؟! أجل و الله فابکوا فانکم اُحری بالبکاء، فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلاً فقد ذهبتم بعارها و منیتم بشنارها و لن ترخصوها أبدا، و اُنّی ترخصون؟! قتل سلیل خاتم النبوه و معدن الرساله و سید شباب اهل الجنّه و ملاذ حربکم و معاذ حزبکم، و مقرّ سلمکم، و اسی کلمکم، و مفزع نازلتکم، و المرجع الیه عند مقاتلتکم، و مدره حججکم، و منار محجّتکم.

۲- (۲) الا ساء ما قدّمت لکم أنفسکم، و ساء ماتزون لیوم بعثکم، فتعسا تعسا، و نکسا نکسا، لقد خاب السعی و تبت الأیدی و خسرت الصفقه، و بؤتم بغضبٍ من الله، و ضربت علیکم الذلّه و المسکنه.

کبر و سرکشی کینه و دشمنی خود را آشکار نمودید و گاهی چون کنیزان زرخرید به چاپلوسی و تملق گراییدید و گاهی چون دشمنان کینه خویش را آشکار ساختید و البته شما را جز این گونه احوال خصلت و خوبی نیست.

شما مانند گیاهی می مانید که در مزبله روییده و ظاهری زیبا و باطنی آلوده و نکوهیده دارد و مانند قبرهایی می مانید که ظاهرشان را با گچ آراسته و درونشان تیره باشد.

چه توشه ناپسندی از خود نزد خدا فرستادید و خشم و سخط او را بر خود لازم کردید. آیا [بعد از این خیانت و خباثت و اعمال زشت]، بر برادرم حسین گریه و ناله می کنید؟ آری، سوگند به خدای، - با این گونه اعمال و خسران در دنیا و آخرت - سزاوارید که همیشه گریه کنید؛ زیرا چنان ساحت خویش را به ننگ و عار و کشتن امام و هتک حرمت حریم او، یعنی فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله، آلوده ساختید که تا روز قیامت با هیچ آبی شسته نخواهد شد.

(۱) چگونه امکان دارد از این ننگ جدا شوید، در حالی که فرزند پیامبر و آقای جوانان اهل بهشت را کشتید؟ کسی را کشتید که اساس و پایه نجات و صلح و آبرو و عزت شما بود. او پناهگاه شما در حوادث و دلیل روشن حقانیت دین شما بود.

(۲) چه بد توشه ای برای آخرت خود فرستادید و خود را مستحق هلاکت و عذاب و سرافکنندگی و نابودی ساختید. کوشش های شما جز ناامیدی و زیانکاری نتیجه ای نداشت و آنچه کوشیدید که از دنیا به دست آورید جز زیان و خشم خداوند

ذلت دنیا و آخرت نصیبتان نگشت. وای بر شما! هیچ می دانید که پاره جگر پیامبر خود را شکافتید؟ و پیمان او را شکستید؟ و فرزندان عزیز و اهل بیت پاک او را هتک حرمت نمودید؟

چه حرمت هایی که ضایع کردید و چه خون ها که از رسول خدا صلی الله علیه و آله ریختید! آن گونه که نزدیک بود آسمان ها شکافته گردد و زمین پاره پاره شود و کوه ها فرو ریزد. عمل زشت و شوم و نامبارک و جاهلانه و احمقانه شما به قدری بزرگ و شدید و فراگیر بود که آسمان و زمین را پر نمود.

(۱) آیا در شکفتید که آسمان خون ببارد؟ البته عذاب آخرت برای شما رسواکننده تر است و شما را از آن چاره ای نیست. پس به این مهلت کوتاه دنیا مغرور نشوید؛ چه آن که چیزی مانع اراده خداوند نیست و او در کمین ستمکاران است.»

سپس اشعار ذیل را انشا نمود:

ما ذاتقولون اذ قال النَّبِيُّ لَكُمْ ما ذا صنعتم و انتم آخر الأمم؟...

(۲) حذیم اسدی می گوید: پس از سخنان زینب علیها السلام مردم کوفه را دیدم که انگشت در

ص: ۳۷۱

۱- (۱) قال حذیم: فرأیت النَّاسَ حیارِی قدردوا أیدیهم فی أفواههم، فالتفت إلی شیخ فی جانبی یبکی و قد اخضلت لचितه بالبكاء، و یده مرفوعه إلی السماء و هو یقول: بأبی أنتم و أمی کهولهم خیر کهول، و نساؤهم خیر نساء، و شبابهم خیر شباب، و نسلهم نسل کریم، و فضلهم فضل عظیم ثم أنشد: کهولکم خیرالکهول و نسلکم إذا عدّ نسل لایبور و لایخزی (الاحتجاج ج ۲: ۳۱. البحار ج ۴۵/۱۶۲. بلاغات النساء ص ۲۴). خطبه زینب علیها السلام بالكوفه بنقل آخر مع اختلاف یسیر قال فی المجالس: لمّا جیء بسبایا اهل البيت الی الکوفه جعل اهل الکوفه ینوحون و یبکون قال بشر بن حزیم الاسدی: و نظرت الی زینب بنت علیّ علیهما السلام یومئذ فلم ار خفره انطق منها کأنها تفرغ عن لسان أميرالمؤمنین علیه السلام و قد اومات الی الناس ان اسکتوا فارتدت الانفاس و سکت الاجراس ثم قالت الحمد لله و الصلاه علی محمد و آله الطاهرين.

۲- (۲) امّا بعد: أتیکون؟ فلا- رقأت الدمعه و لا- قطعت الرنه انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوه انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم الاوهل فیکم الا الصلف النظف و الصدر الشنف و ملق الاماء و غمز الاعداء او کمرعی علی دمنه او کفضه علی ملحوده. الاساء ما قدّمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون أتیکون و تنحبون؟ ای و الله فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا- فلقد ذهبتم بعارها و شنارها و لن ترخصوها بغسل بعدها ابدا و انی ترخصون قتل سلیل خاتم النبوه و معدن الرساله و سیّد شباب اهل الجنّه و ملاذ خیرتکم و مفزع نازلتکم و منار حجّتکم و مدرّه (المدره کمنبر السید الشریف و المقدم فی اللسان و الید عند الخصومه و القتال قاموس) سنّتکم الا ساء ما تزرون و بعدا لکم و سحقا فلقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت الصفقه و يؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلّه و المسکنه.

دهان گرفته و متحیر مانده بودند و پیرمردی را در کنار خود دیدم که گریه می کرد و اشک بر محاسنش جاری بود و دست بر آسمان بلند کرده و می گفت:

(۱) «پدر و مادرم فدای شما خانواده باد! پیرمردان شما بهترین مردم، و زن های شما بهترین زن ها و جوانان شما بهترین جوان ها می باشند. دودمان شما با کرامت و مقام و منزلت شما بزرگ است» تا این که به این شعر تمثل جست:

کهو لکم خیر الکحول و نسلکم اذا عدّ نسل لایبور و لایخزی

خطبه فاطمه صغری علیها السلام در کوفه

(۲) در کتاب بحار و مجالس و مقاتل دیگر نقل شده که چون اسرای اهل بیت علیهم السلام را به کوفه آوردند فاطمه صغری علیها السلام خطبه ای خواند و فرمود: «خدای را به عدد دانه های رمل و ریگ ها و فاصله عرش تا زمین ستایش می کنم و به او ایمان می آورم و بر او توکل می نمایم و شهادت می دهم که پروردگاری جز او نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست.

ص: ۳۷۲

۱- (۱) ویلکم أتدرون ایّ کبید لرسول الله صلی الله علیه و آله فریتم؟ و ایّ کریمه له ابرزتم؟ و ایّ دم سفکتیم؟ و ایّ حرمه له انتھکتیم؟ لقد جئتم بها صلعاء عنقاء سوداء فقماء نأناء خرقاء شوهاء کطلاع الارض او ملء السماء افعجتیم ان مطرت السماء دما فلعذاب الآخره اخزی و انتم لا تنصرون فلا یستخفّنکم المهل فأنه لایحفره البدار و لایخاف فوت الثار و انّ ربکم لبالمرصاد. قال: فوالله لقد رأیت الناس یومئذ حیاری یبکون و قد وضعوا ایدیهم فی افواههم و رأیت شیخا و اقفا الی جنبی یبکی حتّی اخضلت لحيته و هو یقول: بابی انتم و امّی کھولکم خیر الکھول و شبابکم خیر الشباب و نساؤکم خیر النساء و نسلکم خیر نسل لایخزی و لایبزی. (البحار ج ۱۰۸/۴۵-۱۶۴، المجالس ص ۱۲۰)

۲- (۲) خطبه فاطمه الصغری علیها السلام فی الکوفه لما جیء بسبایا اهل البیت علیهم السلام الی الکوفه خطبت فاطمه الصغری علیها السلام فقالت: الحمد لله عدد الرمل و الحصی وزنه العرش الی الثری أحمده و اؤمن به و اتوکل علیه و اشهد ان لا إله الاّ الله و انّ محمدا عبده و رسوله و انّ اولاده ذبحوا بشطّ الفرات بغير ذحل و لا ترات.

(۱) سپس فرمود: «همانا فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدون هیچ جرم و گناهی کنار فرات سر بریدند. خدایا، من از این که بر تو دروغ بندم و یا خلاف آنچه در باره علی بن ابی طالب بر پیامبرت نازل نمودی به تو نسبت دهم به تو پناه می برم خدایا، این مردم حق علی علیه السلام را غصب نمودند و بدون هیچ گناه و خطایی او را کشتند؛ همان گونه که دیروز فرزند او حسین علیه السلام را نیز کشتند. این مردم علی علیه السلام را در یکی از خانه های خدا کشتند؛ آن ها به زبان مسلمان بودند [و در باطن به تو ایمان نداشتند]؛ هلاکت و ذلت باد بر مردمی که نه در زمان حیات علی علیه السلام از او حمایت کردند و نه در هنگام مرگ او!

(۲) خداوند او را با شرافت و عزت و جلالت به سوی خود برد. او در راه اطاعت و بندگی تو از ملامت هیچ ملامت کننده ای نهرا سید و هیچ غاصب و سلطه گری او را از راه حق بازداشت.

خدایا، تو او را از کودکی به اسلام هدایت نمودی و چون بزرگ شد او را به فضایل و مناقب آراستی و او را ستودی. او تا زنده بود ناصح و خیرخواه تو و رسول تو بود و چون از دنیا رفت نسبت به دنیا زاهد بود و بر آن حریص نبود و به وعده های تو راغب و در راه تو کوشا بود، تو از او خوشنود بودی و او را به صراط

ص: ۳۷۳

۱- (۱) اللَّهُمَّ اِنِّي اعوذبِكَ ان افترى عليك الكذب او ان اقول عليك خلاف ما انزلت عليه من اخذ العهود لوصيه علي بن ابى طالب عليه السلام المسلوب حقه المقتول من غير ذنب كما قتل ولده بالامس فى بيت من بيوت الله فيه معشر مسلمه بألستهم تعسا لرؤوسهم ما دفعت عنه ضميا فى حياته و لا- عند مماته حتى قبضته اليك محمود النقيه طيب العريکه معروف المناقب مشهور المذاهب. لم تأخذه فيك اللهم لومه لائم و لا عدل عاذل . هديته اللهم للاسلام صغيرا و حمدت مناقبه كبيراً ولم يزل ناصحاً لك و لرسولك حتى قبضته اليك زاهدافى الدنيا غير حريص عليها راغباً فى الاخره مجاهداً لك فى سبيلك رضيته فهديته الى صراط مستقيم.

۲- (۲) اما بعد: يا اهل المكر و الغدر و الخيلاء فانا اهل بيت ابتلانا الله بكم و ابتلاكم بنا فجعل بلاءنا حسناً و جعل علمه عندنا و فهمه لدينا فنحن عيبه علمه و وعاء فهمه و حكمته و حجته على الارض فى بلاده لعباده اكرمنا الله بكرامته و فضّلنا بنبيه محمد صلى الله عليه و آله على كثير ممن خلق تفضيلاً بيناً فكذبتمونا و كفرتمونا و رأيتم قتالنا حلالاً- و أموالنا نهباً كما قتلتم جدنا بالأمس و سيوفكم تقطر من دمائنا اهل البيت لحقد متقدم قرت لذلك عيونكم و فرحت قلوبكم افتراء على الله و مكرا و الله خير الماكرين.

سپس اهل کوفه را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای اهل مکر و خدعه و تکبر! ما خانواده ای هستیم که خداوند ما را به وسیله شما و شما را به وسیله ما آزمایش نموده و بلا و آزمایش را برای ما نیکو قرار داده و دانش و بینش را نزد ما گذارده است.

ما نگهبانان علم او و ظرف های دانش و حکمت و حجت های او روی زمین هستیم. او ما را به بزرگواری خود گرامی داشته و به واسطه پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله ما را بر بسیاری از آفریده های خود برتری داده است و شما با وجود همه این فضایل ما را تکذیب و تکفیر نمودید و کشتن ما را حلال دانستید و اموال ما را غارت کردید. همان گونه که دیروز جد ما [امیرالمؤمنین علیه السلام] را کشتید. ای اهل کوفه! خون ما از شمشیرهای شما می چکد. و این ناشی از کینه های دیرینه شماست که خون ما را می ریزید و قلوبتان از آن شاد و چشم هایتان از آن روشن می شود و به سبب مکر و خیانتی که در شما وجود دارد کارتان را حق می پندارید! البته مکر خداوند برای کیفر و عقوبت شما بالاتر است.»

(۱) سپس فرمود: «ای اهل کوفه! پس از این که خون ما را ریختید و اموال ما را غارت کردید خوشحال نباشید؛ همانا این مصایب و گرفتاری های بزرگ از قبل برای

ص: ۳۷۴

۱- (۱) فلا- تدعونکم انفسکم الی الجذل بما اصبتن من دمانا و نالت ایديکم من اموالنا فانّ ما اصابنا من المصائب الجليله و الرزء العظیم فی کتاب من قبل ان نبرأها انّ ذلک علی اللّٰه یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و اللّٰه لا یحبّ کلّ مختال فخور. تبّا لکم فانتظروا اللعنه و العذاب فکانّ قد حلّ بکم و تواترت من السماء نجمات فتستحکم بما کسبتن و یدیق بعضکم بأس بعض ثمّ تخلدون فی العذاب الالیم یوم القیامه بما ظلمتمونا الا لعنه اللّٰه علی الظالمین. ویلکم أتدرون ائی ید طاعتنا منکم و ایه نفس نزع الی قتالنا ام بأیه رجل مشیتن الینا تبغون محاربتنا و اللّٰه قست قلوبکم و غلظت اکبادکم و طبع علی أفئدتکم و ختم علی سمعکم و علی بصرکم غشاوه فأنتم لاتهتدون فتبا لکم ای ترات لرسول اللّٰه صلی الله علیه و آله قبلکم و ذحول له لیدیکم بما غدرتم بأخیه علی بن ابی طالب جدی و بنیه و عترته الطیبین الأخیار و افتخر بذلک مفتخر من الظالمین فقال: نحن قتلنا علیا و بنی علیّ بسیوف هنديّه و رماح و سینا نساءهم سبی ترک و نطحناهم فأی نطاح

ما نوشته شده و نزد خداوند آسان است. این [بلاها و حوادث دنیا] برای این است که مؤمن نه برای از دست دادن متاع دنیا تأسف بخورد و نه برای به دست آوردن آن خشنود شود البته خداوند متکبران و خودخواهان را دوست ندارد.»

سپس فرمود: «ای اهل کوفه! هلاکت باد بر شما! منتظر لعنت و عذاب خدا که به شما نزدیک است باشید. من می بینم که لعنت و عذاب بر شما وارد شده و پیاپی نکبت های اعمال خود را خواهید دید و در دنیا بر یکدیگر مسلط خواهید شد و به علت ستمی که بر ما روا داشتید در قیامت به عذاب دردناک همیشگی مبتلا خواهید گردید. آگاه باشید که لعنت خداوند بر ستمگران خواهد بود.»

آن گاه فرمود: «وای بر شما! آیا می دانید با چه دستی نیزه بر ما زدید و با چه نفسی به جنگ ما آمدید و با چه قدم هایی با ما جنگیدید؟! به خدا سوگند، رحم از دل های شما برداشته شده و جگرهای شما سخت گردیده و بر دل ها و گوش های شما مهر خورده و بر چشم های شما پرده افتاده و شما هرگز هدایت نخواهید شد. هلاکت باد بر شما! آیا چه ستمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما رسید و او چه خونی از شما ریخت که به برادر او علی بن ابی طالب. جد من، و فرزندان و عترت پاک و صالح او خیانت کردید؟! برخی از شما به خیانت و ظلم خود افتخار نمودند و گفتند:

ما با شمشیرها و نیزه های هندیه [مقصود هند جگرخوار است] علی و فرزندان او را کشتیم و زن های آنان را اسیر گرفتیم و به شدت با آنان برخورد نمودیم! خاک بر دهان گوینده این سخن! و ننگ بر او باد! آیا به کشتن کسانی که خداوند آنها را پاک نموده و از هر پلیدی دور داشته افتخار می کنی؟! ای گوینده تو همانند پدرت بر مسند ریاست بنشین و من نیز صبر می کنم و خشم خود را فرو می برم، همانا هر کس به هر چه می کند و از قبل می فرستد خواهد رسید.

(۱) ای اهل کوفه وای بر شما! آیا از این که خداوند ما را بر دیگران شرافت داد

ص: ۳۷۵

۱- (۱) بفيك ايها القاتل الكثكُ و الأثلب افتخرت بقتل قوم زكاهم الله و طهرهم و أذهب عنهم الرجس فاكظم واقع كما افعي ابوك فأنما لكل امرئ ما اكتسب و ما قدمت يداه أحسدتمونا ويلكم على ما فضّلنا الله؟! فما ذنبنا ان جاش دهرا بحورنا و بحرك ساج ما يوارى الدمامصا ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و من لم يجعل الله له نورا فماله من نور. فارتفعت الأصوات بالبكاء و النحيب و قالوا: حسبك: يا ابنه الطيبين فقد احرقت قلوبنا و انضجت نحورنا و اضمرت اجوافنا فسكتت. (البحار ج ۴۵/۱۱۰، المجالس ص ۱۲۲)

حسد بردید؟ این فضل الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و هر کس را که بخواهد از نور [هدایت] خود محروم می گرداند و او راه به جایی نخواهد برد.» در این هنگام صدای اهل کوفه به گریه و ناله بلند شد و گفتند: ای دختر پاکان و طیبین! بس کن که با سخن خود قلب های ما را آتش زدی و گلوها و دل های ما را سوزاندی! فاطمه چون چنین دید ساکت شد.

خطبه ام کلثوم علیها السلام در کوفه

(۱) محدث قمی در کتاب نفس المهموم می گوید: چون اهل بیت و دختران امیرالمؤمنین علیهما السلام را به صورت اسیر به کوفه آوردند ام کلثوم خطبه ای خواند و با صدای بلند و چشم گریان از پشت پرده فرمود: «ای اهل کوفه! زشت باد روی شما! چگونه امام حسین علیه السلام را یاری نکردید و او را تنها گذاردید و به شهادت رساندید و اموال او را غارت نموده و تصاحب کردید و روی خود را از او گردانید [آن گونه که گویا او را نمی شناخته اید] پس هلاکت و عذاب بر شما باد!»

(۲) سپس فرمود: «ای اهل کوفه! وای بر شما! آیا می دانید چه مصیبت و بلایی بر خود وارد کردید و چه گناهی را به دوش گرفتید و چه خون های را ریختید و بر چه

ص: ۳۷۶

۱- (۱) خطبه ام کلثوم فی الکوفه لما جیء بسبایا اهل البیت علیهم السلام الی الکوفه خطبت أم کلثوم بنت علی علیه السلام فی ذلک الیوم من وراء کلتها، رافعه صوتها بالبکاء فقالت: یا أهل الکوفه، سواء لکم، ما لکم خذلتُم حسینا و قتلتموه، و انتہبتم امواله و ورثتموه، و سیتم نساءه و نکبتموه! فتبا لکم و سحقا. ویلکم اُتدرون ائی دواه دہتکم، و ائی وزر علی ظهورکم حملتم، و ائی دماء سفکتموها، و ائی کریمه اُصبتموها و ائی صبیہ سلبتموها، و ائی اموال انتہبتموها؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی اللہ علیہ و آلہ، و نزعتم الرحمہ من قلوبکم، الا ان حزب اللہ هم الفائزون (المفلحون خ ل) و حزب الشیطان هم الخاسرون. ثم قالت:

۲- (۲) قتلتم اخی صبرا فویل لأمکم ستجزون ناراً حرّاً یتوقّد سفکتکم دماء حرّم اللہ سفکها و حرّمها القرآن ثمّ محمّد صلی اللہ علیہ و آلہ اّلا- فأبشروا بالنار أنکم غدا لفی سقر حقّاً یقینا تخلّدوا و ائی لأبکی فی حیاتی علی اخی علی الخدمتی دائماً لیس یجمد بدمع غزیر مُستهلّ مکفکف علی خیر من بعد النبی سیولد

خانواده و اهل بیتی ستم روا داشتید و لباس آنان را گرفتید و اموال آنان را غارت نمودید؟!!

شما بهترین فرزندان پیامبر خود را کشتید به گونه ای که رحم از دل های شما گرفته شده بود. پس بدانید و آگاه باشید که تنها حزب خدا رستگارانند و حزب شیطان زیان کار خواهند بود.»

سپس اشعار ذیل را انشاء نمود:

قتلتم اخی صبرا فویل لأمکم ستجزون نارا حرّها یتوقّد...

(۱) راوی می گوید: پس از سخنان امّ کلثوم علیها السلام صدای ضجّه و ناله مردم به گریه بلند شد و زن ها از خود بی خود شدند و سرهای خود را برهنه کردند و خاک بر سر ریختند و صورت خراشیدند و بر صورت ها زدند و صدای واویلا سردادند و چشمان مردها گریان شد و از شدت ناراحتی محاسن خود را کندنند و دیده نشد که مردم تاکنون این چنین گریه کرده باشند [و بر سر و صورت خود زده باشند!].

خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در کوفه

(۲) در بحار و مجالس نقل شده است که چون اسرای اهل بیت علیهم السلام را به کوفه آوردند پس از خطبه حضرت زینب و امّ کلثوم، حضرت زین العابدین علیه السلام نیز

ص: ۳۷۷

۱- (۱) قال الراوی: فضجّ النَّاسُ بالبكاء والنوح، و نشرالنساء شعورهنّ، و وضعن التراب علی رؤوسهنّ، و خمشن وجوههنّ، و ضربن خدودهنّ، و دعون بالویل و الثبور، و بکی الرجال و نتفوا لحاهم، فلم یر باکیه و باکٍ أكثر من ذلك الیوم. («نفس المهوم» للمحدّث القمی رحمه الله، ص ۳۹۹ و ۴۷۱ عن الملهوف ص ۱۳۷). خطبه زین العابدین علیه السلام فی الکوفه ثمّ انّ زین العابدین علیه السلام أوماً الی الناس ان اسکتوا فسکتوا فقام قائماً فحمدالله و أثنی علیه و ذکر النبیّ صلی الله علیه و آله بما هو اهله فصلی علیه ثمّ قال: ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا أعرفه بنفسی، أنا علیّ ابن الحسین بن علیّ بن أبی طالب، أنا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله، أنا ابن المذبوح بشطّ الفرات من غیر ذحل و لا ترات، أنا ابن من قتل صبرا و کفی بذلك فخرا.

۲- (۲) ایها الناس ناشدتکم باللّٰه هل تعلمون أنّکم کتبتم الی أبی و خدعتموه و أعطیتموه من انفسکم العهد و الميثاق و البیعه و قاتلتموه و خذلتموه فتبا لما قدّمتم لأنفسکم و سوءاً لرأیکم بأیّه عین تنظرون الی رسول الله صلی الله علیه و آله اذ یقول لکم: قتلتم عترتی و انتهکتم حرمتی فلستم من أمّتی؟!!

برخواست و به مردم فرمود: «ساکت باشید!» و چون ساکت شدند حمد و ثنای الهی را به جای آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آنچه شایسته بود یاد نمود و درود و صلوات بر او فرستاد و سپس فرمود:

«ای مردم! هر کس مرا می شناسد، می شناسد و هر کس نمی شناسد من خود را به او معرفی می کنم؛ من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم. من فرزند کسی هستم که حرمت او را شکستند و اموال او را غارت کردند و اهل و عیال او را اسیر نمودند. من فرزند کسی هستم که بدون جرم و گناه در کنار فرات لب تشنه سر از بدن او جدا نمودند. من فرزند کسی هستم که سر او را از قفا بریدند؛ و البته شهادت افتخار ماست.

ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا به یاد دارید که نامه نوشتید و پدر مرا دعوت کردید و با او عهد و پیمان و بیعت نمودید که از او حمایت نمایید و سپس او را فریب دادید و تنها گذاردید و با او به جنگ برخاستید؟!!

(۱) هلاکت باد بر شما! و زشت باد رأی شما! چه بد توشه ای برای خود پیش فرستادید! اگر روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما بگوید: شما عترت مرا کشتید و حرمت مرا شکستید پس ازامت من نخواهید بود، چگونه به چهره او خواهید نگریست.

در این هنگام صدای مردم به گریه بلند شد و به همدیگر گفتند: هلاک شدید و نفهمیدید. در این حال امام علیه السلام به آنان فرمود: «خدا رحمت کند کسانی را که نصیحت مرا بپذیرند و سخن مرا نسبت به خدا و رسول او و اهل بیت او صلی الله علیه و آله حفظ نمایند. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله مقتدا و پیشوای ماست و باید از او پیروی کنیم.»

ورود اسرا و سرهای شهدا بر عیدالله زیاد

ص: ۳۷۸

۱- (۱) فارتفعت أصوات الناس بالبكاء من كلّ ناحیه و قال بعضهم لبعض: هلکتُم و ما تعلمون، فقال علیه السلام: رحم الله امراء قبل نصیحتی و حفظ وصیّتی فی الله و رسوله و اهل بیته فانّ لنا فی رسول الله صلی الله علیه و آله أسوه حسنه. لاغرو إن قتل الحسین فشیخه قد کان خیرا من حسین و اکرما قتیل بشطّ النهر روحی فداؤه جزاء الذی أراداه نار جهنّما(البحار ج ۴۵/۱۱۲، المجالس ص ۱۲۴)

(۱) در بحار و مجالس نقل شده است که چون اسرا و سرهای شهدا را در کوفه نزد عیدالله بردند او در دارالاماره کوفه نشست و به مردم اجازه ملاقات عمومی داد و دستور داد سر مبارک امام حسین علیه السلام را آوردند و مقابل او گذاردند. پس به آن سر نگاه کرد و خندید و با چوبی که در دست داشت بر لب و دندان امام علیه السلام زد و گفت: او لب و دندان خوبی داشته است.

و در روایتی آمده که گفت: یا ابا عبدالله! پیری زود به سراغ تو آمد. سپس گفت: این روز به جای روز [جنگ] بدر باشد. [در جنگ بدر هفتاد و چند نفر از مشرکین و لشکر ابوسفیان به دست مسلمانان کشته شدند].

انس مالک که در آن جلسه حاضر بود گریان شد و گفت: امام حسین علیه السلام از همه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه تر بود - آن موقع امام علیه السلام با وسمه خضاب نموده بود. (۲) زید ارقم نیز که در آن جلسه حاضر بود و پیرمردی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود همین که دید عیدالله با چوب بر لب و دندان امام علیه السلام می زند به او گفت: چوب خود

ص: ۳۷۹

۱- (۱) مجیء السبایا و الرؤوس الی ابن زیاد بالكوفه لما جیء بالسبایا و الرؤوس الی ابن زیاد فی الكوفه جلس فی قصر الإماره و اذن للناس اذنا عامًا و امر باحضار رأس الحسين علیه السلام فوضع بین یدیه فجعل ینظر الیه و یتسم و كان فی یده قضیب فجعل یضرب به ثنایاه و یقول: انه كان حسن الثغر. و فی روایه انه قال: لقد اسرع الشیب الیک یا ابا عبدالله! ثم قال: یوم بیوم بدر و كان عنده أنس بن مالک فبکی و قال: كان اشبههم برسول الله صلی الله علیه و آله و كان مخضوبا بالوسمه و كان الی جانبه زید بن ارقم صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و هو شیخ کبیر فلما رآه یضرب بالقضیب ثنایاه قال له: ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین فوالله الذی لا إله غیره لقد رأیت شفتی رسول الله صلی الله علیه و آله ما لا أحصیه کثره یقبلهما ثم انتحب باکیا فقال له ابن زیاد: أبکی الله عینیک أتبکی لفتح الله؟ و الله لولا انک شیخ قد خرقت و ذهب عقلک لضربت عنقک: فنهض زید بن ارقم من بین یدیه و سار الی منزله. و فی روایه انه نهض و هو یقول: ایها الناس انتم العیید بعد الیوم قتلتم ابن فاطمه و أمرتم ابن مرجانه و الله لیقتلن خیارکم و لیستعبدن شرارکم فبعدا لمن رضی بالذلّ و العار ثم قال: یا بن زیاد لأحدثنک حدیثا اغلظ علیک من هذا، رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله اقعد حسناً علی فخذہ الیمنی و حسیناً علی فخذہ الیسری ثم وضع یده علی یافوخیهما ثم قال: اللهم انی استودعک ایهما و صالح المؤمنین، فکیف كانت ودیعه رسول الله صلی الله علیه و آله عندک یا ابن زیاد؟! (البحار ج ۴۵/۱۱۶، المجالس ص ۱۲۵)

را از این لب و دندان بردار سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست من زیاد دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این لب و دندان را می بوسید. و سپس گریان شد.

ابن زیاد به او گفت: خدا چشم تو را گریان کند! آیا برای پیروزی الهی که خدا نصیب ما کرده گریه می کنی؟! به خدا سوگند، اگر پیرمرد خرفتی نبودی و عقل خود را از دست نداده بودی گردنت را می زدم. زید بن ارقم [چون چنین دید] برخاست و از مجلس عیدالله بیرون رفت.

در روایت دیگری آمده است که زید بن ارقم برخاست و به مردم گفت: ای مردم! پس از این، آقایی و عزت پیدا نخواهید کرد و ذلیل خواهید شد. فرزند فاطمه علیها السلام را کشتید و ابن مرجانه [یعنی عیدالله] را حاکم نمودید؟!

به خدا سوگند، او خوبان شما را خواهد کشت و بدان شما را در خدمت خود درخواهد آورد. سپس گفت: دور باد از رحمت خدا کسی که راضی به ذلت و عار باشد! آن گاه گفت:

ای عیدالله! من سخن عجیب تر و سخت تر از این برای تو بگویم، من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین را بر زانوهای خود نشانده بود و دست بر سر آنان می کشید و می فرمود: «خدایا من اینها را به تو و صالح مؤمنان [یعنی علی بن ابی طالب] می سپارم»، تو چگونه امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگهداری کردی؟!

وارد شدن زن ها و بچه های امام حسین علیه السلام بر عیدالله

(۱) اهل مقاتل نوشته اند: چون اهل بیت امام حسین علیه السلام را در کوفه بر عیدالله وارد نمودند، زینب علیها السلام پست ترین لباس خود را پوشید و ناشناخته در گوشه ای از مجلس نشست و کنیزان اطراف او گرد آمدند.

ص: ۳۸۰

۱- (۱) دخول نساء الحسين عليه السلام و صبيانه علي ابن زياد بالكوفة لما أدخل نساء الحسين عليه السلام و صبيانه علي ابن زياد بالكوفة لبست زينب عليها السلام أرذل ثيابها و تنكرت و مضت حتى جلست ناحيه من القصر و حفت بها إماءها فقال ابن زياد: من هذه فلم تجبه فاعاد الكلام ثانياً و ثالثاً يسأل عنها فلم تجبه فقال له بعض إماءها: هذه زينب بنت فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله فاقبل عليها ابن زياد فقال لها: الحمد لله الذي فضحككم و قتلكم و اكذب احدوئكم فقالت زينب؟

عبيدالله گفت: این زن کیست [که به ما سلام نکرد]؟ زینب علیها السلام پاسخ او را نداد. تا در مرتبه سوم یکی از کنیزان گفت: این زینب، دختر فاطمه، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس ابن زیاد روبه زینب نمود و گفت: ستایش خدای را که شما را کشت و رسوا نمود و سخنانتان را باطل کرد. زینب علیها السلام در پاسخ او فرمود: «ستایش خدایی را که ما را به برکت پیامبر خود صلی الله علیه و آله گرامی داشت و از هر پلیدی و زشتی پاک نمود. همانا فاسق رسوا می شود و فاجر دروغ می گوید و او غیر ما می باشد.»

(۱) عبيدالله گفت: دیدی خدا با برادر و اهل بیت تو چه کرد؟ زینب علیها السلام فرمود: «من از خدای خود جز نیکی ندیدم. آنان (شهدا) کسانی بودند که خداوند شهادت را برای آنان ثبت نموده بود و اینک به جایگاه خود منتقل شده اند و زود است که خداوند تو را با آنان مجتمع سازد و آنها با تو مخاصمه کنند. در آن هنگام خواهی دید که پیروزی از آن کدامیک خواهد بود.»

(۲) سپس فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! ای پسر زن آلوده و زناکار! [اولیای خدا را کشته ای و افتخار می کنی؟] پس ابن زیاد به خشم آمد و خواست دستور قتل زینب را بدهد، اما عمرو بن حرث به او گفت: ای امیر! او زنی بیش نیست و زن را نباید به گفتارش مؤاخذه نمود. سپس ابن زیاد گفت: خداوند با کشته شدن افراد متمردی مانند برادر و اهل بیت تو دل مرا شفا بخشید.

ص: ۳۸۱

۱- (۱) الحمد لله الذي اكرمنا بنبيه محمد و طهرنا من الرجس تطهيرا انما يفتضح الفاسق و يكذب الفاجر و هو غيرنا فقال: كيف رأيت فعل الله باخيك و اهل بيتك؟ فقالت: ما رأيت الا جميلا هؤلاء قوم كتب الله عليهم القتل فبرزوا الى مضاجعهم و سيجمع الله بينك و بينهم فتحاج و تخاصم فانظر لمن الفلج يومئذ هبلك امك يا بن مرجانه. فغضب ابن زياد و استشاط و كأنه هم بها فقال له عمرو بن حرث ايها الأمير انهما امرأه لا تؤاخذ بشيء من منطقتها و لا تدم على خطئها فقال لها ابن زياد: لقد شفى الله قلبي من طاغيتك الحسين و العصاه المرده من اهل بيتك. فرقّت زینب و بکت و قالت له: لعمری لقد قتلت کهلی و ابرزت اهلی و قطعت فرعی و اجتشت اصلی فان كان هذا شفاؤك فقد اشتفيت! فقال ابن زياد هذه سجاعة و لعمری لقد كان ابوها سجاعاً شاعراً فقالت: ما للمرأة و السجاعة ان لي عن السجاعة لشغلاً و لكن صدري نفت بما قلت:

۲- (۲) فقل لسرايا شبيه الحمد ما لكم قعدتم و قد ساروا بنسوتكم أسرى و اعظم ما يشجى الغيور دخولها الى مجلس ما بارح اللهو و الخمر يقارضها فيه الدعوى مسبه و يصرف عنها وجهه معرضا كبيرا

پس قلب زینب [از این سخن] آتش گرفت و گریان شد و به او فرمود: «همانا تو بزرگ و آقای مرا کشتی و خانواده ام را [به صورت اسیر] در میان مردم آوردی و پروبالم را شکستی و بنیادم را برانداختی، اگر اینها وسیله شفای دل تو بوده پس شفا یافته ای؟!»

ابن زیاد گفت: این زن اهل سجع و فصاحت است، پدر او نیز چنین بود. زینب علیها السلام فرمود: «زن را با سجع و فصاحت [بین مردان] چه کار است، اینها از سینه [سوخته] من صادر شد.»

(۱) و چون عبیدالله حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را دید به او گفت: خود را معرفی کن! حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «من علی بن الحسین هستم.» ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، من برادری داشتم که او نیز علی نامیده می شد، مردم او را کشتند.» ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت. امام علیه السلام فرمود: «البته خداوند جان هر کسی را در هنگام مرگ قبض خواهد نمود.»

پس ابن زیاد به خشم آمد و گفت: هنوز برپاسخ دادن به من جرأت داری و می خواهی سخن مرا رد کنی؟ او را ببرید و گردن بزنید! در این هنگام زینب به او درآویخت و فرمود: ای ابن زیاد! بس کن ریختن خون ما را! به خدا سوگند، من از او جدا نمی شوم تا این که مرا نیز بکشی.» ابن زیاد لختی به او نگاه کرد و گفت: اثر

ص: ۳۸۲

۱- (۱) و عُرِضَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ؟ فَقَالَ لَهُ: قَدْ كَانَ لِي أَخٌ يُسَمَّى عَلِيًّا قَتَلَهُ النَّاسُ قَالَ: بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا فغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَبَكَ جَرَأَهُ لَجْوَابِي وَفِيكَ لِلرَّدِّ عَلَيَّ أَذْهَبُوا بِهِ وَاضْرِبُوا عُنُقَهُ. فَتَعَلَّقَتْ بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنَبُ وَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا وَاعْتَنَقْتَهُ وَقَالَتْ: لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ فَمَا قَتَلْتَهُ فَاقْتَلْنِي مَعَهُ فَنَظَرَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَيْهَا وَإِلَيْهِ سَاعَهُ ثُمَّ قَالَ: عَجَبًا لِلرَّحْمِ وَاللَّهِ أَنِّي لَا ظَنُّهَا وَدَتُّ أَنِّي قَتَلْتُهَا مَعَهُ دَعَوَهُ فَأَنَّى أَرَاهُ لَمَّا بِهِ. وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لِعَمَّتِهِ: اسْكُتِي يَا عَمَّةَ حَتَّى أَكَلِمَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ: أَبَا لَقْتُ تَهْدِدُنِي يَا بَنَ زِيَادٍ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكِرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ؟ ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَاهْلِ بَيْتِهِ فَحَمَلُوا إِلَى دَارِ بَجْنَبِ الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ. (البحار ج ۴۵/۱۱۷، المجالس ص ۱۲۶)

خویشاوندی چقدر شگفت آور است. به خدا سوگند، من یقین کردم که او دوست دارد همراه برادرزاده خود کشته شود، او را رها کنید، او به درد خود از پا درخواهد آمد.

و در روایت دیگری نقل شده است که حضرت زین العابدین علیه السلام به عمه خود فرمود: «تو آرام باش تا من پاسخ او را بدهم.» سپس روی مبارک خود را به عبیدالله نمود و فرمود: «تو مرا به کشتن تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی که شهادت و کشته شدن در راه خدا عادت و کرامت ماست؟» سپس عبیدالله دستور داد تا اهل بیت علیهم السلام را در خانه ای در کنار مسجد کوفه اسکان دادند.

شهامت و شهادت عبدالله عقیف در کوفه

(۱) در بحار و مجالس نقل شده است که چون امام حسین علیه السلام شهید شد ابن زیاد بر منبر کوفه رفت و گفت: ستایش خدای را که حق و اهل آن را آشکار نمود و امیرالمؤمنین یزید و حزب او را یاری کرد و دروغگو، فرزند دروغ گو و پیروان او را کشت.

همین که سخن او به این جا رسید عبدالله عقیف ازدی که از نیکان شیعه و از زهاد آنان بود و چشم چپ او در جنگ جمل و چشم راست او در جنگ صفین از بین رفته بود و همیشه در مسجد کوفه مشغول نماز بود برخاست و به عبیدالله گفت: ای فرزند مرجانه زناکار: دروغگو و فرزند دروغگو تویی و پدر تو و آن که تو را بر سر کار آورده و پدر او معاویه است. ای دشمن خدا! فرزندان پیامبر را می کشی و بر منبر مسلمانان این گونه سخن می گویی؟

ص: ۳۸۳

۱- (۱) مقتل عبدالله بن عقیف الازدی لما قتل الحسين عليه السلام صعد ابن زياد المنبر فقال: الحمد لله الذي اظهر الحق و اهله و نصر امير المؤمنين يزید و حزبه و قتل الكذاب بن الكذاب و شيعته فما زاد على هذا الكلام شيئا حتى قام اليه عبدالله بن عقیف الازدی و كان من خيار الشيعة و زهادها و كانت عينه اليسرى ذهبت في حرب الجمل و الاخرى في يوم صفين و كان يلزم المسجد الاعظم يصلی فيه الى الليل ثم ينصرف. فقال يا ابن مرجانه: ان الكذاب بن الكذاب انت و ابوك و من استعملك و ابوه يا عدو الله اتقتلون ابناء النبيين و تتكلمون بهذا الكلام على منابر المسلمين!؟

(۱) پس ابن زیاد خشمناک گردید و گفت: این گوینده کیست؟ عبدالله عقیف گفت: گوینده من هستم، ای دشمن خدا! آیا ذریه پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند در قرآن شهادت به پاکی آنان داده و آنان را از هر رجس و پلیدی دور نموده می کشی و گمان می کنی که مسلمان هستی؟!

سپس گفت: به فریاد برسید! کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که از تو و طاغیه تو، یزید، که به فرموده رسول خدا ملعون فرزند ملعون هستید انتقام بگیرند؟

پس خشم ابن زیاد بیشتر شد، به گونه ای که رگ های گردن او متورم گردید و گفت: او را نزد من بیاورید! همین که مأموران ابن زیاد از هر سو آمدند که او را بگیرند اشراف قبیله ازد که پسر عموهای او بودند آمدند و او را نجات دادند و از مسجد خارج نموده و به منزل رساندند. پس ابن زیاد گفت: [بروید و] این نابینا را - که چشم و دل او کور است - بیاورید. چون مأموران برای دستگیری او رفتند قبیله ازد با قبایل یمن جمع شدند و مانع از بردن او شدند. پس ابن زیاد قبایل مضر را همراه محمد بن اشعث به جنگ آنان فرستاد و جنگ سختی بین آنان رخ داد و عده ای کشته شدند.

(۲) و مأمورین ابن زیاد به خانه عبدالله عقیف رسیدند و در خانه را شکستند و

ص: ۳۸۴

۱- (۱) فغضب ابن زیاد و قال: من هذا المتكلم، فقال: انا المتكلم يا عدو الله أتقتل الذريه الطاهره التي قد اذهب الله عنها الرجس و طهرها تطهيرا و تزعم أنك على دين الاسلام؟ و اغوثاه أين أولاد المهاجرين و الانصار ينتقمون منك و من طاغيتك اللعين ابن اللعين على لسان محمد رسول رب العالمين؟ فازداد غضب ابن زیاد حتى انتفخت أوداجه و قال: عليّ به، فتبادرت اليه الجلاوزه من كلّ ناحيه ليأخذوه فقامت الاشراف من الأزد من بنى عمّه فخلّصوه منهم و أخرجوه من باب المسجد و انطلقوا به الى منزله، فقال ابن زياد: اذهبوا الى هذا الاعمى، اعمى الازد أعمى الله قلبه كما أعمى عينيه فائتوني به، فلمّا بلغ ذلك الازد اجتمعوا و اجتمعت معهم قبائل اليمن ليمنعوا صاحبهم و بلغ ذلك ابن زياد فجمع قبائل مضر و ضمّهم الى محمد بن الاشعث و امره بقتال القوم فاقتتلوا قتالاً شديداً حتى قتل بينهم جماعه من العرب و وصل اصحاب ابن زياد الى دار عبدالله بن عقیف فكسروا الباب و اقتحموا عليه فصاحت ابنته: اناك القوم من حيث تحذر فقال: لا عليك ناوليني سيفي فناولته آياه فجعل يذب عن نفسه و يقول:

۲- (۲) أنا ابن ذی الفضل عقیف الطاهر عقیف شیخی و ابن امّ عامر کم دارع من قومکم و حاسر و بطل جدلته مغاور

هجوم آوردند. دختر او فریاد کرد و به پدر خود گفت: مأمورین ابن زیاد آمدند! عبدالله عقیف گفت: باکی نیست. سپس شمشیر خود را گرفت و از خود دفاع کرد. دختر او گفت: ای کاش من مرد بودم و امروز با دشمنان تو که قاتل عترت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند جنگ می کردم.

سپاهیان عبیدالله اطراف عبدالله عقیف را گرفته بودند و او از خود دفاع می نمود و از هر سو دشمن به طرف او می آمد دخترش او را راهنمایی می کرد تا این که او را [به طور کامل] احاطه کردند در این حال دختر او گفت: ای وای! پدرم را احاطه کردند در حالی که یآوری ندارد که او را کمک دهد. عبدالله شمشیر را به دور خود می گرداند و می گفت: سوگند به خدا، اگر چشم می داشتم کار را بر شما سخت می کردم.

(۱) مأمورین ابن زیاد او را رها نکردند تا نزد عبیدالله آوردند. چون عبیدالله او را دید گفت: ستایش خدایی را که تو را خوار نمود. عبدالله گفت: ای دشمن خدا! برای چه خوار باشم؟ عبیدالله گفت: تو در باره عثمان چه می گویی؟ عبدالله عقیف گفت: ای غلام بنی علاج! ای پسرمرجانہ! تو را با عثمان چه کار که او خوب بوده یا بد؟ خداوند ولی خلق خود می باشد و بین آنها و عثمان به عدل حکم خواهد نمود. تو از من در باره خود و پدر خود و از یزید و پدر او معاویه سؤال کن [تا وضعیت

ص: ۳۸۵

۱- (۱) و جعلت ابنته تقول: یا ابت لیتنی کنت رجلا- اخاصم بین یدیک الیوم هؤلاء الفجره قاتلی العتره البرره و جعل القوم یدورون علیه من کلّ جهه و هو یدبّ عن نفسه فلیس یقدم علیه احد و کّلما جاؤه من جهه قالت ابنته: یا ابت جاؤک من جهه کذا حتّی تکاثروا علیه و احاطوا به فقالت ابنته: و اذّلاه یحاط بابی و لیس له ناصر یستعین به فجعل یدیر سیفه و یقول: اقسام لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری قال: فما زالوا به حتّی اخذوه ثمّ حمل فادخل علی ابن زیاد فلما رآه قال: الحمد لله الذی اخزاک فقال له عبدالله یا عدوّ الله و بماذا اخزانی؟ اقسام لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری فقال له ابن زیاد: یا عدوّ الله ما تقول فی عثمان بن عفّان قال: یا عبد بنی علاج یا ابن مرجانه - و شتمه - ما انت و عثمان اساء ام احسن و اصلح ام افسد؟ و الله تبارک و تعالی ولیّ خلقه یقضی بینهم و بین عثمان بالعدل و الحقّ ولكن سلنی عن ابیک و عنک و عن یزید و ابیه فقال ابن زیاد:

کثیف شما را باز گویم].

عبداللہ گفت: به خدا سو گند، دیگر از تو سؤالی نخواهم نمود تا طعم تلخ مرگ را بچشی!

(۱) عبداللہ عقیف گفت: من خدای رب العالمین را ستایش می کنم، زیرا مدت ها بود آرزوی شهادت داشتم - پیش از آن که تو به دنیا بیایی - و از خدای خود خواسته بودم که به دست بدترین خلق خدا و پست ترین آنان به شهادت برسم و چون نابینا شدم از آن مأیوس بودم و الآن بحمداللہ خداوند دعای مرا مستجاب نمود و شهادت را روزی من کرد.

پس ابن زیاد دستور داد تا گردن او را زدند و بدن او را در سببخه کوفه به دار آویختند.

گرداندن سر مبارک امام علیه السلام در کوفه و رسیدن خبر شهادت او به مدینه

(۲) در بحار و مجالس نقل شده است که چون سر امام حسین علیه السلام را به کوفه آوردند، عبیداللہ زیاد دستور داد آن سر مقدس را در بازار و در میان قبایل کوفه گردانند. سپس نامه ای به یزید نوشت و خبر شهادت امام و اسارت اهل بیت او را به او داد. از آن سو عبدالملک بن حارث سلمی را به مدینه فرستاد که خبر شهادت

ص: ۳۸۶

۱- (۱) واللہ لا- اسألک عن شیء او تذوق الموت غصه بعد غصه فقال عبداللہ بن عقیف: الحمدللہ رب العالمین اما انی قد کنت اسأل اللہ ربی ان یرزقنی الشهاده من قبل ان تلدک امک و سألت اللہ ان يجعل ذلک علی ید العن خلقه و ابغضهم الیه فلما کف بصری یثت من الشهاده الی الآن فالحمدللہ الذی رزقنیها بعد الیأس منها و عزّنی الاجابه منه فی قدیم دعائی فقال ابن زیاد اضربوا: عنقه فضربت عنقه و صلب فی السبخه. (البحار ج ۴۵/۱۲۰، المجالس ص ۱۲۸) الطواف برأس الحسین علیه السلام فی الکوفه و وصول خبر قتله الی المدینه لثما جیء برأس الحسین علیه السلام الی ابن زیاد بالکوفه امر ابن زیاد فطیف به فی سکک الکوفه کلّها و قبائلها و لثما فرغ القوم من الطواف به فی الکوفه ردّوه الی باب القصر. و کتب ابن زیاد الی یزید یخبره بقتل الحسین علیه السلام و خبر اهل بیته و تقدّم الی عبدالملک بن الحارث السلمی فقال انطلق حتی تأتي عمرو بن سعید بن العاص بالمدینه و کان امیرا علیها و هو من بنی امیه فتبشّره بقتل الحسین علیه السلام و قال: لا یسبقتک الخبر الیه.

۲- (۲) قال عبدالملک: فرکت راحلتی و سرت نحو المدینه فلقینی رجل من قریش فقال: ما الخبر؟ قلت: عند الأمیر تسمعه قال: انا لله و انا الیه راجعون قتل واللہ الحسین و لثما دخلت علی عمرو بن سعید قال: ما وراءک؟ قلت: ما یسرّ الامیر، قتل الحسین بن

علی

امام حسین علیه السلام را به والی مدینه، سعید بن عاص بدهد.

عبدالملک می گوید: من بر مرکب خود سوار شدم و به طرف مدینه رفتم. در بین راه مردی از قریش مرا دید و گفت: چه خبر؟ گفتم: خبر نزد والی مدینه گفته می شود. پس او گفت: «انالله و انا الیه راجعون».

چون من بر والی مدینه وارد شدم، پرسید چه خبر؟ گفتم: حسین بن علی کشته شد. پس به من گفت: برگرد و این خبر را به اهل مدینه برسان. من بازگشتم و بین اهل مدینه این خبر را اعلام نمودم و چون اهل مدینه [و بنی هاشم] این خبر را شنیدند صدای گریه و شیون آنان بلند گردید و چون نزد امیر مدینه آمدم او خوشحال و خندان بود و گفت: این گریه ها به جای گریه هایی که برای عثمان کردند.

(۱) سپس خطبه ای خواند و ضمن بیان خبر شهادت امام علیه السلام گفت: این صدمه به جای آن صدمه و این خطبه به جای آن خطبه و این موعظه به جای آن موعظه، تا درسی باشد و از آن عبرت گیرند. سپس گفت: به خدا سوگند، من دوست می داشتم که حسین را نمی کشتند و سال ها زنده می بود و همچنان از ما بدگویی می کرد و ما به او احترام می نمودیم لکن با کسی که شمشیر به روی ما کشیده باشد چه کنیم جز آن که او را از خود دفع نماییم [و این سخنان او برای معذور دانستن یزید و عوام فریبی او بود].

(۲) در این هنگام عبدالله بن صائب برخاست و به والی مدینه گفت: اگر

ص: ۳۸۷

۱- (۱) فقال: اخرج فناد بقتله فنادیت فلم اسمع و اعیه قطّ مثل و اعیه بنی هاشم فی دورهم علی الحسین ابن علیّ حین سمعوا النداء بقتله فدخلت علی عمرو بن سعید فلما رأنی تبسم الیّ ضاحکا ثمّ تمثّل بقول عمرو بن معدیکرب الزبیدی. و قیل: انه لما سمع اصوات نساء بنی هاشم ضحک و تمثّل بذلك فقال: عجت نساء بنی زیاد عجه کعجیب نسوتنا غداه الارنب ثمّ قال عمرو: هذه و اعیه بواعیه عثمان ثمّ صعد المنبر و خطب الناس و اعلمهم قتل الحسین علیه السلام و قال فی خطبته: انّها لدمه بدمه و صدمه بصدمه کم خطبه بعد خطبه و موعظه بعد موعظه حکمه بالغه فما تعنی النذر و الله لوددت انّ رأسه فی بدنه و روحه فی جسده احیانا کان یسبنا و نمدحه و یقطعنا و نصله کعادتنا و عادته و لم یکن من امره ما کان ولكن کیف نضع بمن سلّ سیفه یرید قتلنا الا ان ندفعه عن انفسنا. فقام عبدالله بن الصائب فقال: لو کانت فاطمه حیة فرأت رأس الحسین علیه السلام لبکت علیه فجبّه عمرو بن سعید و قال: نحن احقّ بفاطمه منك ابوها عمنا و زوجها اخونا و ابنها ابنا لوالی کانت فاطمه حیة لبکت عینها و حرّت کبدها و مالمات من قتله و دفعه عن نفسه.

۲- (۲) و خرجت امّ لقمان بنت عقیل بن ابی طالب حین سمعت نعی الحسین علیه السلام حاسره و معها اخواتها امّ هانی ء و اسماء و رمله و زینب بنات عقیل بن ابی طالب تبکی قتلها بالطف و هی تقول: ماذا تقولون ان قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی منهم اساری و قتلی ضرّجوا بدم (البحار ج ۴۵/۱۲۲، المجالس ص ۱۳۰)

فاطمه علیها السلام زنده بود و سر فرزند خود حسین علیه السلام را می دید براو گریان می شد. پس والی مدینه به صورت او زد و گفت: ما به فاطمه نزدیک تر هستیم، پدر او عموی ما و همسر او برادر ما و فرزند او فرزند ما می باشد و اگر او زنده بود هر آینه بر فرزند خود می سوخت و گریه می کرد لکن قاتل او را ملامت نمی نمود.

از آن سو، ام لقمان، دختر عقیل، چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام را شنید با خواهران دیگر خود ام هانی و اسما و رمله و زینب از خانه خارج شد و صدا به گریه بلند نمود و گفت:

هنگامی که در قیامت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما بگوید: «شما امت آخرالزمان پس از من با عترت و اهل بیت من چه کردید؟ آیا بعضی را کشتید و بعضی را به اسارت گرفتید چه پاسخ خواهید گفت؟»

(۱) القصة هنگامی که نامه ابن زیاد (یعنی عبیدالله) در مورد شهادت امام حسین علیه السلام به دست یزید رسید او نیز نامه ای به عبیدالله نوشت و دستور داد سر امام حسین علیه السلام و شهدای دیگر و اهل بیت امام علیه السلام را به شام بفرستد.

عبیدالله سرهای شهدا را همراه اهل بیت امام علیه السلام آماده ساخت و دستور داد بر گردن امام سجاد علیه السلام زنجیر انداختند [و در روایتی در گردن و دست های او زنجیر

ص: ۳۸۸

۱- (۱) ارسال السبایا و الرؤوس الی للشام کان ابن زیاد کتب الی یزید کتابا یخبره فیه بقتل الحسین علیه السلام فلما وصل الیه الکتاب أجابه یأمره بحمل رأس الحسین علیه السلام و رؤوس من قتل معه و حمل ائقاله و نسائه و عیاله الی الشام فأرسل ابن زیاد الرؤوس مع زحربن قیس ثم امر بنساء الحسین علیه السلام و صبیانه فجهّزوا و أمر بعلی بن الحسین علیهما السلام فغلّ بغلّ الی عنقه. و فی روایه فی یدیه و رقبتیه ثم سرح بهم فی اثر الرؤوس مع محفر بن ثعلبه العائذی و شمر بن ذی الجوشن و حملهم علی الاقتاب و ساروا بهم کما یسار بسبایا الکفار فانطلقوا بهم حتّی لحقوا بالقوم الذین معهم الرؤوس فلم یکلم علی بن الحسین علیهما السلام احدا منهم فی الطریق بکلمه حتّی بلغوا دمشق.

انداخت] و با زحرین قیس و محفر بن ثعلبه عائدی و شمربن ذی الجوشن به سوی شام فرستاد. آنان اهل بیت امام علیه السلام را مانند اسرای کفار بر شتران بدون جهاز سوار کردند در مسیر راه، علی بن الحسین علیه السلام با کسی سخن نمی گفت تا به دمشق رسیدند.

(۱) چون اسرا را به قصر یزید رساندند محفر بن ثعلبه فریاد کرد و گفت: این محفر بن ثعلبه است که اسرای لثیم و فاجر را نزد امیرالمؤمنین یزید آورده است. علی بن الحسین علیهما السلام در پاسخ او فرمود: «مادر محفر بن ثعلبه فرزندی بدتر از محفر نزیاده است.»

چون اسرا نزدیک دمشق شدند، ام کلثوم نزد شمر آمد و فرمود: «من حاجتی دارم»، شمر گفت: حاجت چیست؟ ام کلثوم فرمود: «چون ما را وارد شهر کردی از راهی خلوت ما را وارد کن و دستور بده سرهای بریده را از میان اسرا بیرون ببرند، زیرا سزاوار نیست مردم با این وضعیت به ما نظر کنند!»

ولکن شمر بر خلاف گفته ام کلثوم دستور داد سرهای بریده را بر بالای نیزه ها بزنند و در میان محمل ها قرار دهند و آنان را از راه های شلوغ و پر جمعیت حرکت دهند. پس آنان را به همان کیفیت آوردند و کنار در مسجد اموی که اسرا را نگه می داشتند نگه داشتند.

(۲) در این حال پیرمردی از مردم شام نزدیک آنان آمد و گفت: ستایش خدای را

ص: ۳۸۹

۱- (۱) فلما انتهوا الی باب یزید رفع محفر صوته فقال: هذا محفر بن ثعلبه اتی امیرالمؤمنین باللثام الفجره فأجابه علی بن الحسین علیهما السلام ما ولدت ام محفر أشرّ لنفسه و قد سمع غرابا ینعب لما بدت تلك الحمول و اشترقت تلك الشمس علی ربی جیرون نعب الغراب فقلت صح أولا تصح فلقد قضیت من الغریم دیونی و لما قربوا من دمشق دنت ام کلثوم من شمر فقالت له: لی الیک حاجه فقال: ما حاجتک؟ قالت: اذا دخلت بنا البلد فاحملنا فی درب قليل النظاره و تقدّم الیهم أن یخرجوا هذه الرؤوس من بین المحامل و ینحونا عنها فقد خزینا من کثره النظر الینا و نحن فی هذه الحال. فأمر فی جواب سؤالها ان تجعل الرؤوس علی الرماح فی أوساط المحامل بغیا منه و کفرا و سلک بهم بین النظاره علی تلك الصنفه حتّی أتى بهم باب دمشق. فوقفوا علی درج باب المسجد الجامع حیث یقام السبّی و جاء شیخ فدنا من نساء الحسین علیه السلام و عیاله وقال: الحمد لله الذی اهلککم و قتلکم و أراح البلاد من رجالکم و امکن امیر المؤمنین منکم.

۲- (۲) فقال له علی ابن الحسین علیه السلام: یا شیخ هل قرأت القرآن؟ قال: نعم قال: فهل عرفت هذه الآیه: «قل لا أسألکم علیه اجرا الا المودّه فی القربی» قال: قد قرأت ذلك فقال له علی علیه السلام: فنحن القربی یا شیخ فهل قرأت فی سوره بنی اسرائیل «و آت ذا القربی الآیه»؟ فقال: قد قرأت ذلك فقال علی علیه السلام: فنحن القربی یا شیخ. فهل قرأت هذه الآیه «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبَى» قال: نعم فقال علی علیه السلام: فنحن القربی یا شیخ ولكن هل قرأت «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»؟ قال: قد قرأت ذلك فقال علی علیه السلام: فنحن اهل البیت الذین اختصنا الله بآیه الطهاره یا شیخ.

که شما را کشت و هلاک نمود و شهرها را از دست مردان شما آسوده کرد و امیرالمؤمنین یزید را بر شما مسلط ساخت.

حضرت زین العابدین علیه السلام به او فرمود: «ای پیرمرد! قرآن خوانده ای؟» پیرمرد گفت: آری. فرمود: «این آیه را خوانده ای: «قل لا اسألكم عليه اجرا الا الموده في القربى»؟» پیرمرد گفت: آری. خوانده ام. امام علیه السلام فرمود: «ماييم ذی القربى و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله .» سپس فرمود: «آیا این آیه را در سوره بنی اسرائیل خوانده ای: «و آت ذالقربى حقّه»؟» پیرمرد گفت: آری، خوانده ام. امام علیه السلام فرمود:

«خویشانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور به ادای حق آنان شده ماییم.» سپس فرمود: «آیا این آیه را خوانده ای؟ «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى»؟» پیرمرد گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «آن ذی القربى که خداوند به مردم فرموده باید خمس مال خود را به آنان بدهید ما هستیم.» آن گاه فرمود: «ای پیرمرد! آیا این آیه را خوانده ای: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؟» پیرمرد گفت: آری، خوانده ام. امام علیه السلام فرمود: «ماييم آن اهل بیت و خانواده ای که خداوند طهارت و پاکی [و عصمت] را مخصوص ما نموده است.»

(۱) پس پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید و گفت: شما را به

ص: ۳۹۰

۱- (۱) قال فبقی الشیخ ساکتا نادما علی ما تکلم به و قال: بالله انکم؟! فقال علی بن الحسین علیهما السلام: تالله انا لنحن هم من غیر شک و حق جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله انا لنحن هم فبکی الشیخ و رمی عمامته ثم رفع رأسه الى السماء و قال: اللهم انی ابرأ الیک من عدو آل محمد ثم قال: هل لی من توبه؟ فقال له: نعم ان تبت تاب الله علیک و أنت معنا فقال: انی نائب فبلغ یزید بن معاویه حدیث الشیخ فأمر به فقتل. (البحار ج ۱۲۷/۱۲۴/۴۵، المجالس ص ۱۳۱)

خدا سوگند، آیا شما همان ها هستید؟ امام علیه السلام فرمود: «به خدا و به حق جَدّمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند، بدون شک همان ها هستیم.» پیرمرد گریان شد و عمامه از سر خود انداخت و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا، من به تو پناه می برم از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله . سپس گفت: آیا توبه من پذیرفته می شود؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، اگر توبه کنی خداوند می پذیرد و با ما خواهی بود.» پیرمرد گفت: من از گفته های خود توبه کردم. و چون این خبر به یزید رسید دستور داد او را گردن زدند.

وارد شدن اسرا بر یزید و قصه سهل بن سعد

(۱) در بحار و مجالس از سهل بن سعد نقل شده که گوید: در سفری که به بیت المقدس رفتم چون به شام رسیدم شهری را دیدم با نه‌های جاری و اشجار فراوان که بر آن پرده های زیبا و حجاب هایی از دیباج آویخته بودند و مردم را دیدم که شادی می کردند و بین آنان زن هایی مشغول به بازی و دف و طبل [و خوانندگی] بودند. پیش خود گفتم:

آیا عیدی در میان است که ما آن را نمی شناسیم؟ پس عده ای را دیدم که با یکدیگر سخن می گفتند، به آنان گفتم: آیا در شهر شام عیدی هست که ما نمی دانیم؟ گفتند: فکر می کنیم که تو در این شهر غریب باشی؟ گفتم: من سهل بن سعد از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. گفتند: ای سهل! ما تعجب داریم که چگونه آسمان خون نمی بارد و زمین اهل خود را فرو نمی برد. گفتم:

(۲) برای چه؟ گفتند: شگفتا! سر حسین علیه السلام را برای یزید هدیه داده اند و مردم

ص: ۳۹۱

۱- (۱) دخول السبایا علی یزید فی الشام و قصه سهل بن سعد عن سهل بن سعد أنه قال: خرجت الی بیت المقدس حتّی توسّطت الشام فاذا أنا بمدینه مطرده الأنهار کثیره الأشجار و قد علّقوا الستور و الحجب و الدیباج و هم فرحون مستبشرون و عندهم نساء یلعبن بالدفوف و الطبول فقلت فی نفسی: تری لاهل الشام عید لا نعرفه نحن فرأیت قوما یتحدّثون فقلت: یا قوم لکم بالشام عید لا نعرفه نحن؟ قالوا: یا شیخ نراک غریبا. فقلت: انا سهل بن سعد قد رأیت محمّدا صلی الله علیه و آله قالوا: یا سهل ما اعجبک السماء لا تمطر دما و الارض لا تنخسف بأهلها قلت: و لم ذاک؟ قالوا: هذا رأس الحسین عتره محمّد صلی الله علیه و آله یهدی من ارض العراق فقلت: و اعجبا یهدی رأس الحسین علیه السلام و الناس یفرحون؟! و قلت: من أیّ باب یدخل فأشاروا الی باب یقال له: باب الساعات.

۲- (۲) فبینا أنا کذلک حتّی رأیت الرايات یتلوا بعضها بعضا فاذا نحن بفارس بیده لواء منزوع السنان علیه رأس من اشبه الناس وجهها برسول الله صلی الله علیه و آله فاذا من ورائه نسوه علی جمال بغير وطاء فدنوت من أولاهنّ فقلت: یا جاریه من انت؟ فقالت: انا سکینه بنت الحسین فقلت لها: ألك حاجه الی؟ فأنا سهل بن سعد ممّن رأى جدّک و سمعت حدیثه قالت: یا سهل قل لصاحب هذا الرأس ان یقدّم الرأس امامنا حتّی یشغل الناس بالنظر الیه و لا ینظروا الی حرم رسول الله صلی الله علیه و آله.

شادی می کنند؟! گفتم: از کدام دروازه آن را وارد می کنند؟ گفتند از دروازه ساعات. ناگهان دیدم پرچم هایی در حرکت است و به دست سواری نیزه ای است و بر آن سری قرار دارد که از همه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه تر است و در پی آن، زن هایی را دیدم که بر شترهای بدون جهاز سوار بودند، به یکی از آنان گفتم:

ای کنیز! تو کیستی؟ گفت: من سکینه دختر حسین علیه السلام هستم. گفتم: آیا حاجتی به من دارید، من سهل بن سعد از اصحاب جدّ شما هستم که او را دیده و سخنان او را شنیده ام؟ فرمود: «آری، به این نیزه دار که سر پدرم بر آن است بگو نیزه خود را جلو ببرد تا مردم مشغول نگاه به او باشند و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه نکنند.»

(۱) سهل گوید: من نزد آن نیزه دار رفتم و به او گفتم: آیا حاجت مرا انجام می دهی تا در مقابل چهارصد دینار بگیری؟ او گفت: حاجت تو چیست؟ گفتم: حاجت من این است که نیزه خود را جلوی جمعیت ببری. پس او چنین کرد و من آن دینارها را به او دادم.

روایت شده که بعضی از فضلا از تابعین، مانند خالد بن معدان، چون سر امام

ص: ۳۹۲

۱- (۱) قال سهل: فدنوت من صاحب الرأس فقلت له: هل لك ان تقضى حاجتى و تأخذ منى اربعمائة دینار؟ قال: ما هى؟ قلت تقدّم الرأس امام الحرم ففعل ذلك و دفعت اليه ما وعدته. و روى أنّ بعض فضلاء التابعين و هو خالد بن معدان لما شاهد رأس الحسين عليه السلام بالشام اخفى نفسه شهرا من جميع اصحابه فلما و جدوه بعد اذ فقدوه و سألوه عن سبب ذلك فقال: ألا ترون ما نزل بنا ثم انشأ يقول: ۱- جاؤا برأسك يا ابن بنت محمد مترملا بدمائه ترميلا

حسین علیه السلام رادر شام دید یک ماه خود را از همه یاران پنهان نمود و چون او را پیدا کردند و از پنهان شدن او سؤال نمودند او گفت: مگر نمی بینید چه بر سر ما آمده است؟! سپس این اشعار را انشاد نمود: جاؤا برأسک... یعنی:

۱- ای فرزند رسول خدا! سر تو را در حالی که آغشته به خون بود به شهر شام آوردند.

۲- ای فرزند رسول خدا! گو این که ما می بینیم با کشتن تو آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله را گشته اند.

۳- آنان تو را لب تشنه گشتند و حرمت قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله را در باره تو مراعات نکردند.

۴- چون تو کشته شدی آنان از تعجب تکبیر گفتند اما ندانستند که در حقیقت تکبیر و تهلیل را کشته اند.

(۱) علامه مجلسی در بحار و سید محسن امین در مجالس می گویند: چون اهل بیت امام حسین علیه السلام را به صورت اسیر با طناب به یکدیگر بستند و بر دست و گردن امام زین العابدین علیه السلام غل جامعه انداختند و وارد بر یزید نمودند، امام سجاد علیه السلام به یزید فرمود: «تو را به خدا سوگند می دهم، چه گمان می بری به رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را براین حال ببیند؟!» پس کسی در آن مجلس نبود جز آن که [از این سخن امام سجاد علیه السلام] گریان شد. یزید نیز دستور داد طناب ها را پاره کردند و غل را

ص: ۳۹۳

۱- (۱) دخول السبایا علی یزید لعنه الله و بکاء اهل بیته و... لَمَا ادخل ثقل الحسین علیه السلام و نساؤه و من تخلف من اهله علی یزید و هم مقرونون فی الحبال و زین العابدین علیه السلام مغلول و وقفوا بین یدیه و هم علی تلک الحال قال له علی بن الحسین علیهما السلام: انشدک الله یا یزید ما ظنک برسول الله صلی الله علیه و آله لو رآنا علی هذه الصفة؟ فلم یبق فی القوم أحد الا و بکی فأمر یزید بالحبال فقطعت و أمر بفک الغل عن زین العابدین علیه السلام. ثم وضع رأس الحسین علیه السلام بین یدیه و اجلس النساء خلفه لئلا یظنن الیه فجعلت فاطمه و سکینه یتطاولان لینظرا الی الرأس و جعل یزید یتناول لیستر عنهما الرأس فلما رأین الرأس صحن فصاح نساء یزید و ولولت بنات معاویه فقالت فاطمه بنت الحسین علیه السلام: أبنات رسول الله سبایا یا یزید؟ فبکی الناس و بکی اهل داره حتی علت الاصوات.

از بدن امام سجاد علیه السلام برداشتند.

یزید آن گاه سر امام حسین علیه السلام را در مقابل خود گذارد و زن ها را در پشت تخت خود قرار داد تا نگاه آنان به سر بریده نیفتد. فاطمه و سکینه، دختران امام حسین علیه السلام، می کوشیدند که سر مبارک پدر را ببینند و یزید می کوشید که از آنان پنهان کند. و چون چشم آنان به سر پدر افتاد صدای گریه آنان بلند شد و همه زن ها بلکه زن های یزید نیز گریان شدند و دختران معاویه به ضجه و ناله افتادند و فاطمه بنت الحسین علیه السلام به یزید خطاب نمود و گفت: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر گرفته ای؟!» پس همه اهل مجلس گریان شدند و صدای آنان بلند گردید.

(۱) زینب علیها السلام چون سر برادر خود را دید گریان چاک زد و با ناله و صدای دلخراشی فرمود: «یا حسینه! یا حبیب رسول الله! ای حسین من! ای میوه دل رسول خدا صلی الله علیه و آله! ای فرزند مکه و منی! ای فرزند فاطمه زهرا سیده السناء! و ای فرزند دختر پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله!»

راوی قصه می گوید: به خدا سوگند، زینب علیها السلام با این سخنان تمام اهل مجلس را گریان کرد، در حالی که یزید ساکت مانده بود.

سپس زنی از بنی هاشم که در خانه یزید بود شروع به گریه نمود و صدا زد: «یا حبیباه! یا سید اهل بیتاه! یعنی ای حبیب من! ای آقای اهل بیت! ای فرزند رسول

ص: ۳۹۴

۱- (۱) و امّی زینب علیها السلام فانّها لما رأتہ أهوت الی جیبها فشقّته ثمّ نادت بصوت حزين یقرح القلوب: یا حسینه یا حبیب رسول الله یا بن مکه و منی یا بن فاطمه الزهراء سیده النساء یا بن بنت المصطفی. قال الراوی: فابکت و الله کلّ من کان حاضرا فی المجلس و یزید ساکت ثمّ جعلت امرأه من بنی هاشم کانت فی دار یزید تندب الحسین علیه السلام و تنادی یا حبیباه یا سید اهل بیتاه یا بن محمّده یا ربیع الأرامل و الیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء فأبکت کلّ من سمعها و کان فی السبایا الرباب بنت امریء القیس زوجة الحسین علیه السلام و هی امّ سکینه بنت الحسین علیه السلام و امّ عبدالله الرضیع المقتول بکربلاء و هی التي یقول فیها الحسین علیه السلام. لعمرک انّی لأحبّ دارا تحلّ بها سکینه و الرباب احبّهما و ابذل فوق جهدی و لیس لعاذل عندی عتاب و لست لهم و ان عتبوا مطیعا حیاتی او یغیبنی التراب فقیل: انّ الرباب اخذ الرأس و وضعت فی حجرها و قبلته و قالت: و احسینا فلا نسیت حسینا أقصدته أسنّه الاعداء غادروه بکربلاء صریعا لا سقی الله جانبی کربلاء (البحار ج ۴۵/۱۳۱، المجالس ص ۱۳۴ و معجم البلدان ج ۴/۴۴۵)

خدا صلی الله علیه و آله! ای پناه یتیمان و بی پناهان! وای شهیدی که به دست ناپاکان کشته شدی!» پس همه گریان شدند.

مرحوم سید محسن امین علیه الرحمه می فرماید: بین اسرا رباب دختر امرأ القیس، همسر امام حسین علیه السلام، نیز بود و او مادر سکینه و عبدالله رضیع بود و او همان زن با کمالی بود که امام حسین علیه السلام در وصف او و دختر او سکینه اشعار ذیل را سروده بود.

و گفته شده که رباب سر مبارک امام علیه السلام را برداشت و در دامن گذارد و بوسید و گفت: ای وای! من هرگز فراموش نمی کنم که حسین علیه السلام در کربلا هدف تیرها و نیزه ها شد و به او خیانت کردند [و عوض مهمان نوازی و احترام او را با لب تشنه کشتند] و بدن او را روی زمین رها نمودند. خدا رحمت خود را از آنان دور نماید!

سرامام حسین علیه السلام در مقابل یزید علیه اللعنه و العذاب

(۱) در بحار و مجالس نقل شده که چون سرهای شهدای کربلا و سر مبارک امام حسین علیه السلام را مقابل یزید ملعون گذاردند، او به اشعار حصین بن حمام تمثل جست و چوب خیزران خود را گرفت و بر دندان های امام علیه السلام زد و گفت: امروز مقابل روز بدر باشد! ابو برزه اسلمی که نزد او بود گفت: وای بر تو، ای یزید! آیا با چوب خود به دندان های فرزند فاطمه علیها السلام می زنی؟ من گواهی می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که لب و دندان او و برادرش امام حسن علیهما السلام را می بوسید و می فرمود:

(۲) «شما آقای جوانان بهشت هستید، خداوند قاتل شما را بکشد و از رحمت

ص: ۳۹۵

۱- (۱) وضع الرؤوس بین یدی یزید علیه العنه لما وضعت الرؤوس بین یدی یزید و فیها رأس الحسین علیه السلام جعل يتمثل بقول الحصین بن الحمام المری: صبرنا و كان الصبر منّا سجيّه بأسیافنا تفرین هاما و معصما ابی قومنا ان ینصفونا فأنصفت قواضب فی ایماننا تقطر الدما نفلق هاما من رجال اعزّه علینا و هم كانوا اعقّ و اظلما و دعا بقضیب خیزران و جعل ینکت به ثنایا الحسین علیه السلام ثم قال: یوم بیوم بدر و كان عنده ابو برزه الأسلمی فقال: ویحکک یا یزید اتنکت بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمه اشهد لقد رأیت النبی صلی الله علیه و آله یرشف ثنایاه و ثنایا اخیه الحسن و یقول: انما سیدا شباب اهل الجنّه فقتل الله قاتلکما و لعنه و اعدله جهنّم و ساءت مصیرا فغضب یزید و امر باخراجه فأخرج سحبا.

۲- (۲) و فی روایه: انّ یزید دعا اشراف اهل الشام فأجلسهم حوله ثم دعا بعليّ بن الحسین علیه السلام و صبیان الحسین علیه السلام و نسائه فأدخلوا علیه و الناس ینظرون ثم قال یزید لعليّ ابن الحسین علیهما السلام: یا بن الحسین ابوک قطع رحمی و جهل حقّی و نازعنی سلطانی فصنع الله به ما قد رأیت فقال علی بن الحسین علیهما السلام: «ما اصابکم من مصیبه فی الارض و لا- فی انفسکم إلا فی کتاب من قبل ان نبرأها انّ ذلك علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و الله لا یحبّ کلّ مختال فخور.»

خود دور نماید و دوزخ را برای او آماده کند و چه بدجایگاهی ست آن! پس یزید خشمگین شد و دستور داد او را کشیدند و از مجلس خارج کردند.

و در روایت دیگری آمده است که یزید اشراف اهل شام را نزد خود جمع کرد و دستور داد حضرت زین العابدین و بچه های دیگر امام حسین و اهل بیت او علیهم السلام را نزد او حاضر کردند و سپس به حضرت زین العابدین علیه السلام گفت: پدرت با من قطع رحم نمود و حق مرا نشناخت و بر سر حکومت با من نزاع نمود و تو دیدی که خداوند با او چه کرد!

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «[خداوند در قرآن فرموده: هیچ مصیبتی در روی زمین به شما نمی رسد جز آن که از قبل در کتابی ثبت شده و آن بر خداوند آسان است؛ تا بر فقدان و از دست رفتن دنیا تأسف پیدا نکنید و برای آنچه از دنیا به شما داده می شود خشنود نشوید، خداوند افراد متکبر و فخور را دوست نمی دارد.»

(۱) سپس فرمود: «ای پسر معاویه و هند و صخر! بدان که در جنگ بدر و احد و احزاب پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست پدر من امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود، در حالی که در دست پدر و جد تو پرچم های کفار بود!»

آن گاه فرمود: وای بر تو، ای یزید! گر می دانستی چه کرده ای و چه گناهی را

ص: ۳۹۶

۱- (۱) و قال علی بن الحسین علیه السلام: یابن معاویه و هند و صخر لقد کان جدی علی بن ابی طالب فی یوم بدر و أحد و الاحزاب فی یده رأیه رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوک و جدک فی ایدیهمایا کفار ثم قال: و یلک یا یزید انک لو تدری ماذا صنعت و مالذی ارتکبت من ابی و اهل بیتی و اخی و عمومتی اذا لهربت فی الجبال و افترشت الرماد و دعوت بالویل و الثبور ان یرأس ابی الحسین بن فاطمه و علی منصوبا علی باب مدینتکم و هو و دبعه رسول الله صلی الله علیه و آله فیکم! (البحار ج ۴۵/۱۳۲، المجالس ص ۱۳۵)

نسبت به پدر و اهل بیت و برادر و خویشان دیگر من انجام داده ای باید از ترس خطای قریش سر به بیابان ها و کوه ها می گذاشتی و بر روی خاکستر می نشستی و فریاد ویل و وای سر می دادی که سر فرزند فاطمه و علی علیهم السلام را - که امانت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین شما - بود بر دروازه شهر خود نصب نموده ای!!»

ص: ۳۹۷

خطبه زینب علیها السلام در شام و پاسخ او به یزید ملعون

(۱) چون زینب علیها السلام را با اهل بیت سیدالشهدا، به مجلس یزید بردند، یزید ملعون سربریده امام حسین علیه السلام را مقابل خود گذارد و به اشعار «ابن زبیری» تمثال جست و گفت:

ای کاش، پدران من که در جنگ بدر کشته شدند حاضر می بودند و ناله [بنی هاشم و] انصار را از چوب خیزران من مشاهده می کردند. اگر آنان در این جلسه حاضر می بودند از خوشحالی فریاد می کردند و می گفتند: ای یزید دست سلامت باد! ما از بنی هاشم انتقام گرفتیم و به عوض کشته های بدر بزرگان آنان را کشتیم و حساب خود را با آنان تصفیه نمودیم. بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد. من فرزند جد خود خندف نخواهم بود، اگر انتقام خود را از فرزندان احمد (صلی الله علیه و آله) که پدران من را کشته است نگیرم.

زینب علیها السلام چون این سخنان را از یزید ملعون شنید خطبه خود را آغاز نمود و فرمود:

(۲) «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین.» سپس گفت: «خداوند در سخن خود صادق است که فرموده: «سرانجام کار اهل معصیت و

ص: ۳۹۸

۱- (۱) خطبه زینب علیها السلام فی جواب اللعین یزید بن معاویه علیهما الهاویه لما سمعت زینب بنت علی علیهما السلام ان یزید یتمثل بأبیات ابن الزبیری و یقول: لیت أشیاخی بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الأسل لأهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لاتشل قد قتلنا القوم من سادتهم وعد لناه بیدر فاعتدل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل لست من خندف إن لم أنتقم من بنی أحمد ما کان فعل قالت: الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین، صدق الله سبحانه حیث یقول: (ثم کان عاقبه الذین أساؤوا السوای أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤون)، (الروم: ۱۰) أظننت یا یزید حیث أخذت علینا أقطار الأرض و آفاق السماء، فأصبحنا نساق کما تساق الأساری، أن بنا علی الله هوانا وبک علیه کرامه، و إن ذلك لعظم خطرک عنده؟

۲- (۲) فشمخت بأنفک، و نظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا لک مستوسقه، و الأمور متسقه، و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا مهلا، أنسیت قول الله تعالی: (و لا تحسبن الذین کفروا إنما نملی لهم خیرا لأنفسهم إنما نملی لهم لیزدادوا إثما و لهم عذاب مهین)؟ (آل عمران: ۱۷۸).

ستمکاران این است که آیات خدا را انکار می کنند و آنها را به مسخره می گیرند.»

ای یزید! تو گمان کردی که چون کار را بر ما سخت نمودی و همه چیز را از ما گرفتی و ما را همانند اسیران به این جا کشاندی ما در پیشگاه خداوند خوار شدیم و تو نزد او عزیز گردیدی و مقامی به دست آوردی؟! و از این رو بادی به غبغب انداختی و از این که دنیا برای تو منظم شد و امور تو مرتب گردید و ولایت و رهبری که حق ما بود برای تو آماده شد و به راحتی به قدرت رسیدی خوشحال و مسرور شدی؟!

(۱) آیا سخن خدا را فراموش کردی که فرمود: «گمان مکن [ای رسول من] که ما چون کافران را مهلت دادیم خیر آنها خواهد بود بلکه آنان را بدین جهت مهلت دادیم که گناهان آنها افزوده گردد. و برای آنان عذابی خوارکننده فراهم شده است.»

سپس فرمود: «ای یزید! ای فرزند کسی که به دست پدران من آزاد شد! آیا این رسم عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده ها پنهان کنی و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را مانند اسیران از شهری به شهری دیگر ببری و حجاب آنان را برگیری و صورت هایشان را ظاهر کنی و مردم از دور و نزدیک و عالی و دانی به آنان بنگرند و پناهگاهی برای آنان نباشد و کسی از آنان حمایت نکند؟!»

(۲) سپس فرمود: «البته از [فرزند] کسی که جگر اولیای خدا را به دهن گرفته و گوشت او از خون شهداء روییده! و کسی که به ما نگاهی دشمنانه و کینه هایی دیرینه

ص: ۳۹۹

۱- (۱) أمن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و إماءک و سوقک بنات رسول الله سبایا؟ قد هتکت ستورهنّ و أبدیت وجوههنّ، تحدو بهنّ الأعداء من بلد إلى بلد و یستشرفهنّ أهل المناهل و المعائل، و یتصفّح وجوههنّ القریب و البعید، و الدنّی و الشریف. لیس معهنّ من حماتهنّ حمی، ولا من رجالهنّ ولیّ؟! و کیف یرتجی مراقبه من لفظ فوه أکباد الأزکیاء، و نبت لحمه من دماء الشهداء؟ و کیف یستبطأ فی بغضنا أهل البیت من نظر الینا بالشنف و الشنآن، و الإحن و الأضغان، ثمّ یقول غیر متأثمّ و لا مستعظم:

۲- (۲) لأهلّوا و استهلّوا فرحا ثمّ قالوا یا یزید لاتشل منحیا علی ثنایا أبی عبدالله سید شباب أهل الجنّه تنکتها بمخصرتک؟! و کیف لاتقول ذلک و قد نکأت القرحة، و استأصلت الشأفه، یراقتک دماء ذریّه محمّد صلی الله علیه و آله، و نجوم الأرض من آل عبدالمطلب، و تهتف بأشیاکک؟ و زعمت أنّک تنادیهم، فلتردنّ و شیکا موردهم و لتودنّ أنّک شللت و بکمت ولم تکن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت.

دارد و حیا نمی کند و [به این اعمال زشت افتخار می نماید و] می گوید: اگر پدران من در این جلسه حاضر بودند خشنود می شدند و می گفتند: «ای یزید، دست سلامت باد! چه انتظاری است؟ و او چگونه می تواند از دشمنی با ما خودداری کند،»

سپس فرمود: «ای یزید! تو که با چوب خود بر دندان های ابی عبدالله، سید جوانان اهل بهشت می زنی و این سخنان [زشت و کفرآمیز] را بر زبان جاری می کنی! چگونه می توانی جز این باشی، در حالی که راه [ارتباط خود را با ما بستی] و با ریختن خون ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و آل عبدالمطلب که ستارگان هدایت در روی زمین بودند - زخم های ما را تازه کردی و حیا نمی کنی و هنوز پدران خود را صدا می زنی و می گویی من انتقام شما را از آل احمد صلی الله علیه و آله گرفتم.

زود باشد که تو نیز بر پدران خود وارد شوی و آرزو کنی که ای کاش دست تو از کار افتاده بود و زبان تو گنگ شده بود و چنین کاری را نمی کردی و چنین سخنی را نمی گفتی.»

(۱) سپس فرمود: «خدایا، تو حق ما را از اینان بگیر و انتقام و عقوبت و خشم خود را بر کسانی که خون ما را ریختند و بزرگان ما را به شهادت رساندند نازل فرما!

ای یزید! به خدا سوگند، تو با این عمل، خود را هلاک کردی و در حقیقت این شمشیرها را بر بدن خود وارد نمودی و گوشت خود را پاره کردی و زود است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوی و گناه خون شهدا و هتک فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دوش تو باشد و خداوند امور آنان را اصلاح نموده و غبار غم از چهره های آنان برطرف کرده باشد و انتقام آنان را از تو بگیرد!

«البته گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند! بلکه آنان زنده هستند و در پیشگاه پروردگار خود روزی می خورند.»

(۲) [در این ماجرا] برای تو همین بس که خداوند حاکم [میان ما] و رسول او

ص: ۴۰۰

۱- (۱) اللَّهُمَّ خذلنا بحقنا، و انتقم ممن ظلمنا، و أحلل غضبك بمن سفك دماءنا و قتل حماتنا. فوالله ما فريت إلا جلدك، و لا حزت إلا لحمك، و لترددن على رسول الله صلى الله عليه و آله، بما تحملت من سفك دماء ذريته و انتهاك من حرمة في عترته و لحمته حيث يجمع الله شملهم و يلثم شعثهم و يأخذ بحقهم (ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون). (آل عمران: ۱۶۹).

۲- (۲) و حسبك بالله حاكما، و بمحمد صلى الله عليه و آله خصيما، و بجبرئيل ظهيرا، و سيعلم من سؤل لك و مكثك من رقاب المسلمين، بس للظالمين بدلا، و أيكم شر مكانا و أضعف جندا. و لئن جرت على الدواهي مخاطبتك إني لأستصغر قدرك و استعظم تقريعك، و أستكثر توبيخك، و لكن العيون عبري و الصدور حزي.

دشمن تو و جبرئیل یاور ما باشد و زود است کسانی که تو را بر این حکومت توان دادند و بر سر مسلمین مسلط نمودند به جزای خویش برسند و شما بدانید که کدام یک از ما در پیشگاه خداوند ضعیف تر و مستحق عقوبت خواهد بود.

ای یزید! اگر من مصایب خود را برای تو بیش از این بگویم تو را بیش از این ناچیز خواهم کرد و ملامت و سرزنش من به تو بیش از این خواهد شد، جز این که فعلاً چشمان ما گریان و سینه های ما سوخته [و به مصیبت عزیزان خود مشغول هستیم].

(۱) سپس فرمود: «چقدر شگفت آور است که حزب شیطان و آزاد شدگان [به دست پدران ما]، حزب خدا و برگزیدگان او را کشتند و دست های خود را به خون ما آغشتند و گوشت ما را به دندان گرفتند.

(۲) [ای یزید چگونه!] بدن های پاک و مطهر [عزیران] ما را روی زمین رها کردی [؟]. اگر فکر کردی که با این کار بهره ای بردی اشتباه کردی. زود باشد که در آخرت و قیامت خسارت آن را بینی و در آن روز به اعمال خود مؤاخذه شوی و البته خداوند به بندگان خود ستم روا نخواهد داشت و ما شکوه خود را پیش خدا می بریم و بر او توکل می نماییم.

ص: ۴۰۱

۱- (۱) ألا- فالعجب كل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء، فهذه الأيدي تنطف من دماننا، و الأنفاه تتحلّب من لحومنا. و تلك الجثث الطواهر الزواكى تتابها العوائل، و تعرفها أمهات الفراعيل، و لئن اتخذتنا مغنما لتجدنا و شيكا مغرما، حين لا تجد إلا ما قدمت يداك و ما ربك بظلام للعبيد، والى الله المشتكى و عليه المعول. فكذ كيدك، واسع سعيك، و ناصب جهدك، فوالله لا-تمحو ذكرنا، و لا تميت و حينا، و لا يرحض عنك عارها. و هل رأيك إلا فند، و أيامك إلا عدد، و جمعك إلا بدد يوم ينادى المنادى ألا لعنه الله على الظالمين، و الحمد لله رب العالمين، الذى ختم لأولنا بالسعادة و المغفرة، و لآخرنا بالشهادة و الرحمه، و نسأل الله أن يكمل لهم الثواب، و يوجب لهم المزيد، و يحسن علينا الخلافة إنه رحيم و دود، و حسنا الله و نعم الوكيل (الاحتجاج ۲: ۳۴، مقتل الحسين عليه السلام للمقرّم: ۶۴، اللهوف. ص ۱۰۵ بلاغات النساء ص ۲۱ البحار ج ۴۵/۱۳۵ المجالس ص ۱۳۶).

پس تو هر حيله اى دارى به كار گير و هرچه مى توانى در آزار و دشمنى خود نسبت به ما بكوش. به خدا سوگند، نمى توانى نام و ياد و وحى ما را محو كنى و ننگ و عار خود را بپوشانى. مگر جز اين است كه رآى تو از روى كذب و بى خردى و دوران زندگى تو كوتاه و اندوخته ها [و جماعت تو] متفرق و تباه خواهد بود؟! و روز قيامت منادى خدا ندا خواهد نمود كه لعنت خدا بر ستمكاران است!؟

ستايش خدای ربّ العالمين را كه بر پيشينيان ما سعادت و مغفرت، و بر ما شهادت و رحمت را نوشت. از خدای خود مى خواهيم كه به گذشتگان ما پاداش كامل و مزيد رحمت خود را عطا كند و ما را خلف صالح آنان قرار دهد. او رحيم و مهربان است و براى اصلاح امور ما كافى و وكيلى نيكو است.»

ماجراى مرد شامى و فاطمه بنت الحسين عليه السلام

(۱) در بحار و مجالس نقل شده است كه چون اهل بيت امام حسين عليه السلام در شام بر يزید وارد شدند، مرد سرخ رويى از اهل شام به فاطمه بنت الحسين عليه السلام نگاه كرد و به يزید گفت: اين كنيز را به من ببخش. فاطمه بنت الحسين عليه السلام مى گويد: «من بر خود لرزيدم و گمان كردم چنين چيزى نزد آنان جايز است. پس لباس عمه ام زينب عليها السلام را گرفتم و گفتم: اى عمه! بعد از يتيمى خدمتكار شدم! در حالى كه عمه ام زينب عليها السلام مى دانست كه چنين چيزى امكان پذير نيست. پس گفت: به حرف اين فاسق توجه مكن! سپس به مرد شامى فرمود: به خدا سوگند، دروغ گفتى و حرف زشتى زدى! هرگز بر تو و يزید چنين چيزى روا نباشد.»

(۲) پس يزید خشمناك شد و گفت: دروغ گفتى! براى من روا باشد! و اگر

ص: ۴۰۲

۱- (۱) ماجرى لفاطمة بنت الحسين و زينب عليهم السلام فى مجلس يزید لما دخل عيال الحسين عليه السلام و بناته على يزید بالشام نظر رجل من اهل الشام احمر الى فاطمه بنت الحسين عليهما السلام فقال: يا امير المؤمنين هب لى هذه الجارية قالت فاطمه: فارتعدت و ظننت أن ذلك جائز عندهم فأخذت بثياب عمّتى زينب و قلت: يا عمّته أوتمت و استخدمت و كانت عمّتى تعلم أنّ ذلك لا يكون. (۱) فقالت عمّتى: لا- حيا و لا كرامه لهذا الفاسق و قالت للشامى: كذبت و الله و لؤمت و الله ما ذاك لك و لا له فغضب يزید و قال: كذبت أنّ ذلك لى و لو شئت أن افعل لفعلت قالت زينب: كلاً و الله ما جعل الله لك ذلك الاّ أن تخرج من ملّتنا و تدّين بغيرها فاستطار يزید غضبا و قال ائاي تستقبلين بهذا انما خرج من الدين ابوك و أخوك.

بخواهم چنین خواهم نمود. پس زینب علیها السلام به او فرمود: «به خدا سوگند، هرگز خدا چنین چیزی برای تو قرار نداده، جز این که از ملت ما و اسلام خارج شوی و به دین دیگری در آیی!» یزید چون این سخن را از زینب علیها السلام شنید سخت خشمناک شد و گفت: با من این چنین سخن می گویی؟! همانا پدرت و برادرت از دین خارج شدند.

(۱) زینب علیها السلام فرمود: «ای یزید! تو و پدرت و جدّت - اگر مسلمان باشید- به وسیله ما به دین خدا هدایت یافتید.» یزید گفت: دروغ گفستی، ای دشمن خدا! زینب علیها السلام فرمود: «تو خود را امیرالمؤمنین می دانی و فحش می دهی و چون قدرت داری بر ما فشار می آوری؟!»

پس یزید حیا کرد و سکوت نمود و چون مرد شامی حرف خود را تکرار نمود یزید به او گفت: از من دور شو، خدا تو را هلاک سازد!

و در روایتی آمده که مرد شامی گفت: این کنیز کیست؟ یزید گفت: او فاطمه بنت الحسین است و این زینب دختر علی بن ابی طالب است. مرد شامی گفت: حسین فاطمه و علی بن ابی طالب را می گویی؟

یزید گفت: آری. پس مرد شامی به یزید گفت: خدا تو را لعنت کند! عترت پیامبر را می کشی و ذریه او را اسیر می کنی؟! به خدا سوگند، من گمان کردم آنان اسیران رومی هستند. یزید گفت: به خدا سوگند، الآن تو را به آنان ملحق خواهم نمود و دستور داد تا گردن آن مرد شامی را زدند.

ص: ۴۰۳

۱- (۱) قالت زینب: بدین الله و دین ابی و دین اخی اهدیت أنت و جدک و أبوک ان کنت مسلما قال: کذبت یا عدوّ الله قالت له: أنت امیر تشتم ظالما و تقهر بسطانک فکأنه استحیا و سکت فعاد الشامی فقال: هب لی هذه الجاریه فقال له یزید اعزب و هب الله لک حتفا قاضیا. و فی روایه: فقال الشامی: من هذه الجاریه فقال هذه فاطمه بنت الحسین و تلک زینب بنت علی فقال الشامی: الحسین بن فاطمه و علی بن ابی طالب؟ فقال: نعم فقال الشامی: لعنک الله یا یزید تقتل عتره نبیک و تسبی ذریته و الله ما توهمت الا انهم من سبی الروم فقال یزید: و الله لألحقنک بهم ثم امر به فضربت عنقه. (البحار ج ۴۵/۱۳۶/۱۳۷، المجالس ص ۱۳۸)

(۱) در کتاب بحار و مجالس و مقتل ابی منحف نقل شده که چون اهل بیت امام حسین علیه السلام را به شام بردند یزید آنان را به مسجد اموی برد و دستور داد خطیب بالای منبر رود و امام حسین علیه السلام و پدر او را مذمت کند.

پس خطیب بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی هرچه می توانست از امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام مذمت نمود و از یزید و معاویه تمجید و تعریف کرد تا این که حضرت زین العابدین علیه السلام با صدای بلند به او فرمود: «وای بر تو، ای خطیب! خشنودی مخلوق را گرفتی و سخط و خشم خدا را بر خود لازم کردی؟! پس آماده آتش دوزخ باش!»

(۲) سپس به یزید فرمود: «آیا اجازه می دهی من بر بالای این چوب ها بروم و سخنانی بگویم که خدا خشنود شود و برای اهل این مجلس نیز بهره و ثوابی باشد؟» و چون یزید امتناع نمود مردم به او گفتند: به او اجازه بده، شاید ما از او چیزی بشنویم. یزید گفت: او اگر بالای این منبر برود جز با رسوایی من و آل ابوسفیان پایین نخواهد آمد.

به او گفته شد: مگر او چقدر می تواند سخن بگوید؟ یزید گفت: او از خانواده ای است که از کودکی علم و دانش به آنان تعلیم شده است. و چون مردم اصرار کردند یزید اجازه داد.

(۳) پس حضرت زین العابدین علیه السلام بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی

ص: ۴۰۴

۱- (۱) خطبه الإمام زین العابدین علیه السلام فی الشام لما جیء بسبایا اهل البیت علیه السلام الی یزید بالشام امر یزید بمنبر و خطیب و أمر الخطیب ان یصعد المنبر فیدمّ الحسین و أباه صلوات الله علیهما فصعد الخطیب المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم بالغ فی ذمّ امیرالمؤمنین و الحسین الشہید و اطنب فی مدح معاویه و یزید فذکرهما بكلّ جمیل فصاح به علی بن الحسین علیهما السلام و قال: ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضاه المخلوق بسخط الخالق فتبوءاً مقعدک من النار.

۲- (۲) ثم قال علی بن الحسین علیهما السلام: یا یزید أتأذن لی حتی أصعد هذه الأعواد فأتکلم بکلمات لله فیهنّ رضا و لهؤلاء الجلساء فیهنّ اجر و ثواب؟ فأبی یزید علیه ذلك فقال الناس: یا امیرالمؤمنین ائذن له فلیصعد المنبر فلعلنا نسمع منه شیئا فقال: انه ان صعد لم ينزل الا بفضیحتی و بفضیحه آل ابی سفیان فقیل له: و ما قدر ما یحسن هذا فقال: انه من اهل بیت زقوا العلم زقا فلم یزالوا به حتی اذن له فصعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم خطب خطبه أبکی فیها العیون و أوجل منها القلوب.

خطبه ای خواند که همه اهل مجلس گریان شدند و قلب های آنان لرزان شد. سپس فرمود: «ای مردم! خداوند شش خصلت به ما عطا نموده و به هفت چیز ما را بر دیگران فضیلت داده است: خداوند به ما علم و حلم و بزرگواری و فصاحت و شجاعت و محبت در دل های مؤمنین را عطا فرموده است و ما را بر دیگران فضیلت داده به این که پیامبر برگزیده خدا صلی الله علیه و آله از ماست و صدیق امت [یعنی] علی علیه السلام از ماست و جعفر طیار از ماست و اسدالله و اسد رسول [یعنی] حمزه از ماست و سیده زنان عالم فاطمه علیها السلام از ماست و دو سبط این امت حسن و حسین علیهما السلام از ماست.»

(۱) آن گاه فرمود: «هر کس که مرا می شناسد می شناسد و هر کس نمی شناسد من حسب و نسب خود را به او خبر خواهم داد.» پس پیایی فرمود: «انا ابن مکة و منی و زمزم و صفاو...؛ یعنی من فرزند مکة و منا و فرزند زمزم و صفا هستم.» تا این که صدای مردم به ضجه و ناله و گریه بلند شد و یزید ترسید که انقلابی ایجاد شود. پس به مؤذن دستور داد تا اذان بگوید و کلام او را قطع نماید.

و چون مؤذن گفت: «الله اکبر» امام سجاد علیه السلام فرمود: «چیزی بزرگ تر از خدا نیست» و چون گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» امام علیه السلام فرمود: «گوشت و پوست و خون و موی من به یگانگی خداوند گواهی می دهد» و چون گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله» امام علیه السلام از بالای منبر رو به یزید نمود و فرمود:

«ای یزید! آیا این آقایی که شما به پیامبری او شهادت می دهید جد من است یا

ص: ۴۰۵

۱- (۱) ثم قال: ايها الناس اعطينا سنا و فضّلنا بسبع اعطينا العلم و الحلم و السماحة و الفصاحة و الشجاعة و المحبة في قلوب المؤمنين و فضّلنا بأنّ منّا النبي المختار محمّدا صلی الله علیه و آله و منّا الصديق و منّا الطيار و منّا اسدالله و أسد رسول و منا سيّده نساء العالمين و منّا سبطا هذه الأمة. من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني انبأته بحسبي و نسبي فلم يزل يقول: انا انا حتّى ضج الناس بالبكاء و النحيب و خشى يزیدان تكون فتنه فأمر المؤذن فقطع عليه الكلام فلما قال المؤذن: «الله اكبر الله اكبر» قال على بن الحسين عليه السلام: شهد بها شعري و بشرى و لحمي و دمي فلما قال المؤذن: «اشهد ان محمدا رسول الله» التفت عليه السلام من فوق المنبر الى يزید فقال محمّد صلی الله علیه و آله هذا جدّي ام جدّك يا يزید؟ فان زعمت أنّه جدّك فقد كذبت و كفرت و ان زعمت أنّه جدّي فلم قتل عترته؟ (البحار ج ۴۵/۱۳۷، مقتل ابی محنف ص ۲۲۷، المجالس ص ۱۳۹)

جَدِّ تو؟ اگر گمان کنی که جَدِّ تو است دروغ گفته ای و کافر شده ای و اگر گمان داری که جَدِّ من است (که البته چنین می باشد) پس چگونه تو عترت این پیامبر را کشته ای [و اهل بیت او را اسیر کرده ای؟!]

مؤلف گوید: آنچه نقل شد از کتاب مجالس بود و تفصیل کامل خطبه زین العابدین علیه السلام در بحار و غیره مذکور است، طالبین مراجعه فرمایند.

سه روایت از حوادث شام

(۱) ۱- در بحار و مجالس نقل شده است که روزی یزید حضرت زین العابدین و عمرو بن الحسن علیهما السلام را طلب نمود و به عمرو فرزند امام حسن علیه السلام که یازده سال داشت گفت: آیا با فرزند من خالد کشتی می گیری؟ عمرو گفت: کشتی نمی گیرم لکن شمشیری به من بده و شمشیری به او تا با او بجنگم! یزید گفت: این خوی نژادی شماست [یعنی شجاعت در وجود شما نهفته است] و من هرگز چنین نخواهم کرد!

(۲) ۲- روزی حضرت زین العابدین علیه السلام در بازار شام حرکت می نمود، منهل بن عمرو به او گفت: ای فرزند رسول خدا! حالتان چطور است؟ امام علیه السلام فرمود: «مَثَلُ ما در این امت مثل بنی اسرائیل در مقابل فرعون شد که فرعون فرزندان پسر را از بنی اسرائیل می کشت و زن ها را باقی می گذارد [بنی امیه نیز با ما چنین کردند].»

(۳) سپس فرمود: «ای منهل! عرب همیشه بر عجم افتخار می کرد که پیامبر

ص: ۴۰۶

۱- (۱) و ینبغی التعرض لثلاث روایات فی الختام ۱- البحار ۴۵/۱۷۵: دعا یزید یوما؛ بعلی بن الحسین علیهما السلام و عمرو بن الحسن علیه السلام و کان عمرو غلاما صغیرا یقال ان عمره احدی عشره سنه فقال له أتصارع هذا یعنی ابنة خالد؟ فقال له عمرو: لا ولكن أعطنی سکینا واعطه سکینا ثم أقاتله فقال یزید: «ششنه اعرفها من احزم هل تلد الحیه الا الحیه»

۲- (۲) و خرج زین العابدین علیه السلام یوما یمشی فی اسواق دمشق فاستقبله المنهل بن عمرو فقال له کیف امسیت یا ابن رسول الله؟ قال علیه السلام: امسینا کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یدبّحون ابناءهم و یستحیون نساءهم.

۳- (۳) یا منهل امست العرب تفتخر علی العجم بأنّ محمّدا عربی و امست قریش تفتخر علی سائر العرب بأنّ محمّدا منها و امسینا معشر اهل بینه و نحن مغضوبون مقتولون مشردون انا لله و انا الیه راجعون ممّا امسینا فیه یا منهل. یعظّمون له احواد منبره و تحت ارجلهم اولاده وضعوا بأی حکم بنوه یتبعونکم و فخرکم انکم صحب له تبع

اسلام صلی الله علیه و آله از عرب است، و قریش بر سایرین افتخار می نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله از بین آنان به وجود آمده لکن امروز ما که اهل بیت او هستیم مورد تهاجم واقع شده ایم و عزیزان ما را کشته و ما را آواره نموده اند «انالله و انا الیه راجعون». ای منهای! مردم به چوب های منبر پیامبر خود احترام می کنند و فرزندان او را زیر پاهای خود گذارده اند و افتخار می کنند که ما یاران و اصحاب و پیروان اویم، در حالی که از فرزندان او پیروی نمی کنند!»

(۱)۳- یزید در همان روز نخست در شام به حضرت زین العابدین علیه السلام وعده داده بود که سه حاجت او را برآورده کند و در پایان اقامت آن حضرت در شام به او گفت: حاجات خود را بگو تا انجام دهم. پس امام علیه السلام فرمود: «حاجت اول من این است که سر مبارک پدر و آقای مرا به من نشان دهی تا او را ببینم و از او توشه بگیرم و با او وداع کنم. حاجت دوم من این است که آنچه از ما به غارت برده اند به ما بازگردانند. و حاجت سوم این است که اگر قصد کشتن مرا داری شخص امینی را همراه این زن ها بفرستی تا آنان را به مدینه بازگردانند.»

(۲) پس یزید گفت: سر پدرت را هرگز نخواهی دید. اما در باره کشتن تو، من از آن گذشته و تو را عفو نمودم و اما این زن ها را جز تو کسی همراهی نخواهد نمود و تو آنان را به مدینه خواهی رساند و اما آنچه از شما گرفته شده من چند برابر آن را به شما می دهم.

ص: ۴۰۷

۱- (۱)۳- و كان یزید و عد علی بن الحسین علیهما السلام یوم دخولهم علیه ان یقضی له ثلاث حاجات فقال له: اذکر حاجاتك الثلاث اللّاتی و عدتک بقضائهنّ فقال علیه السلام له: الاولى: ان ترینی وجه سیدی و مولای و ابی الحسین علیه السلام فأتزوّد منه و انظر الیه و اوّدعه و الثانیه: ان تردّ علینا ما اخذ منّا و الثالثه: ان کنت عزم علی قتلی ان توجّه مع هؤلاء النساء من یردّهنّ الی حرم جدّهنّ صلی الله علیه و آله. فقال: امّا وجه ابیک فلن تراہ ابدا و امّا قتلك فقد عفوت عنک و امّا النساء فما یردّهنّ غیرک الی المدینہ و امّا ما أخذ منکم فأنا اعوّضکم عنه اضعاف قیمته.

۲- (۲) فقال علیه السلام: امّا مالک فلا نریده و هو موفّر علیک و انما طلبت ما اخذ منّا لانّ فیہ مغزل فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و مقنعتها و قلاذتها و قمیصها. (البحار ج ۴۳/۴۵، المجالس ص ۱۴۱).

امام علیه السلام فرمود: «ما را به مال تو نیاز نیست و من می خواهم چیزهایی که یادگار مادر ما فاطمه علیها السلام بوده و او با دست مبارک خود بافته و آثار او مانند مقنعه و قلاده و پیراهن او که در بین آن ها بوده به ما بازگردد.»

زیارت جابر در اربعین و ملاقات او با اهل بیت امام حسین علیه السلام

(۱) در بحار و مجالس نقل شده است که چون اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام به مدینه می آمدند از راهنمای خود خواستند که آنان را از راه کربلا عبور دهد و چون به محل شهادت امام حسین علیه السلام و شهدای دیگر رسیدند جابر بن عبدالله انصاری و عده ای را دیدند که برای زیارت آن قبور مطهر به آن جا آمده بودند، پس همه آنان مشغول به عزاداری و گریه و اقامه ماتم و حزن شدند و اهل آن دیار، مانند بنی اسد و غیره نیز با آنان همناله گردیدند و چند روز مشغول عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام و عزیزان و اصحاب او بودند.

(۲) در همان کتاب از اعمش، از عطیه عوفی نقل شده که گوید: من همراه جابر بن عبدالله انصاری به زیارت امام حسین علیه السلام رفتم. چون وارد کربلا شدیم جابر از فرات غسل کرد و دو جامه بر خود پوشاند و با مقداری از سعد [که نوعی عطر

ص: ۴۰۸

۱- (۱) زیاره جابر الأنصاری لقبر الحسين و ملاقاته لاهل بيته عليهم السلام لَمَّا رجع اهل البيت عليهم السلام من الشام الى المدينه قالوا للدليل: مرينا على طريق كربلاء فلَمَّا وصلوا الى موضع الصرع وجدوا جابر بن عبدالله الانصاري و جماعه من بني هاشم و رجالا من آل الرسول صلى الله عليه و آله قد وردوا لزياره قبر الحسين عليه السلام فوافوا في وقت واحد و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم و اقاموا المآتم و اجتمع عليهم اهل ذلك السواد و اقاموا على ذلك اياما. و عن الاعمش عن عطيه العوفى قال خرجت مع جابر بن عبدالله الانصاري رضى الله عنه زائرا قبر الحسين عليه السلام فلَمَّا وردنا كربلاء دنا جابر من شاطىء الفرات فاغتسل ثم اترز بازار و ارتدى بآخر ثم فتح صرّه فيها سعد فنثرها على بدنه ثم لم يخط خطوه الا ذكر الله تعالى حتى اذا دنا من القبر قال: ألمسنيه يا عطيه فألمسته اياه فخرّ على القبر مغشياً عليه فرششت عليه شيئا من الماء فلَمَّا افاق قال: يا حسين ثلاثا ثم قال: حبيب لا يجيب حبيبه!؟

۲- (۲) ثم قال: و أنى لك بالجواب و قد شخبث اوداجك على اثجاجك و فرق بين بدنك و رأسك اشهد أنك ابن خير النبيين و ابن سيد المؤمنين و ابن حليف التقوى و سليل الهدى و خامس اصحاب الكسا و ابن سيد النقا و ابن فاطمه سيده النساء.

بوده] خود را خوشبو نمود و به ذکر خداوند مشغول بود و چون نزدیک قبر مطهر امام علیه السلام رسید، به من گفت:

دست مرا به قبر آقیم برسان. و چون من دست او را گرفتم و به قبر امام حسین علیه السلام رساندم بیهوش شد و روی زمین افتاد. پس به صورت او آب پاشیدم و چون به خود آمد سه مرتبه صدا زد: یا حسین! یا حسین! یا حسین! [و چون جوابی نشنید] گفت: دوست چگونه جواب دوست را نمی دهد؟ سپس گفت: چگونه می توانی جواب مرا بدهی، در حالی که رگ های گلوی تو بر سینه ات ریخته و بین سر و بدن تو جدایی افتاده است.

من شهادت می دهم که تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند آقای مؤمنین و حلیف تقوایی، تو زاییده هدایت و خامس اهل کسا و فرزند سرور خوبان [امیرمؤمنان] هستی. تو فرزند فاطمه آقای زنان عالمی. چگونه چنین نباشی، در حالی که از انگشت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا خوردی و در دامن پاکان و متقین رشد نمودی و از پستان ایمان شیر خوردی و زبان به اسلام گشودی؟ پس حیات و ممات تو نیکو و ستوده است.

(۱) سپس گفت: قلب ها و دل های مؤمنین فراق تو را نمی پسندد و شکی در حیات تو ندارد [چرا که شهدا زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی می خورند]. پس سلام و رضوان خداوند بر تو باد! من شهادت می دهم که تو بر سیره برادر خود یحیی بن زکریا زیستی [تا آن که زنازاده ای تو را به شهادت رساند].

(۲) سپس به اطراف قبر امام حسین نظر نمود و گفت: السلام علیکم ایتهما

ص: ۴۰۹

۱- (۱) و ما لک لاتکون هکذا و قد غدتک کفّ سید المرسلین و ربّیت فی حجر المتّقین و رضعت من ثدی الایمان و فطمت بالاسلام فطبت حیّاً و طبت میتاً غیر انّ قلوب المؤمنین غیر طیّبه بفراقک و لا- شاکّه فی حیاتک فعلیک سلام الله و رضوانه و اشهد انّک مضیت علی ما مضی علیه اخوک یحیی بن زکریا علیه السلام. ثمّ جال ببصره حول القبر و قال: السلام علیکم ایتهما الأرواح الّتی حلّت بفناء الحسین علیه السلام و اناخت برحله اشهد انّکم اقمتم الصلاه و آتیتم الزکاه و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحّدين و عبدتم الله حتّی اُتاکم الیقین و الذی بعث محمّداً بالحقّ لقد شارکناکم فیما دخلتم فیہ قال عطیّه: فقلت لجابر فکیف ولم نهبط وادیا و لم نعل جبلا و لم نضرب بسیف و القوم قد فرّق بین رؤوسهم و ابدانهم و أوتمت اولادهم و ارملت الأزواج!؟

۲- (۲) فقال لی: یا عطیّه سمعت حبیبی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من احبّ قوما حشر معهم و من احبّ عمل قوم اشرك فی عملهم و الذی بعث محمّداً صلی الله علیه و آله بالحقّ انّ نبتی و نیه اصحابی علی ما مضی علیه الحسین علیه السلام و اصحابه.

الأرواح التي حلت بفناء الحسين...؛ یعنی سلام بر شما، ای کسانی که در جوار امام خود بار انداختید [و جان خود را فدای او نمودید]. من شهادت می دهم که شما [با حمایت از امام خود] نماز را به پا داشتید و زکات را ادا نمودید و نهی از منکر و امر به معروف کردید و با کفار و ملحدین جنگ نمودید و تا هنگام مرگ از عبادت خدا باز نایستادید.

سپس گفت: سوگند به خدایی که پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله رابه پیامبری مبعوث نمود، ما نیز در پاداش شما شریک خواهیم بود.

عطیه می گوید: من به جابر گفتم: چگونه چنین چیزی روا باشد در حالی که ما جنگی نکردیم و شمشیری نزدیم و اینها رنج ها بردند و سر از بدنشان جدا شد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بی سرپرست شدند؟!

(۱) جابر در پاسخم گفت: ای عطیه! من از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر کس مردمی را دوست بدارد با آنان محشور می شود و هر کس عمل قومی را دوست بدارد با آنان در پاداش شریک خواهد بود. سوگند به خدایی که پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث نمود، نیت من و نیت اصحاب و یاران من همانند نیت حسین علیه السلام و یاران او می باشد.

عطیه می گوید: در این بین دیدم عده ای از طرف شام به سوی ما می آیند. پس

ص: ۴۱۰

۱- (۱) قال عطیه: فبینما نحن كذلك و اذا بسواد قد طلع من ناحیه الشام فقلت یا جابر هذا سواد قد طلع من ناحیه الشام فقال جابر لعبدہ: انطلق الی هذا السواد و ائتنا بخبره فان كانوا من اصحاب عمر بن سعد فارجع الینا لعلنا نلجأ الی ملجأ و ان كان زین العابدین فأنت حرّ لوجه الله تعالی. قال: فمضى العبد فما كان بأسرع من ان رجع و هو يقول: یا جابر قم واستقبل حرم رسول الله صلی الله علیه و آله هذا زین العابدین علیه السلام قد جاء بعمّاته و اخواته فقام جابر یمشی حافی الأقدام مكشوف الرأس الی ان دنا من زین العابدین علیه السلام فقال الامام: انت جابر قال: نعم یا ابن رسول الله فقال: یا جابر ههنا و الله قتلت رجالنا و ذبحت اطفالنا و سبیت نساؤنا و حرّقت خیامنا!! (البحار ج ۶۵/۱۳۰، المجالس ص ۱۴۲)

من به جابر گفتم: گروهی از ناحیه شام به طرف ما می آیند. جابر به غلام خود گفت تا اطلاعی از آنان حاصل کند، سپس گفت: اگر اصحاب عمر سعد بودند به ما خبر ده تا به پناهگاهی برویم و اگر اهل بیت امام حسین و آقا زین العابدین علیهم السلام بودند تو در راه خدا آزاد هستی. پس آن غلام با سرعت رفت و باز گشت و گفت: ای جابر! برخیز و به استقبال حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کن! همانا این آقا حضرت زین العابدین است که با عمه ها و خواهران خود می آیند!

جابر برخاست و با پای برهنه و بدون عمامه به طرف آنان رفت و چون خدمت زین العابدین علیه السلام رسید، امام علیه السلام به او فرمود: «تو جابر هستی؟» جابر گفت: آری، یابن رسول الله! من جابر هستم. امام علیه السلام فرمود: «ای جابر! به خدا سوگند، در این مکان مردان ما کشته شدند و اطفال ما راسر بریدند و زن های ما را اسیر کردند و خیمه های ما را آتش زدند!»

بازگشت اسرا به مدینه و سخنان زین العابدین علیه السلام

(۱) ارباب مقاتل نوشته اند: حضرت زین العابدین علیه السلام با عمه ها و خواهران خود از شام به کربلا آمدند و پس از زیارت قبور شهدا به طرف مدینه باز گشتند.

بشیربن جذلم می گوید: چون نزدیک مدینه شدیم آن حضرت پیاده شد و فرمود تا اهل بیت نیز پیاده شوند، سپس خیمه ای بر پا نمود و به من فرمود: «ای بشیر! خدا پدر تو را رحمت کند! او مرد شاعری بود؟ آیا تو نیز بهره ای از آن داری؟» گفتم: آری. فرمود: پس وارد مدینه شو و خبر شهادت پدرم را به اهل مدینه برسان.»

بشیر می گوید: من براسب خود سوار شدم و با شتاب به مدینه آمدم و چون به

ص: ۴۱۱

۱- (۱) رجوع اهل البيت عليهم السلام الى المدينة لما رجع علي بن الحسين عليهما السلام بعمّاته واخواته من الشام مرّوا على كربلاء ثم انفصلوا عنها طالبين المدينة قال بشير بن جذلم: فلما قربنا منها نزل علي ابن الحسين عليهما السلام فحطّ رحله و ضرب فسطاطه و انزل نساءه و قال: يا بشير رحم الله اباك لقد كان شاعرا فهل تقدر على شيء منه؟ قلت: بلى يا بن رسول الله انى لشاعر، قال: فادخل المدينة و انع اباعبدالله. (عليه السلام) قال بشير: فرکت فرسى و رکضت حتى دخلت المدينة فلما بلغت مسجد النبي صلی الله علیه و آله رفعت صوتی بالبكاء و أنشأت اقول: يا اهل يثرب لا مقام لكم بها قُتل الحسين فأدمعى مدرار الجسم منه بكربلاء مضرّج و الرأس منه على القناه يُدار

مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم صدا به گریه بلند کردم و گفتم: ای اهل مدینه! دیگر در مدینه نمانید؛ چرا که آقایمان امام حسین علیه السلام در کربلا کشته شد. پس فراوان گریه کنید بر آن شهیدی که بدن او آغشته به خون روی زمین کربلا مانده و سر مبارک او را بر بالای نیزه زدند و در شهرها گرداندند!

(۱) سپس گفتم: ای اهل مدینه! این آقا علی بن الحسین علیه السلام است که با عمه ها و خواهران خود به شما نزدیک شده و مرا امر نموده که خبر ورود او را به شما بدهم.

بشیر می گوید: پس از سخنان من، همه اهل مدینه به طرف دروازه مدینه حرکت کردند، در حالی که زن ها پریشان و گریان شدند و بر سر و صورت زدند و واویلا گفتند و من بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی را سخت تر از آن ندیدم و در آن میان کنیزی را دیدم که بر امام حسین علیه السلام گریه می کرد و می گفت:

خبر شهادت مولای من، چشم مرا گریان نمود و مرا بی تاب کرد و چگونه گریه نکنم بر آقایی که عرش خدا بر او می گرید و دین و شرف بر او عزادار است؛ چه او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند وصی او امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

(۲) سپس به من گفت: ای گوینده! تو با اعلان خبر شهادت امام حسین علیه السلام چنان

ص: ۴۱۲

۱- (۱) ثم قلت: يا اهل المدينة هذا علي بن الحسين مع عَمَّاتِه وَاخواتِه قد حلَّوا بساحتكم و نزلوا بفنائكم و انا رسوله اليكم اعرفكم مكانه قال: فما بقيت بالمدينة مخدَّره و لا محجَّبه الا برزن من خدورهنّ مكشوفه شعورهنّ مخمشه و جوههنّ ضاربات خدودهنّ يدعين بالويل و الثبور و لم يبق بالمدينة احد الا خرج و هم يضجّون بالبكاء فلم اربا كيا اكثر من ذلك اليوم و لا يوما امر على المسلمين منه بعد وفاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سمعت جاريه تنوح على الحسين عليه السلام و تقول: نعي سيدي ناع نعا فأوجعا و امرضني ناع نعا فأفجعا فعيني جواد بالدموع و أسكبا و جودا بدمع بعد دمعكما معا على من دهى عرش الجليل فزعزعا فأصبح هذا المجد و الدين اجدعا على ابن نبي الله و ابن وصيه و ان كان عنا شاحط الدار أشسعا ثم قالت: ايها الناعي جددت حزنا بأبي عبدالله عليه السلام و خدشت منّا قروحا لما تندمل فمن انت رحمك الله؟

۲- (۲) فقلت: انا بشير بن جذلم و جهني مولاي علي ابن الحسين عليهما السلام و هو نازل بموضع كذا و كذا مع عيال ابي عبدالله الحسين عليه السلام و نسائه قال: فتركوني مكاني و بادروني فضربت فرسي حتى رجعت اليهم فوجدت الناس قد اخذوا الطريق و المواضع فنزلت عن فرسي و تخطأت رقاب الناس حتى قربت من باب الفسطاط و كان علي بن الحسين عليهما السلام داخلا فخرج و معه خرقة يمسح بها دموعه و خلفه خادم معه كرسي فوضعه له و جلس عليه و هو لا يتمالك من العبره و ارتفعت اصوات الناس بالبكاء من كل ناحيه يعزونه فضجت تلك البقعه ضججه شديده فأوماً بيده ان اسكتوا فسكنت فورتهم فقال:

حزن و اندوه ما را تازه و قلب های ما را جریحه دار نمودی که هرگز آرام نخواهد گرفت. خدا تو را رحمت کند! تو کیستی و از کجا آمده ای؟ گفتیم: من بشیر بن جذلم هستم و مولای من علی بن الحسین علیهما السلام - که الآن در فلان نقطه در خارج مدینه نزول نموده - به من دستور داده که اهل مدینه را از ورود آن حضرت مطلع سازم.

بشیر می گوید: اهل مدینه با شنیدن این خبر پیش از من خود را به اهل بیت امام حسین علیه السلام رساندند. من نیز بر اسب خود سوار شدم و از میان مردم - که همه جا را پر کرده بودند - با زحمت خود را به خیمه امام علیه السلام رساندم و دیدم مردم اطراف او را گرفته اند و گریه او را مهلت نمی دهد. پس خادمی که همراه او بود صندلی آورد و آن حضرت بر آن نشست و صدای گریه از اطراف بلند شد و مردم او را تسلیت می دادند. سپس با دست مبارک اشاره فرمود که ساکت باشید و چون ساکت شدند شروع به سخن نمود و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

(۱) «ای مردم! خداوند ما را به مصایب بزرگی مبتلا نمود و رخنه و شکاف بزرگی در اسلام پیش آمد. ای مردم! پدرم ابوعبدالله علیه السلام را با عزیزان و عترت او کشتند و زن ها و بچه های او را اسیر گرفتند و سر او را بر بالای نیزه کردند و در شهرها گرداندند و مصیبتی بر ما رخ داد که در عالم رخ نداده و نخواهد داد.»

سپس فرمود: «ای مردم! کدام یک از شما پس از شهادت پدرم می تواند شاد

ص: ۴۱۳

۱- (۱) الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين باریء الخلاق اجمعین الذی بعد فارتفع فی السماوات العلی و قرب فشهد النجوی نحمده علی عظام الأمور و فجائع الدهور و الم الفجائع و مضاضه اللواذع و جلیل الرزء و عظیم المصائب الفاضله الکاظه الفادحه الجائحه. ایها القوم ان الله وله الحمد ابتلانا بمصائب جلیله و ثلمه فی الاسلام عظیمه قتل ابوعبدالله و عترته و سبی نسائه و صبیته و داروا برأسه فی البلدان من فوق عامل السنان و هذه الرزیه التي لا- مثلها رزیه. ایها الناس فای رجالات منکم یسرون بعد قتله؟ ام ای فؤاد لایحزن من اجله؟ ام ای عین منکم تحبس دمعها و تضن عن انهما لهما؟ فلقد بکت السبع الشداد لقتله و بکت البحار بأواجها و السماوات بأركانها و الأرض بأرجائها و الاشجار بأغصانها و الحیتان فی لجاج البحار و الملائکه المقربون و اهل السماوات اجمعون.

باشد؟! و کدام دلی می تواند بر او نسوزد؟! و کدام چشمی می تواند از گریه بر او خودداری کند؟! همانا آسمان ها و دریاها و درخت ها و ماهیان دریا و فرشتگان مقرب خدا و اهل همه آسمان ها بر او گریستند.»

آن گاه فرمود: «ای مردم! کدام قلبی بر پدرم شکافته نمی شود و کدام دلی از یاد او می رود و کدام گوشی طاقت شنیدن مصیبت او را دارد؟!»

(۱) ای مردم! ما [بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم امیرالمؤمنین] آواره و مطرود و مورد نکوهش قرار گرفتیم و بدون هیچ جرمی و خطایی و انحرافی ما را آواره نمودند و در حق ما ستمی روا داشتند که تاکنون سابقه نداشته است!

ای مردم! به خدا سوگند، اگر جدّ ما به جای سفارش به محبت و مودت به ما، سفارش کرده بود که این مردم به جنگ با ما برخیزند و ما را بیازارند بیش از این نمی کردند. چقدر این مصیبت سخت و دلخراش و تلخ و ناگوار بود، «انالله و انا الیه راجعون» ما مصیبت وارده را به خدا وامی گذاریم، او عزیز و مقتدر می باشد و انتقام ما را از آنان خواهد گرفت.»

سپس حضرت زین العابدین علیه السلام در حالی که اهل مدینه گریان و پریشان بودند و خانه های بنی هاشم بی صاحب و عزادار و بر اهل خود گریان بود وارد مدینه شد.

گریه های زین العابدین علیه السلام بر پدر خود

(۲) شیخ بزرگوار مرحوم صدوق در کتاب خصال از امام صادق علیه السلام نقل

ص: ۴۱۴

۱- (۱) یا ایها الناس ائی قلب لا ینصدع لقتله؟ ام ائی فؤاد لایحنّ الیه؟ ام ائی سمع یسمع هذه الثلمه التي ثلمت فی الاسلام و لایصمّ؟ ایها الناس أصبحنا مطرودین مشرّدین مذودین شاسعین عن الأمصار من غیر جرم اجترمانه و لا مکروه ارتکبناه و لا ثلمه فی الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاوّلین ان هذا الا اختلاق. و الله لو انّ النبی علیهما السلام تقدّم الیهم فی قتالنا کما تقدّم الیهم فی الوصایه بنا لما زادوا علی ما فعلوا بنا فانّا لله و انا الیه راجعون من مصیبه ما اعظمها و اوجعها و اکظها و افظعها و امرها و افدحها فعندالله نحتسب فیما اصابنا و ما بلغ بنا انه عزیز ذوانتقام. ثمّ دخل زین العابدین علیه السلام المدینه فرآها موحشه باکیه و وجد دیار اهله خالیه تنعی اهلها و تندب سکانها. (البحار ج ۴۵/۱۴۷/۱۴۸، المجالس ص ۱۴۵/۱۴۳)

۲- (۲) بکاء زین العابدین علی ابیه علیهما السلام قال الصادق علیه السلام: البکاؤون خمس: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمّد و علی بن الحسین علیهم السلام فأما آدم علیه السلام: فبکی علی الجنّه. و امّا یعقوب فبکی علی یوسف علیهما السلام حتّی ذهب بصره و حتّی قیل له: تالله تفتنّو تذکریوسف حتّی تكون حرصا أو تكون من الهالکین

نموده که فرمود: «گریه کنندگان عالم پنج نفر بوده اند: حضرت آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین علیهم السلام آدم علیه السلام از فراق بهشت (فراوان) گریه کرد، یعقوب علیه السلام آن قدر از فراق یوسف گریه کرد که چشم او نابینا شد و [فرزندان او] به او گفتند: «به خدا سوگند آن قدر به یاد یوسف گریه می کنی که خود (۱) را هلاک می نمایی»، یوسف علیه السلام نیز آن قدر از فراق پدر گریه کرد که اهل زندان از گریه های او اذیت شدند و گفتند: یا روز گریه کن و شب آرام باش و یا شب گریه کن و روز آرام باش پس با آنان توافق نمود که چنین کند.

اما فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر از فراق پدر گریه کرد که اهل مدینه به او گفتند: شما ما را با گریه های خود آزار می دهی. پس فاطمه علیها السلام هر روز به مقابر شهدا می رفت و چون گریه های خود را به پایان می برد به خانه باز می گشت.

(۲) و اما علی بن الحسین علیه السلام چهل سال بر پدر خود گریه کرد و هیچ وقت غذا و [یا آب] مقابل او نگذاردند جز آن که گریان شد، تا این که غلام آن حضرت به او گفت: فدای شما شوم! ای فرزند رسول خدا! من بیم آن دارم که خود را هلاک کنید. امام علیه السلام فرمود: من پریشانی و اندوه خود را به خدای خود می گویم و چیزی را از خدای خود می دانم که شما نمی دانید، من هرگز به یاد شهادت فرزندان فاطمه علیها السلام

ص: ۴۱۵

۱- (۱) و اما یوسف: فبکی علی یعقوب علیهما السلام حتی تأذی به اهل السجن فقالوا: اما ان تبکی بالنهار و تسکت باللیل و اما ان تبکی باللیل و تسکت بالنهار فصالحهم علی واحد منهما. و اما فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله: فبکت علی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی تأذی بها اهل المدینه و قالوا لها: قد آذیتنا بکثره بکائک فکانت تخرج الی المقابر مقابر الشهداء فبکی حتی تقضى حاجتها ثم تنصرف. و اما علی بن الحسین علیهما السلام: فبکی علی ابیه الحسین اربعین سنه و ما وضع بین بدیه طعام الا بکی حتی قال له: مولی له جعلت فداک یا ابن رسول الله انی اخاف علیک ان تکون من الهالکین قال: انما اشکوینی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لاتعلمون انی لم اذکر مصرع بنی فاطمه الا خنقتنی العبره. (الخصال ص ۲۷۴، البحار

ج ۱۲/۲۶۴)

نمی افتم جز آن که گریه مرا مهلت نمی دهد و بی اختیار گریان می شوم.»

(۱) و در کتاب بحار و مجالس از آن حضرت نقل شده که فرمود: «حضرت زین العابدین علیه السلام چهل سال پس از پدر خود روزه دار بود و شب ها را به عبادت می گذارند و چون غلام او در وقت افطار آب و غذا مقابل او می گذارد و می گفت: مولای من، تناول فرمایید امام علیه السلام گریه می کرد و می فرمود: «فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه و تشنه کشته شد» و این را تکرار می نمود و آن قدر گریه می کرد تا اشک او با آب و غذای او مخلوط می شد و این چنین بود تا از دنیا رحلت نمود!»

(۲) و در روایتی نقل شده که غلام آن حضرت گوید: روزی امام سجاد علیه السلام به صحرا رفت و من همراه او رفتم و دیدم بر روی سنگ خشن و ناهمواری به سجده رفته است من صدای گریه و ناله او را شنیدم که هزار مرتبه فرمود: «لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، لا اله الا الله ايمانا و صدقا» و چون سر مبارک خود را از سجده برداشت صورت و محاسن او از اشک چشم او خیس شده بود، پس من گفتم:

(۳) ای مولای من! آیا اندوه شما تمام نمی شود و گریه شما کم نمی گردد؟ امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! یعقوب پیامبر و پیامبرزاده بود و دوازده فرزند داشت که

ص: ۴۱۶

۱- (۱) و عن الصادق عليه السلام انه بكى على ابيه الحسين عليه السلام اربعين سنه صائما نهاره قائما ليله فاذا حضره الافطار جاء غلامه بطعامه و شرابه فيضعه بين يديه فيقول: كل يا مولاي فيقول: قتل ابن رسول الله جائعا قتل ابن رسول الله عطشانا فلا يزال يكرر ذلك و يبكي حتى يبلى طعامه من دموعه ثم يمزج شرابه بدموعه فلم يزل كذلك حتى لحق بالله عزوجل.

۲- (۲) و في روايه: حدث مولى له انه برز يوما الى الصحراء قال فتبعته فوجدته قد سجد على حجاره خشنه فوقف و أنا اسمع شهيقه و بكاءه و أحصيت عليه الف مره و هو يقول: (لا الله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ايمانا و صدقا) ثم رفع رأسه من سجوده و اذا لحيته و وجهه قد غمرا بالماء من دموع عينيه فقلت: يا سيدي أما آن لحزنك أن ينقضى و لبكائك أن يقل؟ (۳) فقال لي: و يحك ان يعقوب بن اسحق بن ابراهيم كان نبيا ابن نبي له اثنا عشر ابنا فغيب الله واحدا منهم فشاب رأسه من الحزن و احدودب ظهره من الغم و ذهب بصره من البكاء و ابنه حتى في دارالدنيا و أنا رأيت ابى و اخى و سبعة عشر من أهل بيتى صرعى مقتولين فكيف ينقضى حزنى و يقل بكائى؟! (البحار ج ۴۵/۱۴۹، المجالس ص ۱۴۷)

یکی از آنان را خداوند از او جدا نموده بود و از فراق او موی او سفید و کمر او خم و چشم او نابینا شد، در حالی که فرزند او زنده بود! و من با چشم خود بدن های پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود [از بنی هاشم] را دیدم که روی زمین مانده بود. تو چگونه می گویی اندوه من تمام شود و گریه من کم گردد؟!»

کشته شدن ابن زیاد و آرام گرفتن بنی هاشم

(۱) در بحار و مجالس از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «پس از شهادت امام حسین علیه السلام تا پنج سال هیچ زن هاشمیه و سیده ای زینت نکرد و در خانه هیچ سیدی دود غذا بالا نرفت تا این که عیدالله زیاد کشته شد.»

و از فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام نقل شده که گوید: «هیچ زنی از ما هاشمیات خضاب نکرد و سرمه در چشم ننمود و شانه بر سر نزد تا این که مختار سر عیدالله زیاد را به مدینه فرستاد.»

(۲) چون ابراهیم بن مالک اشتر به دستور مختار عیدالله زیاد را کشت و سر او و سرهای سران لشکر او را که بین آنان حصین بن تمیم نیز بود نزد مختار آورد، مختار مشغول غذاخوردن بود، پس حمد خدا را به خاطر مسلط شدن بر آنان به جای آورد و چون از غذا فارغ شد برخاست و صورت عیدالله زیاد را لگدمال کرد و سپس کفش خود را نزد غلام خود انداخت و گفت: چون بر صورت نجس این کافر مالیده شده آن را بشوی. سپس سرهای آنان را در همان محلی که سر مبارک امام حسین علیه السلام

ص: ۴۱۷

۱- (۱) قتل ابن زیاد و سکون حزن الهاشمیّات روی عن الصادق علیه السلام أنه قال ما اکتحلت هاشمیّه و لا اختضبت و لا رئی فی دار هاشمیّی دخان خمس سنین حتّی قتل عیدالله بن زیاد. و عن فاطمه بنت علیّ امیرالمؤمنین علیها و علی ابیها السلام أنّها قالت: ما تحنّأت امرأه منّا و لا اجالت فی عینها مرودا و لا امتشطت حتّی بعث المختار برأس عیدالله بن زیاد.

۲- (۲) و لما قتل ابراهیم بن مالک الاشتر عیدالله بن زیاد بعث برأسه و رؤوس قوّاده و فیها رأس الحصین بن تمیم الی المختار بالکوفه فقدموا علیه و هو یتغدّی فحمدالله علی الظفر فلما فرغ من الغداء قام فوطی ء وجه ابن زیاد بنعله ثم رمی بها الی غلامه و قال: اغسلها فأتی وضعتها علی وجه نجس کافر و وضعت الرؤوس فی المكان الذی وضع فیهِ رأس الحصین علیه السلام و رؤوس اصحابه و نصب المختار رأس ابن زیاد فی المكان الذی نصب فیهِ رأس الحصین علیه السلام (البحار ج ۳۸۶/۴۵)

و شهدای دیگر را قرار داده بودند قرار داد و سر عبیدالله را در همان محلی که در کوفه سر امام حسین علیه السلام را نصب نموده بود نصب کرد!

(۱) ابن اثیر در کتاب کامل از ترمذی نقل کرده که گوید: چون سر ابن زیاد را در مقابل مختار گذاردند مار باریکی از لابلائی سرها آمد و داخل دهان او شد و از بینی او خارج گردید سپس داخل بینی او شد و از دهان او خارج گردید و چندین مرتبه آن مار چنین کرد تا این که مختار سر عبیدالله را در مکه خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام فرستاد و چون سر نحس او را خدمت آن حضرت بردند امام علیه السلام نیز مشغول غذا خوردن بود پس سجده شکر نمود و فرمود: «ستایش خدای را که انتقام مرا از دشمن گرفت. خداوند به مختار جزای خیر بدهد.» سپس فرمود: «مرا بر عبیدالله وارد کردند در حالی که سر پدرم مقابل او بود، پس گفتم: خدایا، مرا زنده نگهدار تا سر عبیدالله را ببینم.»

صاحب کتاب مجالس سپس می گوید: قتل ابن زیاد و هواداران او نیز در همان روزی واقع شد که امام حسین علیه السلام در آن کشته شده بود و پس از جنگ صفین از شامیان آن قدر که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام کشته شد کشته نشده بود، چرا که هفتاد هزار نفر آنان به دست مختار کشته شدند.

خبر منهال و سؤال زین العابدین علیه السلام از حرمله

(۲) شیخ طوسی در کتاب امالی از منهال بن عمرو نقل کرده که گوید: در پایان

ص: ۴۱۸

۱- (۱) و روی ابن الاثیر فی الکامل عن الترمذی فی جامعه أنه لما وضع رأس ابن زیاد امام المختار جاءت حیة دقیقه فتخللت الرؤوس حتى دخلت فی فم عبیدالله بن زیاد ثم خرجت من منخره و دخلت فی منخره و خرجت من فیه فعلت هذا مرارا ثم بعث المختار برأس عبیدالله بن زیاد الی علی بن الحسین علیه السلام و کان یومئذ بمکه فأدخل علیه وهو يتغذى فسجد شکرا لله. و قال: الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار خیرا، أدخلت علی ابن زیاد و هو يتغذى و رأس ابی بین یدیه فقلت اللهم لا- تمنی حتى ترینی رأس ابن زیاد. و کان قتل ابن زیاد و اشیاعه فی یوم عاشوراء فی الیوم الذی قتل فیه الحسین علیه السلام و لم یقتل من اهل الشام بعد وقعه صفین مثلما قتل فی هذه الوقعه قتل منهم سبعون الفا. (البحار ج ۳۳۶/۴۵، المجالس ص ۱۵۱)

۲- (۲) خبر المنهال مع المختار و قتل حرمله روی الشیخ الطوسی فی الأمالی ص ۲۳۹ باسناده عن المنهال بن عمرو قال: دخلت علی علی بن الحسین علیهما السلام (عند) منصرفی فی مکه فقال: یا منهال ما صنع حرمله بن کاهله؟ فقلت: ترکته حیًا بالكوفه فرفع یدیه جمیعا ثم قال: اللهم اذقه حرّ الحديد اللهم اذقه حرّ النار.

اعمال حج در مکه خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدم و آن حضرت به من فرمود: «ای منهال! حرمله را در چه حالی یافتی؟» گفتم: او را در کوفه زنده دیدم. پس امام علیه السلام دو دست خود را به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا، حرارت آهن و آتش را به (۱) او بچشان!» و چون به کوفه باز گشتم مختار به قدرت رسیده بود و من بعد از چند روز به جهت رفاقتی که با او داشتم نزد او رفتم و او را در خارج خانه او یافتم، مختار گفتم: ای منهال! نزد ما نیامدی که به ما تهنیت گویی و ما را یاری دهی؟ گفتم: من تازه از مکه باز گشته ام.

(۲) سپس همراه او رفتم و او به کناسه کوفه [میدان اجتماع مردم] رسید و در آن جا منتظر بود و کسانی را برای دستگیری حرمله فرستاده بود و چیزی نگذشت که عده ای نزد او آمدند و گفتند: البشاره! حرمله دستگیر شد. آن گاه او را نزد مختار آوردند و چون مختار او را دید گفت:

ص: ۴۱۹

۱- (۱) فقدمت الکوفه و قد ظهر المختار بن عبیده الثقفی و کان لی صدیقا فکنت فی منزلی ایاما حتی انقطع الناس عنی و رکبت الیه فلقیته خارجا من داره فقال: یا منهال لم تأتتا فی ولایتنا هذه و لم تهتئناها و لم تشرکنا فیها؟ فاعلمته انی کنت بمکه و انی قد جئت الآن و سائرته و نحن نتحدّث حتی اتی الکناس (و هی الساحة التي يجتمع فيها الناس بالكوفه) فوقف كأنه ينتظر شیئا و قد کان أخبر بمکان حرمله بن کاهله فوجه فی طلبه فلم یلبث أن جاء قوم یرکضون و قوم یشندون حتی قالوا: ایها الأمير البشاره قد أخذ حرمله بن کاهله فما لبثنا أن جیء به فلما نظر الیه قال لحرمله: الحمد لله الذی امکننی منک.

۲- (۲) ثم قال: الجزار الجزار! فأتی بجزار فقال له: اقطع یدیه فقطعتا ثم قال: النار النار فأتی بنار و قصب فالقی الیه فاشعل فیہ النار فقلت: سبحان الله فقال لی: یا منهال انّ التسبیح لحسن ففیم سبّحت؟ فقلت: ایها الأمير دخلت فی سفرتی هذه فی منصرفی من مکة علی علی بن الحسین علیهما السلام فقال لی یا منهال: ما فعل حرمله بن کاهله الاسدی؟ فقلت: ترکته حیّا بالكوفه فرفع یدیه جمیعا فقال: اللهم اذقه حرّ الحدید اللهم اذقه حرّ النار فقال لی: أسمع علی ابن الحسین یقول: هذا؟ فقلت: و الله لقد سمعته قال فنزل عن دابّته و صلّی رکعتین فأطال السجود.

الحمد لله که خدا مرا بر تو مسلط نمود. سپس دستور داد قصاب بیاید و چون قصاب آمد به او گفت: دست های حرمه را قطع کن! سپس گفت: آتش بیاورید و چون آتش آماده کردند حرمه را در آتش انداخت. من گفتم: سبحان الله! مختار گفت: ای منهل! تسیح خداوند خوب است اما تو برای چه الآن سبحان الله گفتی؟

(۱) گفتم: ای امیر! من در سفر حج بودم و در مکه خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام رسیدم و آن حضرت از من در باره حرمه سؤال نمود و چون گفتم: او را در کوفه زنده دیدم دست به دعا بلند نمود و فرمود: «خدایا، حرارت آتش و آهن را به او بپشان.» مختار گفت: آیا تو چنین سخنی را از حضرت زین العابدین علیه السلام شنیدی؟ گفتم: آری، به خدا سوگند شنیدم. پس مختار از اسب خود پایین آمد و دو رکعت نماز خواند و سجده خود را طولانی نمود. سپس برخاست و بر اسب خود سوار شد و من نیز سوار شدم در حالی که حرمه در آتش می سوخت و چون نزدیک خانه من رسید گفتم:

ای امیر! چه خوب است به خانه من بیاید و مرا افتخار دهید و از غذای من استفاده کنید؟ مختار گفت: ای منهل! تو به من خبر دادی که حضرت زین العابدین علیه السلام چهار دعا نمود و به دست من مستجاب شد و باز به من می گویی غذا بخورم، امروز روز روزه و شکر است که خدا چنین توفیقی به من عطا نموده است.

(۲) مرحوم سید محسن امین سپس می گوید: حرمه روز عاشورا با سه تیر سه نفر از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به شهادت رساند:

۱- ابوبکر، فرزند امام حسن علیه السلام که چون به میدان نبرد وارد شد حرمه با یک تیر او را به شهادت رساند.

ص: ۴۲۰

۱- (۱) ثم قام فركب و قد احترق حرمه و ركبت معه و سرنا فحاذيت داری فقلت: ايها الاميران رأيت ان تشرّفتي و تكرمني و تنزل عندي و تتحرّم بطعامي؟ فقال: يا منهل تعلمني انّ عليّ بن الحسين عليه السلام دعا بأربع دعوات فأجابه الله عليّ يدي ثم تأمرني أن آكل؟! هذا يوم صوم شكر الله عزّوجلّ عليّ ما فعلته بتوفيقه. (البحار ج ۴۵/۳۳۲)

۲- (۲) ثم قال: و حرمه هذا رمي يوم الطف ثلاثة سهام قتل بها ثلاثة من آل بيت الرسول صلي الله عليه و آله . احدهم: ابوبكر ابن الحسن فانه خرج الى الحرب و قاتل حتى قتل رماه حرمه هذا بسهم فقتله

(۱) ۲- عبدالله رضیع، شیرخواره امام حسین علیه السلام که چون امام علیه السلام او را گرفت و در دامن خود نشاند و خواست که او را بیوسد تیری به گلوی او زد و گلوی او پاره شد و امام علیه السلام دو دست خود را از خون او پر نمود و به آسمان پاشید و فرمود: «چون در حضور پروردگار است برای من آسان می باشد.»

۳- عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که از بین زن ها بیرون آمد و به طرف عمومی خود دوید و چون زینب علیها السلام به امر امام دوید که او را بگیرد او امتناع نمود و کنار عمومی خود آمد و گفت: از او جدا نمی شوم. پس بحرین کعب شمشیری بر امام علیه السلام زد، عبدالله گفت: ای خبیث! می خواهی عمومی مرا بکشی؟ و دست خود را مقابل عمومی گرفت و چون دست او قطع شد و به پوست آویزان بود به عمومی خود یا به مادر خود گفت: به فریادم برس! پس امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود:

(۲) «فرزند برادر! صبر کن تا خدا تو را به رسول خدا و علی و حمزه و جعفر و پدرت حسن علیهم السلام ملحق نماید.» آن گاه حرمه تیری به او زد و او را در دامن عمومی خود شهید نمود. و امام علیه السلام سر به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: «خدایا، برکات زمین و آسمان را از آنان قطع کن و اختلاف و تفرقه بین آنان قرار ده و هرگز حکام را

ص: ۴۲۱

۱- (۱) و الثانی: عبدالله الرضیع و ذلک لما اخذه ابوه الحسین علیه السلام و اجلسه فی حجره و اوماً الیه لیقبّله فرماه حرمه بن کاهله بسهم فوقع فی نحره فذبجه فقال لزینب خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما امتلأت رمی بالدم نحو السماء ثم قال هون علی ما نزل بی انه بعین الله. و الثالث: عبدالله بن الحسن فانه خرج من عند النساء و هو غلام فلحقته زینب بنت علی علیهما السلام لتحبسه فقال لها الحسین علیه السلام: احبسیه یا اختی فابی و امتنع امتناعاً شديداً و جاء یشتد الی عمه الحسین علیه السلام حتی وقف الی جنبه و قال: لا- افارق عمی فاهوی بحرین کعب الی الحسین علیه السلام بالسيف فقال الغلام: ویلک یا ابن الخبیثه أتقتل عمی فضربه بحربالسيف فاتقاها الغلام بیده فاطنھا الی الجلد فاذا هی معلقه فنادی الغلام: یا عمّاه او یا أمّاه فأخذه الحسین علیه السلام فضمّه الی صدره. و قال: یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر فانّ الله یلحقک بأبائک الصالحین برسول الله و علی و حمزه و جعفر و الحسن صلّی الله علیهم اجمعین فرماه حرمه بسهم فذبجه و هو فی حجر عمه فرجع الحسین علیه السلام یدیه و قال: اللهم أمسک عنهم قطر السماء و اجعلهم طرائق قددا و لا ترض الولاه عنهم ابدا فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علينا فقتلونا. و امنعهم برکات الارض اللهم فان متعتهم الی حین ففرّقهم فرقا.

۲- (۲) هبوا انکم قاتلتم فقتلتموما فما بال اطفال تقاسی نبالها(المجالس ص ۱۵۳/۱۵۲، اللهوف ص ۷۳، ابی مخنف ص ۱۹۲)

از آنان راضی مگردان، چرا که آنان ما را دعوت نمودند که یاری نمایند ولی به جنگ ما آمدند و [عزیزان] ما را کشتند!»

(۱) قول: هذا آخر ما اسفندناه من كتاب مجالس السنيه للعلامه السيد محسن الأمين رضوان الله تعالى عليه و على جميع علماءنا الماضين و وجدنا ما افاده رحمه الله في عدّه من الكتب مثل البحار للعلامه المجلسي و مقتل ابى مخنف و الارشاد و اللهوف و نفس المهموم و غيرها من كتب اصحابنا و انتخبناه لأئنه عليه الرحمه اختصر و نقل من المقتل الخلاصه من الكتب المعتمده و احترز عن نقل الضعاف و المختلقات التي اشتهر في الألسن و نقلها بعض الضعفاء للعوام و احدثوا في المقاتل اشياء كثيره لم يروها احد من المتقدمين في كتبهم عصمنا الله من الزلّه في نيّاتنا و اقوالنا و افعالنا بفضلّه و كرمه و بحقّ محمّد و آله صلوات الله عليهم اجمعين و غفر الله لنا و للرائين و الباكين لمصائب اولاد سيّد المرسلين عليهم افضل صلوات المصلين.

ص: ۴۲۲

۱- (۱) مؤلف گوید: صاحب کتاب «حياه الامام الحسين بن علي عليه السلام» می گوید: پس از شهادت امام حسين عليه السلام قيام هايی توسط پيروان اهل بيت عليهم السلام عليه حكومت اموي صورت گرفت كه نخستين آنها برخوردار عبد الله عفيف، مرد نابيناى شجاع در مقابل عبيد الله زياد بود عبد الله در برابر عبيد الله ايستاد و چنان كه گذشت او را در ميان مردم رسوا نمود ولي در نهايت او را دستگير كردند و به شهادت رساندند.

(۲) - انقلاب و حرکت دوم از سوی مردم مدینه صورت گرفت. هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام به مردم مدینه رسید. خشم آنها نسبت به یزید بن معاویه شدت گرفت و چون اسرای اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه باز گشتند و مردم سخنان

ص: ۴۲۳

۱- مؤلف گوید: این پایان آنچه بود که از کتاب مجالس السنیة استفاده شد، رحمت و رضوان خداوند را برای مؤلف این کتاب و مؤلفین دیگر از علمای گذشته خواهانیم. این نکته قابل توجه است که مطالب این کتاب در کتب مقاتل دیگر، مانند بحارالانوار و مقتل ابی محنف و ارشاد و لهوف و نفس المہوم و غیر اینها از کتب معتبره نیز موجود بود ولی چون مؤلف کتاب یاد شده خلاصه ای از مقاتل را از کتب معتبره گرفته و تنظیم نموده و از نقل مقاتل غی رصیح و ساخته های عده ای که از خود چیزهایی را بافته و به اولیای خدا نسبت می دهند پرهیز نموده بود. از این رو، ما بر آن شدیم که مطالب کتاب فوق را با مختصر تغییر و اضافات جمع آوری و به فارسی ترجمه کنیم تا ان شاء الله برادران دینی و گویندگان از اهل علم و مرثیه سراهای امام حسین علیه السلام از آن بهره مند شوند.

[حضرت زین العابدین علیه السلام و] زینب کبری را شنیدند عواطف آنان سخت متأثر گردید و بر خود واجب دانستند که علیه یزید بن معاویه قیام کنند. از این رو رسماً بیعت او را انکار نمودند و اعلان جنگ و شورش و دگرگون کردن حکومت سردادند.

(۱) پس یزید مسرف بن عقبه را که مردی ناپاک و پلید بود همراه لشکر عظیمی که دوازده هزار نفر بودند از شام به مدینه فرستاد و دستور داد لشکریان او سه روز در مدینه آزادانه هر جنایت مالی و اخلاقی و ... را که می خواهند انجام دهند.

مسلم بن عقبه وارد مدینه شد و به مدت سه روز لشکر او در مدینه به قتل و غارت و هتک حرمت و انجام محرمات الهی پرداخت و آن گاه از اهل مدینه برای یزید بیعت گرفت که آنها بنده و غلام یزید باشند و هر کس امتناع می کرد او را گردن می زد.

(۲) در این حادثه جنایاتی واقع شد که دل ها از وحشت آب شد [و زبان ها قدرت

ص: ۴۷۰

۱- (۱) و قد أفعمت القلوب حزتا و ألما حينما رجعت سبایا أهل البيت عليه السلام إلى المدینه و جعلت تقصّ علی أهلها ما جرى علی ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله من عظیم الرزایا و فوادح الخطوب، و ما عاینته عقائل النبوه و مخدرات الوحی من الأسر و السبی. لقد كانت شقیقه الحسین و حفیده الرسول صلی الله علیه و آله زینب علیها السلام تلهب العواطف للطلب بئار أخيها. و قد رأى اهل المدینه أنّ الخروج علی یزید واجب شرعی فخلعوا بیعته رسمیا و أعلنوا الثورة علی حکومته، و قد عهد یزید الی المجرم الاثیم مسرف بن عقبه المری باحتلال یثرب و ضمّ الیه جيشا مکثفا قوامه اثنا عشر الفا من اهل الشام، و قد أمره أنّ یبیحها لجنده ثلاثه آیام یصنعون بأهلها ما یشاؤون و ینهبون من أموالهم ما یحبون.

۲- (۲) و زحف مسرف بجنوده الی المدینه فاحتلّها، و قد أباحها لجنده ثلاثه آیام فقتلوا و نهبوا و استباحوا کلّ ما حرّمه الله، ثم أخذ السبیعه من أهلها علی أنّهم خول لیزید، و من أبی ضربت عنقه، و قد حدثت من الرزایا فی تلک الواقعة ما تذوب منه النفوس، و قد ذکر المؤرّخون صورا مروّعه و محزنه ممّا حلّ بالمديّین فکانت هذه الکارثه کفاجعه کربلا و قد دفعت الشعوب الاسلامیه الی التکتل السياسی للعمل ضدّ الحکم الأمویّ و الاطاحه به.

بیان آن را نداشت] جنایت لشکریان مسلم بن عقبه دست کمی از جنایت یزید و عبیدالله در کربلا نداشت. این حوادث سبب شد که مردم از حکومت اموی سخت متنفر شوند و علیه آن قیام نمایند.

-۳

قیام توّابین و پشیمانی آنان از یاری نکردن امام حسین علیه السلام

(۱) انقلاب و حرکت سوم حرکت «توّابین» بود. اهل کوفه چون دیدند فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله در کربلا در برابر چشمان آنان کشته و اهل بیت آنان اسیر گردیدند و آنان

ص: ۴۷۱

۱- (۱) ثوره التوّابین: قال: وندم أهل الكوفة أشدّ الندم على خذلانهم للإمام وجعلوا يتلاومون على ما اقترفوه من عظيم الأثم و قد أجمعوا على اقرارهم بالذنب في خذلانه و لزوم التكفير عنه بالمطالبة بثأره و قد خاطب أحدهم ابنته فقال لها: يا بنية إنّ أباك يفرّ من ذنبه إلى ربّه (تأريخ الطبری) و قد عقدوا مؤتمرا في منزل سليمان بن سرد الخزاعي، و هو شيخ الشيعة و صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و ذوالسابقه و القدم في الاسلام، فقد تداولوا الحديث

از خاندان پیامبر خود حمایت نکردند همدیگر را سخت ملامت نموده و به خطای خود پی بردند و کفاره این گناه را به آن دیدند که انتقام خون فرزندان پیامبر خود را از بنی امیه بگیرند.

بدین منظور در منزل سلیمان بن سردخزاعی که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و سوابق خوبی در اسلام و تشیع داشت گرد آمدند و پس از سخنانی که بین آنان گذشت به این مسأله اذعان نمودند که گناه و عار آنان جز با انتقام گرفتن از قاتلین امام حسین علیه السلام شسته نمی شود. در آن اجتماع همگی متحد گردیدند که انتقام خون امام خود را از بنی امیه بگیرند.

(۱) اجتماع آنان در همان سال شصت و یک هجری بود که امام علیه السلام به شهادت رسیده بود. فریاد آنان نخستین بار در کوفه بلند شد. آنان همانند صاعقه ای که از آسمان وارد شود بر سر قاتلین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمدند؛ چنان که دل های

ص: ۴۷۲

۱- (۱) فیما بینهم و رؤوا أنه لا یغسل عنهم العار و الاثم الا بقتل من قتل الحسین علیه السلام . و قد القیت فی قاعه الحفل عدّه خطب حماسیه و هی تدعو الی التلاحم و وحده الصفّ للأخذ بثار الإمام العظیم، و كان انعقاد المؤتمر فیما یقوله المورّخون فی سنه (۶۱هـ) و هی السنه التي قتل فیها الحسین علیه السلام (أنساب الأشراف ق ۱ ج ۱) الی ان قال:، و لأوّل مرّه دویّ هذا النداء المؤثر فی سماء الكوفه فكان كالصاعقه علی رؤوس السفکه المجرمین، كما كان قوه لقلوب المؤمنین و المسلمین، و قد التحق قسم كبير من الناس بالنخيله فخطب فیهم سلیمان بن سرد خطابا مؤثرا، و اعرب لهم أنه لا ینشد مغنما أو مكسبا، و انما یلتمس وجه الله و الدار الآخره، و یرجو أن ینکفّر الله عنه و عن اخوانه ما اقترفوه من عظیم الذنب فی خذلانهم لریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله .

مؤمنین و شیعیان نیز تقویت گردید و عده زیادی از مردم در «نخيله» گرد سلیمان بن صرد جمع شدند و او برای آنان خطبه ای خواند و گفت:

ما هدفی جز خشنودی خدا نداریم و امیدواریم که با قیام خود علیه حکومت بنی امیه خداوند از ما به خاطر خطایی که مرتکب شده ایم و فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یاری نکرده ایم بگذرد و این گناه بزرگ را بر ما ببخشد.

اجتماع توابین در کربلا

(۱) صاحب کتاب «حیاه الامام الحسین بن علی علیهما السلام» سپس به نقل از تاریخ ابن

ص: ۴۷۳

۱- (۱) اجتماع التوابین فی کربلاء قال: وقد صمم التوابین علی المضيّ الی کربلا لزیاره قبر أبی الشهداء علیه السلام لیعلنوا التوبه الی الله عند مرقدہ. و سارت کتاب التوابین الی کربلاء فلما وصلوا الیها صاحوا صیحه واحده «یا حسین» و اغرقوا بالبکاء و النحیب، و اخذوا یتضرّعون الی الله لیتوب علیهم، و یغفر لهم، و قد قالوا عند ضریح الامام: «اللهم ارحم حسینا الشہید ابن الشہید، المهدی ابن المهدی، الصدیق ابن الصدیق. اللهم انا نشهدک انا علی دینهم و سیلهم، و أعداء قاتلهم، و أولیاء محبّیهم. اللهم انا خذلنا ابن بنت نبینا فاغفر لنا ما مضی منّا، و تب علینا فارحم حسینا و أصحابه الشهداء الصّدیقین، و انا نشهدک انا علی دینهم و علی ماقتلوا علیه، و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین» (تاریخ ابن الأثیر ۳). و ازدحموا علی القبر الشریف اکثر من الازدحام علی الحجر الأسود و هم یبکون و یتضرّعون الی الله لیغفر ذنوبهم و یمنحهم التوبه، ثمّ رحلوا الی الأنبار.

اثیر می گوید: توأیین متفق شدند که برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام به کربلا بروند و نزد قبر او به درگاه خداوند توبه کنند. هنگامی که جمعیت آنان به طرف کربلا حرکت کرد و به قبر مطهر امام علیه السلام رسیدند. صدای یا حسین و ناله و گریه آنان بلند گردید و به درگاه خداوند تضرع و زاری کردند که خداوند از آنان بگذرد و آنان را ببخشد. آن گاه در کنار آن قبر مطهر گفتند:

خدایا، رحمت خود را بر حسین شهید، فرزند شهید و بر آن هدایت یافته، فرزند هدایت یافته و آن صدیق، فرزند صدیق نازل فرما.

سپس گفتند: خدایا، ما فرزند پیامبر تو را تنها گذاردیم و او را یاری نکردیم، تو از ما بگذر و ما را عفو فرما و رحمت خود را بر حسین و یاران شهید و صدیق او نازل فرما. خدایا، ما تو را گواه می گیریم که ما بر دین آنان و راه آنان هستیم. خدایا، اگر از ما نگذری و ما را نبخشی و به ما ترحم نکنی ما زیانکار خواهیم بود.

سپس خود را بر قبر مطهر امام علیه السلام انداختند و مانند حجرالأسود آن را استلام می کردند و به درگاه خداوند گریه و زاری می نمودند که از آنان بگذرد و توبه آنان را قبول نماید. سپس به شهر انبار بازگشتند تا به عین الورد رسیدند.

ماجرای توأیین در عین الورد

(۱) همین که جمعیت توأیین به عین الورد رسیده و در آن جا اقامت کردند

ص: ۴۷۴

۱- (۱) حزب التوآیین مع جنود اهل الشام و سارت کتاب التوآیین حتّی انتهت الی عین الورد فاقامت فیها و زحفت إلیهم جنود اهل الشام و التحمت معهم التحاما رهیباً، و جرت بینهما اعنف المعارك و اشدّها ضراوه، و مُنی الجیشان بخسائر کبیره فی الأرواح، و استشهد قاده التوآیین کسلیمان بن صرد، و المسیب بن نجبه و عبدالله بن سعد و غیرهم. و لما رأى التوآبون أنّهم لا قدره لهم علی مقابله اهل الشام، ترکوا ساحه القتال، ورجعوا فی غلس اللیل إلی الکوفه، و لم تتعقبهم جیوش اهل الشام، و قد مضى کلّ إلی بلده، و انتهت بذلك معرکه التوآیین، و قد ادخلت الفرع علی الأمویین، و کبدتهم أفدح الخسائر.

لشکر شام بر آنان هجوم بردند و نبردی بسیار سخت بین آنها درگرفت و افراد زیادی از جمله رهبران توابین، مانند سلیمان بن سرد و مسیب بن نجبه و عبدالله بن سعد و... کشته شدند. توابین چون دیدند قدرت مقاومت در برابر لشکر شام را ندارند شبانه از معرکه جنگ جدا شدند و به کوفه بازگشتند و هرکس به دیار خود رفت. لشکر شام نیز آنان را تعقیب نکردند. و قیام توابین در همین مرحله پایان یافت و حاصل آن وحشت بزرگی بود که بر امویین و حکام بنی امیه وارد شد.

-۴

قیام مختار و نابودی بنی امیه

(۱) صاحب کتاب «حیاه الامام الحسین بن علی علیهما السلام» می گوید: مختار از

ص: ۴۷۵

۱- (۱) ثوره المختار و المختار من اشهر الشخصیات العربیه التي عرفها التاريخ الاسلامی و قد لعب دورا خطيرا فی الأحداث السياسيه و الاجتماعیه فی ذلك العصر كما كان من ألمع السياسيين فی رسم المخططات و وضع المناهج، و السيطرة علی الموقف، و قد اثبتت كفاءته أنه رجل الفكر و العمل، بقول بعض الكتاب عنه: «أنه كان علی جانب كبير من الداریه بعلم النفس و الإلمام بوسائل الدعايه و الاعلام، فقد كان يخاطب عواطف الناس كما كان يخاطب عقولهم، و كان لا يكتفى بوسائل الدعايه المعروفه حينئذ كالمخاطبه و الشعر بل لجأ إلى وسائل كثيره للدعايه منها التمثيل و المظاهرات و الاشاعات، كما لجأ إلى ما سميته الآن بالانقلاب العسکری حينما انتزع الكوفه من ابن الزبير» (المختار ص ۴۳) و كان علما من اعلام الشيعه، و سيفاً من سيوف آل رسول الله صلى الله عليه و آله و كان يتحرّق كأشد ما يكون التحرق ألماً و جزعاً علی العتره الطاهره التي أبادتها سيوف الباطل، و قد سعى جاهدا للإستيلاء علی الحكم لا لرغبه فيه، و أنما ليأخذ ثار آل البيت و ينتقم من قتلهم.

شخصیت های معروف تاریخ اسلام بود که دوران های سخت سیاسی زمان خود را گذارند و با قدرت و تدبیر سیاسی بر اوضاع تسلط یافت. او مرد فکر و عمل بود و در دعوت مردم برای قیام و استفاده از عواطف آنان ممتاز بود و برای دعوت مردم از هر گونه وسیله ای مانند خطابه و شعر و تمثیل استفاده می کرد و همین گونه توانست کوفه را از عبدالله زبیر بگیرد.

آن گاه می گوید: مختار یکی از اعلام و بزرگان شیعه و شمشیر آل محمد علیهم السلام بوده است و بیش از همه برای مصایب اهل بیت علیهم السلام می سوخته و برای نابود کردن دشمنان آنها می کوشیده است و اگر برای به دست آوردن قدرت سعی و کوشش داشته نه برای ریاست بوده بلکه برای انتقام خون آل محمد علیهم السلام بوده است.

(۱) برخی مختار را به چیزهایی متهم نموده و از جمله گفته اند که او ادعای پیامبری داشته و یا نسبت های دیگری به او داده اند که ساحت مختار از این اتهامات دور است. این اتهامات برای این بوده که دیده اند او می خواهد انتقام خون امام حسین علیه السلام را از بنی امیه بگیرد و دولت اموی را سرنگون کند و فرقی بین طبقات عرب قایل نشود.

حق این است که مختار در مدت [کوتاه] حکومت خود همانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام سیر نموده و در سیاست های اقتصادی و اجتماعی خود همانند او عمل کرده است. مورخین نوشته اند که او در ایام حکومت کوتاه خود اهل تقوا و پرهیزکاری بوده و به شکرانه این توفیق، یعنی انتقام از خون بنی هاشم و نابود کردن بنی امیه و دشمنان اهل بیت علیهم السلام، زیاد روزه می گرفته و [سجده شکر می کرده] است.

(۲) تهمت هایی که به او وارد نموده اند برای شکستن شخصیت او بوده و گرنه با

ص: ۴۷۷

۱- (۱) وقد إتهم هذا العملاق العظيم باتّهامات رخيصة كإتهامه بادعاء النبوة وغيرها من النسب الباطله التي هي بعيدة عنه و هو برىء منها و إنما اتّهموه بذلك لأنّه طلب بثار الإمام العظيم، و زعزع كيان الدوله الامويه، و أسقط هيبة حكمها و ساوى بين العرب و الموالي، فلم يميّز أحدا على أحد، و قد رام السير فى أيام حكمه على ضوء منهاج سياسه الامام أمير المؤمنين عليه السلام، و الإقتداء بسلوكه فى سياسته الاقتصاديه والاجتماعيه. و كان على جانب كبير من التقوى و الحريجه فى الدين، و يقول المؤرّخون: إنّه كان فى أيام حكومته القصيره الأمد يكثر من الصوم شكرا لله تعالى على توفيقه للأخذ بثار العتره الطاهره، و ابادته للأرجاس من السفكه المجرمين. لقد ألصقوا بهذا العملاق العظيم التهم الزائفه للحطّ من شأنه و التقليل من أهميته، و أنا بعد دراستنا لشؤونه رأيناه من أفذاذ التاريخ و من اعلام الأُمّه الاسلاميه بما يملك من طاقات هائله من الفضل و التقوى و اصاله الفكر و عمق الرأى و حسن التدبير، قلّ أن يتّصف بمثلها عظماء الرجال و عباقره الدهر.

۲- (۲) و كان بودى أن أطيل الوقوف للتحدّث عن معالم شخصيته الكريمة، و التحدّث عن ثورته و كيفيته استيلائه على الحكم إلا أنّ ذلك يستدعى وضع كتاب خاصّ به، و عسى أن أوفّق إلى ذلك ان شاء الله، و قبل أن أقفل الحديث عنه اشير على سبيل الايجاز إلى بعض الجهات التي تمّت الى الموضوع.

تحقیقی که ما از شخصیت او داشته ایم دریافته ایم که او از نمونه های تاریخ و شخصیت های بزرگ اسلام در استقامت و تقوا و بینش و حسن تدبیر بوده و کمتر کسی مانند او در طول تاریخ ظهور کرده است. شایسته بود که در باره شخصیت این مرد کتابی مستقل می نگاشتیم لکن به جهت رعایت اختصار برای روشن شدن بحث تنها به گوشه هایی از حرکت او اشاره میکنیم.

وحشت و اضطراب قاتلین امام حسین علیه السلام

(۱) هنگامی که مختار قیام نمود وحشت عجیبی بر قاتلین امام علیه السلام مستولی شد و

ص: ۴۷۸

۱- (۱) فزع السفكه المجرمین و ساد الرعب و استولى الخوف على نفوس السفكه المجرمین من قتله ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله فقد كانوا على یقین أن ثوره المختار انما قامت لأنتقام منهم، فهام بعضهم من خوفه فی البیداء و لم یعلم له خبر، و فرآخرون إلى عبدالملك لیحمیهم من سطوه المختار و غضبه، و قد خاطبه شخص منهم قائلاً: اد نو لترحمنی و ترتق خلّتی و أراك تدفعی فاین المدفع

برای آنان مسلّم گردید که مختار برای انتقام از آنها قیام نموده است. از این رو، بعضی سر به بیابان گذاردند و دیگر دیده نشدند و عده ای فرار کردند و نزد عبدالملک بن مروان رفتند تا او آنها را از خشم و سیطره مختار نجات دهد و به او گفتند: ما را پناهی نیست جز این که تو به ما ترحم نمایی.

(۱) عبدالملک بن حجاج تغلبی نزد عبدالملک بن مروان آمد و گفت: من از عراق آمده ام و از ترس مختار به تو پناهنده شده ام. عبدالملک مروان بر او فریاد زد و گفت: دروغ می گویی، تو به ما پناه نیاورده ای بلکه از ترس جان خود که در خون امام حسین شرکت کرده ای این جا آمده ای!

برخی از قاتلین امام حسین علیه السلام به لشکر عبدالله زبیر ملحق شدند و این از ترس مختار بود نه از ارادت و ایمان نسبت به ابن زبیر پس مختار خانه های آنان را

ص: ۴۷۹

۱- (۱) (۱ و ۲ عیون الاخبار لابن قتیبه ۱/۱۰۳) و جاء إليه عبدالملک بن الحجاج التغلبی لاجئا فقال له: «أنی هربت الیک من العراق» فصاح به عبدالملک بن مروان: «کذبت لیس لنا هربت، و لكن هربت من دم الحسين و خفت علی دمک فلجأت إلینا» (عیون الأخبار لابن قتیبه ج ۱/۱۰۳) كما هرب بعضهم إلى ابن الزبیر و انضم إلى جيشه و قاتل معه لا ایمانا بقضیته ولكن خوفا من المختار، و قد عمد المختار إلى هدم دورهم و الاستیلاء علی جمیع ممتلكاتهم، و قد هدم دار محمد بن الأشعث و اخذ انقاضها و بنی بها دارالشهید العظیم حجر بن عدی و کان قد هدمها زیاد بن أبیه (تاریخ ابن الأثیر ۳/۳۷۱)

در کوفه خراب نمود و اموال آنان را تملک کرد از جمله خانه محمد بن اشعث را خراب نمود و به جای آن خانه حجر بن عدی را که ابن زیاد خراب کرده بود دوباره بنا کرد.

(۱) عمر سعد خبیث از ترس مختار وحشت زده در خانه خود پنهان شده بود و از بزرگان کوفه درخواست می کرد که برای او نزد مختار وساطت کنند و برایش امان بگیرند. مختار امانی برای او نوشت و در آن شرط کرد که این امان تا وقتی خواهد بود که حدیثی از وی سر نزنند و مقصود او از حدیث رفتن به بیت الخلا بود.

سپس گوید: مختار وحشت سختی در دل های قاتلین امام حسین علیه السلام ایجاد نمود به طوری که زمین زیر قدم های آنان می لرزید و خوف و وحشت آنها را فرا گرفته بود و زندگی بر آنان تلخ شده بود و مرگ را بالای سر خود می دیدند.

آغاز خونخواهی و انتقام مختار

(۲) مؤلف کتاب حیاة الحسین بن علی، سپس از تاریخ طبری نقل نموده که مختار

ص: ۴۸۰

۱- (۱) و أما الخبيث الدنس عمر بن سعد فقد قبع في بيته فزعا مرعوبا، و هو يزج بالشخصيات للتوسط لدى المختار في أخذ الامان له و العفو عنه و كتب له المختار الامان بشرط أن لا يحدث حدثا ولكنّه واری في ذلك و أراد أن لا يدخل بيت الخلاء. لقد اربع المختار قلوب المجرمين من قتله الامام حتى زلزلت الارض تحت أقدامهم و اجتاحتهم موجات عاتيه من الخوف و الارهاب فلم يهنأ أحد منهم بعيش فقد خيم عليهم شبح الموت. الإیاده الشامله:

۲- (۲) قال: و أسرع المختار إلى تنفيذ حكم الإعدام بكل من اشترك في قتل ريحانه رسول الله صلى الله عليه و آله فقد جهد على الإنتقام منهم و تطهير الأرض من أولئك الأرجاس، و قد قتل منهم فيما يقول الطبرى في يوم واحد، مائتين و ثمانين رجلا، و لم يفلت أحد من قادتهم و زعمائهم،

با شدت و سرعت دستور اعدام کسانی که در قتل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشته اند را صادر نمود و با کوشش تمام مشغول انتقام از آنها شد و در یک روز دویست و هشتاد نفر از آنان را کشت و احدی از فرماندهان کربلا از شمشیر او نجات نیافت.

مختار عبیدالله زیاد ملعون را کشت و عمر سعد را نیز با فرزندش حفص به قتل رساند و شمر بن ذی الجوشن را به درک واصل کرد و جسد او را نزد سگ ها انداخت و قیس بن اشعث و حصین بن نمیر و شبت بن ربیع و امثال آنان را نیز به قتل رساند.

(۱) سپس می گوید: خداوند دعا و نفرین حضرت زین العابدین علیه السلام [و امام

ص: ۴۸۱

۱- (۱) فقتل المجرم الخبيث عبیدالله بن زیاد، و عمر بن سعد مع ولده حفص، و قتل الابرص شمر بن ذی الجوشن، و رمیت بجيفته إلى الكلاب، و قتل قيس بن الأشعث و الحصين بن نمير، و شبت بن ربیع و غیرهم (تاریخ الطبری، تاریخ ابن الاثیر، الأخبار الطوال) و قد استجاب الله دعوه الامام العظيم في اولئك السفكه المجرمين فقتلهم قتله بقتله، و سقاہم كأسا مصبره، و انتقم منهم كأشد ما يكون الانتقام، و صدق الله تعالى اذ يقول: «و كذلك أخذ ربك إذا اخذ القرى و هي ظالمه ان أخذہ اليم شديد» و يقول الزهري: لم يبق من قتله الحسين أحد إلا عوقب في الدنيا إما بالقتل أو العمى أو سواد الوجه أو زوال الملك في مدّه يسيره. انتهى كلامه رحمه الله. (جواهرالمطالب، ص ۹۲)

حسین علیه السلام [را در حق آنان مستجاب نمود و مختار هر کدام آنان را مقابل جنایت او مجازات کرد و سخت ترین مجازات را به آنان چشانند و سخن خداوند که می فرماید: «این چنین پروردگار تو ستمکاران را می گیرد و مؤاخذه او شدید است» به وقوع پیوست.

زهری می گوید: از قاتلین امام حسین علیه السلام احدی باقی نماند جز آن که یا کشته شد و یا کور شد و یا صورت او سیاه گردید و یا قدرت و سلطنت او در کوتاه مدت نابود شد.

(۱) مؤلف گوید: ما مختصری از مجازات های مختار را نسبت به قاتلین امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او ذکر می کنیم و امیدواریم امام زمان علیه السلام در دولت خود از آنان انتقام بگیرند و پس از آن در قیامت کبری خداوند با آتش قهر خود انتقام حقیقی را از آنان بگیرد و به آتش دوزخ معذب شوند.

قاتلین امام حسین علیه السلام و عقوبت های دنیا و آخرت آنان

اشاره

(۲) مؤلف گوید: پس از بیان فضایل و مصایب امام حسین علیه السلام و کسانی که از اهل

ص: ۴۸۲

۱- (۱) اقول: و نحن نذكر شطرا مما وقع المختار على قتله الأمام عليه السلام و الأخذ بثاره في الدنيا قبل اخذ الحجّه عليه السلام منهم في قيامه الصغرى و اخذ الله تبارك و تعالى و هو المنتقم منهم في القيامه الكبرى «و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون». جزاء قتله الحسين و اهل بيته و اصحابه عليهم السلام

۲- (۲) اقول: لما فرغت من تحرير فضائل الحسين و مصائبه و من قتل بين يديه من اهل بيته و اصحابه عليهم السلام و الثورات التي وقعت بعدها شرعت في جزاء قاتليهم لعنهم الله و عذبهم عذابا لا يعذب به احدا العالمين و رتب اسماءهم على ترتيب الحروف للتسهيل على المراجعين فنذكر اولاً العناوين الكليه التي وردت في ذيلها في الروايات و في التاريخ العقوبات الدنيويه و الأخرويه ثم نذكر قتله الإمام و اولاده و اصحابه عليهم السلام.

بیت و اصحاب آن حضرت در کربلا شهید شدند لازم دانستم جزای قاتلین آن حضرت و عزیزان و اصحاب او را نیز طبق آنچه در تاریخ و روایات ثبت شده بیان کنم. از این رو، یکایک آنان را به ترتیب حروف الفبا ذکر نمودم که برای خوانندگان محترم سهل و آسان باشد و قبل از ذکر قاتلین یاد شده لازم دیدم عناوین کلیه ای که مورد مذمت و لعن و وعده عذاب و عقوبات دنیا و آخرت واقع شده را نیز ذکر نمایم، اینک عناوین کلیه ای که مورد مذمت و وعده عذاب و عقوبت دنیا و آخرت واقع شده اند را بیان می کنیم.

۱- آل ابی سفیان

:

(۱) مرحوم صدوق در کتاب عقاب الاعمال از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «آل ابی سفیان حسین بن علی علیهما السلام را کشتند و خداوند سلطنت را از آنان

ص: ۴۸۳

۱- (۱) آل ابی سفیان علیهم اللعنه: ففی عقاب الامال ص ۲۶۱ عن الصادق علیه السلام قال: انّ آل ابی سفیان قتلوا الحسین بن علی علیهما السلام فنزع الله ملکهم. و فی الأختصاص ص ۳۱۵ کتب عبدالملک بن مروان الی الحجاج بن یوسف: اما بعد: فحسبی دماء بنی عبدالمطلب فانی رأیت آل ابی سفیان لّمّا ولغوا فیها لم یلبثوا بعدها الاّ قلیلاً و السلام.

در کتاب اختصاص نقل شده که عبدالملک مروان به والی خود، حجاج بن یوسف ثقفی نوشت: دیگر خون فرزندان عبدالمطلب علیه السلام را نیز؛ چرا که آل ابوسفیان (بنی امیه) دست خود را به خون آنان آغشته کردند و همه آنان از بین رفتند و جز اندکی از آنان باقی نماندند!

۲- آل زیاد

(۱) در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «روز عاشورا روز حزن و اندوه و مصیبت اهل آسمان ها و زمین و جمیع مؤمنین و روز فرج و شادی و سرور ابن مرجانه و آل زیاد و اهل شام بوده است و خداوند بر قاتلین امام حسین علیه السلام و ذریه آنان خشم نموده است.

از این رو، هر کس آن روز را روزه بدارد یا آن را روز مبارکی داند و در آن روز

ص: ۴۸۴

۱- (۱)(۲) آل زیاد علیهم اللعنه: ففی الکافی ج ۴/۱۴۷ قال الصادق علیه السلام: یوم عاشوراء یوم حزنٍ و مصیبه دخلت علی اهل السماء و اهل الأرض و جمیع المؤمنین، و یوم فرح و سرورٍ لابن مرجانه و آل زیاد و اهل الشام، غضب الله علیهم و علی ذریاتهم. الی قوله علیه السلام فمن صامه او تبرک به حشره الله مع آل زیاد ممسوخ القلب. اقول: و ورد اللعن علی اول ظالم علی محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و آخر تابع له الی یوم القیامه و خصّ اول ظالم باللعن ثمّ الثانی و الثالث و الرابع و جعل یزید خامسا فی اللعن ثمّ لعن عبیدالله و عمر بن سعد و شمر و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه. (زیاره العاشورا)

شادی کند خداوند قلب او را مسخ خواهد نمود و با آل زیاد محشور خواهد شد.»

مؤلف گوید: در زیارت عاشورا بر ظالمین محمّد و آل او صلی الله علیه و آله و پیروان آنان لعنت شده و از خداوند در خصوص اولی و دومی و سومی و چهارمی، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و سپس برای یزید و عبیدالله زیاد و عمر سعد و شمر و آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان درخواست لعنت گردیده است.

۳- اهل کوفه

(۱) در کتاب تحف العقول نقل شده که چون امام حسین علیه السلام قبل از رسیدن به کوفه بی وفایی و عهدشکنی اهل کوفه را مشاهده نمود خطبه ای خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود «قتبا لكم...»؛ یعنی هلاکت باد شما را...

در لهوف نیز نقل شده که روز عاشورا امام علیه السلام بر مرکب خود سوار شد و خطاب به لشکر کوفه فرمود: «هلاکت و نابودی باد بر شما، ای مردمی که با اصرار از

ص: ۴۸۵

۱- (۱) ۳- اهل الكوفة - الذين نكثوا العهد في كتاب سيّد الشهداء عليه السلام إلى أهل الكوفة لما سار و رأى خذلانهم إيّاه - كما هو مذکور فی تحف العقول ص ۲۴۰ - قال: أمّا بعد فتبا لكم... و فی اللهوف: ص ۴۲ هكذا:... ركب الحسين عليه السلام ناقته - يوم عاشوراء - و قيل - فرسه... ثمّ قال عليه السلام: تبا لكم أيّتها الجماعة و ترحا حين استصرختمونا و لهين [و الهين] فأصرخناكم موجفين. سللتم علينا سيفا كان في أيماننا [سيفا لنا في أيمانكم] الى قوله عليه السلام: فسحقا و بعدا لكم يا عبيدالامه [فسحقا و بعدا لطواغيت الأمه] و شذاذ الأحزاب و نبذه الكتاب و محرّفی الكلم [الكلام] و مطفیء السنن.

ما یاری جستید و چون به یاری شما آمدیم شمشیری که سوگند یاد کرده بودید برای حمایت از ما به کار برید علیه ما به کار بردید!»

(۱) سپس فرمود: «هلاکت بر شما باد و از رحمت خدا دور باشید که خود را غلام طواغیت نمودید و کتاب خدا را کنار گذارید و آیات آن را تحریف کردید و سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله را محو و نابود گردانیدید.»

آن گاه فرمود: «خدایا، باران رحمت خود را از آنان حبس کن و همانند زمان یوسف علیه السلام بر آنان قحطی نازل فرما و غلام ثقیف (یعنی مختار) را بر آنان مسلط نما تا از کاسه تلخ بلا آنان بنوشانند (و به سخت ترین عقوبت ها آنان را مجازات نماید)؛ چرا که ما را تکذیب نمودند و تنها گذاردند. خدایا، تویی پروردگار ما، بر تو توکل می کنیم و به تو روی می آوریم و بازگشت ما به سوی توست.»

در کتاب لهوف نقل شده که وقتی زینب کبری علیهم السلام همراه سایر اسرا وارد کوفه شد اشاره کرد که مردم کوفه ساکت شوند و چون همه ساکت شدند و نفس ها در سینه ها حبس شد و صداها خاموش گردید فرمود:...

ص: ۴۸۶

۱- (۱) الی قوله علیه السلام: اللهم احبس عنهم قطر السماء و ابعث عليهم سنين كسني يوسف و سلط عليهم غلام ثقیف فیسومهم كأسا مصبره فإنهم كذبونا و خذلونا و أنت ربنا عليك توكلنا و إليك أنبنا و إليك المصير [اللهوف ص ۴۳]. و من كلام السيدة زينب عليها السلام بعد وصول أسارى آل الرسول صلى الله عليه و آله الكوفه و قد أومأت إلى الناس بأن أنصتوا، فارتدت الأنفاس و سكنت الأجراس: ويلكم يا أهل الكوفه [أتدرون] أي كبد لرسول الله فریتم؟ و أي کریمه له أبرزتم؟ و أي دم له سفکتتم؟ و أي حرمة له انتهکتتم؟...

(۱) «ای اهل کوفه، وای بر شما! آیا می دانید چگونه جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کردید و ناموس و حرم او را بین مردم آشکار نمودید و خون او را ریختید و حرمت او را شکستید؟! آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید؟ بدانید عذاب آخرت سخت تر و خوار کننده تر است. و در آن روز کسی به فریاد شما نخواهد رسید. پس مهلت [کوتاه دنیا] شما را فریب ندهد. همانا خداوند از انتقام شما غافل نیست و شتاب نخواهد نمود و او در کمین ستمکاران می باشد...»

(۲) سپس فرمود: «هلاکت باد بر شما، ای اهل کوفه! شما با دشمنی با پدرم امیرالمؤمنین و فرزندان پاک او علیهم السلام میراث و امانت پیامبر صلی الله علیه و آله را ضایع کردید و خون هایی را به عهده گرفتید.»

در مشیرالأحزان نقل شده که زینب علیها السلام به اهل کوفه فرمود: «بدانید که عذاب و کیفر خداوند بر شما وارد شد و لعنت او بر ستمکاران ثابت گردید.»

ص: ۴۸۷

۱- (۱) أفعجبتهم أن قطرت السماء دما و لعذاب الآخرة أخزى و أنتم لا تنصرون، فلا يستخفّنكم المهمل، فإنه لا يخفزه البدار و لا يخاف فوت الثأر و إنّ ربّكم لبالمرصاد.... الى ان قالت عليهما السلام: تبالكم يا أهل الكوفة أيّ تراث لرسول الله صلی الله علیه و آله قبلكم، و ذحول له لديكم؟ بما عندتم بأخيه عليّ بن أبي طالب عليه السلام جدّي، و بنیه عتره النبی الطاهرین الأخیار... [اللّهوف ص ۶۴-۶۶].

۲- (۲) (و فی مشیرالأحزان)... فكأنّ العذاب قد حلّ بكم و أتت نقمات ألا لعنه الله على الظالمين... [مشیرالأحزان ص ۸۷].

:

(۱) شیخ مفید در کتاب غیبت خود از جابر جعفی نقل نموده که گوید: از امام باقر علیه السلام در باره معنای آیه شریفه «وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ» سؤال نمودم، امام علیه السلام فرمود: «ای جابر! ابتلا به گرسنگی مربوط به اهل کوفه است و آن مخصوص دشمنان آل محمد علیهم السلام می باشد که خداوند با گرسنگی آنان را هلاک خواهد نمود. و ابتلا به خوف و گرسنگی مربوط به اهل شام است و آنان به گونه ای به آن مبتلا خواهند شد که تاکنون به آن مبتلا نشده اند؛ گرسنگی آنان قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام است و خوف و ترس آنان بعد از قیام آن حضرت خواهد بود.»

۵- بنی امیه

:

(۲) شیخ صدوق در کتاب امالی خود از مفضل بن عمر، از امام صادق، از امام

ص: ۴۸۸

۱- (۱) ۴- اهل الكوفه - أهل الشام عن جابر الجعفی قال: سألت أبا جعفر محمّد بن علی علیه السلام عن قوله الله تعالى: «وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ» الآية. فقال: يا جابر ذلك خاصّ و عامّ، فأما الخاصّ من الجوع فبالكوفه، و يخصّ الله به أعداء آل محمد صلی الله علیه و آله فيهلكهم. و أما العامّ فبالشام يصيبهم خوف و جوع ما أصابهم مثله [قطّ]، و أما الجوع فقبل قیام القائم علیه السلام، و أما الخوف فبعد قیام القائم علیه السلام [غیبه النعمانی] ۵- بنی امیه: عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه علیه السلام أنّ الحسين بن علی بن أبي طالب علیه السلام دخل يوماً إلى الحسن علیه السلام فلما نظر إليه بكى، فقال له: ما بيكيك يا أبا عبدالله، قال: أبكي لما يصنع بك. فقال له الحسن علیه السلام: إنّ الذي يؤتى إلى سمّ يُدسّ إلى فأقتل به. ولكن لا يوم كيومك يا أبا عبدالله يزدلف إليك ثلاثون ألف رجل يدعون أنّهم من أمّه جدنا محمد صلی الله علیه و آله و ينتحلون دين الإسلام فيجتمعون على قتلک و سفک دمک و انتهاک حرمتک و سبی ذراریک و نسائک و انتهاک ثقلک.

باقر، از امام سجاد علیهم السلام نقل نموده که فرمود: «روزی حسین بن علی بر برادر خود امام حسن علیهم السلام وارد گردید و چون برادر خود را دید گریان شد. امام حسن فرمود: برای چه گریان شدی؟ امام حسین فرمود: برای مصیبتی که بر شما وارد می شود. پس امام حسن علیه السلام فرمود:

(۱) مصیبت من این است که مرا با سَم خواهند کشت لکن هیچ روزی سخت تر از روز مصیبت تو نیست، چرا که سی هزار نفر که مدعی اسلام هستند و خود را از

ص: ۴۸۹

۱- (۱) فعندها تحلّ بنی أمیه اللعنه و تمطر السماء رمادا و دما و یبکی علیک کلّ شیء حتّی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار [الأمالی للشیخ الصدوق - رضوان الله تعالی علیه و المناقب ج ۴ و اللهوف ص ۱۱]. و قال سید الشهداء علیه السلام: ... إنّ بنی أمیه أخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت، و أیم الله لتقتلنی الفئه الباغیه و لیلبسنهم الله ذلاًّ شاملاً و سیفا قاطعا. و لیسألنّ الله علیهم من یدلّهم حتّی یكونوا أذل من قوم سبأ، إذ ملکتهم امرأه فحکمت علیهم فی أموالهم و دمائهم [اللهوف ص ۳۰].

امت جدّ ما می دانند و لباس اسلام دربر کرده اند جمع می شوند و در ریختن خون تو و هتک حریم و اسیر گرفتن اهل بیت تو شرکت می نمایند تا این که لعنت خدا بر بنی امیه واجب می گردد و آسمان برای مصیبت تو خاکستر و خون می بارد و همه چیز حتی حیوانات وحشی و ماهیان دریاها بر تو گریه می کند!»

سید بن طاوس در کتاب لهوف از امام حسین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «بنی امیه مال مرا گرفتند و من صبر کردم و به من دشنام و ناسزا گفتند و من صبر کردم و چون خواستند خون مرا بریزند از آنان فرار نمودم [لکن] گروه ستمگر آنان خون مرا خواهند ریخت و خداوند لباس ذلت را بر آنان خواهد پوشاند و کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که همانند قوم سبأ - که زنی بر آنان مسلط بود و مال آنان را می گرفت و آنان را طعمه شمشیر می کرد - بر جان و مال آنان مسلط شود.»

(۱) شیخ مفید در کتاب غیبت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که آن حضرت

ص: ۴۹۰

۱- (۱) قال امیرالمؤمنین علیه السلام علی منبر الکوفه: إنّ الله عزّوجلّ ذکره قدرّ فیما قدرّ و قضی و حتم بأنّه کائن لابدّ من أنّه یأخذ بنی أمیه بالسیف جهره، و أنّه یأخذ بنی فلان بغته. [الغیبه للشیخ النعمانی - رضوان الله تعالی علیه]. - و قال علیه السلام ... و الله لکأنّی أنظر إلیهم و إلی أفعالهم و ما یلقى الفجار منهم و الأعراب الجفاه یسلطهم الله علیهم بلارحمه. فیقتلونهم هر جا علی مدینتہم بشاطیء الفرات البرّیه و البحریه جزاء بما عملوا. و ما ربّک بظلام للعبیّد [الغیبه للشیخ النعمانی - رضوان الله تعالی علیه]. - و عن زراره قال: کان أبو جعفر علیه السلام فی المسجد الحرام فذکر بنی أمیه و دولتهم. (فقال علیه السلام): ... إنّ الله تبارک و تعالی لم یخلق منذ خلق السماوات و الأرض سنین و لا آیاماً أقصر من سنینهم و آیامهم. إنّ الله (عزّوجلّ) یأمر الملک الذی فی یده الفلک فیطویه طیاً [الکافی ج ۸ ص...]. قال الإمام الصادق علیه السلام قال أبی علیه السلام: لیس یموت من بنی أمیه مئیت إلاّ مسخ و زغا. [الکافی ج ۸ ص...]. و عنه علیه السلام قال: خطب سلمان فقال: ألا إنّ بنی أمیه کالناقه الضروس تعضّ بفیها و تخبط بیديها و تضرب برجلها و تمنع درها. ألا أنّه حقّ علی الله أن یذلّ نادیها [بادیها - خ] و أن یظهر علیها عدوها مع قذف من السماء و خسف و مسخ و سوء الخلق [و سور الخلق]. حتّی إنّ الرجل لیخرج من جانب حجّلتہ إلی صلاه. فیمسّخه الله قرداً... [اختیار معرفه الرجال ص ۲۲].

بالای منبر کوفه فرمود: «خداوند عزوجل قضا و تقدیر حتم نموده که بنی امیه را آشکارا با شمشیر هلاک کند و بنی فلان [شاید مراد بنی عباس باشد] را به طور ناگهانی عقوبت نماید.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، من می بینم که فجّار و اعراب سخت دل بر آنان مسلط شده اند و به آنها رحم نمی کنند و آنها رادر کنار فرات در خانه های خود به طور فجیعی می کشند و این عقوبت برای آنان حق است و خداوند ذره ای به بندگان خود ستم نمی کند.»

مرحوم کلینی در کتاب کافی از زراره نقل کرده که گوید: امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام از بنی امیه و دولت آنان یاد نمود و فرمود: «خداوند تبارک و تعالی از زمانی که آسمان و زمین را آفرید دورانی کوتاه تر از حکومت بنی امیه قرار نداد و به

آن ملکی که گردش دنیا به دست اوست امر نمود که دوران آنها را سریع طی کند و طومارشان را درهم پیچید.»

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «پدرم امام باقر فرمود: هیچ کدام از بنی امیه از دنیا نمی رود جز آن که مسخ می شوند و به صورت وزغ در می آیند.»

شیخ طوسی در کتاب «اختیار معرفة الرجال» از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «سلمان گفت: بنی امیه مانند شتر چموشی هستند که با دست و دندان و پا به صاحب خود حمله می کنند؛ آگاه باشید که خداوند بر خود واجب نموده که آنان را ذلیل و دشمن را بر آنان مسلط و عذاب آسمان و زمین را بر آنان وارد و آنان را مبتلای به مسخ و زشتی صورت نماید حتی یکی از آنان چون از حجله خود برای نماز خارج می شود خداوند او را مسخ می کند و به صورت بوزینه در می آورد.»

۶- مجازات امت به جهت یاری نکردن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) علامه مجلسی در بحار از بعضی از مؤلفات شیعه نقل کرده که چون

ص: ۴۹۲

۱- (۱) ۶- جزاء الأمة لخذلانهم ابن رسول الله صلى الله عليه و آله روى أنه مُثِّل لآدم عليه السلام مقتل الحسين عليه السلام و مصرعه و وثوب أمه جدّه عليه فنظر إليهم فرآهم مسوّده و جوههم. فقال آدم عليه السلام: يا ربّ ما لهذه الأمّة الزكيه و بلاء الدنيا و هم افضل الأمم؟! فقال الله تعالى له: يا آدم أنّهم اختلفوا فاختلفت قلوبهم. وسيظهرون الفساد في الأرض كفساد قابيل حين قتل هابيل. وإنّهم يقتلون فرخ حبيبي محمّد. [بحار الأنوار، ج ۴۵ ص ۳۱۶] في البحار: إنّ ملكا من الملائكة نزل إلى الأرض فقال لرسول الله: ... اعلم يا محمّد أنّ رجلاً من أمّتك اسمه يزيد زاده الله لعنا في الدنيا و عذابا في الآخرة. يقتل فرخك الطاهر ابن الطاهرة و لم يتمتع قاتله في دار الدنيا من بعده إلا قليلاً و يأخذه الله تعالى مقاصداً له على سوء عمله و يكون مخلداً في النار. فبكى النبي صلى الله عليه و آله بكاء شديداً و قال: أيها الملك هل تفلح أمه بقتل ولدي و فرخ ابنتي؟! فقال: لا يا محمّد بل يرميهم الله باختلاف قلوبهم و ألسنتهم في دار الدنيا و لهم في الآخرة عذاب أليم [بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۳۱۴]. قال الصادق عليه السلام: إنّ الحسين عليه السلام لما قتل عجت السماوات و الأرض و من عليهما و الملائكة، فقالوا: يا ربنا ائذن لنا في هلاك الخلق حتّى نجدهم عن جديد الأرض بما استحلّوا حرمتك و قتلوا صفوتك؟! فأوحى الله إليهم: يا ملائكتي و يا سماواتي و يا أرضي اسكنوا. ثمّ كشف حجابا من الحجب فإذا خلفه محمّد صلى الله عليه و آله و اثنا عشر و صيّا له عليهم السلام و أخذ بيد فلان القائم من بينهم.

فرزندان آدم علیه السلام را بر او عرضه کردند و آدم علیه السلام در بین آنان مظلومیت امام حسین علیه السلام و اجتماع امت جدّ او را دید که همه برای کشتن او جمع شده اند و صورت های آنان سیاه است، گفت: «خدایا، این امت ستوده که افضل امت هاست چگونه این چنین است؟!» خطاب شد: «ای آدم! آنها چون اختلاف پیدا کنند دل هایشان از یکدیگر جدا می شود و همانند قاییل که هابیل را کشت آنان نیز روی زمین فساد خواهند نمود و فرزند حیب من را خواهند کشت.»

در همان کتاب روایت شده که ملکی از ملائکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و... گفت: «ای محمد! بدان که مردی از امت تو به نام یزید - که خدا لعنت خود را در دنیا و عذاب خود را در آخرت بر او بیفراید - فرزند تو حسین علیه السلام را خواهد کشت و چون او را می کشد خداوند عمر او را کوتاه و عذاب دایم را برای او لازم می نماید.»

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت گریان و پریشان شد و فرمود: «آیا امتی که فرزند مرا بکشد رستگار می شود؟» آن ملک گفت: «آنان رستگار نخواهند شد، بلکه خداوند آنان را به اختلاف مبتلا می کند و زبان ها و دل های آنان مختلف می شوند و در قیامت عذاب دردناکی خواهند داشت.»

(۱) در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «چون امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان ها و زمین و اهل آن و همه ملائکه ضججه و ناله کردند و گفتند: خدایا، به ما اجازه ده تا کسانی که حرمت تو را حفظ نکردند و بنده خالص تو را کشتند را هلاک نماییم.»

پس خداوند به ملائکه و آسمان ها و زمین و اهل آنها خطاب کرد: آرام بگیرید. سپس حجابی از مقابل آنان برداشته شد و رسول خدا و دوازده نفر از

ص: ۴۹۴

۱- (۱) فقال یا ملائکتی و یا سماواتی و یا أرضی بهذا انتصر [لهذا]- قالها ثلاث مرّات [الكافی ج ۱ ص ۵۳۴]. قال الإمام الحسین علیه السلام: ... اشتدّ غضب الله علی هذه العصابة الذین یریدون قتل ابن نبیهم [ابن بنت نبیهم] [الأمالی للشیخ الصدوق - رضوان الله تعالی علیه - ص ۱۳۵]. وقال سید الشهداء علیه السلام یوم عاشوراء: اشتدّ غضب الله علی قوم اتّفقت کلماتهم علی قتل ابن بنت نبیهم [اللهوف ص ۴۴ و فی مثیر الأحزان ص ۵۸ بدون کلمه: کلماتهم].

فرزندان او را مشاهده کردند و خداوند حضرت بقیه الله علیه السلام را از بین آنان به آنها معرفی نمود و سه مرتبه فرمود: به وسیله این آقا از آنان انتقام خواهم گرفت.»

شیخ صدوق در کتاب امالی از امام حسین علیه السلام نقل کرده که (روز عاشورا) فرمود: «غضب خداوند بر امتی که می خواهند فرزند پیامبر خود را بکشند شدید خواهد بود.»

محدث قمی در بیت الأحزان از آن حضرت نقل نموده که روز عاشورا فرمود: «غضب خداوند بر مردمی که برای کشتن فرزند پیامبر خود متفق شده اند شدید می باشد.»

۷- مجازات کسانی که خیمه های امام حسین علیه السلام را غارت نمودند

(۱) محمد بن شهر آشوب در مناقب، از محمد بن حکم، از کنیزی که در ماجرای غارت خیمه ها حضور داشته نقل کرده که گوید: لشکر کوفه مقداری از رنگ زینتی از خیمه ها غارت کردند و هر زنی از آن استفاده کرد به پیسی مبتلا شد.

ص: ۴۹۵

۱- (۱) ۷- جزاء من نهب و سرق من خیام الحسین علیه السلام و فی المناقب عن محمد بن الحکم، عن أمه قالت: انتهب الناس ورسا من عسکر الحسین علیه السلام فما استعملته امراه إلا برصت [المناقب ج ۴ ص ۵۶]. و فی امالی الطوسی عن ناصح عن أبي عبد الله، عن مریه جاریه لهم قالت: کان عندنا رجل خرج علی الحسین علیه السلام . ثم جاء بجمل و زعفران. قالت: فلما دقوا الزعفران صار ناراً.

(۱) شیخ طوسی در کتاب امالی، از ناصح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مردی از لشکر عمر سعد مقداری زعفران و یک شتر را غارت نمود و چون زعفران را کوبید آتش گردید و هر زنی آن را بر بدن خود مالید به پیسی مبتلا شد و چون شتر را نحر کردند هر چه از بدن آن جدا می کردند به جای آن آتش شعله ور می شد و چون در دیگ انداختند آتش از آن بلند شد و چون در ظرف ریختند آتش گردید.»

راوی به امام صادق علیه السلام می گوید: من در آن وقت کوچک بودم و استخوانی از آن را گرفتم و خاک بر آن ریختم تا آرام گرفت و چون بزرگ شده بودم همراه دیگران آن استخوان را بر داشتیم و با آن بازی می کردیم و چون آن را با کارد شکستیم و آتش از آن بلند شد دانستیم که این همان استخوان است.

(۲) اربلی در کشف الغمه نقل کرده که شمر بن ذی الجوشن قطعه طلائی از

ص: ۴۹۶

۱- (۱) قالت: فجعلت المرأة تأخذ منه الشيء فتلطخه على يديها فيصير منه برص. قالت: ونحروا البعير. قالت: فكلتيا جزوا بالسكين صار مكانها ناراً، قالت: فجعلوا يسلخونه فيصير مكانه ناراً. قالت: فقطعوه فخرج منه النار. قالت: فطبخوه فكلما أوقدوا النار فارت القدر ناراً. قالت: فجعلوه في الجفنه فصار ناراً. قالت: و كنت صبيته يومئذ فأخذت عظما منه فطينت عليه فسقط و أنا يومئذ امرأه فأخذناه نضع منه اللعب. قالت: فلما جزرناه بالسكين خرج مكانه نار فعرفنا أنه ذلك العظم فدفتناه [الأمالي للشيخ الطوسي - عليه الرحمة - ص ۷۲۷]. و جد شمر بن ذی الجوشن فی رحل [ثقل] الحسين عليه السلام ذهباً. فدفع بعضه إلى ابنته و دفعته إلى صايغ يصوغ لها منه حلية. فلما أدخله النار صار هباء [نحاساً] فأخبرت شمرا بذلك فدعا بالصائغ فدفع إليه باقى الذهب، و قال: أدخله النار بحضرتي. ففعل الصائغ فعاد الذهب هباء [نحاساً] [كشف الغمه للشيخ الأربلي - عليه الرحمة - ج ۲ ص ۵۶]

۲- (۲) و فی المناقب: قال أبو مخنف: فی روايه لَمَّا دخل برأس الحسين عليه السلام على يزيد كان للرأس طيب قد فاح على كل طيب. و لَمَّا نحر الجمل الذي حمل عليه رأس الحسين عليه السلام كان لحمه أمرّ من الصبر. و لَمَّا قتل الحسين عليه السلام انكسفت الشمس إلى ثلاثة أسبابٍ و ما في الأرض حجر إلا و تحته دم. [المناقب ج ۴ ص ۶۱]

خیمه‌ها برداشت و مقداری از آن را به دختر خود داد و او به زرگر داد تا برای او زینتی بسازد. زرگر چون آتش بر آن افروخت نابود گردید و چون به شمر خبر دادند او بقیه آن را نزد زرگر آورد و گفت: آتش بر آن بیفروز تا من بینم زرگر آتش بر آن افروخت و نابود گردید.

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از ابومخنف نقل شده که گوید: چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند خوشبو و معطر بود به گونه‌ای که چیزی از آن معطرتر نبود. و چون شتری که سر مبارک را بر آن حمل کرده بودند کشته شد گوشت آن بسیار تلخ بود و چون آن حضرت به شهادت رسید تا [سه روز] خورشید منکسف شد و زیر هر سنگ و [کلوخی] خون دیده می‌شد.

(۱) علامه مجلسی در کتاب بحار از زید بن ابی الزناد نقل کرده که گوید: چون

ص: ۴۹۷

۱- (۱) و فی البحار عن زید بن أبی الزناد قال: قتل الحسین ولی أربعه عشر سنه، و احمرّت آفاق السماء، و نحروا ناقه فی عسکرهم فکانوا یرون فی لحمها النیران [بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۳۱۰]. و فی الامالی: أنّ المختار بلغه أنّ شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - أصاب مع الحسین علیه السلام إبلًا فأقعدھا. فلما قدم الكوفه نحرھا و قسّم لحمھا. فقال المختار: احصوا لی كلّ دار دخل فیھا شیء من ذلك اللحم فأحصوها. فأرسل إلی من كان أخذ منها شیئا فقتلهم، و فهدم [و هدم] دورا بالكوفه. [الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۲۴۴، البحار ج ۴۵/۳۴۰].

امام حسین علیه السلام کشته شد من چهارده سال داشتم و دیدم که آسمان قرمز شد و چون لشکر عمر سعد شتری را که به غارت گرفته بودند نحر کردند از گوشت آن آتش مشتعل شد.

شیخ طوسی در کتاب امالی و علامه مجلسی در کتاب بحار نقل کرده اند که به مختار خبر دادند که شمر بن ذی الجوشن ملعون شتری را از لشکر امام حسین علیه السلام به دست آورده و چون به کوفه آمده آن را نحر نموده و گوشت آن را بین مردم کوفه تقسیم کرده است.

مختار دستور داد هر کس از آن گوشت گرفته بود را آوردند و او را به قتل رساند و خانه هایی را در کوفه خراب نمود.

۸- جزای کسانی که به قبر امام حسین علیه السلام جسارت نمودند

(۱) در کتاب مناقب نقل شده که متوکل عباسی ابراهیم دیزج و هارون مغربی را

ص: ۴۹۸

۱- (۱) ۸- جزاء من تجاسر علی قبر الحسین علیه السلام فی المناقب: أنّ المتوکل بعث ابراهیم الدیزج و هارون المغربی فی تخریب قبر الحسین علیه السلام و حرث أرضه، فلمّا أخذ الفعله فی ذلك حیل بینهم و بین القبر و رموا بالنشّاب. فقال الدیزج: فارموهم أنتم أيضا، فرموا فعاد کلّ سهم إلى صاحبه فقتله. فأمرهم بالثیران للحرث، فلم تجز فضربت حتّى تکسّرت العصا فی أیدیهم، فسوّد اللّٰه وجه المغربی. و رأى الدیزج فی منامه یتفل رسول اللّٰه علیه السلام فی وجهه، فمرض مرض سوء و بقى کالمدھوش فما أمسى حتّى مات [المناقب ج ۴ ص ۶۴]. و فیه: أخذ المسترشد من مال الحایر و کربلاء و قال: إنّ القبر لا یحتاج إلى الخزانة و أنفق علی العسکر، فلمّا خرج قتل هو و ابنه الراشد [المناقب ج ۳ ص ۳۴۷].

فرستاد تا قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنند و جای آن را شخم بزنند و چون به طرف آن قبر رفتند بین آنان و بین آن قبر مانع حاصل شد و تیرهایی به طرف آنان آمد. پس دیزج - مامور متوکل - دستور داد که آنها نیز به طرف قبر تیراندازی کنند لکن هر تیری که به طرف قبر مطهر آن حضرت زدند به طرف صاحبش بازگشت و او را هلاک نمود و چون حیوانات را برای خراب کردن قبر مطهر آن حضرت فرستادند آنها سر بر تافتند و به طرف آن قبر نرفتند تا این که آن قدر با عصا بر آنان زدند که عصا شکست و صورت هارون مغربی سیاه گردید.

ابراهیم دیزج در خواب دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهن به صورت او می اندازند، پس از آن مریض شد و بی هوش ماند تا از دنیا رفت.

در همان کتاب نقل شده که مسترشد، خلیفه عباسی، اموال حرم امام حسین علیه السلام را بر داشت و گفت: قبر نیازی به خزانه ندارد. سپس آنها را بین لشکریان

خود تقسیم نمود و چون از کربلا خارج گردید او و فرزند او راشد کشته شدند.

(۱) شیخ طوسی در کتاب امالی از عبدالرزاق بن سلیمان نقل کرده که می گوید: عبدالله بن دانیه گفت: در سال دویست و چهل هفت هجری به حج مشرف شدم و چون از حج باز گشتم، به طرف عراق رفتم و قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را - با این که از طرف سلطان ممنوع بود - زیارت نمودم. سپس برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام به سوی کربلا رفتم و دیدم قبر آن حضرت را خراب کرده و جای آن را شخم زده اند و آب بر آن جاری نموده اند! و من به چشم خود دیدم که چون حیوانات آن زمین را شخم می کردند به قبر مطهر امام علیه السلام که می رسیدند به طرف راست و چپ باز

ص: ۵۰۰

۱- (۱) و فی الامالی عن عبدالرزاق بن سلیمان بن غالب الأزدی قال: حدّثنی عبدالله بن دانیه الطوری قال: حججت سنه سبع و أربعین و مائتین. فلما صدرت من الحجّ صرت إلى العراق فزرت أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام علی حال خیفه من السلطان وزرته، ثمّ توجّهت إلى زیاره الحسين علیه السلام فإذا هو قد حرث أرضه و مجر [مخر] فیها الماء و أرسلت الثیران و العوامل فی الأرض. فبعینی و بصری كنت أرى الثیران تساق فی الأرض فتساق لهم حتّى إذا حازت مکان القبر حادت عنه یمینا و شمالاً. فتضرب بالعصى الضرب الشدید فلا ینفع ذلك فیها و لا تطأ القبر بوجه و لا سبب فما أمکننی زیاره. فتوجّهت إلى بغداد و أنا أقول فی ذلك: تالله إن كانت أمیه قد أتت قتل بن بنت نبیها مظلوما فلقد أتاك بنو أبیه بمثلها هذا لعمرک قبره مهدوما أسفوا علی أن لا یكونوا شایعوا فی قتله فتبعوه رمیما فلما قدمت بغداد سمعت الهائعه.

می گشتند و از آن محل عبور نمی کردند و چون آنان را سخت با عصا می زدند سودی نداشت و آنها به طرف قبر آن حضرت نمی رفتند.

سپس می گوید: من نتوانستم قبر مطهر آن حضرت را زیارت کنم و به طرف بغداد باز گشتم و این اشعار را با خود زمزمه می کردم...

و چون به بغداد رسیدم صدای وحشتناکی شنیدم و چون سؤال کردم گفتند: متوکل کشته شد. پس من تعجب کردم و گفتم: خدایا، این به جای آن.

مؤلف گوید: از روایاتی که در باره تخریب قبر مطهر امام حسین علیه السلام به دست متوکل بما رسیده روشن می شود که او چندین بار قصد تخریب آن مرقد مطهر را نموده و زوار آن حضرت را از زیارت قبرش باز داشته است.

(۱) در امالی شیخ طوسی نقل شده است: متوکل [چون دید مردم به زیارت آن

ص: ۵۰۱

۱- (۱) فقلت: ما الخبر؟ قالوا: سقط الطائر بقتل جعفر المتوکل. فعجبت لذلك وقلت: إلهی ليله بلیله [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۳۲۹]. و رواه فی البحار ج ۴۵/۳۹۸. اقول: و فيه أنه من جمله ما جاء فی خبر حول قصد المتوکل تخریب قبر سید الشهداء علیه السلام مره بعد مره و منع الزوار من زیاره ذلك المرقد المقدس الطاهر: أنه...أنفذ قائدا فی جمع كثير من الجند و أمر منادیا ینادی ببراءه الذمه ممن زار قبرالحسین علیه السلام و نبش القبر و حرث أرضه، و انقطع الناس عن الزیاره و عمل علی تتبع آل أبی طالب علیه السلام و الشیعه رضی الله عنهم. فقتل و لم يتم له ما قدره [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۳۲۹]. و فيه عن محمد بن إبراهيم بن أبی السلاسل الكاتب قال: حدّثنی أبو عبدالله الباقطانی قال: ضمّنی عبيدالله بن يحيى بن خاقان إلى هارون المعرى - و كان قائدا من قوَاد السلطان - اكتب له، و كان بدنه كله أبيض شديد البياض حتى يديه ورجليه كانا كذلك.

حضرت علاقه شدیدی دارند [لشکری آماده نمود و امیری بر آن تعیین کرد و دستور داد قبر مطهر آن حضرت را خراب و زمین آن را شخم بزنند و اعلان کنند که هر کس به زیارت آن قبر برود تأمین جانی نخواهد داشت.

پس مردم از زیارت آن حضرت خودداری نمودند تا این که متوکل دستور داد شیعیان و بنی هاشم را دستگیر کنند لکن قبل از آن که این تصمیم عملی شود متوکل کشته شد و به خواسته خود رسید!

شیخ طوسی در همان کتاب از محمّد بن ابراهیم کاتب، از ابو عبدالله باقطنی (طیب وقت) نقل کرده که گوید: عییدالله بن یحیی بن خاقان مرا نزد یکی از سران لشکر متوکل، به نام هارون معزی، برد که او را معالجه کنم. چون نزد او رفتم دیدم بدن او مانند قیر سیاه است و پیای قی می کند و ماده بدبویی از دهان او خارج میشود و چون به او گفتم: برای چه صورتت سیاه شده است؟ پاسخ مرا نداد. من در آن بیماری نزد او بودم و چون دیدم نمی خواهد علت بیماری خود را بگوید تعهد نمودم که اگر برایم بگوید به کسی بازگو نکنم، پس وی گفت:

(۱) متوکل به من و دیزج دستور داد که قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنیم و آب بر

ص: ۵۰۲

۱- (۱) و کان وجهه اسود شدید السواد كأنه القیر، و کان یتقیأ مع ذلک مادّة منتنه. قال: فلما آنس بی سألته عن سواد وجهه فأبی أن یخبرنی، ثمّ إنّه مرض مرضه الذی مات فیہ فقعدت فسألته فرأیته كأن یحبّ أن یکتّم علیه، فضمنت له الکتمان. فحدّثنی، قال: وجّهنی المتوکلّ أنا و الدیزج لنبش قبرالحسین علیه السلام و إجراء الماء علیه، فلما عزمت علی الخروج و المسیر إلی الناحیه رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام. فقال: لا تخرج مع الدیزج و لا تفعل ما أمرتم به فی قبر الحسین علیه السلام. فلما أصبحنا جاؤوا یستحثّونی فی المسیر فسرت معهم حتّی و افینا کربلاء و فعلنا ما أمرنا به المتوکلّ. فرأیت النبی صلی الله علیه و آله فی المنام فقال: ألم آمرک ألاّ- تخرج معهم و لا تفعل فعلهم فلم تقبل حتّی فعلت ما فعلوا؟! ثمّ لطنی و تفل فی وجهی. فصار وجهی مسودّا کماتری و جسمی علی حالته الأولى [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۳۲۶].

آن بیندازیم و چون من تصمیم گرفتم که به کربلا بروم و دستور متوکل را انجام دهم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: «همراه دیزج مرو و چنین کاری را مکن» چون صبح شد مأمورین آمدند و به من اصرار کردند که با آنان به کربلا بروم و من با آنان رفتم و دستور متوکل را انجام دادیم.

پس باز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، به من فرمود: «مگر تو را امر نکردم که با آنان نروی و چنین کاری را انجام ندهی ولی تو رفتی و دستور متوکل را انجام دادی؟» سپس با دست خود بر صورت من زد و آب دهن به صورت من انداخت و چنان که می بینی صورت من سیاه شد و...!

۹- کیفر کسانی که به تربت امام حسین علیه السلام جسارت نمودند

(۱) شیخ طوسی در کتاب امالی از حسین بن محمد ازدی نقل کرده که گوید:

ص: ۵۰۳

۱- (۱) ۹- جزء من تجاسر علی تربته الحسین علیه السلام فی الأمالی عن الحسین بن محمد أبو عبدالله الأزدی قال: حدّثنا أبا قال: صلیت فی جامع المدینه و إلی جانبی رجلان علی أحدهما ثياب السفر. فقال أحدهما لصاحبه: یا فلان أما علمت أنّ طین قبر الحسین علیه السلام شفاء من کلّ داء. و ذلك أنّه كان بی وجع الجوف فتعالجت بكلّ دواء فلم أجد فيه عافیه و خفت علی نفسی و أیست منها. و كانت عندنا امرأه من أهل الكوفه عجوزه کبیره، فدخلت علیّ و أنا فی أشدّ ما بی من العله، فقالت لی: یا سالم ما أرى علتک کلّ یوم إلاّ زائده؟ فقلت لها: نعم. قالت: فهل لک أن أعالجک فتبرأ باذن الله (عزّوجلّ)؟

پدرم گفت: من در مسجد جامع مدینه (مسجد النبی صلی الله علیه و آله) نماز خود را خواندم. پس دو نفر را در کنار خود دیدم که یکی از آنان لباس سفر به تن داشت و آن به دیگری می گفت: «آیا می دانی که خاک قبر امام حسین علیه السلام شفای هر دردی است؟» سپس گفت: من مبتلا به یک بیماری داخلی بودم و آنچه معالجه نمودم سودی حاصل نشد و بر جان خود ترسیدم و ناامید شدم. تا این که روزی پیرزنی از کوفه که نزدیک ما بود به خانه ما آمد و چون حال مرا سخت دید به من گفت: ای سالم، مثل این که هر روز بیماری تو سخت تر می شود؟ گفتم:

(۱) آری، این چنین است. پیر زن گفت: می خواهی من تو را به چیزی معالجه کنم

ص: ۵۰۴

۱- (۱) فقلت لها: ما أنا إلى شيء أحوج مني إلى هذا. فسقتني ماء في قدح فسكتت عني العله و برأت حتى كأن لم تكن بي عله قط، فلما كان بعد أشهر دخلت علي العجوز. فقلت لها: بالله عليك ياسلمه - و كان اسمها سلمه - بماذا داويتيني؟ فقالت: بواحدة مما في هذه السبحة - من سبحة كانت في يدها، فقلت: و ما هذه السبحة؟ فقالت: إنها من طين قبر الحسين عليه السلام، فقلت لها: يا رافضيه داويتيني بطين قبر الحسين. فخرجت من عندي مغضبه، و رجعت و الله عنتي كأشد ما كانت و أنا أقاسي منها الجهد و البلاء، و قد و الله خشيت علي نفسي، ثم أذن المؤذن فقاما يصليان و غابا عني [الامالي للشيخ الطوسي - عليه الرحمه - ص ۳۱۹].

که به اذن پروردگار بهبودی یابی؟ گفتم: حاجتی جز این ندارم. آن پیرزن آبی آماده کرد و به من داد و چون خوردم درد من ساکت شد و به طور کامل بهبودی یافتم، مثل این که بیماری نداشته ام.

چون چند ماهی گذشت، نزد آن پیرزن رفتم و به او گفتم: ای سلمه - و نام او سلمه بود - با چه دارویی مرا معالجه نمودی؟ گفتم: با یکی از دانه های این تسیح! گفتم: مگر این تسیح از چه چیز ساخته شده است؟ پیرزن گفت: از خاک قبر امام حسین علیه السلام ساخته شده است. گفتم: ای زن رافضی! با خاک قبر حسین مرا معالجه کردی!؟

پیرزن از سخن من خشمناک گردید و از نزد من رفت و همین که رفت، به خدا سوگند، بیماری من سخت تر از قبل بازگشت و اینک در فشار و درد به سر می برم و برجان خود می ترسم.

سخن که به این جا رسید صدای مؤذن بلند شد و آنان برای نماز برخاستند و من دیگر آنها را ندیدم.

(۱) ابن شهر آشوب در مناقب می گوید: شخصی نزد عیسی هاشمی آمد و

ص: ۵۰۵

۱- (۱) و فی المناقب: ذکر عند موسی بن عیسی الهاشمی أنّ الرافضه لتغلوا فی الحسین علیه السلام حتی أنّهم یتداوون بترتبه. فقال هاشمی: قد کانت بی علّه غلیظه عجزت الأطباء عنها فأخذت منها فزال علتی، قال: فبقی عندک منها شیء؟ فأعطاه قطعه. فتناول فأدخلها فی أسفله استهزاء و استحققارا، فصاح فی وقته: النار النار الطشت الطشت. فجیء بالطشت فإذا کبده و طحاله وریته و فؤاده خرج منه. فسئل یوحنا النصرانی عن صحته فقال: ما لأحد فیها صنع إلاّ الله، ثمّ إنّه مات وقت السحر، فکان یوحنا یزور قبر الحسین و هو علی دینه. ثمّ أسلم [المناقب ج ۴ ص ۶۴].

گفت: رافضی ها در باره حسین بن علی علیهما السلام غلو می کنند تا جایی که با تربت و خاک قبر او بیماری های خود را معالجه می نمایند!

در آن مجلس یکی از هاشیمیان (سادات) به عیسای هاشمی گفت: من خود بیماری سختی داشتم و اطبا از معالجه آن عاجز مانده بودند و با تربت امام حسین علیه السلام شفا یافتم. عیسای هاشمی گفت: آیا چیزی از آن نزد تو مانده است؟ او گفت: آری. و سپس مقداری از تربت امام علیه السلام را به او داد پس او آن را از وی گرفت و از روی استهزاء و توهین آن را در پایین خود داخل نمود و چون چنین کرد فوراً صدای او بلند شد و گفت:

آتش! آتش! طشت حاضر کنید! طشت حاضر کنید! و چون برای او طشت حاضر کردند کبکد و طحال و ریه و دل او کلاً در طشت ریخت. پزشک وقت - یوحنا مسیحی - را نزد او آوردند گفت: هیچ کس جز خداوند چاره ساز او نیست و آن گاه در نیمه همان شب هلاک شد! از آن پس یوحنا مسیحی به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رفت و در نهایت مسلمان شد.

۱۰- کیفر شادی کردن و تهیه معاش در روز عاشورا

(۱) مرحوم کلینی در کتاب کافی، از ابان، از عبدالملک نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام نسبت به روزه روز تاسوعا و عاشورا سؤال نمودم، امام صادق علیه السلام فرمود «روز تاسوعا روزی است که در آن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را در کربلا محاصره نمودند و لشکر شام گرد او جمع شدند [در روایت به این اعتبار «لشکر شام» قید شده است که آنان طبق دستور و فرمان یزید در برابر امام حسین ایستاده بودند گرچه همه آنها از کوفه بوده اند.]

در این روز عبیدالله و عمر سعد از کثرت لشکر خود خشنود شدند و امام حسین علیه السلام و اصحاب او را ضعیف شمردند و یقین کردند که بعد از آن از طرف اهل عراق یآوری پیدا نخواهند نمود.»

(۲) سپس فرمود: «و اما روز عاشورا روزی است که حسین علیه السلام و اصحاب او

ص: ۵۰۷

۱- (۱) ۱۰- جزء من صام یوم عاشوراء او تبرک به او ادّخر فیہ لمنزله فی الکافی عن أبان، عن عبدالملک قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن صوم تاسوعا و عاشورا من شهر المحرم؟! فقال عليه السلام: تاسوعا یوم حوَصر فیہ الحسین علیه السلام و أصحابه - رضی الله عنهم - بکربلاء و اجتمع علیه خیل اهل الشام و أناخوا علیه و فرح ابن مرجانه و عمرین سعد بتوافر الخیل و کثرتها و استضعفوا فیہ الحسین (صلوات الله علیه) و أصحابه - رضی الله عنهم - و أیقنوا أن لا یأتی الحسین علیه السلام ناصر و لا یمدّه اهل العراق - بأبی المستضعف الغریب - . ثم قال علیه السلام: و أما یوم عاشوراء فیوم أصیب فیہ الحسین علیه السلام صریحا بین أصحابه و أصحابه صرعی حوله [عراه] أفصوم یكون فی ذلك الیوم؟! کلا و ربّ البیت الحرام ما هو یوم صوم و ما هو إلا یوم حزن و مصیبه دخلت علی اهل السماء و اهل الأرض و جمیع المؤمنین و یوم فرح و سرور لابن مرجانه و آل زیاد و اهل الشام - غضب الله علیهم و علی ذرّیاتهم - . و ذلك یوم بکت علیه جمیع بقاع الأرض خلا بقعه الشام.

۲- (۲) فمن صامه أو تبرک به حشره الله مع آل زیاد ممسوخ القلب مسخوط علیه، و من ادّخر إلى منزله ذخیره أعقبه الله تعالی نفاقا فی قلبه إلى یوم یلقاه و انتزع البرکة عنه و عن اهل بیته و ولده و شارکه الشیطان فی جمیع ذلك [الکافی ج ۴ ص ۱۴۷]. و فیہ عن محمّد بن عیسی بن عبید قال: حدّثنی جعفر بن عیسی أخوه قال: سألت الرضا علیه السلام عن صوم عاشوراء و ما یقول الناس فیہ.

شهید شدند و بدن های آنان عریان روی زمین مانده بود. آیا چنین روزی روز شادی و روزه گرفتن است؟! به خدا سوگند، آن روز برای اهل آسمان و زمین و جمیع مؤمنین جز روز مصیبت و حزن و اندوه نیست؛ چنانکه برای عبیدالله و آل زیاد و اهل شام روز شادی و سرور بوده است و خداوند بر آنها و ذریه و نسل آنها خشمگین می باشد.

در آن روز همه نقاط زمین جز شام بر امام حسین علیه السلام گریه می کنند. پس هر کس در آن روز روزه بگیرد یا به آن تبرک جوید خداوند او را با آل زیاد محشور می کند و مورد خشم خداوند خواهد بود و قلب او مسخ خواهد شد. و هر کس در آن روز برای منزل خود چیزی ذخیره کند، خداوند تا آخر عمر نفاق را در دل او ثبت می کند و برکت را از او و اهل بیت او و فرزندان او سلب خواهد نمود و شیطان در جمیع امور او شریک خواهد شد.»

در همان کتاب از جعفر بن عیسی نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام

نسبت به روز عاشورا و سخنان مردم نسبت به آن سؤال نمودم، امام علیه السلام فرمود: «آیا از روزه ابن مرجانه سؤال می کنی؟ آن روز روزی است که زنازادگان از آل زیاد برای کشته شدن امام حسین علیه السلام روزه می گیرند. آن روز بین آل محمّد صلی الله علیه و آله و اهل اسلام روز شومی است و در چنین روزی اهل اسلام روزه نمی گیرند و آن را مبارک نمی دانند...»

سپس فرمود: «هرکس آن روز و روز دوشنبه - که روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و روز نحسی است و آل محمّد صلی الله علیه و آله در آن عزادار هستند را - روزه بگیرد و یا در آنها شادی کند خداوند قلب او را مسخ خواهد نمود و با بنی امیه محشور خواهد گردید.»

(۱) در کتاب علل الشرایع و مناقب از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

ص: ۵۰۹

۱- (۱) فقال: عن صوم ابن مرجانه تسألني؟ ذلك يوم صامه الأعداء من آل زياد لقتل الحسين عليه السلام و هو يوم يتشأم به آل محمّد صلی الله علیه و آله و يتشأم به أهل الإسلام، و اليوم الذي يتشأم به أهل الإسلام لا يصام و لا يتبرك به... فمن صامهما أو تبرك بهما لقي الله تبارك و تعالی ممسوخ القلب، و كان حشره مع الذين سنوا صومهما و التبرك بهما [الكافي ج ۴ ص ۱۴۶]. و في العلل... عن عليّ بن الحسين بن عليّ بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام قال: من ترك السعي في حوائجه يوم عاشوراء قضى الله له حوائج الدنيا و الآخرة، و من كان يوم عاشوراء يوم مصيبته و حزنه و بكائه جعل الله عزّوجلّ يوم القيامة يوم فرحه و سروره و قرت بنا في الجنان عينه. و من سمى يوم عاشوراء يوم برکه و ادخر فيه لمنزله شيئا لم يبارك له فيما ادخر و حشر يوم القيامة مع يزيد و عبيدالله بن زياد و عمر بن سعد - لعنهم الله - إلى أسفل درك من النار [علل الشرایع و الامالی للشيخ المناقب ج ۴/۸۶].

«هرکس در روز عاشورا از کارکردن و کسب معاش خودداری کند خداوند حوايچ دنيا و آخرت او را برآورده می سازد، و هرکس روز عاشورا روز مصیبت و حزن و اندوه و گریه او باشد خداوند عَزَّوَجَلَّ روز قیامت را روز فرح و شادی او قرار خواهد داد و چشم او در آن عالم با دیدن ما روشن خواهد شد. و هرکس روز عاشورا را روز برکت بداند و برای منزل خود چیزی ذخیره کند خداوند برکت در آن قرار نخواهد داد و در قیامت با یزید و عبیدالله زیاد و عمر سعد - لعنهم الله - در پایین ترین جای جهنم همنشین خواهد شد.»

سرنوشت قاتلین امام حسین علیه السلام در دنیا

(۱) مؤلف گوید: قاتلین امام حسین علیه السلام که در کربلا برای کشتن امام خود اجتماع

ص: ۵۱۰

۱- (۱) جزاء قتله الحسين و اصحابه و اهل بيته عليهم السلام اقول: قتله الحسين و اهل بيته و اصحابه عليهم السلام الذين اجتمعوا في كربلاء لقتل امامهم و ضيقوا عليه و منعه من ماء الفرات و هو ضيفهم و جاء الى الكوفة لدعوتهم الى الله و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و احياء سنه جدّه رسول الله صلى الله عليه و آله فهم اكثر من ان يحصى عددهم لأئدّ منهم من كان في عسكر ابن سعد لعنه الله و منهم من رضی بفعال القوم یعنی بنی امیه و كل هؤلاء يُعدّون من قتله الحسين و اهل بيته و اصحابه عليهم السلام و نحن نذكر منهم من كان حاضرا في يوم عاشورا و قتل واحدا من عسكر الحسين عليه السلام او شرك في دمه و نذكرهم على ترتيب الحروف تسهيلاً للقارى.

نمودند و کار را بر آن حضرت سخت کردند و آب فرات را بر او بستند - گرچه او میهمان آنان بود و او را برای هدایت خود دعوت نموده بودند - فراوان می باشند؛ چرا که تنها لشکر عمرسعد قاتل امام حسین علیه السلام نبودند بلکه دیگران از بنی امیه و بنی مروان و آل زیاد و هر کس تا قیامت کار آنان را تأیید نماید در زمره قاتلین امام حسین علیه السلام محسوب می شود.

جز این که ما در این کتاب نام و سرنوشت زندگی کسانی را که در کربلا فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را شهید کردند و یا در کشتن آنان شرکت نموده اند را، به ترتیب حروف الفبا، ذکر می کنیم تا برای همه عبرت باشد و برای دوستان اهل بیت تشفی قلبی حاصل شود خداوند عذاب خود را بر آنان زیاد کند و لعنت و خشم خود را بر آنان بیفراید، و به ما توفیق لعنت و بیزاری از آنان را مرحمت فرماید.

۱- ابجر بن کعب لعنه الله

(۱) ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می گوید: امام حسین علیه السلام روز عاشورا به خواهر خود فرمود: «لباسی برای من بیاور که احدی در آن رغبت نکند و من آن را زیر لباس خود قرار دهم تا بدن مرا برهنه نکنند.» چون آن بزرگوار کشته شد، ابجر بن کعب ملعون آن لباس کهنه را نیز از بدن آن حضرت بیرون آورد و او را برهنه رها نمود!

ص: ۵۱۱

۱- (۱) - أبحر بن کعب لعنه الله فی المناقب ج ۴/۵۷: قال سید الشهداء فی یوم عاشوراء: ابغوالی (ابعثوا الیّ) ثوبا لایرغب فیه، اجعله تحت ثیابی لئلا اجردمنه. فلما قتل علیه السلام سلبها ابجر بن کعب لعنه الله و ترک الحسین علیه السلام مجردا، فروی انه صار زمنا معقدا من رجليه. (اللہوف ص ۵۶)

روایت شده که وی پس از واقعه کربلا- زمین گیر شد و هر دو پای او ناتوان گردید. و روایت شده که دست های او در تابستان مانند دو چوب می خشکید و در زمستان چرک و خون از آن جاری می شد تا این که به هلاکت رسید.

(۱) در کتاب شرح الثار نقل شده که ابراهیم فرزند مالک اشتر به او گفت: وای بر تو، در روز عاشورا چه کردی؟ گفت: من حجاب حضرت زینب علیها السلام را گرفتم و گوشواره های او را کشیدم تا گوش های او پاره شد! پس ابراهیم بن اشتر دست ها و پاهای او را قطع نمود و چشمان او را از حدقه خارج کرد و او را به انواع عذاب و شکنجه ها مجازات نمود.

۲- ابن ابان بن دارم لعنه الله

(۲) علامه مجلسی در بحار از قاسم بن اصبع بن نباته نقل کرده که گوید: من

ص: ۵۱۲

۱- (۱) و روی أنه صارت يدها تيبسان في الصيف كأنهما عودان يابسان و تترطبان في الشتاء فتنضخان دما و قيجا الى ان اهلكه الله . و في كتاب شرح الثار ص ۴۶: قال له ابراهيم ابن الأشتر: يا ويلك ما فعلت يوم الطف؟ فقال: اخذت قناع زينب من رأسها و قرطيهما من أذنيها فجدبت حتى خرمت أذنيها، فقطعت يدها ثم قطع ابراهيم رجليه و قلع عينيه و عذبته بانواع العذاب.

۲- (۲) رجل من بنى ابان بن دارم لعنه الله في البحار ج ۴۵/۳۰۶ عن القاسم بن اصبع بن نباته قال: رأيت رجلاً من بنى ابان بن دارم اسود الوجه - و كنت اعرفه جميلاً شديداً البياض - فقلت له: ما كدت اعرفك؟! قال: انى قتلت شاباً امرد مع الحسين - بين عينيه اثر السجود - فما نمت ليله منذ قتلته الا أتاني فيأخذ بتلابيبي حتى يأتي جهنم فيدفعني فيها فأصبح فما يبقى احد في الحي الا سمع صياحي. قال: و المقتول عباس بن علي عليهما السلام .

مردی از فرزند ابان بن دارم را دیدم که صورت او سیاه بود و چون قبلاً او را سفید چهره دیده بوم به او گفتم: نزدیک بود که تو را شناسم، برای چه سیاه چهره شده ای؟ او گفت: من در کربلا نوجوانی را کشتم که در پیشانی او اثر سجده ظاهر بود و از آن پس شبی نیست جز آن که او در خواب نزد من می آید و مرا می گیرد و در جهنم می اندازد و چون از خواب بیدار می شوم کسی نیست که فریاد مرا نشنیده باشد. سپس گفت: آن جوان عباس بن علی علیهما السلام بوده است.

۳- ابن ابی جویره مزنی و جبیره کلبی لعنهما الله

(۱) شیخ صدوق در کتاب امالی می گوید: ابن ابی جویره براسب خود سوار شد و به طرف خیمه های امام علیه السلام آمد و چون دید اطراف خیمه ها خندق کنده اند و آتش در آن انداخته اند دست روی دست زد و فریاد کرد: ای حسین! ای یاران حسین! من شما را به آتش دوزخ بشارت می دهم چنان که الآن نیز برای خود فراهم نموده اید. امام علیه السلام فرمود: «این مرد کیست؟» گفته شد:

ص: ۵۱۳

۱- (۱) ابن ابی جویره المزنی - جبیره الکلبی فی الأمالی للشیخ الصدوق ص ۱۳۴: أنه ركب فرسه وجاء الى خيام الحسين عليه السلام فلما نظر الى النار تنقد صفق بيده و نادى: يا حسين و اصحاب الحسين ابشروا بالنار فقد تعجلتموها في الدنيا. فقال الحسين عليه السلام: من الرجل؟ فقيل: ابن ابی جویره المزنی. فقال عليه السلام: اللهم أدقه عذاب النار في الدنيا. فنفر به فرسه فالقاه في تلك النار فاحترق.

او این جویریه مزنی می باشد. پس امام علیه السلام دست به دعا بلند نمود و فرمود: «خدایا، عذاب آتش را در دنیا به او بچشان.» پس اسب او پرید و او را در آتش انداخت و سوخت.

۴- ابن جوزة - ابن حوزة - عبدالله بن حوزة لعنه الله

(۱) مورخ معروف ابن جریر می گوید: این شخص نزدیک خیمه ها آمد و چون دید اطراف خیمه ها آتش افروخته اند صدا زد: یا حسین! من آتش دنیا را قبل از آتش قیامت به تو تبریک می گویم!

امام علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو، مرا می گویی؟ گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «هرگز چنین نیست، بلکه مرا خدای رحیم و شفاعت پیامبر مطاع و کریم خواهد بود.» سپس فرمود: «خدایا، اگر او نزد تو کاذب و دروغگو می باشد او را به آتش بیفکن.» ناگهان او افسار اسب خود را کشید و اسب او را در آتش پرتاب نمود و پای او در رکاب ماند و اسب او فرار کرد و سر او را به هر سنگ و درختی کوبید تا هلاک شد.

ص: ۵۱۴

۱- (۱) ابن جوزة - ابن حوزة - عبدالله بن حوزة المناقب: قال ابن جریر فی التاریخ: أنه نادى الحسين عليه السلام فقال: يا حسين ابشر فقد تعجلت النار في الدنيا قبل الآخرة. قال عليه السلام: و يحكك انا؟ قال: نعم. قال عليه السلام: ولى رب رحيم و شفاعة بنى مطاع كريم، اللهم ان كان عندك كاذبا فجره الى النار. قال: ما هو الا ان ثنى عنان فرسه فوثب فرمى به و بقیت رجله فى الركاب و نفر الفرس فجعل يضرب برأسه كل حجر و شجر حتى مات. (المناقب ج ۴/۵۶)

(۱) شیخ طوسی در کتاب امالی می فرماید: این دو از قاتلین امام علیه السلام بودند و ابراهیم فرزند مالک اشتر آنها را در کنار نهر خازر دستگیر نمود و هر دو را کشت و سرهای آنان را به کوفه نزد مختار فرستاد.

۶- اخنس بن زید لعنه الله

(۲) علامه مجلسی در کتاب بحار می گوید: او کسی است که پس از واقعه کربلا به سدی می گفت: من از کسانی بودم که عمر سعد به آنها دستور داد اسب بر بدن امام علیه السلام بتازند. من با اسب خود پهلوهای امام را لگدمال نمودم و پوستی را که زیر بدن حضرت زین العابدین علیه السلام بود کشیدم و او را به صورت روی زمین انداختم و گوش های صفیه دختر امام حسین علیه السلام را پاره کردم و گوشواره های او را ربودم. سدی می گوید:

ص: ۵۱۵

۱- (۱) ۵- ابن حوشب و ابوالأشرس: فی امالی الطوسی ص ۳۴۱ کانا من جمله قتله الحسین علیه السلام فقتلهم ابراهیم بن الأشتر بشاطی ء نهر الخازر وبعث برأسهما الى الكوفه.

۲- (۲) ۶- اخنس بن زید فی البحار ج ۴۵/۳۲۰ ما خلاصته: أنه قال للسدي: انا الذي أمرتُ علي الخيل الذين امرهم عمر بن سعد بوطي ء جسم الحسين بسنابك الخيل و هشمت اضلاعه، و جررت نطعا من تحت علي بن الحسن و هو عليل حتى كبته علي وجهه، و خرمت أذني صفية بنت الحسين، لقرطين كانا في أذنيها.

(۱) با شنیدن این سخنان اشک من جاری شد و قلبم سوخت و برخاستم که وسیله ای برای نابودی او فراهم کنم، ناگهان نور چراغ ضعیف شد. من برخاستم که چراغ را اصلاح نمایم او گفت: بنشین! و چون انگشت خود را به طرف چراغ آورد تا آن را اصلاح نماید انگشت او آتش گرفت و هر چه آن را در خاک فرو برد خاموش نشد. پس فریاد کرد و به من گفت: به فریاد من برس و من با این که نمی خواستم به او کمک کنم اما ظرف آب را برداشتم و بر او ریختم. و چون آب به بدن او رسید آتش افروخته تر شد.

پس به من گفت: این آتش چیست و چگونه خاموش می شود؟ من گفتم: خود را در این نهر آب بینداز! او خود را در آب انداخت و هرچه بدن خود را زیر آب می برد آتش او را بیشتر احاطه می نمود، مانند چوب خشکی که در میان باد آتش بگیرد. این وضعیت ادامه پیدا کرد و من به او نگاه می کردم و به خدا سوگند، آن آتش خاموش نشد و از بدن او جدا نگردید تا این که باقیمانده بدن او، مانند کف، روی

ص: ۵۱۶

۱- (۱) قال السدیّ: فبکی قلبی هجوعاً، و عینای دموعاً و خرجت اعالج علی اهلاکه. و اذا بالسراج قد ضعفت، فقامت ازهرها فقال: اجلس و مدّ اصبعه لیزهرها فاشتعلت به ففرّکها فی التراب، فلم تنطف فصاح بی: ادر کنی یا اخی فکبیت الشربه علیها و انا غیر محبّ لذلك. و لما شمّت النار رائحه الماء ازداد قوّه. و صاح بی: ما هذه النار و ما یطفئها؟! قلت: الق نفسک فی النهر فرمی بنفسه فکلّمنا رکس جسمه فی الماء اشتعلت فی جمیع بدنه کالخشبه البالیه فی الريح البارح. هذا و انا انظره، فوالله الذی لا اله الا هو لم تطفأ حتّی صار فحماً و سار علی وجه الماء.

آب قرار گرفت.

۷- اخنس بن مرثد، جابر بن یزید الأودی لعنه الله

(۱) در کتاب لهوف نقل شده که چون لشکر عمر سعد لباس های امام حسین علیه السلام را غارت نمودند، اخنس بن مرثد حضرمی و یا جابر بن یزید اودی عمامه آن حضرت را گرفت و چون بر سر گذارد دیوانه شد.

۸- اخنس بن مرثد، اسحاق بن حویه، اسید بن مالک، حکیم بن طفیل، - رجاء بن منقذ - سالم بن خيثمه - صالح بن وهب - عمر بن صبيح - واحظ بن ناعم - هانی بن شبت لعنهم الله

(۲) علامه مجلسی در کتاب بحار نقل نموده که روز عاشورا پس از شهادت

ص: ۵۱۷

۱- (۱) ۷- اخنس بن مرثد - جابر بن یزید الأودی فی اللهوف ص ۵۶: لَمَّا أَقْبَلَ الْقَوْمَ عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذَ عِمَامَتَهُ
اخنس بن مرثد بن علقمه الحضرمی - و قيل جابر بن یزید الاودی لعنهما الله فاعتّم بها فصار معتوها. ۸- اخنس بن مرثد -
اسحاق بن حویه - اسید بن مالک - حکیم بن طفیل - رجاء بن منقذ - سالم بن خيثمه - صالح بن وهب - عمر بن صبيح -
واحظ بن ناعم - هانی بن شبت فی البحار ج ۴۵/۳۷۴: نادى عمر بن سعد فى الصحابه (يعنى العسكر): من ينتدب للحسين
فيواطى [فيواطى] الخيل ظهره و صدره؟ فانتدب منهم عشرة و هم هؤلاء لعنهم الله تعالى فداسوا الحسين عليه السلام بحوافر
خيلهم حتى رَضُوا صدره و ظهره... و هؤلاء اخذهم المختار فشدّ ايديهم و ارجلهم بسكك الحديد و اوطأ الخيل ظهورهم حتى
هلكوا، و حرقهم بالنار. قال ابو عمرو و الزاهد: سبرنا احوال هؤلاء العشرة و وجدناهم اولاد الزنا.

امام حسین علیه السلام عمر سعد ملعون در بین لشکر خود فریاد کرد: چه کسانی مایلند اسب بر سینه و پشت امام علیه السلام بتازند؟ پس ده نفر آنان (که نامشان ذکر شد) آماده شدند و با اسب های خود سینه و پشت بدن امام علیه السلام را لگدمال کردند. و این ده نفر را مختار گرفت و دست و پای آنان را با زنجیر بست و اسب بر بدن آنان تازاند تا هلاک شدند.

(۱) ۹- اسحاق بن حویه، اسود بن اوسی، اسود بن حنظله، بحیر بن عمرو لعنهم الله

(۲) این چهار نفر به ترتیب اولی پیراهن امام علیه السلام را گرفت و دومی کفش های او را و سومی شمشیر او را و چهارمی سر او را فوقانی او را گرفتند و مختار آنان را زنده زنده به آتش کشید.

ص: ۵۱۸

۱- (۱) ۹- اسحاق بن حویه - الأسود الأوسی - الأسود بن حنظله - بحیر بن عمرو فالأول اخذ قميص الحسين عليه السلام ، و الثاني اخذ نعليه، و الثالث اخذ سيفه و الرابع اخذ سراويله الفوقاني، فاحرقهم المختار بالنار.

۲- (۲) ۱۰- بجدل بن سليم الكلبي في اللهوف ص ۵۶: و هو الذي اخذ خاتم الحسين عليه السلام [فقطع] اصبعه مع الخاتم، و اخذه المختار فقطع يديه و رجليه و تركه يتشخط في دمه حتى هلك.

۱۰- بجدل بن سلیم کلبی لعنه الله:

مرحوم سید بن طاووس در لهوف می گوید: او انگشتر امام علیه السلام را گرفت و انگشت او را نیز قطع نمود و مختار چون او را گرفت دست ها و پاهای او را قطع نمود و او را رها کرد تا در خون خود غلطید و هلاک شد.

۱۱- تمیم بن حصین فزازی لعنهما الله:

(۱) مرحوم صدوق در امالی می گوید: او روز عاشورا از لشکر عمر سعد خارج شد و صدا زد: یا حسین و یا اصحاب حسین! آب فرات را می بینید که چگونه مانند شکم ماهی روی هم، می غلظد؟ به خدا سوگند، قطره ای از آن را نخواهید چشید تا از تشنگی جان بدهید! امام علیه السلام فرمود: «این کیست؟» گفته شد: او تمیم بن حصین است. امام علیه السلام فرمود: «او و پدرش اهل دوزخ هستند.»

سپس فرمود: «خدایا، او را در این روز با عطش هلاک فرما.» ناگهان عطش او را فرا گرفت و از اسب خود به زیر افتاد و زیر سم اسب ها لگدمال شد و هلاک گردید.

ص: ۵۱۹

۱- (۱) ۱۱- تمیم بن الحصین الفزازی فی امالی الصدوق ص ۱۲۴: انه برز من عسكر عمر بن سعد فنادی: یا حسین و یا اصحاب الحسین اما ترون الی ماء الفرات یلوح كأنه بطون الحیات [الحياتان] و الله لا اذقتم منه قطره حتی تذوقوا الموت جزعا. فقال الحسین علیه السلام من الرجل؟ فقيل: تمیم بن الحصین. فقال الحسین علیه السلام: هذا و ابوه من اهل النار، اللهم اقتل هذا عطشا فی هذا اليوم. قال: فخنقه العطش حتی سقط عن فرسه فوطئته الخيل بسنابكها فمات.

(۱) مرحوم صدوق در کتاب امالی می گوید: حارث فرزندان مسلم علیه السلام را کنار دجله سر برید و در حالی که خون از بدن آنها جاری بود. بدن آنها را در دجله انداخت و سرهای آنان را نزد عبیدالله آورد و چون عبیدالله سرهای آن دو کودک را دید سه مرتبه بلند شد و نشست و به حارث گفت: وای بر تو! آنها را کجا پیدا کردی؟

حارث گفت: آنها میهمان پیرزنی از خویشان من شده بودند. عبیدالله گفت: حق میهمانی آنها را رعایت نکردی؟ حارث گفت: خیر.

(۲) عبیدالله گفت: آنها قبل از کشته شدن به تو چه گفتند؟ حارث گفت: گفتند: ما

ص: ۵۲۰

۱- (۱) حارث - قاتل طفلی مسلم بن عقیل رحمه الله قدمرّ فی الکتاب قصّه قتل الحارث طفلی مسلم بن عقیل علیهما السلام و أنّه لمّا قتلها جزّ رأسها و رمی ببدنهما فی الماء و هما یقطران دما فوضع الرأسین بین یدی عبیدالله فلما نظر الیهما قام ثمّ قعد ثلاثا ثمّ قال له: الویل لک این ظفرت بهما؟ قال: اضافتهما عجوزلنا. قال: فما عرفت حقّ الضیافه؟ قال: لا. قال: فأی شیء قالالک؟ قال: قالوا: یا شیخ اذهب بنا الی السوق فبعنا فانتفع بأثماننا فلا ترد ان یرکون محمّدا صلی الله علیه و آله خصمک فی القیامه. قال: فأی شیء قلت لهما؟ قال: قلت: لا ولكن اقتلکما و انطلق برأسکما الی عبیدالله بن زیاد و آخذ الفی درهم. قال: فأی شیء قالالک؟ قال: قالوا: انت بنا الی عبیدالله بن زیاد حتّی یرکون فینا بأمره. قال: فأی شیء قلت؟! قال: قلت: لیس الی ذلک سبیل الا التقرب الیک بدمهما.

۲- (۲) قال: أفلا جئتنی بهما حیّین؟ فکنت اضاعف لک الجائزه و اجعلها اربعه آلاف درهم؟

را به بازار ببر و بفروش و از پول ما استفاده کن تا در قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن تو نباشد.

عبیدالله گفت: تو به آنها چه گفتی؟ حارث گفت: گفتم: چنین نخواهم کرد، بلکه شما را می کشم و سرهای شما را نزد عبیدالله می برم و دوهزار درهم جایزه می گیرم.

عبیدالله گفت: آنها به تو چه گفتند؟ حارث گفت: آنها گفتند: ما را زنده نزد عبیدالله ببر تا او هر چه می خواهد بر ما حکم کند. عبیدالله گفت: تو به آنان چه گفتی؟! حارث گفت: من گفتم: چنین نخواهم کرد، بلکه می خواهم با کشتن شما به عبیدالله تقرب جویم.

(۱) عبیدالله گفت: برای چه آنان را زنده نزد من نیوردی تا من جایزه تو را

ص: ۵۲۱

۱- (۱) قال: ما رایت الی ذلک سبباً الا التقرب الیک بدمهما. قال: فأی شیء قال لک ایضاً؟ قال: قال: یا شیخ احفظ قرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و آله. قال: فأی شیء قلت لهما؟ قال: قلت: ما لکما من رسول الله من قرابه. قال: ویلک فأی شیء قال لک ایضاً؟ قال: قال: یا شیخ ارحم صغر سننا. قال: فما رحمتهما؟ قال: قلت: ما جعل الله لکما من الرحمه فی قلبی شیئا قال: ویلک فأی شیء قال لک ایضاً؟ قال: قال: دعنا نصلی رکعات فقلت: فصلیا ما شئتما ان نفعتما الصلاه فصلی الغلامان اربع رکعات. قال: فأی شیء قال فی آخر صلاتهما؟ قال: رفعنا طرفیهما الی السماء و قال: یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق. قال عبیدالله بن زیاد فان احکم الحاکمین قد حکم بینکم و بین الفاسق. قال: فانتذب له رجل من اهل الشام فقال: اناله. قال: فانطلق به الی الموضع الذی قتل فیہ الغلامین فاضرب عنقه و لاتترک ان یختلط دمه بدمهما و عجل برأسه. ففعل الرجل ذلک و جاء برأسه فنصبه علی قناه. فجعل الصبیان یرمونه بالنبل و الحجاره و هم یقولون: هذا قاتل ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله. [الامالی للصدوق ص ۷۶].

چهار هزار درهم قرار دهم؟! حارث گفت: می خواستم با کشتن آنها تو را خوشنود نمایم!

عبداللہ گفت: آنها باز به تو چه گفتند؟ حارث گفت: آنها گفتند: ملاحظه قرابت و خویشی ما را نسبت به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بکن و ما را به قتل نرسان. عبداللہ گفت: تو چه گفتی؟ حارث گفت: من گفتم: شما ارتباطی با رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ ندارید!

عبداللہ گفت: وای بر تو، بگو بدانم باز چه گفتند؟ حارث گفت: آنها گفتند: برخردسالی ما رحم کن و ما را به قتل نرسان! عبداللہ گفت: چگونه به آنها ترحم نکردی؟ حارث گفت: گفتم: خداوند در قلب من برای شما هیچ ترحمی قرار نداده است.

عبداللہ گفت: وای بر تو، بگو بدانم آنها باز به تو چه گفتند؟ حارث گفت: به من گفتند: ما را رها کن تا چند رکعت نماز بخوانیم. گفتم: اگر نماز برای شما سودی دارد هر چه می خواهید نماز بخوانید. پس آنها چهار رکعت نماز خواندند.

عبداللہ گفت: آنها بعد از نماز خود چه گفتند؟ حارث گفت: آنها بعد از نماز خود سر به سوی آسمان بلند کردند و گفتند: ای خدای حی و حکیم! ای احکم الحاکمین! بین ما و بین حارث به حق حکم کن!

عبداللہ گفت: آری، احکم الحاکمین بین شما و این فاسق حکم نمود. سپس یکی از اهل شام گفت: من برای کشتن او آماده هستم. عیب اللہ گفت: او را ببر در جایی که این دو طفل را کشته است و گردن او را بزن و مگذار خون [نحس] او با خون آنان مخلوط شود و فوراً سر او را برای من بیاور. چون مرد شامی سر او را آورد، عیب اللہ آن سر را بر نیزه زد و بچه ها با تیر و سنگ بر آن می زدند و می گفتند: این قاتل ذریه رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ است.

۱۳- حرمله بن کاهل یا کاهله لعنه اللہ

(۱) ابن شهر آشوب در مناقب از منهال بن عمرو نقل نموده که گوید: من پس از شهادت امام حسین علیه السلام به حج رفتم و چون حضرت زین العابدین علیه السلام را دیدم به من فرمود: «حرمله چه می کند؟» گفتم: او را در کوفه زنده دیدم. پس امام علیه السلام دو

ص: ۵۲۳

۱- (۱) ۱۳- حرمله بن کاهل [کاهله] فی المناقب ج ۴/۱۳۳ عن المنهال بن عمرو فی خبر قال: حججت فلقيت علي بن الحسين عليهما السلام فقال: ما فعل حرمله بن كاهل؟ قلت: تركته حياً بالكوفة. فرفع عليه السلام يديه ثم قال: اللهم اذقه حرّ الحديد، اللهم اذقه حرّ النار فتوجهت نحو المختار فاذا بقوم يركضون ويقولون: البشارة! ايها الأمير قد أخذ حرمله و قد توارى عنه فامر بقطع يديه و رجله و حرّقه بالنار.

دست خود را بالا نمود و فرمود: «خدایا، حرارت و گرمی آتش و آهن را به او بچشان.» و چون به کوفه بازگشتم و نزد مختار رفتم دیدم عده ای می دوند و نزد مختار می آیند و می گویند: البشاره! ای امیر! حرمه دستگیر شد! پس مختار دستور داد دست ها و پاهای او را قطع کردند و او را آتش زدند.

شیخ طوسی رحمه الله در امالی می گوید: حرمه کسی است که سر امام حسین علیه السلام را حمل می کرد.

(۱) در کتاب «شرح الثار» نقل شده که چون مختار حرمه را دید گریان شد و گفت: وای بر تو، آیا کارهای دیگر تو را بس نبود تا این که با تیر خود طفل صغیری را بکشی و ذبح نمایی؟! ای دشمن خدا، آیا ندانستی که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟! سپس دستور داد تا او را در محل هدف تیراندازان قرار دادند و آن قدر تیر به او زد تا هلاک شد.

ص: ۵۲۴

۱- (۱) و فی أمالی الشيخ الطوسی ص ۲۳۹: و حرمه هو الذی حمل رأس الحسین علیه السلام . و فی کتاب «شرح الثار» ص ۵۹: اما حرمه: فلما رآه المختار بکی و قال: یا ویلک اما کفاک ما فعلت حتی قتلت طفلاً صغیراً و ذبحته بسهمک؟! یا عدو الله اما علمت انه ولد النبی؟ فأمر به فجعلوه فی مرمی فرماه بالنشاب حتی مات لارحمه الله . و فیه: انه لَمَّا أُحضر عند المختار قال: الحمد لله الذی مکنتی منک یا عدو الله . ثم قال: این الجزار؟ فحضر الجزار فقال المختار: اقطع یدیه و رجلیه فقطعهما و هو یستغیث، ثم قال: علی بالنار فاحضرت بین یدیه فاخذ قضیباً من حدید و جعله فی النار حتی احمر ثم ابیض فوضعه علی رقبتہ فصارت رقبتہ تجوش من النار و هو یستغیث حتی قطعت رقبتہ لعنه الله .

در همان کتاب آمده است که چون حرمله را نزد مختار آوردند، مختار گفت: ای دشمن خدا! الحمد لله که خداوند مرا بر تو مسلط نمود. سپس گفت: جزار (یعنی قصاب) بیاید و چون جزار آمد به او گفت: دست و پای او را قطع کن پس جزار در حالی که او استغاثه می نمود دست و پای حرمله را قطع نمود. سپس مختار گفت:

آتش بیاورید و چون آتش آوردند میلی از آهن را در آن قرار داد تا سرخ شد و سپس سفید شد و چون سفید شد بر گردن حرمله گذارد و گردن او می جوشید و حرمله استغاثه می کرد تا این که گردن او قطع شد و هلاک گردید.

۱۴- حصین فزازی لعنه الله

(۱) در کتاب شرح الثار نقل شده که چون مختار به کوفه آمد دستور داد قاتلین امام حسین علیه السلام را حاضر کنند و از آنها یکی حصین بود. مختار چون او را دید گفت: حمد خدایی را که مرا بر تو مسلط نمود. سپس گوشت بدن او را با مقراض برید تا هلاک شد.

ص: ۵۲۵

۱- (۱) ۱۴- احصین بن نمیر فی کتاب «شرح الثار» لما وصل المختار الی الکوفه امر باحضار من کان من قتله سید الشهداء علیه السلام و منهم الحصین. فقال المختار: لله الحمد الذی امکننی منک ثم قرض لحمه بالمقراض الی ان مات.

(۱) علامه مجلسی در کتاب بحار نقل نموده که مختار پیایی در جستجوی قاتلین امام حسین علیه السلام بود تا بسیاری از آنان را کشت و عبدالله ابن کاهل را برای دستگیری حکیم بن طفیل فرستاد. و حکیم بن طفیل همان کسی بود که تیری به حضرت ابوالفضل زده بود و لباس های او را نیز غارت کرده بود. پس او را گرفتند و قبل از رسیدن به مختار او را تیرباران کردند تا هلاک شد.

۱۶- حمل بن مالک، عبدالله بن اسید، مالک بن هیثم لعنهم الله

(۲) شیخ طوسی در کتاب امالی نقل کرده که چون این سه نفر را نزد مختار

ص: ۵۲۶

۱- (۱) ۱۵- حکیم بن طفیل السنسی فی البحار ج ۴۵/۳۷۵: لم یزل المختار یتتبع قتله الحسین علیه السلام حتی قتل خلقا کثیرا منهم و بعث عبدالله بن کامل الی حکیم بن طفیل - و کان قد اخذ سلب العباس و رماه بسهم - فاخذوه قبل و صوله الی المختار و نصبوه هدفا و رموه بالسهم. ۱۶- حمل بن مالک - عبدالله بن اسید - مالک بن الهیثم اُتی المختار بعبدالله بن اسید الجهنی و مالک بن الهیثم [الهشیم] البدائی [مالک بن النسیر البدی] من کنده و حمل بن مالک المحاربی. فقال: یا أعداء الله، این الحسین بن علی؟ قالوا: أکرهنا علی الخروج إلیه. قال: أفلا- منتتم علیه و سقیموه من الماء؟. و قال للبدائی: أنت صاحب برنسه لعنک الله [أنت أخذت برنسه]؟ قال: لا. قال: بلی. ثم قال: اقطعوا یدیه و رجلیه و دعوه یضطرب حتی یموت. فقطعوه. و أمر بالأخرین فضربت أعناقهما [الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۲۴۴].

آوردند مختار به آنان گفت: ای دشمنان خدا! شما با حسین بن علی علیهما السلام چه کردید؟ گفتند: ما کراهت داشتیم که به جنگ او برویم. مختار گفت: چرا او را تکریم نکردید و به او آب ندادید؟

سپس به مالک بن هیشم بدائی گفت: آیا تو کلاه خود (برنس) او را نگرفتی؟ گفت: خیر. مختار گفت: آری، گرفته ای. سپس دستور داد تا دست و پای او را قطع کنند و او را رها نمایند تا جان بدهد. و آن دو نفر دیگر را گفت تا گردن زدند.

۱۷- خولی بن یزید اصبحی لعنه الله

(۱) شیخ طوسی در کتاب امالی می گوید: مختار معاذ بن هانی و اباعمره کیسانی را به خانه خولی - که حامل سر مبارک امام حسین علیه السلام برای عبدالله بود - فرستاد و چون وارد خانه او شدند او در مخرج (یعنی توالت) خود را پنهان نموده بود و چون

ص: ۵۲۷

۱- (۱) ۱۷- خولی بن یزید الأصبحی بعث المختار معاذ بن هانی الکندی و أبا عمره کیسان إلى دار خولی بن یزید الأصبحی - وهو الذی حمل رأس الحسین علیه السلام إلى ابن زیاد - فأتوا داره فاستخفی فی المخرج، فدخلوا علیه فوجدوه قد أكب [و قد ركب] علی نفسه قوصره. فأخذوه و خرجوا یریدون المختار. قتلّاهم فی ركب فردّوه إلى داره و قتله عندها و أحرقه. [الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۲۴۴].

او را گرفتند که نزد مختار ببرند مختار با آنان برخورد نمود و او را برگرداندند مختار او را کنار خانه اش کشت و به آتش کشید.

(۱) علامه مجلسی در کتاب بحار می گوید: چون عمر سعد سرمقدس امام حسین علیه السلام را به خولی داد تا به کوفه نزد عبیدالله ببرد خولی شبانگاه به کوفه آمد و دید دارالأمارة بسته است پس سر امام علیه السلام را به خانه برد و او را دو همسر بود یکی از بنی اسد و دیگری حضمیه. و چون نزد زن حضمیه رفت، او گفت:

چه خبر؟ خولی گفت: برای تو طلا آورده ام، این سر امام حسین علیه السلام است. آن زن گفت: مردم برای همسران خود طلا و نقره می آوردند و تو برای من سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورده ای؟! به خدا سوگند، دیگر سر من کنار سر تو قرار نخواهد گرفت و سپس از اتاق خود خارج گردید.

خولی سر امام علیه السلام را نزد همسر دیگر خود که از بنی اسد بود برد [او نیز طبق نقل دیگری بسیار ناراحت شد]. خولی سر مبارک امام علیه السلام را در زیر طشتی گذارد.

ص: ۵۲۸

۱- (۱) و فی البحار إنَّ عمر بن سعد لعنه الله لَمَّا دفع الرأس (أى رأس سيّد الشهداء عليه السلام) إلى خولى الأصبهى لعنهما الله ليحمله إلى ابن زياد عليه اللعنه أقبل به خولى ليلاً فوجد باب القصر مغلقاً، فأتى به منزله وله امرأتان امرأه من بنى أسد و أخرى حضميه يقال لها: النوار. فأوى إلى فراشها، فقالت له: ما الخبر؟ فقال: جئتك بالذهب. هذا رأس الحسين معك فى الدار. فقالت: ويلك جاء الناس بالذهب و الفضه و جئت برأس ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و الله - لا يجمع رأسى و رأسك و ساده أبدا، قالت: فقمتم من فراشى فخرجت إلى الدار، و دعا بالأسديه فأدخلها عليه -.

همسر او می گوید: به خدا سوگند، من همواره نگاه می کردم و می دیدم نوری از آن به طرف آسمان ساطع است و پرندگان سفیدی را می دیدم که اطراف آن سر می گردند.

در مقتل ابومخنف نقل شده که همسر خولی چون دید خولی سر مبارک امام علیه السلام را به خانه او آورد به او گفت: این سر را از خانه من بیرون ببر. سپس عمودی را گرفت و بر خولی زد و گفت: من دیگر همسر تو نیستم و تو نیز شوهر من نخواهی بود.

(۱) پس خولی نزد همسر دیگر خود (تغلیبه) رفت و او نیز چون سر مبارک امام علیه السلام را دید گفت: این سر کیست؟ خولی گفت: این سر یک نفر خارجی می باشد که بر ابن زیاد خروج نموده است. زن تغلیبه گفت: نام او چیست؟ پس خولی از ذکر نام او خودداری نمود و خوابید همسر او می گوید: من تا صبح از آن سر قرائت قرآن

ص: ۵۲۹

۱- (۱) قالت: فما زلت والله أنظر إلى نور مثل العمود يسطع من الإجانه التي فيها رأس الحسين عليه السلام إلى السماء و رأيت طيوراً بيضاء ترفرف حولها و حول الرأس [بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۲۵] و في مقتل أبي مخنف: انّ امراه خولی لما رأته جاء برأس الحسين عليه السلام فقالت له: ارجع به، ثم أخذت عموداً و أوجعته ضرباً و قالت: و الله ما أنا لك زوجة و ما أنت لي بعل. فقالت له: ما هذا الرأس؟ فقال لها: هذا رأس خارجي خرج بأرض العراق فقتله ابن زياد. فقالت له: ما اسمه؟ فأبى أن يعلمها، ثم تركه عندها و بات ليلته. قالت امرأته: سمعت الرأس يقرأ إلى طلوع الفجر فكان آخر قراءته: و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون. ثم سمعت حوله دويًا كدوي الرعد فعلمت أنه تسيح الملائكة [المقتل لأبي مخنف - عليه الرحمه - منشورات الرضى: ص ۱۶۸].

می شنیدم و آخرین آیه ای که قرائت نمود این آیه بود: «و سيعلم الذين ظلموا اىٰ منقلبٍ ينقلبون» سپس می گوید: شنیدم که در اطراف آن سر صدایی همانند صدای رعد بلند بود و دانستم که آن تسیح ملائکه می باشد.

(۱) در همان کتاب نقل شده که پس از هجوم لشکر عمرسعد به خیمه های امام حسین علیه السلام زینب کبری علیها السلام می فرماید: «من داخل خیمه ایستاده بودم که مرد ازرقی وارد خیمه شد و آنچه در خیمه بود برداشت و چون نگاه او به حضرت زین العابدین علیه السلام افتاد که در حال بیماری بر پوستی خوابیده بود آن پوست را کشید و آن حضرت را روی زمین رها کرد. سپس به طرف من آمد و چادر از سر من کشید و چون گوشواره های من را دید، آنها را از گوش من خارج کرد و در همان حال گریه می کرد.

(۲) من به او گفتم: لباس و زینت مرا می گیری و گریه می کنی؟ او گفت: من برای

ص: ۵۳۰

۱- (۱) قالت زینب علیها السلام بنت أمير المؤمنين عليه السلام : كنت واقفه في الخيمة إذ دخل رجل أرزق العينين فأخذ ما كان في الخيمة و نظر إلى علي بن الحسين و هو على نطح من الأديم و كان مريضاً فجذب النطح من تحته و رماه إلى الأرض و التفت إليّ و أخذ القناع من رأسي و نظر إلى قرطين كانا في أذنيّ فجعل يعالجهما و هو يبكي حتى نزعهما. فقلت: تسلبني و أنت تبكي؟ فقال: أبكي لمصابكم أهل البيت. فقلت له: قطع الله يديك و رجليك و أحرقتك الله تعالى بنار الدنيا قبل نار الآخرة. قال أبو مخنف (رحمه الله): فما مضت الأيام حتى ظهر المختار بن أبي عبيده الثقفي يطلب بثأر الحسين عليه السلام في الكوفة فوقع ذلك الملعون بيده - و هو خولي - فلما وقف بين يديه قال له: ما صنعت يوم كربلاء؟.

۲- (۲) قال: أتيت إلى علي بن الحسين عليه السلام فأخذت نطعا من تحته و أخذت قناع زینب بنت علی و قرطیها. فبکی المختار (رحمه الله) و قال: فما قالت لك؟. قال: قالت قطع الله يديك و رجليك و أحرقتك الله بنار الدنيا قبل نار الآخرة. قال المختار (رحمه الله): فوالله لأجيبنّ دعوه الطاهره المظلومه عليه السلام . ثمّ قدّمه و قطع يديه و رجلیه و أحرقه بالنار [مقتل ابی مخنف ص ۱۵۴].

مصیبت شما خانواده گریه می کنم. گفتم: خدا دست و پای تو را قطع کند و قبل از آتش قیامت تو را به آتش دنیا بسوزاند!

ابومخنف می گوید: چیزی نگذشت که مختار در کوفه قیام نمود و این ملعون، یعنی خولی را دستگیر نمود. چون خولی در برابر مختار قرار گرفت مختار به او گفت: تو در کربلا چه کردی؟ خولی گفت: رفتم داخل خیمه ها و پوستی را از زیر بدن حضرت زین العابدین علیه السلام کشیدم و چادر زینب و گوشواره های او را نیز گرفتم. پس مختار گریه کرد و گفت: زینب علیها السلام در آن حال به تو چه گفت:

خولی گفت: او به من فرمود: «خدا دست و پای تو را قطع کند و قبل از آتش قیامت تو را به آتش دنیا بسوزاند.» مختار گفت: به خدا سوگند، من الآن دعای آن بانوی مظلومه را به اجابت می رسانم. سپس دست و پای او را قطع نمود و او را در آتش انداخت.

۱۸- زرعه بن ابان بن دارم یا زرعه بن عبدالرحمان لعنه الله

(۱) صاحب کتاب میثراألحزان می گوید: هنگامی که تشنگی بر امام حسین علیه السلام

ص: ۵۳۱

۱- (۱) ۱۸- زرعه بن ابان - زرعه بن عبدالرحمان لما اشتد بالحسين عليه السلام و أصحابه العطش و بلغ منه اللغوب. فقال زرعه بن ابان بن دارم: حولوا بينه و بين الماء. ورماه بسهم فأثبته في حنكه فقال عليه السلام: اللهم اقله عطشا و لا تغفر له أبدا. و كان قد أتى عليه السلام بشربه فحال الدم بينه و بين الشرب فجعل عليه السلام يتلقى الدم و يقول: هكذا إلى السماء...

و یاران او سخت شد و ناتوان شدند، زرعه بن ابان به لشکر کوفه گفت: بین حسین و آب فرات مانع شوید و خود تیری بر آن حضرت زد که در گلوی او قرار گرفت. پس امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «خدایا، او را از تشنگی هلاک گردان و هرگز او را نبخش.» و چون برای آن حضرت آبی آوردند خون گلوی او مانع از آشامیدن آب شد و آن حضرت خون گلوی خود را با دست مبارک به آسمان می پاشید.

(۱) زرعه بن ابان پس از آن از تشنگی شکم و سرمای پشت فریاد می کرد درحالی که مقابل او وسایل خنک کننده و یخ و پشت او بخاری و آتش قرار داده

ص: ۵۳۲

۱- (۱) إِنَّ الْإِبَانِيَّ كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ يَصِيحُ مِنَ الْحَرِّ فِي بَطْنِهِ وَالْبُرْدُ فِي ظَهْرِهِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْمِرَاوِحُ وَالتَّلْجُ وَخَلْفَهُ الْكَانُونُ - وَهُوَ يَقُولُ: اسْقُونِي أَهْلَكُنِي الْعَطَشُ. فَيُؤْتِي بِالْعَسِّ فِيهِ الْمَاءُ وَاللَّبَنُ وَالسُّوَيْقُ يَكْفِي جَمَاعَهُ فَيَشْرَبُهُ ثُمَّ يَقُولُ: اسْقُونِي. فَمَا زَالَ كَذَلِكَ حَتَّى انْقَدَّ بَطْنُهُ كَانْقِدَادِ الْبَعِيرِ [مِثْرَ الْأَحْزَانِ ص ۷۱]. وَ عَنْ أَبِي السَّعَادَاتِ بِالإِسْنَادِ فِي خَبْرٍ: أَنَّهُ لَمَّا رَمَاهُ الدَّارِمِيُّ بِسَهْمٍ فَأَصَابَ حَنْكَهُ. فَجَعَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَلَقَّى الدَّمَ ثُمَّ يَقُولُ: هَكَذَا إِلَى السَّمَاءِ. فَكَانَ هَذَا الدَّارِمِيُّ يَصِيحُ مِنَ الْحَرِّ فِي بَطْنِهِ وَالْبُرْدُ فِي ظَهْرِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَشْرَبُ الْعَسَّ ثُمَّ يَقُولُ: اسْقُونِي. أَهْلَكُنِي الْعَطَشُ. قَالَ: فَانْقَدَّ بَطْنُهُ [الْمَنَاقِبُ ج ۴ ص ۵۶].

بودند و او می گفت: تشنگی مرا هلاک نمود! آب به من بدهید! پس قدحی از آب و شیر و سویق که برای چند نفر کافی بود به او می دادند و می خورد و می گفت: آب به من بدهید! و این چنین بود تا شکم او مانند شکم شتر پاره شد.

در کتاب مناقب نیز نقل شده که چون ذرعه بن ابان به گلوی امام حسین علیه السلام تیری زد، آن حضرت خون گلوی خود را به آسمان پاشید و فرمود: «این چنین...» پس فریاد ذرعه بن ابان از تشنگی شکم و سرمای پشت بلند شد، و در حالی که مقابل او وسایل خنک کننده و یخ و پشت او بخاری و آتش قرار داده بودند فریاد می کرد و می گفت: آب به من بدهید! پس قدحی از آب می خورد و می گفت: تشنگی مرا کشت، آب به من بدهید! تا این که شکم او پاره شد.

۱۹- زید بن رقاد لعنه الله

(۱) علامه مجلسی در کتاب شریف بحار می گوید: مختار، زید بن رقاد را که از قاتلین امام حسین علیه السلام بود احضار نمود و با تیر و سنگ او را هلاک نمود و سپس بدن او را سوزاند.

ص: ۵۳۳

۱- (۱) ۱۹- زید بن رقاد أحضر المختار زید بن رقاد - و كان من جمله قتله سيّد الشهداء عليه السلام - فرماه بالنبل و الحجاره و أحرقه. [بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۳۴۰].

(۱) شیخ صدوق در کتاب امالی می گوید: از جمله اخباری که در باره وقایع بعد از شهادت امام حسین علیه السلام رسیده این است که سنان بن انس ملعون چون سر مبارک امام علیه السلام را در کوفه نزد عبیدالله زیاد آورد، گفت: باید تا رکاب من را طلا و نقره قرار دهی؛ چرا که من پادشاه با عزتی را کشته ام که از جهت نسب و شرافت و پدر و مادر بهترین مردم بوده است! پس عبیدالله به او گفت: وای بر تو، اگر می دانستی که او بهترین مردم است از جهت نسب و شرافت پدر و مادر چگونه او را کشتی؟! کشتی!

سپس دستور داد گردن او را زدند و او را به جهنم واصل نمود.

(۲) سید بن طاوس در کتاب لهوف می گوید: سنان بن انس نخعی وارد گودال

ص: ۵۳۴

۱- (۱) ۲۰- سنان بن انس آیادی الأمالی للصدوق: و أقبل سنان - لعنه الله - حتّى أدخل رأس الحسين بن علي عليه السلام على عبیدالله بن زیاد - لعنه الله - و هو يقول: املاً- ركابي فضّه و ذهباً إنّي قتلت الملك المحجّبا قتلت خير الناس أمّا و أبا و خيرهم إذ ينسبون نسباً فقال له عبیدالله بن زیاد: و يحكك فإن علمت أنّه خير الناس أبا و أمّا لم قتلته إذا؟ فأمر به، فضرب عنقه و عجل الله بروحه إلى النار. [الأمالی للشيخ الصدوق - رضوان الله تعالى عليه - ص ۱۲۹].

۲- (۲) ۲۱- سنان بن انس النخعی نزل سنان بن انس النخعی إلى سیدالشهداء عليه السلام فضرب بالسيف في حلقه الشريف و هو يقول: و الله إنى لأجتزّ رأسك و أعلم أنّك ابن رسول الله و خير الناس أبا و أمّا، ثمّ اجتزّ رأسه المقدّس المعظم [اللهوف ص ۵۴].

قتلگاه شد و شمشیر خود را بر گلوی امام علیه السلام گذارد و گفت: به خدا سوگند، من سر از بدن تو جدا می‌کنم و می‌دانم که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و بهترین مردم از جهت شرافت پدر و مادر هستی، و سپس سر مقدس آن حضرت را از بدن جدا نمود.

صاحب کتاب میثراالأحزان می‌گوید: ت مختار او را گرفت و دست و پای او را قطع نمود و او را زنده در روغن زیتون انداخت.

(۱) سید در لهوف می‌گوید: روایت شده که مختار سنان بن انس را گرفت و انگشتان او را یک به یک قطع کرد و سپس دست و پای او را قطع نمود و او را زنده در روغن داغ انداخت.

۲۲- سنان لعنه الله

(۲) در کتاب «شرح الثار» نقل شده که ابراهیم فرزند مالک اشتر با تمام قدرت

ص: ۵۳۵

۱- (۱) و روی أنّ سنانا هذا أخذہ المختار فقطع أنامله أنمله أنمله ثم قطع يديه و رجله و أعلى له قِدرا فيها زيت و رماه فيها و هو يضطرب. [اللهوف ص ۵۴]. و روی أنّ سنانا أخذہ المختار فقطع يديه و رجله و أعلى قِدرا ملئت زيتا و طرحه فيه و هو حيّ. [مثير الأحزان ص ۷۵].

۲- (۲) سنان أنّ إبراهيم بن الأشتر رجّ على قتله سيد الشهداء عليه السلام فأسر منهم جماعة و كان فيهم سنان... فأول ما بدء بسنان الملعون و قال له: يا ويلك اصدقني ما فعلت يوم الطفّ؟ قال: ما فعلت شيئا غير أني أخذت تكّه الحسين من سرواله.

به جستجوی قاتلین امام حسین علیه السلام رفت و عده ای از آنان را - که یکی سنان بود - دستگیر نمود و قبل از دیگران به مجازات سنان ملعون پرداخت و به او گفت: وای بر تو، بگو بدانم در روز عاشورا چه کردی؟

(۱) سنان گفت: من کاری نکردم، جز این که یک قطعه از لباس های امام حسین علیه السلام را گرفتم. پس ابراهیم گریان شد و با کارد گوشت ران او را پاره نمود و بر آتش گرفت و گفت: باید بخوری و چون امتناع کرد، خنجر به او فرو برد و چون نزدیک به مردن رسید سر او را از بدن جدا نمود و بدن او را آتش زد.

صاحب کتاب «جزاء اعداء الله» می گوید: از اخبار استفاده می شود که این نام (انس) بین سه نفر مشترک بوده است. لعنه الله عليهم اجمعين

۲۳- شبت بن ربعی لعنه الله

(۲) در کتاب «شرح الثار» نقل شده که ابراهیم فرزند مالک اشتر قاتلین امام

ص: ۵۳۶

۱- (۱) فبکی ابراهیم عند ذلك. فجعل يشرح لحم أفخاذه و يشويها على نصف نضاجها و يطعمه إياه و كلما امتنع من الأكل ينخره بالخنجر. فلما أشرف على الموت ذبحه و أحرق جثته لعنه الله. [شرح الثار ص ۴۵].

۲- (۲) شبت بن ربعی إن ابراهیم بن الأشر خرج على قتله سيد الشهداء فأسر منهم جماعة كان فيهم شبت بن ربعی فقدم إليه شبت بن ربعی فقال له ابراهیم: اصدقني ما فعلت يوم الطف؟ قال: ضربت وجهه الشريف بالسيف.

حسین علیه السلام را دستگیر نمود و شبث بن ربعی نیز در بین آنان بود. چون او را مقابل ابراهیم آوردند، ابراهیم به او گفت: راست بگو، در روز عاشورا چه کردی؟

(۱) شبث بن ربعی گفت: من با شمشیر بر صورت شریف امام علیه السلام زدم. ابراهیم گفت: وای بر تو، ای ملعون! آیا از خدا و از جدّ او رسول خدا صلی الله علیه و آله نترسیدی؟ سپس ابراهیم گوشت بدن او را پاره کرد تا هلاک شد و سر او را از بدن جدا نمود و بدن او را آتش زد.

۲۴- شرحبیل لعنه الله

(۲) در کتاب «شرح الثار» نقل شده که هنگامی که مختار شرحبیل را اسیر کرد و معلوم شد که او روز عاشورا با شمشیر از عقب سر بر صورت و عارض امام حسین علیه السلام زده است به او گفت: الحمدلله که خدا مرا بر تو مسلط نمود. سپس دستور داد تا او را آتش زدند.

ص: ۵۳۷

۱- (۱) فقال له: يا ويلك يا ملعون ما خفت من الله ولا من جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله؟! ثم جعل يشرّح أفخّاذه حتّى مات و عزل رأسه و أحرق جثته - لعنه الله - . [شرح الثار ص ۴۵].

۲- (۲) ۲۴- شرحبیل لما دخل مختار الكوفة و أسر شرحبیل فإنه كان قد ضرب الحسين عليه السلام على عارضه يوم كربلاء من خلفه. فقال له: الحمد لله الذي أمكنني منك فأمر به فأحرق بالنار [شرح الثار ص ۵۵].

(۱) در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام نقل شده که چون شمر همراه اسرا به شام رفت بر یزید ملعون وارد شد و گفت: باید تا زیر رکاب مرا با طلا و یا نقره پر کنی؛ به سبب این که من بهترین مردم را از جهت شرافت نسب و پدر و مادر کشته ام، من سید و آقای حرمین و آقای همه مردم بلکه کسی را کشته ام که برای هدایت مردم برگزیده شده بود. من با شمشیر و نیزه خود - به طور شگفت - او را بر زمین افکندم و به شهادت رساندم!

یزید نگاه تندی به او نمود و گفت: اگر می دانستی که او بهترین مردم است از جهت شرافت پدر و مادر برای چه او را کشتی؟! خدا تا رکاب تو را آتش و هیزم قرار دهد.

(۲) و چون شمر گفت: من از تو جایزه می خواهم. یزید با ته شمشیر بر او زد و

ص: ۵۳۸

۱- (۱) ۲۵- شمر بن ذی الجوشن دخل شمر علی یزید و هو یقول: املاً رکابی فضّه أم ذهباً إننی قتلت السید المهدّبا قتلت خیر الناس أمّا و أباً و أکرم الناس جميعاً حسباً سید أهل الحرمین و الوری و من علی الخلق معاً منتصباً طعنته بالرمح حتّی انقلبا ضربته بالسيف ضرباً عجباً فنظر یزید إلیه شزراً و قال له: إذا علمت أنه خیر الناس أمّا و أباً فلم قتلته؟ املاً الله رکابک ناراً و حطبا؟ قال: اطلب منک الجائزه. فلکزه یزید بذبال سيفه و قال له: لا جائزه لک عندی. فولّی هاربا. فجعل یزید ینکت ثنایا الحسین علیه السلام [المقتل لأبی مخنف: ص ۲۰۱]. طلب المختار شمر بن ذی الجوشن فهرب إلی البادیه فسعی به إلی أبی حمزه فخرج إلیه مع نفر من أصحابه فقاتلهم قتالاً شديداً فأثختته الجراحه.

۲- (۲) فأخذہ أبو عمره أسیراً و بعث به إلی المختار، فضرب عنقه و أغلی له دهنًا فی قدر و قذفه فیها ففتسّخ. و وطىء مولی لآل حارث بن مضرب وجهه و رأسه. [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۲۴۴].

گفت: تو نزد من جایزه ای نداری! پس شمر از نزد او خارج شد و فرار نمود.

اما یزید در همان حال با چوب خیزران خود بر لب های امام حسین علیه السلام می زد.

شیخ طوسی در امالی می گوید: هنگامی که مختار دستور داد شمر را دستگیر کنند، شمر فرار کرد و در بیابان ها پنهان شد تا این که مختار ابوحمز را فرستاد و او با عده ای برای دستگیری او حرکت نمودند و شمر با آنان به جنگ برخاست و جنگ سختی رخ داد تا این که در اثر جراحت های زیاد ابوعمره او را اسیر نمود و نزد مختار آورد.

پس مختار گردن او را زد و او را در دیگ روغن داغ انداخت و بدن او متورم شد و شخصی از آل حارث بن مضرب صورت و سر او را لگدمال نمود. سپس مختار سر شمر را به مدینه فرستاد.

۲۶- عبدالله بن حصین ازدی لعنه الله

(۱) ابن شهر آشوب در مناقب می گوید: روز عاشورا مردی در کربلا صدا زد: یا

ص: ۵۳۹

۱- (۱) عبدالله بن الحصین الأزدي قال أبو القاسم الواعظ: نادى رجل: يا حسين إنك لن تذوق من الفرات قطره حتى تموت أو تنزل على حكم الأمير. فقال الحسين عليه السلام: اللهم اقتله عطشا ولا تغفر له أبدا. فغلب عليه العطش فكان يعبّ المياه ويقول: واعطشاه، حتى تقطع. [المناقب ج ۴ ص ۵۶]. و في تاريخ الطبري: أنه كان هذا المنادى عبدالله بن الحصين الأزدي. رواه حميد بن مسلم. و في روايه: كان رجلاً من دارم [المناقب ج ۴ ص ۵۶].

حسین! تو از آب فرات قطره ای نخواهی چشید تا این که یا کشته شوی و یا از امیر عبیدالله اطاعت کنی. پس امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «خدایا، او را از عطش هلاک ساز و هرگز او را نبخش.» پس همان ساعت عطش بر او غلبه نمود و فراوان آب می خورد و فریاد تشنگی سر می داد تا این که شکم او پاره شد.

در تاریخ طبری از حمید بن مسلم نقل شده که این شخص عبدالله بن حصین ازدی بوده است. و در روایتی آمده که [چنان که گذشت] مردی از قبیله دارم بوده است.

(۱) علامه مجلسی در بحار از شیخ مفید در ارشاد نقل نموده که عبدالله حصین روز عاشورا با صدای بلند فریاد نمود و گفت: ای حسین! آب فرات را نمی بینی که

ص: ۵۴۰

۱- (۱) و بروایه آخری نادی عبدالله بن حصین الأزدی بأعلى صوته: يا حسين. ألا تنظرون إلى الماء كأنه كبد السماء والله لا تذوقوا منه قطره واحده حتى تموتوا عطشا. فقال الحسين عليه السلام: اللهم اقله عطشا ولا تغفر له أبدا. قال حميد بن مسلم: - والله - لعدته في مرضه بعد ذلك فوالله الذي لا إله غيره لقد رأيت يشرّب الماء حتى يبغر ثم يقينه و يصيح: العطش العطش ثم يعود و يشرب حتى يبغر ثم ويتلظى عطشا فما زال ذلك دأبه حتى لفظ نفسه. [الإرشاد للشيخ المفيد - عليه الرحمه - نقلًا عن بحار الأنوار: ج ۴۴/۳۸۹].

مانند جگر آسمان است؟ به خدا سوگند، قطره ای از آن را نخواهی چشید تا از تشنگی هلاک شوی!

پس امام علیه السلام در حق او نفرین نمود و فرمود: «خدایا، او را از عطش هلاک کن و هرگز او را نیامرزد.» حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند، من پس از آن به عیادت او رفتم و سوگند یاد می کنم به خدایی که جز او پروردگاری نیست که او را دیدم که آن قدر آب می خورد که شکم او مثل شتر متورم می شد و سپس قی می کرد و فریاد العطش سر می داد و این چنین بود تا هلاک شد.

۲۷- عبدالله بن ایاس سلمی لعنه الله

(۱) شیخ طوسی رحمه الله در کتاب امالی می گوید: او از قاتلین امام حسین علیه السلام بود و ابراهیم فرزند مالک اشتر او را کنار نهر خازر کشت و سر او را برای مختار به کوفه فرستاد.

ص: ۵۴۱

۱- (۱) ۲۷- عبدالله بن ایاس السلمی کان عبدالله بن ایاس السلمی من جمله قتله سید الشهداء علیه السلام فقتله ابراهیم بن الأشر بشاطیء نهر الخازر و بعث برأسه إلى الكوفة [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۲۴۱].

(۱) مؤلف گوید: این همان ابن خوزه یا ابن حوزه است که در شماره چهار بیان شد.

۲۹- عبدالله بن قیس، عبدالرحمان بجلی، عمر بن خالد، قراد بن مالک لعنهم الله

(۲) شیخ طوسی در کتاب امالی می گوید: مختار این چهار نفر را احضار نمود و به آنان گفت: ای قاتلین صالحان و نیکان! آگاه باشید که ما از شما بیزار هستیم و روز نحسی برای شما پیش آمده است. سپس آنان را به بازار آورد و در میان مردم به قتل رساند.

۳۰- عبیدالله بن زیاد لعنهما الله معروف به ابن زیاد و ابن مرجانه:

(۳) یزید او را طبق مکتوبی که از پدر خود معاویه یافت برای کشتن امام

ص: ۵۴۲

۱- (۱) ۲۸- عبدالله بن خوزه - حوزه: اقول: و هو الذی مضی ذکره فی رقم ۴ فراجع

۲- (۲) ۲۹- عبدالله بن قیس - عبدالرحمن البجلی - عمر بن خالد - قراد بن مالک أتى المختار بقراد [قرار] بن مالک و عمر [عمرو] بن خالد و عبدالرحمن البجلی و عبدالله بن قیس الخولانی فقال لهم: یا قتله الصالحین. ألا ترون برئنا منکم. لقد جائکم الوریس بیوم نحس، فأخرجهم إلى السوق فقتلهم. [الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۲۴۴].

۳- (۳) ۳۰- عبیدالله بن زیاد عن عبدالملک بن کردوس، عن حاجب عبیدالله بن زیاد- لعنه الله - قال: دخلت القصر خلف عبیدالله بن زیاد- لعنه الله - فاضطرم فی وجهه ناراً. فقال: هكذا بکمه علی وجهه. فقال: هل رأیت؟ قلت: نعم. فأمرنی أن أکتّم ذلك [بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۰۹]. إن إبراهيم بن الأشتر خرج علی قتله سیّد الشهداء علیه السلام فأسر منهم جماعه کان فیهم ابن زیاد - لعنه الله -.. فأمر إبراهيم یا حصار الأسارى فأحضروا بین یدیه فأول من قدّم ابن زیاد الملعون و هو مكتوف فشدوا رجلیه.

علامه مجلسی در کتاب بحار، با سند خود، از عبدالملک بن کردوس، از حاجب عبیدالله ملعون نقل نموده که گوید: من پشت سر عبیدالله زیاد وارد قصر شدم، ناگهان دیدم در صورت عبیدالله آتشی افروخته است و او با آستین خود آن را برطرف می کند و چون مرا دید گفت: آیا تو آتش را دیدی؟ گفتم: آری. پس به من دستور داد که آن را کتمان کنم.

(۱) در کتاب «شرح الثار» نقل شده که ابراهیم بن اشتر چون عده ای از قاتلین امام حسین علیه السلام را دستگیر نمود عبیدالله زیاد نیز بین آنان بود پس دستور داد آنان را احضار نمودند و نخستین کسی را که نزد او آوردند عبیدالله زیاد بود که دست های او را بسته بودند. پس دستور داد پاهای او را نیز بستند و آتشی افروختند و شروع کرد با خنجر خود گوشت بدن او را جدا کرد و روی آتش گرفت و او را اجبار نمود

ص: ۵۴۳

۱- (۱) فقال إبراهيم بن مالك الأشر: أضرمو ناراً، فجذب إبراهيم خنجره و جعل يشرح من لحم ابن زياد الملعون فيشوي منه على نصف الصاج و يطعمه. و كلما امتنع ابن زياد من أكل لحمه ينخسه بالخنجر حتى أكل لحم أفخاذه. فلما علم أنه يموت وضع الخنجر على حلقه فذبحه من الأذن إلى الأذن، و إبراهيم - رحمه الله - ينادي: يا لثارات الحسين. ثم أحرق جثته بالنار و بعث برأسه إلى الكوفة [شرح الثار ص ۴۵].

که بخورد و چون از خوردن امتناع می نمود خنجر خود را به او فرو می برد تا این که گوشت های ران خود را خورد و چون ابراهیم بن مالک احساس نمود که نزدیک به مردن است خنجر خود را بر حلق او گذارد و گوش تا گوش او را برید.

(۱) ابراهیم رحمه الله در آن حال می گفت: این انتقام خون حسین علیه السلام باشد. سپس بدن او را به آتش کشید.

شیخ طوسی در کتاب امالی از ابراهیم فرزند مالک اشتر نقل نموده که گوید: چون من عیدالله زیاد ملعون را در کنار نهر خازر یافتم و با او درگیر شدم دست او را قطع کردم و او در کنار نهر روی زمین افتاد پس دست های او را طرف مشرق و پاها را طرف مغرب قرار دادم و او را به قتل رساندم.

(۲) علامه مجلسی در بحار از ابو عمر بزاز نقل نموده که گوید: من نزد ابراهیم اشتر بودم که او عیدالله ملعون را نزد نهر خازر دستگیر نمود و در آن جا از قاتلین امام حسین به قدری کشت که ما آنان را با چوب نی شماره می کردیم. سپس گوید:

ص: ۵۴۴

۱- (۱) قال ابراهیم بن الأشتر: لما وقعت المقاتله بینه و بین عییدالله بن زیاد- لعنه الله - علی شاطیء نهر الخازر):... فذنی منی فضربت یده فأبنتها و سقط علی شاطیء النهر فشرقت یداه و غرّبت رجلاه فقتلته. [الأمالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۲۴۱].

۲- (۲) قال أبو عمر البزاز: كنت مع ابراهیم بن الأشتر لَمَّا لقی عییدالله بن زیاد - لعنه الله - بالخازر. فعددنا القتلی بالقصب لكثرتهم. قال: و صلبه (أی صلب ابراهیم عییدالله بن زیاد) منکسا. فکأنی أنظر إلی خصییه کأنهما جُعَلان، فجاء رجل فأجتز رأسه و استوقدوا عامه اللیل بجسده. [بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۳۴۴ - الامالی للشیخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۲۴۱].

ابراهیم اشتر بدن عبیدالله را به طور معکوس به دار آویخت و من از یاد نمی برم که خصیتین او مانند دو سوسک سیاه آویزان بود. و طبق نقل شیخ طوسی در امالی سر از بدن او جدا نمودند و بدن او را از اول شب تا صبح می سوزاندند.

ابراهیم اشتر سپس سر او و سرهای همراهان او را که از معروفین بودند نزد مختار فرستاد.

(۱) شیخ طوسی رحمه الله از یکی از راویان قصه نقل نموده که گوید: ما دیدیم ماری از بین آن سرها حرکت می نمود و داخل دهان ابن زیاد می شد و از بینی او خارج می گردید.

و چون سر عبیدالله ملعون را نزد مختار آوردند او نگاهی به آن کرد و آب

ص: ۵۴۵

۱- (۱) و بعث ابن الأشتر برأس ابن زیاد و أعيان من كان معه إلى المختار. قال الروای: رأينا حيه بيضاء تخلل الرؤوس حتى دخلت في أنف ابن زیاد و خرجت من أذنه و دخلت في أذنه و خرجت من أنفه. [الامالی للشيخ الطوسی - عليه الرحمه - ص ۲۴۲]. لَمَّا صار رأس ابن زیاد الملعون بين يدي المختار نظر إليه و بصق في وجهه و قال: أحرقوه. [شرح الثأر ص ۴۶]. (و بروايه أخرى): لبس المختار نعله و وطأ به وجه ابن زیاد الملعون ثم رمى النعل إلى مولى له، فقال له: خذ هذا النعل و اغسله. ثم وجه رأس ابن زیاد و رؤوس خواصه و رؤوس بني أمية و من شايع و بايع على قتل سيد الشهداء عليه السلام إلى المدينة المنورة. [شرح الثأر ص ۵۷]. و قدم هذا الكلام في حرف الألف عند كلمة ابن زیاد فلانطيل.

دهن به او انداخت و گفت: او را آتش بزیند.

و در روایت دیگری آمده است که مختار کفش خود را پوشید و با آن صورت عبیدالله را لگدمال نمود و سپس کفش را به غلام خود داد و گفت: آن را بشوی [زیرا به صورت این کافر اصابت نموده است]. سپس مختار سر عبیدالله و سرهای اطرافیان او و سرهای بنی امیه و پیروان آنان را به مدینه فرستاد.

مؤلف گوید: چون قبلاً تحت عنوان ابن زیاد مطالبی گفته شد به همین اندازه اکتفا می شود.

۳۱- عمر بن سعد لعنهما الله

(۱) صاحب مناقب می گوید: امام حسین علیه السلام به عمر سعد فرمود: «از چیزهایی که من را خشنود می کند این است که تو بعد از من از گندم عراق، جز اندکی نمی خوری پس عمر سعد از روی استهزا گفت: اگر گندم نبود به جای آن جو می خوریم.

و سخن امام علیه السلام به وقوع پیوست و عمر قبل از رسیدن به ری به دست مختار کشته شد.

در کتاب مثيرالأحزان نقل شده که پس از ماجرای کربلا چون عمر سعد نزد عبیدالله آمد عبیدالله به او گفت: نامه ای را که ما برای جنگ با حسین علیه السلام به تو دادیم

ص: ۵۴۶

۱- (۱) ۳۱- عمر بن سعد لعنه الله روى أنّ الحسين بن عليّ عليهما السلام قال لعمر بن سعد: إنّ ممّا يقرّ عيني أنّك لا تأكل من برّ العراق بعدى إلّا قليلاً فقال مستهزئاً: يا أبا عبد الله في الشعير خلف، فكان كما قال عليه السلام لم يصل إلى الرى و قتله المختار. [المناقب ج ۴ ص ۵۵].

بیاور. عمرسعد گفت: آن نامه مفقود گردید. عیدالله گفت: باید آن را به ما بدهی. تو گمان می کنی با داشتن آن نامه نزد زن های قریش معذور می شوی؟!

(۱) عمرسعد گفت: به خدا سوگند، حال هیچ کس از من بدتر نیست؛ چرا که من خدا را معصیت کردم و از عیدالله اطاعت نمودم و رشته خویشی خود را قطع کردم.

علامه مجلسی در کتاب بحار نقل نموده که چون روز عاشورا علی اکبر علیه السلام کشته شد امام حسین علیه السلام فریاد نمود و به عمرسعد فرمود: «چگونه فرزند مرا کشتی؟ خدا رَحِم تو را قطع کند و کار تو را به برکت و خیر نزدیک نگرداند و پس از من کسی را بر تو مسلط کند که در رختخواب تو را بکشد...»

هنگامی که مختار به خون خواهی امام حسین علیه السلام قیام نمود، عمرسعد را کشت و سر او را جدا نمود و نزد فرزندش حفص بن عمر گذارد و به او گفت: او را می شناسی؟ حفص گفت: آری، برای من پس از او خیری در زندگی نیست. مختار به او گفت: تو نیز بعد از او زندگی نخواهی کرد. سپس دستور داد او را نیز کشتند و سر از بدنش جدا کردند.

در بعضی از روایات آمده که چون عمرسعد کشته شد او را به صورت بوزینه

ص: ۵۴۷

۱- (۱) و روی أنه لما اجتمع عیدالله بن زیاد و عمر بن سعد - علیهما اللعنه - بعد قتل الحسین علیه السلام قال عیدالله لعمر ائنتی [آنتی] بالکتاب الذی کتبه إليك فی معنی قتل الحسین و مناجزته. فقال: ضاع. قال: لتجیننی به أتراک معتذرا فی عجائز قریش لهم... قال عمر بن سعد: و الله ما رجعت أحد بشرٍ ممّا رجعت. أطعت عیدالله و عصیت الله و قطعت الرحم. [مثیر الأحران ص ۵۶].

و میمون دیدند که بر گردن او زنجیری بسته شده بود.

علامه مجلسی در کتاب (بحار، ج ۴۵/۳۷۷) از عمر بن هیثم نقل نموده که گوید:... عبدالله بن جعدہ برای عمر سعد از مختار امان گرفت و مختار او را امان داد به شرط آن که حدثی از او سر نزند و مقصود مختار از حدث این بود که به بیت الخلا نرود و چون مختار مطلع شد که او از کوفه خارج گردیده است:

گفت ما به او امان دیدیم و او خیانت کرد. پس پسر عمر سعد نزد مختار آمد و گفت: پدرم می گوید: آیا به امان خود نسبت به ما وفا می کنی؟ مختار به او گفت: بنشین!

سپس کیسان تمار را فرستاد و گفت: برو عمر سعد را بکش و چون نزد او می روی اگر به غلام خود گفت: طیلسان را بیاور بدان مقصود او شمشیر است. پس او را مهلت نده و به قتل برسان. کیسان رفت و عمر سعد را کشت و فوراً سر او را برای مختار آورد.

پسر او چون سر پدر را دید گفت: «أنا لله و أنا اليه راجعون». مختار گفت: او را می شناسی؟

حفص پسر عمر گفت: آری، بعد از او برای من در زندگی دنیا خیری نیست. مختار گفت: تو را نیز پس از او زندگی نخواهد بود. آن گاه دستور داد گردن او را نیز زدند. سپس گفت: عمر به جای امام حسین علیه السلام و حفص به جای علی اکبر. آن گاه گفت: [خیر،] هرگز برابر نخواهد بود. به خدا سوگند، هفتاد هزار نفر آنان را خواهم گشت؛ همان گونه که برای انتقام خون یحیی بن زکریا چنین کردند.

بعضی نقل کرده اند که مختار گفت: اگر من سه چهارم قریش را هم بکشم به اندازه یک انگشت امام حسین علیه السلام نخواهد بود.

سپس می گوید: محمد بن حنفیه [از زمان قیام مختار] همیشه مختار را سرزنش می نمود که برای چه عمر سعد را نمی کشد و چون مختار سر عمر سعد و فرزند او حفص را در مکه نزد محمد بن حنفیه فرستا، وی سجده کرد و دست به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا، این عمل را از مختار بپذیر و بهترین پاداش را از ناحیه اهل بیت پیامبر خود به او عطا فرما. به خدا سوگند، از این پس بر مختار ملامتی نخواهد بود.

قصه راهب و سر مبارک امام حسین علیه السلام

(۱) ۳۲- علامه مجلسی در کتاب بحار الأنوار از خرایج نقل نموده که او با سند خود از سلیمان بن مهران اعمش نقل کرده که گوید: من در ایام حج مشغول طواف بودم. ناگهان دیدم مردی دعا می کند و می گوید: خدایا، مرا ببخش، هر چند می دانم که نخواهی بخشید. پس من از سخن او وحشت نمودم و به او گفتم:

تو در حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و این ایام، ایام حرام و در ماه بزرگ [و با فضیلتی] است، چگونه از رحمت خدا مأیوس هستی؟! او گفت: گناه من

ص: ۵۴۹

۱- (۱) ۳۲- قصه الراهب النصرانی و رأس الحسین علیه السلام روی فی البحار انه قال رجل: كنت أحد من كان فی العسکر المیشوم - عسکر عمر بن سعد لعنه الله - حين قتل الحسین علیه السلام، و كنت أحد الأربعین الذین حملوا الرأس إلی یزید من الکوفه. فلما حملناه علی طریق الشام نزلنا علی دیر النصراری، و كان الرأس معنا مرکوزا علی رمح، و معه الأحراس، فوضعنا الطعام و جلسنا لتأکل، فإذا بكفّ فی حائط الدیر تکتب:

بزرگ است. گفتم: آیا بزرگ تر از کوه تهمه است؟ گفت: آری. گفتم: آیا از کوه های بزرگ بزرگ تر است؟ گفت: آری.

سپس گفت: اگر می خواهی به تو خبر خواهم داد. گفتم: آری. پس گفت: مرا از حرم خارج کن و چون خارج شدیم، گفت:

(۱) من یکی از لشکریان عمر سعد بودم که به جنگ امام حسین علیه السلام رفتیم و او را به شهادت رساندیم و من یکی از آن چهل نفری بودم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را از کوفه به شام بردیم و چون در بین راه به دیر راهبی برخورد نمودیم در آن جا توقف کردیم و سر مبارک آن حضرت بالای نیزه ای بود و نگهبانان اطراف او بودند. پس ما سفره طعام را گسترده و چون مشغول خوردن غذا شدیم ناگهان دیدیم دستی خارج شد و بر دیوار دیر راهب نوشت:

«آیا امتی که حسین علیه السلام را کشته اند امید دارند که روز قیامت جد او از آنان شفاعت کند؟»

پس همه ما سخت وحشت نمودیم و چون بعضی خواستند آن دست را بگیرند غایب شد و چون باز مشغول غذا شدیم آن دست نمایان شد و بر دیوار دیر

ص: ۵۵۰

۱- (۱) أترجو أمه قتلت حسينا شفاعه جده يوم الحساب قال: فجزعنا من ذلك جزعا شديدا، و أهوى بعضنا إلى الكف ليأخذها فغابت، ثم عاد أصحابي إلى الطعام، فإذا الكف قد عادت تكتب: فلا والله ليس لهم شفيع و هم يوم القيامة في العذاب فقام أصحابنا إليها فغابت ثم عادوا إلى الطعام، فعادت تكتب: و قد قتلوا الحسين بحكم جورٍ و خالف حكمهم حكم الكتاب

(۱) «به خدا سوگند، هرگز برای آنان شفیع نخواهد بود و آنان در قیامت معذب خواهند بود.» و چون بعضی خواستند آن را بگیرند غایب شد و چون مشغول غذا شدیم باز ظاهر گردید و نوشت: «چگونه حال آنها چنین نباشد، در حالی که فرزند پیامبر خود را به حکم جور کشته اند و حکم آنان باقرآن مخالف می باشد.»

پس من از خوردن غذا خودداری نمودم و آن غذا برای من ناگوار گردید.

سپس راهب از دیر خود خارج شد و به ما گفت: شما از کجا آمده اید؟ گفتیم: ما از عراق می آییم و از جنگ با حسین علیه السلام باز گشته ایم. راهب گفت: آیا با فرزند فاطمه دختر پیامبر و فرزند پسر عم او (علی بن ابی طالب علیه السلام) جنگ کردید؟ گفتیم: آری.

(۲) راهب گفت: هلاکت باد بر شما! به خدا سوگند، اگر عیسی بن مریم علیهما السلام را

ص: ۵۵۱

۱- (۱) فامتنعتُ من الطعام و ما هنأنی أکله، ثم أشرف علينا راهب من الدیر فرأی نوراً ساطعاً من فوق الرأس، فأشرف فرأی عسکراً فقال الزّاهب للحراس: من أين جئتم؟ قالوا: من العراق، حاربنا الحسین علیه السلام. فقال الراهب: ابن فاطمه بنت نبیکم و ابن ابن عمّ نبیکم؟ قالوا: نعم. قال: تبیا لکم، و الله لو کان لعیسی بن مریم ابن لحمناه علی أحداقنا، و لکن لی إلیکم حاجه، قالوا: و ما هی؟ قال: قولوا لرئیسکم: عندی عشره آلاف دینار ورثتها من آبائی [ل] یاخذها منی و یعطینی الرأس یكون عندی إلی وقت الرّحیل، فإذا رحل رددته إلیه.

۲- (۲) فأخبروا عمر بن سعد بذلك. فقال: خذوا منه الدنانیر و أعطوه إلی وقت الرّحیل. فجاءوا إلی الراهب، فقالوا: هات المال حتّی نعطیک الرأس، فأدلی إلیهم جرابین، فی کلّ جراب خمسه آلاف دینار. فدعا عمر بالناقذ و الوزان، فانتقدها و وزنها و دفعها إلی خازن له. و أمر أن یعطی الرأس.

فرزندی می بود ما نصاری او را بر چشم خود می گذاردیم. سپس گفت: من از شما درخواستی دارم. گفتیم: چه می خواهی؟ راهب گفت: به رییس خود بگویید: من از پدرانم ده هزار دینار به ارث برده ام. آن ها را از من بگیرد و این سر مبارک را تا وقت حرکت به من بسپارد.

و چون سخن او را به عمر سعد منتقل نمودند او گفت: دینارها را از او بگیرد و سر را به او تحویل دهید. پس مأمورین آمدند و آن دینارها را از راهب گرفتند و چون شماره کردند سر مبارک امام علیه السلام را تحویل او دادند.

پس راهب آن سر را گرفت و شستشو داد و با عطر و کافور خوشبو نمود و روی حریری گذارد و در دامن گرفت و تا وقت رحیل و حرکت ناله و گریه او بلند بود و چون سر را از او مطالبه کردند صدا زد: ای سر! به خدا سوگند، مرا قدرتی نیست [که از تو حمایت کنم] لکن در قیامت نزد جد خود رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله گواه باش که من به یگانگی خداوند و نبوت رسول او محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردم و ولایت شما را پذیرفتم.

(۱) سپس گفت: من می خواهم با رییس شما سخنی بگویم و این سر را تحویل

ص: ۵۵۲

۱- (۱) فأخذ الراهب الرأس، فغسّله و نظفه و حشاه بمسك و كافور كان عنده، ثم جعله في حريره و وضعه في حجره، و لم يزل يروح و يبكي حتى نادوه و طلبوا منه الرأس. فقال: يا رأس - والله - لا أملك إلا نفسي، فإذا كان غدا فاشهد لي عند جدك محمد أتى أشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمدا عبده و رسوله، أسلمت على يدك و أنا مولاك. و قال لهم: إني أحتاج أن أكلم رئيسكم بكلمه و أعطيه الرأس. فدنا عمر بن سعد منه. فقال له: سألتك بالله و بحق محمد صلي الله عليه و آله أن لا تعود إلى ما كنت تفعله بهذا الرأس و لا- تخرج هذا الرأس من هذا الصندوق، فقال له: أفعل. فأعطاه الرأس و نزل من المدير يلحق ببعض الجبال يعبد الله، و مضى عمر بن سعد ففعل بالرأس مثل ما كان يفعل في الأول.

او بدهم و چون عمرسعد نزد او آمد، راهب گفت: تو را به حق خدا و به حق محمد صلی الله علیه و آله

که به این سر توهین نکنی و او را از این صندوق خارج ننمایی. عمر سعد گفت: چنین خواهم نمود. پس راهب سر امام علیه السلام را تحویل او داد و برای عبادت به کوه ها روانه شد.

(۱) عمرسعد چون سر را گرفت همان گونه که قبلاً بالای نيزه می زد بالای نيزه

ص: ۵۵۳

۱- (۱) فلَمَّا دَنَا مِنْ دِمَشْقٍ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: انزَلُوا، وَ طَلَبَ مِنْ خَازِنَةِ الْجَرَابِينِ فَأُحْضِرَا بَيْنَ يَدَيْهِ. فَنَظَرَ إِلَى خَاتَمِهِ، ثُمَّ أَمَرَ بِفَتْحِهِمَا، فَإِذَا الدَّنَانِيرُ قَدْ تَحَوَّلَتْ خِزْفَةً. فَنَظَرُوا فِي سَكَّتِهَا فَإِذَا عَلَى جَانِبِهَا مَكْتُوبٌ «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى الْجَانِبِ الْآخِرِ [مَكْتُوبٌ] «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، خَسِرْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ. ثُمَّ قَالَ لِعُلْمَانِهِ: اطْرَحُوهَا فِي النَّهْرِ، فَطَرَحَتْ، وَرَحَلَ إِلَى دِمَشْقٍ مِنَ الْغَدِ [بِحَارِ الْأَنْوَارِ: ج ۴۵ ص ۱۸۴].

زد و چون نزدیک شام رسید دستور توقف داد و به خازن خود گفت: آن دینارها را حاضر کند و چون خازن آنها را حاضر نمود و عمرسعد مهر آن را مشاهده کرد دستور داد آن را باز کنند و چون باز کردند عمرسعد دید آنها مبدل به خزف و سوفال شده است و بر یک طرف آنها نوشته: «ولا تحسبن الله غافلاً...» و در طرف دیگر آنها نوشته «وسيعلم الذين ظلموا...» پس عمرسعد گفت: «انا لله و انا اليه راجعون» من بدبخت و زیانکار دنیا و آخرت شدم.

(۱) سپس به غلامان خود گفت: آنها را در نهر بریزید. و روز بعد وارد شام شد.

۳۳- عمر بن صبیح صیداوی لعنه الله

(۲) او یکی از ده نفری است که بر بدن امام علیه السلام اسب دواندند. علامه مجلسی در

ص: ۵۵۴

۱- (۱) و فی البحار: لَمَّا اسْتَشْهَدَ عَلَى الْأَكْبَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ صَاحِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَمْرِ بْنِ سَعْدٍ: مَالِكٌ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ وَسَلَّطَ عَلَيْكَ مِنْ يَذْبَحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ... وَلَمَّا خَرَجَ الْمُخْتَارُ فِي طَلَبِ ثَارِ قَتْلِهِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَجَزَّ رَأْسَهُ وَجَاءَ بِرَأْسِهِ إِلَى وَلَدِهِ حَفْصِ بْنِ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: أَتَعْرِفُ هَذَا الرَّأْسَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَهُ. فَقَالَ لَهُ الْمُخْتَارُ: إِنَّكَ لَا تَعِيشُ بَعْدَهُ وَأَمْرُ بَقْتَلِهِ وَقَطْعِ رَأْسِهِ. وَجَاءَ فِي خَبْرِ أَتَى بِعَمْرِ بْنِ سَعْدٍ بَعْدَمَا قَتَلَ وَأَنَّهُ لَفِيَ صُورَهُ قَرْدٍ فِي عُنُقِهِ سِلْسَلَةً... [بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۷۹].

۲- (۲) ۳۳- عمرو بن صبیح الصیداوی طلب المختار عمرو بن صبیح الصیداوی فأتوه و هو على سطحه بعدما هدأت اليعون و سيفه تحت رأسه فأخذه و سيفه. فقال: قُبْحَكَ اللَّهُ مِنْ سَيْفٍ مَا أَبْعَدَكَ عَلَى قَرْبِكَ، فَجِيءَ بِهِ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدَاةِ طَعَنُوهُ بِالرَّمَاكِ حَتَّى مَاتَ [بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۳۲]. (و كان هذا الملعون من جملة العشرة الذين و طئوا بخيلهم جسد سيد الشهداء عليه السلام).

کتاب بحار می گوید: مختار مأمورین خود را به جستجوی او فرستاد و او بر بام خانه خود خوابیده بود و شمشیر خود را زیر سر خود گذارده بود و چون او را دستگیر کردند گفت: زشت باد شمشیری که زیر سر من بود و برای من سودی نداشت. همین که او را نزد مختار آوردند دستور داد تا در صبحگاه آن قدر نیزه بر بدن او بزنند که هلاک شود.

۳۴- غالب باهلی لعنه الله

(۱) شیخ طوسی در امالی گوید: او از قاتلین امام حسین علیه السلام بود و ابراهیم فرزند مالک اشتر در کنار نهر خازر او را به قتل رساند و سر او را به کوفه نزد مختار فرستاد.

۳۵- قیس بن اشعث لعنه الله

(۲) صاحب مناقب گوید: چون روز عاشورا لشکر عمر سعد لباس های امام

ص: ۵۵۵

۱- (۱)(۱) ۳۴- غالب الباهلی کان غالب الباهلی من جمله قتله سیدالشهداء علیه السلام فقتله ابراهیم بن الأشتر بشاطیء نهر الخازر و بعث برأسه إلى الكوفه [الأمالی للشيخ الطوسی - علیه الرحمه - ص ۲۴۱]. []

۲- (۲) ۳۵- قیس بن الأشعث لما هجم القوم علی سیدالشهداء علیه السلام و سلبوا ما کان علیه أخذ قطيفته قیس بن الأشعث الکندی فأحرقه المختار بالنار. [المناقب ج ۴ ص ۱۱۱].

حسین علیه السلام را غارت نمودند قیس بن اشعث کندی قطیفه او را گرفت پس مختار او را دستگیر نمود و با آتش او را به هلاکت رساند.

۳۶- مالک بن بشیر کندی لعنه الله

(۱) صاحب کتاب مثيرالأحزان می گوید: هنگامی که لشکر عمر سعد لباس های امام حسین علیه السلام را غارت نمودند مالک بن بشیر کلامه خود او را گرفت و آن از خز بود و چون به خانه برد همسر او گفت: لباس امام علیه السلام را به خانه من می آوری؟ و با او به نزاع پرداخت. و گفته شده که او تا آخر عمر به فقر مبتلا شد.

علامه مجلسی رحمه الله می گوید: مختار او را احضار نمود و در بازار به قتل رساند.

ص: ۵۵۶

۱- (۱) ۳۶- مالک بن بشیر لماً أقبل القوم علی سلب الحسین علیه السلام أخذ برنسه [درعه] مالک بن بشیر الکندی - و کان من خز - و أتى امرأته فقالت له: أسلب الحسین علیه السلام یدخل بیتی؟ و اختصما، قیل: لم یزل فقیراً حتّی هلک [مثيرالأحزان ص ۷۶]. و روى إنّ المختار أمر بإحضار مالک بن بشیر فأحضر فقتله فی السوق. [بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲۲].

(۱) در کتاب مناقب نقل شده که مردی از کنده به نام مالک بن یسر پس از آن که امام علیه السلام از جراحات فراوان ناتوان گردیده بود شمشیری بر سر آن حضرت زد. امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «با این دست، آب و غذا نخوری و خدا تو را با ستمکاران محشور نماید.» وقتی کلاه خود از سر مبارک امام افتاد او آن را برداشت و به خانه برد. همسر او گفت: لباس امام را به خانه من می آوری؟ و او رابه خانه راه نداد و او تا آخر عمر به فقر گرفتار بود.

(۲) علامه مجلسی در بحارالأنوار می گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام در اثر کثرت جراحات از جنگ باز ایستاد هرکس نزد او می آمد [از ترس آن که قاتل او محسوب شود] باز می گشت پس مالک بن یسر ملعون نزد او آمد و به امام علیه السلام

ص: ۵۵۷

۱- (۱) ۳۷- مالک بن یسر أنّ رجلاً من کنده یقال له: مالک بن یسر أتى الحسين عليه السلام بعد ما ضعف من كثرة الجراحات. فضربه على رأسه بالسيف و عليه برنس من خز. فقال عليه السلام: لا- أكلت بها ولا- شربت وحشرك الله مع الظالمين، فألقى ذلك البرنس من رأسه فأخذه الكندي فأتى به أهله. فقالت امرأته: أسلب الحسين تدخله في بيتي؟ اخرج فوالله لا تدخل بيتي أبدا، فلم يزل فقيرا حتى هلك [المناقب ج ۴ ص ۵۷]. (و فی مصدر آخر: لا یجتمع رأسی و رأسک أبدا)

۲- (۲) و فی البحار: لَمَّا ضَعَفَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِتَالِ وَقَفَ فَكَلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ وَانْتَهَى إِلَيْهِ أَنْصَرَفَ عَنْهُ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كَنْدَةَ يُقَالُ لَهُ: مَالِكُ بْنُ الْيَسْرِ - لَعْنَهُ اللَّهُ - فَشْتَمَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ وَ عَلَيْهِ بَرْنَسٌ فَاَمْتَلَأَ دَمًا.

جسارت نمود و دشنام داد و باشمشیر بر سر او زد تا این که کلاه خود او پر از خون شد پس امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «با این دست آب و غذا نخوری و خدا تو را با ستمکاران محشور نماید.» امام علیه السلام آن گاه کلاه خود را رها نمود و کلاه و عمامه ای بر سر کرد و ناتوان گردید.

(۱) آن مرد کندی پس از واقعه کربلا کلاه را به خانه برد و چون خواست آن را بشوید همسر او گفت: لباس فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را به خانه من آورده ای؟ از من دور شو! خدا قبر تو را پر از آتش کند!

مالک بن یسر پس از آن همیشه در فقر به سر می برد و دست های او در تابستان مثل دو چوب خشک می شد و در زمستان از آن ها خون جاری میگردید.

۳۸- محمد بن اشعث کندی لعنه الله

(۲) شیخ طوسی در کتاب امالی می گوید: روز عاشورا شخصی به نام محمد بن

ص: ۵۵۸

۱- (۱) فقال له الحسين عليه السلام: لا أكلت بها ولا شربت و حشرك الله مع الظالمين، ثم ألقى البرنس و لبس قلنسوه و اعتم عليها و قد أعيأ، و جاء الكندي و أخذ البرنس و كان من خزر فلما قدم - بعد الواقعة - على امرأته فجعل يغسل الدم عنه فقالت له امرأته: أتدخل بيتي بسلب ابن رسول الله؟ أخرج عني حشى الله قبرك نارا. فلم يزل بعد ذلك فقيرا بأسوأ حال و يبست يدها و كانتا في الشتاء ينضحان دما و فى الصيف تصيران يابستان كأنهما عودان. [بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۳].

۲- (۲) ۳۸- محمد بن الأشعث فى الأمالى: من جمله ما جاء فى خبر حول ما جرى يوم عاشوراء بين الحق و الباطل... ثم أقبل آخر من عسكر عمر بن سعد يقال له محمد بن أشعث بن قيس الكندي. فقال: يا حسين بن فاطمه أى حرمه لك من رسول الله ليست لغيرك؟! قال الحسين عليه السلام هذه الآية: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ».

اشعث کندی از لشکر عمر سعد خارج شد و فریاد کرد: ای فرزند فاطمه! تو چه حرمتی از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله داری که دیگران ندارند؟ امام علیه السلام مطابق آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى...» فرمود: «جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذریه ابراهیم خلیل علیه السلام است و عترت او ذریه او هستند.»

سپس فرمود: «این مرد کیست؟» گفته شد: او محمّد بن اشعث کندی است. پس امام علیه السلام سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: «خدایا، امروز ذلت را به او بچشان و هرگز پس از این او را عزیز مدار.»

پس ابن اشعث برای حاجتی از لشکر خارج گردید و خداوند عقربی را بر او مسلط نمود که [عورت] او را گزید و او مکشوف العوره هلاک شد.

(۱) در کتاب مثيرالأحزان نقل شده که او فریاد کرد: حسین کجاست؟ امام علیه السلام فرمود: «من حسین هستم.» پس صدا زد: من تو را به آتش بشارت می دهم که اینک

ص: ۵۵۹

۱- (۱) ثم قال عليه السلام: و الله إن محمداً لمن آل إبراهيم و إن العتره الهاديه لمن آل محمّد. فقال عليه السلام: من الرجل؟ فقيل: محمّد بن أشعث بن قيس الكندي. فرفع الحسين عليه السلام رأسه إلى السماء فقال: اللهم أر محمّد بن الأشعث ذلاً في هذا اليوم لا تعزه بعد هذا اليوم أبداً، فعرض له عارض فخرج من العسكر يتبرّز فسلب الله عليه عقرباً فلدغه.

امام علیه السلام فرمود: «من خود را به خدای رحیم و شفیع مطاعی مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت می دهم، تو کیستی؟» او گفت: من محمد بن اشعث هستم. پس امام علیه السلام دست به دعا بلند نمود و فرمود: «خدایا اگر او دروغ می گوید او را به آتش ببر و امروز او را مایه عبرت اصحاب خویش گردان.»

(۱) چیزی نگذشت که لگام اسب خود را کشید و اسب او فرار کرد و پای او در رکاب ماند و اسب او را بر زمین زد و او را متلاشی نمود و عورت او روی زمین قرار گرفت.

(۲) در کتاب مناقب نقل شده که امام علیه السلام به او نفرین نمود و فرمود: «خدایا، ما

ص: ۵۶۰

۱- (۱) فمات بادی العوره. [الامالی للشيخ الطوسي - رضوان الله تعالى عليه - ص ۱۳۴]. و جاء في رواية أخرى) جاء رجل فقال: أين الحسين؟ فقال عليه السلام: ها أنا ذا، قال: أبشر بالنار تردها الساعة، قال عليه السلام: بل أبشر برّب رحيم و شفيع مطاع، من أنت؟ قال: أنا محمد بن الأشعث. قال عليه السلام: اللهم إن كان عبدك كاذبا فخذة إلى النار. و اجعله اليوم آية لأصحابه. فما هو إلا ثنتي عنان فرسه فرمى به وثبتت رجله في الركاب فضربه حتى قطعه و وقعت مذاكيره في الأرض [مشير الأحران ص ۶۴]. و في المناقب: روى أنّ الحسين عليه السلام دعا فقال: اللهم إنا أهل بيت نبيك صلي الله عليه و آله و ذريته و قرابته فأقسم من ظلمنا و غصبنا حقنا إنك سميع قريب، فقال محمد بن الأشعث: و أي قرابه بينك و بين محمد صلي الله عليه و آله؟! ۲- (۲) فقرأ الحسين عليه السلام هذه الآية: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ». ثم قال عليه السلام: اللهم أرني فيه في هذا اليوم ذلاً عاجلاً. فبرز ابن الأشعث للحاجه فلسعته عقرب على ذكره فسقط و هو يستغيث و يتقلب على حدثه. [المناقب ج ۴ ص ۵۷].

اهل بیت پیامبر تو و ذریه و اقربای او هستیم، پس هر کس به ما ظلم می کند و حق ما را غصب می نماید او را در هم شکن و نابود گردان؛ همانا تو شنوای دعای بنده خود هستی.»

محمد بن اشعث گفت: چه قرابتی بین تو و رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد؟ امام علیه السلام در پاسخ آن آیه را قرائت نمود و سپس فرمود: «خدایا، ذلت و خواری فوری او را به من نشان بده.» پس ابن اشعث از لشکر خارج گردید و چون مشغول قضای حاجت بود عقب آلت او را گزید و او بر زمین افتاد و در نجاست خود می غلطید و استغاثه می کرد تا هلاک گردید.

۳۹- مرّه بن منقذ عبدی لعنه الله

(۱) علامه مجلسی در بحار می گوید: او پیرمردی بود که در کربلا علی اکبر علیه السلام

ص: ۵۶۱

۱- (۱) ۳۹- مرّه بن منقذ العبدی بعث المختار إلى قاتل علی بن الحسین علیه السلام و هو مرّه بن منقذ العبدی - و کان شیخا - فأحاطوا بداره فخرج و بیده الرمح و هو علی فرس جواد فطعن عبیدالله بن ناحیه الشبامی فصرعه. و لم تضره الطعنه و ضربه ابن کامل بالسیف فاتقاهما بیده الیسری فأشرع فیها السیف و تمطرت به الفرس. فأفلت ولحق بمصعب و شلت یده بعد ذلك. [بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۴۰].

را کشته بود. مختار عده ای رافرستاد تا او را دستگیر کنند پس خانه او را محاصره کردند و او با نیزه در حالی که بر اسب خود سوار بود از خانه خارج شد و نیزه خود را بر عییدالله بن ناحیه زد و او به زمین افتاد لکن نیزه در بدن او کارگر نشد. سپس ابن کامل با شمشیر ضربه ای به او زد و او دست چپ خود را سپر قرار داد و شمشیر در آن کارگر شد و از اسب به زمین افتاد. وی سپس به مصعب بن زبیر ملحق شد و پس از آن دست او مشلول گردید.

۴۰- یزید بن معاویه علیه لعائن الله

(۱) در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «سلطنت بنی امیه و آل ابوسفیان تا وقتی که یزید حسین بن علی علیهما السلام را به شهادت رساند برقرار بود و پس از آن خداوند سلطنت را از آنان سلب نمود.

علامه مجلسی در کتاب بحار روایت نموده که ملکی از ملائکه نزد رسول

ص: ۵۶۲

۱- (۱) ۴۰- یزید (قال الإمام الصادق علیه السلام)... إِنَّ هَذَا الْمَلِكُ كَانَ فِي آلِ أَبِي سَفِيَانَ فَلَمَّا قَتَلَ يَزِيدُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلَبَهُ اللَّهُ مَلِكُهُ... [الكافي ج ۲ ص ۵۶۳]. روى أَنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... اعلم يا محمّد أنّ رجلاً من أمّتک اسمه یزید زاده الله لعنا فی الدنیا و عذابا فی الآخرة یقتل فرخک الطاهر بن الطاهره، و لم یتمتّع قاتله فی الدنیا من بعده إلاّ قليلاً و يأخذه الله مقاصاً له علی سوء عمله، و یكون مخلداً فی النار.

خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای محمّد! بدان که مردی از امت تو که نام او یزید است [و خدا در دنیا و آخرت بر لعنت او بیفزاید] فرزند تو را خواهد کشت و پس از آن بهره ای از دنیا نخواهد برد و خداوند از او انتقام خواهد گرفت و او را در آتش دوزخ مخلد خواهد نمود.»

(۱) و در مقتل ابومخنف آمده که چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را برای یزید ملعون آوردند همسر او، هند، دختر عبدالله، بر او وارد شد و یزید علاقه شدیدی به او داشت و چون نگاه او به سر مبارک امام حسین علیه السلام افتاد ناله و فریاد نمود و گفت: این سر کیست که نزد توست؟ یزید گفت: این سر حسین بن علی علیهما السلام است. پس همسر یزید گریان شد و گفت:

(۲) به خدا سوگند، سخت است بر فاطمه علیها السلام که سر فرزند خود را مقابل تو ببیند. سپس گفت: تو مستحق لعنت خدا و رسول او شدی. به خدا سوگند، [از این پس] من همسر تو نیستم و تو نیز شوهر من نخواهی بود.

ص: ۵۶۳

۱- (۱) فبکی النبئی صلی الله علیه و آله بکاءً شدیداً و قال: أيتها الملك هل تفلح أمه بقتل ولدی و فرخ ابنتی؟ فقال: لا یا محمّد بل یرمیهم الله باختلاف قلوبهم و ألسنتهم فی دار الدنیا، و لهم فی الآخرة عذاب أليم [بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۱۴]. لَمَّا أتى برأس الحسين علیه السلام إلی یزید لعنه الله دخلت علیه زوجته بنت عبدالله - و كان مشعوفاً بها - فنظرت إلی رأس الحسين علیه السلام فصرخت و قالت: ما هذا الذی معک؟.

۲- (۲) فقال: رأس الحسين بن علی علیه السلام، قال: فبکت و قالت: یعزّ و الله علی فاطمه أن تری رأس ولدها بین یدیک لقد فعلت فعلاً - استوجبت به اللعن من الله و رسوله صلی الله علیه و آله - و الله - ما أنا لک بزوجه و لا أنت لی بیعل، فقال لها: ما أنت و فاطمه؟!.

(۱) یزید گفت: تو را به فاطمه چه کار است؟ همسر یزید گفت: پدر و مادر و فرزندانم فدای او باد! او ما را هدایت نمود و این لباس [یعنی لباس اسلام] را به ما پوشاند. وای بر تو، ای یزید! با چه رویی می خواهی در قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی؟ یزید گفت: ای هند! این سخن را واگذار...

آن گاه هند با چشم گریان از نزد او خارج شد.

در کتاب کامل الزیارات نقل شده که عبدالرحمان گفت: به خدا سوگند، یزید ملعون را خدا مهلت نداد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام به آروزی خود نرسید و خداوند از او انتقام گرفت. او با مستی در شب خوابید و چون صبح شد

ص: ۵۶۴

۱- (۱) فقالت: بأبيها و بعلها و بنیها هدانا الله و ألبسنا هذا القميص. ای قمیص الإسلام و یلک - یا یزید - بأی وجه تلقی الله و رسوله؟! فقال لها: یا هند دعی هذا الکلام... فخرجت باکیه [المقتل لأبی مخنف - علیه الرحمه - منشورات الرضی : ص ۲۰۰]. و فی کامل الزیارات: قال عبدالرحمن: فوالله لقد عوجل الملعون یزید و لم يتمتع بعد قتل الحسین علیه السلام بما طلب. و لقد أخذ مغافصه [مناقصه]. بات سکرانا و أصبح میتا متغیرا كأنه مطلی بقار. [کامل الزیارات: ص ۶۱]. و قال أبو مخنف - رضی الله عنه - : و أما ما کان من أمر یزید بن معاویه فإنه ركب فی بعض الأيام فی خاصته فی عشره آلاف فارس یرید الصيد و القنص. فسار حتی بعد من دمشق مسیر یومین، فلاح له ظیبه، فقال لأصحابه: لا یتبعنی منکم أحد.

مرده بود و بدن او مانند قیر سیاه شده بود.

(۱) [و در نقل دیگر] ابومخنف می گوید: انتهای کار یزید بن معاویه این شد که او یک روز همراه ده هزار نفر از خواص خود سوار بر اسب شد و برای صیادی و تفریح از دمشق خارج گردید. و وقتی به اندازه مسافت دو روز از دمشق دور شده بودند از دور آهوپی در نظر یزید پدیدار شد پس به رفقای خود گفت:

کسی همراه من نیاید آن گاه اسب خود را به طرف آن آهو دواند و اسب او را به محل دوری برد تا این که به جای وحشتناکی رسید پس با سرعت تمام به دنبال آن آهو می رفت ولی ناگهان اثری از او ندید. در این هنگام تشنگی بر یزید فشار آورد و آبی نیافت. ناگهان مردی را دید که طشت آبی در دست دارد پس به او گفت: ای مرد! کمی آب به من ده. و چون به او آب داد گفت: اگر مرا می شناختی بیش از این به من احترام می کردی. او گفت: تو کیستی؟ یزید گفت: من یزید بن معاویه خلیفه مسلمین هستم. پس آن مرد گفت: به خدا سوگند، ای دشمن خدا! تو قاتل حسین بن علی علیهما السلام هستی. سپس برخاست که گریبان او را بگیرد ولی اسب یزید فرار کرد و پای او در رکاب ماند و اسب هرچه به عقب سر خود نگاه می کرد فرار می نمود و این چنین او

ص: ۵۶۵

۱- (۱) ثمَّ أَنَّهُ انْطَلَقَ جَوَادَهُ فِي طَلِبِهَا وَجَعَلَ يَطْرُدُهَا مِنْ وَادٍ إِلَى وَادٍ حَتَّى انْتَهَتْ بِهِ إِلَى وَادٍ مَهُولٍ مَخُوفٍ. فَأَسْرَعَ فِي طَلِبِهَا فَلَمَّا تَوَسَّطَ الْوَادِي لَمْ يَرَلَهَا خَيْرًا وَ لَمْ يَعْرِفْ لَهَا أَثْرًا، وَ كَضَّ الْعَطَشُ فَلَمْ يَجِدْ هُنَاكَ شَيْئًا مِنَ الْمَاءِ، وَ إِذَا هُوَ بِرَجْلِ وَاوٍ مَعَهُ صَحْنٌ مَاءٍ. فَقَالَ: يَا هَذَا اسْقِنِي قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ، فَلَمَّا سَقَاهُ، قَالَ: لَوْ عَرَفْتَ مِنْ أَنَا لَأَزْدَدْتُ فِي كِرَامَتِي، فَقَالَ لَهُ: وَ مِنْ تَكُونُ؟ قَالَ: أَنَا خَلِيفَةُ الْمُسْلِمِينَ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ.

را به زمین زد تا به جهنم فرستاد.

(۱) و چون ندمای او - که ده نفر بودند - به جستجوی او رفتند اسب او را یافتند که پای یزید در رکاب آن مانده بود. لشکریان او چون از مرگش آگاه شدند صدای ناله ایشان بلند شد و به دمشق باز گشتند.

مؤلف گوید: هلاکت یزید را به گونه های دیگری نیز نقل کرده اند که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری شد. [کتاب شرح الثار، ص ۲۲]

کیفر و عذاب قاتلین امام حسین علیه السلام در قیامت

(۲) مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون، با سند خود، از حضرت رضا،

ص: ۵۶۶

۱- (۱) فقال الرجل: أنت والله قاتل الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام - يا عدو الله - . ثم نهض ليلزمه فنفر الفرس من تحته فرمى به عن مستتر، فعلقت رجله بالركاب فجعل الفرس كلما رآه خلفه نفر. فلم يزل كذلك إلى أن مزقه و عجزل الله بروحه إلى النار و كان له عشره ندماء لا يفارقونه و لا يفارقهم و يأمنهم على حريمه و أولاده و ماله فاقتحموا الطريق الذى سلك فيه ليعرفوا خبره فوجدوا الفرس و فخذته معلق بالركاب. فرفعت الصيحه فى المعسكرين، فرجعوا إلى دمشق... [شرح الثار ص ۲۲].

۲- (۲) إلى هنتم ما اردناه من كتاب جزاء قتله سيد الشهداء عليه السلام . شده عذاب قاتلى الحسين عليه السلام قال فى العيون: بالأسانيد الثلاثة، عن الرضا، عن آباءه: قال رسول الله صلى الله عليه و آله : إن قاتل الحسين بن علي عليهما السلام فى تابوت من نار، عليه نصف عذاب أهل الدنيا، و قد شد يده و رجلاه بسلاسل من نار، منكس فى النار، حتى يقع فى قعر جهنم، و له ريح يتعوذ أهل النار إلى ربهم من شده تنه، و هو فيها خالد ذاتق العذاب الأليم، مع جميع من شايع على قتله، كلما نضجت جلودهم بدّل عزوجلّ عليهم الجلود [غيرها] حتى يذوقوا العذاب الأليم لا يفتر عنهم ساعه. و يسقون من حميم جهنم، فالويل لهم من عذاب النار. (العيون، ج ۲/۴۷).

از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «قاتل حسین بن علی علیهما السلام در تابوتی از آتش خواهد بود و عذاب او به اندازه نصف عذاب اهل جهنم می باشد و روز قیامت دست ها و پاهای او را با زنجیرهای آتشین می بندند و از سر در آتش می افکنند تا به قعر جهنم فرود آید و اهل دوزخ از بوی او به خدای خود پناه می برند. او و کسانی که بر کشتن امام حسین علیه السلام اجتماع نمودند همیشه در عذاب دردناک جهنم به سر می برند و چون پوست بدن های آنان به آتش می سوزد خداوند عزوجل پوست تازه ای بر بدن های آنان می رویاند تا همواره عذاب دردناک دوزخ را بچشند.»

(۱) و فرمود: «موسی بن عمران علیه السلام به خدای خود گفت: پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفت تو او را ببخش. پس به او خطاب شد: ای موسی! اگر نسبت به اولین و آخرین از من سؤال کنی، تو را اجابت خواهم نمود؛ جز قاتل حسین بن علی علیهما السلام که

ص: ۵۶۷

۱- (۱) و قال فی العیون: بهذا الاسناد قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله إنَّ موسی بن عمران علیه السلام سأل ربّه عزّوجلّ فقال: یا ربّ إنّ أخی هارون مات فاغفر له، فأوحی الله عزّوجلّ إلیه: یا موسی لو سألتنی فی الأوّلین و الآخیرین لأجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علیّ فأنّی أنتقم له من قاتله. (العیون ج ۲/۴۷)

شفاعت کسی را در باره او نمی پذیرم و از او انتقام خواهم گرفت.»

نسب قاتلین امام حسین علیه السلام

(۱) علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار، از کتاب الزام الناصب و غیره نقل نموده که دختر بجدل کلبیه (از قبیله بنی کلاب)، به نام میسون، غلام پدر خود را به [زنای با] خود دعوت نمود و از آن به یزید ملعون باردار شد و نسابه کلبی در شعر خود به این قصه اشاره نموده است و می گوید: اگر روزگار به ما کشتار ترک و مرگ های آن چنانی را نشان داد، یزید و عیدالله زنازاده نیز در کربلا فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند!

(۲) سپس می گوید: مقصود شاعر از کلمه «دعی» عیدالله زیاد ملعون است که

ص: ۵۶۸

۱- (۱) نسب قاتلی الحسین علیه السلام قال فی البحار: تذنیب: قال مؤلف کتاب إلزام النواصب و غیره: إن میسون بنت بجدل الکلبیه أمکت عبد أبيها عن نفسها، فحملت یزید لعنه الله و إلى هذا أشار النسابة الکلبی بقوله: فان یکن الزمان أتى علينا بقتل الترك و الموت الوحی فقد قتل الدعی و عبد کلب بأرض الطف أولاد النبی

۲- (۲) أراد بالدعی عیدالله بن زیاد لعنه الله فان أباه زیاد بن سمیه كانت أمه سمیه مشهوره بالزنا، و ولد علی فراش أبی عید عبد بنی علاج من ثقیف فادعی معاویه أن أباسفیان زنی بأم زیاد فأولدها زیاد، و أنه أخوه، فصار اسمه الدعی و كانت عائشه تسمیه زیاد بن أبیه لأنه لیس له أب معروف، و مراده بعبد کلب: یزید بن معاویه، لأنه من عبد بجدل الکلبی.

پدر او زیاد فرزند سمیه بود و او مشهور به زنا بود و زیاد بر فراش ابی عبید، غلام بنی علاج، از قبیله ثقیف به دنیا آمد و معاویه ادعا می نمود که پدرش (ابوسفیان) با مادر زیاد زنا کرده و زیاد به وجود آمده و لذا معاویه، عبیدالله را برادر خود می دانست و از این رو «دعی» نام گرفت و عایشه همیشه در باره زیاد می گفت:

«این فرزند پدرش می باشد» و این بدین علت بود که زیاد پدر شناخته شده ای نداشت و مراد شاعر از «عبدکلب»، یزید بن معاویه است که از غلام بجدل کلبی به وجود آمده است.

(۱) سپس می گوید: و اما عمر سعد ملعون، پس اهل انساب پدر او سعد را به غیر ابی وقاص نسبت داده اند و گفته اند: سعد فرزند مردی از بنی عذره می باشد که با مادر سعد رابطه زنا داشته است و گواه این مطلب سخن معاویه ملعون است که در پاسخ سعد - که به معاویه می گفت:

من سزاوارتر از تو به خلافت و امارت هستم - گفت: بنی عذره [اشاره به نسب و زنازاده بودن سعد] چنین چیزی را برای تو نمی پسندند. و سپس شرطه ای

ص: ۵۶۹

۱- (۱) و أمّا عمر بن سعد لعنه الله فقد نسبوا أباه سعدا إلى غیرأبيه و أنه من رجل من بنی عذره كان حَدَنَا لأمّه، و يشهد بذلك قول معاویه لعنه الله حين قال سعد لمعاویه: أنا أحقّ بهذا الامر منك فقال له: معاویه یأبی عليك ذلك بنوعذره، و شرط له. روی ذلك النوفلی بن سلیمان من علماء السنّه، و يدلّ علی ذلك قول السید الحمیری: قدما تداعوا رنیما ثمّ سادهم لولا خمول بنی سعد لماسادوا(البحار ج ۴۴/۳۰۹)

برای او رها کرد.

این مطلب را نوفل بن سلیمان، از علمای اهل سنت، نقل نموده؛ چنان که سید حمیری نیز در شعر خود به آن اشاره کرده و می گوید:

قدما تداعوا زینما ثم سادهم لولا خمول بنی سعدٍ لما سادوا

ارزش والای زیارت امام حسین علیه السلام

خدا و پیامبران و ملائکه به زیارت امام حسین علیه السلام می روند

(۱) صاحب کتاب کامل الزیارات از اسحاق بن عمار نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هیچ پیامبری در آسمان ها و زمین نیست جز آن که از خداوند درخواست زیارت امام حسین علیه السلام را می کند و همیشه عده ای از آنان در حال نزول و دخول حرم او هستند و عده ای در حال خروج و صعود می باشند.»

(۲) در همان کتاب از ابن سنان نقل شده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که

ص: ۵۷۰

۱- (۱) زیاره الانبیاء للحسین بن علی علیهما السلام ۱- فی کامل الزیارات: حدّثنی الحسن بن عبداللّه عن ابیه عن الحسن بن محبوب عن اسحق بن عمار قال: سمعت ابا عبداللّه علیه السلام یقول: لیس نبی فی السموات و الارض الا یسئلون اللّه تعالی ان یأذن لهم فی زیاره الحسین علیه السلام ففوج ینزل و فوج یصعد.

۲- (۲) حدّثنی محمّد بن عبداللّه الحمیری عن ابیه عن هارون بن مسلم عن عبدالرحمن بن الأشعث عن عبداللّه بن حمّاد الانصاری عن ابن سنان عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: سمعته یقول: قبر الحسین بن علیّ صلوات اللّه علیه عشرون ذراعا مکسّرا روضه من ریاض الجنّه و فیه معراج الملائکه الی السماء و لیس من ملک مقرب ولا نبی مرسل الا و هو یسئل اللّه ان یزوره ففوج بهبط و فوج یصعد.

می فرمود: «قبر امام حسین علیه السلام ده متر در ده متر مساحت دارد و آن باغستانی از باغستان های بهشت است و ملائکه از همان نقطه صعود [و نزول] می کنند و هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسلی نیست جز این که از خداوند درخواست زیارت او را می کند و پیاپی وارد حرم آن حضرت می شوند و خارج می گردند.»

(۱) ۳- در همان کتاب از صفوان جمال نقل شده که گوید: هنگامی که امام صادق علیه السلام به «حیره» آمد از من پرسید: قبر جدم حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟» گفتم: فدای شما شوم! آیا شما آن قبر را زیارت می کنید؟ فرمود: «چگونه او را زیارت نمی کنم در حالی که خدا او را در هر شب جمعه زیارت می کند [؛ یعنی رحمت و اسعه و فضل عمیم او در هر شب جمعه شامل او و زوار او می گردد] [و رحمت] او همراه ملائکه و انبیا و اوصیا و حضرت محمد صلی الله علیه و آله که افضل انبیاست و ما که افضل اوصیا هستیم در هر شب جمعه بر او وارد می شود.»

صفوان گوید: گفتم: فدای شما شوم! شما او را در هر [شب] جمعه زیارت

ص: ۵۷۱

۱- (۱) ۳- حدّثی ابی واخی و جماعه مشایخی عن محمّد بن یحیی و احمد بن ادریس عن حمدان بن سلیمان النیسابوری عن عبد الله بن محمّد الیمانی عن منیع بن حجاج عن یونس عن صفوان الجمال قال: قال لی ابو عبد الله علیه السلام لما اتی الحیره: هل لک فی قبر الحسین علیه السلام؟ قلت: و تزوره جعلت فداک قال: و کیف لا ازوره والله یزوره فی کلّ لیله جمعه یهبط الملائکه الیه و الانبیاء و الاوصیاء و محمّد افضل الانبیاء و نحن افضل الأوصیاء فقال صفوان جعلت فداک فتزوره فی کلّ جمعه حتّی تدرک زیاره الربّ قال نعم یا صفوان الزم ذلك یکتب لک زیاره قبر الحسین علیه السلام و ذلك تفضیل و ذلك تفضیل.
(الکامل، ص ۱۱۳)

می کنید که به زیارت خداوند نایل شوید؟ فرمود: «آری، ای صفوان! تو نیز آن را ترک مکن تا زیارت امام حسین علیه السلام [همراه برکات و رحمت الهی] برای تو نوشته شود.» سپس دوبر مرتبه فرمود: «این فضیلت بزرگی است! این فضیلت بزرگی است!»

ملائکه آسمان ها و زمین قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می کنند

(۱)۱- در کتاب کامل الزیارات از داود رقی نقل شده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند هیچ مخلوقی را به اندازه ملائکه خلق نفرموده و در هر شب هفتاد هزار آنان فرود می آیند و تا صبح گرد کعبه طواف می کنند و چون صبح شود نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می روند و بر او سلام می کنند. سپس نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می روند و بر او سلام می کنند، و بعد از آن نزد قبر امام حسین علیه السلام

ص: ۵۷۲

۱- (۱) زیاره الملائکه الحسین بن علیّ علیهما السلام ۱- و عنه عن ابيه عن الحسن بن محبوب عن داود الرقی قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ما خلق الله خلقا اكثر من الملائکه و انه ينزل من السماء كل مساء سبعون الف ملك يطوفون بالبيت الحرام ليلتهم حتى اذا طلع الفجر انصرفوا الى قبر النبي صلی الله علیه و آله و آله فيسلمون عليه ثم يأتون قبر امير المؤمنين عليه السلام فيسلمون عليه ثم يأتون قبر الحسين عليه السلام فيسلمون عليه ثم يرجون الى السماء قبل ان تطلع الشمس. ثم تنزل ملائکه النهار سبعون الف ملك فيطوفون بالبيت الحرام نهارهم حتى اذا غربت الشمس انصرفوا الى قبر رسول الله صلی الله علیه و آله فيسلمون عليه ثم يأتون قبر امير المؤمنين عليه السلام فيسلمون عليه ثم يأتون قبر الحسين عليه السلام فيسلمون عليه ثم يرجون الى السماء قبل ان تغيب الشمس.

می روند و بر او سلام می کنند و قبل از طلوع خورشید به آسمان بر می گردند.

سپس ملائکه مربوط به روز نیز که هفتاد هزار هستند فرود می آیند و تا غروب آفتاب گرد کعبه طواف می کنند و سپس نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می روند و بر او سلام می کنند، و بعد از آن نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می روند و بر او سلام می کنند، و در نهایت نزد قبر امام حسین علیه السلام می روند و بر او سلام می کنند و قبل از غروب خورشید به آسمان باز می گردند.»

(۱) ۲- در همان کتاب از اسحاق بن عمار نقل شده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من در شب عرفه در حرم امام حسین علیه السلام مشغول نماز بودم و دیدم حدود پنجاه هزار نفر از اشخاص نیکو صورت و با طراوت و معطر در آن جا مشغول نماز هستند و چون طلوع فجر رسید و من به سجده رفتم و سر از سجده برداشتم دیدم هیچ کدام از آنها نیستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «پنجاه هزار از ملائکه [برای یاری امام حسین] فرود آمدند و چون دیدند او به شهادت رسیده به آسمان باز گشتند. پس به آنان خطاب

ص: ۵۷۳

۱- (۱) ۲- حدیثی ابی رحمه الله تعالی عن سعد بن عبدالله عن بعض اصحابه عن احمد بن قتیبه الهمدانی عن اسحق بن عمار قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أتى كنت بالحائر ليله عرفه و كنت أصلى و ثم نحوون خميس الف من الناس جميله وجوههم طيبه و اقبلوا يصلون الليله اجمع فلما طلع الفجر سجدت ثم رفعت رأسي فلم ارنهم احدا فقال لي ابو عبدالله عليه السلام: انه مَرَّ بالحسين عليه السلام خمسون الف ملك و هو يقتل فخرجوا الى السماء فوحى الله تعالى اليهم مررتم بآبن حبيبي و هو يقتل فلم تنصروه فاهبطوا الى الارض فاسكنوا عند قبره شعثا غربا الى يوم تقوم الساعة.

شد که به طرف فرزند حبیب من رفتید و او را کشته دیدید و نتوانستید او را یاری کنید؟ پس باز به زمین برگردید و تا قیامت به حالت غبارآلود و پریشان نزد قبر او ساکن شوید [و برای او گریه کنید].»

دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام به زوّار امام حسین علیه السلام

(۱) مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات از معاویه بن وهب نقل نموده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «زیارت امام حسین علیه السلام را از ترس دشمن ترک نکن؛ چرا که هر کس زیارت او را ترک کند به حسرت مبتلا می شود؛ به گونه ای که آرزو می کند ای کاش قبر او نزد آن حضرت می بود.»

سپس فرمود: «آیا دوست نمی داری که خدا تو را در میان زوّار آن حضرت ببیند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و امامان دیگر علیهم السلام در حق تو دعا کنند؟!»

۲- در همان کتاب از معاویه بن وهب نقل شده که گوید: در مدینه اجازه

ص: ۵۷۴

۱- (۱) دعاء رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الائمه لزوار حسین علیهم السلام ۱- قال فی کامل الزیارات: حدّثنی ابی رحمه الله و محمّد بن عبد الله و علی بن الحسین و محمّد بن الحسن رحمهم الله جمیعا عن عبد الله بن جعفر الحمیری عن موسی بن عمر عن حسان (کذا فی نسخ الكتاب و فیما نقل عنه لکن الصحیح کما فی الکافی غسان البصری بقرینه موسی بن عمرو معاویه بن وهب فما فی النسخ تصحیف کمالا یخفی) البصری عن معاویه بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی یا معاویه لاتدع زیاره قبر الحسین علیه السلام لخوف فانّ من ترک زیارته رای من الحسره ما یتمنی انّ قبره کان عنده اما تحبّ ان یری الله شخصک و سوادک فیمن یدعوله رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الائمه علیهم السلام؟.

خواستم که وارد منزل امام صادق علیه السلام شوم و چون به من اجازه داده شد و وارد شدم دیدم امام صادق علیه السلام در مصلای خود به نماز ایستاده است، منتظر او نشستم تا نماز او تمام شود. در همان حال از او شنیدم که در مناجات خود می فرمود:

«ای خدایی که ما را به کرامت مخصوص نمودی و به ما وعده شفاعت دادی و ما را اوصیای پیامبر خود صلی الله علیه و آله قرار دادی و علوم گذشته و آینده را به ما عطا فرمودی و دل های مردم را به سوی ما متوجه ساختی! مغفرت و آمرزش خود را شامل حال من و برادرانم و زوار قبر حسین علیه السلام گردان؛ چرا که زوار آن حضرت اموال خود را صرف نمودند و بدن های خویش را به تعب انداختند، و نیت آنان جز احترام و احسان به ما و امید به ثواب تو و خشنود نمودن رسول تو و امتثال امر ما و خشمناک کردن دشمن ما نبود.

(۱)خدایا، رضوان خود را شامل آنان بگردان و آنان را در شب و روز از خطرها

ص: ۵۷۵

۱- (۱)۲- و بهذا الاسناد عن موسى بن عمر عن حسان البصری عن معوية بن وهب قال استأذنت علی ابی عبد الله علیه السلام فقیل لی ادخل فدخلت فوجدته فی مصلاه فی بینه فجلست حتی قضی صلوته فسمعته یناجی ربّه و هو یقول: اللّهم یا من خصنا بالکرامه و وعدنا بالشفاعه و خصینا بالوصیّه و اعطانا علم ما مضی و علم ما بقی و جعل افئده من الناس تهوی الینا اغفر لی ولأخوانی و زوار قبرابی الحسین الذین انفقوا اموالهم و اشخصوا ابدانهم رغبه فی بزنا و رجاء لما عندک فی صلتنا و سرورا دخلوه علی نبیک و اجابه منهم لأمرنا و غیظا ادخلوه علی عدونا ارادوا بذلک رضاک فکافهم عنا بالرضوان و اکلاهم باللیل و النهار و اخلف علی اهالیهم و اولادهم الذین خلّفوا باحسن الخلف و اصحبهم و اکفهم شرّ کلّ جبار عنید و کلّ ضعیف من خلقک و شدید و شرّ شیاطین الانس و الجنّ و اعطهم افضل ما املوا منک فی غربتهم عن اوطانهم و ما اثرونا به علی ابنائهم و قراباتهم اللّهم انّ اعدائنا عابوا علیهم بخروجهم فلم ینهمم ذلک عن الشخوص الینا خلافا منهم علی من خالفنا. فارحم تلك الوجوه التي غيّرتها الشمس و ارحم تلك الأعین التي جرت دموعها رحمه لنا و ارحم تلك القلوب التي جزعت و احترقت لنا و ارحم تلك الصرخه التي كانت لنا

حفظ فرما و اهل و عیال آنان را از شر جیّاران و شیاطین انس و جن محافظت نما و حاجات آنان را فراتر از خواسته و آرزویشان برآورده ساز؛ چه، آن که آن ها از وطن خویش صرف نظر نمودند و ما را بر فرزندان و خویشان و اهل خود مقدم داشتند و به زیارت ما آمدند. خدایا، تو آگاهی که دشمنان ما آنان را سرزنش نمودند ولی آنان آن ملامت ها را به دوش گرفتند و از زیارت ما خودداری نکردند.»

خدایا به گونه هایی که در راه زیارت حضرت سیدالشهدا از تابش خورشید دگرگون گشته و به دیدگانی که از ترحم بر ما اشک ریخته و به دل ها و قلب هایی که برای ما سوخته و نالیده و به ناله و شیون هایی که برای مصایب ما انجام شده رحم کن!

خدایا، من آن بدن ها و نفوس را نزد تو امانت می سپارم تا تو آنها را نزد حوض کوثر، هنگام عطش بزرگ پاداش دهی و از کوثر سیراب نمایی.»

(۱) ابن وهب گوید: امام صادق علیه السلام پیوسته این دعاها را در حال سجده می خواند

ص: ۵۷۶

۱- (۱) اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتودعك تلک الأ- بدان و تلک الأنفس حتّى توفّيهم على الحوض يوم العطش الأكبر فما زال يدعو و هو ساجد بهذا الدعاء فلما انصرف قلت: جعلت فداك لو انّ هذا الذى سمعت منك كان لمن لا يعرف الله عزّوجلّ لظننت انّ النار لا تطعم منه شيئا ابدا و الله لقد تمّيت اِنّي كنت زرتّه و لم احجّ فقال لى: ما اقربك منه فما الذى يمنعك من زيارته؟! ثمّ قال: يا معاويه لم تدع ذلك قلت جعلت فداك لم ارانّ الأمر يبلغ هذا كلّه فقال: يا معاويه من يدعو لزواره فى السماء اكثر ممّن يدعولهم فى الارض.

و چون سر مبارک از سجده برداشت، من به آن حضرت گفتم: فدای شما شوم! به گمان من، اگر این دعاهایی را که از شما شنیدم برای کافر می کردید هرگز آتش نزدیک او نمی شد. به خدا سوگند، آرزو کردم که ای کاش حج نرفته بودم و به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شده بودم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «چقدر قبر او به تو نزدیک است! چه چیز مانع توست که به زیارت او بروی؟!» سپس فرمود: «ای معاویه بن وهب! برای چه به زیارت جدم نمی روی؟» گفتم: فدای شما شوم! نمی دانستم زیارت او این اندازه فضیلت دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای معاویه بن وهب! بدان که اهل آسمان ها بیش از اهل زمین به زوار حسین علیه السلام دعا می کنند!»

(۱) ۲- در همان کتاب از معاویه بن وهب نیز نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به

ص: ۵۷۷

۱- (۱) ۲- حدیثی ابی رحمه الله عن سعد بن عبدالله عن موسى بن عمر عن حسن البصری عن معاویه بن وهب عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال یا معاویه لاتدع زیاره الحسین لخوف فان من تركه رأى من الحسره ما یتمنا ان قبره كان عنده اما تحب ان یرى الله شخصک و سوادک فیمن یدعوله رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الائمه علیهم السلام؟ اما تحب ان تكون ممن ینقلب یالمغفره لمامضی و یغفر لک ذنوب سبعین سنه؟ اما تحب ان تكون ممن یرج من الدنیا و لیس علیه ذنب تتبع به؟ اما تحب ان تكون غدا ممن یصافحه رسول الله صلی الله علیه و آله؟ (الکامل، ص ۱۱۸).

من فرمود: «ای معاویه بن وهب! زیارت امام حسین علیه السلام را برای ترس از دشمن ترک مکن؛ چرا که هرکس زیارت او را ترک کند چنان حسرت و ندامتی پیدا خواهد نمود که آرزو می کند ای کاش قبر او نزد امام حسین علیه السلام می بود.»

سپس فرمود: «آیا دوست نمی داری که خدا تو را در میان زائرین آن حضرت مشاهده کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و امامان دیگر علیهم السلام در حق تو دعا کنند و چون از زیارت او باز می گردی از کسانی باشی که گناهان گذشته او آمرزیده شده و خداوند گناه هفتاد سال او را بخشیده باشد؟ آیا دوست نمی داری که چون از دنیا می روی گناهی بر تو نباشد و روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو مصافحه کند؟»

ارزش زیارت امام حسین علیه السلام و دستور سکوت در هنگام زیارت او

در کتاب کامل الزیارات (ص ۸۶) از محمدحمیری، از پدرش علی بن محمد بن سالم، از عبدالله بن حماد بصری، از عبدالله اصم، از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود: «هنگامی که امام حسین علیه السلام را زیارت می کنید سخنی [بین آن] جز سخن خیر نگویید همانا ملائکه شب و روز - که مراقب اعمال مردم هستند - با ملائکه حرم امام حسین علیه السلام ملاقات می کنند و چون با آنان مصافحه می نمایند آنها از شدت گریه پاسخ نمی دهند. پس ملائکه شب و روز منتظر می مانند تا وقت ظهر شود و یا صبح روشن گردد و ملائکه حائر حسینی با آنان سخن گویند

و از مسایل آسمان سؤال کنند.

ملائکه حائر در غیر این دو وقت با کسی سخن نمی گویند و از گریه و دعا سست نمی شوند و تنها در این دو وقت با ملائکه آسمان ملاقات می کنند و در همان دو وقت نیز هرگز از سخن شما که زوّار امام حسین علیه السلام هستید غافل نیستند و چون شما سخن بگویید تمام توجه آنان به شما خواهد بود.»

گفتم: فدای شما شوم! ملائکه حائر از ملائکه حفظه سؤال می کنند یا ملائکه حفظه از ملائکه حائر سؤال می نمایند؟

امام علیه السلام فرمود: «ملائکه حائر از ملائکه حفظه سؤال می کنند؛ چرا که ملائکه حائر از حرم مطهر خارج نمی شوند ولی ملائکه حفظه پیاپی در حال نزول و صعود می باشند.»

گفتم: ملائکه حائر از ملائکه حفظه چه چیزی می پرسند؟

امام علیه السلام فرمود: «ملائکه حفظه وقتی عروج می کنند به ملک مأمور هوا به نام اسماعیل برخورد می نمایند و گاهی به رسول خدا در حالی که فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و امامان گذشته نزد آن حضرت جمع شده اند نیز برخورد می کنند، آن بزرگواران ضمن پرسش از برخی مسایل، از احوال زوّار امام حسین علیه السلام نیز سؤال می کنند. پس به ملائکه حفظه می فرمایند: به زایرین امام حسین علیه السلام نسبت به دعای خود در حق آنان بشارت دهید ملائکه حفظه می گویند: ما چگونه آنان که سخن ما را نمی شنوند بشارت دهیم؟ آن بزرگواران می فرمایند: از خداوند برای آنان برکت طلب کنید و سلام و دعای ما را به آنان برسانید که آن بشارت بزرگی است برای ایشان و چون زوّار امام حسین علیه السلام از حرم خارج می گردند با بال های خود آنان را احاطه کنید به گونه ای که احساس کنند شما آنان را احاطه کرده اید. البته ما آنان را

نزد خداوندی که حافظ امانات است به امانت می سپاریم [تا خداوند آنان را محافظت فرماید].»

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر زوّار امام حسین علیه السلام و دیگران می دانستند که در پاداش زیارت آن حضرت چه برکت و خیری نهفته است برای سبقت به زیارت آن حضرت به روی یکدیگر شمشیر می کشیدند و اموال خود را برای درک زیارت او می فروختند.

همانا فاطمه علیها السلام چون به زوّار امام حسین علیه السلام نظر می کند - در حالی که در کنار او هزار پیامبر و هزار صدّیق و هزار شهید و از کروبتین و ملائکه آسمان ها هزار هزار او را در گریه بر امام حسین علیه السلام همراهی می کنند - از او ناله ای بلند خواهد شد که همه ملائکه آسمان ها از ناله او گریان خواهند گشت و به او ترحم خواهند نمود و او آرام نخواهد گردید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید و بفرماید: فرزند عزیزم! تو جمیع ملائکه آسمان ها را گریان نمودی و از تسبیح و تقدیس پروردگار باز داشتی! بس کن ناله خود را تا آنان به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول باشند! همانا خداوند اراده خود را به عمل خواهد رساند.»

امام صادق علیه السلام آن گاه فرمود: «همانا فاطمه علیها السلام به شما که مشغول زیارت امام حسین علیه السلام هستید نظر می کند و از خداوند برای زوّار فرزند خود هر خیری را طلب می فرماید.»

سپس فرمود: «از زیارت امام حسین علیه السلام خودداری نکنید که برکت و ثواب زیارت آن حضرت قابل شماره نیست.»
(بحار ج ۴۵/۲۲۴)

وجوب زیارت امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام

(۱) ۱- در کتاب کامل الزیارات از محمد بن مسلم نقل شده که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «به شیعیان ما بگویید که به زیارات امام حسین علیه السلام بروند؛ چرا که زیارت او بر هر مؤمنی که معتقد به امامت اوست و او را امام من عندالله می داند واجب و لازم است.»

۲- در همان کتاب از وُشّا نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «برای هر امامی عهد و پیمان و حقی بر گردن شیعیان و دوستان اوست که وفای به آن واجب و تمامیت و حسن ادای آن به زیارت قبور آنهاست.»

«سپس فرمود: «کسانی که از روی علاقه و تصدیق به دستورات آنان به زیارت قبورشان بروند روز قیامت مورد شفاعت آنان واقع خواهند شد.»

ص: ۵۸۱

۱- (۱) وجوب زیاره الحسین و الأئمه علیهم السلام علی کلّ مؤمن و مؤمنه ۱- و فی کامل الزیارات: حدّثنی ابی و محمد بن الحسن عن الحسن بن متیل و قال محمد بن الحسن و حدّثنی محمد بن الحسن الصّیّفار جمیعاً عن احمد بن ابی عبدالله البرقی قال حدّثنا الحسن بن علی بن فضال قال حدّثنی ابویوب ابراهیم بن عثمان الخزاز عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال مرواشیعتنا زیاره قبر الحسین علیه السلام فانّ اتیانہ مفترض علی کلّ مؤمن یقرّ للحسین علیه السلام بالأمامه من اللّٰه عزّوجلّ.

(۱)۳- در همان کتاب از امّ سعید احمسیه نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «آیا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت نموده ای؟ گفتم: آری. فرمود: «او را زیارت کن که زیارت امام حسین علیه السلام بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است.»

(۲)۴- در همان کتاب از عبدالرحمان بن کثیر نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «اگر یکی از شما در تمام عمر خود به حج خانه خدا برود و به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف نشود همانا حق واجبی از حقوق خدا و رسول او صلی الله علیه و آله را ترک نموده است؛ چرا که حق امام حسین علیه السلام فریضه الهی است و بر هر مسلمانی [چه زن و چه مرد] واجب است.»

ص: ۵۸۲

۱- (۱)۳- حدّثنی محمّد بن ابی جعفر الرزّاز قال حدّثنی محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب عن ابی داود المسترق عن امّ سعید الأحمسیه عن ابی عبد الله علیه السلام قالت: قال لی: یا امّ سعید تزورین قبر الحسین؟ قالت: قلت: نعم فقال لی: زوریه فانّ زیاره قبر الحسین واجبه علی الرجال و النساء

۲- (۲)۴- حدّثنی ابی و محمّد بن الحسن رحمهم الله جمیعا عن الحسن بن متیل عن الحسن بن الکوفی عن علی بن حسان الهاشمی عن عبدالرحمن بن کثیر مولى ابی جعفر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: لو أنّ احدکم حجّ دهره ثمّ لم یزر الحسین بن علی علیه السلام لکان تارکا حقاً من حقوق الله و حقوق رسول الله صلی الله علیه و آله لأنّ حقّ الحسین فریضه من الله واجبه علی کلّ مسلم.

ثواب زائر امام حسین علیه السلام و کسی که از زیارت او ممنوع گردیده

(۱) در کتاب کامل الزیارات از هشام بن سالم نقل شده که گوید: شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا پدرتان (امام حسین علیه السلام) را باید زیارت نمود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «آری. نماز نیز باید نزد قبر او خوانده شود لکن باید مقدم بر قبر او نماز خوانده نشود.»

تا این که پرسید: ثواب زیارت او چیست؟ فرمود: «اگر از او پیروی کند ثواب او بهشت می باشد.»

(۲) پرسید: اگر از زیارت او اعراض شود چگونه است؟ فرمود: «در قیامت برای

ص: ۵۸۳

۱- (۱) ثواب من زار الحسین علیه السلام بنفسه او جهّزّ الیه نفسه و مُنِع منه ۱- و باسناده عن الاصمّ قال حدّثنا هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل قال: اتاه رجل فقال له یابن رسول الله هل یزار والدک قال: فقال: نعم و یصلّی عنده و قال: یصلّی خلفه و لا یتقدّم علیه قال: فما لمن اتاه؟ قال: الجنّه ان کان یأتّم به قال: فما لمن ترکه رغبه عنه؟ قال: الحسره یوم الحسره قال: فما لمن اقام عنده: قال کلّ یوم بالف شهر قال: فما للمنفق فی خروجه الیه و المنفق عنده؟ قال: درهم بالف درهم قال: فما لمن مات فی سفره الیه؟ قال: تشییعه الملائکه و تأتیه بالحنوط و الکسوه من الجنّه و تصلّی علیه اذ کفنّ و تکفنه فوق اکفانه و تفرش له الریحان تحته و تدفع الارض حتی تصوّر من بین یدیه مسیره أمیال و من خلفه مثل ذلک و عند راسه مثل ذلک و عند رجليه مثل ذلک و یفتح له باب من الجنّه الی قبره و یدخل علیه روحها و ریحانها حتّی تقوم الساعه قلت: فما لمن صلّی عنده؟ قال: من صلّی عنده رکعتین. لم یسئل الله تعالی شیئا الاّ اعطاه ایاه قلت: فما لمن اغتسل من ماء الفرات ثمّ اتاه؟ قال: اذا اغتسل من ماء الفرات و هو یریده تساقطت عنه خطایاه کیوم و لدته امّه قال: قلت: فما لمن یجهّز الیه و لم یخرج لعلّه تصیبه قال:

پرسید: پاداش کسی که برای زیارت نزد او اقامت می کند چیست؟ فرمود: «هر روز آن ثواب هزار ماه عبادت دارد.»

پرسید: پاداش هزینه سفر و اقامت نزد او چیست؟ فرمود: «هر درهم آن ثواب هزار درهم را دارد.»

پرسید: پاداش کسی که در سفر زیارت او بمیرد چیست؟ فرمود: «ملائکه او را تشییع می کنند و حنوط و لباس بهشتی برایش می آورند و بر روی کفن او به او می پوشانند و بر او نماز می خوانند و کف قبر او را از گل و ریحان فرش می کنند و قبر او را از جنوب و شمال و مشرق و مغرب یک فرسخ وسیع می کنند، و دری از بهشت به قبر او گشوده می شود و تا قیامت از نسیم و گل های بهشتی استشمام می کند.»

هشام گوید: من به امام صادق علیه السلام گفتم: پاداش نماز نزد قبر او چیست؟ فرمود: «کسی که دو رکعت نماز نزد قبر او بخواند هر دعایی بعد از آن بکند مستجاب می شود.»

[\(۱\) گفتم: پاداش کسی که از آب فرات غسل کند و به زیارت او برود چیست؟](#)

ص: ۵۸۴

۱- (۱) يعطيه الله بكلّ درهم انفقته مثل احد من الحسنات و يخلف عليه اضعاف ما انفقته و يصرف عنه من البلاء ممّا قد نزل ليصبيه و يدفع عنه و يحفظ في ماله قال: قلت: فما لمن قتل عنده جار عليه سلطان فقتله؟ قال: اوّل قطره من دمه يغفر له بها كلّ خطيئه و تغسل طينته التي خلق منها الملائكة حتّى تخلص كما خلصت الانبياء المخلصين و يذهب عنها ما كان خالطها من اجناس طين اهل الكفر و يغسل قلبه و يشرح صدره و يملأ ايمانا فيلقى الله و هو مخلص من كلّ ما تخالطه الأبدان و القلوب و يكتب له شفاعه في اهل بيته و الف من اخوانه الحديث.

فرمود: «از گناهان خود پاک می شود مانند وقتی که از مادر متولد شده است.»

گفتم: پاداش کسی که خود را آماده زیارت او نموده باشد و مانعی برای او رخ دهد چیست؟ فرمود: «خداوند به هر دره‌می که هزینه نموده به اندازه کوه احد به او پاداش می دهد و در دنیا نیز چندین برابر آن را به او می دهد و بلاهایی که باید به او برسد را از او دفع می کند و مال او را حفظ می فرماید.»

گفتم: پاداش کسی که به زیارت او برود و سلطان ستمگری او را بکشد چیست؟ فرمود: «همین که نخستین قطره خون او به زمین ریخته شود همه گناهان او آمرزیده می شود و ملائکه طینت او را می شویند به گونه ای که همانند پیامبران خالص می گردد و از آلودگی های طینت اهل کفر پاکیزه می شود و قلب او نیز شسته می شود و سینه او گشوده می گردد و از ایمان پر می شود و چون خدا را ملاقات می کند از آلودگی های جسمی و قلبی پاکیزه خواهد بود.»

سپس فرمود: «و اجازه شفاعت از اهل بیت خود و هزار نفر از برادران او به او داده می شود.»

(۱)۲- در همان کتاب از عبدالله بکیر نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۵۸۵

۱- (۱)۲- و بهذا الأسناد عن الأصم عن عبدالله بن بکیر فی حدیث طویل قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: یابن بکیر ان الله اختار من بقاع الارض سته البيت الحرام و الحرم و مقابر الأنبياء و مقابر الأوصیاء و مقاتل الشهداء و المساجد التي یدکرفیها اسم الله یابن بکیر هل تدری ما لمن زار قبرابی عبدالله الحسین علیه السلام ان جهله الجاهل؟ ما من صباح الا و علی قبره هاتف من الملائکه ینادی یا طالب الخیر اقبل الی خالصه الله ترحل بالکرامه و تأمن الندامه یسمع اهل المشرق و اهل المغرب الا الثقلین و لا یبقی فی الارض ملک من الحفظه الا عطف علیه عند رقاد العبد حتی یسبح الله عنده و یسئل الله الرضا عنه و لا یبقی ملک فی الهوی یسمع الصوت الا اجاب یا التقدیس لله تعالی فتشتداً صوت الملائکه فیجیبهم اهل السماء السابعة فیسمع الله اصواتهم النبیین فیرحمون و یصلون علی الحسین علیه السلام و یدعون لمن زاره. انتهى ما فی کامل الزیارة.

«خداوند شش نقطه از زمین را انتخاب نموده و ارزشمند قرار داده است: ۱ کعبه؛ ۲ حرم؛ ۳ قبور پیامبران؛ ۴ قبور اوصیاء؛ ۵ قبور شهداء؛ ۶ مساجدی که نام خدا در آنها برده می شود.»

سپس فرمود: «می دانی پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟ اگر نادان ها نمی دانند، تو بدان که در هر صبحگاه ملکی از ملائکه از بالای قبر او ندا می کند: ای کسی که طالب خیر هستی! به زیارت قبر بنده خالص خدا بیا که اگر چنین کنی با کرامت الهی باز گردی واز ندامت و پشیمانی ایمن خواهی بود!

این ندا را تمام اهل عالم، جز جن و انس، می شنوند و همه ملائکه حافظین اعمال مردم نزد قبر او جمع می شوند و تسبیح خدا را می گویند و از خداوند برای زایر او که به خواب رفته درخواست رضا و خشنودی می کنند و هر ملکی بین آسمان و زمین این دعا را می شنود خدا را تقدیس می کند. پس صداهای ملائکه شدید می شود تا این که ملائکه آسمان اول نیز به تقدیس خداوند پاسخ می گویند و همین

طور تا صدای آنان به آسمان هفتم می رسد و پیامبران خدا علیهم السلام نیز می شنوند و از روی ترحم بر امام حسین علیه السلام صلوات می فرستند و در حق زوار او دعا می کنند.» این بود آنچه از کتاب کامل الزیارات راجع به ارزش زیارت امام حسین علیه السلام نقل گردید.

سخنان حضرت رضا علیه السلام در باره ایام محرم و روز عاشورا

(۱) ۱- مرحوم صدوق در کتاب امالی از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده که فرمود: «محرم ماهی بود که مردم در زمان جاهلیت ظلم و قتال رادر آن حرام می دانستند و [لکن] این امت ریختن خون ما و هتک حرمت ما و اسیر کردن ذریّه و زن های ما و آتش زدن خیمه ها و غارت کردن اموال ما را در این ماه حلال دانستند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در باره ما رعایت نکردند!»

سپس فرمود: «شهادت امام حسین علیه السلام چشم ما را گریان و اشک ما را جاری ساخت. در روز شهادت آن حضرت، عزیزان ما در کربلا ذلیل شدند و این حادثه تا قیامت برای ما مصیبت و بلا گردید. پس بر همه گریه کنندگان واجب است که بر

ص: ۵۸۷

۱- (۱) دخول شهر المحرم و حدیث الرضا علیه السلام ۱- قال الرضا علیه السلام انّ المحرم شهر کان اهل الجاهلیّه فیما مضی یحرمون فیهِ الظلم و القتال فاستحلّت فیهِ دماؤنا و هتکت فیهِ حرمتنا و سبی ذرارینا و نساؤنا و اضرمت النیران فی مضاربنا و انتهب منها ثقلنا و لم ترع لرسول الله صلی الله علیه و آله حرمة فی امرنا. إنّ یوم الحسین أقرح جفوننا و أسال دموعنا و أذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلاء و أورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء فعلى مثل الحسین فلیبک الباکون فانّ البکاء یحطّ الذنوب العظام.

چنین شهیدی اشک بریزید؛ چرا که گریه نمودن بر او گناهان بزرگ را می شوید.»

(۱) آن گاه فرمود: «پدرم موسی بن جعفر عادتشان براین بود که چون ماه محرم فرا می رسید کسی او را خندان نمی دید و حالت غم و اندوه بر او غالب بود و چون روز عاشورا فرا می رسید آن روز برای او روز گریه و اندوه و مصیبت بود و می فرمود: این همان روزی است که جدّ من امام حسین علیهما السلام در آن کشته شده است!»

(۲) ۲- علامه مجلسی در کتاب بحار از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده که فرمود: «هر کس روز عاشورا از کار کردن و اصلاح امر معاش خود صرف نظر کند خداوند حوایج دنیا و آخرت او را برآورده خواهد نمود و هر کس روز عاشورا برای او روز گریه و اندوه و مصیبت باشد خداوند روز قیامت را برای او روز شادی و سرور قرار می دهد و در بهشت چشم او به دیدار ما روشن می شود. و کسی که روز عاشورا را

ص: ۵۸۸

۱- (۱) ثم قال الرضا عليه السلام: كان أبي اذا دخل شهر المحرم لا يرى ضاحكا و كانت الكآبه تغلب عليه حتى تمضي منه عشره ايام فاذا كان اليوم العاشر كان ذلك اليوم يوم مصيبتيه و حزنه و بكائه و يقول هو اليوم الذي قتل فيه جدّي الحسين عليه السلام . (امالی الصدوق ص ۱۹۱، البحار ج ۴۴/۲۸۳)

۲- (۲) و قال الرضا عليه السلام: من ترك السعي في حوائجه يوم عاشوراء قضى الله له حوائج الدنيا و الآخره و من كان يوم عاشوراء يوم مصيبتيه و حزنه و بكائه جعل الله عزوجل يوم القيامة يوم فرحه و سروره و قرّت بنا في الجنان عينه، و من سمى يوم عاشوراء يوم برکه و ادّخر فيه لمنزله شيئا لم يبارك له فيما ادّخر و حشر يوم القيامة مع يزيد و عبیدالله بن زياد و عمر بن سعد لعنهم الله الى أسفل درك من النار. (المجالس السنیه، ص ۳۳، البحار ج ۴۴/۲۸۴)

روز برکت و تلاش بدانند و برای معاش خود در آن روز چیزی فراهم کند هرگز برای او مبارک نخواهد بود و روز قیامت با یزید و عبیدالله زیاد و عمر سعد لعنهم الله در پایین ترین جای جهنم محشور خواهد شد.»

مرحوم علامه سید محسن امین پس از نقل این روایت می گوید: بنی امیه روز عاشورا را روز شادی و فرح و عید خود می دانسته اند و این سنت بنی امیه بوده است و دیگران از روی جهالت و نادانی از آنان پیروی می کنند و گرنه هیچ مسلمانی در روز شهادت فرزند دختر پیامبر خود صلی الله علیه و آله که اگر آن حضرت زنده می بود برای فرزندش عزادار و گریان می بود خوشحال و مسرور نخواهد بود؛ در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان خود نیز برای مصایب امام حسین علیه السلام گریان بودند!

حضور دعبل خزاعی در ایام عاشورا خدمت حضرت رضا علیه السلام

(۱) - علامه مجلسی در کتاب بحار از دعبل خزاعی نقل نموده که گوید:

ص: ۵۸۹

۱- (۱) دخول دعبل الخزاعی علی الرضا علیه السلام فی ایام عاشوراء ۱- حکمی دعبل الخزاعی قال: دخلت علی سیدی و مولای علی بن موسی الرضا علیه السلام فی ایام عشر المحرم فرأيتہ جالساً جلسه الحزین الکئیب و اصحابه من حوله فلما رأنی مقبلاً قال لی مرحباً بک یا دعبل مرحباً بناصرنا بیده و لسانه، ثم اّنه وسع لی فی مجلسه و أجلسنی الی جانبه. ثم قال لی: یا دعبل أحبّ ان تنشدنی شعراً فانّ هذه الأیام أیام حزن کانت علینا اهل البیت و أیام سرور کانت علی أعدائنا خصوصاً بنی امیه، ثم إنّہ علیہ السلام نهض و ضرب سترنا بیننا و بین حرمه و أجلس اهل بیته من وراء الستر لیبکوا علی مصاب جدّهم الحسین علیه السلام ثم التفت إلیّ و قال لی: یا دعبل إرث الحسین فأنت ناصرنا و مادحنا ما دمت حیّاً فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت،

روزهای اول محرم خدمت مولای خودم حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسیدم. دیدم آن حضرت با حالتی مصیبت زده و پریشان با اصحاب خود نشسته است. چون نگاه او به من افتاد فرمود: «خوش آمدی. ای دعبل! تو با دست و زبان خود ما را یاری می کنی.» سپس برای من جایی باز نمود و من را در کنار خود نشانید و فرمود:

«من دوست می دارم که در این ایام که روزهای حزن و مصیبت ما خانواده است و دشمنان ما به ویژه بنی امیه در آن شاد بوده اند برای من مرثیه بخوانی.» سپس برخاست و پرده ای بین ما و خانواده خود قرار داد و آنان را پشت پرده نشانید تا برای مصایب جدّ خود امام حسین علیه السلام گریه کنند. سپس به من فرمود: «برخیز، ای دعبل و برای جدّ امام حسین علیه السلام مرثیه بخوان! ای دعبل، تو تا زنده هستی ناصر و مدح ما خواهی بود پس تا می توانی در یاری و نصرت ما کوتاهی مکن.»

(۱) دعبل می گوید: من چون این سخنان را از آن حضرت شنیدم پریشان و

ص: ۵۹۰

۱- (۱) قال دعبل: فاستعبرت و سالت عبرتی و أنشأت اقول: أفاطم لو خلت الحسين مجدلاً و قد مات عطشاناً بشطّ فرات إذا للظمت الخدّ فاطم عنده و أجريت دمع العين فی الوجنات أفاطم قومی یا ابنه الخیر و اندیبی نجوم سماوات بأرض فلاه قبور بکوفان و اخری بطیبه و اُخری بفحّ نالها صلواتی قبور بجنب النهر من أرض کربلا معرّسهم فیها بشطّ فرات توفّوا عطاشاً بالفرات فلیتنی توفیت فیهم قبل حین وفاتی إلى الله أشکو لوعه عند ذکرهم سقتنی بکأس الثکل و الفطعات سَأبکیهم ما حجّ لله راکب و ما ناح قمری علی الشجرات فیا عین بکیهم وجودی بعیره فقد آن للتسکاب و الهملات سَأبکیهم ما ذرّ فی الأفق شارق و نادى منادی الخیر للصلوات و ما طلعت شمس و حان غروبها و باللیل أبکیهم و بالغدوات (البحار ج ۴۵/۲۵۷)

گریان شدم و اشعار ذیل را انشاد نمودم:

ای فاطمه زهرا! چه حالی خواهی داشت اگر بینی فرزندت حسین را با لب تشنه گشته اند و بدن خون آلود او را در کنار فرات رها کرده اند؟! البته با دیدن او طاقت نخواهی آورد و به صورت خواهی زد و پریشان و گریان خواهی شد. پس ای فاطمه، ای دختر رسول خدا، برخیز و بر فرزندان خود که همانند ستارگان، پراکنده شده اند گریه کن. قبور فرزندان تو برخی در کوفه، برخی در مدینه و برخی در سرزمین فخر قرار گرفته است و برخی [از فرزندان] در کنار فرات تشنه لب جان داده اند؛ که ای کاش من نیز در میان آنان جان باخته بودم. درود و صلوات من بر آنان باد.

از دل سوخته خویش به خدا شکایت می برم؛ زیرا هرگاه آنان را به یاد می آورم به ناچار باید جام اندوه و پریشانی بنوشم و همیشه همراه هر ناله کننده ای بر آنان گریه کنم!

ای چشم، سخاوت کن و بر آنان اشک بریز که این روزها هنگامه ناله و پریشانی است. من تا آن هنگام که عالم بر پاست و خورشید طلوع و غروب می کند

ص: ۵۹۱

و منادی ندای نماز می دهد هر صبح و شام بر آنان گریه خواهم کرد.

(۱)۲- مرحوم صدوق در کتاب عیون با سند خود از عبدالسلام بن صالح هروی نقل نموده است که دعبل خزاعی در مرو و خراسان به حضرت رضا علیه السلام وارد شد و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ، من در باره شما خانواده قصیده ای سروده ام و سوگند یاد کرده ام که آن را برای احدی نخوانم تا برای شما بخوانم. پس حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: «آترا بخوان!» دعبل اشعار خویش را چنین آغاز نمود:

«مدارس آیات خَلَّتْ...» یعنی پس از غصب خلافت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او مکاتب وحی از تلاوت قرآن خالی و منازل وحی و خانه های تعلیم

ص: ۵۹۲

۱- (۱)۲- و فی عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ / ۱۵۴ و ۲۹۴ بسنده عن عبدالسلام بن صالح الهروی قال: دخل دعبل بن علی الخزاعی رحمه الله علی أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بمرو فقال له یا ابن رسول الله إني قد قلت فيكم قصیده و آلیت علی نفسی أن لا- أنشدها احدا قبلك فقال علیه السلام هاتها فأنشده: مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات فلما بلغ الی قوله: أرى فيهم فی غیرهم متقسما و أیدیهم من فيهم صفرات بکی ابوالحسن الرضا علیه السلام و قال له: صدقت یا خزاعی فلما بلغ الی قوله: إذا وتروا مَدُوا الی و اتریهم اكفأ عن الأوتار منقبضات جعل ابوالحسن علیه السلام یقلب کفیه و یقول: أجل و الله منقبضات، فلما بلغ الی قوله: لقد خفت فی الدنيا و أيام سعيها و انی لأرجو الأمن بعد وفاتی

و چون شعر او به این بیت رسید: «اری فیئهم فی غیرهم متقسّما...»؛ یعنی اینک اموال خاندان وحی بین دیگران تقسیم و دست آنان از اموال خویش خالی گردیده است؛ حضرت رضا علیه السلام گریان شد و فرمود: «راست گفتی، ای دعبل خزائی!»

و چون این بیت را قرائت نمود: «اذا وَتَرُوا مَیْدُوا الی وَاَتَرِبَهُمْ...» یعنی چون اموال و حقوق آنان غضب شد دست های آنان در برابر غاصبین و دشمنانشان بسته شد؛ حضرت دست های خویش را بالا و پایین نمود و فرمود: «آری، به خدا سوگند، دست های ما بسته شده و کاری از ما ساخته نیست.»

و چون دعبل این بیت را خواند: «لقد خفت فی الدنیا و اَیام سَعیها...»؛ یعنی من دوران زندگی خود را در تقیه و ترس از دشمن گذراندم و امید دارم که پس از مرگ و رفتن از دنیا در امن و امان باشم؛».

(۱) حضرت رضا علیه السلام فرمود: «خدا تو را از وحشت بزرگ قیامت ایمن دارد.»

سپس حضرت رضا علیه السلام یکصد دینار از سکه هایی را که به نام آن حضرت زده شده بود را به او دادند. دعبل عرض کرد: به خدا سوگند، من برای پول این جا نیامدم

ص: ۵۹۳

۱- (۱) قال الرضا علیه السلام آمنک الله یوم الفزع الأكبر. ثم اعطاه مائه دینار من الدنانیر المضروب علیها اسم الرضا علیه السلام فقال دعبل: و الله ما لهذا جئت و لا قلت هذه القصیده طعما فی شیء وردّ الصرّه و سأل ثوبا من ثیاب الرضا علیه السلام لیبتزک به فأنفذ الیه الرضا علیه السلام جبّه خزّ مع الصرّه فأخذهما دعبل و انصرف. (البحار ج ۴۵/۲۵۷) لا أضحک الله سنّ الدهر إن ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا مشرّدون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما لیس یُغتفر

و این قصیده را نیز به طمع مال دنیا نسرودم و سپس دینارها را برگرداند و درخواست کرد که آن حضرت پیراهن خود را به او بدهند که به آن تبرک جوید. حضرت رضا علیه السلام نیز جبه ای از خز را همراه آن دینارها به او برگرداندند و دعبل آنها را گرفت و مرخص شد. [سپس مردم هر دینار آن را به ده دینار از او خریدند و به آنها تبرک جستند].

جلوگیری متوکل عباسی از زیارت قبر امام حسین علیه السلام

(۱) شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی نقل کرده است: به متوکل عباسی خبر رسید که اهل روستاها نزد قبر امام حسین علیه السلام جمع می شوند و آن حضرت را زیارت می نمایند. پس متوکل لشکر سنگینی را فرستاد تا قبر امام علیه السلام را خراب کنند و مردم را از زیارت او باز دارند و این در سال دویست و سی و هفت هجری بود و

ص: ۵۹۴

۱- (۱) حرث المتوکل قبرالحسین و منعه من زیاره قبره علیه السلام روی الشیخ الطوسی رحمه الله فی الامالی ص ۳۲۷ قال: بلغ المتوکل جعفر بن المعتصم ان اهل السواد یجتمعون بارض نینوی لزیاره قبرالحسین علیه السلام فیصیرالی قبره منهم خلق کثیر فأنفذ قائدا من قواده و ضمّ الیه جندا کثیفا لیحرث قبرالحسین علیه السلام و یمنع الناس من زیارته و الاجتماع الی قبره فخرج القائد الی الطفّ و عمل بما أمر و ذلك فی سنه سبع و ثلاثین و مائتین فثار اهل السواد به واجتمعوا علیه و قالوا: لو قتلنا عن آخرنا لما امسک من بقی منّا عن زیارته ورأوا من الدلائل ما حملهم علی ما صنعوا فکتب بالامر الی الحضیره فورد کتاب المتوکل الی القائد بالکفّ عنهم و المسیر الی الکوفه مظهرا انّ ذلك فی مصالح اهلها.

چوم مردم مطلع گردیدند جمع شدند و گفتند: اگر همه ما کشته شویم از زیارت امام خود دست برنخواهیم داشت و این به جهت آثار و برکاتی بود که از زیارت آن حضرت مشاهده کرده بودند.

(۱) پس فرمانده لشکر متوکل وضعیت را به متوکل خبر داد. و متوکل نامه ای برای او فرستاد که راه را برای زوّار باز گذارد و به کوفه باز گردد و آن را مصلحت اندیشی برای مردم وانمود کند. این گونه بود تا سال دویست و چهل و هفت هجری که باز به متوکل خبر دادند که جمعیت فراوانی به زیارت امام حسین علیه السلام می روند و عاشق زیارت او هستند. متوکل باز لشکری برای تخریب قبر مطهر امام علیه السلام و جلوگیری از زیارت آن حضرت فرستاد و دستور داد اعلان کنند که هر کس به زیارت آن حضرت برود امنیت جانی ندارد!

(۲) مرحوم سید محسن امین پس از نقل این قسمت می گوید: به آنچه بنی امیه

ص: ۵۹۵

۱- (۱) فمضی الأمر علی ذلک حتی کانت سنه مائتین و سبع و اربعین فبلغ المتوکل ایضا مصیرالناس من اهل السواد و الکوفه الی کربلاء لزیاره قبرالحسین علیه السلام و انه قد کثر جمعهم لذلك و صار لهم شوق کثیر فانفذ قائدا فی جمع کثیر من الجند و أمر منادیا ینادی ان برئت الذمه ممن زار قبرالحسین علیه السلام و امر بنیش القبر و حرث ارضه و انقطع الناس عن الزیاره. (البحار ج ۴۵/۳۹۷) قال صاحب المجالس: ما کفی ما فعلته بنو أمیه من قتل الحسین علیه السلام و اهل بینه و انصاره و رضّ جسده الشریف و سبی نسائه و ذرایه من بلد الی بلد و حمل رأسه و رؤوس اصحابه فوق الرماح حتی جاءت بنوالعباس فبنت علی ما اسسته بنو أمیه وزادت علیه و رامت ان تدرس قبرالحسین علیه السلام و تعفی اثره و تمنع الناس من زیارته یریدون لیطفئوا نورالله بأفواههم و یأبى الله الا أن یتّم نوره.

۲- (۲) و کان بعض المحبّین قد حضر لزیاره الحسین علیه السلام حین امرالمتوکل بحرث القبر الشریف فلم تمکنه الزیاره فتوجه نحو بغداد و هو یقول: تالله ان کانت أمیه قد أتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد أتاک بنو ابیه بمثلها هذا لعمرک قبره مهدوما اسفوا علی ان لا- یكونوا شایعوا فی قتله فتبعوه رمیما تتبعوکم و راموا محو فضلکم و خیب الله من فی ذلکم طمعا انّی و فی الصلوات الخمس ذکرکم لدى التشهد للتوحید قد شفعا(المجالس ص ۱۵۰)

از کشتن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و عزیزان و اصحاب او و پایمال کردن بدن شریف آن حضرت و اسیر نمودن اهل بیت او و گرداندن سرهای شهدا در شهرها و... انجام دادند اکتفا نشد تا این که بنی عباس آمدند و از زیارت قبر آن حضرت جلوگیری نمودند و قبر شریف او را تخریف کردند البته آنها می خواستند نور خدا را خاموش کنند لکن خداوند اراده نموده که نور خود را کامل نماید ولو مشرکان را خوش نیاید.

ارزش مداحی و مرثیه سرایی بر اهل بیت علیهم السلام

(۱) - مرحوم صدوق در کتاب عیون از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود:

ص: ۵۹۶

۱- (۱) فضل انشاد الشعر فی الحسین علیه السلام - مرّ سلیمان بن قتّه العدویّ رحمه الله بکربلاء بعد قتل الحسین علیه السلام بثلاث فنظر إلى مصارع الشهداء و اتکأ علی فرس له عربیّه و انشأ یقول:

«هرکس در باره ما خانواده یک بیت شعر بگوید، خداوند در بهشت برای او خانه ای بنا خواهد نمود.»

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هیچ گوینده ای در باره ما شعر نمی گوید جز آن که خداوند او را به وسیله روح القدس (جبرئیل علیه السلام) تأیید خواهد نمود.»

(۱) در همان کتاب از حسن بن جهم نقل شده که گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «هیچ مؤمنی در ستایش و فضایل [و مصایب] ما شعری نمی گوید جز آن که خداوند متعال در بهشت برای او شهری بنا خواهد نمود که هفت برابر دنیا خواهد بود و هر ملک مقرب و پیامبر مرسلی او را در آن شهر زیات می نماید.»

شعرای عرب و عجم در مصایب اهل بیت علیهم السلام اشعاری سروده اند که از ناحیه امامان علیهم السلام مورد تشویق و تحسین وصله واقع شده و به آنها وعده آمرزش

ص: ۵۹۷

۱- (۱) مررت علی أبیات آل محمد فلم أرها أمثالها يوم حلت الم تر أن الشمس اضحت مریضه لفقد حسین و البلاد اقشعرت و كانوا رجاء ثم اضحوا رزیه لقد عظمت تلك الرزایا و جلّت و تسألنا قیس فنعطى فقیرها و تغتابنا قیس اذا النعل زلّت و عند غنی قطره من دمائنا سنطلبهم یوما بها حیث حلت فلا یبعد الله الدیار و أهلها و إن اصبحت منهم برغم تخلت و انّ قتیل الطف من آل هاشم أذلّ رقاب المسلمین فذلّت و قد اعولت تبکی السماء لفقده و أنجمنا ناحت علیه و صلّت (المجالس ص ۳۸، البحار ج

(۴۵/۲۹۴)

گناهان را داده اند؛ تا جایی که در باره آنان فرموده اند که روح القدس شما را تایید نموده است.

(۱) در باره شاعر معروف عرب، سلیمان بن قته و نیز ابن هباریه، نقل شده که پس از شهادت امام حسین علیه السلام به کربلا رفت و در کنار قبور شهدا نشست و بر امام حسین و عزیزان او گریه کرد و بالبداهه اشعار ذیل را انشا نمود. سپس ابن هباریه همان جا به خواب رفت و در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که به او فرمود: «خداوند از ناحیه من به تو جزای خیر بدهد. بشارت باد تو را که خداوند نام تو را بین شهدای کربلا ثبت نمود.»

۲- صاحب کتاب الغدیر، از اغانی، از اسماعیل تمیمی نقل نموده که گوید:

ص: ۵۹۸

۱- (۱) و مرّ ابن الهباریه الشاعر بکربلاء فجلس بیکی علی الحسین علیه السلام و أهله و قال بدیها: أحسین و المبعوث جدّک بالهدی قسما یكون الحقّ عنه مسائلی لو كنت شاهد کربلا لبذلت فی تنفیس کربک جهد بذل الباذل و سقیت حدّ السیف من اعدائکم عللاً و حدّ السمهری الذابل لکننی أحرّت عنک لشقوتی فبلابلی بین الغریّ و بابل هینی حرمت النصر من اعدائکم فأقلّ من حزن و دمع سائل و یقال أنّه نام فی مکانه فرأی النبی صلی الله علیه و آله فقال له: جزاک الله عنی خیرا أبشر فانّ الله قد کتبک ممّن جاهد بین یدی الحسین علیه السلام . (ینایع المودّه ج ۳/۴۹، المجالس ص ۳۸) (۱) یا آل أحمد لایخیب موحد متمسک منکم بحبل ولاء إن فانتی من نصرکم ما فانتی و أطال فیکم لوعتی و بکائی فالأرثینکم علی طول المدى بقصائد أعبت علی الشعراء

من خدمت امام صادق علیه السلام بودم که اسماعیل بن محمد، معروف به سید حمیری، بر آن حضرت وارد شد و امام صادق علیه السلام به او اجازه ورود داد و چون وارد شد بر آن حضرت سلام نمود و نشست، امام علیه السلام دستور داد پرده ای آویختند و سپس اهل بیت خود را پشت پرده نشانند و از سید حمیری خواست که اشعار خود را در مصایب امام حسین علیه السلام بخواند و او چنین خواند:

امرر علی جدث الحسین و قل لأعظمه الزکیه.»

(۱) علی بن اسماعیل گوید: پس من دیدم اشک از چشمان امام صادق علیه السلام جاری

ص: ۵۹۹

۱- (۱)۲- فی الأغانی ج ۷/۲۴۰ بسنده عن علی بن اسماعیل التمیمی عن أبيه قال كنت عند أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام اذا استأذن آذنه للسيد الحميري (و هو اسماعيل بن محمد و السيد لقبه) فأمر بايصاله و اقعده حرمه خلف ستر و دخل فسلم و جلس فاستنشده فأنشده قوله: امرر علی جدث الحسین و قل لأعظمه الزکیه یا أعظما لا- زلت من وطفاء ساکبه رویه و اذا مررت بقبره فأطل به وقف المطیة و ابک المطهر للمطه ر و المطهره النقیه کبکاء معوله أتت یوما لواحدھا المتیة قال فرأیت دموع جعفر بن محمّد تتحدر علی خدیة و ارتفع الصراخ من داره حتی امره بالامساك فأمسك. ۳- و قال الصادق علیه السلام لأبی هرون المكفوف: یا أبا هرون أنشدنی فی الحسین علیه السلام قال فأنشدته فقال لی انشدنی کما تنشدون فأنشدته: امرر علی جدث الحسین و قل لأعظمه الزکیه ما لذ عیش بعد رض ک بالجیاد الأعوجیه

شد و صدای ناله از خانه آن حضرت بلند گردید تا این که امام علیه السلام او را از ادامه اشعار خود نهی نمود و او ساکت شد.

۳- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که به ابوهارون مکفوف فرمود: «اشعار خود را در مصایب جدم حسین علیه السلام برای من بخوان!» ابوهارون گوید: من چون شروع به خواندن کردم، امام علیه السلام فرمود: «به همان طریقی که بین خودتان می خوانید بخوان!» پس برای او خواندم...

گرچه مخلوقات بر مظلومیت امام حسین علیه السلام

(۱) ۱- مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، با سند خود، از حارث اعور نقل نموده که گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پدر و مادرم فدای آن حسینی که در

ص: ۶۰۰

۱- (۱) بکاء جمیع ما خلق الله علی الحسین بن علی علیه السلام ۱- حدّثنی ابی رحمہ الله و علی بن الحسین عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عیسی بن احمد بن ابی داود عن سعید بن غمر الجلاب (کذا فی بعض نسخ الكتاب الموجه عندنا و فی بعضها سعد بن عمر الجلاب و فی البحار نقلاً عن الكتاب) عن الحارث الاعور قال: قال علی علیه السلام: بأبی و امی الحسین المقتول بظهر الکوفه و الله کأنی انظر الی الوحوش ماذه اعناقها علی قبره من انواع الوحش یبکونه و یرثونه لیلاً حتّی الصباح فاذا کان ذلک فایاکم و الجفاء. (کامل الزیارات ص ۷۵)

نزدیکی کوفه کشته خواهد شد! به خدا سوگند، من می بینم که انواع حیوانات وحشی هر شب تا صبح صورت های خود را روی قبر او می گذارند و گریه و ناله می کنند.» سپس فرمود: «در صورتی که حیوانات این چنین برای فرزندم حسین گریه می کنند شما نباید در حق او جفا کنید.»

(۱)۲ در همان کتاب از حسین بن ثویر و یونس بن ظبیان و ابی سلمه سراج و مفضل بن عمر نقل نموده که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هنگامی که حسین علیه السلام به شهادت رسید آسمان های هفتگانه و نقاط زمین و هرچه در آنها و بین آنها بود و بهشت و دوزخ و آنچه خدا آفریده و آنچه دیده می شود و دیده نمی شود براو گریستند.»

(۲)۳ در همان کتاب از حسین بن ثویر نقل شده که گوید: من و یونس بن ظبیان

ص: ۶۰۱

۱- (۱)۲- و حدثنی محمد بن جعفر القرشی الرزاز عن محمد بن الحسين بن ابی الخطاب عن الحسن بن علی بن ابی عثمان عن عبد الجبار النهاوندی عن ابی سعید عن الحسين بن ثویر بن ابی فاحته و یونس بن ظبیان و ابی سلمه السراج و المفضل بن عمر کلهم قالوا: سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول انّ ابا عبد الله الحسين بن علی علیهما السلام لما مضی بکت علیه السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و من ینقلب علیهنّ و الجنّه و النار و ما خلق ربّنا و ما یری و ما لا یری. (المصدر)

۲- (۲)۳- حدثنی ابی رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عیسی عن القاسم بن یحیی عن الحسن بن راشد عن الحسين بن ثویر قال کنت انا و یونس بن ظبیان و المفضل بن عمرو ابوسلمه السراج جلوسا عند ابی عبد الله علیه السلام فکان المتکلم یونس و کان اکبرنا سنّا و ذکر حدیثاً طویلاً یقول: ثم قال ابو عبد الله علیه السلام: انّ ابا عبد الله علیه السلام لما مضی بکت علیه السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ما ینقلب فی الجنّه و النار من خلق ربّنا و ما یری و ما لا یری و بکی علی ابی عبد الله الاثله اشیاء لم تبک علیه قلت: جعلت فداک ما هذه الثلاثه اشیاء قال لم تبک علیه البصره ولا دمشق ولا آل عثمان بن عفّان و ذکر الحدیث. (المصدر)

و مفضل و ابوسلمه خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. آن حضرت پس از حدیث طولی فرمود: «هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید آسمان های هفتگانه و آنچه در آن ها و آنچه بین آنها بود و آنچه از مخلوق پروردگار در بهشت و دوزخ بود و آنچه دیده می شد و دیده نمی شد بر او گریستند؛ جز سه گروه که بر او نگریستند.»

گفتم: فدای شما شوم! آن سه گروه کدام بودند؟ فرمود: بصره و دمشق و آل عثمان بر او گریه نکردند!...

سخن امام صادق علیه السلام در باره گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام

(۱) در همان کتاب، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ای زراره!

ص: ۶۰۲

۱- (۱) ما قاله الصادق علیه السلام فی الباکیں علی الحسین علیه السلام ۱- و حدثنی محمد بن عبدالله ابن جعفر الحمیری عن ابیه عن علی بن محمّد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبدالله بن هماد البصری عن عبدالله عبدالرحمن الاصم عن ابی یعقوب عن ابان بن عثمان عن زراره قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: یا زراره انّ السماء بکت علی الحسین اربعین صباحا بالدم و انّ الأرض بکت اربعین صباحا بالسوادوان الشمس بکت اربعین صباحا بالكسوف و الحمره و انّ الجبال تقطعت و انتشرت و انّ البحار تفجرت و انّ الملائکه بکت اربعین صباحا علی الحسین علیه السلام. (الی ان قال:)

آسمان چهل روز بر حسین علیه السلام خون گریست و زمین چهل روز با سواد و سیاهی خود برای او گریه کرد و خورشید چهل روز با خسوف و قرمزی خود بر او گریست و کوه ها در عزای او پاره پاره شد و دریاها منفجر گردید و ملائکه چهل روز بر او گریستند. و هیچ کدام از زن های بنی هاشم خضاب و زینت نکردند تا سر عبیدالله زیاد را برای ما آوردند و بعد از آن نیز اشک چشمان ما قطع نشد. و جدم زین العابدین علیه السلام چون به یاد پدر خود می افتاد اشک او بر محاسنش جاری می شد و هر کس او را می دید نیز گریه می کرد. و ملائکه ای که نزد قبر او هستند برای او گریه می کنند و از گریه آنها ملائکه ای که در هوا و آسمان هستند گریان می شوند.»

(۱) سپس فرمود: «هنگامی که جان مقدس او از بدن جدا شد جهنم ناله ای زد که نزدیک بود زمین شکافته و متلاشی شود و چون جان عبیدالله زیاد و یزید ملعون

ص: ۶۰۳

۱- (۱) و ما اختضبت منّا امرأه ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجّلت حتّى أتانا رأس عبیدالله بن زیاد و ما زلنا فی عبره بعده و کان جدی اذا ذکره بکی حتی تملأ عیناه لحيته و حتّى يبکی لبکائه رحمه له من رآه. و أنّ الملائکه الذین عند قبره لیكون فیکی لبکائهم کلّ من فی الهواء و السماء من الملائکه و لقد خرجت نفسه علیه السلام فزفرت جهنّم زفره کادت الأرض تنشقّ لزفرتها و لقد خرجت نفس عبیدالله بن زیاد و یزید بن معاویه فشهقت جهنّم شهقه لولا- أنّ الله حبسها بخزّانها لأحرقت من علی ظهر الارض من فورها و لو يؤذّن لها ما بقى شیء الا ابتلعت و لکنها مأموره مصفوده و لقد عتت علی الخزان غیر مره حتّى أتاها جبرئیل فضربها بجناحه فسكنت و أنّها التبکیه و تندبه و أنّها لتتلظی علی قاتله و لولا من علی الارض من حجج الله لنقضت الارض و اکفّت بما علیها.

گرفته شد جهنم نعره ای زد که اگر خداوند به واسطه خُزّان و نگهبانان آن را مهار نکرده بود هرچه روی زمین بود از شدت حرارت آن می سوخت و اگر خداوند به (۱) جهنم اجازه می داد چیزی را روی زمین باقی نمی گذارد جز آن که آن را می بلعید لکن جهنم مهار شده و مطیع امر خدا می باشد و البته چندین مرتبه از خشم از خُزّان خود تمرد نموده تا این که جبرئیل علیه السلام آمده و بال خود را بر آن زده تا آرام گرفته است. همانا جهنم برای حسین علیه السلام گریه و ناله می کند و بر قاتل او زبانه می کشد، و اگر حجت های خدا روی زمین نمی بودند زمین دگرگون می شد و آنچه بر او بود نابود می گردید.»

(۲) سپس فرمود: «هیچ چشمی نزد خداوند محبوب تر از چشمی که در مصایب

ص: ۶۰۴

۱- (۱) و ما تكثر الزلازل الا عند اقتراب الساعة وما من عين احب الى الله ولا عبره من عين بكت ودمعت عليه و ما من باكي يبكيه الا وقد وصل فاطمه عليها السلام و اسعدها عليه و وصل رسول الله و ادى حقنا و ما من عبد يحشر الا و عينا باكيه الا الباكين على جدى الحسين عليه السلام فانه يحشر و عينه قريره و البشاره تلقاه و السرور بين على وجهه و الخلق فى الفزع و هم آمنون و الخلق يعرضون و هم حدّاث الحسين عليه السلام تحت العرش و فى ظل العرش لا يخافون سوء يوم الحساب يقال لهم: ادخلوا الجنّه فيابون.

۲- (۲) و يختارون حديثه و مجلسه و ان الحور لترسل اليهم انا قد اشتقناكم مع الولدان المخلدين فما يرفعون رؤسهم اليهم لما يرون فى مجلسهم فى السرور و الكرامه و ان اعدائهم من بين مسحوب ناصيته الى النار و من قاتل مالنا من شافعين و لا صديق حميم و انهم ليرون منزلهم و ما يقدرّون يدنوا اليهم ولا يصلون اليهم و ان الملائكه لتأتيهم بالرساله من ازواجهم و من خدامهم على ما اعطوا من الكرامه فيقولون نأتيكم انشاء الله فيرجعون الى ازواجهم بمقالاتهم فيزدادون اليهم شوقا اذا هم خبروهم بما هم فيه من الكرامه و قربهم من الحسين عليه السلام

امام حسین علیه السلام گریه کند نیست و هیچ گریه کننده ای نیست که بر حسین علیه السلام گریه کند جز آن که حق فاطمه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و حق ما را ادا نموده است و هیچ کسی در قیامت محشور نمی شود که چشم او گریان نباشد جز چشم هایی که بر حسین علیه السلام گریه کرده باشند که شادمان و مسرور خواهند بود.»

آن گاه فرمود: «مردم در قیامت محشور می شوند و در اضطراب و وحشت خواهند بود جز گریه کنندگان و ذاکرین امام حسین علیه السلام که در زیر سایه عرش الهی خدمت امام حسین علیه السلام هستند و با او سخن می گویند و از سختی حساب ایمن می باشند. به آنان اجازه دخول در بهشت داده می شود لکن از آن امتناع می ورزند و نشستن با امام حسین علیه السلام و سخن گفتن با او را انتخاب می کنند. و چون حورالعین نزد آنان پیغام فرستاده و می گویند: ما حوریان با ولدان بهشتی مشتاق شمایم آنان سرهای خود را بالا نمی کنند و به آنان توجه نمی نمایند؛ چرا که سرور و شادی آنان در محضر امام حسین و کرامت الهی برای آنان بهتر از نعمت های بهشتی و حورالعین آن است.»

سپس فرمود: «این در حالی است که بعضی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام را به صورت به آتش می کشند و عدّه ای از آنان می گویند: «امروز برای ما نه شفاعت کننده ای هست و نه دوست مدافعی»

آن گاه فرمود: «دوستان و عزاداران امام حسین علیه السلام که در خدمت آن حضرت به سر می برند منازل بهشتی خود را می بینند لکن حورالعین و خدّام نمی توانند به

آنان نزدیک شوند. پس ملائکه پیام های همسران و خدام آنان را ابلاغ می کنند و می گویند کرامت های خدا و نعم بهشتی برای شما آماده است. آنان در پاسخ می گویند: ان شاء الله نزد شما خواهیم آمد و چون ملائکه پاسخ آنان را به همسران و خدامشان می دهند آنها خشنود می شوند که شوهران آنان در خدمت امام حسین علیه السلام و کرامت الهی به سر می برند. تا این که [دوستان امام حسین علیه السلام] می گویند:

(۱) ستایش خدای را که ما را از فرع اکبر و خطرهای قیامت و از آنچه می ترسیدیم نجات داد. پس در همین حال که مشغول حمد و ثنای الهی هستیم و بر محمد و آل او صلوات الله عليهم اجمعین صلوات می فرستند مرکب های بهشتی آراسته شده آماده می شود و بر آنها سوار می شوند و به منازل خود در بهشت رهسپار می گردند.

(۲) مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات، با سند خود، از ابوبصیر نقل نموده که گوید: من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم و با او سخن می گفتم، پس فرزند او،

ص: ۶۰۶

۱- (۱) فيقولون الحمد لله الذي كفانا الفزع الاكبر و احوال القيامة و نجانا مميًا كئيبًا تخاف و يؤتون بالمراكب و الرّحال على النجائب فيستون عليها و هم في الثناء على الله و الحمد لله و الصلوة على محمد و اله حتى ينتهوا الى منازلهم.

۲- (۲) - حدثني محمد بن عبد الله عن ابيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن عبد الله بن مسكان عن ابي بصير قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام احدثه فدخل عليه ابنة فقال له مرحبا و ضمّه و قبله و قال حقّر الله من حقّركم و انتقم ممن و تركم و خذل الله من خذلكم و لعن الله من قتلكم و كان الله لكم وليا و حافظا و نصرا

موسی بن جعفر علیهما السلام ، بر پدر خود وارد شد. امام صادق علیه السلام به او خوش آمد گفت و او را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود:

«خدا تحقیر نماید هر کس شما را تحقیر می کند و انتقام بگیرد از کسانی که شما را تنها می گذارند و خوار کند هر کس را که شما را خوار می کند و لعنت کند کسانی را که شما را می کشند و خداوند ولی و حافظ و یاور شما باشد.»

سپس فرمود: «گریه زن های عزادار و پیامبران و صدیقین و شهدا و ملائکه آسمان بر شما طولانی گردید.»

آن گاه در حالی که اشک آن حضرت جاری شده بود فرمود: «ای ابوبصیر! هر گاه فرزندان جدم امام حسین علیه السلام را می بینم برای مصایبی که بر آنها و بر پدرشان امام حسین علیه السلام وارد شده چنان پریشان و گریان می شوم که نمی توانم خود را کنترل کنم. سپس فرمود:

[\(۱\) ای ابوبصیر! هنگامی که فاطمه علیها السلام برای فرزند خود حسین گریه و ناله](#)

ص: ۶۰۷

۱- (۱) فقد طال بكاء النساء و بكاء الانبياء و الصديقين و الشهداء و ملائكة السماء ثم بكى و قال يا ابابصير اذا نظرت الى ولد الحسين اتانى مالا ملكه بما اتى الى ابيهم و اليهم يا ابابصير ان فاطمه عليها السلام لتبكيه و تشهق فتزفر جهنم زفره لولا ان الحزنه يسمعون بكائها و قد استعدوا لذلك مخافه ان يخرج منها عنق او يشرد دخانها فيحرق اهل الارض فيحفظونها مادامت باكيه و يزجرونها و يوثقون من ابوابها مخافه على اهل الارض فلا تسكن حتى يسكن صوت فاطمه الزهراء. و ان البحار تكاد ان تنفتق فيدخل بعضها على بعض و مامنها قطره الابها ملك موكل فاذا سمع الملك صوتها اطفاء نارها باجنحته و حبس بعضها على بعض مخافه على الدنيا و مافيها و من على الارض فلا تزال الملائكة شفقين بيكونه لبكائها و يدعون الله و يتضرعون اليه و يتضرع اهل العرش و من حوله و ترتفع اصوات من الملائكة بالتقديس لله مخافه على اهل الارض ولو ان صوتا من اصواتهم يصل الى الارض لصعق اهل الارض تقطعت و الجبال و زلزلت الارض باهلها

می کند جهنم نعره ای می زند که اگر موکلین و حفظه او را مهار نمایند از خشم خود اهل زمین را می سوزاند. پس ملائکه تا وقتی فاطمه علیها السلام گریان است جهنم را مهار و درها را بر آن می بندند؛ که اهل زمین را نابود نکند و تا گریه فاطمه علیها السلام تمام نشود جهنم آرام نمی گیرد.

(۱) ای ابوبصیر! در وقت گریه فاطمه علیها السلام دریاها نیز طغیان می کنند و شکافته می شوند و درهم می آمیزند و چون [جبرئیل] ملک صدای آنها را می شنود بال خود را بر آنها می زند که از شرر و طغیان خود دنیا و اهل آن را نابود نکنند.

ای ابوبصیر! ملائکه همیشه از گریه مادر ما فاطمه علیها السلام بر فرزند خود گریان و پریشان هستند و صدای دعا و تضرع آنان به درگاه خداوند برای مظلومیت امام حسین علیه السلام بلند است؛ چنانکه حمله عرش از ملائکه با صدای بلند خدا را تقدیس می کنند که عذابی بر اهل زمین نازل نشود و اگر صدایی از صداهای آن عذاب ها به

ص: ۶۰۸

۱- (۱) قلت: جعلت فداک انّ هذا الامر عظیم قال غیره اعظم منه ما لم تسمعه ثم قال لی یا ابابصیر اما تحب ان تکون فیمن یسعد فاطمه علیها السلام فبکیت حین قالها فما قدرت علی المنطق و ما قدر علی جواب کلامی من البکاء ثم قام الی المصلی یدعو فخرجت من عنده علی تلک الحال فما انتفعت بطعام و ماجائی النوم و اصبحت صائما و جلاً حتی اتیته فلما رایته قد سکن سکت و حمدت الله حیث لم تنزل بی عقوبه.

اهل زمين برسد همه آنها نابود می شوند و کوه ها متلاشی و زمين لرزان می گردد.»

(۱) ابوبصير گوید: به امام صادق عرض کردم: اين خبر بزرگی است که از شما می شنوم! امام عليه السلام فرمود: «آنچه تاکنون نشنیده ای از اينها بزرگ تر است!»

سپس امام صادق عليه السلام فرمود: «ای ابوبصير! آیا دوست نداری که تو نیز به فاطمه کمک دهی و با او هم ناله باشی؟»

ابوبصير می گوید: من با شنیدن اين سخن گريان شدم و امام صادق عليه السلام نیز گريان شد و ديگر قدرت سخن گفتن پيدا نکردیم و آن حضرت برای دعا به مصلاي خود رفت و من گريان از خدمت او مرخص شدم در حالی که از خواب و غذا صرف نظر کردم و آن روز را روزه گرفتم و گريان بودم تا امام صادق عليه السلام را آرام دیدم پس من نیز آرام گرفتم و شکر خدا را به جا آوردم که عذاب بر من نازل نشده است.

ص: ۶۰۹

۱- (۱) بكاء الملائكة على الحسين بن علي عليهما السلام - حدثني ابي رحمه الله و علي بن الحسين جميعا عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال: و كل الله تعالى بالحسين عليه السلام سبعين الف ملك يصلون عليه كل يوم شعنا غبرامند يوم قتل الى ماشاء الله يعنى بذلك قيام القام عليه السلام . (كامل الزيارات ص ۸۶)

(۱) ۱- مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل زیارات، با سند خود، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «خداوند هفتاد هزار از ملائکه را پریشان و غبارآلود از هنگام شهادت آن حضرت تا قیام حضرت مهدی علیه السلام مأمور نموده که نزد قبر امام حسین علیه السلام بمانند و بر آن حضرت درود بفرستند.»

۲- در همان کتاب، از ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «چهار هزار از ملائکه در حال پریشانی و غبارآلودگی تا قیامت نزد قبر امام حسین علیه السلام هستند که بر او گریه می کنند و زایرین او را استقبال می نمایند و مریض های آنان را عیادت و اموات آنان را تشییع می نمایند.»

۳- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «خداوند هفتاد هزار ملک را تا قیامت نزد قبر امام حسین علیه السلام قرار داده و آنها پریشان و غبارآلود و گریان هستند و نزد قبر او نماز می خوانند که یک نماز آنان معادل هزار نماز بنی آدم است و پاداش نماز آنها مخصوص زوّار قبر آن حضرت می باشد.»

(۲) ۴- و در همان کتاب از حرّیز نقل شده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای

ص: ۶۱۰

۱- (۱) ۳- و حدّثنی ابی عن سعدبن عبداللّه عن احمدبن محمّدبن عیسی عن ابیه عن سیف بن عمیره عن بکر بن محمّد عن ابی عبداللّه علیه السلام قال و کلّ اللّٰه بقبر الحسین علیه السلام سبعین الف ملکا شعثا غربا یبکونه الی یوم القیمه یصلّون عنده الصلوه الواحده من صلواتهم تعدل الف صلوه من صلوه الادمیین یكون ثواب صلواتهم و اجر ذلک لمن زار قبره. (المصدر)

۲- (۲) ۴- و حدّثنی محمّد بن عبداللّه بن جعفر الحمیری عن ابیه عن علی بن محمّد بن سالم عن محمّد بن خالد عن عبداللّه بن حماد البصری عن عبداللّه بن عبدالرحمن الاصم قال: حدّثنا ابو عبیده البزاز عن حرّیز عن ابی عبداللّه علیه السلام قال:

شما شوم! چقدر عمرهای شما خانواده کوتاه است، در حالی که مردم به شما نیازمند هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کدام ما صحیفه و دستورالعملی داریم که در مدت معینی باید به آن عمل کنیم و چون وظایفی که در آن ثبت شده انجام شود صاحب آن می داند که اجل او نزدیک شده است، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او می آید و خبر رحلت او از دنیا و مقام او را نزد خداوند به او می دهد.»

(۱) سپس فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام به صحیفه و دستورالعمل خود نظر نمود و دید همه چیز انجام شده جز مسأله شهادت، پس به طرف قتال و جهاد

ص: ۶۱۱

۱- (۱) قلت له: جعلت فداك ما اقل بقاءكم اهل البيت و اقرب آجالكم بعضها من بعض مع حاجه هذا الخلق اليكم؟! فقال: انّ لكلّ واحدٍ منّا صحيفه فيها ما يحتاج اليه ان يعمل به مدّته فاذا انقضى ما فيها ممّا امر به عرف انّ اجله قد حضر و أتاه النبي صلی الله علیه و آله ينعي اليه نفسه و اخبره بماله عندالله و انّ الحسين عليه السلام قرأ صحيفته التي اعطيها و فسّره ما يأتي و ما يبقى و بقي منها اشياء لم تنقض فخرج الى القتال فكانت تلك الأمور التي بقيت انّ الملائكه سألت الله في نصرته فاذن لهم فمكثت تستعدّ للقتال و تأهبت لذلك حتّى قتل فترلت الملائكه و قد انقطعت مدّته و قتل عليه السلام فقالت الملائكه يا ربّ اذنت لنا بالأنحدر في نصرته فانحدرنا و قد قبضته فواحي الله تبارك و تعالی اليهم ان الزموا قبته حتّى ترونه و قد خرج فانصروه و ابكوا عليه و على مافاتكم من نصرته و انكم خصصتم بنصرته و البكاء عليه فبكت الملائكه حزنا و جزعا على مافاتهم من نصره الحسين عليه السلام فاذا خرج عليه السلام يكونون انصاره. (المصدر ص ۸۷)

حرکت نمود و ملائکه از خداوند درخواست کردند که او را یاری کنند و چون به آنها اجازه داده شد و خواستند که آماده نصرت و یاری او شوند، فهمیدند که مدت او تمام شده و او به شهادت رسیده است. پس به خدای خود عرضه داشتند:

خدایا، تو به ما اجازه نصرت و فرود آمدن برای یاری حسین علیه السلام را دادی و چون ما فرود آمدیم او را به سوی خود بردی؟! پس از ناحیه پروردگار به آنان وحی شد: شما باید نزد قبر او بمانید تا او [بعد از قیام مهدی علیه السلام در رجعت] خروج کند و سپس او را یاری نمایید. اکنون نیز برای او گریه کنید و از محروم ماندن خود از یاری او نیز گریان باشید، ما شما را برای گریه کردن بر او و یاری او مخصوص نمودیم.

پس آن ملائکه تا زمان رجعت بر او گریان و محزون هستند و چون او در رجعت قیام کند از یاوران او خواهند بود.»

پاداش گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام

(۱)۱- مرحوم ابن قولویه قمی در کتاب کامل الزیارات، از محمد بن مسلم، از

ص: ۶۱۲

۱- (۱) ثواب من بکی علی الحسین بن علی علیهما السلام ۱- حدّثنی الحسن بن عبداللّه بن محمّد بن عیسی عن ابیه عن الحسن بن محبوب عن العلاب بن رزین عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال کان علی بن الحسین علیه السلام یقول: ایماؤ من دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی علیه السلام دمعه حتی تسیل علی خدّه بوّاه اللّٰه بها فی الجنّه غرفا یسکنها احقابا و ایماؤ من دمعت عیناه حتی تسیل علی خدّه فینا لأذی مسنا من عدونا فی الدنیا بوّاه اللّٰه بها فی الجنّه مبوّاً صدق و ایماؤ من مسّه اذی فینا فدمعت عیناه حتی تسیل علی خدّه من مضاضه ما اوذی فینا صرف اللّٰه عن وجهه الأذی و آمنه یوم القیامه من سخطه و النار. (کامل الزیارات ص ۱۰۰)

امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: «پدرم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: هر مؤمنی که برای شهادت امام حسین علیه السلام اشک بریزد و اشک او بر گونه هایش جاری شود خداوند او را در غرفه های بهشتی ساکن فرماید و هر مؤمنی که برای مصایب ما گریه کند و اشک او بر صورتش جاری شود خداوند او را در جایگاه صدق بهشتی ساکن فرماید، و هر مؤمنی که به جهت ما از دشمنان ما آسیبی ببیند و اشک او بر گونه هایش جاری شود خداوند در قیامت بلا را از صورت او برطرف و او را از آتش دوزخ و خشم خود ایمن گرداند.»

(۱)۲- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «گریه و ناله بر هر مصیبتی مکروه است جز بر حسین بن علی علیهما السلام که صاحب آن بر گریه و ناله خود مأجور خواهد بود.»

۳- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت ضمن حدیث طویلی فرمود: «هر کس نام حسین علیه السلام را بشنود و از چشم او به اندازه بال مگسی اشک جاری شود، پاداش او بر خدا خواهد بود و خداوند برای پاداش او به کمتر از بهشت راضی نمی شود.»

ص: ۶۱۳

۱- (۱)۲- حدّثنی ابی رحمہ اللہ عن سعد بن عبد اللہ عن ابی عبد اللہ الجامورانی عن الحسن بن علی بن ابی حمزہ عن ابیہ عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال سمعته یقول: انّ البکاء و الجزع مکروه للعبد فی کلّ ما جزع ما خلا البکاء و الجزع علی الحسین بن علی علیہ السلام فانّه فیہ مأجورٌ. (المصدر)

(۱)۴- در همان کتاب از ابن عماره نقل شده که گوید: هیچ روزی نام امام حسین علیه السلام نزد امام صادق علیه السلام برده نمی شد جز آن که کسی آن حضرت را تا شب متبسم و خندان نمی دید.

(۲)۵- در همان کتاب از مسمع بن عبدالملک بصری نقل شده که گوید: امام

ص: ۶۱۴

۱- (۱)۳- حدّثنی محمّد بن جعفر الرزاز عن خاله محمّد بن الحسين الزيات عن محمّد بن اسمعيل عن صالح بن عقبه عن ابي هارون المكفوف قال: قال ابو عبد الله عليه السلام في حديث طويل له: و من ذكر الحسين عليه السلام عنده فخرج من عينه من الدموع مقدار جناح ذباب كان ثوابه على الله عزّوجلّ و لم يرض له بدون الجنة. (المصدر)

۲- (۲)۴- حدّثنی محمّد بن جعفر القرشي عن محمّد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسين بن علي عن ابي عمير عن علي بن المنيره عن ابي عمّاره المنشد قال: ما ذكر الحسين بن علي عليه السلام عند ابي عبد الله جعفر بن محمّد عليه السلام في يوم قطّ فرأى ابو عبد الله عليه السلام في ذلك اليوم متبسّماً قطّ الى الليل. (المصدر ص ۱۰۱)۵- حدّثنی محمّد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن ابيه عن علي بن محمّد بن سالم عن محمّد بن بن خالد عن عبد الله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصبم عن مسمع بن عبد الملك كردين البصري قال: قال لي ابو عبد الله عليه السلام: يا مسمع انت من اهل العراق أمأتأتی قبر الحسين عليه السلام؟ قلت: لا انا رجل مشهور عند اهل البصره و عندنا من يتبع هوى هذا الخليفه و عدونا كثير من اهل القبائل من النضيباب و غيرهم و لست آمنهم ان يرموا حالي عند ولد سليمان فيمثّلون بي قال لي: افما تذكر ما صنع به؟ قلت: نعم قال: فتجزع قلت: اي والله واستعبر لذلك حتّى يرى اهلي اثر ذلك عليّ فامتنع من الطعام حتّى يستبين ذلك في وجهي قال:

صادق علیه السلام به من فرمود: «ای مسمع! تو که از اهل عراق هستی آیا به زیارت امام حسین علیه السلام می روی؟» گفتم: خیر من مردی هستم که اهل بصره مرا می شناسند و جاسوسان خلیفه مرا زیر نظر دارند و دشمنان ما بین مردم مانند نصاب و غیر آنها زیاد هستند و من از سعایت کردن آنان نزد خلیفه و احضارم نزد او ایمن نیستم. امام صادق علیه السلام فرمود:

«آیا یادی از مصایب امام حسین علیه السلام می کنی؟» گفتم: آری، به خدا سوگند، چون او را یاد می کنم گریان می شوم؛ به طوری که خانواده من آثار آن را مشاهده می کنند و من دیگر غذا نمی خورم تا این که آثار آن در صورت من ظاهر می گردد. امام صادق علیه السلام فرمود:

(۱) «خدا به واسطه این اشک به تو ترحم می نماید. پس بدان که تو در زمره کسانی هستی که در حزن و اندوه ما محزون و در شادی ما شاد و مسرور هستند و خوف ما خوف آنها و سرور و شادی ما سرور و شادی آنهاست. آگاه باش که در وقت مردن پدران من را خواهی دید آنان برای تو به ملک الموت سفارش می کنند و بشارت آنها در وقت مرگ نسبت به تو از همه چیز بهتر است و ملک الموت در آن وقت برای تو از هر مادر مهربانی مهربان تر خواهد بود.»

ص: ۶۱۵

۱- (۱) رحم الله دمتک اما انک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یخافون لخوفنا و یأمنون اذا امنا اما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک و وصیتهم ملک الموت بک و ما یلقونک به من البشاره افضل و لملک الموت ارق علیک و اشدّ رحمه لک من الأمّ الشفیقه علی ولدها قال:

(۱) مسع بن عبدالملک گوید: پس امام صادق علیه السلام گریان شد و من نیز از گریه او گریان شدم. تا این که فرمود: «حمد و ستایش خدایی را که با رحمت خود ما را بر همه خلق فضیلت داد و مخصوص رحمت خود گردانید.»

(۲) سپس فرمود: «ای مسمع! از روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده آسمان و زمین به حال ما خانواده ترحم نموده و گریه می کند، و ملائکه بیش از دیگران بر ما گریه می کنند، و از وقتی که ما کشته شده ایم تاکنون چشم ملائکه از اشک برای ما باز نایستاده است، و هیچ کس از روی رحمت و سوز دل بر ما نمی گرید جز آن که قبل از خارج شدن اشک او خداوند بر او ترحم می فرماید و چون اشک او بر صورت او جاری شود [چنان نزد خداوند آبرو پیدا می کند که] اگر قطره ای از آن اشک در جهنم بریزد آتش آن را خاموش می نماید،

و قلب هر کس برای مصایب ما به درد آید چون وقت مرگ ما را ببیند شاد

ص: ۶۱۶

۱- (۱) ثم استعبروا استعبرت معه فقال الحمد لله الذي فضلنا على خلقه بالرحمة و خصنا اهل البيت بالرحمة يا مسمع ان الارض و السماء لتبكي منذ قتل امير المؤمنين عليه السلام رحمه لنا و ما بكى لنا من الملائكة اكثر و ما رقأت دموع الملائكة منذ قتلنا و ما بكى احد رحمه لنا و لما لقينا الارحمة الله قبل ان تخرج الدمعة من عينه فاذا سالت دموعه على خده فلوان قطره من دموعه سقطت في جهنم لأطفئت حرها حتى لا يوجد لها حرّ و ان الموجه لنا قلبه (۲) ليفرح يوم يرانا عند موته فرحة لاتزال تلك الفرحة في قلبه حتى يرد علينا الحوض و ان الكوثر ليفرح بمحبنا اذاورد عليه حتى انه ليذيقه من ضرور الطعام ما لا يشتهي ان يصدر عنه يا مسمع من شرب منه شربة لم يظلمأ بعدها ابداء و لم يستق بعدها ابداء...

خواهد شد و آن شادی از او جدا نمی شود تا نزد کوثر ما را ملاقات نماید، و البته کوثر نیز از ملاقات با دوستان ماشاد می شود و چون بر او وارد شوند به گونه ای از خوراکی ها و [نوشیدنی ها] به آنها می خوراند که مایل نیستند از آن جدا شوند.» و هر کس یک شربت از کوثر بنوشد هرگز بعد از آن تشنه نشود.»

(۱) سپس فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در نزد کوثر خواهد بود و در دست او عصایی است که با آن بر سر دشمنان ما می کوبد و چون یکی از آنان گوید: من گوینده: «لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله هستم امیرالمؤمنین علیه السلام به او می گوید: نزد امام خود رو و از او بخواه تا برای تو شفاعت کند! آن مرد گوید: امام من از من بیزار است. امیرالمؤمنین علیه السلام به او می گوید:

(۲) نزد کسی برگرد که او را دوست می داشتی و ولایت او را پذیرفته بودی و او

ص: ۶۱۷

۱- (۱) و انّ علی الکوثر امیرالمؤمنین علیه السلام و فی یده عصا من عوسج یحطم بها اعدائنا فیقول الرجل منهم: انّی اشهد الشهادتین فیقول: انطلق الی امامک فلان فاسئله ان یشفع لک فیقول: تبرأ منّی امامی الذی تذکره فیقول: ارجع الی ورائک فقل للذی کنت تتولّاه و تقدّمه علی الخلق فاسئله اذا کان خیرالخلق عندک ان یشفع لک فان خیرالخلق من یشفع فیقول: انّی اهلک عطشا فیقول له زادک الله ظمأً و زادک الله عطشا قلت: جعلت فداک و کیف یقدر علی الدنو من الحوض و لم یقدر علیه غیره؟

۲- (۲) فقال: ورع عن اشیاء قبیحه و کفّ عن شتمنا اهل البیت اذا ذکرنا و ترک اشیاء اجتری علیها غیره و لیس ذلک لحبنا و لا لهوی منه لنا و لکن ذلک لشده اجتهاده فی عبادته و تدبّنه و لما قد شغل نفسه به عن ذکرالناس فاماقلبه فمنافق و دینه النصب و اتباعه اهل النصب و ولایه الماضین و تقدّمه [و تقدیمه] لهما علی کلّ احد. (کامل الزیارات ص ۱۰۱)

را بهترین خلق خدا می دانستی و از او بخواه تا برای تو شفاعت کند؛ چرا که امروز بهترین خلق خدا حق شفاعت دارد. آن مرد گوید: یا علی! نزدیک است من از عطش هلاک شوم. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خداوند عطش تو را بیش از این گرداند.»

مسمع گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم! چگونه او می تواند نزدیک کوثر بیاید و دیگران نمی توانند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: او از شدت کوشش در عبادت و دیانت از مردم جدا شده بوده و از دشنام به ما خودداری می نموده ولی قلب او منافق و عقیده او دشمنی با ما بوده است و از دشمنان ما پیروی می کرده و آنها را بهتر از همه مردم می دانسته است!

(۱)۶- در همان کتاب از عبدالله بکیر نقل شده که گوید: من در حج خدمت امام صادق علیه السلام بودم و بعد از پاره ای از سخنان به آن حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا!

ص: ۶۱۸

۱- (۱)۶- حدیثی ابی رحمه الله عن سعد بن عبدالله عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن عبدالله بن زراره عن عبدالله بن عبدالرحمن الأصب عن عبدالله بن بکیر قال حججت مع ابی عبدالله علیه السلام فی حدیث طویل فقلت یا بن رسول الله لونیس قبر الحسین بن علی علیه السلام هل کان یصاب فی قبره شیء فقال یا بن بکیر ما اعظم مسائلک انّ الحسین علیه السلام مع ابيه و امه و اخیه فی منزل رسول الله صلی الله علیه و آله معه یرزقون و یحبرون و انه لعلی یمین العرش متعلق به یقول: یا ربّ انجزلی ما وعدتني و انه لينظر الی زوّاره و انه اعرف بهم و باسمائهم و اسماء آبائهم و ما فی رحالهم من احدهم بولده و انه لينظر الی من یبکیه فیستغفر له و یسئل اباه الأستغفار له و یقول ایها الباکی لو علمت ما اعدّ الله لک لفرحت اکثر ممّا حزنت و انه لیستغفر له من کلّ ذنبٍ و خطیئه. (المصدر ص ۱۰۳)

آیا اگر قبر امام حسین علیه السلام را باز کنند چیزی در آن یافت می شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «چه بزرگ است سؤال تو! بدان که امام حسین با پدر و مادر و برادر خود در منزل رسول خدا علیه السلام به سر می برد و با آنان روزی می خورد و در نعمت الهی متنعم است.

او در طرف راست عرش قرار دارد و به خدای خود می گوید: خدایا، آنچه به من وعده داده ای برسان. و از همان مکان به زوار خود نگاه می کند. او به احوال و نام های آنان و نام های پدران آنان و آنچه با خود آورده اند آگاه تر از آنها نسبت به فرزندان خود می باشد. او به کسی که بر او گریه می کند نگاه می کند و برای او استغفار می نماید و از پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می خواهد که برای او استغفار نماید.

او به کسی که برای او گریه می کند می گوید: اگر می دانستی که خداوند برای تو چه پاداشی ذخیره نموده بیش از این که محزون شده ای خشنود می شدی، سپس فرمود: امام حسین علیه السلام برای همه گناهان گریه کنندگان خود استغفار می نماید.»

پاداش شعر گفتن و گریاندن و گریستن بر امام حسین علیه السلام

(۱) ۱- محدث بزرگوار ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، با سند خود، از

ص: ۶۱۹

۱- (۱) من قال فی الحسین علیه السلام شعرا فبکی و ابکی ۱- حدّثنا ابوالعباس القرشی عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن ابی هارون المکفوف قال قال ابو عبدالله علیه السلام یا اباهرون انشدنی فی الحسین علیه السلام قال فانشدته فبکی فقال انشدنی کما تنشدون یعنی بالرقه قال: فانشدته امر علی جدّ الحسین

ابوهارون مکفوف نقل نموده که گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «برای جدم امام حسین علیه السلام مرثیه بخوان» و چون اشعار خود را خواندم گریه کرد و فرمود: «با همان سوزی که بین خودتان می خوانید بخوان.» پس گفتم:

امرر علی جدث الحسین فقل لأعظمه الزکیه...

امام صادق علیه السلام باز گریه نمود و فرمود: «باز بخوان.» پس من قصیده دیگری را خواندم و او گریان شد و صدای گریه خانواده او نیز بلند گردید.

(۱) چون فارغ شدم فرمود: «ای ابا هارون! کسی که یک بیت شعر در عزای جدم حسین علیه السلام بگوید و خود گریه کند و ده نفر را نیز به گریه بیندازد بهشت برای او لازم شود، و کسی که شعری در عزای جدم حسین علیه السلام بخواند و بگرید و پنج نفر را نیز به گریه اندازد بهشت برای او لازم شود، و کسی که شعری بخواند و گریه کند و یک نفر را نیز بگریاند بهشت برای او و آن گریه کننده واجب شود، و کسی که نام حسین علیه السلام نزد او برده شود و از چشم او به اندازه بال مگسی اشک خارج شود پاداش او بر خدا واجب خواهد شد و خداوند به کمتر از بهشت برای او راضی نخواهد بود.»

(۲) -۲ در همان کتاب از ابی عماره شاعر نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام به

ص: ۶۲۰

۱- (۱) فقل لأعظمه الزکیه قال فبکی ثم قال: زدنی قال: فانشدته القصیده الأخری قال: فبکی وسمعت البکاء من خلف الستر قال: فلما فرغت قال لی: یا اباهارون من انشد فی الحسین علیه السلام شعرا فبکی و ابکی خمسته کتبت له الجنه و من انشد فی الحسین شعرا فبکی و ابکی واحدا کتبت لهما الجنه و من ذکر الحسین علیه السلام عنده فخرج من عینه من الدموع مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله و لم یرض له بدون الجنه. (کامل الزیارات ص ۱۰۴)

۲- (۲) -۲ حدّثنی ابوالعباس عن محمّد بن الحسین عن الحسن بن علی بن ابی عثمان عن حسن بن علی بن ابی المغیره عن ابی عمّاره المنشد عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال لی یا باعمارہ انشدنی فی الحسین علیه السلام قال فانشدته فبکی ثم انشدته فبکی و ابکی و ابکی حتی سمعت البکاء من الدار فقال لی: یا اباعمارہ من انشد فی الحسین علیه السلام شعرا فبکی خمسین فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرا فبکی اربعین فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرا فبکی عشرين فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرا فبکی عشره فله الجنه و من انشد فی الحسین علیه السلام شعرا فبکی واحدا فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرا فبکی فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرا فبکی فله الجنه. (المصدر)

من فرمود: «ای ابا عماره! برای من مرثیه حسین علیه السلام را بخوان.» چون خواندم گریه نمود. و چون دوباره خواندم گریه نمود و چون بار سوم نیز خواندم گریه کرد به خدا سوگند، پیاپی خواندم و او گریه می کرد تا این که صدای گریه از خانه امام صادق علیه السلام بلند شد، سپس حضرت فرمود: «ای ابوعماره! کسی که در مصیبت حسین علیه السلام یک بیت شعر بگوید و پنجاه نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر چهل نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر سی نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر بیست نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر ده نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر یک بیت شعر بخواند و یک نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود و اگر شعری بخواند و خود گریه کند بهشت برای او خواهد بود و اگر شعری بخواند و خود را به حال گریه درآورد نیز بهشت برای او خواهد بود.»

(۱)۳- در همان کتاب از عبدالله بن غالب نقل شده که گوید: خدمت امام

ص: ۶۲۱

۱- (۱)۳- حدیثی محمّد بن جعفر عن محمّد بن الحسین عن ابن ابی عمیر عن عبدالله بن حسان بن ابی شعبه عن عبدالله بن غالب قال: دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فانشدته مرثیه الحسین علیه السلام فلما انتهیت الی هذا الموضع: لیلیه تسقو حسینا بمسقاء الثری غیر التراب ... فصاحت باکیه من وراء الستر: وابتاه. (المصدر ص ۱۰۵)

صادق علیه السلام رسیدم و مرثیه امام حسین علیه السلام را برای او خواندم و چون به این بیت رسیدم: لبّیّه تسقو حسینا بمسقاہ
الثری غیر التراب شیون و ناله زنی از پشت پرده بلند شد و صدا زد: «وا ابتاه!»

(۱)۴- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «برای هر عملی ثواب و پاداش معینی است جز گریه در
مصایب ما خانواده که پاداش آن محدود نیست.»

در همان کتاب از صالح بن عقبه نقل شده که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که یک بیت شعر در مصایب
حسین علیه السلام بگوید و بگرید و ده نفر را به گریه اندازد برای او و آنها بهشت لازم خواهد بود و اگر نه نفر را به گریه
اندازد برای او و آنها بهشت لازم خواهد بود.» پس امام صادق علیه السلام پیاپی از آن عدد کم نمود تا این که فرمود: «کسی
که یک بیت شعر در مصایب حسین علیه السلام بگوید و گریه کند [و یا تباکی کند] بهشت برای او لازم خواهد بود.»

ص: ۶۲۲

۱- (۱)۴- و عنه عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن ابی عبد اللّٰه علیه السلام قال من انشد فی
الحسین علیه السلام بیت شعر فبکی و ابکی عشره فله و لهم الجنّه و من انشد فی الحسین بیّتا فبکی و ابکی تسعه فله و لهم الجنّه
فلم یزل حتّٰی قال من انشد فی الحسین بیّتا فبکی و اظنّه قال او تباکی فله الجنّه. (المصدر)

(۱) ۵- در همان کتاب از ابوهارون مکفوف نقل شده که گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و آن حضرت به من امر نمود که برای امام حسین علیه السلام مرثیه بخوانم و چون خواندم فرمود: «آن چنان که نزد خودتان می خوانید و نزد قبر او می خوانید بخوان.» پس گفتم: امر علی جدت الحسین فقل لأعظمه الزکیه...

(۲) پس امام علیه السلام گریان شد و من ساکت شدم و چون ساکت شدم فرمود: «بخوان! بخوان!» گفتم:

یا مریم قومی فاندبی مولاک و علی الحسین فاسعدی بیکاک

پس امام صادق علیه السلام گریان شد و صدای گریه زن ها نیز بلند گردید و چون ساکت شدند فرمود: «ای ابا هارون! کسی که در باره امام حسین علیه السلام شعری بگوید و

ص: ۶۲۳

۱- (۱) ۵- حدثنی محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسن عن محمد بن اسمعيل عن صالح بن عقبه عن ابي هارون المكفوف قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی: انشدنی فانشدته فقال: لا كما تشدون و كما ترثیه عند قبره قال فانشدته: امر علی جدت الحسین فقل لأعظمه الزکیه قال: فلما بکی امسکت انا فقال: مرفمرت قال: ثم قال: زدنی قال فانشدته یا مریم قومی فاندبی مولاک و علی الحسین فاسعدی بیکاک قال فبکی و تهايج النساء قال فلما ان سکتن قال لی یا باهارون من انشد فی الحسین علیه السلام فبکی عشره فله الجنة ثم جعل ینقص واحدا واحدا حتی بلغ الواحد فقال: من انشد فی الحسین فبکی واحدا فله الجنة ثم قال: من ذکره فبکی فله الجنة. (المصدر) و روى عن ابي عبد الله علیه السلام قال لكل شیء ثواب الا الدمعه فینا. (المصدر)

ده نفر را گریان کند بهشت برای او خواهد بود» و پیاپی از آن کم کرد تا به یک نفر رسید پس فرمود: «کسی که یک نفر را بگریاند و یا خود به یاد او بگرید بهشت برای او لازم خواهد بود.»

ثواب یاد کردن امام حسین علیه السلام و لعن بر قاتل او هنگام نوشیدن آب

(۱)۱- مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات از داود رقی نقل نموده که گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که آب طلب نمود و چون آشامید چشمان او گریان شد و فرمود: «ای داود! خدا قاتل حسین علیه السلام را لعنت کند.»

سپس فرمود: «هیچ بنده ای نیست که آب بنوشد و به یاد حسین آید و بر قاتل او لعنت نماید جز این که خداوند برای او یکصد هزار حسنه بنویسد و یکصد هزار گناه او راببخشد و یکصد هزار درجه به او بدهد و ثواب آزاد نمودن یکصد هزار بنده به او عنایت کند و روز قیامت او را با دلی شاد محشور فرماید.»

ص: ۶۲۴

۱- (۱) ثواب من شرب الماء و ذکرالحسین علیه السلام و لعن قاتله ۱- حدّثنی محمدبن جعفرالرزاز الکوفی عن محمدبن الحسین عن الخشاب عن علیّ ابن حسان عن عبدالرحمن بن کثیر عن داود الرقی قال کنت عندابی عبداللّه علیه السلام اذا استسقی الماء فلما شریه رأیته قداستعبر واغرورقت عیناه بدموعه ثمّ قال: لی یا داود لعن اللّه قاتل الحسین علیه السلام فما من عبدشرب الماء فذکرالحسین علیه السلام و لعن قاتله الاّ کتب اللّه له ما الف حسنه و حطّ عنه ما الف سیئه و رفع له ما الف درجه و کاتما اعتق ما الف نسمة و حشره اللّه تعالی یوم القیمه ثلج الفؤاد.

گریه زین العابدین علیه السلام بر مصایب امام حسین علیه السلام

(۱) ۱- مرحوم ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «زین العابدین علیه السلام بر پدر خود امام حسین علیه السلام بیست سال [یا چهل سال] گریه نمود و هیچ غذایی مقابل او نگذاردند جز آن که [به آن غذا و یا آب نگاه کرد و] گریه نمود تا این که غلام او گفت: فدای شما شوم! ای فرزند رسول خدا! من ترس آن دارم که خود را هلاک کنی! پس امام علیه السلام فرمود: «من پریشانی و اندوه خود را به خدا می گویم و چیزی از او می دانم که شما نمی دانید. هنگامی که من به یاد شهادت فرزندان فاطمه می افتم گریه مهلتم نمی دهد.»

(۲) ۲- در همان کتاب نقل شده که غلام حضرت زین العابدین علیه السلام دید که آن

ص: ۶۲۵

۱- (۱) بکاء علی بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام ۱- حدّثنی ابی رحمه الله عن جماعه مشایخی عن سعد بن عبدالله عن محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب عن ابی داود المسترق عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال بکی علی بن الحسین علی ابیه حسین بن علی صلوات الله علیهما عشرين سنه او اربعین سنه و ما وضع بین یدیه طعاما الا بکی علی الحسین حتّی قال له مولی له جعلت فداک یا بن رسول الله انّی اخاف علیک ان تكون من الهالکین قال: «انما اشکوبّتی و حزنی الی الله و اعلم من الله مالا تعلمون» انّی لم اذکر مصرع بنی فاطمه الا خنقتنی العبره لذلك. (الکامل ص ۱۰۷)

۲- (۲) ۲- حدّثنی محمّد بن جعفر الرزّاز عن خاله محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب الزیّات عن علی بن اسباط عن اسمعیل بن منصور عن بعض اصحابنا قال: اشرف مولی لعلی بن الحسین علیه السلام و هو فی سقیفه له ساجدٌ یبکی فقال له:

حضرت زیر سایه بانی به سجده رفته و گریه می کند. پس گفت: ای مولای من! آیا وقت آن نرسیده که گریه های شما تمام شود؟ امام علیه السلام سر مبارک خود را بالا نمود و فرمود: «ای غلام، وای بر تو! [مادرت به عزای تو بنشیند!] به خدا سوگند، یعقوب علیه السلام برای کمتر از آنچه من دیدم به درگاه خدا شکوه نمود و گفت: «وااسفی علی یوسف...» و چشمان او از گریه و اندوه نابینا شد، با این که یکی از فرزندان خود را از دست داده بود؛ در حالی که من دیدم پدرم حسین و عده ای از اهل بیت و عزیزانمان را سر بریدند!»

(۱) راوی حدیث می گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام همیشه به فرزندان عقیل توجه می نمود و چون از علت آن سؤال شد، فرمود: «من به یاد مصایب آنان در کربلا بر آنان رقت می کنم.»

هر مؤمنی به یاد امام حسین علیه السلام گریان می شود

(۲) ۱- در کتاب «کامل الزیارات» از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

ص: ۶۲۶

۱- (۱) یا مولای یا علی بن الحسین اما آن لحزنک ان ینقضی فرغ رأسه الیه و قال: ویلک او ثکلتک امک واللّه لقد شکی یعقوب الی ربّه فی اقلّ ممّا رایت حتّی قال: یا اسفی علی یوسف انه فقد ابنا واحدا وانا رأیت ابی و جماعه اهل بیتی یذبجون حولی قال: و کان علی بن الحسین علیه السلام یمیل الی ولد عقیل فقیل له ما بالک تمیل الی بنی عمّک هؤلاء دون آل جعفر؟ فقال: ائی اذکر یومهم مع ابی عبداللّه الحسین بن علی علیه السلام فارق لهم. (کامل الزیارات ص ۱۰۷) فی انّ الحسین علیه السلام قتل العبر لا یدکره مؤمن الأبکی ۱- حدّثنی ابی رحمه الله و علی بن الحسین و محمّد بن الحسن رحمهم الله جمیعا عن سعد بن عبداللّه عن احمد بن محمد بن عیسی عن سعید بن جناح عن ابی یحیی الحذاء عن بعض اصحابنا عن ابی عبداللّه علیه السلام قال نظر امیر المؤمنین علیه السلام الی الحسین فقال: یا عبره کلّ مؤمن فقال: أنا یا ابتاه قال: نعم یا بنی. (الکامل ص ۱۰۸)

۲- (۲) حدّثنی جماعه مشایخی عن محمّد بن یحیی العطار عن الحسین بن عبداللّه عن الحسن بن علی بن ابی عثمان عن الحسن بن علی بن عبداللّه بن المغیره عن ابی عمّاره المنشد قال: ما ذکر الحسین علیه السلام عند ابی عبداللّه علیه السلام فی یوم قطّ فرأی ابو عبداللّه علیه السلام متبسما فی ذلك الیوم الی اللیل و کان یقول: الحسین علیه السلام عبره کلّ مؤمن. (المصدر ص ۱۰۸)

«امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند خود امام حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: تو مایه گریه هر مؤمنی هستی. امام حسین علیه السلام به پدر خود گفت: آیا من مایه گریه هر مؤمنی هستم؟ فرمود: آری.»

۲- در همان کتاب از ابوعمارہ شاعر نقل شده که گوید: هیچ روزی نام حسین علیه السلام نزد امام صادق علیه السلام برده نمی شد جز آن که امام صادق تا شب محزون بود و می فرمود: «حسین علیه السلام مایه گریه هر مؤمنی است.»

(۱) مؤلف گوید: در این زمینه روایات فراوانی وارد شده است. در بعضی از آنها

ص: ۶۲۷

۱- (۱)۳- حدّثنی علی بن الحسین السعدبادی قال حدّثنی احمد بن ابی عبد اللّٰه البرقی عن ابیه عن ابن مسکان عن هرون بن خارجه عن ابی عبد اللّٰه علیه السلام قال: قال الحسین علیه السلام: انا قتیل العبره قتلت مکروبا و حقیق علی ان لا یأتینی مکروب قطّ الا ردّه اللّٰه و اقلبه الی اهله مسرورا. (الکامل، ص ۱۰۹)

آمده که امام حسین علیه السلام فرمود: «من «قتیل العبره» هستم؛ هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند جز آن که چشم او گریان می شود.»

۳- هارون بن خارجه گوید: ما نزد امام صادق علیه السلام بودیم و چون نام امام حسین علیه السلام را بردیم و بر قاتل او لعنت نمودیم امام صادق علیه السلام گریان شد و ما نیز گریان شدیم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «جدم حسین علیه السلام می فرمود: من مایه گریه هر مؤمنی هستم و با اندوه کشته شدم و هیچ صاحب اندوه و پریشانی به زیارت من نخواهد آمد جز آن که خداوند او را شادمان و مسرور برخواهد گرداند.»

عجایبی در شهادت امام حسین علیه السلام و عزاداری آن حضرت

مؤلف گوید: در اول همین کتاب به نقل از کتاب کامل الزیارات مقدار لازم در مورد شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و اهمیت عزاداری و گریه بر آن حضرت بیان کردیم. و اینک آنچه را که مرحوم محدث قمی رضوان الله علیه در این باب ذکر نموده بیان می کنیم به امید آن که بهره بیشتری از آن برده شود. ایشان در کتاب منتهی الآمال می گوید:

اخبار زیادی در باره گریستن فرشتگان و پیغمبران و اوصیای ایشان سلام الله علیهم اجمعین و گریستن آسمان و زمین و جنّ و انس و وحش و طیر در مصیبت سید مظلومان حضرت ابو عبدالله الحسین علیه السلام وارد شده است.

همچنین روایات بسیاری در شهادت آن حضرت و اشعار و مرثی و نوحه گری جتیان در حق آن حضرت و بیان آن که مصیبت آن حضرت اعظم مصایب بوده و بیان ثواب زیارت آن مظلوم و شرافت زمین کربلا و فواید تربت مقدسه آن

حضرت و بیان جور و ستمی که بر قبر مطهرش وارد شده و معجزاتی که از آن قبر شریف ظاهر گشته و بیان ثواب لعن بر قاتلان آن حضرت و کفر ایشان و آن که آنها در دنیا بهره ای نبردند و چاشنی عذاب الهی را در دنیا یافتند نقل گردیده است که اگر بنای اختصار نبود به ذکر مختصری از آنها تبرک می جستیم.

باید دانست که این گونه وقایع و آثار و دگرگونی های کلی در اجرام عالم امکان به جهت شهادت سید مظلومان در نظر ارباب ادیان و ملل و قایلین به مبدأ و معجزات و کرامات استبعاد و استغرابی ندارد و هرگاه منتبّع خبیر به تواریخ و سیر رجوع نماید تصدیق خواهد کرد که وقایع سال شصت و یکم هجری که سال شهادت آن حضرت بوده از عادت خارج بوده و پاره ای از آن را اهل تاریخ (از اهل تسنن) که متهم به تشیع و گزاف نوشتن نبوده اند ضبط کرده اند. (و ما به بخش هایی از آن اشاره می کنیم):

ابن اثیر جزیری، صاحب کامل التواریخ، که مورد اعتماد اهل تاریخ و معروف به اتقان است در آن کتاب به طور قطع در وقایع سنه شصت و یک نوشته است: مردم دوماه یا سه ماه بعد از شهادت سید الشهداء علیه السلام مشاهده می کردند هنگام طلوع آفتاب تا وقتی که آفتاب بالا می آمد دیوارها را می دیدند که گویا خون به آن مالیده اند. از این قبیل وقایع در کتب معتبره بسیار است.

فاضل ادیب اربیب جناب اعتماد السیاطنه در کتاب «حُجّه السیّعه فی حَجّه الشّهاده» بیان کرده است که در سال شهادت سید مظلوم علیه السلام که سال شصت و یکم هجری باشد تمام روی زمین از حالت وقفه و سکون بیرون و در انقلاب و اضطراب بوده و همه ممالک اروپا و آسیا به دلیل جنگ و خونریزی گلگون بوده و رشته سلم و صلاح مردمان گسیخته و مابین ایشان غبار فتنه و شورش برانگیخته شده بود.

مبنای این سخن کتاب «تواریخ عتیقه دنیا» است که به زبان های گوناگون و لغات شتی نوشته شده و وی آن را به زبان فارسی درآورده و در آن کتاب جمع نموده است هر کس می خواهد آگاه شود باید به آن کتاب مراجعه نماید.

در این مقام همین بس که آنچه از بقایای آثار تعزیه داری آن مظلوم مشاهده

می شود تا روز قیامت سال به سال تجدید می گردد و آثار آن محو نگردیده و از خاطرها نرفته است. چنان که در اخبار اهل بیت علیهم السلام به این مطلب اشاره شده و زینب کبری علیها السلام در خطبه ای که در مجلس یزید انشا فرموده می فرماید:

«فِكَدْ كَيْدَكَ وَاسْعَ سَعِيكَ وَ نَاصِبْ جَهْدَكَ فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتُ وَحِينًا»؛ یعنی ای یزید هرچند می توانی کید و مکر خود را به کار بند و هر سعی که می خواهی به عمل آور و در عداوت ما کوشش خود را فرو مگذار و با این همه، به خدا سوگند، نخواهی توانست ذکر ما را محو نمایی و وحی ما را از میان ببری.

برخی از علما این مطلب را از معجزات آن حضرت شمرده و از زمان سلطنت دیالمه تاکنون هر سال لوای تعزیه داری آن مظلوم در شرق و غرب عالم برپاست و مشاهده می شود که مردم شیعی مذهب در ایام عاشورا چگونه بیتاب و بیقرار هستند و در همه بلاد مشغول نوحه سرایی و اقامه مجلس تعزیه و بر سر و سینه زدن و لباس های سیاه پوشیدن و سایر لوازم مصیبت هستند.

برخی از مورّخین نقل کرده اند که در سال سیصد و پنجاه و دو، روز عاشورا، مغزالدوله دیلمی اهل بغداد را به نوحه و ماتم بر امام حسین علیه السلام امر کرد و دستور داد زن ها موها را پریشان و صورت ها را سیاه کنند و بازارها را ببندند و بر دکان ها پلاس آویزان نمایند و طبّاخین طبخ نکنند. زن های شیعه نیز بیرون آمدند در حالی که صورت ها را به سیاهی دیگ و غیره سیاه کرده بودند و سینه می زدند و نوحه می کردند. این مراسم سالها برپا بود و اهل سنت از منع آن عاجز شدند زیرا سلطان با شیعیان بود.

غرایبی از عزاداری های غیر شیعه

از غرایب آن است که عزاداری بر امام حسین علیه السلام در نفوس عامّه مردم تأثیر می کند؛ حتی اشخاصی که اهل این مذهب نیستند یا کسانی که به مراسم شرع عنایتی ندارند، به یاد دارم هنگامی که کتاب «تحفه العالم» تألیف فاضل بارع سید عبداللطیف شوشتری (۱) را مطالعه می کردم دیدم شرحی عجیب از حال تعزیه داری

ص: ۶۳۰

۱- (۱) سید عبداللطیف مذکور از احفاد سید نعمه الله جزایری است و این کتاب را در تاریخ شوشتر در هند نوشته و ذکر مآثر سلف خود از حال سید جزایری و اولاد او تا زمان خودش و بسیاری از حالات سکنه دیار هند را در آن درج کرده و آن کتاب را برای عموزاده خود سید ابوالقاسم بن سید رضی ملقب بمیر عالم بعنوان ارمغان گذرانده است و به این سبب آنرا بتحفه العالم موسوم نموده و الله العالم منه ره.

آتش پرستان هند نقل کرده که در روز عاشورا مرسوم می دارند.

شیخ جلیل و محدث فاضل جناب حاج میرزا محمد قمی رحمه الله در «اربعین» فرموده است: در سینه هزار و سیصد و بیست و دو، در ایام عاشورا، در راه کربلا بودم. در اول عاشورا در یعقوبیه که اکثر اهل آن جا سنی مذهب بلکه متعصب هستند، هنگام شب نوای نوحه سرایی و اصوات اطفال را شنیدم. از کودکی از اهالی آن جا پرسیدم: چه خبر است؟

با زبان عربی پاسخ داد: «يُنُوْحُونَ عَلَي السَّيِّدِ الْمَظْلُومِ» گفتم: سید مظلوم کیست؟ گفت: سَيِّدُنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

در بقیه ایام عاشورا که در کردستان بودم دیدم بیابان نشینان که از مراسم شریعت آگاهی ندارند همه جمع شده اند و فریاد یا حسین آنها به فلک می رود.

چه خوب سروده است:

سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست

در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست

شگفت تر از این، تأثیر مصیبت آن حضرت بر جمادات و نباتات و حیوانات است؛ چنانچه اخبار بسیاری دلالت دارد بر این که تمام موجودات بر مصیبت سید مظلومان متألم شدند و هر یک بر وضع مترقب از خود گریه کردند و دگرگونی های کلی در اجزای عالم امکان دست داد.

این وقایع به واسطه ارتباط واقعی و مناسبت حقیقی که عبارت از تلقی فیض الهی است رخ داده و به واسطه ارتباطی که موجودات در کمال طبیعی خود با آن جناب دارند مصیبت آن حضرت بر وجهی نمودار شده که نمی شده بر روی کار کشید و دوست و دشمن و مؤمن و برهمن همه آن را مشاهده کرده اند.

چون ذکر این اخبار مستدعی تألیف کتابی مستقل است به بعضی از آن اشاره می کنیم.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است: «آدمیان و جتیان و مرغان و وحشیان بر حسین بن علی علیهما السلام گریستند تا اشک ایشان فرو ریخت.»

از حضرت صادق علیه السلام منقول است: «چون حضرت ابو عبدالله علیه السلام شهید شد آسمان های هفتگانه و هرچه در آنها است و آنچه مابین آسمان و زمین است و آنچه حرکت می کند در بهشت و جهنم و هرچه دیده می شود و هرچه دیده نمی شود بر او گریستند؛ مگر سه چیز.» (و آن ها بصره و شام و بنی امیه بوده اند)

در ذیل خبری آمده است که امام حسن به امام حسین علیهما السلام فرمود: پس از شهادت تو، لعنت خدا بر بنی امیه فرود می آید و آسمان خون می بارد و همه چیز بر تو می گرید حتی وحوش در صحراها و ماهی ها در دریاها.»

گریه موجودات بر مظلومیت امام حسین علیه السلام

شیخ صدوق از یکی از اهالی بیت المقدس روایت کرده که گفت: سوگند به خدا که ما اهالی بیت المقدس شب قتل حضرت حسین علیه السلام را شناختیم، و از زمین سنگی یا کلوخی یا صخره ای برنداشتیم مگر این که زیر آن خون دیدیم که در غلیان است و دیوارها مانند حلقه سرخ شد و تا سه روز خون تازه از آسمان می بارید، و شنیدیم که منادی در جوف لیل ندا می کرد: *أَتَرْجُوا أُمَّهَ قَتَلَتْ حُسَيْنًا الْخ.*

در خطبه حضرت سید سجاد علیه السلام در هنگام ورود به مدینه و در جمله ای از زیارات حضرت سیدالشهداء علیه السلام و روایات دیگر به گریه موجودات و دگرگونی مخلوقات اشاره شده و اخبار عامه و کلمات اهل سنت که به وقوع آثار غریبه از این مصیبت عظمی در آسمان و زمین شهادت داده اند نیز بسیار است و از ملاحظه مجموع، قطع به دعوی عموم مصیبت می توان حاصل کرد. از آن جمله در تفسیر آیه کریمه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ» آمده است: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِكَتِ السَّمَاءُ وَبُكَائِهَا حُمُرُهَا.» (یعنی هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد آسمان گریه کرد و گریه او سرخی او بود) (۱)

ابن عبدربه اندلسی در ذیل حدیث وفود محمد بن شهاب زهری بر

ص: ۶۳۲

عبدالملک مروان نقل کرده است که عبدالملک از زهری پرسید: روزی که حضرت حسین علیه السلام کشته شد چه واقع شد زهری گفت: فلان راوی مرا خبر داد که در صبح گاه شب شهادت حضرت علی بن ابی طالب و جناب امام حسین بن علی علیهما السلام سنگی از بیت المقدس برداشته نشد مگر این که زیر او خون تازه یافتند.

در «کامل الزیارة» مثل این حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که برای هشام بن عبدالملک فرموده بود. ابن عبدالرّه همچنین روایت کرده که چون لشکرگاه حضرت حسین علیه السلام را غارت کردند طیبی در آن یافت شد که هیچ زنی آن را استعمال نکرد مگر آن که به برص مبتلا شد.

ام سلمه در شب قتل حضرت امام حسین علیه السلام مرثیه جن را که می گفتند: «أَلَا يَا عَيْنُ فَأَحْتَفِلِي بِجَهْدٍ» شنید. زهری نیز نوحه گری جنیان را به این ابیات:

نِسَاءَ الْجِنِّ يَبْكِينَ نِسَاءَ الْهَاشِمِيَّاتِ وَيَلْطَمْنَ خُدُودًا كَالدَّانِيَةِ نَفِيَّاتِ

و يَلْبَسْنَ ثِيَابَ السُّودِ بَعْدَ الْقَصَبِيَّاتِ شنید. و از آنان نیز شنیده شد:

مَسَحَ النَّبِيُّ جَبِينَهُ وَ لَهُ بَرِيْقٌ فِي الْخُدُودِ أَبَوَاهُ مِنْ عَلِيَا قُرَيْشٍ جُدَّةٌ خَيْرُ الْجُدُودِ

در تذکره سبط و غیره آمده است که محمد بن سعد در طبقات گفته که قبل از کشتن حضرت امام حسین علیه السلام سرخی در آسمان دیده نمی شد.

و از ابوالفرج، جدّ خود، در کتاب تبصره نقل کرده که حالت غضب آن است که هنگام غضب گونه انسان سرخ می شود و این سرخی دلیل غضب و نشانه است و خدای تعالی چون از جسمائیت و عوارض اجسام منزّه است اثر غضب خود را در کشتن حضرت حسین علیه السلام به سرخی اُفق اظهار کرده است و این دلیل بزرگی آن جنایت است.

در برخی از روایات عامه آمده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام دو ماه یا سه ماه دیوارها گویی آغشته به خون بودند و از آسمان بارانی آمد که اثر آن مدتی در جامه ها باقی ماند.

ابراهیم بن محمد بیهقی در کتاب محاسن و مساوی که بیش از هزارسال پیش نوشته شده گفته است که محمد بن سیرین می گوید: حُمَرَت و سرخی در آسمان دیده نشد مگر بعد از قتل امام حسین علیه السلام و هیچ زنی در روم تا چهارماه حیض نشد

مگر آن که پیسی اندام گرفت. پس پادشاه روم به پادشاه عرب نوشت که شما یا پیغمبری را کشته اید یا پسر پیغمبری را.

از ابن سیرین همچنین منقول است که پانصد سال پیش از بعثت نبوی صلی الله علیه و آله سنگی را یافتند که بر آن چیزی به زبان سریانی نوشته شده بود که ترجمه اش به زبان عربی این است:

أَتَرْجُوا أُمَّهُ قَتَلْتُ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

سلیمان بن یسار نیز گفته: که سنگی یافتند که بر آن نوشته شده بود:

لَا بَدَّ أَنْ تَرَدَّ الْقِيَامَةَ فَاطِمَةُ وَقَمِيصُهَا بِدَمِ الْحُسَيْنِ مَلَطَّخٌ

وَيْلٌ لِمَنْ شَفَعَاؤُهُ خُصَمَاؤُهُ وَالصُّورُ فِي يَوْمِ الْقِيَمَةِ يُنْفَخُ

در مجموعه شیخ صدوق و کشکول و زهرالربیع و غیره مذکور است که عقیقی سرخ یافته شد که بر آن نوشته شده بود:

أَنَا ذُرٌّ مِنَ السَّمَاءِ نَثَرُونِي يَوْمَ تَزْوِيجِ وَالِدِ السَّبْطَيْنِ

كُنْتُ أَنْقَى مِنَ اللَّجِينِ بِيَاضَا صَبَغْتَنِي دِمَاءَ نَحْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سید جزائری در زهرالربیع فرموده که در شهر شوستر سنگ کوچک زردی یافتم که حفاران از زمین برآورده بودند و بر آن سنگ مکتوب بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ بِدَمِهِ عَلَى أَرْضِ حِصْبَاءِ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

این گونه مطالب عجیب نیست، زیرا نظیر آنها در زمان ما نیز وقوع یافته است؛ چنانچه محدث جلیل مرحوم ثقه الاسلام نوری طاب ثراه از شیخ خود مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی ره خبر داده است که وقتی به حله رفته بود اتفاق چنان افتاد که درختی را قطع کرده بودند و طول آن را با آره به دو نیمه کردند در باطن آن در هر شقی منقوش بود لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ.

در چند حدیث آمده است که چون امام حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون بارید. همچنین وارد شده است که آسمان سیاه شد به حدی که ستاره ها در روز پدیدار شد و سنگی برداشته نشد مگر این که خون تازه زیر آن دیده شد.

در روایت ابن حجر آمده است که آسمان هفت روز گریست و سرخ شد.

ابن جوزی از ابن سیرین نقل کرده که دنیا تا سه روز تاریک بود و پس از آن سرخی در آسمان پیدا شد.

عزاداری حیوانات و گریه آنان بر امام حسین علیه السلام

مرحوم محدث نوری طاب ثرا به سند صحیح، از عالم جلیل، صاحب کرامات باهره و مقامات عالیه، آخوند ملازین العابدین سلمانی ره نقل کرده که فرمود: چون از سفر زیارت حضرت رضا علیه السلام مراجعت کردیم عبور ما به کوه الوند افتاد که نزدیک به همدان است. پس در آن جا فرود آمدیم. فصل بهار بود همراهان مشغول زدن خیمه شدند و من در دامنه کوه نظر می کردم ناگاه چشمم به چیز سفیدی افتاد چون تأمل کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه سفیدی بر سر داشت و بر سکویی نشسته بود که قریب چهار ذرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگ های بزرگی چیده بود که جز سر جای دیگری از او پیدا نبود.

نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم پس به من اُنسی گرفت و از جای خود فرود آمد و از حال خود خبر داد که از طریقه متشرّعه بیرون نیست و دارای اهل و اولاد بوده، و پس از تمشیت امور ایشان عزلت اختیار کرده و به عبادت مشغول شده است و از رساله های عملیه از علمای آن عصر خبر داد و گفت: که هیجده سال است در آن جا زندگی می کند.

از جمله عجایبی که دیده بود این بود که گفت: ابتداء آمدن من به این جا ماه رجب بود، چون پنج ماه و اندی گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و صداهای عجیبی شنیدم پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر کردم در این دشت، دیدم از حیوانات پر شده و رو به من می آیند،

حیوانات مختلفه متضاده چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلطند و به صداهای گوناگون صیحه می زنند پس اضطراب و خوفم از این اجتماع و این که به صداهای غریبی صیحه می زنند زیاد شد و آن حیوانات دور من جمع شدند و سرهای خود را به سوی من بلند کرده و بر روی من، فریاد می کردند.

پس به خود گفتم بعید است سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمنند دریدن من باشد زیرا یکدیگر را نمی دریدند و این جز به جهت امر بزرگ و حادثه عظیمی واقع نشده است. چون تأمل کردم به خاطر آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه گری برای مصیبت حضرت ابی عبدالله علیه السلام است.

و چون مطمئن شدم عمامه را انداختم و بر سر خود زدم و خود را از این مکان انداختم و می گفتم: حسین، حسین، شهید حسین و امثال این کلمات. پس برای من در وسط خود جایی خالی کردند و دور مرا مانند حلقه گرفتند.

پس بعضی سر بر زمین می زدند و بعضی خود را به خاک می انداختند و به همین نحو بود تا فجر طالع شد، پس آنها که وحشی تر از همه بودند رفتند و به همین ترتیب می رفتند تا همه متفرق شدند. و این عادت ایشان است که آن سال تا حال که هیچ‌جده سال است. حتی گاهی روز عاشورا بر من مشتبه می شد و از اجتماع آنها در این جا برایم روشن می شد که امروز عاشورا است.

در سیره حلیه از بعضی از زهاد نقل شده که آن شخص هر روز برای مورچه ها نان خرد می کرد و چون روز عاشورا می شد آن مورچه ها از آن نان ها نمی خوردند. از این قبیل حکایات بسیار است و این مقدار که ذکر شد ما را کافی است و ما برای تصدیق این حکایت که شیخ مرحوم نقل فرموده این حدیث شریف را در این جا ذکر می نمایم:

شیخ اجل اقدم ابوالقاسم جعفر بن قولویه قمی از حارث اعور روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پدر و مادرم فدای حسین شهید در ظهر کوفه! به خدا قسم، گویا می بینم جانوران بیابان را از هر نوعی که گردن ها را کشیده اند بر قبر او و شب تا صبح بر او گریه می کنند.»

سپس گوید: در صورتی که حیوانات این چنین بر امام حسین علیه السلام گریان و محزون می شوند شما باید بیش از آنان عزاداری کنید و در حق آن بزرگوار بی وفا و اهل جفا نباشید.

اقامه مجالس تعزیه و مقام مرثیه سراها نزد معصومین علیهم السلام

(۱) محدث بزرگوار قمی صاحب کتاب منتهی الآمال رحمه الله می گوید: آنچه در بلاد شیعه از اقامه تعزیه و ماتم جناب سید الشهداء علیه السلام و اجتماع در مجالس و نشر اعلام و نصب خیام و تعطیل اسواق در روز عاشورا و راه افتادن دسته و نوحه گری کردن و مرثیه خواندن و بکاء و ابکاء و غیر اینها که در شرع مطهر از آن نهی نشده و محذوری ندارد، رایج است از عبادات مشروعه و راجحه است و برای آن ثواب های جلیله و اجرهای جمیله است.

(۲) این مطلب از غایت وضوح محتاج به دلیل نیست و بر متتبع خبیر و ناقد بصیر مکشوف است که اخبار متواتری بر استحباب گریه بر آن حضرت و تذکر مصایب او و ابکاء و (گریانیدن) تباکی (گریه بر خود بستن و به صورت و هیئت باکی در آمدن) وارد شده است. نه آن که مراد ریای در گریه باشد چه بکاء بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام عبادت است و ریا در عبادات، جایز نیست.

(۳) همچنین اخبار فراوانی در مورد احیای امر ائمه و فضل مجالسی که احیای امر ایشان می شود و آن که ائمه علیهم السلام این نحو مجالس را دوست می دارند و ملائکه در آن مجالس حاضر می شوند وارد شده است.

در اخبار متعددی آمده است که جزع در همه چیز مکروه است مگر جزع بر سید الشهداء علیه السلام و در اخبار بسیاری وارد شده که ایام عاشورا ایام مصیبت و حزن

ص: ۶۳۷

۱- (۱) قال المحدث القمی رضوان الله تعالی علیه: فیاللہ لقلب لا یتصدع لتذکار تلك الأمور و یا عجا من غفله أهل الدهور و ما عذر أهل الإسلام و الايمان فی اضاعه أقسام الأحران، ألم یعلموا أن مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله مؤتور و جیع و حبیبه مقهور صریح، وقد أصبح لَحْمُهُ علیه السلام مُجرِداً عَلَى الرِّمالِ وَ دَمُهُ الشَّرِيفُ مَسْفُوكاً بِسُيوفِ أَهْلِ الضَّلَالِ، فَيَالَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَ أَبِیها عینا تَنْظُرُ إلى بَناتِها وَ بَنیها وَ هُم مابین مَسْلُوبٍ وَ جَرِیحٍ وَ مَسْجُونٍ وَ ذَبِیحٍ.

۲- (۲) ثم قال رحمه الله: و أما ما جاء في الصحيحين من أن الميت يُعذَّبُ ببكاءِ أهله عليه، و فی روايه ببكاءِ الحی، و فی روايه يُعذَّبُ فی قبره بما ینح عليه فإنه خطأ من الراوی بحکم العقل و الثقل.

۳- (۳) فعن الفاضل التتوی قال هذه الروایات كلها من روايه عمر بن الخطاب و ابنه عبدالله قال: و انكر عایشه علیهما و نسبتهما الى النسیان و الاشتباه و احتجت بقوله تعالی: ولا تزر وازره وزر أخرى انتهى. (النص و الاجتهاد ص ۲۹۹)

اهلیت است.

همچنین روایت شده که [شیعیان ما] در حزن ما محزون و در سرور ما مسرورند. اخبار بی شماری وارد شده که ائمه علیهم السلام شعرا را به خواندن مرثی امر می کردند و گوش می کردند و می گریستند و به آنان جایزه می دادند و فضیلت این کار را بیان می فرمودند.

(۱) در کافی و تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «پدرم، ابوجعفر علیه السلام، فرمود: برای زانی که بر من در منی (در ایام حج) ندبه کنند از طرف من کذا و کذا وقف کن.»

در تهذیب آمده است که خالد بن سدیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: چگونه است اگر آدمی بر [مرگ] پدر یا مادر یا برادر یا نزدیکان دیگر جامه چاک کند؟ فرمود: باکی نیست در شقّ جیوب، به درستی که موسی بن عمران بر برادرش شقّ ثوب کرد. (جامه چاک نمود) و در ذیل حدیث می فرماید:

وَلَقَدْ شَقَّقَنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمَنَ الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ عَلَيَّ مِثْلَهُ تَلَطَّمُ الْخُدُودَ وَ تُشَقُّ الْجُيُوبُ.

(۲) در چند روایت وارد شده که پس از شهادت امام حسین علیه السلام یک زن از زنان

ص: ۶۳۸

۱- (۱) قال صاحب المجالس الفاخره: و انكر هذه الروايات ايضا عبدالله بن عباس و احتجّ على خطأ راويها و التفصيل في الصحيحين و شروحهما و ما زالت عايشه و عمر في هذه المسئلة على طرفي نقيض حتى اخرج الطبري في حوادث سنة ۱۳ من تاريخه بالاسناد الى سعيد بن المسيب قال: لما توفي ابوبكر اقامت عليه عائشه النوح (اي النائحات) فأقبل عمر بن الخطاب حتى قام ببابها فنهاه عن البكاء على ابي بكر فابين ان ينتهين فقال عمر: لهشام بن الوليد ادخل فاخرج الی ابنه ابي قحافه فقالت عائشه لهشام: حين سمعت ذلك من عمر: اني اخرج عليك بيتي فقال عمر لهشام: ادخل فقد اذنت لك فدخل هشام فاخرج ام فروه أخت ابي بكر الی عمر فعلاها بالدرّه فضربها ضربات فتفرق النوح حين سمعوا ذلك قلت:

۲- (۲) كانه لم يعلم تقرير النبي صلى الله عليه و آله نساء الأنصار على البكاء على موتاهن؟ و لم يبلغه قوله (صلى الله عليه و آله): لكن حمزه لا بواكي له و قوله: صلى الله عليه و آله على مثل جعفر فلتبكي البواكي و لعله نسي نهى النبي صلى الله عليه و آله إياه عن ضرب البواكي في يوم وفات رقيته، و في مقام اخر نتلو خبرها عليك:

بنی هاشم خضاب نکرد و سرمه نکشید و شانه نزد و در خانه های ایشان دود از مطبخ بلند نشد تا پنج سال که عیدالله بن زیاد لعین کشته شد و سر نحس او را مختار برای ایشان روانه کرد.

ابن اثیر و بسیاری از علمای عامه و اهل سیر نقل کرده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه احد به مدینه مراجعت کرد صدای نوحه زنان انصار را بر کشتگان شنید، فرمود: «لَکِنَّ حَمَزَه لَا بَوَاقِیَ لَهُ»، یعنی کشتگان انصار گریه کننده دارند لکن حمزه گریه کننده ندارد.

(۱) انصار چون این سخن رسول خدا را شنیدند و دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله گریستن بر عمومی بزرگوارش را دوست دارد به زنان دستور دادند که پیش از ندبه کردن بر کشتگان خود بر حمزه ندبه کنند.

واقعی گفته است که این عادت شد بر اهل مدینه که در هر مصیبت ابتدا بر حمزه گریه می کردند، و معلوم است محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله با حمزه بیش از محبت با سید الشهداء علیه السلام نبوده و اگر گریه بر حمزه دستور رسول خدا باشد، به طریق اولی گریه بر حضرت حسین علیه السلام نیز امر اوست و هر گاه سیرت اهل مدینه طیبه بر آن قرار گرفت که در هر مصیبتی اول بر حضرت حمزه ندبه و گریه کنند به جهت مواسات با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ادای حق کلمه آن جناب که فرمود:

(۲) «لَکِنَّ حَمَزَه لَا بَوَاقِیَ لَهُ» با آن که سال های زیاد از شهادت حمزه گذشته و احدی هم بر اهل مدینه بر این عادت و سیرت انکار نکرده اولی آن است که مخالفین علاوه بر آن که شیعیان را در عزاداری و سوگواری بر حضرت سید الشهداء علیه السلام ملامت نکنند خود نیز اقامه ماتم نموده و در حزن بر اهل بیت علیهم السلام با

ص: ۶۳۹

۱- (۱) اخرج الافام احمد من مسنده من جمله حدیث ذکر فیه موت رُقیَّه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و بکاء النساء علیها قال: فجعل عمرٌ یضرُّهُنَّ بسوطه فقال النبی صلی الله علیه و آله: دعهنَّ بیکننَّ ثم قال: مهما یکن من القلب و العین فمن الله و الرحمه و قعد صلی الله علیه و آله علی شفیر القبر و فاطمه علیها السلام الی جنبه تبکی قال فجعل النبی صلی الله علیه و آله یمسح عین فاطمه بثوبه رحمه لها. (البحار ج ۳۱/۳۲ النص و الاجتهاد ص ۲۹۸)

۲- (۲) و اخرج ایضا حدیثا فیه انه مرَّ علی رسول الله صلی الله علیه و آله جنازه معها بواکی فنهر هنَّ عمر فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله: «دعهنَّ فانَّ النفس مصابهٌ و العین دامعه» الی غیر ذلك. (النص و الاجتهاد ص ۲۹۸)

بالجمله اخبار این باب بسیار است و این مختصر را گنجایش بیش از این نیست پس شایسته است که شیعیان عموماً و ذاکرین خصوصاً در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و بر واجبات و مستحبات اقتضای کرده، از استعمال محرمات - از قبیل غنا که غالباً نوحه های لطمه خالی از آن نیست - و از اکاذیب مفتعله و حکایات ضعیفه منظونه الکذب که در جمله ای از کتب غیر معتبره بلکه و از نقل از کتبی که مصنف آنها از متدینین اهل علم و حدیث نیست احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ که اعظم شعائر الله است راه ندهند و از معاصی کثیره که روح عبادت را می برد بپرهیزند خصوصاً ریا و کذب و غنا که در این عمل ساری و جاری شده است و کمتر کسی از آن مصون است.

شایسته است که در این مقام چند خبر در باره بزرگی عقاب هر یک از موارد مذکور بیان شود تا اگر کسی خدای نخواسته مبتلا باشد مرتدع شود.

منزلت ارزشمند مبلغ دین و خطرات انحرافی او

مرحوم محدث قمی در کتاب منتهی الآمال می گوید: لازم است اهل منبر و ذاکرین مصیبت سید مظلومان که دامن همت بر کمر زده و علم تعظیم شعائر الله را بر دوش کشیده اند و برای تعظیم این مشعر عظیم نفوس خویش را مبذول داشته اند بدانند که این عبادت مانند سایر عبادات است و این عمل آن گاه عبادت [محسوب] می شود که جز رضای خداوند و خشنودی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین غرض و مقصدی در نظر نباشد و از مفاسدی که بر این کار بزرگ ساری شده بر حذر باشند.

مبادا العیاذ بالله در این عبادت عظیم برای تحصیل مال یا جاه به دروغ گفتن و افترا بستن بر خدای تعالی و بر حجج طاهره و علمای اعلام و غنا خواندن و اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود به خوانندگی واداشتن و بی اذن بلکه با نهی صریح به خانه مردم در آمدن و بر منبر بالا رفتن و آزردن حاضرین در گریه نکردن به کلمات بلیغه و ترویج باطل در وقت دعا و قبل از آمدن و مدح کسانی که مستحق

مدح نیستند و اهانت به بزرگان دین و افشای اسرار آل محمد علیهم السلام و برانگیختن فتنه و اعانت ظلمه و مغرور کردن مجرمین و متجزی نمودن فاسقین و کوچک نمودن معاصی در نظر و خلط کردن حدیثی به حدیث دیگر به طور تدلیس و تفسیر آیات شریفه به آرای کاسده و نقل اخبار به معانی باطله و فتوا دادن با نداشتن اهلیت آن، چه به حق یا به خلاف،

و تنقیص انبیای عظام و اوصیای کرام علیهم السلام به جهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه علیهم السلام و متوسل شدن - برای زینت دادن کلام و رونق گرفتن مجلس به سخنان کفره و حکایات مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکره و تصحیح کردن اشعار دروغ مراثی را به عنوان زبان حال و ذکر کردن شبهات در مسایل اصول دین بدون بیان رفع آن یا نداشتن قوه آن و خراب کردن پایه اصول دین ضعفای مسلمین.

و ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت اهلیت نبوت علیهم السلام است و طول دادن سخن به جهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین از اوقات فضیلت نماز و امثال این مفاسد که لا تُعَدَّ و لا تُحْصَى است مبتلا شود.

و نیز بر حذر باشد که مبدا العیاذ باللّٰه در زمره آنان داخل شود که مقدمات و عظم را پیش گرفته و گاهی خطب بلیغه امیرالمؤمنین علیه السلام و مواعظ شافیه و رفتار و کردار آن حضرت را ذکر کنند و مردم را از محنت دنیا و آفات و مهلکات آن بترسانند و بر بغض دنیا و زهد در آن ترغیب و تحریص نمایند و به حالات پیشوایان دین و خواص اصحاب و علمای راشدین استشهاد کنند.

و گاهی از احوال نفس و صفات آن از خوف و رجا و توکل و رضا و از رذایل خبیثه و صفات قبیحه و غیر آن سخن گویند و محفوظات خود را از کتاب غزالی و غیره در نهایت فصاحت و بلاغت بی توقّف و لکنت بیان کنند و آیات و اخبار مناسب با این مقام را مرتب و منظم پرداخته.

و کلماتی که در آن سجع و قافیه به هم انداخته ذکر نمایند و چنان پندارند که خود به گفتن آنها متصفند و حال آن که در آن صفات از پایه ادنی عامی ترقی نموده است، و چنان شیفته جیفه دنیا و آلوده به خباثت رذایل است که اگر صاحب مجلس

در وقت دخول یا خروج او غفلت کند و به لوازم تکریم و توقیر او که متوقع است عمل نکند یا او را خاتم آن مجلس قرار ندهد درهم و برهم شود و گله و ایراد نماید و فضّاحی کند.

و با این حالت خود را از اهل الله و اهل آخرت و داخل در زمره چاکرین حضرت سیدالشهداء علیه السلام پندارد و گمان کند که به جهت مقداری از محفوظات منبریه از همه رذایل و خباثات عاری و بری است و اخلاق رذیله تنها در بین عوام الناس و مستمعین مجلس وجود دارد. «اعاذنا الله من ذلك و عصمنا بفضلہ و کرمة»

بر دانای بصیر و متجسس عیوب نفس مکشوف است که چنین کسی حالش حال چراغ است که خویشتن را می سوزد و دیگران را می افروزد و داخل در زمره غاوین که در آیه «فَكَبِّكُوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ» می باشد و مشمول آیه شریفه «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» و آیه مبارکه «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» و آیه «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» می باشد.

حافظ شیرازی می گوید:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس تو به فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

گوئیا باور نمی دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

قال الله تعالى: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»

وظایف مردم نسبت به روحانی صالح و شایسته

این نیز باید فراموش نشود که تکلیف مردمی که از یک منبری بهره مند می شوند و به فیوضات بی حدّ و احصا می رسند، چه صاحب مجلس و چه غیر او، از حاضرین و مستمعین، اعانت و رعایت و توقیر و اکرام و احسان و انعام است و آنچه از قوه برآید و از عهده تواند درآید و آنچه با او کنند هرگز وفا به حقّی که در این عمل برایشان پیدا کرده نخواهد کرد؛

چه آنچه با او می کنند و از متاع دنیا به او می دهند تمام به یک تار جامه بهشتی

که هزارها از آن به توسط آن روضه خوان به آنها رسیده برابر نخواهد بود. پس هرچه دهند کم داده اند و هرچه کنند کم کرده اند؛ چنانچه سیرت مرضیه ائمه طاهرین علیهم السلام باین طایفه و امثال ایشان چنین بوده است.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام به فرزندق شاعر پس از آن که آن قصیده معروفه را خواند، چگونه عطا فرمود؟ حضرت صادق علیه السلام به اشجع سلمی پس از آن که به عیادت آن حضرت آمد و دو بیت خواند: چگونه عطا فرمود؟ نزد آن حضرت چهار صد درهم بود که همه را به وی عطا فرمود، اشجع شکرکنان گرفت و به رفت. حضرت او را طلبید و انگشتی به او عطا کرد که ده هزار درهم قیمت داشت.

قضیه عطای حضرت امام رضا علیه السلام نسبت به دعبل خزاعی از پول زیاد و جبهه، و به روایتی انگشتر عقیق و پیراهن خز سبزی که هزار شب در هر شبی هزار رکعت نماز در آن خوانده بود و هزار ختم قرآن در آن نموده بود معروف است.

و از غرر و دُرر نقل شده که دعبل بن علی و ابراهیم بن عباس که با یکدیگر دوست بودند خدمت حضرت ثامن الائمه علیهم السلام رسیدند بعد از آن که ولیعهد شده بود پس دعبل خواند:

مدارس ایات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات

و ابراهیم قصیده ای خواند که اول آن این است:

ازالت عزاء القلب بعد التجلد مصارعُ اولاد النبی محمّد(ص)

پس آن حضرت به آن دو نفر بیست هزار درهم از دراهمی که مأمون اسم مبارکش را بر آنها سکه زده بود بخشید، پس دعبل نصف هدیه خود را به قم آورد و اهل قم هر دره می از آنها را به ده درهم خریدند پس حصّه دراهم دعبل صد هزار درهم شد. و اما ابراهیم آنها را نگاه داشت تا وفات یافت.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کسی که سوره حمد را به یکی از پسرانش آموخته بود هزار اشرفی و هزار جامه عطا کرد و دهانش را پر از مروارید نمود و فرمود: «کجا وفا کند این عطای من به عطای او.»

آن حضرت همچنین چهار هزار درهم به عربی که برای او شعر:

لن یخب الان من رجاك و من حرّك من دون بابك الحلقه

را خواند عطا فرمود. با این همه از او شرم کرد و عذر خواست و فرمود: «خُذْهَا فَإِنِّي الْيَكِّ مَعْتَذِرٌ».

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در روز عید نوروز به امر منصور در جای او نشست و مردم به دیدن آن جناب آمدند و به اندازه وسع خود هریک هدیه و تحفه آوردند و آخر همه پیرمردی فقیر آمد و عرض کرد: من هدیه ای ندارم جز سه شعر که جدم در مرثیه جدت حضرت حسین علیه السلام گفته، پس آن سه شعر را خواند، حضرت فرمود: «هدیه تو را قبول کردم، بنشین!» آن مرد نشست. حضرت نزد منصور فرستاد که این مال هایی را که به عنوان هدیه و تحفه آوردند چه باید کرد؟

منصور تمام آنها را به آن حضرت بخشید و حضرت هم تمام آنها را به آن پیرمردی بخشید. مولف گوید: آن سه بیت شعر چنین بود:

عجبت لمصقول علاک فرنده یوم الهیاج و قد علاک غبار

ولأسهم نفذتک دون حرائر یدعون جدک و الدموع غزار

الّا تغضضت السهام و عاقها عن جسمک الإجلال و الإکبار؟!

اخلاص کمیت شاعر و توجه اهل البیت علیهم السلام به او

مسعودی در مروج الذهب گوید: کمیت به مدینه رفت و شبی خدمت حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شد و اشعار خود را برای آن جناب خواند و چون قصیده میمیه را شروع کرد و به این شعر رسید:

وقتیلّ بالطف غودر منهم بین غوغاء أمّه و طعام

آن حضرت گریست و فرمود: «ای کمیت! اگر نزد من مالی بود تو را صله می دادم، لکن آن عبارتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود که «لازلت مویداً بروح القدس ما ذببت عنّا اهل البیت» [برای تو می گویم]. پس کمیت از نزد آن حضرت بیرون شد و نزد عبدالله بن الحسن رفت و اشعار خود را برای او نیز خواند، عبدالله گفت: همانا من ضیعه ای را که زمین و آب باشد به چهار هزار درهم خریده ام و این نوشته آن است، پس قباله آن ملک را به او داد و آن ملک را به او بخشید.

کمیت گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! اگر من شعر برای غیر بگویم برای دنیا و مال می گویم لکن، به خدا سوگند، برای شما اهل بیت جز خدا نظر ندارم و من در ازای چیزی که برای خدا گفته ام، مال و ثمن نمی گیرم. عبدالله اصرار بلیغ کرد که قبول کند. لاجرم کمیت قباله آن ملک را گرفت و رفت. و پس از چند روز نزد عبدالله آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باشد! من به تو حاجتی دارم. فرمود:

هر حاجت که داشته باشی برآورده است، حاجتت را بگو! گفت: می خواهم این قباله را بگیری و ملک خود را پس گیری، سپس آن نوشته را نزد عبدالله نهاد. عبدالله نیز قبول کرد. در این وقت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر جامه ای از پوست برداشت و چهار گوشه آن را به دست چهار نفر از کودکان خود داد و در خانه های بنی هاشم گردش می کرد و می گفت:

ای بنی هاشم! این کمیت است که در هنگامی که مردم از ذکر فضایل شما سکوت کرده اند و خون خود را نزد بنی امیه در معرض دیده اند در حقّ شما شعر گفته پس هر چه شما را ممکن شود او را صله دهید، پس هر که هر چه ممکنش می شد از درهم و دینار در آن جامه پوستی می ریخت.

پس به زن های هاشمیّات را نیز اعلام کرد تا آنها هم هر چه بتوانند عطا کنند پس زن ها نیز هر چه ممکن بود او را عطا کردند حتی آن که زیورهای خود را از بدن بیرون می کردند و به کمیت می دادند تا آن که برای کمیت مقدار صد هزار درهم جمع شد پس عبدالله آنها را نزد کمیت آورد و گفت:

یا ابا المستهل! اتیناک بجهد المقل! همانا از تو عذر می خواهیم، چه آن که ما در زمان دولت دشمنان خود هستیم و این مقدار را جمع کردیم و زیور زنان نیز چنان که می بینی در آن است، پس به اینها به روزگار خویش استعانت بجو. کمیت گفت: پدر و مادرم فدای شما باد! زیاد عطا فرمودید و من جز خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را غرضی در مدح شما نداشتم و از شما چیزی نمی گیرم اینها را به صاحبانش رد کن. پس عبدالله هر چه سعی کرد که کمیت قبول کند قبول نکرد.

در روایات اهل سنّت آمده است که صاعد، مولای کمیت، گفت: با کمیت خدمت حضرت باقر علیه السلام رفتیم و کمیت برای آن جناب قصیده ای را که اول آن این

مصرع است: من لقلب مُتَمِّمٍ مُسْتَهَامٍ انشاد کرد حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمِيتِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمِيتِ.»

روزی کمیت خدمت آن جناب رفت و آن حضرت هزار دینار و کسوه به او بخشید. کمیت پول ها را قبول نکرد و جامه ها را به جهت تبرک و تیمن قبول نمود.

کمیت گفته که یک بار نیز خدمت حضرت فاطمه بنت الحسین علیه السلام شرفیاب شدم فاطمه فرمود: «این شاعر ما اهل بیت است و سپس قدحی سوپق برای او آورد و کمیت از آن تناول نمود. آن گاه امر فرمود تا سی دینار و مرکبی به کمیت دادند. کمیت گریست و گفت: به خدا سوگند، قبول نخواهم کرد. من با شما به جهت دنیا، دوستی نکردم.

از این قبیل قضایا بسیار است و این مقدار تطویل به جهت تنبیه نفوس ناقصه بعضی از صاحبان مجلس تعزیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که در ایامی که اقامه مجلس تعزیه می کنند چه اندازه به سلسله جلیله اهل ذکر و مرثیه توهین و تخفیف می کنند و گمان می کنند به جهت آن وجه جزئی که بعد از مدت مدیدی به جان کندن می دهند جان روضه خوان را خریده و طوق عبودیت بر گردن او افکنده اند و چه بسیار اوامر و نواهی می کنند و توقعات بیجا از او دارند. (منتهی الآمال ج ۱/۸۷۶)

۱- حرمت ریا در عزاداری

در کتاب و سنت آیات و اخبار بسیاری بر مذمت و وعید بر ریا وارد شده است.

در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده است: «أدنی رياء شرك است.» از آن حضرت همچنین مروی است: «آتش و اهل آتش از اهل ریا» صیحه و فغان می کنند عرضه داشتند: یا رسول الله! آتش نیز به فغان می آید؟ فرمود: «بلی، از حرارت آتشی که ریا کاران به آن معذب باشند.»

و نیز فرمود: «ریاکار را روز قیامت به چهار نام ندا می کنند، می گویند: ای کافر، ای فاجر، ای غادر، ای خاسر، کوشش تو گمراه و اجر تو باطل شد و تو را نصیبی نیست. ای خدعه کننده! مزد خود را از کسی بطلب که برای او عمل می کردی.»

و نیز فرمود: «بهشت تکلم کرد و گفت به درستی که من بر هر که بخیل و

ریاکار است حرامم و فرمود: «به درستی که آنچه من بیشتر از همه چیز بر شما می‌ترسم شرک اصغر است.» گفتند: یا رسول الله! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا.»

احادیث این باب بسیار است و در خبثت آن کافی است همین که ریا در هر عملی داخل شود به فتوای فقها آن عمل باطل و از درجه قبول ساقط است.

ریا اقسام خفیه ای دارد که علما در محلّش ذکر کرده اند و ما در معنی تباکی اشاره کردیم که بعضی از روی بی ادراکی ریا را در عزای سیدالشهداء علیه السلام جایز و شرط اخلاص را برداشته و این را از فضایل مخصوصه آن حضرت شمرده اند! چون سخن به اینجا کشید لازم دانستم که بانیان مجالس عزا و عزیزان اهل منبر و مداحان اهل بیت علیهم السلام را به خطرات و آفات این عمل مقدس توجه دهم و از آنان پوزش می‌طلبم و به خود نیز این مسائل را می‌گویم.

سبحان الله! آن حضرت تمام این مصایب را به جهت تحکیم اساس توحید ذات مقدّس باری تعالی و اعلاّی کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرّق بدعت های ملحدین تحمل نموده است، چگونه ذی شعوری احتمال می‌دهد که آن حضرت سبب جواز اعظم معاصی و اکبر موبقات که ریا و شرک اصغر است باشد؟! ان هذا الا اختلاق.

۲- حرمت کذب و دروغ بر خدا و اولیای خدا در قرآن

محدّث نوری رحمه الله سپس راجع به دروغ بر خدا و رسول او صلی الله علیه و آله گوید: بزرگی معصیتِ دروغ بستن بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام به قدری است که خدای تعالی در مواضع عدیده بیان حال این جماعت را فرموده که به بعضی از آن ها تیمنا و تبرکا اشاره می‌شود:

۱- در سوره بقره آیه ۷۹ می‌فرماید: «فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قليلاً فویل لهم ممّا کتبت ایدیهم و ویل لهم ممّا یکسبون.»

۲- و در سوره آل عمران می‌فرماید: «فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک

۳- و در سوره انعام می فرماید: «و من اظلم ممّن افترى على الله كذبا او كذب باياته أنّه لا يفلح الظالمون». انعام/ ۲۱

۴- و در سوره نحل می فرماید: «انّ الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون»

۵- و در سوره هود می فرماید: «و من اظلم ممّن افترى على الله كذبا اولئك يعرضون على ربهم و يقول الأشهاد هولاء الذين كذبوا على ربهم ألا لعنه الله على الظالمين». هود/ ۱۸

۶- و در سوره طه می فرماید: «و يلکم لاتفتروا على الله كذبا فيسحتکم بعذاب و قدخات من افترى». آیه ۶۱

۷- و در سوره عنکبوت می فرماید: «و من اظلم ممّن افترى على الله كذبا او كذب بالحقّ لما جاءه أليس في جهنّم مثویّ للمتکبرين». آیه ۶۸

۸- و در سوره زمر می فرماید: «فمن اظلم ممّن كذب على الله و كذب بالصّیّدق إذ جاءه اليس في جهنّم مثویّ للكافرين». آیه ۳۲

۹- و در همان سوره می فرماید: «و يوم القيّمه ترى الذين كذبوا علىّ الله وُجوههم مسوده اليس في جهنّم مثویّ للمتکبرين». زمر / ۶۰

۱۰- و در سوره صف می فرماید: «و من اظلم ممّن افترى على الله الكذب و هو يدعى الى الاسلام». صف / ۷ سپس گوید: برای اثبات بزرگی این معصیت و زجر بی باکان از ارتکاب آن و شمرده شدن آن ها در زمره ظالم ترین بنی نوع انسان و سیاه شدن رخسار آنها در روز حساب و شریک شدن با متکبرین در مقام عقاب به همین چند آیه مبارکه قناعت می شود.

۳- حرمت دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام در روایات

۱ شیخ کلینی در کافی و برقی در محاسن از حضرت صادق علیه السلام روایت نمودند که فرمود: «دروغ بستن بر خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است.

و نیز این مضمون را با سند دیگر از آن حضرت روایت کرده با اضافه دروغ بستن بر اوصیاء علیهم السلام . و در تفسیر عیاشی نیز به همین قسم روایت شده است.

۲ و در کافی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام مروی است که به ابونعمان فرمود: «ای ابونعمان! دروغ بر ما مبند که مبادا ملت اسلام از تو برطرف و گرفته شود»؛ یعنی دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون می برد.

و این خبر را شیخ مفید در کتاب ارشاد با جزئی اختلاف روایت کرده است.

۳ و نیز در کافی مروی است که خدمت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که «حائک» یعنی جولاً ملعون است. حضرت فرمود: «مراد از آن، کسی است که می بافد بر خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله.»

۴ و نیز در کافی از آن جناب روایت کرده که به مردی از اهل شام فرمود: «ای برادر شامی! بشنو حدیث ما را و بر ما دروغ مبند زیرا هر که بر ما دروغ بندد به تحقیق بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته است. و هر که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندد به تحقیق بر خدای تعالی دروغ بسته است و کسی که بر خداوند دروغ بندد خدای عزوجل او را عذاب خواهد کرد.»

۵ شیخ صدوق در کتاب فقیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! هر کس عمداً بر من دروغ بندد، جایگاه خود را در آتش جهنم قرار داده است.»

۶ ابوعلی طوسی در امالی و غیر او از ابن ابی الدنيا از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده اند که فرمود: «شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ بندد تا آخر در آتش جهنم خواهد بود.»

۷ سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب خود از آن جناب روایت کرده که فرمود: «به تحقیق بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عهد آن حضرت دروغ بسته شد تا آن که آن حضرت برای خواندن خطبه برپا ایستاد و فرمود: ای مردم! دروغ گویان بر من زیاد شدند پس هر که بر من دروغ بندد... تا آخر آنچه گذشت.»

و اسانید این خبر شریف در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار بلکه آن را از اخبار متواتره شمرده اند.

۸ و نیز از آن جا روایت کرده که چون عمرو بن العاص دروغ های بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بست و در منبر آن را ذکر نمود و خبر او به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید آن

حضرت فرمود: «عجب است از اراذل اهل شام که قول عمرو را قبول و او را تصدیق می کنند و حال آن که کار سخن گفتن و دروغ بستن و کمی و رعش به آن جا رسیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد و هر که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندد خداوند او را هفتاد نوبت لعنت می کند.»

۹ شیخ شهید ثانی رحمه الله در کتاب درایه خود بعد از آن که خبر متواتر را بیان کرده در بسیاری از اخبار مانند جماع و ارتماس در آب و دروغ بستن بر خداوند و بر رسولش و بر ائمه صلوات الله علیهم ادعای تواتر نموده است.

و در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی از آن جناب مروی است که فرمود: «هر که بر خداوند و رسولش دروغ بندد و روزه دار باشد پس روزه و وضویش شکسته یا ناقص شده است، اگر در گفتن آن متعمد باشد» و بر این مضمون اخبار عدیده ای رسیده است.

۱۰ و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «هر کس گمان کرده که خدای تعالی امر نموده به سوء و فحشا به تحقیق بر خدای تعالی دروغ بسته است» و بعد از کلماتی چند فرمود: «و هر که بر خداوند تبارک و تعالی دروغ بندد خداوند او را در آتش داخل خواهد نمود.»

۱۱ و نیز در همان کتاب مروی است که شخصی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در باره قول خداوند عزوجل: «واذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء أتقولون علی الله ما لا تعلمون»، یعنی و چون کاری کنند که بغایت زشت است گویند یافتیم بر آن خصلت پدران خود را و خدای ما را به آن امر فرموده. بگو به درستی که خدای امر نکند به خصلت بد آیا بر خدای تعالی چیزی را می گویند که نمی دانید؟!

پس حضرت به آن سائل فرمود: «آیا دیدی احدی را که گمان کند که خدای تعالی به زنا کردن و خوردن شراب و چیزی از این محرمات امر کرده باشد؟» گفتم: نه! فرمود: «پس چیست این فاحشه ای که ادعا می کنند خدای تعالی ما را امر نموده به انجام آن؟» گفتم: خداوند و ولّیش به آن داناترند.

فرمود: «این سخن از پیشوایان جور است که ادعا کردند خدای تعالی خلاق را

امر کرده که از ایشان پیروی و به آن‌ها اقتدا کنند پس خداوند ما را خیر می‌دهد که ایشان بر خداوند دروغ بستند و این دروغ بستن را خداوند فاحشه نامیده است.

۱۲ شیخ کشی در کتاب رجال خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ما اهل بیتی راستگو هستیم و خالی نیستیم از دروغ‌گوییانی که بر ما دروغ می‌بندند و سخن راست ما را به جهت سخنان دروغی که بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار می‌کنند.»

آن گاه آن حضرت جماعتی از دروغ‌گویان در هر طبقه را برشمردند، و سپس فرمودند: «خداوند لعنت کند ایشان را. ما خالی نیستیم از کذابانی که بر ما دروغ می‌بندد و یا آن که در رأی عاجز و بی دست و پا است. خداوند کفایت کند زحمت هر دروغ‌گویی بر ما را و گرمی آهن را به ایشان بچشانند.»

۱۳ و نیز از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هر کس بر ما اهل بیت دروغ بندد خداوند او را در روز قیامت به حالت کور و در زمره یهودان محشور کند و اگر دجال را درک کند در قبر خود به او ایمان آورد.»

شیخ صدوق در اکمال الدین و علل الشرایع و طبرسی در احتجاج از محمدبن ابراهیم بن اسحاق طالقانی روایت کرده اند که گفت: من با جماعتی نزد ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه که نایب سوّم حضرت حجت علیه السلام است بودیم که مردی برخاست و از او سؤالی کرد و جوابی طولانی دادند. محمدبن ابراهیم گفت: فردای آن روز خدمت ابی القاسم برگشتم و با خودم می‌گفتم: آیا می‌بینی او را که آنچه دیروز بیان کرد از پیش خودش بود. پس ابتدا بدون آن که چیزی اظهار کند فرمود: «ای محمد بن ابراهیم! لان اخّر من السماء فتخطفنی الطیر او تهوی بی الريح فی مکان سحقیق احبّ الیّ ان اقول فی دین الله تعالی ذکره برأیی و من عند نفسی»؛ هر آینه اگر از آسمان بیفتم پس پرنده ای مرا بر باید یا باد مرا در جایی دور فرود آرد نزد من محبوب تر است از آن که در دین خدای تعالی برأی خود و از جانب نفس خود چیزی بگویم بلکه آنچه گفتم از اصل بود و از حضرت حجت صلوات الله و سلامه علیه شنیده شده بود.

۱۴ و نیز در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بیرهیزید از تکذیب نمودن خدای تعالی شما را» کسی عرض کرد: این چگونه است یا رسول الله؟ فرمود: «یکی از شماها می گوید خداوند فرمود، پس خداوند عزوجل می فرماید: دروغ گفتی، من آن را نگفتم و یکی از شماها می گوید خداوند نفرمود، پس خدای تعالی می فرماید دروغ گفتی، به تحقیق که آن را گفتم.»

۱۵ و شیخ کشی در رجال خود از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «والله هیچ کس نیست که بر ما دروغ بندد مگر آن که خداوند به او بپشاند گرمی آهن را.»

۱۶ و در کافی مروی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که بگوید خدای می داند چیزی را که خداوند نمی داند، یعنی کاری کرده مثلاً به خلاف واقع آن را نقل می کند و خداوند را گواه می گیرد که حضرت مقدسش می داند و حال آن که چون بی اصل است خدای نمی داند، در این حال عرش خداوند محض تعظیم جلال حق سبحانه به لرزه می آید.»

۱۷ و نیز در آن جا از آن جناب روایت کرده که: «چون بنده بگوید خداوند داناست و حال آن که دروغ گفته باشد خداوند عزوجل می فرماید: آیا احدی را غیر از من که بر او دروغ ببندی پیدا نکردی؟»

و این خبر را مرحوم سید نعمه الله جزایری در انوار چنین نقل نموده که: «خداوند به ملائکه می فرماید: ای ملائکه من! نظر کنید به سوی بنده من که احدی را عاجزتر از من نیافت که این دروغ خود را بر او حواله کند تا این که آن را بر علم من حواله کرد!، پس من به او چنین خواهم کرد و چنان خواهم کرد.» (کتاب لؤلؤ و مرجان)

آیات و اخبار در مذمت دروغ و مفساد آن در دنیا و آخرت از شمار بیرون است و حق تعالی لعنت خود را بر کاذبین قرار داده و فرموده:

«أَنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ جز آنان که ایمان نیاوردند کسی دروغ نمی بندند. اگر در مذمت کذب جز همین آیه کریمه نبود وافی بود؛ چه رسد به آیات کثیره دیگر.

در کافی از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «نخستین کسی که دروغگو را تکذیب می کند خداوند عزوجل است، پس از آن دو فرشته که با اویند، بعد از آن خودش که اشتباه ندارد و می داند دروغ گفته است.»

همان کتاب از کتاب عقاب الأعمال از آن جناب مروی است که فرمود: «حق تعالی برای شرّ و بدی ها قفل ها مقرر کرده و کلید آن قفل ها را شراب قرار داده و دروغ بدتر از شراب است.»

در کافی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «والله مزه و طعم ایمان را نخواهید چشید تا آن گاه که دروغ را چه از روی جدّ، چه از روی مزاح و خوش طبعی ترک کنید.»

در جامع الأخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «هرگاه مؤمن بدون عذر دروغ بگوید او را هفتاد هزار ملک لعنت کند و از دل او بوی گندی بیرون آید و بالا-رود تا به عرش رسد پس حمله عرش او را لعنت کنند و حق تعالی به واسطه آن یک دروغ هفتاد زنا بر او بنویسد که آسان تر آنها آنست که با مادر خود زنا کند.»

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است: «که تمام خبائث را در خانه ای گذاشته و دروغ را کلید آن قرار داده اند.»

و از امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «نظر نکنید به طول رکوع و سجود مرد، زیرا که آن چیزی است که به آن عادت کرده و اگر آن را ترک کند از آن وحشت نماید، لکن به راستی گفتارش و دادن امانتش نظر نماید.»

و از دعوات راوندی منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دیشب در خواب دیدم که دو نفر نزد من آمدند و مرا به ارض مقدّسه - که ظاهراً مراد از آن شام باشد - بردند و جمله ای از عجایب که در آنجا دیدند که از جمله آنها این بود که:

مردی را دیدند که بر پشت خوابیده و دیگری بر سر او ایستاده و در دستش چیزی مانند عصا از آهن بود و سر آن کج بود. پس بر یک طرف روی او می آمد و با آن وسیله ای که در دستش بود از یک طرف دهانش تا قفایش می زد و آنرا قطعه قطعه و پاره پاره می کرد و همچنین بینی اش و چشمش تا قفای آن. آن گاه به طرف

دیگر می آمد و آنچه را با طرف دیگر کرده بود انجام می داد و از این طرف فارغ نمی شد که طرف دیگر به حال اول بر می گشت. پس آنچه را در مرتبه اول با او کرده بود، دوباره انجام می داد. سبحان الله! این چیست؟...»

این حدیث طولانی است و در آخر آن ذکر شده است: «آن دو نفر برای آن حضرت آنچه را که در آن شب از عجایب دیده بودند و اشخاصی که ایشان را عذاب می کردند شرح نمودند تا آن که عرض کردند اما آن مردی که دهانش تا قفایش و بینی اش را تا قفا و چشمش را تا قفا قطعه قطعه می کردند مردی است که صبح از خانه اش بیرون می رود و دروغی می گوید که به آفاق می رسد. پس با او چنین کنید تا روز قیامت فرا رسد.»

در بعضی از کتب معتبره این خبر را چنین نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: «مردی را دیدم که نزد من آمد و گفت:

برخیز! با او برخاستم، پس دو مرد را دیدم که یکی ایستاده و دیگری نشسته است و در دست آن کس که ایستاده عصایی آهنین بود که آن را در گوشه دهان آن شخصی که نشسته بود فرو می برد تا میان دو شانه می رسید آن گاه آن را بیرون می کشید و به طرف دیگر فرو می برد پس چون بیرون می کشید طرف دیگر به حال اول بر می گشت. پس به آن که مرا برخیزانید گفتم: این چیست؟ گفت:

این مرد، دروغگو است که همین گونه تا قیامت در قبر عذابش می کنند.»

محدث متبحر حاج میرزا حسین نوری طاب ثراه در لؤلؤ و مرجان خلاصه مفاسد و آثار دروغ را که از آیات و اخبار استفاده کرده به صورت مختصری به رشته تحریر در آورده و به جهت سهولت تمام مفاسد و آثار آن را به چهل عدد بدین طریق شماره کرده است:

۱ دروغ فسق است: «لا رفت و لافسوق» «و دروغگو فاسق؛ «ان جاء کم فاسق نبأ».

۲ دروغ قول زور است و با بت پرستان در یکجا ذکر شده است: «فاجتنبو الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور». حج/۳۰

۳ دروغگو ایمان ندارد؛ «انما یفتري الکذب الذین لایؤمنون» نحل ۱۰۵

- ۴ دروغ را مانند خمر و قمار «اثم» نامیدند.
- ۵ دروغگو مبعوض خداوند است.
- ۶ روی دروغگو سیاه است.
- ۷ دروغ از شراب بدتر است.
- ۸ دروغگو بوی دهنش متعفن و گندیده است.
- ۹ ملک از دروغگو به اندازه یک میل دوری می کند.
- ۱۰ خدای تعالی دروغگو را لعنت می کند؛ «انّ لعنه الله عليه إن كان من الكاذبين». نور/۸
- ۱۱ بوی گند دهان دروغگو به عرش می رسد.
- ۱۲ حمله عرش دروغگو را لعنت می کنند.
- ۱۳ دروغ مخزّب ایمان است.
- ۱۴ دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است. (لا یجد عبد طعم الايمان حتّی یترك الكذب جدّه و هزله)
- ۱۵ دروغگو تخم عداوت و کینه در سینه ها می کارد.
- ۱۶ دروغگو مروّتش از همه خلق کمتر است.
- ۱۷ برای یک دروغ هفتاد هزار ملک دروغگو را لعن می کنند.
- ۱۸ دروغ علامت نفاق است.
- ۱۹ دروغ کلید خانه ای است که تمام خیابیت در آن است.
- ۲۰ دروغ فجور و دروغگو فاجر است.
- ۲۱ دروغگو رأیش در مقام مشورت پسندیده نیست.
- ۲۲ دروغ زشت ترین مرض های نفسانی است.
- ۲۳ دروغ انگشت پیچ شیطان است.

۲۴ دروغ بدترین ریاهاست

۲۵ دروغ مورث فقر است.

۲۶ دروغ از خباثت محسوب است.

۲۷ دروغ فراموشی می آورد.

ص: ۶۵۵

۲۸ دروغ دری از درهای نفاق است.

۲۹ دروغگو به عذاب خاصی در قبر معذب می شود.

۳۰ دروغ دروغگو را از نماز شب محروم می کند و در نتیجه از روزی محروم می شود.

۳۱ دروغ سبب خذلان الهی است.

۳۲ دروغ سبب می شود صورت انسانی از دروغگو گرفته شود.

۳۳ دروغ بزرگ ترین خباثت است.

۳۴ دروغ از کبایر است.

۳۵ دروغ از ایمان دور و مجانب آن است.

۳۶ دروغگو از بزرگ ترین گناهکاران است.

۳۷ دروغ صاحبش را هلاک می کند.

۳۸ دروغ حسن و طراوت و بها را از صاحبش می برد.

۳۹ دروغگو قابل برادری و مصاحبت نیست و از برادری و مصاحبت با او نهی شده است.

۴۰ خدای تعالی دروغگو را هدایت نمی کند و راه حق را به او نشان نمی دهد؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ».

چون مفاسد دروغ را دانستی پس بدان شماری از فحول فقها مُطلق کذب را از گناهان کبیره شمرده اند؛ چه مفاسد ای بر آن مترتب شود و چه نشود. و اگر مفاسد ای بر آن مترتب شود خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیده مسلمانی یا افترا به امام یا توهین به اهل بیت علیهم السلام شود البتّه صد مرتبه بدتر و گناهش بیشتر است و اگر کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باشد مبطل روزه و موجب کفاره خواهد بود.

در عقاب الأعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَالِمٌ أَقْلٌ فَلْيَتَّبِعُونِي مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ»

اطلاق این خبر مقتضی آن است که اگر یک کلمه هم باشد و مفید فایده نشود و مفاسد بر آن مترتب نگردد باز موجب دخول در آتش خواهد بود.

از این جهت از فقیه زاهد حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی طاب ثراه نقل شده - چنانچه در شفاء الصدور است - که وقتی یکی از فضیلتی با دیانت و اهل منبر در محضر آن جناب در ذیل قصه ای گفت که سید الشهداء علیه السلام فرمود: یا زینب یا زینب، آن فقیه بی محابا در ملا عام به آواز بلند فرمود:

«خدا دهنش را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه یک دفعه فرمود.» اینک اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفاسد کذب فی الجملة آگاه شوند و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند بلکه نقل نکنند هرچه دیده یا شنیده اند بر مطالبی که ناقل آن ثقه باشد اکتفا نمایند.

سید بن طاوس در کشف المحجّه از رسائل کلینی نقل کرده که آن بزرگوار به سند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده و از جمله فقرات آن این است: «و لا تُحَدِّثُ إِلَّا - عَنْ ثِقَةٍ فَتَكُونُ كَذَابًا وَ الْكِذْبُ ذُلٌّ»؛ یعنی جز از شخص ثقه حدیث [نقل] مکن و گرنه دروغگو خواهی بود و دروغ ذلت است؛ یعنی سبب ذلت و خواری است.

در نهج البلاغه آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن مکتوب خود به حارث همدانی نوشته است:

و لا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذْبًا؛ یعنی برای مردم هرچه را که شنیدی نقل مکن که همین بی مبالاتی در نقل برای دروغگویی کافی است.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که در ذیل خبری فرمود: «آیا نشنیدی که در دروغگویی مرد همین بس که آنچه را که شنیده نقل کند.»

علامه مجلسی ره در بیان این خبر فرموده است که این حدیث دلالت می کند بر این که نقل کلام کسی که اطمینان به نقل او نیست سزاوار نیست.

روایات بسیاری با همین مضمون آمده است. باید دانست همچنان که دروغ گفتن مذموم و منهی است گوش دادن به اخبار دروغ و حکایات و قصص دروغ نیز مذموم است. حق تعالی در مذمت یهودیان و بیان صفات خبیثه ایشان می فرماید:

«سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمِ آخِرِينَ» و به فاصله یک آیه باز اهتمام نموده و فرموده است:

«سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ»

در این دو آیه کریمه تهدید بلیغی بر شنیدن مطلق دروغ وجود دارد. و نیز فرموده است: «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»

از «قول زور» اجتناب کنید. قول زور به دروغ نیز تفسیر شده است. اجتناب از قول زور جز به دوری کردن از دروغ از همه جهت، چه به گفتن چه به نوشتن، چه به گوش دادن و مانند متحقق نخواهد شد و بنابر آن که «زور» دروغ باشد به آیه مبارکه «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» نیز می توان استشهاد کرد.

حق تعالی از جمله نعمت های بهشت را نشنیدن سخن لغو و پوچ و گوش نکردن کلام دروغ قرار داده است پس به قاعده مقابله معلوم می شود که شنیدن کلام دروغ نوعی از عذاب است و ویژه دوزخیان است.

شیخ صدوق ره در کتاب عقاید روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: آیا گوش دادن قصه خوانان حلال است؟ حضرت فرمود: «حلال نیست» پس اگر از جانب خدای تعالی سخن گوید، یعنی سخن راست و حق گوید خدا را پرستیده، و اگر از طرف ابلیس سخن گوید، یعنی سخنان دروغ و باطل پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده است.»

در همان کتاب مروی است که از آن حضرت در باره آیه «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» پرسیدند فرمود: «هُمُ الْقَصِيَّاصُ» ؛ ایشان قصه خوانانند.

در تفسیر آیه «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «از جمله آنها قصه خوانان هستند، یعنی آنها نیز از کسانی اند که باید از مجالستش

ان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد.»

۴- حرمت غنا در مرثیه خوانی

در حرمت غنا و مذمت گوش کردن آن به طور مطلق، چه در مصیبت و مرثیه خوانی حضرت سیدالشهداء علیه السلام و چه غیر آن شکی نیست و شایسته است که در این مقام به آنچه صاحب شفاء الصیدور فی شرح زیارت العاشور نقل کرده اکتفا کنیم وی فرموده است: اجماع علمای امامیه بر حرمت غنا مسلم است.

اشعار فارسی و عربی در فضایل و مصایب امام حسین علیه السلام

مؤلف گوید: چون ذکر فضایل و مصایب اولیای خدا امری مطلوب و مورد عنایت و سفارش بزرگان دین است و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام شعرا و مرثیه سراها و ذاکرین و مادحین خود را به این عمل تشویق می نموده اند،

و از سویی ذکر مصایب و مقاتل در قالب شعر تأثیر خاصی داشته و دارد بنده در تمام کتاب های خود، جز کتاب «آیات الفضائل»، بخش آخر هر کتاب را به اشعار فارسی و عربی در فضایل و مصایب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده ام و از اشعار قدما و پیشینیان بیشتر استفاده کرده ام. به امید آن که اهل علم و مرثیه سراها و مداحان اهل بیت علیهم السلام ضمن بیان فضایل و مصایب خاندان نبوت علیهم السلام از اشعار زیبای شعرای مخلص اهل بیت علیهم السلام برای نورانیت و توجه بیشتر مردم استفاده کنند.

در این کتاب نیز گزیده ای از اشعار شعرا را که در رثای حسین بن علی علیه السلام سروده شده است تقدیم خوانندگان گرامی می کنم. به امید آن که نام این رو سیاه نیز در دفتر ذاکرین و خدام آنان ثبت شود و الله الموفق و علیه التوکل انه خیر موفق و مسدد و معین و له الحمد اولاً آخراً.

میلادیه امام حسین علیه السلام

امشب به بیت فاطمه رضوان گل افشانی کند روح القدس مدحت گری، حورا غزل خوانی کند

گیتی به تن پیراهن از، انوار ربانی کند شادی و غم با دل صفا پیدا و پنهانی کند

ص: ۶۷۲

در سینه های سوخته آتش گلستانی کند زبید جهان هستی خود، یکباره قربانی کند
ریحانه ختم رسل فرزند زهرا آمده آری حسین بن علی علیه السلام امشب به دنیا آمده

* * *

امشب به روی دست خود، قرآن گرفته فاطمه امشب ز باغ آرزو، ریحان گرفته فاطمه
امشب ز دریای ولا، مرجان گرفته فاطمه امشب ز داور گوهر ایمان گرفته فاطمه
امشب برای اهل دل، جانان گرفته فاطمه امشب حسینش را به بر چون جان گرفته فاطمه

* * *

امشب در عاشورائیان برپا شده شوری دگر از خانه زهرا رود بر آسمان نوری دگر
در سیر دریای ولا دل گوهرش را یافته یا جان بظلمات بلا روشنگرش را یافته

* * *

باطل شده سردرگم و، حق محورش را یافته بستانِ سرسبزِ ولا آب آورش را یافته
نخل امید فاطمه برگ و برش را یافته فطرس به پرواز آمده بال و پرش را یافته

* * *

(نخل میثم ص ۱۶۵)

ص: ۶۷۳

از آسمان و از زمین آید به گوش این زمزمه ای عاصیان ای عاصیان آمد حسین فاطمه

* * *

شور آفرین عاشقان با شور عاشورا است این مشعل فروز بزم جان روشنگر دلهاست این

ریحانه ختم رسل دردانه زهراست این ماه امیرالمؤمنین مهر جهان آراست این

توحید از سر تا بپا قرآن ز سر تا پاست این وجه خدا خون خدا عبد خدا سیماست این

(نخل میثم ص ۱۶۶)

مدح حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

جان به عشق تو مبتلاست حسین دل به یاد تو کربلاست حسین

آفرینش بهای خون تو نیست ذات حق بر تو خون بهاست حسین

دردمندان هر دو عالم را گرد زوار تو دواست حسین

قبرش گوشه ات ز چار طرف کعبه عشق انبیاست حسین

زیر بار غمت نه پشت زمین کمر آسمان دو تاست حسین

سرخ از خونت ای خدا را خون روی زهرا و مصطفاست حسین

به تن پاره پاره ات سوگند که مزار تو قلب ماست حسین

در صف حشر هر که را نگری پرسد از دیگری کجاست حسین؟

با کدامین دعا گشایم لب ذکر تو خوشترین دعاست حسین

پیرو خط آنکسم که مرا به طریق تو رهنماست حسین

ص: ۶۷۴

تو خدایی کنی به ملک خدا به خدا تا خدا خداست حسین

به قیام مقدست سوگند از تو اسلام را بقاست حسین

باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد أنّک قد اقامت الصلاه

(نخل میثم ص ۱۹۵)

گر نباشد غم تو عالم نیست اثری از وجود آدم نیست

شادی از آسمان اگر بارد به خدا بی غم تو جز غم نیست

خاک بی آبرویش بر سر هر که را این غبار ماتم نیست

گر ز اشک غمت ننوشد آب باغ جنت به جز جهنم نیست

در عزای تو چشم گریانم از یم رحمت خدا کم نیست

میرد از قطره ای ز اشک غمت دوزخی که حریف آن یم نیست

چون مسمی به ماه ماتم توست هیچ مه بهتر از محرم نیست

زخم داغ تو شد دواى دلم روی این زخم جای مرهم نیست

چشمم از اشک شوق لبریز است که دلم خالی از تو یکدم نیست

گریه بر تو حیات دین من است باغ بی آب سبز و خرم نیست

سرو کارم فتاده با تو و بس هیچ کارم دگر به عالم نیست

گرچه هجرت ز پا فکنده مرا گرچه بر غرفه هات، دستم نیست

تا نفس هست در گلو به لبم ذکری از نام تو مقدم نیست

به تن قطعه قطعه ات سوگند این بود غیر از این مسلم نیست

باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد أنّک قد اقامت الصلاه

(نخل میثم ص ۱۹۶)

ای تو را از خدا سلام حسین وی نبی را بهین کلام حسین

ذات جل جلاله ربّی برده نامت به احترام حسین

ص: ۶۷۵

نه عجب گر که مادرت زهرا پیش پایت کند قیام حسین
اسم اعظم گذشته از دو لبش هر که خواند تو را به نام حسین
خوش بود آن زبان مرا در کام که بخوانم تو را مدام حسین
روز اول که آمدم به جهان ریختم تربتت به کام حسین
هر کسی بر کسی بود عاشق عشق ما هم توئی، امام حسین
دوست دارم که لحظه آخر با تو عمرم شود تمام حسین
به خدا عشق هم تو را شناخت تا چه آید ز عقل خام حسین
ساقیم ریخته به بزم الست می عشق تو را به جام حسین
با سرشک محبت تو مرا داده شیر از نخست مام حسین
چه شود ای به عالمی مولا که بخوانی مرا غلام حسین
بر تو و بر قیام خونینت از همه نسل ها سلام حسین
باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد انک قد اقامت الصلاه
(نخل میثم ص ۱۹۶)

تا به قتلت عدو شتاب گرفت چرخ را سخت اضطراب گرفت
ریخت خون مقدست به زمین آسمان را ز اشک آب گرفت
ابر خون ماه عارضت پوشاند همه گفتند آفتاب گرفت
خالق لم یزل بخشم آمد خلق را وحشت عذاب گرفت
ناله مصطفی به گوش رسید موج خون چشم بوتراب گرفت
شد سیه رنگ آسمان از خشم که ز خونت زمین خضاب گرفت
من ندانم که با کدام گناه امت این کار را ثواب گرفت

آن تن پاره پاره را در بر گه سکینه گهی رباب گرفت

چار ام را به جان شرار افتاد تا که دخت سراغ باب گرفت

ص: ۶۷۶

شست زینب ز اشک جسمت را بس که از چشم خود گلاب گرفت

بر تن پاره پاره داد سلام ز آن بریده گلو جواب گرفت

هردم از زخم بی حساب تنت خم شد و بوسه بی حساب گرفت

بیت ترجیع من به مقتل تو نقش از اشک آن جناب گرفت

باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد انک قد اقامت الصلاه

(نخل میثم ص ۱۹۶)

ای ز خون تو جاودان قرآن وی سرت خوانده بر سنان قرآن

ای که از جسم پاره پاره تو بار دیگر گرفت جان قرآن

گرد قبر مطهرت خوانند در زمین اهل آسمان قرآن

تا قیامت رهین منت تو است هر که خواند به هر زمان قرآن

شست خون تو زنگ آینه اش که دهد نور همچنان، قرآن

جان قرآن توئی توئی که دهد آیه آیه به ما نشان، قرآن

ای عجب گاه زیر سم ستور گه به شاخ شجر عیان قرآن

من و ذکر سلام حضرت تو که به معنی بود همان قرآن

در تو دیدند مرد و زن حق را و از تو دارند انس و جان قرآن

تو سرنیزه لب گشا به سخن تو بطشت طلا بخوان قرآن

تو به چشم ملک فروغ ببخش تو به گوش بشر رسان قرآن

ای که بر نی سرت چهل منزل همه جا داشت بر زبان قرآن

تو گرفتی به موج خون، بازش ورنه می رفت از میان قرآن

باغ دین را ز خون تو است حیات اشهد انک قد اقامت الصلاه

(نخل میثم ص ۱۹۸)

ص: ۶۷۷

ای سرت بر سر نی آیت نور نی به یمن سر تو نخله طور
همه جا در عزات کرب و بلا همه روز از مصیبت عاشور
چشم عالم به ماتمت گریان آل سفیان ز کشتنت مسرور
سر نورانیت به نوک سنان تن پاکت به زیر سم ستور
قامت را کفن غبار زمین صورتت را نقاب خاک تنور
سر پاکت به نوک نی پیدا ماه رویت به ابر خون مستور
هر که روی تو دید از نزدیک گفت چشم بد از جمالت دور
تا نیند سرت به نی ای کاش بود ز آغاز چشم آدم کور
گشت برپا قیامت، از هر جا نیزه دار تو را فتاد عبور
چون بگویم که سوی بزم شراب اهل بیت تو را برند به زور
کاش می گشت پاره قلب زمین کاش می رفت آسمان در گور
گیرم که برآرند زبان از دهنش، نیست جز منقبت آل علی بر لب «میثم»
(نخل میثم ص ۱۹۹)

امید بیچارگان

رامپناه

فرزند علی مظهر دادار حسین است سبط شه دین احمد مختار حسین است

دُرّ صدف فاطمه ام آبیها فرزند علی مظهر دادار حسین است

فخر پدر و مادر و نور بصر جد یعنی که نبی سید ابرار حسین است

ص: ۶۷۸

فریاد رس مردم بیچاره و مضطر در صبح و مسادر همه اعصار حسین است
در نزد خداوند احد بهر شفاعت در حشر از این خلق گنهکار حسین است
کانون کرم بحر عطا قلزم بخشش دریای سخن منبع ایثار حسین است
هم مظهر و هم مظهر خلاق دو عالم هم ملجاء در مانده افکار حسین است
مرآت احد آینه قادر سرمد کهف الغربا یاور اختیار حسین است
مظلوم همه عالم و آدم ابدالدهر از ظلم و ستمکاری اشرار حسین است
سرسلسله مردم بدکار یزید است سر حلقه مجموعه احرار حسین است
آنکس که شفاعت کند از «طالع» مذنب در حشر بر خالق غفار حسین است

شام ولادت حسین(ع) امشب روز ولادت عباس(ع) فردا

جهان چه سینه سیناست امشب و فردا زمان چه روح مصفاست امشب و فردا
از این دو نادره مولود شورُ شن برپا به زیر گنبدِ میناست امشب و فردا

دُرُون قلب محبان زیمَن مولودَین همه چو بیضه بیضاست امشب و فردا

سُرور و شادی و بهجت نشاط بیحد و مر درون خانه دلهاست امشب و فردا

لوای عیش بهر کوی و برزن ایمان بهمت همه برپاست امشب و فردا

چه گر مکان فرح در دل است اما آن زچهره همه پیداست امشب و فردا

همین نه کام من و توست جان من شیرین که ما سوا همه شهد است امشب و فردا

بجز مدیح دو مولود پاک پاکتِزاد سخن هر آینه بی جاست امشب و فردا

فقط فضائل اینان بگوی و نیک نگر که خلد عرصه دنیا است امشب و فردا

مباد هم به دراز سخن کشد (طالع)

که جایگاه یک ابما است امشب و فردا

دریای اشک

دیده دریای اشک ماتم اوست دل بهشت مبارک غم اوست

هر مه نو که سرزند ز افق گوئیا اولین محرم، اوست

قرص خورشید بر فراز سپهر نقطه ای از کتاب ماتم اوست

از دو عالم گذشتم و دل من پرزنان گرم سیر عالم اوست

ص: ۶۸۰

هر که بی او بهشت می طلبد هر کجا سایه ای ز پرچم اوست
کشته راه کشته ای گردم که خداوند صاحب دم، اوست
سایه بر آفتاب حشر زند سر هر کس که خاک مقدم اوست
در حریم وصال حق با خویش هر که نامحرم است محرم اوست
دو جهان را به درهمی نخرد عاشق صادقی که درهم اوست
همه شب یاد زخم های تنش گریه باید که اشک مرهم اوست
یافتم ره از آن به کعبه دل که دو چشم همیشه زمزم اوست
دار عشقش ز دار جنت به به خدا این یقین «میثم» اوست

(نخل میثم ص ۲۰۹)

هلال ماه محرم

جیحون یزدی

باز ای مُحَرَّم پرشور سر زدی واندر دلم شراره ز عاشور برزدی
تو آن مگر نه ای که به جای کفی ز آب پیکان به حلق اصغر خونین جگر زدی
تو رأس آنکه ملک خادمش بودی بر نوک نی نموده بهر ره گذر زدی
دستی که بارها علی بوسه زد به او در قطع آن تو دامن کین بر کمر زدی
آیا تو از خدای شرم نکردی و آمدی نزد پدر عمود به فرق پسر زدی

ص: ۶۸۱

تو خود همان مهی که به پیشانی حسین با سنگ جور نقشه ی شق القمر زدی
تو خود همان مهی که برای یزید کین در خیمه گاه آل پیمبر شرر زدی
شاهی که خاک مقدم او روی چشم ماست بر نیزه سنان سرش از بهر زر زدی
از کام خشک و چشم تر عترت رسول تا حشر شعله در دل هر خشک و تر زدی
از فاطمه نکرده شرم و سکینه را سیلی به رخ ز مردم بیدادگر زدی
زینب که یادگار علی بود در جهان او را بتازیانه ی هر بدسیر زدی
از تو همیشه اشک به چشمان ماروان کز تشنه کربلا سرشاه زمن زدی
(اشک شفق ص ۲۸۱)

زینب چو دید پیکر آن شه بروی خاک از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن احوال ما بین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
ص: ۶۸۲

طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر دستی به دستگیری ایشان دراز کن
سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرالب بر گلو رسان و ز جان بی نیاز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیر و ازین دشت پهراس بار دگر روانه به سوی حجاز کن

* * *

آتش بر آشیانه مرغی نمی زند گیرم که خیمه خیمه آل عبا نبود
لب تشنه کی کشند کسی را کنار آب گیرم حسین سبط رسول خدا نبود
دنیا ندیده کودک مظلوم را کشند ای کاش روی دست پدر این جفا نبود
رأس بریده را که زند چوب خیزران گیرم لبش به خواندن ذکر خدا نبود

اظهار محبت و ارادت به ابا عبدالله الحسین علیه السلام

مهر تو رابه عالم امکان نمی دهم این گنج پربهاست من ارزان نمی دهم
یک قطره از سرشک که ریزم به یادشان آن قطره را به گوهر غلطان نمی دهم
گران‌تخاب جنت و کوثر به من دهند کوی تو را به جنت و رضوان نمی دهم

ص: ۶۸۳

نام تو را به نزد اجانب نمی برم چون اسم اعظم است به دیوان نمی دهم
ای خاک کربلای تو مُهر نماز من آن مُهر را به مُهر سلیمان نمی دهم
من را غلامی تو بود تاج افتخار این تاج را به افسر شاهان نمی دهم
گر جرعه ای ز آب فرات شود نصیب آن جرعه را به چشمه حیوان نمی دهم
دست طلب زدامنشان من نمی کشم دل را به غیر عترت و قرآن نمی دهم
در ولایتی که نهفتم از او به دل تابنده گوهریست من ارزان نمی دهم
در عاریت سرای جهان جان عاریت جز در ثنای حضرت جانان نمی دهم
آل علی علیه السلام است جان جهان و جهان جان بی مهرشان به قابض جان، جان نمی دهم
جان می دهم به شوق وصال تو یا حسین علیه السلام تا بر سرم قدم نهی جان نمی دهم
امروز هرکسی به بتی سرسپرده است من سر به غیر قبله ایمان نمی دهم

کربلای مکرر

(سازگار)

ای خدا خونبهایت حسین جان جان عالم فدایت حسین جان
ای به گوش دل اهل عالم تا قیامت ندایت حسین جان
ای چراغ درخشان گیتی رأس از تن جدایت حسین جان
ای زخون جبین گشته رنگین روی ایزد نمایت حسین جان
ای تسلی ده قلب زینب علیها السلام نغمه دلربایت حسین جان
ای همه روزها روز عاشور ای جهان کربلایت حسین جان
با که گویم که در سینه خاک شد کفن بوریایت حسین جان
ای به دریائی از خون شناور سر و قد رسایت حسین جان
ای تمام زمین و سماوات بزم گرم عزایت حسین جان
ای دل جمله بشکسته دل ها محفل بی ریایت حسین جان
کعبه پاسداران اسلام تربت با صفایت حسین جان
خون سرباز جانباز ما ریخت در شهادت به پایت حسین جان
سایه افکنده در خاک ایران بر سر ما لوایت حسین جان
چشم روح خدا خونفشان است یاد کرب و بلایت حسین جان

شراره غم زینب علیها السلام

(کربلایی زاده)

کسی که بار امانت کشید من بودم کسی که شادی دوران ندید من بودم
چهار ساله یتیمی که از غم مادر فراغ و رنج چهل ساله دید من بودم

میان آن در و دیوار و شعله آتش کسی که ناله مادر شنید من بودم

ز سینه پیرهن فاطمه علیها السلام پر از خون شد کسی ندید ولی آن که دید من بودم

کفن نمود علی چونکه جسم فاطمه را کسی که جامه طاقت درید من بودم

به آه و ناله به دنبال نعش مادر خود کسی که سینه زنان می دوید من بودم

به جای مادر پهلو شکسته ام شب و روز کسی که ناز حسین می کشید من بودم

ز بعد مادر خود در عزای مرگ پدر کسی که دل ز حیاتش برید من بودم

ز دیدن جگر پاره پاره حسنش کسی که خون ز دو چشمش چکید من بودم

ز دیدن تن بی رأس سیدالشهداء کسی که قامت سروش خمید من بودم

به دشت کرب و بلا بعد قتل جانبازان رکابدار حسین شهید من بودم

ز دشت کرب و بلا به شهر کوفه و شام کسی که زخم زبان ها شنید من بودم

کسی که با سخن آتشین و خطبه خود فکند لرزه به کاخ یزید من بودم

تو را در عالم زر کربلا نیا ز حسین کسی که بهر غلامی خرید من بودم

دارم هوس که با تو دمی گفتگو کنم تا سرگذشت خود همه راموبه مو کنم

خواهم بر تربت تو برادر علی الدوام بنشینم و همیشه ز خاک تو بو کنم

جگر سوخته زینب علیها السلام از داغ بردار

(کاه ربائی)

من کرب و بلا را چو خزان دیدم و رفتم چون مرغ شب از هجر تو نالیدم و رفتم

ای باغ که داری تو بسی گل به گلستان این خرمن گل را به تو بخشیدم و رفتم

در کرب و بلا زینت آغوش نبی را آوردم و غلطیده به خون دیدم و رفتم

ممکن چو نشد سینه پاک تو ببوسم آن حنجر خونین تو بوسیدم و رفتم

یاد آمدم آن روز که گفתי جگرم سوخت من یاد لب تشنه تو بودم و رفتم

چون همره ما هست سر غرقه به خونت چشم از تن صد چاک تو پوشیدم و رفتم

افتاد اگر دست علمدار رشیدت پرچم به سر کوی تو کوییدم و رفتم

ص: ۶۸۷

مجروح چو دیدم تن عریان تو بر خاک با پنجه رخ خویش خراشیدم و رفتم
نگذاشت عدو بر سر نعش تو بمانم ناچار جدا گشتم و گرییدم و رفتم
افتاد گذارم سوی گلزار تو ناگاه ناچیده گل مهر تو بوئیدم و رفتم
بس کن تو دگر گاه ربائی سخن خود من یک گلی از گلشن دین چیدم و رفتم

* * * *

به قتلگاه در آن دم که من گذر کردم ذخیره مهر تو را توشه سفر کردم
سر شریف تو را تا به نوک نی دیدم خضاب گیسوی خود را زخون سر کردم

در ماتم حسین

فتحعلی شاه قاجار

در حیرتم که چرخ چرا غرق خون نشد در ماتم حسین زمین واژگون نشد
چون آفتاب یثرب و بطحا غروب کرد رخسار آفتاب چرا قیرگون نشد
افتاد آسمان امامت چو بر زمین ساکن چرا سپهر و زمین بی سکون نشد

ص: ۶۸۸

جان جهان ز جسم جهان رفت وین عجب کین جان سخت از تن یاران برون نشد

آن تیره شب دریغ که در دشت کربلا بر رهنمای خلق کسی رهنمون نشد

خاقان به ماتم شه دین گفت با فغان معدوم از برای چه این چرخ دون نشد

عالم بر او گریسته

ای در غمت همین نه دو عالم گریسته چندین هزار عالم و آدم گریسته

عالم چگونه بر تو نگرید کزین عزا جد تو مهتر همه عالم گریسته

تنها نه روح نوح بود بر تو نوحه گر که ارواح انبیاء همه با هم گریسته

در صحن خلد موسی عمران شکسته دل در بام چرخ عیسی مریم گریسته

کی اشک دیده عالم شود تمام کز ماتمت پیامبر خاتم گریسته

از اشک دیده که تواند شود فراق آری دو دیده بر تو دمامد گریسته

صبح از چه آفتاب کند لاله گون طلوع خونابه بر هلال محرم گریسته

بر زخمهای پیکرت این چشم خونفشان گر بر تو خون بگرید او کم گریسته

* * *

(ناشناس)

خرم دلی که منبع انوار کوثر است کوثر کجا ز دیده پراشک بهتر است ؟

نام حسین و کرب و بلا هر دو رباست نام علی اکبر از آن دلربا تر است

رفتم به کربلا بر سر قبر هر شهید دیدم که مرقد شهدا مشک و عنبر است

هریک مزار و مرقدشان چهار گوشه داشت شش گوشه یک مزار در آن هفت کشور است

پرسیدم از کسی سببش را به گریه گفت پائین پای قبر حسین قبر اکبر است

نزدیک نهر علقمه دیدم یکی شهید گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است

گفتا خموش باش که عباس نوجوان منظور او ادب به جناب برادر است

رفتم به خیمه گاه شنیدم به گوش دل آن جا فغان زینب مظلوم اطهر است

رفتم ز کربلا بر سر تربت علی (ع) دیدم که بارگاه علی عرش اکبر است

ص : ۶۹۰

برگشتم از رواق شدم وارد حرم دیدم که چشم نوح نبی جای حیدر است

ناصر چون بر نجف برسد او به گریه گفت هر صبح و شام چشم امیدم به این در است

(ناصرالدین شاه)

اشعار محتشم کاشانی رحمه الله

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور(۱) خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب کآشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان(۲) همه بر زانوی غم است

ص: ۶۹۱

۱- (۱) بادی که اسرافیل در روز رستاخیز در صور یعنی شیپور خود می دمدم و مردگان زنده می شوند. ۲. فرشتگان - ملائکه.

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین پرورده کنار رسول خدا، حسین

* * *

کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک و خون فتاده به میدان کربلا

گر چشم روزگار برو زار می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی به غیراشک ز آن گل که شد شکفته به بستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیوق (۱) می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم کردند رو به خیمه سلطان کربلا

آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد کز خوف خصم در حرم افغان بلندشد

* * *

کاش آن زمان سراق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی

کاش آن زمان در آمدی از کوه تا به کوه سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی

کاش آن زمان ز آه جهان سوز اهلیت یک شعله برق خرمن گردون دون شدی

ص: ۶۹۲

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وارگوی زمین بی سکون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی

آن انتقام گرفتادی به روز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چون دست تظلم برآوردند ارکان عرش را به تلاطم درآوردند

* * *

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند اول صلا به سلسله انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید ز آن ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

آن در که جبرئیل امین بود خادمش اهل ستم به پهلوی خیر النساء زدند

بس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها افروختند و در حسن مجتبی زدند

وانگه سراقی که ملک محرمش نبود کردند از مدینه و در کربلا زدند

وز تیشه ستیز در آن دشت کوفیان بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند

پس ضربتی کز آن جگر مصطفی درید بر حلق تشنه خَلَفِ مرتضی زدند

اهل حرم دیده گریان گشوده مو فریاد بر در حرم کبریا زدند

روح الامین نهاده به زانو سر حجاب تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب

* * *

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید
نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از بس شکستها که به ارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند طوفان به آسمان ز غبار زمین رسید
باد آن غبار چون به مزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
یکباره جامه در خم گردون به نیل زد چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید
پرشد فلک ز غلغله چون نوبت خروش از انبیاء به حضرت روح الامین رسید
کرد این خیال وَهْمِ غَلَطِ کار، کان غبار تا دامن جلال جهان آفرین رسید
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

* * *

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

ص: ۶۹۴

دست عتاب حق بدر آید ز آستین چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند
آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک آل علی به صفحه محشر علم زنند
فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر به هم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند

* * *

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل
بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد شور و نشور واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
هرجا که بود آهوئی از دشت پا کشید هرجا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت به باد رفت چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

ص: ۶۹۵

هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امان زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حسین ازو سرزد، چنانکه آتش ازو در جهان فتاد

* * *

پس با زبان پرگله آن بضعه البتول رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی دود از زمین رسانده به گردون حسین تست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست

این غرقه محیط شهادت که روی دشت از موج خون او شده گلگون حسین تست

این خشک لب فتاده دور از لب فرات کز خون او زمین شده جیحون حسین تست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست

ص: ۶۹۶

این قالب طیان که چنین مانده بر زمین شاه شهید ناشده مدفون حسین تست

* * *

پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کن مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان واندر جهان مصیبت ما برملا ببین
نی نی ورا چو ابر خروشان به کربلا طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام یک نیزه اش ز دوش مخالف جدا ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو غلطان به خاک معرکه کربلا ببین

* * *

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد

ص: ۶۹۷

خاموش محتشم که ازین شعر سوزناک مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

خاموش محتشم که ازین شعر خون چکان در دیده اشک مستمعان خون ناب شد

خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز روی زمین به اشک جگرگون کباب شد

خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد

خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد

خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد

تا چرخ سفله بود، خطائی چنین نکرد بر هیچ آفریده، جفائی چنین نکرد

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای وز کین چه ها درین ستم آباد کرده ای؟

بر طعنت این بس که با عترت رسول بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای

ای زاده زیاد نکرده است هیچگه نمرود این عمل که تو شداد کرده ای

کام یزید داده ای از کشتن حسین بنگر که را به قتل که دلشاد کرده ای

بهر خسی که بار درخت شقاوتست در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای

حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن آزرده اش به خنجر بیداد کرده ای

ترسم ترا دمی که به محشر درآورند از آتش تو دود ز محشر برآورند

بخشی از اشعار علامه نجفی کمپانی

ترسم که بر صحیفه امکان قلم زنند گر ماجرای کرب و بلا را رقم زنند

گوش فلک شود کر و هوش ملک ز سر گر نغمه ای ز حال امام امم زنند

زان نقطه وجود حدیثی اگر کنند خط عدم به ربط حدوث و قدم زنند

آن رهبر عقول که صد همچو عقل پیر در وادی غمش نتوان یک قدم زنند

ماء معین چو زهر شود در مذاق دهر گر از لبان تشنه او لب به هم زنند

وز شعله سراق گردون قباب او بر قبله سراق گردون علم زنند

سیل سرشک و اشک دمامد روان کنند گر ز اشک چشم سید سجاد دم زنند
تا حشر دل شود به کمند غمش اسیر گر ز اهل بیت او سخن از بیش و کم زنند

کاش آن زمان سرای طبیعت نگون شدی وز هم گسسته رابطه کاف و نون شدی
کاش آن زمان که کشتی ایمان به خون نشست فلک و فلک ز موج غمش غرق خون شدی
کاش آن زمان که رایت دین بر زمین فتاد زرین لوای چرخ برین واژگون شدی
کاش آن زمان که عین عیان شد به خون طپان سیلاب خون روان ز عیون عیون شدی
کاش آن زمان که گشت روان کاروان غم ملک وجود را به عدم رهنمون شدی
کاش آن زمان ز سلسله خیل بی کسان یک حلقه بند گردون دون شدی
کاش آن زمان که زد مه یثرب به شام سر چون شام صبح روی جهان تیره گون شدی
کاش از حدیث بزم یزید و شه شهید دل خون شدی ز دیده حسرت برون شدی

خاموش «مفتقر» که دل دهر آب شد وز سیل اشک عالم امکان خراب شد

خاموش مفتقر که از این شعر شعله بار آتش به جان مرد و زن و شیخ و شاب شد

خاموش مفتقر که از این راز دل گداز صاحب‌دلی نماند مگر دل‌کباب شد

خاموش مفتقر که ز برق نفیر خلق دود فلک برآمد و غرق حجاب شد

خاموش مفتقر که بسیط زمین ز غم غرق محیط خون شد و در اضطراب شد

خاموش مفتقر که ز بی‌تابی ملک چشم فلک سرشک فشان چون سحاب شد

خاموش مفتقر که ز دود دل مسیح خورشید را به چرخ چهارم نقاب شد

خاموش مفتقر که در این ماتم عظیم آدم بتاب آمد و خاتم ز تاب شد

کس جز شهید عشق وفائی چنین نکرد وز دل قبول بار وفائی چنین نکرد

* * *

شاهای قتل تو چشم جهان گریست در ماتم تو دیده افلاکیان گریست

ص: ۷۰۱

آندم که رفت رأس منیرت به نوک نی کرسی و عرش و فرش و زمان و مکان گریست
نی آن زمان امام زمان بر تو گریه کرد در هر زمان دو چشم امام زمان گریست
از سوز محنت و عطش و ابتلای تو نی دیده بلکه مردمک دیدگان گریست
در خلد انبیا به تمامی گریستند آن دم که چشم خاتم پیغمبران گریست
آنکو به رتبه چشم خدا بود به آب تو در منتهای قرب ندانم چسان گریست
هر شیئی در عزای تو هریک به نحو خاص برخی به آشکاره و جمعی نهان گریست
هرجا بود بگویم اگر در عزای تو تیغ ستم که بُد به کف ساربان گریست
(طوطی) چو می نگاشت حدیث رثای تو بر روی لوح خامه آتش فشان گریست
(طوطی شاعر)

عمان سامانی

خواهرش بر سینه و بر سر زنان رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه راه را دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان بانگ مهلا مهلاش بر آسمان

کای سوار سرگران کم کن شتاب جان من لختی سبکتر زن رکاب

تا ببوسم آن رخ دلجوی تو تا ببویم آن شکنج موی تو

شه سراپا گرم شوق و مست ناز گوشه چشمی به آنسو کرد باز

دید مشکین موئی از جنس زنان بر فلک دستی و دستی بر عنان

زن مگو مرد آفرین روزگار زن مگو بنت الجلال اخت الوقار

زن مگو خاک درش نقش جبین زن مگو دست خدا در آستین

گفت خواهر بس کن از این ماجرا چون که دارم من به سر دست خدا

ذکر عطش

ای حسین، ای که ز داغت در و دیوار گریست هر دل زنده و هر دیده بیدار گریست

انبیاء را همه دل سوخت به مظلومی تو اولیاء را همگی دیده و، دل زار گریست

در دل نوح غم تشنگیت طوفان کرد که به طوفان زد و چون موج گرانبار گریست

گفت چون واقعه کربلا را جبریل فاطمه ناله زد و، احمد مختار گریست

دید در خواب تو را چون به دل لجه خون با دلی غرقه به خون حیدر کرار گریست

بود ذکر عطشت پیشتر از خلقت آب ای که ابر، از غم تو بر سر کهسار گریست

پیش دریا چو نظر کرد به حالت عباس خون دل در عوض اشک، علمدار گریست
گرچه از تاب تب و سوز عطش اشک نداشت از غم بی کسیت نرگس بیمار گریست
بر زمین ماند تنت ثابت و سیار سرت هم به سر هم به تنت ثابت و سیار گریست
از همه بیش «مؤید» دل زینب می سوخت که چو شمعی که بگرید به شب تار گریست

عقیق سرشک

شباب شوشتری

تنها نه بر مصیبتش، انسان گریسته هر مُمکنی به موجب امکان گریسته
نوح از تنور سینه بر آن کشتی نجات آتش به جان فکنده و طوفان گریسته
طوفان نهفته، قله سینا به قعر نیل زین غصّه، بسکه موسی عمران گریسته
جان نبی، بر آن تن بی سر گداخته چشم علی، بر آن تن عریان گریسته
میزاب سان ز دیده زمزم به حال او حجر و حطیم و کعبه و ارکان گریسته
زان زخم چون ستاره، بر آن جسم چون سپهر خورشید و ماه و زهره و کیوان گریسته

ص: ۷۰۴

از شرم لعل خشک و عقیق سرشک او دریا، ز دیده لؤلؤ و مرجان گریسته
رنگین ز خون هنوز بود دجله فرات زهرا، ز بس بر آن لب عطشان گریسته
بر حال اهل بیت خود از درد بی کسی در تن چه سر نداشت ز شریان گریسته

گوشه چشم!

شیخ الرئيس

آنان که، دوستی خدا ادعا کنند باید که کار، در خور این مدعا کنند

اهل ولا، به راه بلا، فاش و برملا باید که اقتدا، به شه کربلا کنند

عریان و چاکچاک، فتاده به روی خاک (آنان که خاک، را به نظر، کیمیا کنند)

فردا که حق، به وعده ی خود می کند وفا (آیا بود، که گوشه ی چشمی، به ما کنند)

سر از تنش، چو شرم نکردند از خدا کردند گر جدا، ز چه زو، از قفا کنند؟

بیمارشان، نداشت، به جز خون دل، غذا قومی، که درد جمله ی عالم، دوا کنند

ص: ۷۰۵

عارف بجنوردی

خضری، که چشمه ی لبش، آب حیات داشت کی حاجتی به خوردن آب فرات داشت
در کربلا، سرادق عصمت پیا نمود آن کس که خیمه بر زبر کائنات داشت
مکشوف شد به اهل بصیرت در این زمین دیوان عشق، کان همه ی معضلات داشت
آن استغائه ها، پی ارشاد خلق بود نه چشم، بر سپاه و نه دل، بر حیات داشت
زان جرعه ای که کرد بروز ازل قبول سکان عرش را حیران کرد و مات داشت
با بارش سهام بلا، ز ابر فتنه بار هنگام ظهر، (بانگ اقیمواالصلاه داشت)

مقام حضرت ابوالفضل (ع)

قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق در روز حشر رتبه او آرزو کنند
عباس نامدار که شاهان روزگار از خاک کوی او طلب آبرو کنند
سقای آب بود و لب تشنه جان سپرد می خواست تا که آب کوثرش اندر گلو کنند

ص: ۷۰۶

دستش فتاد داد خدا دست خود به وی آنان که منکرند بگو روبرو کنند
گر دست او نه دست خدائی است پس چرا از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند
دربار او چه قبله ارباب حاجت است باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند
(از نخل میثم ص ۱۷۷)

جمال حق

جمال حق ز سر تا پاست عباس به یکتائی قسم یکتاست عباس
شب عشاق را تا صبح محشر چراغ روشن دلهاست عباس
اگرچه زاده ام البنین است ولیکن مادرش زهراست عباس
خدا داند که از روز ولادت امام خویش را می خواست عباس
به شوق دست و سر ایثار کردن ز طفلی خویش را آراست عباس
علم در دست، مشک آب بر دوش که هم سردار و هم سقااست عباس
بنازم غیرت و عشق و وفا را که عطشان بر لب دریاست عباس
هنوز از تشنه کامان شرمگین است از آن در علقمه تنهاست عباس
نه در دنیا بود باب الحوائج شفیع خلق در عقباست عباس
چه باک از شعله های خشم دوزخ که در محشر پناه ماست عباس

ماه مرتضی

(سازگار)

سدره و طوبی به دامان زمین افتاده بود یا ز پیکر آن دو دست نازنین افتاده بود

ص: ۷۰۷

سرنگون گردیده خورشید از فراز آسمان یا که ماه مرتضی از صدر زین اُفتاده بود
جلوه می کرد از کنار علقمه ختم رسل یا به موج خون امیرالمؤمنین اُفتاده بود
خون دل می ریخت از چشم بنات فاطمه یا گلی از دامن امّ البنین اُفتاده بود
غرقه در خون جعفر طیار دشت کربلا دستهایش در یسار و در یمین اُفتاده بود
با دهان خشک سقا بر لب دریای آب از سرشک تشنه کامان شرمگین اُفتاده بود
قطعه قطعه پیکر نورانیش در آفتاب همچنان اوراق قرآن مبین اُفتاده بود
کوه غم پشت ولی الله اعظم را شکست در یم خون جسم پرچمدار دین اُفتاده بود
«میثم» آن روزی که شرح این مصیبت می سرود ناله اش چون شعله در عرش برین اُفتاده بود

در فراق اباالفضل

دسته جمعی خوانده شود

ای که نور دل مائی بابی انت و امی بر همه درد دوائی بابی انت و امی

نوگل باغ رسولی، میوه قلب بتولی ثمر نخل وفائی بابی انت و امی

ص: ۷۰۸

تو سروپای جلالی پدر فضل و کمالی پسر شیر خدائی بابی انت و امی

ادب از حلقه به گوشانِ سرِ کوی وفایت که همه مهر و وفائی بابی انت و امی

تو چه جسمی تو چه جانی تو چه مهری تو چه ماهی که چنین جلوه نمائی بابی انت و امی

تو علمدار حسینی تو بهین یار حسینی صاحب تیغ و لوائی بابی انت و امی

هر شهیدی ز مقام تو خورد غبطه به محشر که تو شمع شهادتی بابی انت و امی

روز حاجت همه محتاج تو از عارف و عامی چون علی عقده گشائی بابی انت و امی

منصب ساقی کوثر به تو تفویض شد آری ساقی کربلائی بابی انت و امی

خوش بود بر تو دل زینب مظلومه که داند یاور آل هدائی بابی انت و امی

(مؤید)

مرثیه حضرت اباعبدالله برای ابوالفضل علیهما السلام

نه آن طاقت که بر گردم تنت بر جای بگذارم نه قوت تا که جسمت را ز روی خاک بردارم

ص: ۷۰۹

الا ای مونس تنهائیم در بین دشمنها چگونه در میان دشمنان تنهات بگذارم
مخور غم گر قیامت متصل گردید بر سجده که پیش تیر دشمن من رکوعش را به جا آرم
تو بعد از من نماندی تا تنم از خاک برداری مرا مهلت نباشد تا تو را بر خاک بسپارم
اگر تا صبح محشر در کنار کشته ات باشم به هر زحمت هزاران بار جای اشک خون بآرم
جراحات تنت آن قدر بسیارند، عباسم که ممکن نیست زحمت را بشویم یا که بشمارم
چنان بی تو به چشمم ملک هستی تیره گردیده که گوئی روز روشن آسمان را دود پندارم
الهی «میثم» دلخسته ام اشک مرا خون کن که شرح این مصیبت را به خون دیده بنگارم
(نخل میثم ص ۲۱۶)

مرثیه حضرت علی اکبر علیه السلام از زبان امام حسین علیه السلام

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم نفس شمرده زدم هم‌رهت پیاده دویدم
محاسنم به کف دست بود و اشک به چشم گهی به خاک فتادم گهی ز جای پریدم

ص: ۷۱۰

دلّم به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم
دو چشم خود بگشا و سؤال کن که بگویم ز خیمه تا سر نعل تو من چگونه رسیدم؟
ز اشک دیده لبم تر شد آن زمان که به خیمه زبان خشک تو را در دهان خویش مکیدم
نه تیغ شمر مرا می کشد نه نیزه خولی زمانه کشت مرا لحظه ای که داغ تو دیدم
هنوز العطشت میزد آتشم که ز میدان صدای یا ابتای تو را دوباره شنیدم
(نخل میثم ص ۲۲۷)

مرثیه علی اصغر علیه السلام حجت کبری!

جیحون یزدی

گفت که این طفل، کو چو بحر بجوشد نیست چو ما، کز عطش، به صبر بکوشد
اشک بیارد چنان، که خاک بپوشد رخ بخرشد چنان، که جان بخروشد
جز به کف آب، عقده اش نشود حل
هی به فغان، خود ز گاهواره پراند مادر او هم، زبان طفل نداند
نه، بُودش شیر، تا به لب برساند نی بُودش آب، تا به رخ بفشانند
مانده به تسکین قلب اوست، معطل
گاهی ناخن زند، به سینه مادر گاهی پیچان شود، به دامن خواهر

ص: ۷۱۱

باری، از ما گذشت چاریِ اصغر یا، بنشانش شرار آه چو آذر

یا، بیرش هم‌رهت به جانب مقتل

شه ز حرم خانه اش ربود و روان شد پیر خرد، هم عنان بخت جوان شد

زین پدر و زین پسر، به لرزه جهان شد آمد و آورد و هر طرف، نگران شد

تا به که سازد، حقوق خویش مدلل

گفت که ای قوم، روح پیکرم ست این ثانی حیدر، علی اصغرم ست این

آن همه اصغر بُدند، اکبرم ست این حجت کبرای روز محشرم ست این

رحمی، کش حال، بر فناست محول

این که بدین کودکی گناه ندارد یا، که سر رزم این سپاه ندارد

بلکه بس افسرده است، آه ندارد جای دهید آن که را، پناه ندارد

پیش، کز ایزد برید، کیفر اکمل

ناگه از آن قوم از سعادت محروم حرمله اش، تیر کینه راند، به حلقوم

حلق ورا خست و، جست بر شه مظلوم و ز شه مظلوم، آن سه شعبه ی مسموم

رد شد و، سر زد، ز قلب احمد مرسل

طفلی کز تشنگی، به غم شده مدغم جست، و بر آورد دست و، خست، رخ از غم

گردن و سر، گاه، راست کرد و، گهی خم شه، ز گلویش کشید تیر و همان دم

ملک جهان، بر جنان نمود مبدل

پس پدر آن طفل به آغوش گرفت و روان شد اشک ز چشمان او بریخت بس نگران شد
تا به که گوید طفل تشنه لب به جنان شد چشم عوالم بر او گریست چو جوی روان شد
حجت کبرای حق از او گشت مدلل

تسکین مادر

سید عبدالحسین رضائی

بخواب ای غنچه پرپر بخواب ای کودک مادر بخواب ای شیرخوار اصغر لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

عزیزم از چه بی تابی چرا مادر نمی خوابی گمانم تشنه آبی لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

مزن آتش به جان من مبر تاب و توان من بین اشک روان من لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

عزیز من مکن غوغا بخواب ای کودک زیبا مسوزان قلب مادر را لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

مزن آتش دل من را مسوزان حاصل من را مکان و منزل من را لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

چه شور است این به سرداری مگر میل سفر داری چنین مادر مکن زاری لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

نخوابم در کنار تو خزان گردد بهار تو (رضائی) اشکبار تو لالائی مادرم لالا

علی اصغرم لالا

(شکوفه های ولایت ص ۲۵۰)

مادر از فراق اصغر

جودی

جان مادر ز برم از چه جدا گشتی تو همره باب گرامی به کجا رفتی تو
دل مجروح من از هجر چرا خستی تو از چه ای بلبل من لب ز نوا بستی تو
به کجا رفتی و اینک ز کجا آمده ای با فغان رفتی و خاموش چرا آمده ای

مرثیه علی اصغر (ع)

مرگ را پنداشت شیر و تیر را پستان گرفت با تبسم داد جان، و هم پدر را جان گرفت
شوق جانبازی تماشا کن که آن تفتیده کام جای لب با حنجرش آب از سر پیکان گرفت
در حرم آن قدر از شوق وصال حق گریست تا به میدان حاجتش را با لب خندان گرفت
چشم بست و لب گشود و خنده کرد و جان سپرد تیر از حلقش پدر با دیده گریان گرفت
گرچه از پستان مادر گشت با سختی جدا تیر قاتل آمد و او را ز شیر آسان گرفت
هم پسر آرام خفت و هم پدر خاموش گشت آسمان گفتی که با هم عمرشان پایان گرفت
یوسف زهرا پی اثبات مظلومی خویش بر سر دست آن بدن را همچنان قرآن گرفت
تا به دستش خط فرمان شفاعت را دهند کرد با آن خون خضاب و از خدا پیمان گرفت

ص: ۷۱۴

هر کسی پیش طیبی بُرد درد خویش را «میثم» از خاک در این خاندان درمان گرفت

(نخل میثم ص ۲۲۹)

آرزوی مادر

هوسم بود که تا لب به سخن بگشائی هر زمان عقده غم از دل من بگشائی

غنچه لب به تکلم به چمن بگشائی خواب راحت به نمائی و دهن بگشائی

تو گشائی لب و من سیر کنم غبغب تو تو سخن گوئی و من بوسه زخم بر لب تو

آدم و عالم شرمسار احمدند صلی الله علیه و آله

چون تشنگی عنان ز کف شاه دین گرفت از پشت زین قرار بر روی زمین گرفت

بر تشت مجتبی جگر پاره پاره ریخت پهلوی حمزه چاک ز مضراب کین گرفت

گشتند انبیا همه گریان و بوالبشر بر چشم تر ز شرم نبی آستین گرفت

خورشید چون سری به بالای نی بدید از شرم روی ختم رسل رنگ خون گرفت

(ناشناس)

ص: ۷۱۵

شعر الصاحب في مديحه اهل البيت و مراثيهم عليهم السلام

قال الاميني رحمه الله: و له في مناقب الخطيب الخوارزمي ص ١٠٥، و كفايه الطالب للكنجي الشافعي ص ٢٤٣، و تذكره خواصّ الأمّة، ص ٣١، و مناقب ابن شهر آشوب، و غيرها قصيده و لوقوع الاختلاف فيها نجمع بين رواياتها و نشير الى ماروته رجال العامه ب (ع):

بلغت نفسى منها بالموالى آل طه

برسول الله من حاز المعالى و حواها

و بينت المصطفى من أشبهت فضلاً أباه

ع من كمولاي على و الوغى تحمى لظاها؟

«من يصيد الصيد فيها بالظبي حتّى انتظاها؟

يوم أمضاها عليهم ثمّ أمضاها عليهم فارتضاها

«من له فى كلّ يوم وقعات لا تضاهى؟

«كم و كم حرب ضروس سدّ بالمرهف فاها؟

«أذكروا أفعال بدر لست أبغى ماسواها

«أذكروا غزوه احد أنّه شمس ضحاها

«أذكروا حرب حنين أنّه بدر دجاها

«أذكروا الاحزاب قدما أنّه ليث سراها

«أذكروا مهجه عمرو كيف أفناها شجاها؟

«أذكروا أمر براءه و اخبرونى من تلاها؟

أُذْكَرُوا مِنْ زَوْجِ الْزَهْرَاءِ قَدْ طَابَ ثَرَاهَا (1)

أُذْكَرُوا بِكَرهِ طَيْرٍ فَلَقَدْ طَارَ ثَنَاهَا؟

أُذْكَرُوا لِي قَلَّلَ الْعِلْمَ وَ مِنْ حَلِّ ذَرَاهَا

«حَالَهُ حَالَهُ هَا رُونَ لِمُوسَى فَافْتَهَمَاهَا

«أَعْلَى حَبِّ عَلِيٍّ لَأَمْنِي الْقَوْمِ سَفَاهَا؟!»

«أَهْمَلُوا قُرْبَاهُ جَهْلًا وَ تَخَطَّوْا مَقْتَضَاهَا

«أَوَّلَ النَّاسِ صَلَاةَ جَعَلَ التَّقْوَى حُلَاهَا

«رَدَّتْ الشَّمْسُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَا غَابَ سَنَاهَا

«حَجَّجَهُ اللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ شَقِيٍّ مِنْ قَدْ قَلَاهَا

وَ بِحَبِّي الْحَسَنِ الْبَالِغِ فِي الْعِلْيَا مَدَاهَا

وَ الْحَسِينَ الْمُرْتَضَى يَوْمَ الْمَسَاعِي إِذْ حَوَاهَا

لَيْسَ فِيهِمْ غَيْرَ نَجْمٍ قَدْ تَعَالَى وَ تَنَاهَى

عَتْرَهُ أَصْبَحَتْ الدُّنْيَا جَمِيعًا فِي حَمَاهَا

مَا تَحَدَّثَ عَصَبُ الْبَغْيِ بِأَنْوَاعِ عَمَاهَا

أَرَدْتُ الْإِكْبَرَ بِالسَّمِّ وَ مَا كَانَ كَفَاهَا

وَ انْبَرْتُ تَبْغِي حُسَيْنًا وَ عَرَّتَهُ وَ عَرَاهَا

مَنْعَتَهُ شَرْبَهُ وَ الطَّيْرُ قَدْ أَرَوْتَ صَدَاهَا

فَأَفَاقَتْ نَفْسَهُ يَا لَيْتَ رُوحِي قَدْ فَدَاهَا

بِنْتُهُ تَدْعُو أَبَاهَا اخْتَهُ تَبْكِي أَخَاهَا

لَوْ رَأَى أَحْمَدُ مَا كَانَ دِهَاهُ وَ دَهَاها

١- (١) فى لفظ اهل السنه: اذكروا من زوج - الزهراء كيما تتباهى

لشكا الحال الى الله و قد كان شكاهها(١)

الغدیر ج ٤/٥٧ البحار ج ٤٥/٢٨٢

قال الأمينی: و له فی مناقبى ابن شهر آشوب و الخطیب الخوارزمی ص ٢٣٣ قصیده نجمع بينها لاختلافهما فی عدد الابيات وهى:

ما لعلی العلی أشباه لا والذى لا اله الا هو

مبناه مبنى النبى تعرفه و ابنه عند التفاخر إبنه

انّ علیا علا الى شرف لو رامه الوهم ذلّ مرّاه

أیا غداه الكساء لاتهنى عن شرح عليها اذ تكساه

یا ضحوه الطیر تنبئى شرفا فاز به لا ينال أقصاه

براءه استعملی بلاغك من أقعد عنه و من تولاہ؟!

یا مرحب الكفر قد أذاقك من من حدّ ما قد كرهت ملقاه؟!

یا عمرو من ذاالذى أنا لك من حاره الحتف حين تلقاه؟!

لو طلب النجم ذات أخمصه علاه و الفرقدان نعلاه

أما عرفتم سموّ منزله؟! أما عرفتم علوّ مثواه؟!

أما رأيتم محمّدا حدبا عليه قد حاطه و ربّاه؟!

و اختصّه يافعا و آثره و اعتماه مخلصا و آخاه

زوّجه بضعه النبوّه اذ رآه خير امرى ء و أتقاه

یا بأبى السيد الحسين و قد جاهد فى الدين يوم بلواه

یا بأبى أهله و قد قتلوا من حوله و العيون ترعاه

یا قتيح الله أمّه خذلت سيدها لا تريد مرضاه

یا لعن الله جيفه نجسا يقرع من بغضه ثناياه

قال الامینی: و ذکر العلامه المجلسی فی «البحار» ج ١٠ ص ٢٦٤ نقلاً عن بعض الكتب القديمه من قصيده طويله له:

أجروا دماء أخ النبی محمد فلتجر غزر دموعنا و لتهمل

ص: ٧١٨

١- (١) غير واحد من الايات لا يوجد في (أعيان الشيعة)

و لتصدر اللعنات غير مزاله لعداه من ماض و من مستقبل

و تجرّودوا لبنيه ثم بناته بعظايم فاسمع حديث المقتل

منعوا الحسين الماء و هو مجاهد فى كربلاء ففّح كنوح المعول

منعوه أعذب منهل و كذا غدا يردون فى النيران أوخم منهل

أيجزّ رأس ابن النّبى و فى الورى حىّ أمام ركابه لم يقتل؟

و بنو السفاح تحكّموا فى أهل حىّ على الفلاح بفرصه و تعجّل

نكت الدعى بن الدعى ضواحكا هى للنّبى الخير خير مقبل (1)

تمضى بنو هند سيوف الهند فى أوداج أولاد النّبى و تعتلى

ناحت ملائكه السماء لقتلهم و بكوا فقد أسقوا كؤوس الذبّل

فأرى البكاء على الزمان محلّلا و الضحك بعد الطفّ غير محلل

كم قلت للاحزان: دومي هكذا و تنزلى فى القلب لا تترحّلى

(الغدیر ج ٤/٤١)

٢- المدايح و المراثى للمرحوم المغفور السيّد جعفر الحلّى ره

وجه الصباح علىّ ليلٌ مُظلمٌ و ربيعٌ أيامى علىّ محرّم

و الليل يشهد لى بأنّى ساهر ان طاب للناس الرقاد فهوموا (٢)

من قرحه لو أنّها ييللم نسفت (٢) جوانبه و ساخ (٣) يلملم

ما خلت أنّ الدهر من عاداته تروى الكلاب به و يظمى الضيغم

و يُقدّم الاموى و هو مؤخّر و يؤخّر العلوى و هو مقدّم

مثل ابن فاطمه بيت مشرّدا و يزيد (عليه اللعنه) فى لذاته متنعم

و يُضيق الدنيا على ابن محمّد حىّ تقاذفه الفضاء (٤) الاعظم

خرج الحسين من المدينة خائفاً كخروج موسى خائفاً يتكتم (٤)

و قد انجلى عن مكّه و هو ابنها و به تشرّف الحطيم (٥) و زمزم

ص: ٧١٩

١- (١) لم يذكر سيدنا الامين في أعيار الشيعة من القصيده الا هذا البيت.

٢- (٢) تهويم سر فروافكنندن از خواب.

٣- (٣) ساخ يعنى فرو مى رفت.

٤- (٤) پنهان همى داشت خود را.

٥- (٥) حطيم از مواضع مسجدالحرام

لم يدر (١) اين يريح بدن ركابه فكانما المأوى عليه محرم
 فَمَشَتْ تَوَّم به العراق نجائبٌ مثل النَّعَامِ به تَخُبُّ و تَرْسَمُ (٢)
 حَفَّتْه خَيْر عصابه مُضْرِيَّه كالبدر حين تَحْفُ فيه الأَنجُمُ
 ركبٌ حجازيون بين رحالهم تسرى المنيا انجدوا (٣) او أَتَهَمُوا
 متقلدين صوارما هندیَّه من عزمهم طُبِعَتْ فليس تَكَهَّمُ
 بيضُ الصِّفاحِ كأنهنَّ صحائفٌ فيها الحِمامُ مُعْنُولٌ و مُتَرْجِمُ
 ان ابرقت رعدت فرائضُ كلِّ ذى بأسٍ و امطرت جوائِبها الدَّمُ
 و يُقَوِّمون عَواليا خَطِيَّه تتقاعداً الابطال حين تُقَوْمُ
 نزلوا بحومه كربلا فَتَطَلَّبَتْ منهم عَوائِدُها النسور (٤) الحَومُ (٥)
 و تباشر (٥) الوحش المثارُ امامهم اَنْ سَوف يَكْثُرُ شِرْبُه و المَطْعَمُ
 طمعت أميه حين قَلَّ عديدهم لطيقهم (٦) فى الفتح ان يستسلموا
 و رجوا مَدَلَّتْهم فقلن رماحهم من دون ذلك ان تَنالَ الأَنجُمُ
 وقع العذاب على جيوش اميه من باسل (٧) هو فى الوقايح مُعلم (٨)
 ماراعهم (٩) إِلاَّ تَقَحَّمُ ضيغَم (٣) غير ان يعجم لفظه و يدمدم
 عبست و جوه القوم خوف الموت و العباس فيهم ضاحك يتبسم
 قلب اليمين على الشمال و غاص فى الاوساط يحصد (١٠) للرؤس و يحطم
 و ثنى ابوالفضل الفوارس نُكْصا فَرَاوا أَشَدَّ ثباتهم اَنْ يُهْزَمُوا
 صبغ الخيولَ برمحه حتى غدا سَيانَ أَشَقَّرَ لَوْنِها و الأَدْهَمُ

ص: ٧٢٠

- ۲- (۲) اسم نوعی از راه رفتن شتر.
- ۳- (۳) یعنی چه آنها داخل نجد شوند یا داخل تهامه.
- ۴- (۴) و ۵ حومه البحر یعنی سخت ترین جای او. النسور: یعنی کرکسهای تشنه و کرکسهای که دور می زنند بر جیفه ها.
- ۵- (۵) و به همدیگر بشارت دادند جانوران دشتی که برانگیخته شده بودند در جلو ایشان آن که به همین زودی بسیار خواهد شد آب و طعام ایشان از خون و گوشت کشته شدگان.
- ۶- (۶) متعلق است به یستلموا.
- ۷- (۷) باسل یعنی شیر شجاع
- ۸- (۸) یعنی نشان لشگری بر خود بسته بود یعنی حضرت عباس (ع).
- ۹- (۹) یعنی شگفت دریاورد ایشان را مگر به نگاه در آمدن شیر غیرتمند که دندان فرو کند در ملفوظ خود و خشم کند.
- ۱۰- (۱۰) درو می کرد.

بَطْلٌ تَوَرَّثَ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَهُ فِيهَا أَنْوَفَ بَنِي الضَّلَالَةِ تَرَعَمَ

حَامِي الطَّعِينَةَ أَيْنَ مِنْهُ رَبِيعَهُ أَمِ إِيْنِ مِنْ عُلْيَا أَبِيهِ مُكَدَّمٌ

فِي كَفِّهِ الْيَسْرَى السَّقَاءَ (١) يُقْلَهُ وَ بَكَفِهِ الْيَمْنَى الْحَسَامَ الْمُخْذَمَ (٢)

مِثْلُ السَّحَابِ لِلْفَوَاطِمِ صَوْبُهُ فَيَصِيبُ حَاصِبَهُ الْعَدُوَّ فَيُرْجَمُ

قَسَمَا بَصَارِمَهُ الصَّقِيلِ وَ إِنْتَى فِي غَيْرِ صَاعِقِهِ السَّمَاءَ لَا أَقْسَمُ

لَوْلَا الْقَضَا لِمَحَى الْوَجُودَ بِسَيْفِهِ وَ اللَّهُ يَقْضِي مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ

حَسَمْتُ (٣) يَدَيْهِ الْمَرْهَفَاتُ (٤) وَ إِنْتَهُ وَ حُسَامَهُ مِنْ حَدَّهِنَّ لِأَحْسَمُ

فَغَدَايَهُمْ بَأَنَّ يَصُولُ فَلَمْ يَطُقْ كَاللَيْثِ إِذَا أَظْفَارُهُ تَتَقَلَّمُ

أَمِنْ (٥) الرَّدَى مِنْ كَانَ يَحْذَرُو بِطَشِهِ أَمِنْ الْبَغَاثِ إِذَا أَصِيبَ الْقَشْعَمَ

وَ هُوَى بِجَنْبِ الْعَلْقَمَى (٦) فَلَيْتَهُ لِلشَّارِبِينَ بِهِ يُدَافُ (٧) الْعَلْقَمَ

فَمَشَى لَمَصْرَعَهُ الْحَسِينِ وَ طَرْفُهُ بَيْنَ الْخِيَامِ وَ بَيْنَهُ مَتَقَسَمُ

أَلْفَاةٌ مَحْجُوبَ الْجَمَالِ كَأَنَّهُ بَدْرٌ بِمُنْحَطَمِ الْوَشِيحِ مَلْثَمٌ (٨)

فَأَكَبَّ مَنْحِنَا عَلَيْهِ وَ دَمَعَهُ صَبِغٌ (٩) الْبَسِيطُ كَأَنَّمَا هُوَ عِنْدَمَ (١٠)

قَدْ رَامَ يَلْتَمُهُ فَلَمْ يَرِ مَوْضِعًا لَمْ يُدْمِهِ عَضَّ السَّلَاحِ فَيَلْتَمُ

نَادَى وَ قَدْ مَلَأَ الْبُؤَادَى صَيْحَهُ صُمُّ الصَّخُورِ لَهَوْلَهَا تَتَالَمُ

ءَأَخَى مَنْ يَحْمَى بَنَاتِ مُحَمَّدٍ (ص) إِنْ صِرْنَ يَسْتَرْحَمْنَ مِنْ لَا يَرْحَمُ

هَذَا حُسَامُكَ (١١) مَنْ يُذَلُّ بِهِ الْعَدَى وَ لَوَاكُ (١٢) هَذَا مَنْ بِهِ يَتَقَدَّمُ؟

ص: ٧٢١

١- (١) السقا ككساء مشك شير و آب.

٢- (٢) المخذم يعنى تيغ بران

۳-۳(۳) برید دست او را شمشیرهای تیز.

۴-۴(۴) مرهف شمشیر نیک یعنی حاشیه آن نازک شده باشد شاید مراد تیز شدن آن باشد.

۵-۵(۵) یعنی ایمن و آسوده شدند از هلاکت آنان که می ترسیدند از سطوت حضرت ابوالفضل علیه السلام مانند ایمن شدن

مرغان بطیء الطیران در وقتی که هلاک شود کرکس کهن سال و کرکس در میان طیور مثل شیر است در میان سیاع.

۶-۶(۶) یعنی کاشکی آب نهر علقمی را مخلوط می کردند به آن تلخی را برای شاربین

۷-۷(۷) یداف یعنی حنظل و هرچه تلخ.

۸-۸(۸) یعنی خون سیاوشان یا چوب بقم.

۹-۹(۹) رنگ کرده زمین را.

۱۰-۱۰(۱۰) یعنی آن بزرگوار مانند بلدی بود که کوبیده شده بود به نیزه ها و نیزه شکسته ها او را پوشانیده بود.

هَوَيْت يا ابن ابى مَصارِعَ فِتيتى و الجُرح يُسَكِنُهُ الذى هُوَ آلم

-٣-

اشعار بعض الاجله قدس الله روحه

ان كان عندك عبرة تجريها فانزل بارض الطف كى تسقيها

فعسى تبل بها مضاجع صفوه ما بلت الأكباد من جاريها

و لقد مررت على منازل عصمه ثقل التبهه كان ألقى فيها

فبكيت حتى خلثها ستجيني بيكائها حزنا على اهليها

و ذكرت اذ وقفت عقيله حيدر مذهوله تصغى لصوت اخيها

بابى التى ورثت مصائب أمها فعدت تقابلها بصبر ابيها

لم انس اذ هتكوا حماها فأنثت تشكوا لواعجها(١) الى حاميتها

تدعو فتحترق القلوب كأنما يرمى حشاها جمره من فيها

هذى نساؤك من يكون اذ أسرت فى الاسر سائقها و من حاديها

أيسوقها زحر (لعنه الله) بضرب متونها و الشمر (عليه اللعنه) يحدوها بسبب أبيها

عجبا لها بالامس انت تصونها و اليوم آل اميه تبديها

حسرى و عز عليك ان لم يتركوا لك من ثيابك ساترا يكفيها

و سروا برأسك فى القنا و قلوبها تسمو اليه و وجدها يرضيها

ان آخروه شجاه رؤيه حالها او قدموه فحاله يشجيها

٤- و من قصيده للشيخ صالح الكواز قدس سره:

يا راكبا شدقميا(٢) فى قوائمه يطوى أديم الفيا فى كلما ذرعا

عج(٣) بالمدينه و اصرخ فى شوارعها بصرخه تملأ الدنيا بها جزعا

نادی الذین اذا نادى الصریخ بهم لبّوه قبل صدی من صوته رجعا

ص: ۷۲۲

۱- (۱) این شمیر تو است که ذلیل کند دشمن را ۲ این علم تو است کیست که آن را بردارد و جلو بیفتد.

قل (١) يا بنى شبيه الحمد الذين بهم قامت دعائم دين الله وارتفعوا
قوموا فقد عَصَفَتْ بِالطَّفِّ عاصفُهُ مالت بارجاء طود العِزِّ فانصدعا
فتملاء الارض نعيًا من صوادمكم فَإِنَّ ناعى حسين فى السماء نعا
ولتذهل اليوم فيكم كلّ مرضعه فطفله من دِما اوداجِه رَضَعَا
نَسَيْتُمْ أُمّ تناسيتم كرائمكم بعد الكرام عليها الذلّ قد وقعا
أَتَهَجَّعُونَ و هم أسرى وجدّهم لِعَمِّه لَيْلٍ بدرٍ قَطَّ ما هَجَّعَا
فليت شعرى من العباس (٢) أرَقَه أُنَيْتُهُ كيف لو أصواتُهُمْ سَمِعَا
-٥-

قصيده السيد جعفر الحلبي قدس سره

:

و الهفتاه لزين العابدين لقي من طول علته و السقم قد نهكا
كانت عيادته منهم سياطهم و فى كعوب القنا قالوا البقاء لكا
جزوه فانتهبوا النطع المعدله و او طأوا جنبه السعدان و الحسكا
-٦-

و ما قال السيد محمد حسين نجل السيد الكاظم القزويني

:

و مخدرات من عقائل أحمّد هجمت عليها الخيل فى ابياتها
من ثاكل حرى الفؤاد مروعه اضحت تجاذبها العدى حبراتها
و يتيمه فزعت لجسم كفيها حسرى القناع تعج فى اصواتها
اهوت على جسم الحسين و قلبها المصدوع كاد يذوب من حسراتها

وقعت عليه تَشْمٌ موضع نحرها و عيونها تنهل في عبراتها

ترناع من ضرب السياط فتنشي تدعوا سرايا قومها و حُمَاتِهَا

اين الحفاظ و في الطفوف دمائكم سفكت بسيف اميه و قناتها

اين الحفاظ و هذه اشلاؤكم بقيت ثلاثا في هجير فلاتها

اين الحفاظ و هذه اطفالكم ذبحت عطاشا في ثرى عرصاتها

اين الحفاظ و هذه فتياتكم حُمِلَتْ على الاقتاب بين عداتها

اقول: هذا ما اقتطفناه من كتاب منتهى الامال للمحدث القمى رحمه الله.

ص: ٧٢٣

١- (١) بگو ای پسران حضرت عبدالمطلب. ٢. بیدار کرد او را ناله عباس.

(١)

بأبى الإمام المُستضام بِكربلا يدعو و ليس لما يقول مُجيبُ (٢)

بأبى الوحيد و ما له من راحم يشكو الظما و الماء منه قريب (٣)

بأبى الحبيب إلى النبى محمد صلى الله عليه و آله و محمد عند الإله حبيبُ

يا كربلاء أفيك يقتل جهره سبط المُطهر إن ذا لعجب (٤)

ما أنت إلا كربته و بليته كل الأنام بهولها مكروب (٥)

لهفى عليه و قد هوى مُتّعفرا و به أوام فادح و لغوب (٦)

لهفى عليه بالطّفوف مُجدلاً تُسفى عليه شمال و جنوب (١)

لهفى عليه و الخيول تُرضه فلهن ركض حوله و خيب (٨)

لهفى له ولرأس منه مُميّز و الشيب من دمه الشريف خضب (٩)

ص: ٧٢٤

١- * اقتطفناها من أدب الطف ج ٤ ص ٢٩٩. الشاعر: هو من إحدى العشائر القاطنه فى ضواحي الحله. استوطن حتى توفى فيها سنه ٨٥٠ هـ ذكره اليعقوبى فى (البابليات) و جمع له كثيرا من شعره فى أهل البيت عليه السلام و قد استظهر العلامة الأمينى فى الجزء (٧) من الغدير بانه خطيب اديب و ابن خطيب اديب من قوله فى إحدى قصائده النبويه: فتارة انظم الاشعار ممتدحا و تارة أنثر الاقوال فى الخطب اعملت فى مدحكم فكرى و علمنى نظم المديح و أوصانى بذاك أبى و قد جمع من شعره الشيخ محمد السماوى مايربوعلى (١٣٥٠) بيتا و جعله ديوانا باسم الشاعر (أدب الطف ج ٤ ص ٢٩٦). بأبى الإمام: أى أفدى الإمام بأبى، و فداءً بنفسه: أى نفسه فداءً له لِنجاتِهِ و تخليصِهِ من قتلٍ أو أسرٍ أو ما شابه ذلك. المُستضام: المظلوم.

لهفى عليه و درعهُ مسلوبهُ لهفى عليه و رحلُهُ منهوب (١)

لهفى على حرم الحسين حوا سرا شعنا و قدر يعت لهن قلوب (٢)

للّه كم لطمت خدودُ عندهُ جزعا و كم شقت عليه جيوب (٣)

ما أنس إن أنس الزكيه زينا تبكى له و قناعها مسلوب (٤)

تدعو و تندب و المصاب يكظها بين الطفوف و دمها مسكوب (٥)

أأخى بعدك لاحت بغطه و اغتالني حتف إلى قريب (٦)

حزني تدوب له الجبال و عنده يسلو و ينسى يوسف يعقوب؟ (٧)

-٧

و من شعر الجوهري

وجدى بكوفان ما وجدى بكوفان تهى عليه ضلوعى قبل احفانى

ارض اذا نفخت ريح العراق بها أت بشاشتها اقصى خراسان

و من قتيل بأعلى كربلاء على جه د الصدى فتراه غير صديان

و ذى صفائح يستسقى البقيع به رى الجوانح من روح و رضوان

هذا قسيم رسول الله من ادم قد امعا مثل ما قد الشراكان

و ذاك سبطا رسول الله جدّ هما وجه الهدى و هما فى الوجه عينان

و اخجلتا من أبيهم يوم يشهدهم مضرّ جين نشاوى من دم قان

يقول: يا أمّه حف الضلال بها و استبدلت للعمى كفرا بايمان

ص: ٧٢٥

١- (١) الدرع: قيمص من حلقات الحديد يلبس وقايه من السلاح (يذكر و يؤنث). الرّحل: ما يُعدّ للسفر. مسلوب و منهوب:

مسروق.

٢- (٢) حرم الحسين عليه السلام: نسأوه. حواسرا: منزوعات الحجاب. شعنا: جمع شعنا و أشعث و هو المتسّخ و المتلبّد شعرة.

رِيعَت: أَخِيفَت و الفعل (راع مَرَوْعا) بمعنى خافَ و أخافَ.

٣- (٣) الْجَزَعُ: عَيْدَمُ الصَّيْرِ. الْجُيُوبُ: جَمْعُ الْجَيْبِ و هو فتحه دخولِ الرأسِ مِنَ الْمَلْبَسِ: قال تعالى: (وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمُرِهِنَّ جُيُوبَهُنَّ). (النور/ ٣١) و هنا ظاهرا كناية عن الصدر لِأَنَّ فَتْحَهُ الْجِلْبَابِ تَقَعُ عَلَى الصَّدْرِ.

٤- (٤) الزكِيه: الطاهره.

٥- (٥) تَنْذَبُ: تُعَدُّ مَحاسِنَ الْمَيْتِ. يَكْظُهَا: يُجْهِدُهَا و يُرْهِقُهَا.

٦- (٦) بَغِيْطِهِ: سَعَادَتِهِ. اغْتالني: قَتَلَنِي. الحُتْفُ: المَوْتُ، الهَلَاكُ.

٧- (٧) يَسْلُو: تَطْيِبُ نَفْسِهِ. و مراده أن نبيَّ يعقوب عليه السلام الذي ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ عَلَى فِرَاقِ يَوْسُفَ سَيَتَطْيَبُ نَفْسَهُ وَيُنْسِي يَوْسُفَ لَوْ سَمِعَ بِحُزَنِ السَّيِّدَةِ زَيْنَبَ عَلَيْهَا السَّلَامَ و ما أصابها من فواجع كاذت لها صمُّ الجبالِ تَذَوْبٌ. (مقتطفات في

الرياء ص ٤٢٤)

ماذا جنيتُ عليكم اذ أتيتكم بخير ما جاء من آي و فرقان
ألم أجركم و أتمتم في ضلالتكم على شفا حفره من حرّ نيران
ألم أوْلُفُ قلوبا منكم فرقا مثاره بين أحقاد و أضغان
أما تركت كتاب الله بينكم و آيه العزّ في جمع و قرآن
ألم أكن فيكم غوثا لمضطهد ألم أكن فيكم ماء لظمان
قتلتوا ولدى صبرا على ظمأ هذا و ترجون عند الحوض احساني
سبيتم ثكلتكم امهاتكم بنى البتول و هم لحمى و جثمانى
مزّقتهم و نكثتم عهد والدهم وقد قطعتم بذاك النكث أقرانى
يا ربّ خذلىّ منهم اذهم ظلموا كرام رهطى وراموا هدم بنيانى
ماذا تجيبون والزهراء خصمكم والحاكم الله للمظلوم والجانى
أهل الكساء صلاه الله ما نزلت عليكم الدهر من مثنى و وحدان
أنتم نجوم بنى حواء ما طلعت شمس النهار و ملاح السما كان
مازلت منكم على شوق يهيجنى والدهر يأمرنى فيه و ينهانى
حتى أتيتك والتوحيد راحلتى والعدل زادى و تقوى الله امكانى
هذى حقايق لفظ كلما برقت ردت بلألئها أبصار عميان
هى الحلّى لبنى طه و عترتهم هى الردى لبنى حرب و مروان
هى الجواهر جاء [الجوهري] بها محبّه لكم من أرض جرجان
(الغدیر ج ٤/٨٥)

٨- وله قصيده يرثى بها الامام الشهيد قتيل الطف في يوم عاشوراء ذكرهاله الخوارزمي في مقتله، وابن شهر اشوب في مناقبه
والعلامه المجلسي في المجلد العاشر من البحار قال رحمه الله:

يا أهل عاشور يالهنفى على الدين خذوا حدادكم يا آل ياسين

أليوم شقق جيب الدين و انتهت بنات أحمدنهب الروم والصين

أليوم قام بأعلى الطف نادبهم يقول: من لىتم أولمسكين

ص: ٧٢٤

أليوم خُضِبَ حبيب المصطفى بدم أمسى عبير نحور الحور والعين

أليوم خر نجوم الفخر من مضر على مناخر تذليل و توهين

أليوم أطفى نورُ الله مُتَّقدا و جُرِّرت لهم التقوى على الطين

أليوم هُتِّك اسباب الهدى مزقا و بُرقت غزه الاسلام بالهون

أليوم ززع قدس من جوانبه وطاح بالخييل ساحات الميادين

أليوم نال بنو حرب طوايلها مما صلوه بيدر ثم صَفَّين

أليوم جدل سبط المصطفى شرقا من نفسه بنجيع غير مسنون

زادوا عليه بحبس الماء غلته تبا لرأى فريقٍ منه مغبون

نالوا أزمه دنياهم بيغيهم فليتهم سمحوا منها بماعون

حتَّى يصيح بِقُسرين (1) راهبها يا فرقه الغى يا حزب الشياطين

أتهزؤون برأسٍ بات منتصبا على القناه بدين الله يوصيني؟

آمنت و يحكم بالله مهتديا و بالنبي و حب المرتضى ديني

فجدلوه صريعا فوق جبهته وقسموه باطراف السكاكين

واوقروا صهوات الخيل من إحنٍ على أساراهم فعل الفراعين

مصعددين على أقتاب أرحلهم محموله بين مضروب و مطعون

أطفال فاطمه الزهراء قد فطموا من الثدي بأنياب الثعابين

يا أمه ولى الشيطان رايتها و مكن الغى منها كل تمكين

ما المرتضى و بنوه من معاويه ولا الفواطم من هند و ميسون

آل الرسول عبايد السيوف فم ن هام على وجهه خوفا و مسجون

يا عين لاتدعى شيئا لغاديه تهمة و لاتدعى دمعالمحزون

قومی علی جَدَثٍ بِالطَّفِّ فَانْتَقِضِي بِكُلِّ لَوْلُو دَمَعِ فَيْكَ مَكْنُونِ

یا آلِ اِحْمَدِ اِنَّ «الْجَوْهَرِيَّ» لَكُمْ سَيْفٌ يَقَطُّعُ عَنْكُمْ كُلَّ مَوْصُونِ

(الغدیر ج ۴/۸۶)

۹- قال الأَمِينِي: ولابن حَمَادٍ فِي رِثَاءِ الْإِمَامِ السَّبِطِ الشَّهِيدِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَوْلُهُ:

ص: ۷۲۷

۱- (۱) الْقُنُسَرِيْنَ: مَدِينَةُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَلَبٍ مَرَحَلَةٌ.

يذكر فيها حديث الغدير:

حي قبرا بكر بلا مستنيرا ضَمَّ كَنزَ التقي و علما خطيرا
و أقم مأتم الشهيد و أذرف منك دمعا في الوجنتين غزيرا
والشم تربه الحسين بشجوٍ وأطل بعد لثمك التعفيرا
ثم قل: يا ضريح مولاي سُقى ت من الغيث هاميا حمهريرا
ته على ساير القبور فقد أص بحت بالتيه والفخار جديرا
فيك ريحانه النبي و من حلّ من المصطفى محلاً أنيرا
فيك يا قبر كلّ حلم و علم و حقيق بأن تكون فخورا
فيك من هدّقتله عمداً الدين و قد كان بالهدى معمورا
فيك من كان جبرئيل يُناغيه و ميكال بالحباء صغيرا
فيك من لاذ فطرس فترقى بجناحي رضى و كان حسيرا
يوم سارت اليه جيش ابن هند لذحول أمست تحلّ الصدورا
آه واحسرتى له و هو بالسيف نحير أفديت ذاك النحيرا
آه اذطلّ طرفه يرمق الفسطاط خوفا على النساء غيورا
آه اذاقبل الجواد على النسوان ينعاها بالصهيل عقيرا
فتبادرن بالعويل و هتكن الاقراط بارزات الشعورا
و تبادرن مسرعات من الخدر و من قبل مسيلات الستورا
ولطمن الخدود من ألم الثكل و غادرن بالتيّاح الخدورا
و بدا صوتهنّ بين عداهنّ و عفن الحجاب و التخفيرا
بارزات الوجوه من بعد ماغودرن صون الوجوه والتخفيرا

ثم لما رأين رأس حسين فوق رمح حكى الهلال المنيرا

صحن بالذلل أيها الناس لم نسبى ولم نأت فى الانام تكيرا

ما لنا لنزى لآل رسول الله فيكم يا هؤلاء نصيرا

فعلى ظالميهم سخط الله ولعن يبقى و يفنى الدهورا

(الغدیر ج ٤/١٦٥)

ص: ٧٢٨

١٠- و من شعر ابن حمّاد ايضاً:

يا يوم عاشورا أطلت بكائي و تركنتي وقفا على البرحاء

هن بالعيد ان اردت سوائى اى عيد لمستباح العزاء

ان فى ماتمى عن العيد شغلاً فاله عَنى و خَلنى بشجائى

فاذا عيّدالورى بسرور كان عيدي بزفره و بكاء

واذا جدّدوا اثيابهم جدّدت ثوبى من لوعتى و ضنائى

واذا أدمنواالشراب فشربى من دموع ممزوجه بدماء

و اذا استشعروالفناء فنوحى و عويلى على الحسين غنائى

و قليل لومتّ همّا ووجدا لمصاب الغريب فى كربلاء

أيهمنى بعيده من مواليه أبادتهم يد الاعداء؟!

آه يا كربلاء كم فيك من كرب لنفس شجيّه و بلاء؟!

ألذا الحياه بعد قتيل الطفّ ظلما؟! اذن لقلّ حيائى

كيف ألتدّ شرب ماء و قدجرّع كأس الردىّ بكرب الظماء

كيف لا أسلب العزاء اذا مثّله عاريا سلب الرداء؟!

كيف لا تسكب الدموع عيونى بعد تضريح شبيه بالدماء؟!

تطأ الخيل جسمه فى ثرى الطفّ و جسمى يلتدّ لين الوطاء؟!

بأبى زينب و قد سبيت بالذلّ من خدرها كسبى الاماء!

فاذا عاينتهه ملقى على التراب معرّى مجدّلاً بالعراء!

اقبلت نحوه فيسمعها الشمر فتدعو فى خيفه و خفاء!

أيها الشمر خَلنى أتزود نظره منه فهى أقصى منائى

أفما للرسول حقّ فلم تنظرني جاهرا بسوء المرء

ثمّ تدعو الحسين: لِمَ يا شقيقى و ابن أُمى خَلَفْتَنى بشقائى؟

يا اخى يومك العظيم برى عظمى وأُضنى جسمى و أوهى قوائى

يا اخى كنت أرتجيك لموتى وحياتى فخاب منى رجائى

يا اخى لو فدى من الموت شخص كنت أفديك بى وقلّ فدائى

يا اخى لا حبيب بعدك بل لا عشت إلا بمقله عمياء

ص: ٧٢٩

آه واحسرتى لفاطمه الصغرى وقد أبرزت بذل السباء ۛ

كفها فوق رأسها من جوى الشكل و كف اخرى على الاحشاء

فاذا أبصرت أباهما صريعا فاحصا باليدين فى الرمضاء

لم تطق نهضةً اليه من الضعف فناداته فى خفى النداء

يا ابى من ترى ليتمى وضعفى أو تراه لمحتنى و ابتلائنى

فاذا لم تجد جوابا لها الأ بكسر الجفون والايماء

أقبلت نحو عميتها و قالت ما أرى والدى من الاحياء

فاذا كان لم جفانى و ما كان له قط عاده بالجفاء

يا بنى أحمد السلام عليكم ما أنارت كواكب الجوزاء

أنتم صفوه الآله من الخلق و من بعد خاتم الانبياء

و نجوم الهدى بنوركم تهدى البرايا فى حندس الظلماء

أنا مولاكم ابن حماد أعدد تكم فى غد ليوم جزائى

و رجائى أن لا أخيب لديكم واعتقادى بكم بلوغ الرجاء

(الغدیر ج ٤/١٦٩)

١١- ولابن حمّاد فى مصاب كربلا ايضا:

أهجرت يا ذات الجمال دلالا و جعلت جسمى للصدود خبالا

و سقيتنى كأس الفراق مراره و منعت عذب رضابك السلسالا

أسفا كما منع الحسين بكربلا ماء الفرات و أوسعوه خبالا

و سقوه أطراف الاسنه والقنا و يزيد يشرب فى القصور زلالا

لم أنس مولاى الحسين بكربلا ملقىً طريحاً بالدماء رمالا

واحسرتا كم يستغيث بجده والشمر منه يقطع الاوصالا
و يقول يا جداه ليتك حاضر فعساك تمنع دوننا الأندالا
ويقول للشمر اللعين و قد علا صدرا تربى في تقى و دلالا
يا شمر تقتلنى بغير جنايه حقاً ستجزى فى الجحيم نكالاً
و اجتزّ بالعضب المهند رأسه ظلما و هزّ برأسه العسالاً(١)

ص : ٧٣٠

و علا به فوق السنان و كبروا لله جلّ جلاله و تعالى
فارتجّب السبع الطباق و أظلمت و تزلزلت لمصابه زلزالا
و بكين أطباق السماء و أمطرت أسفا لمصرعه دما قدسالا
يا ويلكم أتكبرون لفقدمن قتلوا به التكبير و التهليلا
تركوه شلوا فى الفلاه و صيروا للخيل فى جسد الحسين مجالا
و لقد عجبت من الإله و حلمه فى الحال جلّ جلاله و تعالى
كفروا فلم يخسف بهم أرضابما فعلوا و أمهلهم به إمهالا
وغدا الحصان من الوقيعه عاريا ينعى الحسين و قد مضى إجفالا
متوجّها نحو الخيام مخضّبا بدم الحسين و سرجه قد مالا
و تقول زينب يا سكينه قدا تى فرس الحسين فانظرى ذا الحالا
قامت سكينه عاينته محمحا ملقى العنان فأعولت اعوالا
فبكت و قالت وا شماته حاسدى قتلوا الحسين و أيتموا الاطفالا
يا عمّتا جاء الحصان مخضّبا بدم الشهيد و دمعه قد سالا
لما سمعن الطاهرات سكينه تنعى الحسين و تظهر الاعوالا
أبرزن من وسط الخدور صوارخا يندبن سبط محمّد المفضالا
فلظمن منهنّ الخدود و كشفت منها الوجوه و أعلنت إعوالا
و خشمن منهن الوجوه لفقدمن نادى مناد فى السماء و قالا
قتل الامام ابن الامام بكر بلا ظلما و قاسى منهم الاهوالا
و تقول يا جدّاه نسل اميّه قتلوا الحسين و ذبّحوا الاطفالا
يا جدّنا فعلوا علوج اميّه (1) فعلا شنيعا يدهش الافعالا

يا جدنا هذا الحسين بكربلا قد بضعوه اسنه و نصالا

ملقى على شاطى الفرات مجدلا فى الغاضريه للورى أمثالا

ثم استباحوا فى الطفوف حريره نهبالسراه وقوضوا الاحمالا

ص: ٧٣١

١- (١) - المسال: الرمح يهتر لينا.

و غدوا بزین العابدین مکتفا فوق المطیة یشتکی الاهیوالا
یبکی أباه بعبره مسفوحه أسروه مُضنی لا یطیق نزالاً(١)
و أتوا به نحو الخیام و امه تبکی و تسحب خلفه الأذیالا
و تقول لیت الموت جاء ولم أرا هدی الفعال و أنظر الأندالا
لو كان والده علی المرتضی حیا لَجَدَّ دو نه الابطالا
ولفرّ جيش المارقین هزیمه من سیفه لا یتطیع قتالا
یا ویلکم فستسحبون أذله و ستحملون بفعلکم أنقالا
فعلی ابن سعد واللّین عبیده(٢) لعن تجدد لا یزول زوالا
و علی محمّد ثم آل محمّد روح و ریحان یدوم مقالا
و علیهم صلی المهیمن ما حدا فی البید ركبان تسیر عجالاً(٣)
فمتی تعود لال احمد دوله و نری لملك الظالمین زوالا
یا آل احمد أنتم سفن النجا و أنا و حقکم لكم أتوالی
ارجوکم لی فی المعاد ذریعه و بکم أفوز و أبلغ الامالا
فلأنتم حجج الإله علی الواری من لم یقل ما قلت قال محالا
والله أنزل هل أتى فی مدحکم والنمل والحجرات والانفالا
والمرتقی من فوق منكب أحمد منکم و لورام السماء لنالا
و علیکم نزل الكتاب مفضلاً والله أنزله لكم انزالا
نصّ یاذن الله لا من نفسه ذوالعرش نصّ به لكم إفضالا
فتکلّم المختار لَمَا جاءه من ربّه جبریلهم أرسالا
اذقال: هذا وارثی و خلیفتی فی أمّتی فتسمّعوا ما قالالا

أفديكم آل النبي بمهجتي و أبي و أبذل فيكم الاموالا

و أنا ابن حماد وليكم الذي لم يرض غيركم و لم يتوالا

أصبحت معتصما بحبل ولائكم جدّا و ان قصر الزمان و طالا

و أنا الذي أهواكم يا سادتي أرجو بذاك عنايه و نوالا

ص: ٧٣٢

١- (١) -١- يقال: أضناه المرض: أثقله مرضا مخامرا كلما ظن برؤه نكس، فهو مضنى.

٢- (٢) -٢- يعنى عبيدالله ابن زياد.

٣- (٣) -٣- البيد: جمع بيداء الفلاه.

بعد الصلاة على النبي محمد ماغرد القمرى و أرخى البالا

(البحار ج ٢٦٤/٤٥)

-١٢

ما قال الشافعى فى رثاء الحسين عليه السلام

رأس ابن بنت محمد و وصيه للناظرين على قناه يُرفع

والمسلمون بمنظر و بمسمع لا منكر منهم و لا متفجع

كحلت بمنظر ك العيون عمايه و أصمّ رزء ك كلّ أذن يسمع

أيقظت أجفانا و كنت لها كرى و أنمت عينا لم تكن بك تهجع

ما روضه إلاّ تمّنت أنّها لك منزل و لخطّ قبرك مضجع

(البحار ج ١١٩/٤٥)

و لآخر فى مصابه عليه السلام

:

إذا جاء عاشورا تضاعف حسرتى لآل رسول الله و انهلّ عبرتى

هو اليوم فيه اغبرت الارض كلّها و جوما عليها و السماء اقشعرت

أريقتماء الفاطميين بالملا فلو عقلت شمس النهار لخرت

بنفسى حدود فى التراب تعفرت بنفسى جسوم بالعراء تعرّت

بنفسى رؤس معليات على القنا الى الشام تهدى بازفات الأسنه

بنفسى عيون غائرات سواهر الى الماء منها قطره بعد قطره

بنفسى من آل النّبى خرائد حواسر لم تعرف عليهم بستره

(البحار ج ٢٥٥/٤٥)

نبذه من اشعار دعبل في مصاب الحسين عليه السلام

اقول: و لدعبل الخزاعى رحمه الله اشعار كثيره فى المراثى منها:

ءأسبلت دمع العين بالعبرات و بت تقاسى شدّه الزفرات

و تبكى لآثار لآل محمّد فقد ضاق منك الصدر بالحسرات

ألا فابكهم حقًا و بلّ عليهم عيوننا لريب الدهر منسكبات

و لاتنّس فى يوم الطفوف مصابهم و داهيه من أعظم النكبات

ص: ٧٣٣

سقى الله أجداثا على أرض كربلا مرابيع أمطار من المزنات
و صلى على روح الحسين حبيبه قتيلاً لدى النهرين بالفلوات
قتيلا بلا جرم فجيعا بفقده فريدا ينادى أين أين حماتي؟
أنا الظامىء العطشان فى أرض غربه قتيلا و مطلوباً بغير ترات
و قد رفعوا رأس الحسين على القنا و ساقوا نساء و لها خفّرات
فقل لابن سعد عذب الله روحه ستلقى عذاب النار باللعنات
سأقت طول الدهر ما هبت الصبا و أقت بالأصال و الغدوات
على معشر ضلّوا جميعاً و ضيعوا مقال رسول الله بالشبهات
(البحار ج ٢٧٥/٤٥)

قال: و لدعبل أيضا رحمه الله:

يا أمه قتلت حسينا عنوه لم ترع حق الله فيه فتهتدى
قتلوه يوم الطفّ طعنا بالقنا و بكلّ أبيض صارم و مهتد
و لطل ما ناداهم بكلامه جدّى النبى خصيمكم فى المشهد
جدّى النبى أبى على فاعلموا و الفخر فاطمه الزكيه محتدى
يا قوم انّ الماء يشرب به الورى و لقد ظممت و قلّ منه تجلدى
قد شفنى عطشى و ألقنى الذى ألفاه من ثقل الحديد المؤبد(١)

قالوا له: هذا عليك محرّم هذا حلال من يبايع للبعى! (٢)

فأتاه سهم من يد مشؤومه من قوس ملعون خبيث المولد
يا عين جودى بالدموع و جودى وابكى الحسين السيّد بن السيّد

(البحار ج ٢٧٦/٤٥)

قال: و لبعضهم:

إن كنت محزوناً فمالكك ترقد هلاً بكيت لمن بكاه محمّد
هلاً بكيت على الحسين و نسله أن البكاء لمثلهم قد يحمّد
لتضعع الاسلام يوم مصابه فالجود يبكي فقهه و السؤدد
أنسيت إذ سارت اليه كتائب فيها ابن سعد و الطغاه الجحد

ص: ٧٣٤

١- (١) المؤيد: الامر العظيم، الداھيه.

٢- (٢) كذا و لعله تصحيف «باليد».

فسقوه من جرع الحتوف بمشهد كثر العداه به و قلّ المُسعد
ثمّ استباحوا الصائنات حواسرا و الشمل من بعد الحسين مبدّد
كيف القرار و فى السبايا زينب تدعوا المسا يا جدّنا يا أحمد
هذا حسين بالحديد مقطّع متخضّب بدماهه مستشهد
عارٍ بلاكفن صريع فى الثرى تحت الحوافر و السنابك مقصد
و الطيّون بنوك قتلى حوله فوق التراب ذبائح لا تلحد
يا جد قد منعوا الفرات و قتلوا عطشا فليس لهم هنالك مورد
يا جدّ من ثكلى و طول مصيبتى و لما اعاينه أقوم و أقعد
(البحار ج ٢٧٦/٤٥)

و له ايضا:

حسب الذى قتل الحسين من الخساره و الندامه
أنّ الشفيح لدى الإله خصيمه يوم القيامه
(المصدر ص ٢٧٧)

و لدعبل أيضا رحمه الله

-١٤-

منازل بين أكناف الغرىّ الى وادى المياه الى الطوىّ
لقد شغل الدموع عن الغوانى مصاب الأكرمين بنى علىّ
أنا أسفى على هفوات دهر تضائل فيه أولاد الزكىّ
ألم تقف البكاء على حسين و ذكرك مصرع الحبر التقيّ
ألم يحزنك أنّ بنى الحصان يمرّ فيهم علانيه سيوف بنى البغىّ

اشعار دعبل الخزاعي عند عليّ بن موسى الرضا عليه السلام

قال في البحار ج ٤٥/٢٥٧: رأيت في بعض مؤلفات المتأخرين أنّه قال: حكى دعبل الخزاعيّ قال: دخلت على سيدي و مولاي عليّ بن موسى الرضا (عليه السلام) في مثل هذه الأيام فرأيتّه جالسا جلسة الحزين الكئيب، و أصحابه من حوله، فلما رأني مقبلاً

قال لى:

مرحبا بك يا دعبل مرحبا بناصرنا بيده و لسانه، ثم إنه وسَّع لى فى مجلسه و أجلسنى الى جانبه، ثم قال لى: يا دعبل أحبُّ أنْ
تتشدنى شعرا فإنَّ هذه الأيام أيام حزن كانت علينا أهل البيت، و أيام سرور كانت على أعدائنا خصوصا بنى اميّه، يا دعبل!

من بكى و أبكى على مصابنا و لو واحدا كان أجره على الله يا دعبل من ذرفت عيناه على مصابنا و بكى لما أصابنا من أعدائنا
حشره الله معنا فى زمرتنا، يا دعبل من بكى على مصاب جدى الحسين غفر الله له ذنوبه البتّه.

ثمّ إنه (عليه السلام) نهض، و ضرب سترا بيننا و بين حرمه، و أجلس أهل بيته من وراء الستر ليكوا على مصاب جدّهم
الحسين (عليه السلام) ثمّ التفّت الىّ و قال لى: يا دعبل إرث الحسين فأنت ناصرنا و مادحنا مادمت حيّا، فلا تقصر عن نصرنا ما
استطعت قال دعبل: فاستعبرت و سالت عبرتى و أنشأت أقول:

أفاطم لو خلتِ الحسينَ مجدلاً و قد مات عطشاناً بشطّ فرات

إذا للطمّ الخدّ فاطم عنده و أجريتِ دمع العين فى الوجنات

أفاطم قومي يا ابنه الخير و اندبى نجوم سماوات بأرض فلاه

قبور بكوفان و أخرى بطيبه و أخرى بفتح نالها صلواتى

قبور ببطن النهر من جنب كربلا معرّسهم فيها بشطّ فرات

توفّوا عطاشا بالعراء فليتنى تُوفّيت فيهم قبل حين وفاتى

الى الله أشكوا لوعه (1) عند ذكرهم سقتنى بكأس الشكل و الفضعات

إذا فخرُوا يوماً أتوا بمحمّد و جبريل و القرآن و السورات

و عدّوا علينا ذا المناقب و العلا و فاطمه الزهراء خير بنات

و حمزه و العباس ذاالدين و التقى و جعفر و الطيار فى الحجبات

اولئك مشؤمون هنداً و حربها سميه من نوكى و من قدرات

هم منعوا الآباء من أخذ حقّهم و هم تركوا الابناء رهن شتات

سأبكيهم ما حجّ لله راكب و ما ناح قمرى على الشجرات

١- (١) اللوعه: حرقه الحزن و الهوى و الوجد.

فياعين بكيهم وجودى بعيره فقد آن للتسكاب و الهملات
بنات زياد فى القصور مصونه و آل رسول الله منتهكات
و آل زياد فى الحصون منيعه و آل رسول الله فى الفلوات
ديار رسول الله أصبحن بلقعا و آل زياد تسكن الحجرات
و آل رسول الله نحف جسومهم و آل زياد غلظ القصرات (١)
و آل رسول الله تدمى نحورهم و آل زياد ربّه الحجلات
و آل رسول الله تُسبى حريمهم و آل زياد آمنوا السربات
إذا و تروا مدّوا الى و اترتهم أكفًا من الاوتار منقبضات
سأبكيهم ما ذرّ فى الارض شارق و نادى منادى الخير للصلوات
و ما طلعت شمس و حان غروبها و بالليل أبكيهم و بالغدوات

اشعار الشيخ الخليعى فى مصاب فاطمه عليهما السلام

قال: و رأيت فى بعض مؤلفات بعض ثقات المعاصرين بعض المراثى فأحببت إيرادها: و هى للشيخ الخليعى:

لم أبك ربعا للاحبه قد خلا و عفا و غيره الجديد و أمحلا
كلّا و لا كلّفت صحبى وقفه فى الدار إن لم أشف ضبّا علّلا
و مطارح النادى و غزلان النقا و الجزع لم أحفل بها متغرّلا
و بواكر الاطعان لم أسكب لها دمعا و لا خلّ ناي و ترخّلا
لكن بكيت لفاطم و لمنعها فدكا و قد أتت الخون الأولا
إذ طالبتة يارثها فروى لها خبرا ينافى المحكم المتترّلا
لهفى لها و جفونها قرحى و قد حملت من الاحزان عبثا مثقلا

قصه دعبل و اشعاره للامام علي بن موسى الرضا عليهما السلام و نجاته بها

قال المحدث القمي رحمه الله في نفس المهموم: في اشعار دعبل اشعار كثيره في

ص: ٧٣٧

١- (١) جمع قصره: أصل العنق اذا غلظت

رثاء الحسين عليه السلام و هذه الايات من قصيدته التائيه المشهوره.

قال ابو الفرج فى الاغانى: و كان دعبل من الشيعة المشهور بالميل الى على عليه السلام و قصيدته «مدارس آيات خلت من تلاوه» من أحسن الشعر و فاخر المدائح المقوله فى اهل البيت عليهم السلام و قصد بها على بن موسى الرضا عليه السلام بخراسان فأعطاه عشره آلاف درهم من الدراهم المضروبه باسمه و خلع عليه خلعه من ثيابه فأعطاه بها اهل قم ثلاثين الف درهم فلم يبيعها فقطعوا عليه الطريق فأخذوها، فقال لهم: أنها إنما تراد الله عز وجل و هى محرّمه عليكم. فدفعوا اليه ثلاثين الف درهم فحلف أن لا يبيعها أو يعطوه بعضها ليكون فى كفته. فأعطوه فكان فى اكفانه. و كتب قصيدته «مدارس آيات» فيما يقال على ثوب و أحرم فيه و أمر بأن يكون فى اكفانه، و لم يزل مرهوب اللسان و خائفا من هجائه للخلفاء فهو دهره كله هارب متوار. (1)

و فيه أيضا مسندا عن عبد الله بن سعيد الاشقرى قال: حدّثنى دعبل بن على قال: لما هربت من الخليفه بتّ ليله بنيشابور و حدى و عزمت على أن أعمل قصيده فى عبد الله بن طاهر فى تلك الليله، فأتى لفى ذلك اذ سمعت و الباب مردود على: «السلام عليكم ألج يرحمك الله»، فاقشعرت بدنى من ذلك و نالنى أمر عظيم فقال لى: لاترع عافاك الله فانى رجل من اخوانك من الجن من ساكنى اليمن طرأ الينا طارىء من أهل العراق فأنشدنا قصيدتك:

مدارس آيات خلت من تلاوه و منزل و حى مقفر العرصات

فأحببت ان أسمعها منك. قال: فأنشدته اياها فبكى حتى خرّ، ثم قال: رحمك الله ألا أحدثك حديثا يزيد فى نيتك و يعينك على التمسك بمذهبك؟ قلت: بلى.

قال: مكثت حيناً أسمع بذكر جعفر بن محمد عليه السلام، فصرت الى المدينه فسمعتة يقول: حدّثنى ابي عن ابيه عن جدّه أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال: على و شيعته هم الفائزون. ثم ودّعنى لينصرف فقلت له: يرحمك الله ان رأى أن تخبرنى باسمك فافعل - قال: انا ظبيان بن عامر. (2) أقول: توفى دعبل سنه ٢٤٦. (نفس المهموم ص ٥٢٢)

ص: ٧٣٨

١- (١) الاغانى ١٨/٢٩.

٢- (٢) الاغانى ١٨/٣٩.

قال: روى الشيخ الصدوق عن عليّ بن دعبل قال: لما حضر أبى الوفاء تغير لونه و انعقد لسانه و اسودّ وجهه فكادت الرجوع عن مذهبه، فرأيته بعد ثلاث فيما يرى النائم و عليه ثياب بيض و قلنسوه بيضاء، فقلت له: يا ابيه ما فعل الله بك؟ فقال: يا بنى انّ الذى رأيته من اسوداد وجهى و انعقاد لسانى كان من شربى الخمر فى دار الدنيا، و لم أزل كذلك حتّى لقيت رسول الله صلى الله عليه و آله و عليه ثياب بيض و قلنسوه بيضاء، فقال لى: أنت دعبل؟ قلت: نعم يا رسول الله. قال: فأنشدنى قولك فى أولادى، فأنشدته قولى:

لا أضحكك الله سنّ الدهر ان ضحكت و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم كأنهم قد جنوا ما ليس يُغتفر

قال: فقال لى أحسنت، و شفّع فىّ و أعطانى ثيابه و هاهى -و أشار الى ثياب بدنه.

قال الصدوق رحمه الله فى ذكر ما وُجد على قبر دعبل مكتوبا: سمعت ابا نصر محمد بن الحسن الكرخى الكاتب يقول: رأيت على قبر دعبل بن عليّ الخزاعى مكتوبا:

أعدّ لله يوم يلقاه دعبل ان لا اله الا هو

يقولها مخلصا عساه بها يرحمه فى القيامة الله

الله مولاه و الرسول و من بعد هما فالوصى مولاه(١)

أقول: و قد رثى الحسين بن عليّ عليهما السلام جماعه كثيره من الشعراء بحيث لو انتخب و جمع أفاق على مجلدات كثيره.

و فى مقاتل الطالبين: قال ابوالفرج الاصبهانى: و قد رثى الحسين عليه السلام جماعه من متأخري الشعراء استغنى عن ذكرهم فى هذه المواضع كراهيه الاطاله، و أمّا ما تقدّم (من تقدم خ ل) فما وقع الينا شىء رثى به و كانت الشعراء لا تقدم على ذلك مخافه من بنى أميته و خشية منهم - انتهى.(٢)

و لنعم ما قال الصاحب ابن عباد:

انّ خير المدّاح من مدحته شعراء البلاد فى كلّ ناد

و لنختم هذا الفصل برثاء فاطمه الزهراء صلوات الله عليها لولدها الحسين عليه السلام .

ص: ٧٣٩

روى الشيخ ابن شهر آشوب عن أمالي المفيد النيسابورى «ره» أنّ ذرّ النائحہ رأت فاطمه عليها السلام فيما يرى النائم أنّها وقعت على قبر الحسين عليه السلام تبكى و أمرتها أن تنشد:

أيّها العينان فيضا و استهلاّ لا تغيبا

و ابكيا بالطفّ ميتا ترك الصدر رضيضا

لم أمرّضه قتيلا لا و لا كان مريضا(١)

شعر فاطمه عليها السلام في مصاب ولدها الحسين عليه السلام

قال المحدث القمي في كتاب نفس المهموم في ذلك: رأيت في ديوان سيّدنا الاجلّ الشهيد السيّد نصر الله الحائري قدّس الله روحه(٢) انه حكى له بعض من يوثق به من أهل البحرين حماها الله من طوارق الزمان أن بعض الأخيار رأى في المنام فاطمه الزهراء عليها السلام مع لّمه(٣) من النساء وهنّ ينحنّ على الحسين المظلوم عليه السلام بيت من الشعر و هو هكذا:

و احسيناه ذبيحا من قفا و احسيناه غسيلا بالدا

فذي له صاحب الديوان(٤) بقوله:

واغريبا قطنه شيبته اذعدا كافوره عفر الثرى

واسليا نسجت اكفانه من ثرى الطفّ دبور و صبا

واطعينا ماله نعش سوى الرمح فى كفّ سنان ذى الخنا

واوحيدا لم يغمض طرفه كف ذى رفق به فى كربلا

ص: ٧٤٠

١- (١) المناقب ٤/٦٣، البحار ٤٥/٢٢٨.

٢- (٢) السيّد الاجلّ السيّد نصر الله بن الحسن الموسوى الحائري الشهيد المدرّس فى الروضة المنوره الحسينيه سلام الله على ثاويها كان آيه فى الفهم و الذكاء و حسن التقرير و فصاحه التعبير شاعر أديب له ديوان و له روضات الزاهرات فى المعجزات بعد الوفاة و سلاسل الذهب و غير ذلك يروى عن الشيخ أبى الحسن جدّ صاحب الجواهر عن العلامة المجلس قتله أهل السنّه رحمه الله ٣. لمه بالضمّ يار سفر و مونس و غمخوار واحد و جمع دروى يكسان است.

واصريعا او طأوا خيلهم اى صدر منه للعلم حوى

واذبيجا يتلظى عطشا وابوه صاحب الحوض غدا

واقتيلا حرّقوا خيمته و هى للدين الحنيفى وعا

آه لا انساها فردا ماله من معين غير ذى دمع اسى(١)

و يشبه هذا ما حكى عن بعض الدواوين: أنّ رجلا من الصلحاء رأى فى منامه سيّدتنا فاطمه الزهراء سلام الله عليها فأمرته أن يأمر أحد الشعراء من مواليتها السعداء بنظم قصيده فى رثاء سيّد الشهداء عليه السلام يكون أولها (من غير جرم الحسين يقتل)! فامتثل أمرها السيّد الحائرى المذكور على منوال ما أمرت و القصيده هذه:

من غير جرم الحسين يقتل و بالدماء جسمه يغسل

و ينسج الاكفان من عفر الثرى له جنوب و صبا و شمال

و قطنه شيبته و نعشه رمح له الرجس سنان يحمل

و يوطنون صدره بخيلهم و العلم فيها و الكتاب المنزل

القصيده و تمامها فى كتاب دارالسلام فيما يتعلق بالرؤيا و المنام.(٢)

و فى كتاب الاغانى فى أوّل الجزء السابع منه فى أخبار السيّد الحميرى: و ذكر التميمى و هو على بن اسمعيل عن ابيه قال: كنت عند ابي عبدالله جعفر بن محمّد عليه السلام اذ استأذن آذنه(٣) للسيد، فأمره بايصاله و أقعد حرمه خلف ستر و دخل فسلم و جلس، فاستنشه فأنشده قوله:

أمرر على جدّ(٤) الحسين فقل لأعظمه الزكيه

أعظما لا زلت من وطفاء(٥) ساكبه رويّه

و اذا مررت بقبره فأطل به وقف المطيّه

و ابك المطهر للمطهر و المطهره النقيّه

كبكاء معوله(٦) اتت يوما لواحداه المتيّه

۱- (۱) ۱ أسا یعنی اندوه «منه»

۲- (۲) ۲ دارالسلام ۲/۲۸۸ الطبع الحروفی ۲۹۷ الطبع الحجری.

۳- (۳) ۳ یعنی دربان «منه».

۴- (۴) ۴ یعنی قبر «منه».

۵- (۵) ۵ صحابه و طغاء ابر فروهشته دامن باران پاک یا پیوسته ریزان «منه».

۶- (۶) ۶ معوله زنی که بلند کرده باشد آواز را در گریه، یعنی گریه کن برای جناب امام حسین مانند زنی که صدا به گریه بلند کند برای یک بچه که داشته و روز مرگ آن یک بچه اش رسیده «منه».

قال: فرأيت دموع جعفر بن محمد عليه السلام تنحدر على خديه، وارتفع الصراخ والبكاء من داره حتى أمره بالامسك فأمسك. (١). (مثير الاخوان ص ٦٤)

اشعار زينب في مصائب أخيه الحسين عليها السلام

قال في البحار: و لزينب بنت فاطمه البتول عليهما السلام قصيده انتخبت منها هذه:

تمسك بالكتاب و من تلاه فأهل البيت هم أهل الكتاب
بهم نزل الكتاب و هم تلوه و هم كانوا الهداه الى الصواب
امامى و حاد الرحمن طفلا و آمن قبل تشديد الخطاب
على كان صديق البرايا على كان فاروق العذاب
شفيعى فى القيامة عند ربى نبى و الوصى أبو تراب
و فاطمه البتول، و سيدا من يخلد فى الجنان مع الشباب
على الطف السلام و ساكنيه و روح الله فى تلك القباب
نفوسا قدست فى الارض قدما و قد خلصت من النطف العذاب
فضاجع فتيه عبدوا فناموا هجودا فى الفدافد و الشعاب
علتهم فى مضاجعهم كعاب بأوراق منعمه رطاب
و صيرت القبور لهم قصورا مناخا ذات أفنيه رحاب
لئن وارتهم أطباق أرض كما أعمدت سيفا فى قراب
كأقمار إذا جاسوا رواض و آساد إذا ركبوا غضاب
لقد كانوا البحار لمن أتاهم من العافين و الهلكى السغاب

ص: ٧٤٢

١- (١) الاغانى ج ٧ ص ٧ و ٨. روى الشيخ ابن قولويه القمى قدس الله روحه عن أبى هارون المكفوف قال دخلت على أبى عبدالله (عليه السلام) فقال لى: انشدنى، فأنشدته فقال: لا كما تنشدون و كما ترثيه (فى الحسين ظ) عند قبره فأنشدته: امرر

علی جدث الحسین فقل لا عظمه الزکیه قال: فلما بکی أمسکت أنا فقال: مر فمررت قال: ثم قال: زدنی قال: فأنشده: یا مریم قومی و اندبی مولا-ک و علی الحسین فأسعدی بیکاک قال: فبکی و تهایح النساء قال: فلما ان سکتی قال لی: یا باهرون من أنشد فی الحسین فأبکی عشره فله الجنّه، ثم جعل ینتقص واحدا واحدا حتّی بلغ الواحد فقال: من انشد فی الحسین فأبکی واحدا فله الجنّه ثم قال: من ذکره فبکی فله الجنّه «منه». راجع کامل الزیارات ۱۰۴.

فقد نقلوا الى جنّات عدن و قد عيضاوا النعيم من العقاب
بنات محمّد أضحّت سبايا يسقن مع الاسارى و النهاب
مغّبره الذبول مكشفات كَسَبِي الروم داميه الكعاب
لئن أبرزن كرها من حجاب فهنّ من التعفّف فى حجاب
أبيخل فى الفرات على حسين و قد أضحى مباحا للكلاب!؟
فلى قلب عليه ذو التهاب و لى جفن عليه ذو انسكاب
(البحار ج ٢٨٥/٤٥)

قصيده دعبل الخزاعى فى ذمّ بنى اميه و مدح اهل البيت عليهما السلام

قال فى البحار: و لدعبل الخزاعى من قصيدته الطويله:
جاؤا من الشام المشومه أهلها للشوم يقدم جندهم ابليس
لعنوا و قد لعنوا بقتل امامهم تركوه و هو مبصّع مخموس
و سبوا فواحزنى بنات محمّد عبرى حواسر ما لهنّ لبوس
تبا لكم يا ويلكم أرضيتم بالنار ذلّ هنالك المحبوس
بعتم بدنيا غير كم جهلاً بكم عزّ الحياه و إنّه لنفيس
أخسر بها من بيعه امويه لعنت و حظ البائعين خسيس
بؤسا لمن بايعتم و كأنتى بامامكم وسط الجحيم حيبس
يا آل أحمد ما لقيتم بعده من عصبه هم فى القياس مجوس
كم عبره فاضت لكم و تقطعت يوم الطفوف على الحسين نفوس
صبرا موالينا فسوف نديلكم يوما على آل اللعين عبوس
ما زلت متبعا لكم و لامر كم و عليه نفسى ما حيت أسوس

قصيده جعفر بن عفان الطائي رحمه الله

قال في البحار: و من قصيده لجعفر بن عفان الطائي رحمه الله

ليبيك على الاسلام من كان باكيا فقد ضيبت احكامه و استحلت

غداه حسين للرماح ذريته و قد نهلت منه السيوف و علت

ص: ٧٤٣

و غودر في الصحراء لحما مبددا عليه عناق الطير باتت و ظلّت
فما نصرته أمّه السوء إذ دعا لقد طاشت الاحلام منها و ضلّت
الأبل محوا أنوارهم بأكفهم فلا سلمت تلك الأكف و شلّت
و ناداهم جهدا بحقّ محمّد فإنّ ابنه من نفسه حيث حلّت
فما حفظوا قرب الرسول و لارعوا و زلت بهم أقدامهم و استزلّت
أذاقته حرّ القتل أمّه جدّه هفت نعلها في كربلاء و زلّت
فلا قدس الرحمن أمه جده و إن هي صامت للإله و صلّت
كما فجعت بنت الرسول بنسلها و كانوا حماه الحرب حين استقلّت
(البحار ج ٢٨٧/٤٥)

قصيده اخرى له رحمه الله

قال في البحار: و من قصيده طويله انتخب منها أبياتا:
بكيّ الحسين لركن الدين حين وها و للامور العظيّمات الجليلات
هل لامرء عاذر في حزن دمعته بعد الحسين و مسبي الفاطميّات؟
أم هل لمكتتب حزان ففّده لذاذه العيش تكرار الفجيعات
مثل النجوم الدراري في مراتبها إن غاب نجم بدا نجم لميقات
يا أمّه السوء هاتوا ما حجاجكم إذا برزتم لجبار السماوات
و أحمد خصمكم و الله منصفه بالحقّ و العدل منه لا المحابات
ألم ايّين لكم ما فيه رشدكم من الحلال و من ترك الخبيثات
فما صنعتم أضلّ الله سعيكم فيما عهدت اليكم في وصايا
أمّا بنّي فمقتول و مكبول و هارب في رؤس المشمخزات

وقد أخفتم بناتي بين أظهركم ما ذا أردتم شفيتم من بيتاتي

ينقلن من عند جبار يعاهده الى جابر أمثال السبيات

أكان هذا جزائي لا أبا لكم في أقربائي وفي أهل الحرمات

ردوا الجحيم فحلّوها بسعيكم ثم اخلدوا في عقوبات أليمات

(البحار ج ٢٨٧/٤٥)

ص: ٧٤٤

مرثيه زينب بنت فاطمه لأخيها الحسين عليهم السلام

و قال في البحار: و من مرثيه زينب بنت فاطمه اخت الحسين عليه السلام حين ادخلوا دمشق:

أما شجاك يا سكن قتل الحسين و الحسن ظمآن من طول الحزن و كلّ وغدناهل

يقول يا قوم أبى عليّ البرّ الوصيّ و فاطم امى التي لها التقى و النائل

مّنوا على ابن المصطفى بشره يُحيى بها أطفالنا من الظماء حيث الفرات سائل

قالوا له لاماء لا إلاّ السيوف و القنا فانزل بحكم الأديا فقال بل أناضل

حتّى أتاه مشقّص رماه و غد أبرص من سقر لا يخلص رجسٍ دعئى واغل

فهللوا بختله واعصوبوا لقتله و موته فى نضله قد أقحم المناضل

و عفرّوا جبينه و خضبوا عثونه^(١) بالدم يا معينه ما أنت عنه غافل

و هتّكوا حريمه و ذبّحوا فطيمه و آثروا كلثومه و سيقّت الحلائل

يسقن بالتائف بضجّه الهواتف و أدمع ذوارف عقولها زوائل

يقلن يا محمّد يا جدّنا يا أحمد قد أسرتنا الاعد و كلنّا ثواكل

تهدى سبايا كربلا الى الشّام و البلا قد انتعلن بالدماء ليس لهنّ ناعل

ص: ٧٤٥

١- (١) العثون: اللحية أو ما فضل منها بعد العارضين.

الى يزيد الطاغية معدن كلّ داهيه من نحو باب الجاييه بجاحد و خالل

حتى دنا بدر الدجى رأس الامام المرتجى بين يدى شرّ الورى ذاك اللعين القاتل

يظلّ فى بنانه قضيب خيزرانه- ينكت فى أسنانه قَطعت الانامل

أنامل بجاحد و حافد مراصد مكابد معاند فى صدره غوائل

طوائل بدرية غوائل كفرية شوهاء جاهليته ذلت لها الافاضل

فيا عيونى اسكبى على بنى بنت النبى بفيض دمع ناضب كذاك يبكى العاقل

اشعار بعض شعراء قزوين

قال: و روى أنّ أبا يوسف عبدالسلام بن محمّد القزوينى ثمّ البغدادى قال لابى العلاء المعرى: هل لك شعر فى أهل بيت رسول الله؟ فإنّ بعض شعراء قزوين يقول فيهم ما لا يقول شعراء تنوخ فقال له المعرى: و ماذا تقول شعراؤهم؟ فقال: يقولون:

رأس ابن بنت محمّد و وصيه للمسلمين على قناه يرفع

و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع منهم و لا متوجّع

أيقظت أجفانا و كنت لها كرى و أنمت عينا لم تكن بك تهجع

كحلت بمنظر ك العيون عمايه و أصمّ نعيك كلّ أذن تسمع

ما روضه إلا تمّنت أنّها لك مضجع و لخطّ قبرك موضع

(الغدیر ج ۲/۳۸۳)

فقال المعرى: و أنا أقول:

مسح الرسول جبينه فله بريق فى الخدود ابواه من عليا قريش جدّه خير الجدود

(البحار ج ۴۵/۱۴۷)

و لبعض التابعين:

ص: ۷۴۶

يا حسين بن عليّ يا قتيل بن زياد يا حسين بن عليّ يا صريعا في البوادي ٠٠٠٠

لو رأّت فاطم بكتّ بدموع كالعهاد(١) لو رأّت فاطم ناحت نوح ورقاء بوادي

و لقامت و هي ولهاء و تبكى و تنادي ولدى سبط نبيّ قدّ بالسُمر الشداد

آه من شمر بغيّ كافر و ابن زياد لعن الله يزيدا و ابن حرب لعن عاد

هم أعادي لرسول الله أبناء أعادي و لهم عاجل خزي و عذاب في التناد

و مهاد في الجحيم أنّها شرّ مهاد

قصه مسلم الجصاص و ورود الأسارى في الكوفه

قال العلامة المجلسي «ره» في البحار ج ١١٤/٤٥: أقول: رأيت في بعض الكتب المعبره روى مرسلا عن مسلم الجصاص قال: دعاني ابن زياد لاصلاح دار الاماره بالكوفه، فبينما أنا أجصّص الابواب و اذا أنا بالزعقات قد ارتفعت من جنبات الكوفه، فاقبلت على خادم كان معنا فقلت: مالي أرى الكوفه تضجّ؟ قال: الساعه أتوا برأس خارجيّ خرج على يزيد. فقلت: من هذا الخارجى؟ فقال: الحسين بن عليّ عليه السلام.

قال: فتركت الخادم حتّى خرج و لطمت وجهي حتّى خشيت على عينيّ أن تذهبا، و غسّلت يدي من الجصّ و خرجت من ظهر القصر و أتيت الى الكناس فبينما أنا واقف والناس يتوقّعون وصول السبايا و الرأس اذ قد أقبلت نحو أربعين شقّه تحمل على أربعين جملا فيها الحرم و النساء و أولاد فاطمه عليها السلام، و اذا بعليّ بن الحسين عليهما السلام على بعير بغير وطاء و أوداجه تشخب دما، و هو مع ذلك يبكي و يقول:

يا أمّه السوء لا سقيا لربكم يا أمّه لم تراعى جدنا فينا

لو أنّنا و رسول الله يجمعنا يوم القيامة ما كنتم تقولونا؟

تسيرونا على الاقتاب عاريه كأننا لم نُشيد فيكم دينا

بنى أميه ما هذا الوقوف على تلك المصائب لا تلبّون داعينا

تُصَفّقون علينا كفكم فرحا و أنتم في فجاج الارض تسبوننا

ص: ٧٤٧

أليس جدى رسول الله ويلكم أهدى البريه من سبل المضلينا

يا وقعه الطف قد أورثتنى حزنا و الله تهتك أستار المسيينا

قال: و صار أهل الكوفه يناولون الاطفال الذين على المحامل بعض التمره و الخبز و الجوز، فصاحت بهم أم كلثوم: يا أهل الكوفه ان الصدقه علينا حرام. و صارت تأخذ ذلك من أيدي الاطفال و أفواههم و ترمى به الى الارض.

قال: و قالت كل ذلك و الناس يكون على ما أصابهم، ثم ان أم كلثوم اطلعت رأسها من المحمل و قالت لهم: صه يا أهل الكوفه تقتلنا رجالكم و تبكيها نساؤكم فالحاكم بيننا و بينكم الله يوم فصل القضاء.

فبينما هى تخاطبهن اذا بضجه قد ارتفع و اذاهم أتوا بالرؤس يقدمهم رأس الحسين عليه السلام و هو رأس زهرى قمرى أشبه الخلق برسول الله صلى الله عليه و آله و لحيته كسواد السبع قد اتصل بها الخضاب و وجهه داره قمر طالع و الريح تلعب بها يمينا و شمالاً، فالتفتت زينب عليها السلام فرأت رأس أخيها فنطحت جبينها بمقدم المحمل حتى رأينا الدم يخرج من تحت قناعها، و أومت اليه بحرقة و جعلت تقول:

يا هلالا لما استتم كمالا غاله خسفه فأبدا غروبا

ما توهمت يا شقيق فؤادى كان هذا مقدرًا مكتوبا

يا أخى فاطم الصغيره كلمها فقد كاد قلبها أن يذوبا

يا أخى قلبك الشقيق علينا ما له قد قسى و صار صليبا؟

يا أخى لوترى علينا لدى الاسر مع اليتم لا يطيق جوابا

كلما أو جعوه بالضرب نادا ك بذل يفيض دمعا سكوبا

يا أخى ضمّه اليك و قرّبه و سکن فؤاده المرعوبا

ما أذلّ اليتيم حين ينادى بأبيه و لا يراه مجيبا

(البحار ج ١١٤/٤٥، نفس المهموم ص ٣٩٩-٤٠١)

نوح الجن على الحسين عليه السلام

قال فى نفس المهموم: روى الشيخ ابن قولويه رحمه الله عن الميثمى قال:

خمسه من اهل الكوفه أرادوا نصر الحسين بن عليّ عليهما السلام فعرشوا بقريه يقال لها شاهی اذ أقبل عليهم رجلان شيخ و شابّ فسَلّما عليهم. قال: فقال الشيخ: أنا رجل من الجنّ و هذا ابن أخي أراد نصر هذا الرجل المظلوم.

قال: فقال لهم الشيخ الجنّي: قد رأيت رأيا. قال: فقال الفتيه الانسيون: و ما هذا الرأى الذى رأيت؟ قال؟ رأيت أن أطيّر فآتيكم بخبر القوم فتذهبون على بصيره. فقالوا له: نعم ما رأيت. قال: فغاب يومه و ليلته، فلّما كان من الغد اذاهم بصوت يسمعونه و لا يرون الشخص و هو يقول:

و الله ما جئتكم حتّى بصرت به بالطفّ منعفر الخدّين منحورا

و حوله فتيه تدمى نحورهم مثل المصابيح يطفون(١) الدجى نورا

و قد حثت قلوبى كى أصادفهم من قبل أن تتلاقى الخردّ الحورا

فعاقتى قدر و الله بالغه و كان أمرّ قضاة الله مقدورا

كان الحسين سراجا يستضاء به الله يعلم أنّى لم أقل زورا

صلّى الأله على جسمٍ تضمّنه قبر الحسين حليف الخير مقبورا

مجاورا لرسول الله فى غرف و للوصيّ و للطيار مسرورا(٢)

فأجابه بعض الفتيه من الانسيين:

اذهب فلا زال قبرا أنت ساكنه الى القيامه يسقى الغيث ممطورا

و قد سلكت سيلا كنت ساكنه و قد شربت بكأس كان مغزورا

و فتيه فرغوا لله أنفسهم و فارقوا المال و الاحباب و الدور(٣)

قال السبط فى التذكرة: و ذكر المدائنى عن رجل من أهل المدينة قال: خرجت أريد اللحاق بالحسين عليه السلام لمّا توجه الى العراق، فلّما وصلت الربذه اذا برجل جالس فقال لى: يا عبدالله لعلك تريد أن تمدّ الحسين. قلت: نعم. قال: و أنا كذلك ولكن أقد فقد بعثت صاحبيا لى و الساعه يقدم بالخبر.

قال: فما مضت الأّ ساعه و صاحبه قد أقبل و هو يبكى، فقال له الرجل: ما الخبر؟ فقال: ما جئتكم حتّى بصرت به - الابيات. الخ(٤).

١- (١) يغشون خ ل.

٢- (٢) البحار ج ٢٣٩/٤٥.

٣- (٣) كامل الزيارات: ٩٤ مع اختلاف يسير، البحار ٢٣٩/٤٥-٢٤٠.

قال ابن شهر آشوب في المناقب: و ناحت عليه الجنّ كلّ يوم فوق قبر النبيّ صلّى الله عليه و آله الى سنه كامله.

و فيه قال دعبل: حدّثني أبي عن جدّي عن أمّه سعدى بنت مالك الخزاعيّه أنّها سمعت نوح الجنّ على الحسين عليه السلام:

يا بن الشهيد و يا شهيدا عمّه خير العمومه جعفر الطيّار

عجبا لمصقول علاك حدّه في الوجه منك و قد علاه غبار(١)

و في روايه غير المناقب قال دعبل: فقلت في قصيدتي:

زر خير قبر بالعراق يزار و اعص الحمار فمن نهاك حمار

لم لا أزورك يا حسين لك الفداء قومي و من عطفت عليه نزار

و لك المودّه في قلوب ذوى النهى و على عدوك مقته و ذمار

يا بن الشهيد و يا شهيدا عمّه خير العمومه جعفر الطيّار(٢)

أقول: الظاهر أنّه قد أخذ أيضا من هذين البيتين الشعر الذي أنشد في محضر مولانا موسى بن جعفر صلوات الله عليه.

قال ابن شهر آشوب: و روى أنّ المنصور تقدّم الى موسى بن جعفر صلوات الله عليه بالجلوس للتهنئه في يوم النيروز و قبض ما يحمل اليه، فقال عليه السلام: أنّي قد فتشت الاخبار عن جدّي رسول الله صلّى الله عليه و آله فلم أجد لهذا العيد خيرا، و أنّه سنه للفرس و محاربا الاسلام و معاذ الله أن نحبي ماحاها الاسلام. فقال المنصور: أنّما نفعل هذا سياسه للجنّد فسألتك بالله العليّ العظيم الأجلست.

فجلس و دخلت عليه الملوكة و الامراء و الاجناد يهتّونه و يحملون اليه الهدايا و التحف و على رأسه خادم المنصور يحصى ما يحمل، فدخل في آخر الناس رجل شيخ كبير السن فقال له: يا بن رسول الله أنّي رجل صعلوك لا مال لي أتحنفك بثلاث أبيات قالها جدّي في جدّك الحسين عليهما السلام:

عجبت لمصقول علاك فرنده(٣) يوم الهياج و قد علاك غبار

ص: ٧٥٠

١- (١) تذكره الخواص: ١٥٣-١٥٤.

٢- (٢) المناقب ٤/٦٢.

٣- (٣) البحار ٣/٢٣٥ نقلا عن بعض كتب المناقب المعتبره. ٤ فرند السيف بكسر الاول و الثاني جوهره و وشيه «منه».

و لأسهم نفذتكم دون حرائر يدعون جدك و الدموع غزار

الآ تقضقت (١) السهام و عاقها عن جسمك الاجلال و الاكبار

قال عليه السلام : قبلت هديتكم اجلس بارك الله فيك، و رفع رأسه الى الخادم و قال: امض الى أمير المؤمنين و عرّفه بهذا المال و ما يصنع به؟ فمضى الخادم و عاد و هو يقول: كلّها هبه منّي له يفعل به ما أراد. فقال موسى عليه السلام للشيخ: اقض جميع هذا المال فهو هبه منّي لك. (٢)

قال السبط ابن الجوزى فى التذكرة: فى ذكر نوح الجنّ عليه: حكى الزهرى عن أم سلمة قالت: ما سمعت نوح الجنّ الآ فى الليله التى قتل فيها الحسين عليه السلام، سمعت قائلا يقول:

ألا يا عين فاحتفلى (٣) بجهد و من يبكى على الشهداء بعدى

على رهط تقودهم المنايا الى متجيرّ فى ثوب عبد

قالت: فعلمت أنه قد قتل الحسين عليه السلام.

قال الشعبى: سمع أهل الكوفه قائلا يقول فى الليل:

أبكى قتيلاً بكر بلاء مضرّج الجسم بالدماء

أبكى قتيل الطغاه ظلما بغير جرم سوى الوفاء

أبكى قتيلاً بكى عليه من ساكن الارض و السماء

هتك أهلوه و استحلّوا ما حرّم الله فى الاماء

يا أبى جسمه المعزى الآ من الدين و الحياء

كلّ الرزايا لها عزاء و ما لذا الرزء من عزاء

و قال الزهرى: و ناحت الجنّ عليه فقالت:

خير نساء الجنّ يبكين شجّيات و يلطنن خدودا كالدنانير نقّيات

و يلبسن ثياب السود بعد القصيبات

قال: و ممّا حفظ من قول الجنّ:

١- (١) تغضضت خ ل. التغضض بالغين و الضاد المعجمتين التنقص و التقصص بالقاف بدل الغين التفرق «منه».

٢- (٢) المناقب ٤/٣١٩

٣- (٣) فاختلفى خ ل.

مسح النبيّ جبينه و له بريق في الخدود

أبواه من عليا قريش جدّه خير الجدود

قتلوك يا بن الرسول فأسكنوا نار الخلود(١)

روى ابن قولويه عن أبي زياد القندي قال: كان الجصاصون يسمعون نوح الجنّ حين قتل الحسين بن عليّ عليهما السلام في السحر بالجبانة و هم يقولون:

مسح الرسول جبينه فله بريق في الخدود

أبواه من أعلى قريش جدّه خير الجدود(٢)

و عن علي بن الحزور قال: سمعت ليلي و هي تقول: سمعت نوح الجنّ على الحسين بن عليّ عليه السلام و هي تقول:

يا عين جودي بالدموع فأنما يبكي الحزين بحرقه و توجّع(٣)

يا عين الهاك الرقاد بطيبه عن ذكر آل محمّد و توجّع(٤)

باتت ثلاثا بالصعيد جسومهم بين الوحوش و كلهم في مصرع(٥)

و عن داود الرقي قال: حدثتني جدّتي: أنّ الجنّ لما قتل الحسين عليه السلام بكت عليه بهذه الايات:

يا عين جودي بالعبر و أبكي فقد حقّ الخبر

أبكي ابن فاطمه الذي ورد الفرات فما صدر

الجن تبكي شجوها لما أتى منه الخبر

قتل الحسين ورهطه تعسا لذلك من خبر

فلا بكينك حرقه عند العشاء و بالسحر

و لأبكينك ما جرى عرق(٦) و ما حمل الشجر(٧)

(البحار ج ٢٣٨/٤٥)

و في المناقب و من نوحهم:

-
- ١- (١) تذكره الخواص: ١٥٢، البحار ج ٣٦/٣٨٥
 - ٢- (٢) كامل الزيارات: ٩٤.
 - ٣- (٣) تفجع خ ل.
 - ٤- (٤) ترجع خ ل.
 - ٥- (٥) كامل الزيارات: ٩٥.
 - ٦- (٦) نهر و ما أخضر الشجر خ ل.
 - ٧- (٧) كامل الزيارات: ٩٨.

احمّرت الارض من قتل الحسين كما اخضرّ عند سقوط الجونه العلق

يا ويل قاتله يا ويل قاتله فإنه فى شفير النار يُحترق

و من نوحهم:

أبكى ابن فاطمه الذى من قتله شاب الشعر

و لقتله زلزلتم و لقتله خسف القمر(١)

و عن تاريخ الخلفاء للسيوطى: و أخرج ثعلب فى أماليه عن أبى جناب(٢) الكلبى قال: أتيت كربلاء فقلت لرجل من أشرف العرب بها: بلغنى أنكم تسمعون نوح الجنّ؟ فقال: ما تلقى حرا و لا عبدا الا أخبرك أنه سمع ذلك. قلت: فأخبرنى ما سمعت أنت. قال: سمعتهم يقولون:

مسح الرسول جبينه فله بريق فى الخدود

أبواه من عليا قريش و جدّه خير الجدود(٣)

بشاره النبى صلى الله عليه و آله لمن قال فى الحسين عليه السلام شعرا

قال: و ذكر الشعبى و حكاه ابن سعد أيضا قال: مرّ سليمان بن قتّه(٤) بكربلاء فنظر الى مصارع القوم فبكى حتى كاد أن يموت ثمّ قال:

و انّ قتيل الطفّ من آل هاشم أذلّ رقابا من قريش فذلّت

مررت على أبيات آل محمّد فلم أرها أمثالها يوم حلّت

فلا يبعد الله الديار و أهلها و ان أصبحت منهم برغمى تخلت

ألم تر أنّ الارض أضحت مريضه لفقد حسين و البلاد اقشعرت

فقال له عبدالله بن حسن: هلاّ قلت «أذلّ رقاب المسلمين فذلّت؟»(٥).

(البحار ج ٢٤٤/٤٥)

و أنشدنا أبو عبدالله محمّد بن البنديجى البغدادى قال: أنشدنا بعض مشائخنا

١- (١) المناقب ٤/٦٣.

٢- (٢) في المصدر: خباب.

٣- (٣) القمقام: ٥٠٩ نقلا عن تاريخ الخلفاء ص ٢٠٨ طبع ١٣٨٣ مصر.

٤- (٤) فته بفتح القاف و تائين من فوق اسم أم سليمان المذكور «منه».

٥- (٥) تذكره الخواص: ١٥٤.

انّ ابن الهباريه (١) الشاعر اجتاز بكربلاء فجلس يبكي على الحسين و أهله عليهم السلام و قال بديها كما في تذكره الخواص ص ١٥٤.

أحسين و المبعوث جدك بالهدى قسما يكون الحق عنه مسائلي

لو كنت شاهد كربلا لبذلت في تنفيس كربك جهد بذل الباذل

و سقيت حدّ السيف من أعدائكم عللا (٢) و حدّ السمهرى البازل (٣)

لكنني أخرجت عنك لشقوتي فبلابلي بين الغرى و بابل

هيني حرمت النصر من أعدائكم فأقل من حزن و دمع سائل

ثمّ نام من مكانه فرأى رسول الله (ص) في المنام فقال له: يا فلان جزاك الله عني خيرا أبشر فإنّ الله قد كتبك ممّن جاهد بين يدي الحسين (ع). (نفس المهموم ص ٤٩١-٤٩٩).

اقول: هذا ما اقتطفناه من الاشعار العربيّه في مديحه و رثاء مولانا سيدالشهداء عليه و على جدّه و ابيه و امّه و اخيه و على الائمة من بنيه و على المستشهدين بين يديه افضل الصلوات و التحيات و على ظالميههم و قاتليهم اشدّ اللعنات و النقمات و اکتفينا بها للاختصار، و لله الحمد اولاً و آخراً.

و نختم الأشعار بما قيل في فضل علي الأكبر و مصابه عليه السلام يوم الطفّ

قال الحجّه آيه الله الشيخ محمد حسين الاصفهاني الغروي رحمه الله في كتابه «الأنوار القدسيّه» في اوصاف علي الاكبر و شهادته عليه السلام يوم الطفّ:

تمثل النبيّ في سليله في خلقه و خلقه و قبله

كما تجلّى الله في نبيّه فقد تجلّى هو في وليّه

شمائل النبيّ في شمائله و صوله الوصيّ من فضائله

هو الوصيّ في علوّ همّته و في اباؤه و في فتوّته

ص: ٧٥٤

١- (١) ابن الهباريه هو أبو يعلى محمّد بن محمّد الهاشمي العباسي البغدادي الشاعر المتوفى سنة ٥٠٩ تسع و خمسمائه صاحب الصادح و الباغم، و هو منظومه على أسلوب كليله و دمنه في ألفي بيت، و هو من غرائب مؤلفاته نظمه للامير سيف الدوله

صاحب حلہ «منہ».

۲-۲(۲) بی ہم

۳-۳(۳) بزلہ یعنی شکافت او را «منہ» (نفس المهموم ص ۴۹۱-۹۹۹).

ذاك عليّ بن الحسين بن عليّ لطيفه اللطف الخفيّ و الجليّ

غزّته غزّه سيّد الرسل نور العقول و النفوس و المُثُل

و وجهه المضيئيّ في الأعيان بدر سماء عالم الإمكان

و نوره المنير نور النور فأين من سناه نورالطور

نور بدى من أفق الرساله من افق العزّه و الجلاله

هو النبيّ في معارج العليّ لكن عروجه بطفّ كربلا

نال من العروج منتهى الشرف و من رياض القدس افضل الغرف

و الحرب قدبانت لها الحقايق مذفى يمينه تجلّى البارق

صال كجده الوصيّ المرتضى بصوله تشبه محتوم القضا

و انشقّ رأس المجد و الفخار بل مهجه المختار و الكزار

لما اصيبت هامه الكرامه عليّ ابيه قامت القيامة

و مذ رأى قره عين المصطفى معفراً قال «عليّ الدنيا العفا»

و انهملت عيناه بالدموع بل بدمٍ من قبله الجزوع

و كيف لا يبكي دما قلب الهدى و مهجه الدّين غدت نهب العدى

ناحت عليه الكعبه المكزّمه مذاصبحت اركانها منهدمه

ناحت عليّ كفيلها العقائل و المكرمات العزّ و الفضائل

بكاه ما يُرى و ماليس يُرى من ذروه العرش الى تحت الثرى

و من بكاه سيّد البرايا فرزؤه من اعظم الرزايا

يا ساعد الله أباه مذخبا تيره الأكبر في ظلّ الضبا

رأى الخليل في منى الطفوف ذبيحه ضريبه السيوف

لهفى على عقائل الرساله لما رأينهُ بتلك الحاله
علا نحيهنّ و الصياح فاندھش العقول و الأرواح
لهفى لها اذ تندب الرسولا فكادت الجبال ان تزولا
لهفى لها مذفقدت عميدها و هل يوازي احد فقيدها؟
و تمت كلمه ربك صدقا و عدلاً

ص: ٧٥٥

- ۱ - الحجّ و الزیاره، عربی
- ۲ - آداب حج و زیاره حرمین شریفین، فارسی
- ۳ - میزان الحق یا حقیقت مظلوم، فارسی عربی
- ۴ - آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، عربی فارسی
- ۵ - دوله المهدی علیه السلام یا حکومت امام زمان عجل الله فرجه الشریف، فارسی عربی
- ۶ - اسوه النساء، بانوی نمونه عالم، فارسی عربی کتاب حاضر
- ۷ - امام الشهداء و سالار شهیدان - کتاب حاضر
- ۸ - سخنان حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف
- ۹ - آداب زیارت معصومین علیهم السلام، در دست چاپ
- ۱۰ - علی بن موسی الرضا علیه السلام، در دست چاپ

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹